

فهرست مطالب

۱	مقدمه مترجم
۴	مقدمه نویسنده
۵	الف - ژئوپولیتیک و سرنوشت کرد
۵	۱ - آذری در کردستان
۵	۱-۱ - موقعیت جغرافیائی کردستان
۶	۱ - ۲ یورش ترکها به خاورمیانه
۹	۱-۳ تأسیس دولت ایران ض ۹
۱۱	۲- صفویه و دگرگون کردن موقعیت جغرافیائی شرق کردستان
۱۷	۲-۱ آوردن ایل افشار به ارومیه
۱۹	۲-۲ مقاومت طوایف کرد
۲۰	۲-۳ تعمیق اختلاف کرد و آذری
۲۱	۲-۴ سرکوب ایل بلباس
۲۴	۲ - ۵ شاهزادگان قاجار ستم بیشتری به کردستان روا میدارند
۲۱	حاشیه های بخش اول
۳۳	۲ - دیدگاه کرد و آذری نسبت بیکدیگر
۳۳	۱- دل به دل راه دارد
۳۵	۲- عصر صفویه
۳۵	۱-۲ شاه اسماعیل صفوی
۳۵	نمونه ۱: قزلباش از دیدگاه میر چمشگزک (۹۰۸) (- ه-ق/۸۸۲-ش/۱۵۰۳ م - مترجم)
۳۶	نمونه ۲: کرد از دیدگاه قزلباش (۹۱۲ ه-ق.) (- ه-ق/۸۸۵-ش/۱۵۰۶ م - مترجم)
۳۶	نمونه ۳: صارم مکرری؛ کهنه گبریزیدی (۹۱۲ ه-ق.) (- ه-ق/۸۸۵-ش/۱۵۰۶ م - مترجم)

- ۳۹ نمونه ۴: یک کردیزی دمدار (۱۹۱۴ هـ-ق.) (- هـ-ق/ ۸۸۷ هـ-ش/ ۱۵۰۸ م - مترجم)
- ۴۱ نمونه ۵: امرای کردو جنگ چالدران (۹۲۰ هـ-ق.) (- هـ-ق/ ۸۹۳ هـ-ش/ ۱۵۱۴ م - مترجم)
- شاه محمد خدا بنده**
- ۴۱ نمونه ۶: کرد معدن شرّ و منبع ضرّ (۹۸۶) (- هـ-ق/ ۹۵۷ هـ-ش/ ۱۵۷۸ م - مترجم)
- ۳ - ۲ شاه عباس کبیر**
- ۴۴ نمونه ۷: شاه عباس و قلعه دمدم (۱۰۱۸) (- هـ-ق/ ۹۸۸ هـ-ش/ ۱۶۰۹ م - مترجم)
- ۴۴ نمونه ۸: لطایف الحیل؛ قتل عام مکری (۱۰۱۹) (- هـ-ق/ ۹۸۹ هـ-ش/ ۱۶۱۰ م - مترجم)
- ۲ - ۴ شاه سلطان حسین**
- ۶۰ نمونه ۹: مناره از کله اکراد (۱۱۱۳) (- هـ-ق/ ۱۰۸۱ هـ-ش/ ۱۷۰۲ م - مترجم)
- ۳ - عصر قاجار**
- ۶۴ نمونه ۱۰: دامتیریزوبایر آقای منگور (۱۱۹۸) (- هـ-ق/ ۱۱۶۳ هـ-ش/ ۱۷۸۴ م - مترجم)
- ۶۴ ۱ - ۳ احمدخان مقدم مراغه
- ۳ - ۲ عسکرخان افشار**
- ۶۹ نمونه ۱۱: کمندتدبیر؛ اسماعیل آقای شکاک (۱۲۳۵) (- هـ-ق/ ۱۱۹۹ هـ-ش/ ۱۸۲۰ م - مترجم)
- ۳ - ۳ عباس میرزا نایب السلطنه**
- ۷۱ نمونه ۱۲: جماعت اکراد مایه فتنه و فساد (۱۲۳۸) (- هـ-ق/ ۱۲۰۲ هـ-ش/ ۱۸۲۳ م - مترجم)
- ۳ - ۴ محمدخان امیر نظام**
- ۷۶ نمونه ۱۳: همکاری ایران و روم- میر رواندوز (۱۲۴۵) (- هـ-ق/ ۱۲۰۹ هـ-ش/ ۱۸۳۰ م - مترجم)
- ۳ - ۵ فرهاد میرزا معتمدالدوله**
- ۸۱ نمونه ۱۴: خلعت: حسن سلطان هورامی (۱۲۸۴) (- هـ-ق/ ۱۲۴۶ هـ-ش/ ۱۸۶۷ م - مترجم)
- ۸۳ نمونه ۱۵: ایل جاف زنده به چال
- ۳ - ۶ عباس میرزا ملک آرا**
- ۸۳ نمونه ۱۶: تسلیم قاصد (۱۲۹۷) (- هـ-ق/ ۱۲۵۹ هـ-ش/ ۱۸۸۰ م - مترجم)

۱۵	۳ - ۷ حسینعلیخان وزیر فوائد
۸۵	نمونه ۱۷: دست تدبیر؛ حمزه‌آقای منگور(۱۲۹۸) (- ه-ق/۵۱۲۶۰ ش/۱۸۸۱ م - مترجم)
۹۰	۳ - ۸ نظام السلطنه
۹۰	نمونه ۱۸: حرمت کلام‌الله؛ جعفرآقای شکاک(۱۳۲۳) (- ه-ق/۱۲۸۴ ه-ش/۱۹۰۵ م- مترجم)
۹۲	۴ - عصر پهلوی
۹۲	۴- ۱ امیر احمدی
۹۳	نمونه ۱۹: تأمین رضاشاهی و سران ایلات کرد.
۹۳	حاشیه های بخش دوم
۹۸	۱ - قیام ۱۸۸۰ (م- ۱۲۹۷ ه-ق/۱۲۵۹ ه-ش- مترجم)
۹۸	۱ - ۱ توضیح برخی کلمات
۹۸	۱ - ۲ اسلام و دولت
۱۰۰	۱ - ۳ کردستان تحت تسلط مستقیم روم و عجم ^۲
۱۰۱	۱ - ۴ کرد در نخستین پارلمان عثمانی
۱۰۲	۱ - ۵ درباره شیخ عبیدالله
۱۰۳	۲ - پایه‌های استراتژی کار ملی شیخ عبیدالله
۱۰۳	۲ - ۱ کوشش برای اجراء: کار سیاسی
۱۰۴	۲ - ۱ - ۱ آماده سازی مردم کردستان
۱۰۶	۲ - ۱ - ۲ فاناتیزم یا گذشت دینی
۱۰۶	۱ - موضع در برابر شیعه
۱۰۸	۲ - ارتباط با عباس میرزا ملک‌آرا
۱۰۸	۳ - موضع گیری در برابر مسیحیان
۱۱۰	۲ - ۱ - ۳ پیوند با بزرگان عرب
۱۱۱	۲ - ۲ کوشش برای اجراء: کار مسلحانه
	۲ - ۲ - ۱ نیروهــــــــــــــــــــای کــــــــــــــــــــرد
۱۱۲	۱۱۱۲ - ۲ - ۲ قشون ایران
۱۱۲	۲ - ۲ - ۳ طرحریزی قیام

۱ - گزینش میزبان قیام

- ۱۱۳ - ۱۱۲۲ - حرکت دادن نیرو و جناحها
- ۱۱۵ - ۲ - ۲ - ۴ عقب نشینی و شکست.
- ۱۱۶ - ۲ - ۲ - ۵ مذاکرات با ترکها
- ۱۱۶ - ۲ - ۳ کوشش برای اجرا : کار دیپلماسی
- ۱۱۶ - ۲ - ۳ - ۱ خاورمیانه میدان تاخت و تاز روس و انگلیس
- ۱۱۷ - ۲ - ۳ - ۲ دیدگاههای شیخ عبیدالله
- ۱۱۸ - ۱ - هدف او از حرکت دیپلماسی
- ۱۱۹ - ۲ - دیپلماسی شیر و روپاه
- ۱۱۹ - ۲ - ۳ - ۳ استراتژی منطقه‌ای روسیه:
- ۱۲۰ - ۱ - کرد و روس
- ۱۲۰ - ۲ - حرکت دیپلماتیک به سوی روسیه
- ۱۲۱ - ۲ - ۳ - ۴ استراتژی منطقه‌ای بریتانیا
- ۱۲۲ - ۱ - کرد و انگلیس
- ۱۲۲ - ۲ - حرکت دیپلماتیک بسوی بریتانیا
- ۱۲۴ - ۲ - ۳ - ۵ عدم تطابق کردستان مستقل با استراتژی خاورمیانه‌ای بریتانیا و روسیه
- ۱۲۵ - ۳ - ۱ راههای شاه برای رویارویی
- ۱۲۶ - ۳ - ۲ موضع روسیه
- ۱۲۶ - ۳ - ۳ موضع بریتانیا
- ۱۲۷ - ۳ - ۴ موضع بابعالی
- ۱۲۸ - ۳ - ۵ خاموشی
- ۱۲۹ - ۳ - ۶ پیامدهای شکست جنبش ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ هـ - ق/ ۱۲۵۹ هـ - ش/ ۱۸۸۰ م - مترجم)
- ۱۳۰ - حاشیه های بخش سوم
- ۱۳۳ - ۴ - جنگ و صلح هردو مشقت
- ۱۳۳ - ۱ - شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول
- ۱۳۴ - ۱ - ۱ ترکیه: ابتدا بیطرفی و سرانجام مشارکت کامل
- ۱۳۵ - ۱ - ۲ ایران: یک بیطرفی رعایت نشده
- ۱۳۵ - ۲ - برنامه جنگی ترکیه و میدانهایش

۱۳۶	۲ - ۱ جبهه قفقاز
۱۳۶	۲ - ۲ جبهه بین‌التهرین
۱۳۷	۲ - ۳ جبهه عربستان
۱۳۸	۳ - موضع خلقهای غیر ترک
۱۳۸	۳ - ۱ ارمنه
۱۳۹	۳ - ۲ آسوریها
۱۳۹	۳ - ۳ اعراب
۱۴۰	۳ - ۴ کردها
۱۴۲	۴ - طرح پشت پرده برای تقسیم خاورمیانه
۱۴۳	۴ - توافق استانبول
۱۴۴	۴ - ۲ توافق لندن:
۱۴۴	۴ - ۳ توافق سایکس - پیکو:
۱۴۵	۴ - ۴ توافقیها و آرمانهای خلقها
۱۴۵	۴ - ۴ - ۱ آرمانهای اعراب
۱۴۶	۴ - ۴ - ۲ آرمانهای ارمنه
۱۴۶	۴ - ۴ - ۳ آرمانهای کردان
۱۴۶	۵ - سال آخر جنگ
۱۴۶	۵ - ۱ تأثیر بیرون رفتن روسیه از جنگ بر سرنوشت ملت
۱۵۰	۵ - ۲ نیروی بریتانیا در کردستان
۱۵۱	۵ - ۳ زیانهای وارده به کردستان در نتیجه جنگ
۱۵۳	۵ - ۴ توقف جنگ
۱۵۴	۶ - نشست برندگان برای تقسیم دستاوردهای جنگ
۱۵۴	۶ - ۱ درخواستهای خلقها از کنفرانس
۱۵۵	۶ - ۱ - ۱ خواسته های یونان
۱۵۶	۶ - ۱ - ۳ خواسته های اعراب
۱۵۶	۶ - ۱ - ۴ خواسته های یهودیان
۱۵۷	۶ - ۱ - ۵ خواسته های ارمنه
۱۵۷	۶ - ۱ - ۶ خواسته های آسوریان
۱۵۷	۶ - ۱ - ۷ خواسته های کردان
۱۵۸	۷ - تلاش کردها برای استقلال
۱۵۸	۷ - ۱ تلاشهای سلیمانیه
۱۵۹	۷ - ۲ تلاشهای استانبول

- ۱۶۰ ۷ - ۲ - ۱ تلاش با متفقین
- ۱۶۲ ۷ - ۲ - ۲ کرد و ارمن: آشتی درحاشیه کنفرانس صلح
- ۱۶۴ ۷ - ۲ - ۳ مذاکرات باباعالی، درهم ریختن صفوف کردن
- ۱۶۵ ۱ - زمینسازی توافق
- ۱۶۵ ۱ - ۱ گرد همائی سانرمو
- ۱۶۶ ۱ - ۲ پیمان سور
- ۱۶۸ ۹ - مصطفی کمال، پاشای کردستان.
- ۱۷۲ حاشیه های بخش چهارم
- ۱۷۶ ۱ - سابقه تاریخی
- ۱۷۶ ۱ - ۱ تبار
- ۱۷۸ ۱ - ۲ مناسبات آسوریان با کردن
- ۱۸۰ ۱ - ۳ - ۱ دخالت دول اروپائی در امور داخلی شرق
- ۱۸۱ ۱ - ۳ - ۱ آمدن میسیون دینی
- ۱۸۱ ۱ - میسیون فرانسوی
- ۱۸۲ ۲ - میسیون آمریکائی
- ۱۸۳ ۳ - میسیون انگلیسی
- ۱۸۳ ۴ - میسیون روسی
- ۱۸۴ ۱ - ۳ - ۲ نتیجه کار میسیونها
- ۱۸۵ ۱ - برهم زدن بیگانگی منطقه ۱۸۵
- ۱۸۵ ۴ - برهم زدن مناسبات آسوری - کرد
- ۱۸۶ ۳ - برهم زدن مناسبات آسوریان با حکومت های منطقه
- ۱۸۶ ۲ - آرمانهای ملی خلق آسوری
- ۱۹۱ ۳ - ترک و مسیحی
- ۱۹۱ ۳ - ۱ مشکل دینی و ملی در ترکیه
- ۱۹۴ ۳ - ۲ قتل عام مسیحی ۱۹۱۵ (- م/۱۳۳۳هـ - ق/۱۲۹۴هـ - ش - مترجم)
- ۱۹۵ ۳ - ۳ آسوریان هکاری
- ۱۹۷ ۴ - روس و آسوری
- ۱۹۷ ۴ - ۱ روس و آسوریان ارومیه
- ۱۹۸ ۴ - ۲ یورش ترکیه به آذربایجان (نوامبر ۱۹۱۴) (- م/حرم ۱۳۳۳/۱/آبان ماه ۱۲۹۳هـ - ش - مترجم)
- ۱۹۸ ۴ - ۳ بدبختی آسوریان ارومیه

- ۴-۴ بازگشت روس به ارومیه (مه ۱۹۱۵) - (م/جمادی الثانی ۱۳۳۳ هـ - ق/اردیبهشت ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) ۲۰۱
- ۲۰۳ ۴ - ۵ انتقام آسوریان از مردم ارومیه
- ۲۰۴ ۴ - ۶ کوچ جمعی آسوریان از هکاری به ارومیه
- ۲۰۵ ۵ - تأثیر رویدادهای داخلی روسیه بر آسوریان
- ۲۰۶ ۵ - ۱ انقلاب فوریه
- ۲۰۶ ۵ - ۲ آشفستگی اوضاع ارومیه
- ۲۰۸ ۵ - ۳ پرکردن جای خالی روسیه با مسلح آسوری
- ۲۰۹ ۵ - ۴ ایجاد تیپهای آسوری
- ۲۱۲ ۵ - ۵ عقب نشینی روس از ایران
- ۲۱۳ ۶ - جنگ داخلی آسوری - آذری
- ۲۱۳ ۶ - ۱ آغاز جنگ
- ۲۱۶ ۶ - ۲ کشته شدن مارشیمون
- ۲۱۸ ۶ - ۳ به انتقام خون مارشیمون
- ۲۱۹ ۷ - آغاز یک پایان؛ یورش ترکیه و عقب نشینی آسوریان از ارومیه
- ۲۲۲ حاشیه‌های بخش پنجم
- ۲۳۱ ۶ - سمکو یاغیگری عشیره‌ای یا جنبش ملی
- ۲۳۱ ۱ - ایران در امور آن دوران جهان
- ۲۳۱ ۱ - ۱ جنبش مشروطه (۱۳۲۴ هـ - ق/۱۲۸۵ هـ - ش/۱۹۰۶ م - مترجم)
- ۲۳۵ ۱-۲ آتفاقیه ۱۹۰۷ انگلو روسی (- م/۱۳۲۵ هـ - ق/۱۲۸۶ هـ - ش - مترجم)
- ۲۳۷ ۱ - ۴ دیدگاه ایران درباره حل مسئله کرد
- ۲۳۹ ۱-۵ قرارداد ۱۹۱۹ انگلو - ایران (- م/۱۳۳۷ هـ - ق/۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم)
- ۲۴۰ ۲ - پدیدار شدن سمکو
- ۲۴۰ ۲ - ۱ پیشینه تاریخی عشیره شکاک
- ۲۴۲ ۲ - ۲ درخشیدن سمکو
- ۲۴۳ ۲ - ۳ کشتن مارشیمون
- ۲۴۵ ۲ - ۴ آرمان سیاسی سمکو
- ۲۴۸ ۳ - جنگ و شورش
- ۲۴۸ ۳ - ۱ اوضاع عمومی ایران
- ۲۴۹ ۲ - ۲ توطئه کشتن سمکو
- ۲۵۰ ۳ - ۳ انتصاب حاکم جدید ارومیه

۲۵۰	۲ - ۴ جنگ تبلیغاتی
۲۵۳	۲ - ۵ یک گفتگوی ناموفق
۲۵۳	۳ - ۶ ادامه جنگ
۲۵۴	۳ - ۷ رفتار سمکو با دشمن
۲۵۵	۴ - سمکو و روزنامه‌گری
۲۵۵	۴ - ۱ روزنامه "کرد" یا روزنامه "روزکرد - شب‌عجم"
۲۵۶	۴ - ۲ سمکو در هفته نامه بانگ کردستان
۲۵۹	۵ - تشکیل ارتش نوین ایران
۲۵۹	۵ - ۱ ارتش نوین
۲۶۱	۵ - ۲ ضعفهای سمکو
۲۶۲	۵ - ۳ لشکرکشی نخستین ارتش
۲۶۴	۵ - ۴ واپسین لشکرکشی
۲۶۴	۱ - کشیدن نقشه حمله
۲۶۶	۲ - فتح چهریق
۲۶۷	۶ - مناسبات با دولتها
۲۶۷	۶ - ۱ ایران
۲۶۸	۶ - ۲ ترکیه کمالی
۲۷۰	۶-۳- بریتانیا
۲۷۱	۶ - ۴ روسیه
۲۷۲	۷ - سالهای دربدری
۲۷۲	۷ - ۱ شیخون ترکیه
۲۷۲	۷ - ۲ سمکو در کردستان جنوبی
۲۷۳	۳ - ۷ گفتگوی انگلیس و سمکو
۲۷۴	۷ - ۴ پیامهای سمکو و شیخ محمود
۲۷۶	۷ - ۵ دیدار از سلیمانیه
۲۸۰	۱ - بازگشت به مرز
۲۸۱	۱ - ۱ تلاش با شوروی
۲۸۱	۱ - ۲ دیدار رضاخان و سمکو
۲۸۳	۱ - ۳ توافق ترک و ایران
۲۸۵	۱ - ۴ عبور به کردستان عراق

۲۱۵	۹ - بازگشت به ایران و کشته شدنش (ژوئن ۱۹۳۰) - (م / محرم ۱۳۴۱ هـ - ق / خرداد ۱۳۰۱ هـ - ش)
۲۱۱	حاشیه‌های بخش ششم
۲۹۳	ضمیمه شماره ۱
۲۹۳	برخی روشنگریهای لازم درباره متن کتاب
۲۹۵	ضمیمه شماره ۲ - ضمیمه بیتها
۲۹۵	الف - بیت دمدم
۲۹۱	ب - باپیر آقای منگور
۲۹۱	ج - بیت حمزه آقا

مقدمه مترجم

کتاب حاضر نمایانگر گوشه کوچکی از فجایعیست که ملت ستمدیده کرد در طول تاریخ خونبار خویش با آن دست به گریبان بوده است. فجایعی که کمتر نویسنده‌ای به نمایش حقایق و ماهیت آنها پرداخته است. ولی متأسفانه اغلب تاریخ نگاران ایرانی، چه دولتی و چه ضد دولتی دروازه‌گونه نمایاندن آنها گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. نمونه‌های واقعی ناچیزی از گوشه‌های کوچکی از صحنه‌های این تراژدی بزبان فارسی در اختیار خوانندگان قرار گرفته و اغلب مطالب مربوط به تاریخ این ملت، بسته و گریخته، بمقداری بسیار کم و بی‌اهمیت و کمرنگ و اغلب وارونه، در لابلای کتب فارسی آمده که یا از زبان دشمنان بازگوشده یا در آشنا کردن خوانندگان با اعماق فجایع ناتوان و ناتمام بوده‌اند.

این کتاب میتواند نمونه خوبی باشد برای آشنا کردن علاقمندان به درک علل واقعی مبارزات خونین و آزادیخواهانه و خیزشهای پی‌درپی صاحبان اصلی سرزمین پرخروش و بلازده کردستان. از اینرو با وجود ناتوانی قلم و حجم و اهمیت کتاب و مشکلات کار و مشغلت فراوان، به خود جرأت دادم که در حد توان، با ترجمه آن، خوانندگان آشنا به زبان فارسی را با بخشی از فرازونشیبهای تاریخ ملت آشنا کنم. قضاوت منصفانه و واقع بینانه در این باره را پس از مطالعه به خود آنان میسپارم.

آقای عبدالقادر دباغی، که نیم قرن از عمر گرانبهای خود را در این مبارزه صرف نموده است، بمناسبت انتشار این کتاب، گفتاری در شناساندنش دارد که چون زبان و قلم خود را ناتوان میبینم، بخشهایی از ترجمه فارسی آن را با کسب اجازه از خودش در اینجا می‌آورم.

”در مورد تاریخ ملت کرد... کتب و جزوات و مقالات فراوانی نگاشته شده و مورخان نژادپرست در این میدان بمیل خود اسب تاخته‌اند. بطوریکه تا نویسنده‌ای خارجی و جهانگردی بیگانه از بیکسی و بینوایی و مصیبت زدگی کرد سخنی بمیان آورده و چند صفحه‌ای را چون بخت سیاهشان سیاه کرده باشد، دهها و صدها قلمزن قلم فروش بی‌وجدان درباری شاهان و سلاطین اشغالگر، کردان حق طلب سیه‌روز را دزد، راهزن و چپاولگر، پولپرست، خونریز، ستمگر، بی‌رحم و... شمرده و کوس رسوائیش را بر کوی و برزن نهاده و به شایعه پراکنیهای ناروا پرداخته‌اند.

از سیه‌بختی کردان نیز، تعداد مورخان کردی که به شیوه‌ای علمی این تهمت‌ها را رد کرده و با اسناد مثبت و غیر قابل انکار، از کردستان تقسیم شده و محروم و سوخته قرمه شده سخن بگویند و حقایق را در معرض دیده مردم جهان قرار دهند، از انگشتان دست تجاوز نمیکنند و کتابخانه کردی در این مورد بسیار فقیر و زار و بینواست.

در این دوران که همه ملل این جهان پهناور ندای استقلال سر میدهند و بیشتر آنان به آرمان خود رسیده و در ممالک کثیر الملله‌ای چون اتحاد شوروی پیشین و یوگوسلاوی، چندین ملت علم استقلال ویژه خود را برافراشته و کشورهای جهان هم آنها را برسمیت شناخته‌اند، ملت بی‌خواسته کرد نیز که هرگز از درخواست حقوق‌روای خود غافل نبوده و به‌روا ندای اتحاد و تعیین حق سرنوشت خود را سر میدهد، در این اوضاع که کاخهای ستم و دیکتاتوری یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند، نیاز مبرمی به تاریخ سیاسی مستندی داشت که همزمان با دیگر شیوه‌های مبارزه، آوای حق طلبانه‌اش را به بهترین وجه در دهد و برحق بودن این ملت و اهمیت جهانی قضیه‌اش را به دنیا اعلام دارد و بشیوه‌ای علمی به بررسی پردازد و آنرا با سند و منطق اثبات نماید.

در چنین زمان حساس و بجاو مناسبی، کتاب «کرد و عجم» یا تاریخ سیاسی کردان ایران از سوی نویسنده رنگین خامه شیرین سخن آقای «صالح محمد امین» بدستم رسید و دیده کم بینا و دل پر حسرت و اندوه من آواره کوه و کمر را شادی و روشنی بخشید. الهی دستش مریزاد و دلش شادباد.

... برای من باورم که کرد و عجم بقدری پراهمیت است که باید هزاران جلد دیگر نیز از آن چاپ و منتشر شود... کرد و عجم در حقیقت تنها تاریخ کردستان اشغال شده یا خیزش و پیروزی و شکست و فرازو نشیب این ملت ستمدیده آزادیخواه نیست، بلکه ادعا نامه تاریخی و مهمیست که از سوی مصیبت دیده ترین و وامانده ترین و بی یاورترین ملت این جهان، به وجدان همه بشریت تسلیم میگردد، بر همه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و آزادیخواهان و انساندوستان و جانور دوستان و طرفداران جو زمین و آب رودخانه‌ها و دریاها و جنگل‌ها و بیشه‌ها ارائه میشود و این مظلوم نیز تنها حقوق روا و انسانی خود را می‌خواهد و التماس میکند «اندکی از مصالح بازرگانی خویش بکاهید تا اشغالگران بیش از این فرزندانمان را نکشند و در زندان‌ها و سیاه چال‌ها گم و گور نسازند و سرزمین زیبایمان ویران و متروک نگردد و چشمه‌ها و رودخانه‌هایمان خشک و بی‌آب نباشند و کبک‌های خوشخرام و بلبل‌های عاشق گل رانده نشوند و جنگل‌ها و بیشه‌زاران و گل و گیاه طعمه آتش نگردند ...»

آقای دباغی سپس اشاره میکند که کشورهای جهان «... بیشتر چون بازرگانان اشک و خون اسلحه و مهمات کشتار جمعی به اشغالگران کردستان فروخته و مستقیم یا غیرمستقیم یکی از بزرگترین تراژدی‌های تاریخ را روی صحنه گیتی بنمایش درآورده‌اند...» این کتاب «عرض حال این مردم بی‌یار و یاور و دادنامه دادخواهانه این ملت بی‌شناسنامه است که فرزندان باید زیر پرچم اشغالگران، همدیگر را بکشند و استثمار شوند، پرچم ویژه‌اش بر او ممنوع و سخن گفتن از پرچم بر او قدغن باشد... بگذارید شیر زنان و شیردختان کرد به خان‌ها و خاتون‌های زیبا و نازنین (قلعه دمدم) که برای نیفتادن به دست قزلباش‌ها و لکه دار نشدن دامن پاک و مقدسشان، خود را از آنجا به پرتگاه‌های ژرفناک پرت کردند و اندام لطیف و چون برگ گلشان پارچه پارچه شد، ولی با این کردار قهرمانانه برگ زرینی به تاریخ کرد و کردستان افزودند... افتخار کنند و هرگز بروی اشغالگران لبخند نزنند...»

در مورد تاریخ کرد سخن بسیار است و لی بیش از این را در مقدمه‌ای کوتاه گنجاندم، اما بجا می‌بینم توجه خوانندگان گرامی را به نکات ذیل جلب نمایم:

۱- بیشتر منابع مورد استفاده در این کتاب بزبان فارسی (اصل یا ترجمه) بوده و من میبایستی برای حفظ امانت و غنی تر کردن آن، عین نوشته نویسنده یا مترجم را بدون تغییر می‌آوردم. متأسفانه بعلمت دوری از ایران و دسترسی نداشتن به یک کتابخانه غنی فارسی نتوانستم به شماری از آنها دسترسی پیدا کنم، از اینرو ناچار شدم بخشی از مطالبی را که از این کتابها نقل قول شده عیناً از روی نسخه کردی دوباره به فارسی برگردانم که بیگمان با اصل منبع بطور تمام و کمال یکی نخواهد بود. ضمن پوشش خواهی از خوانندگان گرامی، برای چاپ‌های آینده از ایشان امیدوارنمائی و همیاری دارم. برای مشخص کردن مطالب نامبرده پیش از شماره یک معرف منبع مورد استفاده است، نشانه \times قرار داده‌ام.

۲- برخی نامها یا لغات یا عبارات به توضیح نیاز دارند، تا خواننده فارسی و بویژه عزیزان غیر کرد را در درک مطالب یاری دهند. این موارد با (ض + عدد) مشخص شده‌اند، که خوانندگان گرامی آنها را در ضمیمه کتاب خواهند یافت.

۳- چند بیت^۱ کردی باز گوشده که در حد گنجایش و توان خویش کوشیده‌ام آنها را با همان وزن و آهنگ (حتی الامکان با وزن و قافیۀ اصلی یا نزدیک به آن به فارسی برگردانم. در پایان کتاب در بخش ضمیمه‌ها برای هر کدام توضیحاتی جداگانه نوشته‌ام. توضیحات راجع به بیت‌ها را با یک شماره و خطی زیر آن مشخص کرده‌ام.

۴- همچنانکه نویسنده خود در مقدمه اشاره نموده، تاریخهای گوناگون (هجری قمری = ه-ق.ق)، (هجری شمسی = ه-ش)، (میلادی = م.) در متن کتاب بکار گرفته شده که ممکن است خوانندگان را در درک صحیح ترتیب حدوث وقایع سردرگم کند که بنظر من برای درک بهتر تاریخ اهمیتی اساسی دارد، گذشته از اینها در ذکر برخی تاریخهای اشتباه روی داده و در بسیاری موارد نیز تاریخ تنها یک عدد بدون هویت است که مبدأ را نشان نمیدهد. برای رعایت امانت تاریخها را در متن بدون تغییر آورده و تاریخهای صحیح و تبدیل شده را در داخل پرانتز در کنار آنها آورده‌ام.

۵- برخی از تاریخهای مذکور در متن کتاب بصورت تاریخ معادل (ه-ش/ ه-ق) نوشته شده که دارای اشتباهاتی میباشد، تا آنجا که دستم رسیده حتی الامکان با توجه به منابع دیگر آنها را اصلاح کرده و در صورت عدم دسترسی به منبع قابل اطمینان تاریخ (ه-ش) را مبنای تبدیل قرار داده‌ام. بدنبال بعضی تاریخها در داخل پرانتز برای تعیین نوع آن علامت (-) و ه-ق یا ه-ش یا م/... و یا اگر دو تاریخ بدنبال هم آمده باشند (-) هق و م/ یا علامتهای اختصاری دیگری) را به جای عبارت (تاریخها به ترتیب...) قرار داده‌ام.

۶- نویسنده در متن کتاب از کلمه عجم گاهی بجای "آذریها" و گاه بجای "دولت ایران" بهره گرفته که جز چند مورد ضروری در جاهای مناسب کلمات "ایران" یا "آذری" را جایگزین کرده‌ام. بجای ترکیه نیز از واژه‌های "روم" و "عثمانی" سودجسته که آنها را بدون تغییر آورده‌ام.

۷- در حاشیه هر بخش اگر در چند مورد به منبع مشخصی اشاره شده باشد بجز مورد اول در سایر موارد به نوشتن نام نویسنده و حروف (م.ن) یعنی "منبع نامبرده" و از (ه-ق.م) بجای "همان منبع" استفاده کرده‌ام.

در پایان لازم میدانم مراتب سپاس و قدردانی خود را تقدیم همه کسانی نمایم که در اینکار مشوقم بوده‌اند، بویژه آقایان قادر عبیدی، عبدالقدر دباغی، قادر سلطان پناه و قاسم قهرمانی که هر کدام با مشاورت و راهنماییهای خود سهم بسزائی در تمام کردن اینکار داشته‌اند. همچنین لازم میدانم مراتب سپاسگذاری خود را بعرض نویسنده گرامی کتاب برسانم که با دادن اجازه ترجمه و فرستادن شماری از منابع فارسی که نتوانسته بودم به آنها دسترسی پیدا کنم لطف بزرگی در حق من ابراز داشتند، امیدوارم کارو زحمتم درخور این اثر بزرگ باشد.

عبدالله ابراهیمی ۱/۱/ ۱۳۷۹ ه-ش برابر با ۳/۲۱/ ۲۰۰۰ میلادی

مقدمه نویسنده

در سال ۱۹۷۹ (م/۱۳۹۹ هـ-ق/۱۳۵۸ هـ-ش- مترجم)، حزب دمکرات کردستان ایران گردهمایی بزرگی در نرده برپا داشت. این گردهمایی به‌درگیری کردو آذری انجامید. سازمانهای کردی و شاخه‌های سازمانهای ایرانی در کردستان هرکدام بگونه‌ای از این جنگ سخن گفتند. حکومت‌آنروز ایران هم در رسانه‌های گروهی خود بگونه‌ای دیگر به تفسیر آن پرداخت.

پیشتر شنیده بودم که برادوستیها و مکرپها و بلباسها و منگورها و مامشها و زرها و شکاکها و جلالیها...^۲ چگونه سرکوب شده بودند و قیام ۱۸۸۰ چگونه پیش از رسیدن نیروهای دولتی با مقاومت شدید سکنه‌آذری و روبرو گردیده بود و سمنونیز دچار همان درد سر شد. در زمان جمهوری مهاباد نیز، مشکل تعیین مرزو رفتار با اقلیتهای کردو آذری در قلمرو هردو حکومت باعث سردی روابط آنان و گلیایه روسیه از سران کرده بود.

رویدادهای نرده این حوادث را دوباره برایم زنده کردند و موجب شدند که از خود بپرسم؛ چرا هرگاه حرکتی از سوی کردان در شمال غربی ایران آغاز میشود، پیش از آنکه دولت برای سرکوبی آن نیرو بفرستد، به‌درگیری و جنگ داخلی با آذریها میانجامد؟

از آن هنگام به‌مرور تاریخ گذشته ایران پرداختم. منابع بسیاری یافتم و اسناد فراوانی گردآوری کردم. چون این بار بدنبال پاسخ پرسش معینی می‌گشتم، موارد تازه بسیاری برایم مطرح شد؛ نتوانستم علت اختلاف آذری با کرد را پیدا کنم ولی به استنباط من بازگویی تاریخ چند قرن گذشته مناسبات این دولت میتواند راهگشای ارزیابی علل این اختلاف باشد.

بیاری خدا به‌گردآوری و مطالعه منابع پرداختم، زیرا گفته‌اند "حرف حرف می‌آورد" و "منبع نیز منبع می‌آورد"، اسناد فراوانی پیش‌روییم گرد آمد. بفکر نگارش موضوعی تحقیقاتی افتادم، موضوع در ذهنم طرح‌ریزی شد، مرز بررسی‌هایم رامشخص و نوشتن را آغاز نمودم. چرکنویس همه مطالب را بیابان رساندم. تعدادی را پاکتویس کردم. فرصت نکردم همه را تمام کنم، در یکی از مصیبت‌هایی که همه‌روزه برای کردها پیش می‌آید، بسیاری از اسناد از میان رفتند. مدت یک سال و نیم سرگرم شدم تا از آنچه برایم مانده بود این کتاب بدست‌آید.

این موضوع آنچنانکه مدنظر من بود میبایستی ۹ بخش باشد. بخش آن عبارتند از آنچه در دست دارید و ۳ بخش آن از بین رفت. در میان بخشهای دوم و سوم میبایستی دو بخش وجود میداشت. بخش سوم درباره لرها بود. موضوع آن گذشته از بررسی تاریخ لرها، پژوهش درباره جد شدن آنان از ملت کرد را نیز در برداشت. بخش چهارم عبارت بود از بازگویی تاریخ تأسیس و استقرار و نابودی امارت اردلان. واپسین بخش یعنی بخشی که میبایستی بعد از خیزش سمنکو بیاید، حکومت مهاباد بود که گذشته از منابع بیگانه به اسناد و نقطه نظرات کردی، از جمله روزنامه کردستان و انتشارات آن عصر مهاباد متکی بود.

خود میدانم که گذشته از این نقیصه، نواقص دیگری را نیز دارم؛ دهها نقشه و عکس برگزیده لازم را آماده کرده بودم که با موضوعات در آمیزم، بدلیل فنی بهنگام چاپ نتوانستم آنها را بکار ببرم. خواستم سالهای مختلف میلادی، هجری قمری، هجری شمسی و شاهنشاهی را که در ایران بکار می‌بردند همانند سازم، چون نتوانستم منابع موثقی برای تبدیلیشان بدست‌آورم بناچار از آنها گذشتم. بیلوگرافی^۳ همه منابع همچنین فهرست اسامی افراد و ایلات و قبایل و مکانها را نیز که میبایستی در ضمیمه کتاب می‌آمد نتوانستم تکمیل کنم. هرکس بتواند برای اصلاح اشتباهی که بدان دچار شده‌ام و یا برای جبران نواقص آن یاریم دهد بسیار خوشحال خواهم شد و قبلا سپاسگزارم.

اگر فرصت مناسبی دست‌دهد "خدایار باشد و عمر باقی" تلاش خواهم کرد موضوع را آنچنانکه می‌خواستم بیابان برسانم و تا آنجاکه بتوانم نواقص آنرا بر طرف نمایم. برای نگارش این موضوع از بسیاری منابع فارسی، عربی، کردی، انگلیسی و یاری و تسهیلات و راهنمایی و اندیشه بسیاری از همراهمان سود برده‌ام. فعلا نمیتوانم به ذکر نامشان بپردازم ولی همواره نیکی و مردانگی‌شان را بیاد دارم. امیدوارم: زحماتم به‌در نرفته و توانسته باشم گوشه‌ای از تاریخ خلقم را روشن نموده و به ملت خدمتی کرده باشم.

صالح محمد امین بغداد، تابستان ۱۹۹۱

الف - ژئوپولیتیک و سرنوشت کرد

۱ - آذری در کردستان

۱-۱ - موقعیت جغرافیائی کردستان

اگرهم نتوان عامل ژئوپولیتیک را دارای نقش تعیین کننده در سرنوشت ملل بحساب آورد، اما بررسی تاریخ کهن و نوین ملت کرد آشکارا روشن مینماید که موقعیت جغرافیائی زیستگاه کردان در روی زمین، نقش تعیین کننده ای در تعیین سرنوشت گذشته و کنونی آنها داشته است. خاورمیانه که از جنوب به خلیج فارس و اقیانوس هند و از غرب به دریای مدیترانه و از شمال به دریای سیاه محدود است و ۳ قاره بزرگ و آباد کهن دنیا: آسیا، اروپا و آفریقا را بهم پیوند میدهد، شاهراههای جنگی و بازرگانی این ۳ مرکز از آن میگذرد.

کردستان زیستگاه کردان در وسط این ناحیه واقع شده که در طول تاریخ در هر مرحله ای نوعی از اهمیت جهانی برخوردار بوده است. در عصریکه امپراطوری ایران در خاور و امپراطوریهای یونان و روم در باختر - دوبرکز ابرقدرتهای دنیا - در رقابت توسعه طلبی و دست اندازی بودند، برخی از لشکرکشیهای بزرگشان از میانه زیستگاه ایلات کرد میگذشت و برخی از جنگهای بزرگ و خونینشان هم روی خاک کردستان بوقوع میپیوست.

جنگ گوگامل (۳۳۱ ق.م) که به پیروزی اسکندر یونانی و شکست نهائی داریوش ایرانی و پایان سلطه امپراطوری هخامنشی ایران انجامید و آغازی شد برای سلطه چندقرونی یونانیان در منطقه، دردشت اربیل بوقوع پیوست.

بعدها که امپراطوری ساسانی تاسیس شد، پایتخت خود را در تیسفون نزدیک شهر بغداد بنا نهاد، آنجا مرکز لشکرکشیهایش به اطراف خود، ارمنستان، یونان، روم و شمال آفریقا قرار داد. این لشکرکشیها از میان سرزمین کردان عبور میکرد. ساسانیان به پیروی از قواعد باستانی هخامنشیان، در همه مناطق مرزی خویش نوعی خود مختاری را برای خلیجهای محلی آن نواحی پذیرفته بودند، که به بزرگانشان لقب شاه داده میشد. هریک از این شاهان هم بانبروهای خلقی خود میبایستی مرزهای امپراطوری را از یورش بیگانگان حراست مینمود. خود امپراطور هم شاهنشاه، شاهشاهان بود^۱ این نوع سازماندهی اگرچه دارای مزایای فراوانی بود، عامل تضعیف دولت را نیز در خود نهفته داشت، و حتی یکی از عوامل سقوط و عدم مقاومت آن در برابر یورش سریع اعراب بود.^۲

ظهور دین اسلام در شبه جزیره عربستان و کوشش برای گسترش و ترویج آن در بیرون از عربستان، به برخورد با دو نیروی بزرگ آن روزگار، یکی امپراطوری ساسانی و دیگری امپراطوری بیزانس میانجامید. پس از زدوخوردهای سخت هر دو سپاه بزرگ عرب و ایران در قادسیه (۶۳۵ م. ۱۵ هـ - ق) (۱۵ هـ / ق - ۱۴ هـ - ش - مترجم) و همه جنگهای سنگین دیگر این دونیرو در جلول (۶۳۶ م. ۱۶ هـ - ق) (۱۶ هـ / ق - ۱۵ هـ - ق، ه - ش - مترجم) حلوان (۶۴۰ م. ۲۰ هـ - ق) (۲۰ هـ / ق - ۱۹ هـ - ش - مترجم) و واپسین نبرد سرنوشت ساز نیز در نهاوند (۶۴۲ م. ۲۲ هـ - ق) (۲۲ هـ / ق - ۲۱ هـ - ش - مترجم) که فتح الفتوح نام نهاده شد به سلطه دولت ساسانی به یکباره پایان داد و آغازی شد برای تاسیس امپراطوری وسیع عربی - اسلامی در سرتاسر نواحی جنوب غربی آسیا، همگی روی سرزمین کردها بوقوع پیوستند. دیگر در ایران مرکز سیاسی و جنگی بزرگ و متحدی نماند که آنرا از یورش نیروهای بیگانه محفوظ دارد. در نتیجه این جنگها و رویدادهای چندین ایل بزرگ زیر فشار یورش عرب آواره نواحی دور مرکزی ایران شدند.

پایتخت حکومت تازه تاسیس عربی - اسلامی در مکه بود، مکه نیز بعلمت موقعیت جغرافیائی در وسط بیابان جزیره العرب نمیتوانست برای همه سرزمین گسترده ای که نیروهای عرب در اندک زمانی از راه جنگ به زیر بار فرمانروائی خود کشیده بودند، مرکز هبری و سرپرستی باشد. از همان آغاز برای فرماندهی دنباله لشکرکشیهای سپاه عرب به کردستان و ایران و ارمنستان و استقرار استیلای اسلام در جنوب بین النهرین، چندین شهر از جمله بصره (۶۳۸ م. ۱۸ هـ / ق - ۱۷ هـ - ش - مترجم) کوفه (۶۳۹ م. ۱۹ هـ / ق - ۱۸ هـ - ش - مترجم)، واسط (۷۰۲ م. ۸۴ هـ - ق / ۸۱ هـ - ش - مترجم) را بنا نهادند. این شهرهای تازه مسکن تعدادی از قبایل مهاجر عرب و مرکز آماده سازی و سازماندهی برای فرماندهی نیروهای عربی اسلام جهت گسترش قلمرو دولت جدید و استقرار کامل سلطه دینی، سیاسی، جنگی خود در اراضی فتح شده گردیدند.

کردستان از آزمان از سمت جنوب زیر استیلای اسلام قرا گرفت، قبایل عرب ایلات کرد را تحت فشار قرار میدادند تا بسوی نواحی سخت کوهستانی کشیده شوند و خود در مناطق اشغالی جایگزین آنان میشدند.

پایتخت اسلام زیاد در مکه نماند. امویان پس از یک جنگ داخلی به فرمانروائی خلفای صدر اسلام پایان دادند (۱۲-۶۶۱م.ق/۴۰-۴۰۰ه.ق) (تاریخ صحیح: ۱۱-۴۱ه.ق/۱۱-۴۰ه.ش/۶۲۳-۶۶۱م. مترجم). سلسله امپراطوری- خلافت عربی امویان را در شام بنانهادند (۶۶۱-۷۵۰م.ق/۴۰-۱۳۲ه.ق) (تاریخ صحیح ۴۱-۱۳۲ه.ق/۴۰-۱۲۹ه.ق- مترجم). سلطه آنانهم دیری نپائید و از سوی خاندان عباسی با همکاری خلفای غیر عرب ایرانی، در جنگ سختی در کنار رودخانه زاب بادینان (۷۵۰-۱۳۲ه.ق) (۱۳۲-۱۲۹ه.ق/۱۲۹ه.ش- مترجم) در جنوب موصل منقرض شدند، امپراطوری- خلافت عباسی تاسیس شد (۷۵۰-۱۲۵۸م.ق) (۱۳۲-۶۵۶ه.ق/۱۲۹-۶۳۷ه.ش- مترجم). آنان پایتخت خود را از شام به بغداد در نزدیکی خرابه های تیسفون پایتخت ساسانی منتقل نمودند (۷۶۲م.ق) (۱۴۵ه.ق/۱۴۱ه.ش- مترجم)، که یک قرن پیش بدست پدران شان ویران شده بود. انتقال پایتخت خلافت عربی - اسلامی به بغداد، یعنی مستقیماً به سمت جنوب زیستگاه دیرین کردن، آنها را عملاً زیر فشار مستقیم و مداوم اعراب و تعریب قرار داد. ^۵ زیرا که هیچ ملت و حکومتی در مابین شان واقع نشده بود. کرد و سرزمینش به مانعی انسانی و زمینی میان قبایل عرب از سوئی و ملل فارس و ارمنی و بیزانسی از سوی دیگر تبدیل شدند. سیل خروشان تعریب که در زمانی کوتاه جنوب سرزمین بین النهرین، غرب رودخانه های فرات و دجله، همه سرزمین شام، شمال آفریقا را فراگرفت و حتی، در مدتی کوتاه به اندلس در اسپانیا رسید. با وجود این در دامنه کوه های زاگرس یعنی مرز زیستگاه کرد نتوانست تنش و گسترش بیشتری بیابد و حتی در آنجا متوقف شد.

۱ - ۲ یورش ترکها به خاور میانه

دانشمندان انسان را به چند نژاد و هر نژاد را نیز به چند تیره و شاخه بزرگ تقسیم میکنند، یکی از این نژادها "اورال آلتا" است، زیرا از نواحی اورال تا مناطق آلتارا فراگرفته اند. ترک و مغول میبایست دو تیره بزرگ از این نژاد باشند که در مناطق آسیای غربی میزیستند. درباره آمدن ترکها به نواحی خاور میانه چندین تئوری جداگانه وجود دارد، ولی همه آنها در اینکه چه زمانی به مناطق مذکور آمده اند با هم متفقند. سعید نفیسی دانشمند ایرانی در یکی از بررسیهای خود مینویسد:

"... در حدود آغاز قرن پنجم میلادی، ایران از دوسو با دونژاد بیگانه روبرو بوده است. آن که در مرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده، ایرانیان بدان هفتال، تازیان هیطل یا هیاطله گفته اند و در نظر تاریخ نویسان امروز قطعاً از نژاد ترک بوده اند و آنکه مرزهای شمال غربی در پشت کوه های قفقاز پیدا شده آنها ایرانیان همیشه خزر نامیده اند و آنها با تحقیقات امروز مسلمست که از همین ترکان امروز بوده اند. بدینگونه از همان زمان ترکان در سه سوی دریای خزر یعنی در مشرق و شمال و مغرب آن میزیسته اند و بطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده اند... و آنچه در تاریخ ما و ادبیات ما پیش از همه نام برده شده ترکان یغما و خلخ یا خزلخ و غزو خزخیز (قرقیز) و باشقورد و قزاق و قراقالپاق و سلجوق ^۶ و ترکمان و کلموک و فارغلی و تغزغو و برطاس و قرلخ در شمال شرقی ایران و قراپاخ و کیماک و جناک و سالورو بایندرو افشارو بیگدلی و برسخان و بیات و خزر در شمال غربی ایران است و سه طایفه بزرگ نیز بوده اند بنام بلغارو قیچاق و تاتار زمانی در همه کرانه دریای خزر زیسته اند و اندک اندک طوایف دیگر در مشرق جابریشان تنگ کرده اند و تنهامغرب دربارا برایشان گذاشته اند.

اما مغولان در پایان قرن ششم هجری و قرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیک نهصدسال پس از ترکان در تاریخ پدید آمده اند و چون خویشاوندی نزدیک با ترکان داشته اند و از آن زمان بیشتر ترک و مغول را از یک نژاد دانسته اند ^۲ نفیسی در ادامه بررسیهایش درباره آمدن ایلات ترک به ایران مینویسد:

"... در قرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرگ ترک که در سواحل جیحون میزیسته اندک اندک بجنوب مایل شده و نخست خوارزم و سپس ناحیه گرگان را هم گرفته و کم کم بومیان و سکنه قدیم آنجا را رانده است. این قبیله بزرگ بدو شعبه کوچکتر "غز" و "تغزغز" تقسیم میشده است. گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته اند و در میان شان طایفه ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که با ستم سلجوقیان در ایران و ناحیه وسیعی از کشورهای اسلامی پادشاهی داشته اند. ترکمانان از همان زمانیکه بدین نواحی

فرودا آمده‌اند در آنجا مانده‌اند و اینک قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی^۷ و قسمتی دیگر ترکمانان سرزمین‌گراگان را فراهم میکنند.

از زمانیکه ترکان در مشرق و مغرب دریای خزر پیداشده‌اند قبایل ترک را بدوشعه اصلی "ترکان شرقی" و "ترکان غربی" تقسیم کرده‌اند و زبانهای ترکی امروز را هم بترکی شرقی و غربی تقسیم میکنند... ترکان غربی^۸ چنانکه پیش از این اشاره رفت قرن‌ها در شمال کوه‌های قفقاز می‌زیسته‌اند و رسته کوه‌های دشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده‌است که بایران بتازند و حتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرگ و طبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در مقابل ترکان شرقی کشیده بودند.

معروفترین طایفه ترکان غربی همان خزرها و بلغارها و قبچاقها بوده‌اند و طوایف جزء آنها که بعدها بایران آمدند بیات و افشار و بایندرو و سالورو بدلیلی که پس از این خواهد آمد قاجار را هم باید از ایشان دانست.^۳

تاعصر عباسیان هیچ خبری درباره هیچ خلق دیگری که از لحاظ ریشه قومی به نژاد اورال آلتا برسد، بعنوان خلقی ساکن آن ناحیه، یاهییج نیروئی که در رویدادهای منطقه بویژه در نواحی زندگی کرده‌ام مؤثر باشد وجود ندارد.

یک نویسنده دیگر ایرانی از زبان زلالیان، تاریخ‌نویس شوروی مینویسد:

"ایلات کوچ‌نشین ترک که "غوز" یا "اوغوز" نام داشتند از دیر زمان در کرانه‌های سیحون و در فاصله آنجا و دریاچه‌ی آرال و دریای خزر می‌زیستند. در نیمه دوم قرن دهم میلادی غوزها بادیگر ایلات کوچ نشین آسیای میانه متحد شدند و دولتی تأسیس کردند. در این اتحاد غوزهای سلجوقی از همه مهمتر بودند. اسم سلجوق را از عشیره "کنین اوغوزل" برخوردار نهادند. غوزها در نیمه دوم قرن دهم میلادی باسلام گرویدند. چون چراگاه کافی نداشتند به دست اندازی به سرزمینهای همسایگان بویژه مناطق دارای چراگاه پرداختند.^۴

پس از انقراض ساسانیان، ترکه‌های غوز به نیروی مسلط آن منطقه تبدیل شدند و گروه‌گروه به نواحی خاور میانه و بویژه خراسان، آذربایجان، ارمنستان، کردستان و سرزمین اعراب آسیای صغیر روی آوردند.

عباسیان خود بیاری ملل غیر عرب امویان را شکست دادند و خلافت عباسی را تأسیس نمودند. برای حفاظت پایتخت و سلطه خود و سرزمین گسترده قلمرو دولتشان هم میبایستی به نیروی مزدور غیر عربی متکی باشند. خلفای عباسی از همان آغاز تأسیس حکومتشان، بیشتر لشکریان خود را از مردم گیلان و دیلم تشکیل میدادند. در یک مرحله از دوران خلافت عباسی قدرت دیلمیان به جایی رسیده بود که خلیفه سلطه دنیوی- سیاسی و جنگی خود را از دست داده، و تنها از پایه دینی برخوردار بود. سران سپاه، که نه از خاندان عباسی بودند و نه از نژاد عرب، لقب شاهنشاه و امیرالامراء بر خود مینهادند. دیلمیان بصورت خطری جدی برای دستگاه خلافت درآمده بودند. گمان میرفت بجای خلفای عباسی حکومتی از آن خود تأسیس نمایند، زیرا از پیش‌تیبانی خلیفهای دیلم و گیلان و مازندران برخوردار بودند که منبعی غنی از نیروی انسانی برای سپاهیانشان بشمار میرفتند. خلفای عباسی که نمیتوانستند این خلاء نظامی را بمانند دوران صدر اسلام و بنی‌امیه، با جنگجویان دلیر قبایل عرب پر کنند، میبایستی به جنگجویان غیر عرب متوسل میشدند.

هشتمین خلیفه عباسی المعتمد بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ.ق) (- هـ.ق/۲۱۲-۲۲۱ هـ.ق، هـ.ش/۸۳۳-۸۴۲ م- مترجم) پسر هارون الرشید که مادرش کنیزکی ترک بود هشت هزار و بگفته‌ای هیجده هزار ترک خریداری کرد و برای نیرومند کردن پایگاههای قدرت خویش در مقابل نیروهای دیلم و دیگر دشمنان از آنان سپاهی آراسته و مسلح ساخت. پایتخت خود را بخاطر آنان از بغداد به شهر جدیدی بنام سامراء انتقال داد.^۵ بدین ترتیب راه فراخی برای یورش به خاور میانه بروی ایلات ترک گشوده شد. ترکه‌ها از آن پس به یکی از نیروهای تعیین کننده منطقه تبدیل شدند. نفیسی در بررسیهایش مینویسد:

"... در مرزهای شمال غربی ایران در آنسوی کوه‌های قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترک ساکن بوده‌اند و در سال ۶۱۹ هجری (- هـ.ق/۶۰۱ هـ.ش/۱۲۲۲ م- مترجم) مغولان از همین راه قفقاز به روسیه امروز و به سرزمین اسلاوها تاختند و تا سال ۷۰۲ (- هـ.ق/۶۸۱ هـ.ش/۱۳۰۲ م-

مترجم) استیلای مغول بر همه روسیه باقی بود و سپس تا ۸۶۶ (هـ.ق/۸۴۱/ش/۱۴۶۲م- مترجم) بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند. در آغاز قرن هشتم هجری که سلاوها اندک‌اندک مغولان را از کشور خود می‌رانند از چهار سوی یعنی از شمال و جنوب و مشرق و مغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه میدادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و بدست اقوام و ملل دیگر بود از دستشان می‌گرفتند همین ترکان غربی بودند و ایشان دوره بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوه‌های قفقاز بگذرند و جنوب آن یعنی به شمال غربی ایران آنروز پناه ببرند و دیگر آنکه در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند و همین کار را هم کردند و بهمین جهتست که از آن زمان ترکان در ترکیه امروزه در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره کریمه و در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله‌هایی از ترکان درین نواحی پادشاهی آغاز کرده‌اند همه از این روز بعد پیداشده‌اند خاندان کریمیان در کوتاهیه در سالهای ۶۹۹ (هـ.ق/۶۷۸/ش/۱۲۹۹م- مترجم)، خاندان حمید اوغلو در آناتولی در ۷۰۰ (هـ.ق/۶۷۹/ش/۱۳۰۰م- مترجم)، خاندان تکه اوغلو در آنطالیه پس از ۷۰۰، خاندان منتشا اوغولری در ناحیه دیگر از آناتولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغولری در البستان و مرعش در ۷۴۰ (هـ.ق/۷۱۸/ش/۱۳۹۹م- مترجم)، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳ (هـ.ق/۷۹۹/ش/۱۴۲۰م- مترجم)، خانهای غازان در ۸۴۹ (هـ.ق/۸۲۴/ش/۱۴۴۵م- مترجم)، خانهای قاسموف در ۸۵۶ (هـ.ق/۸۳۱/ش/۱۴۵۲م- مترجم)، جلاپریان در ایران و عراق در ۷۳۶ (هـ.ق/۷۱۴/ش/۱۳۳۵م- مترجم)، چوپانیان در آذربایجان در ۷۱۸ (هـ.ق/۶۹۷/ش/۱۳۱۸م- مترجم)، طغایموریان در مازندران در ۷۳۷ (هـ.ق/۷۱۵/ش/۱۳۳۶م- مترجم)، قراوینلو در آذربایجان در ۷۸۰، آق‌قویینلو در آذربایجان در ۷۸۰ (هـ.ق/۷۵۷/ش/۱۳۷۸م- مترجم).^۶

امین‌زکی بیگ تاریخ نویس کرد، تحت عنوان "کردها در دوران فتوحات ترک" مینوسد:

"اوغوزها که پیشرو سلجوقیان بودند از ری برخاستند و به ممالک غرب روی آوردند (۴۲۰ هجری و ۱۰۲۹ میلادی) (۴۲۰ هـ.ق/۴۰۸/ش- مترجم) یکی از امرای غزنوی بنام "طاش‌فراش" با سه هزار سوار که بخشی از آنان کرد بودند راه را بر آنان بست و به جنگ پرداختند، بر حسب تصادف سرکرده کردان بدست اوغوزها افتاد و وادارش کردند که نامه‌ای بنویسد تا دست از جنگ بردارند، با این طرح غالب شدند و پیشی گرفتند،

در سال ۴۲۹ (هـ.ق/۴۱۷/ش/۱۰۳۸م- مترجم) اوغوزها با طرف مراغه رسیدند، آنجا تاراج و ویران کردند و بسیاری از مردمش را کشتند و سپس بر عشیره "هازینی" یورش بردند و بسیاری را بقتل رساندند. بعد ایلات کرد آن نواحی با حاکم آذربایجان متحد شدند و شدت بمقابله پرداختند و در هر حال اوغوزها را وادار به بازگشت کردند.

گروهی دیگر از آنان تا ارمنستان رفته بودند، در آنجا به قتل عام وسیعی مبادرت ورزیدند و بعقب بازگشتند و با طرف ارومیه آمدند و به عشایر ایل ابوالهجای هازینی حمله ور شدند. این کردان طبیعتاً با آنان به جنگ سختی پرداختند ولی بعلت فراوانی اوغوزها پریشان و براکنده شدند.

در سال ۴۲۰ هجری (هـ.ق/۴۰۸/ش/۱۰۲۹م- مترجم) حکومت روادکرد در تبریز تشکیل شد و مؤسس این حکومت "واهسودان پسر ماملان" است که تا سال ۴۲۶ (هـ.ق/۴۱۴/ش/۱۰۳۵م) دوام آورد. حکومت "دیسیم" پیشرو این حکومت است. در سال ۴۲۱ هجری (هـ.ق/۴۰۹/ش/۱۰۳۰م- مترجم)، حکومت شبانکاره کرد در فارس تاسیس شد، تا ۷۵۶ (هـ.ق/۷۳۴/ش/۱۳۵۵م- مترجم) دوام آورد. در سال ۴۳۲ هجری (هـ.ق/۴۲۰/ش/۱۰۴۱م- مترجم) مظفرواهسودان پسر ماملان، همه روسای اوغوز را بحیله گرد آورد و ببنده کشید و بر سپاه آنان تاخت و بسیاری را کشت. ولی جناح ارومیه آنها از این دام رهایی یافت، به ولایت هکاری از توابع موصل روی آورده چپاول بسیاری کردند و در حالیکه در میان کوهها گیر کرده بودند، کردان آن ناحیه از هرسو آنان را محاصره کردند و ۱۵۰۰ نفرشان را کشتند و بسیاری را به اسارت گرفتند و غنایم فراوانی بدست آوردند. هفتامیر اوغوز نیز از جمله اسرا بودند. با نزدیک شدن اردوی طغرل بیگ اوغوزها از بیم جان باشتاب پیش افتادند، شاخه‌ای از آنان بفرماندهی امیر منصور نامی با عبور از روزان

به جزیره ابن عمر روی آورد. هنوز در شرق آن ولایت بودند که شاخه دیگری از ایشان بسرکردگی بوفا "بوغا" بسوی دیاربکر آمدند و به چپاول ناحیه کاردو "کاردی" و بازبداو حسینیه و پیشخاپور "فیشخاپور" پرداختند.

سلیمان پسر ناصرال دوله مروانی حاکم جزیره دریافت که این اوغوزها زودتر از بهار نمیتوانند از ولایت جزیره عبور کنند از اینرو بایک نیرنگ منصور فرمانده اوغوزها را دستگیر کرده بیاری کردان باشناوی "فینک" بر آنان تاخت. آنها را تا اطراف نصبین راند و بسیاری را یا کشت و یا به اسارت گرفت. ولی این حرکت نیز مانع جسارت های آنها نشد و سرانجام خود را به دیاربکر رسانیدند و همه جا را ویران و غارت کردند. حاکم مروانی دیاربکر اموال زیادی به اوغوزها داد و آنها را از آنجا دور نمود. سپس بسوی موصل روی آوردند و آن شهر را دوبار مورد تصرف و قتل و غارت فراوان قرار دادند. کنیز امیر موصل برای دفاع از آنجا از امرای کردو عرب یاری خواست.

در سال ۴۶۳ هجری (۱۰۷۱ میلادی) (۴۶۳ هـ/ق/۴۵۰ هـ- مترجم) که رومانوس (آرمانوس) چهارم امپراطور روم در دشت ملازگرد مغلوب و اسیر شد، همه ارمنستان و کردستان رفته رفته بدست حکومت البارسلان سلجوقی افتاد، حکومتها و امارات موجود کرد یکی پس از دیگری از بین رفتند و سرزمینهایشان بدست سلجوقیان افتاد.

در سال ۴۹۳ هجری (- هـ/ق/۴۷۹ هـ/ش/۱۱۰۰ م- مترجم) آخرین حاکم مروانی که در اخلاط مانده بود، بعلت سؤاد را خود کینه اهالی آنجا نابود شد و سرزمینش بدست سوکمان قطب غلام اتابیک تبریز افتاد. خلاصه در زمان استیلای ترک سرزمینهای کردان که بر سر راه بودند، دچار زیان فراوانی شدند. نفاق و تفرقه موجود در میان شان گذاشت بطور همگانی و برادروار در برابر این سیل خروشان ایستادگی کنند، چون مقابله انفرادی سودی نداشت، زیان جانی و مالی فراوانی دیدند و هیچ قوم دیگری باندازه کردها زبردست و پانرفت، اصولاً اگر از آغاز تاریخ تاکنون بدقت بنگریم می بینیم که پریشانی و خانه خرابی این قوم، همه در نتیجه تفرقه و نفاقشان بوده و تا این حالت دوام بیاورد همواره زبردست و پانابود خواهند شد.^۷

بدین ترتیب ترکها یا بهتر بگویم ایلات و خلیقها و ملیتهای گوناگونی که بنام ترک، غوز، ترکمان، مغول، آذری و... بکردستان رسیدند، در برخی نقاط بشمار زیادی منزل گزیدند و چندین دولت تشکیل دادند. موجهای بزرگ ترک از کردستان گذشتند. شماری از خاندانهای بزرگ سلجوقی، اتابکی، جلایری، قره قویونلو، آق قویونلو و... مرکز اقتدار خود را در قلب کردستان برپا داشتند، یورش مغول نیز، بویژه لشکر کشی بزرگ هلاکو به بغداد و سپس قراردادن پایتخت خود را در مراغه نزدیک کردستان و یورشهای تیمور لنگ همگی از کردستان میگذشت.

موقعیت نامناسب جغرافیائی کردستان در استقرار و انتشار ترکها نقش کارگری ایفا نمود. حتی زدو خورد های بزرگ ترکان سلجوقی بایرانسیان که به سلطه یونانیان در آسیای صغیر پایان داد و پیشاهنگی شد برای استقرار دائمی و انتشار ترکها در سرتاسر ناحیه، سپس تأسیس دولت عثمانی، آنها در ملازگرد (۱۰۷۱ م.) (۴۶۳ هـ/ق/۴۵۰ هـ- مترجم) همگی روی خاک کردستان روی دادند.

کردها اگر پس از فتوحات اسلام تا آن زمان از جنوب زیر فشار اعراب واقع شده بودند، پس از آن از شمال شرقی نیز تحت فشار تندتری قرار گرفتند. که عبارت بود از استقرار سیلهای بیابانی خلیقهای تازه رسیده ترک نژاد و بدنبال آن سیل بنیان کن یورش مغول.

۳-۱ تأسیس دولت ایران ض ۹

شیخ صفی الدین اسحق (۶۵۰-۷۳۵ هـ/ق.) (- هـ/ق/۶۳۱-۷۱۴ هـ/ش/۱۲۵۲-۱۳۳۵ م- مترجم) از اردبیل ترویج یک طریقت صوفیگری را آغاز نمود، که مریدانش به صفویه مشهور بودند. طریقت صفوی در میان ایلات ترکمن و آذربایجان و آنا تولی رواج یافت. پس از او پسرو نوادگانش رفته رفته از اقتدار دینی و دنیوی قویتری برخوردار میشدند مریدان صفوی سلطان حیدر بمنظور تمیز از مردم هر یک کلاه قرمزی بر سر می گذاشتند که خود آنها تاج حیدری میگفتند ولی مردم آنها را قزلباش مینامیدند. اوزون حسن ۸۷۳ - ۸۸۲ هـ/ق (- هـ/ق/۸۴۸ - ۸۵۶ هـ/ش/۱۴۶۹-۱۴۷۷ م- مترجم) پادشاه آق قویونلو با این خاندان خویشاوندی برقرار کرد و خواهر خود را باز دواج شیخ حیدر نوه شیخ صفی الدین در آورد. پس از آنها دخترش مارتارا به سلطان حیدر پسر شیخ جنید داد.

پس از مرگ اوزون حسن روابط این دو خاندان تیره شد. شیخ جنید در رقابت کسب قدرت کشته شد. پسرش حیدر در تشیخ جای او را گرفت. سلطان حیدر نیز در رقابت کسب قدرت با فرمانروایان شیروان و آق قویونلو کشته شد (۸۹۳ هـ.ق.) (هـ.ق/۸۶۷ هـ.ش ۱۴۸۸ م- مترجم). حیدر پس از مرگش چند پسر برجا گذاشت، از جمله علی، اسماعیل، ابراهیم و... سلطان یعقوب آق قویونلو که از اقتدار آنان میترسید، همگی را در قلعه استخر در شیراز ببنده کشید. ولی مریدان علی را بجای پدرش "مرشد" و سلطان خود قرار داده بودند امرای آق قویونلو گرفتار رقابت داخلی شده بودند. این رقابت پس از مرگ سلطان یعقوب (۸۹۶) (هـ.ق/۸۷۰ هـ.ش/۱۴۹۱ م- مترجم) شدت بیشتری بخود گرفت. رستم بیگ برای تقویت سلطه خود کوشید از مریدان صفوی کمک بگیرد. بدین منظور خاله و خاله زاده هایش را با احترام از قلعه استخر به تبریز آورد. سلطان علی مریدان خود را بجان عموزاده اش بایسنقر انداخت. بایسنقر در این نبرد کشته شد (۸۹۸) (هـ.ق/۸۷۲ هـ.ش/۱۴۹۳ م- مترجم). سلطان علی با این کار نیرومندتر از پیش گردید. ترس از او رستم را دربر گرفت و خواست با نیرنگی نابودش کند. سلطان علی از این کار آگاهی یافت، خود و مریدانش بطور گروهی راه فرار را در پیش گرفتند. نیروهای رستم بیگ بدنبال آنان رفتند. سلطان علی در این تعقیب کشته شد (۹۰۰ هـ.ق.) (هـ.ق/۸۷۴ هـ.ش/۱۴۹۵ م- مترجم). سلطان علی قطعاً کشته شدن خود را پیشبینی کرده بود، زیرا چنانکه گفته اند، پیش از مرگ کلاه سلطان قزلباش از سر برداشت و بادست خویش بر سر بردارش اسماعیل که هنوز هشت ساله بود گذاشت.

طریقت صفویه به حرکت دینی- سیاسی چنان نیرومندی بدل شده بود که کشته شدن پی در پی رهبران نه تنها موجب از هم پاشیدنش نشد، بلکه زمینه را برای بدست گرفتن اقتدار سیاسی توسط آنان آماده ساخت. مریدان صفوی پس از کشته شدن علی، برادرش اسماعیل را مرشد کامل و سلطان خود قرار داده بودند و مدتی در اردبیل پنهان شدند، ولی برای حفظ جانش از گزند امرای آق قویونلو، نهانی به گیلان انتقالش دادند. مدتی در رشت و چند سالی نهانی در لاهیجان زیست. در سال ۹۰۵ هجری (هـ.ق/۸۷۹ هـ.ش/۱۵۰۰ م- مترجم) در حالیکه امرای آق قویونلو بجان هم افتاده بودند، اسماعیل که تازه به سیزده سالگی میرسید، براهنمائی و پیشنهاد خلفای طریقت، در لاهیجان ظهور کرد و بسوی اردبیل براه افتاد. مریدان اجدادش در طول راه به صفوف لشکریان او میپیوستند و رفته رفته فزونی میگرفتند. وی طی یک سلسله درگیریهای خونین، فرمانروایان شیروان و امرای آق قویونلو را در هم شکست و شهر تبریز را تصرف نمود و در آنجا بجای پادشاهان آق قویونلو بر تخت شاهی نشست (۹۰۷ هـ.ق/۱۵۰۱ م) (۹۰۷ هـ.ق/۸۸۰ هـ.ش- مترجم). اسماعیل پایه های سلطنت خود را بر ۴ اصل بنا نهاد:

۱- سیادت: اسماعیل طبق شجره نامه ای که یکی از اجدادش ساخته بود خود را نواده امام علی می شمرد^۸

۲- طریقت: اسماعیل خود را مرشد کامل طریقت صفوی می شمرد. در حقیقت نیز نواده شیخ صفی الدین اردبیلی بنیانگذار این طریقت بود.

۳- تشیع: اسماعیل از اولین روز پادشاهی، شیعه را مذهب رسمی اعلام نمود، فرمان داد در مساجد اذان برسم شیعه گفته شود، در خطبه نماز جمعه نام دوازده امام ذکرو بر ۳ خلیفه راشدین لعنت فرستاده شود.

۴- ایرانی بودن: اسماعیل میکوشید سرزمین باستانی ایران را در دولتی یکپارچه متحد کند و فرهنگ ایرانی را از نو زنده سازد.

ایران بنام دولت فارس شناخته شده است. ولی شاه اسماعیل خود نه فارس بلکه آذری بود. حتی بترکی آذری بنام خطائی شعر میسروده است. زبان گفتگوی دربار و تفاهم خانوادگی هم آذری بوده است. تشکیل دهندگان نیروهای موسس دولتش، نیروی محافظ و لشکر کشیهایش، کاربدستان دربارش و فرمانروایان نواحیش نیز سران ۷ ایل ترک آذری: شاملو، استاجلو، روملو، تکه لو، قاجار، افشار و ذوالقدر بودند، که تجارب جنگی فراوان و تشکیلاتی عشیره ای داشتند. نصرالله فلسفی نویسنده ایرانی در یکی از بررسیهایش مینویسد:

" پس از تسخیر آذربایجان، شاه اسماعیل سراسر ایران را، از ولایات عراق عجم و اصفهان و فارس و کرمان، تا خوزستان و قسمتی از عراق عرب، از سلاطین آق قویونلو گرفت، خراسان را نیز با شکست دادن و کشتن شیبک خان ازبک بتصرف در آورد. سران قزلباش که این همه کشورگشائی و پیروزی نتیجه جانفشانی و دلیری و فداکاریهای ایشان در راه "مرشد کامل" بود، با القاب و عناوین امیرالامرا و بیگلربیگی و خان و سلطان و بیگ، حکومت مستقل یافتند و دارای اراضی و املاک پهناور شدند.

شاه اسماعیل پس از فتح هرولایت غنایم و اسیران و زمینهای آنجا را میان سرداران قزلباش تقسیم میکرد. بدین ترتیب درسراسر ایران طوایف ترک نژاد ترک زبان، بر ایرانیان اصیل پارسی گوی فرمانروا شدند، و طبقه ممتاز صاحب قدرتی در ایران پیداشد که تمام مقامات و منصبهای بزرگ لشکری و کشوری را در دست داشت و بر مردم ایران در کمال استبداد و قدرت حکمرانی میکرد. بهمین سبب در دوره صفوی بآنکه شاه را شاهنشاه ایران مینامیدند، کشور ایران را مملکت قزلباش میگفتند. در دربار ایران بترکی سخن گفته میشد، شاه اسماعیل بترکی شعر میساخت. قزلباش خود را از مردم اصیل ایرانی نجیب تر و برتر میشمردند و ایشان را بتحقیر تات و تاجیک میخواندند.^۹

شاه اسماعیل در لشکر کشیها در برابر دشمنان و مخالفانش نهایت سنگدلی و درندگی را بکار میبرد. در جنگ شیروان پس از کشتن فرخ بسار، استخوانهای پدرش خلیل الله را از گور بیرون آورد و آتش زد. پس از تصرف تبریز هم به همان ترتیب استخوان مخالفان اجدادش را از گور بیرون آورد و به آتش کشید. در بغداد نیز استخوانهای ابوحنیفه^{۱۰} را از گور بیرون آورد و سگی را بجای او دفن کرد. محمد کره را که پس از اسارت با ۷ تن دیگر به قفس انداخته بود، در یک میدان عمومی اصفهان زنده زنده آتش زد. پس از فتح بتلیس جسد شیخ امیر بلباس و دیگر کشته هارا در گوگ میدان سوزاند. بفرمان خود شاه اسماعیل، مریدانش گوشت مراد بیگ شاهلور اکباب کردند و گوشت شیبک خان اوزبک را خام خام خوردند و پوست سرش را از گاه آکنند و برای سلطان بایزید عثمانی به سوقات بردند و هر انگشتش را برای یکی از حکمرانان ناحیه فرستادند و کاسه سرش را طلا گرفتند، شاه اسماعیل در بزباده نویسی خود در آن باده مینوشد. چون سلطان حسین بایقرا در نامه ای که برای شاه اسماعیل نوشته بود، چنانکه لازم بود از او با احترام نام نبرده بود، شاه اسماعیل بر او یورش برد و هفت هزار تن را کشت، و مادرش و یاقولی زن پدرش را بعلت آنکه به یکی از مخالفان پدرش شوهر کرده بود، در میدان تبریز با شمشیر دو نیمه کرد.^{۱۱}

امرای آق قویونلو با اکراد رفتار سنگدلانه ای داشتند. در بسیاری جاها امرای محلی را برکنار کرده و خود و عشیره هایشان بجای آنان فرمانروائی میکردند. وقتی میان امرای آق قویونلو اختلاف بروز کرد و بجان هم افتادند، اخبار قیام شاه اسماعیل به کردستان رسید. امرای کرد نیز هر کدام در منطقه خود برای بیرون راندن آق قویونلو به کوشش پرداختند. میر شرف پسر میر بدر سرزمین جزیره و بوتان و ملک خلیل ایوبی سیبیرت و حسنکیفو و شیخ حسن چمشگزک و میر سیف الدین مکریان را از سلطه آق قویونلو پاک کردند.^{۱۱}

امرای کرد امید داشتند منطقه و امارت آنان به خودشان سپرده شود ولی شاه اسماعیل میخواست یک قدرت مرکزی برقرار کند. او نیز از همان سیاست ترکمانهای آق قویونلو پیروی میکرد، امرای کرد را برکنار مینمود و امرای قزلباش را در کردستان بجایشان میگماشت. شاه اسماعیل طی چند سالی بالشکر کشیهایش بهر چهار سوی قلمرو خود امپراطوری عظیمی برپانمود که مرزهایش تا سرحد امپراطوری ساسانی میرسید. وی به خطری جدی برای امپراطوری عثمانی تبدیل شده بود. یاوز سلیم در یورش بزرگی که از میان کردستان به قلمرو صفوی انجام داد، برای اولین بار در دشت چالدران شاه اسماعیل را به سختی شکست داد. (۹۲۰ هـ.ق/ ۱۵۱۴ م.) (۹۲۰ هـ.ق/ ۱۵۱۴ م. مترجم) ولی دولت تازه تاسیس ایران با این جنگ نابود نشد، بلکه استقرار یافت و چند قرن از سوئی با شورش و قیام ملل غیر آذری زیر سلطه خود و از سوی دیگر بادول و ملل همسایه در کشمکش بود. شاه اسماعیل از حسرت شکست چالدران به باده نویسی و گوشه گیری روی آورد، نتوانست این شکست را جبران نماید با سلطان عثمانی نیز نتوانست به هیچ پیمان صلحی برسد. درس جوانی از این حسرت مرد. ولی دشمنی عمیقی برای جانشینانش از خود به ارث گذاشت. (۹۳۰ م./ ۱۵۲۴ هـ.ق.) (۹۳۰ هـ.ق/ ۱۵۲۴ م. مترجم).

۲- صفویه و دگرگون کردن موقعیت جغرافیائی شرق کردستان

تاعصر صفویان از دامنه کوههای قفقاز بپائین تارودارس و از آنجانب از میان مناطق ماکو و خوی بسوی پائین تا کناره دریاچه ارومیه و پائینتر، محل زندگی ایلات کرد بود. رویدادهای عصر فتح اسلام و خلافت عباسی و کوچ ترکمانان غوزو یورشهای مغول و کشمکش و اختلافات میان ایلات ترکمان قره قویونلو و آق قویونلو نتوانسته بود بنحو اساسی موقعیت دموگرافی این مناطق را دگرگون سازد. اگرچه تعداد زیادی از بازماندگان ایلات و عشایر ترک، ترکمن، مغول و آذری در این مناطق ساکن شدند ولی همیشه اغلب سکنه و فرمانروایانش کرد بودند، حتی در عصر پدید آمدن صفویان امارات مقتدر چمشگزک، دنبلی، محمودی، برادوست، هکاری، مکری... در نواحی شمال و شرق و جنوب دریاچه ارومیه برقرار بودند.^{۱۲}

شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰) (ه.ق/۸۸۱-۹۰۳ ه.ش/۱۵۰۲-۱۵۲۴ م. مترجم) مؤسس دولت ایران، در سیاست دینی تعصب فراوانی به تشیع در مقابل تسنن^{۱۳} و در سیاست ملی نسبت به هفت ایل قزلباش: شاملو، روملو، استاجلو، تکه‌لو، قاجار، افشار، ذوالقدر داشت که نیروهای اصلی دولت و لشکر کشی‌هایش را در منطقه تشکیل می‌دادند.^{۱۴} سیاست شاه اسماعیل در برابر اکراد بر سه پایه استوار بود:

۱- از میان برداشتن اقتدار سرداران محلی کرد و انتصاب سرداران قزلباش همرا با عشایرشان بجای آنان.

۲- ناچار کردن مردم نواحی اشغال شده کردستان به دست کشیدن از مذهب سنی و گرویدن به مذهب جعفری.

۳- بکارگیری نهایت زور و فشار برای زهر چشم گرفتن از مردم و سرکوب بیرحمانه هرگونه مقاومت و تمردی.

شاه اسماعیل در لشکر کشی خود از نجان به دیاربکر و از آنجا به موصل و بغداد و لرستان که با عبور از خاک کردستان انجام گرفت از بکار بردن هیچ خشونت خودداری نوریذ. نورعلی خلیفه روملو را بسرکردگی ایلات لرستان، بویژه ایل چشمگزرک و خان محمد استاجلو را بسرکردگی ایلات کرد دیاربکر مامور کرد. آنانهم بانهایت خشونت برای تسلیم امرا و بزرگان کرد و جایگزین کردن سران قزلباش و عشایرشان در قلاع و شهرهای کردستان بکوشش پرداختند. در زمستان سال ۹۱۲ (ه.ق/۸۸۵-۸۸۶ ه.ش/۱۵۰۶ م. مترجم)، شاه اسماعیل خود بالشکری فراوان به منطقه خوی رفت و در آنجا رخت اقامت افکند. در حالیکه امرای کرد دسته جمعی برای اظهار اطاعت و وفاداری پیش او رفته بودند، بی هیچ دلیلی همه را دستگیر کرد و هر کدام را بدست یکی از سران قزلباش سپرد و نیروهای قزلباش را برای تصرف کردستان فرستاد؛ چپان خان استاجلو را به تفلیس، دیوسلطان روملو را به هکاری و یکان بیگ تکه لورا به جزیره بوتان^{۱۵} و عبدی خان و صاروعلی مهر دار شاملورا بر سر ایلات مکر و محمودی در غرب دریاچه ارومیه فرستاد.^{۱۶} نیروهای قزلباش با اکراد به جنگی سخت دست زدند و به قتل عام پرداختند.

سیاست دینی شاه اسماعیل در مناطق اشغالی کردستان و عربستان رنجش ملاها و بزرگان کرد و عرب را بدنبال داشت، اختلافات شدید مذهبی: تشیع- تسنن و ملی: کرد - آذری را گسترش داد. همه آنان چندین بار برای سلطان بایزید عثمانی (۸۸۶-۹۱۸) (ه.ق/۸۶۰-۸۹۱ ه.ش/۱۴۸۱-۱۵۱۲ م. مترجم) و سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) (ه.ق/۸۹۱-۸۹۹ ه.ش/۱۵۱۲-۱۵۲۰ م. مترجم) نامه و پیک فرستادند تا دولت روم را به یورش برد دولت تازه تأسیس شیعه ایرانی و نابودی آن برانگیزند.^{۱۷} امپراطوری عثمانی تا آن زمان روی توسعه فتوحاتش به اروپا بود، برپایی دولت شیعه ایرانی در مرز شرقی و کوشش آن برای توسعه قلمرو اقتدار خود در کردستان و قفقاز و ارمنستان و عربستان، خطری جدی برایش ایجاد نمود. با بعالی برای از میان برداشتن خطری که مرز شرقی را تهدید می‌کرد، به لشکر کشی و اشغال موطن کرد و ارمنی و عرب پرداخت.

سلطان سلیم بانیرویی عظیم، که بخشی از ایشان کرد بودند، از راه کردستان به آذربایجان که مرکز اقتدار صفوی بود، یورش برد. خان محمد خان استاجلو از دیاربکر و نورعلی خلیفه روملو از نجان برای شرکت در جلوگیری از یورش عثمانی به آذربایجان عقب نشستند. همه جارا بر سر راه خود آتش زدند تا لشکر عثمانی نتواند خوراک و علیق برابرانش را از آن تأمین کند.^{۱۸} لشکر روم بفرماندهی سلطان سلیم و لشکر ایران بسرکردگی شاه اسماعیل در دشت چالدران واقع در شمال غربی دریاچه ارومیه، درگیر شدند. (۹۲۰ ه.ق.) (ه.ق/۸۹۳-۹۱۴ م. مترجم) لشکر ایران شکست خورد و حتی تبریز پایتخت صفویه بدست نیروهای عثمانی افتاد.^{۱۹} ولی این پیروزی بعلت عدم ادامه یورش روم نتوانست بعمر دولت صفوی پایان دهد، به هیچ توافقی حتی بر سر توقف جنگ نیز نینجامید، بلکه آغازی شد برای رقابتهای خونین میان این دو نیروی عظیم منطقه. در نتیجه جنگ چالدران بخش وسیعی از کردستان بدست روم افتاد که آنهم برعکس شاه ایران رهبری امیرنشینهای کرد را به امرای کرد سپرد.

موقعیت ژئوپولیتیکی کردستان در میان هردو دولت و پایان نگرگرفتن رقابت سیاسی - مسلحانه این دونیروو ادامه جنگ و ستیز اکراد را از چند جهت گرفتار کرد:

۱ - هردو دولت بهر شیوه ای میکوشیدند کردستان را بتصرف در آورند و به قلمرو خود بیفزایند، از اینرو به گسیل نیرو میبردند و به زور یا خواهش سران کرد را زیر فرمان خود درمی آوردند و به ستیز با یکدیگر و امید داشتند و اعضاء یک خانواده را بر علیه یکدیگر برمی انگیزتند.

۲ - در همه‌درگیریها بخش مهمی از نیروهای طرفین را ایلات کرد تشکیل میدادند و نیروی انسانی کرد دچار کوچ و نقل و انتقال و نابودی میشد.

۳ - کردستان خود به یکی از میادین درگیری نیروهای نظامی طرفین تبدیل شد و برخی از جنگهای بزرگ در خاک کردستان روی داد. کردستان همچنین میان هردو دولت قرار گرفته بود، از اینرو به یکی از راههای اصلی لشکرکشیهای بزرگ جانبین برای یورش به شهرها و مناطق استراتژیکی یکدیگر تبدیل شد. در نتیجه آبادیهایش ویران میشد و دارائیش مورد چپاول لشکر اشغالگر قرار میگرفت. محصولات کشاورزی و دامپش نابود میشد و زیان جانی فراوانی میدید.

دولت ایران از آغاز پیدایش از دوسو در معرض خطریورش دول سنی مذهب بود، از سوی غرب همواره با تهدید دولت عثمانی و از سوی شرق نیز با خطر یورش ازبکها روبرو بود. شاهان ایران برای سد این خطرها، در داخل کشور به درگیریهای دموگرافی میپرداختند. ایلات کرد و لرو ترکمن و آذری و... را برای حفاظت مرزهای هردوسو از تهدید روم و از یک، تغییر مکان میدادند. در برابر امپراطوری عثمانی که از چندین قرن پیش برای جهان مسیحیت به خطری تبدیل شده بود، در خارج بدنبال همپیمان اروپائی و مسیحی میگشت.

شاه اسماعیل ایل کرد قرامانلورا برای تقویت مرزهای خراسان در مقابل یورش ازبک از کردستان به آنجا کوچ داد.^{۲۰} پس از اونیز پسرش شاه طهماسب بخش بزرگی از ایلات کرد زنگنه، چگنی، زیکو و کلهور را از کردستان به خراسان انتقال داد.^{۲۱} موارد مهمی از برخوردهای جنگ بیستساله میان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) (- ه.ق/۹۰۳-۹۵۵ ه.ش/۱۵۲۴-۱۵۷۶ م. مترجم) و سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴) (- ه.ق/۸۹۹-۹۴۶ ه.ش/۱۵۲۰-۱۵۶۷ م. مترجم)، در خاک کردستان بوقوع پیوست، بخش بزرگی از قربانیانش هم بزرگان و پسران ایلات کرد واقع در زیرسلطه هردو دولت بودند. این جنگها فاجعه و ویرانی عظیمی برای اکراد ببار آورد و با صلح آماسیه نیز (۹۶۳ ه.ق/۱۵۵۵ م.) (- ه.ق - م/۹۳۴ ه.ش - مترجم) پایان یافت.

جنگ بیستساله ایران و عثمانی (۹۴۰-۹۶۰) (- ه.ق/۹۱۳-۹۳۲ ه.ش/۱۵۳۴-۱۵۵۳ م. مترجم) مصیبت بزرگی برای کردستان ببار آورد. اولامه سلطان تکه لو حاکم آذربایجان که یکی از بیگلربیگهای قزلباش بود، بر شاه طهماسب شورید و به سلطان سلیمان قانونی پناه برد. کمک به اولامه میانه بسیاری از امرای کرد را با عثمانی بهم زد، همچنین توانست سلطان عثمانی و ابراهیم پاشا صدراعظم را برانگیزد که به ایران یورش برند. لشکر عثمانی که بخشی از نیروهای آنرا ایلات کرد تشکیل میدادند، بسرکردگی ابراهیم پاشا و راهنمایی اولامه از راه کردستان به آذربایجان یورش برد و پایتخت دولت صفوی را تصرف نمود (۹۴۰ ه.ق) (- ه.ق/ ماه اول و دوم ۹۱۳ ه.ش/ ماچهارم و پنجم ۱۵۳۴ م. مترجم). سلطان سلیم خود نیز برای تثبیت این پیروزی بانیرویی عظیم از راه کردستان به تبریز روی آورد و برای سپری کردن زمستان سخت آن سال از همدان دوباره از راه کردستان به گرمسیر بغداد رفت و آنجا را از دست قزلباش خارج ساخت (۹۴۱ ه.ق.) (- ه.ق/ ۲۲ مهر ماه ۹۱۳ ه.ش/ ۱۴ اکتبر ۱۳۵۴ م. مترجم) سلطان از راه کردستان به استانبول بازگشت، شاه طهماسب تبریز را پس گرفت و تا شهر وان پیشروی نمود.^{۲۱}

پس از این جنگها دودولت بخاطر گرفتاریهای داخلی و سرگرمی نیروهای عثمانی به لشکرکشی در اروپا و مشغولیت نیروهای ایران به دفع نیروهای ازبک، هیچکدام نتوانستند به سازمان دادن یورش دیگری بر سر طرف مقابل پردازد تا اینکه القاص میرزا برادر شاه طهماسب گریخت و به سلطان سلیمان پناه برد و او را به حمله به ایران برانگیخت (۹۵۳) (- ه.ق/ ۹۲۵ ه.ش/ ۱۵۴۶ م. مترجم) عثمانیان نیروی عظیمی برای یورش بر ایران سازمان دادند. شاه بمحض شنیدن خبر حرکت لشکر دشمن، تبریز را ترک نمود و شنب‌غازان را بارگاه قرار داد و ماموران را فرمان داد همه جاهای سر راه لشکرکشی ترک را آتش بزنند و غله و علوفه را نابود و جویهارا پر کنند. فرمان شاه در این باره به اندازه‌ای سریع و دقیق بجای آورده شده که بگفته تاریخ‌نگاران ایران، سپاه یورشگر نه قطره‌ای آب و نه برگ سبزی بر سر راه خود نیافت.^{۲۲} سلطان سلیمان اینبار نیز وارد تبریز شد (۹۵۵) (- ه.ق/ ۹۲۷ ه.ش/ ۱۵۴۸ م. مترجم) ولی باز بعلت کمی خوراک و علیق آنجا را تخلیه نمود و از راه کردستان به پایتخت خویش بازگشت. پس از او طهماسب به منطقه بازگشت و نیروئی برای آتش زدن و ویران کردن آبادیهای اخلاط، گزل‌دره، عادل جواز فرستاد.^{۲۳}

طهماسب در واپسین مرحله جنگ بیست‌ساله نیروهای خود را از چهارسو به قلعه ارجیش، بارگری، پاسین، وان، موش، بندماهی، عادلخواه ... فرستاد (۹۶۰) (- هـ.ق/۳۲هـ-ش/۱۵۵۳ م - مترجم) و سرتاسر این مناطق را "غرق آتش و خون کرد".^{۲۴} شاه به قلعه اخلات یورش برد و آنجا را تسخیر و ویران کرد. قلعه ارجیش را پس از ۳ ماه محاصره گرفت و به انتقام پایداری قلعه‌داران، فرمان داد "پوست سر اکرادی را که از قلعه محافظت کرده بودند زنده‌زنده بکنند"^{۲۵} برای دومین سال پیاپی نواحی وان، وستان، اموک، کواش، الباق، خوشاب... را غارت کردند و غلات و علوفه و قرقهای آنرا به آتش کشیدند.^{۲۶}

سلطان سلیمان پس از این حملات، نیروهای خود را دوباره سازمان داد، که برای چهارمین بار به ایران لشکرکشد. طرفین پس از چند برخورد کوچک، قبل از اینکه نیروهای دودولت با هم روبرو شوند، در نتیجه رفتارهای داخلی و بیم‌زورخ خارجی، مبادله پیکو نام‌ها را آغاز کردند و سرانجام به پیمان صلح آماسیه دست یافتند که بحساب ابجد "الصّٰلِحِ خَیْر" میشود (۹۶۹ هجری) (۹۶۳ هـ.ق/۳۵هـ-ش/۱۵۵۶ م - مترجم).^{۲۷}

از دوران شاه اسماعیل و سلطان سلیم هیچگونه توافق صلحی میان این دو امپراطوری وجود نداشت، تا اینکه توافق آماسیه به شناسائی رسمی دولت شیعه ایران از سوی عثمانی و نیز حل موقت شماری از اختلافات ارضی، مذهبی و سیاسی جانین انجامید. در این توافق، برحسب نیروهای طرفین، ارمنستان، گرجستان، کردستان و بخشی از عربستان میان آنان تقسیم شد. ناحیه قارص میبایستی بیطرف و قلعه موش ویرانه بماند. جانین هم قول دادند فراریان یکدیگر را پناه ندهند.^{۲۸}

موادصلی توافق آماسیه در مراحل آینده پس از بروز هر جنگ خونین و آغاز گفتگوی صلحی، برای عقد پیمان نامه جدید مبنای گفتگو قرار می‌گرفت. طی جنگ ۲۰ ساله شماری دیگر گونیه‌های مردم‌نگاری در کردستان رویداد، شاه طهماسب چندین‌ايل کرد را به خراسان انتقال داد. سلیمان قانونی هم بهمان منظور تعدادی از ایلات کرد را به مرزها کوچ داد. ملا محمود بازیدی در این باره مینویسد:

"وقتی سلطان دادپرور به استانبول بازگشت، مادرش او را نگرست و گفت: پسر من تو اکنون بازگشتی ولی از این پس گرجی و قزلباش به مناطق هجوم نمی‌آورند؟"

سلطان در پاسخ گفت: مادر! دیوارسختی میان امپراطوری عثمانی و دول گرجی و ایران بنا نهاده‌ام، دیگر دشمنی نمیتواند هیچ زبانی بر ما وارد آورد.

مادرش پرسید: چگونه توانستی این مسافت طولانی را دیواربکشی؟

سلطان در پاسخ گفت: مادر! من دیواری از گوشت و خون ساخته‌ام. حفاظت این نواحی را بعهده عشایر کرد گذاشته‌ام... دشمن نمیتواند بر آن بچرید و به دولت اسلام برسد"^{۲۹}

پس از مرگ طهماسب پسرش اسماعیل که مدت بیست‌سال در قهقهه زندانی بود بر تخت نشست. او از دیرباز چون مخالف توافق آماسیه شناخته شده بود. چون بر سر کار آمد، قرارداد آماسیه را محترم نشمرده و کاربردستان مرزی به کارشکنی پرداختند. وی همچنین بجان برادر و برادرزادگان و شماری از سران قزلباش افتاد و بسیاری را کشت. پریخان خواهر اسماعیل دوم که خود بیاری برخی از سران قزلباش او را به شاهی رسانده بود، برایش دامی نهاد و او را بقتل رساندند و محمد خدابنده، تنها برادرزاده اش را بر تخت شاهی ایران نشانند. شاه محمد ضعیف‌النفس و کم‌بینا بود و نمیتوانست خود به کار دولت رسیدگی کند. همسرش که زنی شایسته و برگزیده بود، زمام همه کارهای دربار و سایر امور دولتی را در دست گرفت. سستی و آشفتگی و هرج و مرج سرتاسر ایران را فرا گرفته بود. باعالی این حال را غنیمت دانست و به مرزهای یورش آورد. ابتدا اکراد که از آذربایجان کینه بدل داشتند برخی از نواحی کردنشین آذربایجان تاختند و خوی و سلماس و اشنوویه و ارومیه را گرفتند.^{۳۰} اکراد درون مرزهای عثمانی چالاکانه در سایر لشکرکشیهای عثمانی به آذربایجان و گرجستان و ارمنستان بر علیه دولت ایران مشارکت داشتند. د. نوائی در یکی از بررسیهایش مینویسد:

”صلحی که بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان قانونی صورت گرفت و سلطان عثمانی به خط خود آنرا تسجیل و تأیید کرد، آرامشی تمام به مرزهای غربی ایران بخشید. ولی پس از روی کار آمدن شاه محمد، کردان ساکن بین ناحیه وان و آذربایجان دست به فساد برآوردند و خسرو پاشا حاکم وان را به تعرض به مرزهای ایران واداشتند. پاشای مزبور خود سرانه - با اطلاع دربار عثمانی - به خوی و سلماس لشکر فرستاد و قزلباش را که به اتکاء قرارداد صلح غافل نشسته بودند در هم شکست. کردها رومی (رضائیه امروز) را تصرف کردند و هر چند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان یکبار توانست کردان را مغلوب کند، ولی چون به استقرار حاکمیت دولت و ایجاد محیط امنیت در آن منطقه قادر نیامد، باردیگر کردان مناطق مذکور را تاخت کردند و مردم آن نواحی ناگزیر پادال بر مهاجرت و جلای وطن نهادند یا زیر علم دشمن درآمدند.“^{۲۱}

همه شاهان ایران بسته به توان خویش، همان سیاست شاه اسماعیل اول را در برابر کردان در پیش گرفتند. این سیاست در زمان شاه عباس اول (۹۹۶-۱۳۰۸) (ه-ق/۹۶۷-۱۰۰۸ ه-ش/۱۸۵۸-۱۶۲۹ م - مترجم) بمرحله نوینی از اجرا درآمد که بر سه پایه اصلی استوار بود:

۱- دگرگونی ریشه‌ای سیمای مردم‌نگاری شمال شرقی کردستان و انتقال ایلات بزرگ کرد بمنطقه در شمال شرقی ایران بویژه خراسان و آوردن ایلات آذری بکردستان و جایگزین کردن آنان.

۲- کوشش برای دگرگونی اجباری مذهب مردم کردستان از سنی به شیعه.

۳- سرکوبی سخت و بیرحمانه هر نوع سرکشی کردان.

شاه عباس که تاریخ‌نگاران ایرانی او را کبیر نام می‌برند، در آغاز قرن ۱۱ هجری طرح‌ریزی برای دگرگون کردن سیمای مردم‌نگاری کردستان، بویژه نواحی واقع در مابین رودخانه ارس و دریاچه ارومیه را که همیشه یکی از شاهراههای یورش رومیان به ایران و بویژه به آذربایجان و پایتختش تبریز، که در آن زمان یکی از بزرگترین شهرهای آن کشور بود، آغاز کرد. ایرانیان از بیم یورشهای پی‌درپی روم، پایتخت خود را از تبریز به قزوین و سپس به منطقه‌ای دورتر از خطر روم در مرکز ایران یعنی اصفهان انتقال دادند. نصرالله فلسفی محقق ایرانی درباره سیاست عشایری شاه عباس مینویسد:

”شاه عباس همچنانکه در اندک زمانی سرداران خود سرو صاحب نفوذ قزلباش را بنیروی تدبیر یا شمشیر از میان برداشت و سراسر ایران را زیر فرمان حکومت مرکزی، یعنی اراده شخصی خویش درآورد. باروسای طوائف و عشایری هم که میخواستند در قلمرو ایل و عشیره خود مستقل و فرمانروا باشند، از در مخالفت درآمد و هر یک را که سر از قبول فرمانش باز زد، بی‌ملاحظه و بیدرنگ از میان برداشت. مخصوصاً بان دسته از ایلهای کرد که در سرحدات غربی آذربایجان و کردستان بسر میبردند، و در جنگهای ایران و عثمانی، در عهد پادشاهی پدرش سلطان محمد خدابنده، بسبب اشتراک مذهب از دولت ایران روی بر تافته بسططان عثمانی پیوسته بودند، با کمال سرسختی و بیرحمی رفتار کرد.

این پادشاه غالباً پس از مطیع ساختن ایلی یاغی، برای آنکه از قدرت و تسلط آن ایل در قلمرو دیرینه‌اش بکاهد، چندین خانوار از مردم آنرا بولایتی دور دست میفرستاد، و جای ایشان را به دسته‌ای از مردم ایلات دیگر ایران میداد. در همان حال نیز افراد ایل را بگناه یاغیگری جریمه میکرد و مبالغه‌گفتی از ایشان میگرفت“^{۲۲}

شاه عباس پس از سال ۱۰۱۱ (ه-ق/۹۸۱ ه-ش/۱۶۰۲ م - مترجم) پنجاه هزار خانوار از ایل بزرگ چمشگزک و تعدادی از ایلات دیگر کرد کردستان را به دشتهای جنوب تهران انتقال داد و از آنجانب همراهِ بآدارائی و رمه‌هایشان به خراسان فرستاد و حفاظت مرزهای شمال شرقی قلمرو ایران را در برابر یورش از یک‌به‌آنان سپرد.^{۲۳} برای پر کردن جای خالی آنان هم آوردن و جایگزین کردن تعدادی از ایلات بزرگ جنگجوی قزلباش را طرح‌ریزی کرد.

امیرخان برادوست که به ”امیرخان یک‌دست“ و ”خان پنجه‌زرین“ نام برده میشود، در عمل بزرگترین قدرتمند نواحی دریاچه ارومیه بود، از سوی شاه عباس بحکمرانی ارومیه منسوب شده بود. سرکردگی ایلات کرد ترگور، مرگور، سوما، برادوست و مکریان را بر عهده داشت. قلعه دمدمرا در نزدیکی ارومیه آباد نمود و رفته‌رفته آنرا محکمترو نیروهای خود را بیشتر و مسلحتر میکرد. شاه عباس از او بدگمان شد که مبادا هدف

از این سازماندهی کسب استقلال باشد، به این دلیل به بهانه جوئی پرداخت. نیروی بزرگی به جنگش فرستاد، پس از نبرد سینگین و محاصره ای طولانی قلعه را گرفت و هزاران تن از آنان را کشت. (۱۰۱۸ هـ.ق. ۳۴ - هـ.ق. ۹۸۸ هـ.ش/ ۱۶۰۹ م - مترجم) بیت گویان کرد این رویداد را بصورت داستانی قهرمانی از مبارزات "مسلمانان کرد" در برابر یورش "کافران اشغالگر عجم" ^{۳۵} در آورده اند، شاه عباس پس از اشغال قلعه دمدم و نابودی اقتدار امرای کرد در ارومیه و سپردن سلطه منطقه به کاربدستان آذری، مستقیماً یورش بزرگی بر مکریان انجام داد و کشتار بزرگی را نیز از اکراد آنجا بعمل آورد و زنان و بچه ها را به اسیری برد. (۱۰۱۹ هـ.ق. ۳۶ - هـ.ق. ۹۸۹ هـ.ش/ ۱۶۱۰ م - مترجم) نویسنده دیگری درباره قتل عام ایل مکری مینویسد: "شاه عباس بسپاهیان خود، که ۶۰ هزار سواره بودند فرمان داد بکشتار ایل مکری در منطقه ای بمساحت ۱۲ فرسخ میزیستند، بپردازند. این نیروها ۴ شبانه روز مشغول قتل عام بودند." ^{۳۷}

شاه عباس از اکراد کینه بدل داشت، هم کینه شرکت آنان در جنگ عثمانی علیه قزلباش، هم اینکه خود بهنگام جنگ (۱۰۱۴) هـ.ق/ ۹۸۴ هـ.ش/ ۱۶۰۵ م - مترجم) از طرف یکی از اسرای کرد نزدیک بود با خنجر کشته شود ^{۳۸} شیخ حیدر مکری در حمله به قلعه اریوان (۱۰۱۲) هـ.ق/ ۹۸۲ هـ.ش/ ۱۶۰۳ م - مترجم) در صف سپاه قزلباش بقتل رسید، پسرش قباد از جانب شاه عباس بزرگی ایل مکری و فرمانروائی مراغه منسوب شد. ولی شاه از اجداد قباد خان کینه دیرینه ای در دل داشت. در سفری که به مکریان کرد، دق دلی خود را بر سر آنان خالی نمود و انتقام گذشته را نیز گرفت. شاه عباس خواهر قباد را که بگفته ملاجلال میان اکراد به زیبایی مشهور بود، تصرف نمود. با وجود این هم پس از ۴ روز قباد خان و همراهانش را کشت و فرمان قتل عام ایل مکری را صادر کرد ملاجلال منجم نویسنده هم عصر شاه عباس قتل عام مکری را چنین بازگو میکند:

"بمقتضای الامور مهونه با وقتها جزای اعمال این کردان در پرده خفانمانده بود در روز هجدهم ربیع الثانی وقتی آفتاب در سلطان بود بچهارده درجه قبادخان را بانود و چهار نفر از اکابر کردان در مجلس بهشت آئین بقتل آوردند و در زمان حکم بقتل عام جماعت مکری عذردور یافت غازیان چون مرغی که دانه از روی زمین برچیند کردان را در کوه و دشت آن دیار از حیات مستعار عاری ساختند و نواب کلب آستان علی خود متوجه قلعه علی کندی واقع در ناحیه کودل مراغه شدند و با اردو نزل در آن منزل واقع شد و علیخان شاملورا بالشکر خودش بسر قلعه حسین سلطان برادر قبادخان واقع در ناحیه لیلان مراغه فرستادند و چون قلعه بسیار مستحکم بود و مردم سپاهی کردان در آنجا بودند صلاح در جنگ ندیده بلطایف الحیل خود را بکناری کشیدند از جمله دونفر از مردم آن قلعه در آنجا بودند و بدست غازیان شیرشکار افتاده دست بسته چون بنظر خان مذکور در آوردند حکم باستخلاص آن هردو فرمود و گفت بروید باهل قلعه بگوئید که چون خیانتی از قبادخان سر زده بود اورا کشت باجمعی از خائنان و مارا بانجا فرستاد. مقرر آنکه هر کس شاهیسون باشد و بشرف سجده اشرف مشرف شود مال و اسباب و زن و بچه او آزاد باشد و هر که نیاید در قلع و قمع و قتل و غارت او دقیقه ای فرو گذاشت نکنیم. چون این دو کس بقلعه رفتند سلیمان نام ریش سفیدی بیرون آمد و چون بملازمت حضرت خان رسید مستمال شده مراجعت نمود بعد از زمانی کردان بسیار از قلعه بیرون آمدند چون شب نزدیک بود ایشان گفت که قلعه از پادشاه میباشد طریق سلوک آنست که سی نفر از ملازمان ما را بقلعه برید چند کس بجر و باره و چند کس بسر در ساکن باشند و شما متوجه خدمت اشرف شوید هر چه حکم جهانمطاع باشد عمل کنید اهل قلعه از قلت ملازمان و کثرت خود مغرور شده ملازمان خان را بقلعه بردند و بتزاید یکیک و دودو صد نفر متجاوز داخل شدند و این جماعت کرد امشب در بیرون ماندند و بجهت خوابیدن هر دو کس سه کس را بخیمه قزلباشی فرستادند صباحش جمعی از قلعه بیرون آمدند حکم شد که جماعتی که شب اینجا مانده اند بیایند چون حاضر شدند زره نیوشیده بی براق بودند حضرت خان از روی طیش و اعراض زره و براق آن جمع را حاضر ساخت و بآن جمع پوشانید و این باعث اطمینان آن جمع شد بعد از زمانی مقرر کردند که متوجه خدمت اشرف شوید براق را بخانه های خود بسپارید و متوجه شوید اطاعه الامر از کمال تلافی که دیده بودند براق و اسباب خود را بخانه ها فرستادند و یکصد هفتاد و دونفر را همراه ملازم خود بخدمت اشرف فرستاد بعد از زمانی کس بقلعه فرستادند که مبادا کسی مانده باشد و بسجده شاه نرفته باشد او آزار خواهد کشید و ما از دوستی بشما گفتیم مقارن این حال شصت و چهار کس بیرون آمدند که کسی دیگر در قلعه نمانده در زمان حکم برفتن آن جمع نمودند و تماماً بقتل آوردند و اسباب و اسیران قلعه را سپردند و آن جمع که بخدمت اشرف آمده بودند بالتمام کشته شدند که خون از بینی شخصی از غازیان بیرون نیامد و از اسیران پسری بسن هشت سالگی غلامی اورا صاحبی کرده بود بشمشیر او چند زخم باوزد و گفت این عوض خون پاوام بزبان کردی و فی الفور آن پسر کشته شد و ایضاً زنی حامله بادختری بسن شش سالگی آن مرد بعنف بآن زن صحبت داشت چون آن مرد بحمام رفت و بیرون آمد دید که آن زن سردخترش بریده و کارد بشکم خود زده و مافی الرحم را کشته اراده کشتن خود داشت بمنع ممنوع نشد و گفت مرا بعد از شوهر خود زندگی نمیاید سر خود را

بریدو قرچقایی بیگ تاکنار رودخانه جغتو نفتورفتندو سیصدنفر ازجماعت و اولوسات توابع خودرا برداشته و روی بگریز داشتند آن جمع را گرفته بالتمام بقتل درآوردندو اسیربسیارو اسب و گوسفند بیشماررا پیش انداخته آوردندو بآن جماعت که آوردند بخشیدند و لشکر قورچی باشی بسرداری ولدخلفش با قورچی یکصد سرو اسیرو اسب بسیارو گاو و گوسفند بیحدوشمار آوردندو حسبالحکم جهانمطاع اسفندیاریبیگ عرب گزلو بگرمه رود رفتند و بحمیت عموی قبادخان و ازجماعت مکرری بیست و هفت سرو اسیرو بسیاراز اعزّه آن قوم و مال و اسباب و گاو و گوسفند بیشمار صاحبی کرده جمله بانعام مشارالیه و تابینان او مقررشد... مردم شهر مراغه از جماعتی که آزرده بودند دست یافتندو قریب سیصدسراوردند الغرض از دوهزارسربریده افزون آوردندو حکم شد که امراعو لشکری که درحوالی قلعه دمدمه اند جماعت مکرری که در ارومی باشند بقتل آوردن حسبالحکم الاشراف در دوشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی بقتل آوردندو یکصد و هفت سر با اسب و گاو و گوسفند ازمال آن جماعت ازکنار سیاهرود آوردندو مولانا خالصالی تاریخی گفته بشعر بودو تاریخ قطعته:

چو فتح قلعه کردان نمودند قزلباش خون از باده نشناس

خبر آمد که روم آمدستا بگردخویش گردان همچو دستاس

ز دل بهر دعای شاه عالم منادی شد که قوموا ایهاالناس

برای فال می جستم در تاریخ که گردد خاطر م خالی ز سواس

رقم شد ماتم کردان زرومی نوشتم عید فتح از شاه عباس

بنثر نیز گفته اند "قتل عام مکرری حق" عبارات "ماتم کردان زرومی" و "عید فتح از شاه عباس" و "قتل عام مکرری حق" براساس حروف ابجد برابر است با (۱۰۱۹) (- هـ/ق/۹۸۹ هـ/ش/۱۶۱۰ م - مترجم) که سال قتل عام مکرریست.

خشونت خونبار شاه عباس گرچه زیان جانی و مالی فراوانی برقبایل مکرری و برادوست وارد آورد ولی نتوانست روح مقاومت را در آنها بکشد. شش سال بعد از اشغال قلعه دمدم، کردهای برادوست دوباره آنها آزاد کردند و منطقه را بار دیگر گرفتند ولی نیروی قزلباش حمله کرد و برای بار دوم دمدم را از دست کردان بیرون آورد.^{۴۰}

۲-۱ آوردن ایل افشار به ارومیه

کوچ دادن گروهی دهه هزار خانوار قبایل کرد اطراف ارومیه به خراسان و سپس شکست فاجعه بار قبایل برادوست و مکرریا و سقوط قلعه دمدم و کشتار بزرگان کرد و قتل اکثریت طرفداران امیرخان و کشتار گروهی مردم مکرریان مقدمه یک دگرگونی اساسی در ترکیب مردم نگاری ساکنین و در نتیجه دگرگونی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و جنگی منطقه شد. گذشته از اینکه کردها بخش مهمی از نیروی انسانی و مادی خود را از دست دادند و در توازن نیروهای منطقه وزن پیشین را نداشتند، اقتدار فرمانروائی را نیز که بیشتر در دست بزرگان محلی بود از دست دادند.

ایل افشاریکی از هفت قبیله قزلباش بود. در جنگهای شاه اسماعیل و تأسیس دولت شیعه صفوی مشارکت اساسی داشت.^{۴۱} شمار بسیاری از کار بدستان دولتی در سرتاسر قلمرو صفوی از میان آنان انتخاب میشدند و از اقتدار فراوانی در دربار شاهان آذری برخوردار بودند. ولی برخی سران این قبیله به مشارکت در کشتن مهدعلیا همسر شاه محمد خدابنده با تهمام همبستری بایک اسیر تاتار، که پیش چشمان شاه بانجام رسید، ۹۸۷ (- هـ/ق/۹۵۸ هـ/ش/۱۵۷۹ م - مترجم) و همچنین به قتل میرزا همزه پسر شاه محمد متهم شده بودند (۹۹۴) ^{۴۲} (- هـ/ق/۹۶۵ هـ/ش/۱۵۸۶ م - مترجم) بارتخت نشستن شاه عباس، سران افشار از آن بیم داشتند که وی انتقام قتل مادر و برادرش را از آنان بگیرد، بدینجهت در گوشه و کنار ایران آواره شدند و جرئت نکردند مانند گذشته خود را به دربار نزدیک کنند. چون تعدادی از سران این طایفه در جنگهای بغداد (۱۰۳۵ هـ/ق/۱۶۲۵ م) (۱۰۳۵ هـ/ق/۱۰۰۴ هـ/ش - مترجم) رشادت نشان دادند، شاه عباس یکی از بزرگان افشار

بنام "کلبعلی" را فراخواند و اورامقام "خان" بخشید و مامورش کرد که قبیلهٔ آوارهٔ افشار را گردآورد و در ارومیه جایگزین قبایل کردسازد (۱۰۳۵ ه.ق.)^{۴۳} شاه عباس از این کار دوهدف داشت:

یکی سپردن حفاظت مناطق مرزی آنجا به طوایف وفادار به دربار ایران بجای قبایل کرد که برحسب توازن نیروهای روم و ایران این سویا آن سومیرفتند.

دیگر سپردن سرکوب و تنبیه طوایف یاغی کرد که چندین سال بود بر علیه اقتدار آذریها در حال شورش و سرپیچی بودند، به یکی از قبایل جنگجوی قزلباش.

کلبعلیخان در مدتی کوتاه هشت هزار خانوار آوارهٔ افشار را از عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان... در سلماس گردآورد.^{۴۴} ولی چون در آن منطقه جای خالی از سکنه نبود، این تازه واردین از آغاز با مقاومت مقیمان آنجایی قبایل کرد روبرو شده بودند. یک نویسندهٔ افشار خود در نقل این رویداد میگوید:

"چون کلبعلیخان و ابوابجمعی وی کوچ بر کوچ بحوالی سلماس "شاهپور امروز" رسیدند عده یاز عشایر ایران و عثمانی ساکن سرحدات از استماع این خبر با شارت تمییرخان پسر امیرخان صاحب دمدم با جمعیت بیحدومر، بمقابله و ممانعت طائفه‌ی افشار پیش آمدند و در کنار قراسوی سلماس تلافی شد و محاربه‌ی سخت بین الجانبین وقوع یافت، دلیران افشار که شیران بیشه کارزار بودند دست بآلات حرب و ضرب برده جلادتها و مردانگیها بظهور آوردند. مهاجمان عاقبت از صدمات حملات غازیان افشار، پای ثبات و قرارشان از جادررفته بسیاری عرصهٔ هلاک و بقیه السیف گریزان و در معاقل جبال حصینه منزوی و پنهان شدند. سپس کلبعلیخان با طائفه‌ی افشار، مظفرو منصور به بلده‌ی میزبور یعنی ارومی وارد شده توپراق قلعه را برای نشیمن خود اختیار کرده و از برای هر طائفه از ایل افشار بلوکی و ناحیتی معین داشت"^{۴۵}

کلبعلیخان آمدگان را بترتیب زیر مستقر ساخت: طایفهٔ کندوزلو در منطقهٔ دول، طایفهٔ قرقلو در منطقهٔ روضه، طایفهٔ کهکلویه در منطقهٔ نازلو، تیرهٔ ایمانلو با بخشی از طایفهٔ ارشلو در اطراف شهر ارومیه، طایفهٔ ارشلو در اشنویه و سلدوز، تیرهٔ قاسملو در ساین قلعه.^{۴۶}

ایل افشار از موسسان دولت صفوی بود، از مناطق گوناگون خاورمیانه آزمون جنگی داشت و همهٔ ملل فارس و کرد و ترک و عرب و ازبک و گرجی و ارمنی... را از نزدیک میشناخت و با همهٔ آنها تجربهٔ جنگ و صلح داشت. همچنین از آزمون ادارهٔ ولایات و شهرها و دهات و طوایف و قبایل گوناگون برخوردار بود. آخوندهای شیعه از راهورسم مذهبی جنگ، غزا، جهاد، فتح... و شیوهٔ ادارهٔ مردم مطابق جهان بینی ویژهٔ خود در سهای زیادی به آنان داده بودند، خود را مسلمان و احیاکنندهٔ رسوم محمود علی و حسن و حسین و امامان دیگر میدانستند. مذاهب دیگر اسلام از جمله سنیان را گمراه و طایفهٔ ضاله میشمردند و در جنگ، جان و مال و ناموسشان را حلال میدانستند، از اینرو برای برنده شدن در جنگ و کسب پیروزی و اسقرار سلطهٔ خود که گویا سلطهٔ اسلام است از هیچ کاری ابا نداشتند. به ترس دینی و دنیائی اهمیتی نمیدادند. هم حيله بادشمن را حلال و هم بکار بردن هر نوع خشونت را روا میدانستند.

تیره‌های افشار، که یکی از طوایف اصلی قزلباش بود، چندین نسل چنان پرورده شده بودند که پایبند هیچ نوع اعتبار خانوادگی، عشیره‌ای، دینی، ملی، زبانی و مکانی نباشند، در میان خود بری هم توطئه میچیدند، در برابر دشمن خارجی متحد میشدند. بفرمان "مرشد کامل" پدری سر را سر میبرد و گوشت تن دشمن خویش را زنده زنده میخورد.

شاه عباس میخواست از نفوذ و اعتبار طوایف قزلباش و بویژه نفوذ نظامی آنان بکاهد، از سوی دیگر نیز کوشید آنها را که هنوز کاملاً در هیچ مکانی مستقر نشده بودند اسکان دهد.^{۴۷}

نگاهی به مرز خاوری کردستان نشان میدهد که در تاسران آذریها بنوعی اسکان داده شده اند که یک مانع باریک ملی- آذری آنچنانی میان کرد و فارس ایجاد نموده اند که در هیچ منطقه‌ای مرز مشترکی بین این دو ملت باقی نگذارند. بلکه در سراسران آذریها اسکان داده شده اند. این دو ملت ایرانی کرد و فارس که چند هزار سال هم مرز بودند و باهم در کنار هم میزیستند و تاریخشان باهم عجین بود، برای همیشه از هم

دور شدند و ملت دیگری در مابینشان قرار گرفت. استقرار طایفه افشار را نیز میتوان در راستای همین استراتژی عمومی نگریست. طوایف آذری قزلباش از جمله افشار که در طول مرز شرقی کردستان اسکان داده شده بودند و وظیفه سرکوب و رام و تسلیم کردن ملتی را بر عهده داشتند که رسوم زندگی و نوع جهان بینی و اخلاق و روش اجتماعی و پرورش دینیش بکلی با آنان دگرگونه بود. همین امر اولین سبب پیدایش تضاد ژرف همه جانبه ای در میان دولت شد که رویدادهای منطقه ای آنان را بزور در همسایگی یکدیگر قرار داده بود.

۲-۲ مقاومت طوایف کرد

طایفه افشار هنوز کاملاً در ارومیه مستقر نشده بود که بار دیگر مورد یورش کردان قرار گرفت یک نویسنده دیگر افشار نقل میکند :

”بدایت حکمرانی کلبعلیخان در ارومیه وقتی علی التواتر خبر رسید و بصحت پیوست که اشرار (منظورش اکرادی است که آنهازمینهایشان را غصب کرده بودند - مترجم کردی) با جمعیت و ازدحام تمام از سمت محال دشت و ترگور، محض تلافی و جبر کسر محل جنگ قرا سوا و انتقام کشیدن از کلبعلیخان مانند سیل منهدر روی بلده ای ارومیه آورده و نزدیک قریه ای نهر من محال بنا بر وضه رسیده اند... حالی با اتباع که حاضر داشت روی همت با استقبال مهاجمان گذاشت، چون در حوالی قرا حسنلو تلافی فریقین اتفاق افتاد طرفین دست با استعمال آلات حرب و ضرب گشوده آغاز محاربه نمودند، خان حکمران در اثنای جنگ مشاهده نمود که اشرار شقاوت نهاد جنگ و گریز گزینان مانند طفلان رسن تاب، پس پس همیروند و حیرتش دست داد و چنان پنداشت که آن روباه سیرتان از روی غدرو حیل محض تحریص و جسارت طائفه ای افشار مرتکب این کار میشوند، چون به سمت ارومیه نگاه کردند دیدند که معادل سیصد و چهار صد سوار نیزه دار از دنبال نمایانند و بسوی ایشان شتابان، اشرار از مشاهده ای این حال و رسیدن کمک برای افشار خیال گریز دارند...“^{۴۸}

درگیری اینبار نیز بسود آذریها خاتمه یافت و طوایف کرد شکست خوردند. پس از سلسله جنگهایی که میان لشکر صفوی و اکرادیها، نیروهای کرد چنان تحلیل رفته بودند که نتوانستند با چنین طایفه کوچکی برابری کنند. با وجود این هنوز هم قطع امید نکرده بودند، تمرخان برادوست نیروهای خود را دوباره سازمان داد و برای آزاد کردن منطقه، قلعه دمدم را بار دیگر مرکز حمله به آذریها قرار داد. برای سومین بار جنگ سختی در اطراف این قلعه روی داد ولی اکراد برای همیشه آنرا از دست دادند. با این از دست رفتن نیز آذریها برای همیشه در منطقه مستقر شدند و اقتدار آنجا نیز بدستشان افتاد. همان نویسنده پیشین جنگ را چنین بازگو میکند:

”چون مدت یکسال از حکمرانی کلبعلیخان گذشت. درین عرض مدت تمیرخان باز استعدادی از ناریان و اشرار بر سر خود گرد کرده آغاز تعرض و دست درازی به اهالی و اولکای ارومیه نمود. کلبعلیخان نخست اتماماً لوجه از در اندر زو موعظت در آمدی، چون سودن بخشودی، برادر خود گنجعلیخان قلعه را بمحاصره انداخت همه روزه از طرفین رسل گلوله های تفنگ در شد آمد بود، چون قلعه ای مزبوره متصل بمحالات عشایر نشین است اشرار سرحدی نیز از روی تعصب و عناد بامداد تمیرخان در جنبش آمده و شورش عظیم برانگیختند لاجرم گنجعلیخان از تسخیر قلعه مأیوس گشته از برادر استمداد کرد.

کلبعلیخان بمجرد استماع ماجرا از جوانان جرّار و کینه گذار افشار معدودی برداشته روی بقلعه دمدم گذاشت، عصر همانروز بیای قلعه رسید بعد از ملاحظه ای اوضاع کار و استحکام حصار همای همتا و بهوای تسخیر بروج آن حصن حصین بال طیران گشوده از زمین و بیسار به آن دوبرج مشهور و موسوم به سولوق و بوزلوق هجوم آور گردیدند هر دو سمت شرقی و غربی را فرو گرفتند، تفنگچیان اشرار چون حال بدین منوال مشاهده نمودند برای مدافعه از حصار بیرون آمده تاهنگام غروب باتیر تفنگ هنگامه ای جنگ گرم بود ولی بسیاری از اکراد معروض تیغ بیدریغ دلاوران افشار گشته بقیه السیوف به قلعه برگشتند، روز دیگر باز جماعت افشار با شارت کلبعلیخان نامدار باصفوف آراسته بطرف حصار یورش بردند لیکن قلعه گیان از بیم ضرب دست غازیان زبردست جرئت مبارزت نکرده پای تهور از قلعه بیرون نهندند و از بروج و باره آهنگ انداختن توپ و تفنگ نمودند کلبعلیخان دانست که دیگر اشرار قدم جسارت پیش نخواهند گذاشت، شب رؤسای افشار را احضار کرده بنای سیبه و سنگرداد، روز دیگر کلاً اهل قشون بجمع آوری مصالح سیبه و سنگر پرداختند و چند روز بدین منوال گذشت بالاخره کلبعلیخان را بمدلول ”ارباب الدول ملهمون“ تدبیری بخاطر آمده مقرر نمود: که استری را سه شبانه روز علف داده از آب ممنوع دارند روز چهارم

استر اسر دهند شاید که از فرط عطش بوئی به ممر آب سولوق که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان بود برده باشد همینکه محل آب معلوم شد رخنه بدانجا انداخته بدینوسیله شربت ناگوار مرگ را عوض آب بحلق قلعه گیان بچشانند.

بالجمله چون بفرموده عمل نموده بعد از سه شبانه روز آن حیوان بیزبان رارها کردند و با طرف قلعه گردانیدند بقدرت حضرت آفریدگار چون به نزدیک گنبد سولوق که در طرف جنوب بزمین متصل بود رسید استنباط جریان آب از زیر زمین کرده از شدت عطش خروشان و لگد زنان شد آنگاه بحکم کلبعلیخان نقابهای مهارت پیشه بدنان کلنگ و متین آن موضع را حفر نموده مجرای آب را پیدا کردند و چند خروار نفت آورده به آن موضع ریختند چنانچه آب انبار از نفت مالا مال شد معهدا محصورین چند روزی ناچار به آب نفت آلود مدارا کرده ثابت قدم ورزیدند عاقبت از بی آبی و هول جان فریادها برآورده طالب عفو و امان گردیدند. لاجرم مشایخ اشرار کلام الله مجید را شفیع آورده نزد کلبعلی خان آمدند خان مزبور باستدعای مشایخ قلم عفو و بر جرائم ایشان کشید مشروط بر اینکه تمبر خان با اتباع تفنگ و اسباب تویی که در قلعه بود با اموال و ائانه در قلعه گذاشته جان خود را با سلامت ببرند قلعه گیان باین معنی اظهار امتنان نموده زبانها به شکر و ثنا گشودند.

پس شب را قراولین اطراف قلعه را احاطه و محافظت نمودند چون صبح شد دروازه ی قلعه را باز کرده اشرار خایب و خاسر تهیدست از قلعه بیرون و هر کس بطرفی پراکنده شدند از عجایب اینکه شب را قریب هشتاد و شش نفر از بنات ابکار و عرایس اشرار از خوف هتک حجاب ناموس خود که مبدا مورد تجاوز قرار گیرند خودشانرا از بالای بروج و دیوار بلندی که در قلعه بود برده ی عمیق انداخته جان سپردند.^{۴۹}

۲-۳ تعمیق اختلاف کرد و آذری

مناسبات کرد و آذری در آن منطقه دیگر بحال عادی و زندگی مسالمت آمیز بازنگشت، بلکه رنگ دشمنی بخود گرفت. آذریها از دیدگاه مذهبی شیعه بودند و سنیها گمراه میدانستند. از نظر زبان بترکی سخن میگفتند که برای کردها مفهوم نبود. از لحاظ سیاسی امور فرمانروایی و دارایی و جنگی دولت را در دست داشتند، به پیشتیبانی مادی و معنوی دولت مرکزی ایران متکی بودند، با کردها چون زبردستان رفتار میکردند و آنانرا "اشرار" مینامیدند، برای مطیع کردن طوایف دور و بر خود از درپیش گرفتن هیچ شیوه ناروایی و هیچگونه سخت گیری دوری نمیجستند. ولی طوایف کرد از لحاظ مذهبی سنی بودند و شیعیان را رافضی میدانستند. از نظر زبان و ملیت با ایل تازه وارد افشار اختلاف داشتند. از دیدگاه سیاسی آنانرا اشغالگر و وطن نشان میدانستند، برای بیرون راندن آنها میکوشیدند و بدین منظور به ایشان حمله میکردند و میکشتند و راهشانرا قطع میکردند. ادامه این حالت، اختلاف کرد و آذری را به چنان مرحله آشفته ای رسانید که رنگ سیاسی، ملی و دینی بخود گرفت و برآینده روابط هر دو خلق و زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منطقه کارگر افتاد. اختلافات با مسالمت حل نشد و صلح تنها بزور اسلحه پایدار بود. آذریها در هر فرصتی برای سرکوبی کرد و چپاول اموال و دارایی و اسیر کردن زن و فرزندانش نهایت خشونت را بکار میگرفتند و به روستاها و آبادیها و ییلاق چادر نشینانش یورش میبردند، خشونت خونباری را با کاربرد نیرنگ و طفره و فریبکاری درمی آمیختند. طوایف کرد نیز هرگاه خود را قوی میدیدند به آذریها یورش میبردند و میکشتند و تاراج میکردند و از هر راهی که میتوانستند مزاحم میشدند و حتی گاهی اوقات اردوی روم را به سروقتشان میآوردند.

آذریها پس از چند نسل توانستند در منطقه مستقر شوند، شهرها و قلاع را تصرف کنند و کردها را به روستاها و نواحی کوهستانی برانند. برخی از کنفدرانسیونهای طوایف مانند برادوستها را از هم پاشیدند. طوایف حیدرانلو و جلالی را آواره کردند، زبان و مذهب طوایف شقاقی، دنبلی، پازوکی، مافی... را بکلی عوض کردند. منطقه ارومیه اگر چه عملاً بدست آذریها افتاد ولی دیگر روی آرامش بخود ندید، از سوئی بعزت یورشهای پیاپی سپاه ایران برای تنبیه و تسلیم طوایف کرد و مطیع کردن آنان و از سوئی نیز مقاومت خوشنبار و مداوم طوایف کرد برای حفظ شخصیت مستقل خود، گذشته از اینهم، منطقه یکی از شاهراههای لشکر کشیهای روم و ایران بروی یکدیگر بود.

وقتی کلبعلیخان افشار، اولین مقتدر آذری ارومیه مرد (۱۰۴۳ هـ.ق.) (- هـ.ق/۱۰۱۳ هـ.ش/۱۶۳۴ م- مترجم) طوایف مضروب کرد فرصت را غنیمت شمردند، بگفته میرزا رشید مانند "حشرات الارض" بجوش و خروش درآمدند و برای یکدیگر "طلاق" خوردند که یکدل و یک زبان در "نابودی افشار" بکوشند. همه طوایف سوما، برادوست، دشت، ترگور و مرگور و بردسور برخاستند و به ارومیه یورش بردند.

جنگ سختی در گرفت و اینبار هم چون بارهای پیشین "اشرار مغلوب و منکوب" شدند و نجات یافتگان "مثل پشه در مقابل سیاهباد شدید" گریختند.^{۵۰}

قلعه قطور یکی از قلاع مهم مرزی روم و ایران بود و تا آن زمان در دست ایل کرد محمودی قرار داشت. سپاه ایران در لشکرکشی خود به وان آنرا برای همیشه از چنگشان بدرآورد و از آنجا بیرونشان راند. (۱۰۴۳ هـ.ق.)^{۵۱}

جنگ طولانی روم و ایران به پیمان زهاب (۱۰۴۹ هـ.ق.) (۱۰۴۹ هـ.ق/۱۰۱۸ هـ.ش/۱۶۳۹ م- مترجم) انجامید و مرز مورد توافق طرفین از آغسق در قفقاز از میان مناطق قارص، وان، شهرزور، بغداد، بصره تا کنار آبهای خلیج از قلب کردستان میگذشت. بموجب همین توافقنامه میبایستی قلاع قطور، ماکو، مغازبرد، ویران و متروک بمانند.^{۵۲} این خودسندیست دالّ بر مصیبت پیش آمده برای مناطق مذکور. پیمان زهاب نیز نتوانست اختلافات روم و ایران را کاملاً حل کند، بلکه تقسیم ناروای ملل کرد، ارمنی، گرجی، عرب و ادیان و مذاهب گوناگون و حتی ایلات و طوایف مناطق مرزی میان دو دولت مذکور اختلافات را بیشتر و رقابتها را شدیدتر نمود و موقعیت جغرافیائی زیستگاه کرد نیز که در مابین دولتین واقع شده بود، کردها را میان سنگ آسیاب نیروهای روم و ایران قرار داد، احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۹ هـ.ق.) (- هـ.ق/۱۰۳۰-۱۰۸۶ هـ.ش/۱۶۵۱-۱۷۰۷ م- مترجم) که خود شاهد رویدادهای آن عصر بوده در این باره میگوید:

"بنگر از ناحیه عرب تا بگرستان، کرد برج شده،

از هر چهار سو حصار روم و عجم گردیده، با این حال هردو، کرد را آماج تیر قضا کرده اند،

گویا اینان کلید مرزهای بند و هریک دیواری محکمند،

این قلمز روم و بحر تاجیک، که بجنش و لشکرکشی میپردازند،

کرد بخون خود غوطه میخورد، زیرا مابین آنان برزخ شده است،^{۵۳}

۲-۴ سرکوب ایل بلباس

طی آرامشی که بدنبال پیمان زهاب حاصل شد، ایران توانست شأن و شکوه ایل برادوست را که هم مرز عثمانی بود درهم شکنند و نگذارد باردیگر سر برآورد و برایش خطری ایجاد نماید. ولی همزمان با ضعف ایل برادوست ایل بلباس در بخش جنوبی نواحی آذری نشین ارومیه رشد کرده و نیرومند شده بود. ایل بلباس در آن زمان از اتحاد ۴ طایفه اصلی منگور، مامش، پیران، بالک تشکیل شده بود. طوایف آن نیمه کوچ نشین بودند. با آنکه تابستانها برای چرای احشام خود به کوه قندیل میرفتند ولی قرارگاه آنها در دامنه قندیل و دشتهای لاجان و مکریان و سولدوز بود و در آنجا به کشت و زرع میپرداختند. تازمانیکه با پیرا قبا و یک هزارتن از مردان برگزیده ایلش دریک مهمانی در مراغه در خواب کشته شدند (۱۱۹۸ هـ.ق.)^{۵۴} (- هـ.ق/۱۱۶۳ هـ.ش/۱۷۸۴ م- مترجم) بزرگی ایل در دست آقاهای منگور بود.

خدادبیک افشار پس از شکست دادن شورشیان کرد در تنگه آبگرم (۱۱۰۵) (- هـ.ق/۱۰۷۳ هـ.ش/۱۶۹۹ م- مترجم) از دربار ایران لقب خان گرفت و بسمت بیگلریگی (بیگ بیگها) افشار منسوب شده بود. در سال ۱۱۳۴ (- هـ.ق/۱۱۰۱ هـ.ش/۱۷۲۲ م- مترجم) باردیگر بالشکرا آذری به لاجان در دامنه قندیل که منطقه ایل بلباس بود حمله کرد، در بازگشت با سراوغنائم، مورد یورش ناگهانی جنگجویان بلباس قرار گرفت و پاسبانانش را کشتند و اسرار را پس گرفتند و ناچار شد غنایم را جاگذارد. وی بخاطر این رسوائی خود را کشت.^{۵۵}

ایلهای بلباس و زرزا خارچشم آذربها شده بودند، از اینرو همیشه یکی از نگرانیهای حکام

ارومیه و مراغه نابودی این دو ایل بود. ایلات کرد نیز بعلت اختلافات درونی و ضعف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود نتوانستند برای ایجاد چهارچوب مستقل خود از آسفتگی وسیع حاصل از یورش افغانها به ایران و نابودی خاندان صفوی و تعویض بی درپی خاندانهای فرمانروا

استفاده کنند محمدعیسی خان بیگلربیگ افشار از نادرشاه در دوران حکومتش (۱۱۴۸-۱۱۶۰) (هـ/ق/۱۱۱۵-۱۱۲۶ هـ/ش/۱۷۳۶-۱۷۴۷ م- مترجم) برای سرکوب بلباسها یاری خواست. اونیز نیروئی عظیم بفرماندهی پسرش نصرالله میرزا و برادر خود ابراهیم خان ظهیرالدوله بیاریش فرستاد. این نیروها بانبروی محمدعیسی خان در نزدیکی مهاباد بهم پیوستند و در قندیل به ترکش تاختند. (۱۱۴۹) (هـ/ق/۱۱۱۶ هـ/ش/۱۷۳۷ م- مترجم) ایل بلباس که دوهزار نفری بودند، برخی کشته و برخی گرفتار شدند و مابقی گریختند.^{۵۶} نادرشاه خود نیز پس از دست کشیدن از محاصره موصل برای زهرچشم گرفتن از مردم منطقه، از سائین قلعه به بازدید سومو برادوست و قلاع بانیه و برده رش رفت. (۱۱۵۸) (۵۷) (هـ/ق/۱۱۲۴ هـ/ش/ ۱۷۴۵ م - مترجم).

بلباسها ایلی ثروتمندو دارای احشام و گله و رمه‌های بسیار بزرگی بودند و زمین فراوان و حاصلخیزی نیز داشتند. کاربردستان آذری چشم به ثروتشان دوخته بودند و میخواستند باغصب و چپاول دارائی آنها خود را غنی سازند. بزرگان بلباس نیز میخواستند کمترین باج و سرانه را بدهند. دلایل اصلی رقابت و برخوردهای خونین افشار آذری و بلباس کرد اگرچه با اختلافات مذهبی و ملی در آمیخته بود، ولی در واقع بیشتر جنبه اقتصادی داشت تاسیسی. هر کسی که حاکم ارومیه یا مراغه میشد میبایستی یکی از مواد کارنامه اش تنبیه بلباسها یا ایلات دیگر کرد باشد. چندین درگیری خونین میان آذربها و ایلات کرد روی داد. دستگاه رهبری ایران تا میرفت فاسدتر میشد. نقل و انتقالات پی در پی خاندانهای فرمانروای صفوی و افغان و زنده و قاجار همواره تعویض حکام مراغه و ارومیه را نیز بدنبال داشت. رشوه خواری بنام گرفتن پیشکشی به یکی از راههای نزدیکی به دربارشاهی و حکام تبریز تبدیل شده بود. حکام پایه و منصب خود را با پول میخریدند و از اینرو مناصب حکومتی پائینتر از خود را نیز به پول میفروختند و هر کدام نیز میکوشیدند ثروت بیشتری بهم بزنند و مدت اقتدار خود را برای ثروتمند شدن از هر راه نامشروعی؛ بالا بردن باج سرانه، غصب مزارع، توقیف اموال و دارائی مردم و جریمه ناروا طولانیتر کنند.

ایلهای بلباس و زرزا که از دستگاه کاربردستان آذری اینهمه ستم دیده بودند، شوریدند، دامنه قندیل و اشنویه را تا ناحیه دول آزاد کردند و نیروهای خود را برای مقابله در آنجا مستقر ساختند. نیروهای آذری نیز برای سرکوبی آنان به سازماندهی خویش پرداختند. رستمخان حاکم ارومیه از راه جاریجان و قاشقگدوک^{۱۲} به لاجان و محمدبیگ بزرگ قره حسنلو و مؤمن خان حاکم سائین قلعه از راه دره قاسملوبه اشنویه لشکر کشیدند. کابایز بزرگ بلباس از اشنویه جنگ راهبری میکرد، ایل زرزا در دستبیل شکست خورد و در گردنه اشنویه به پایاداری پرداخت. در این جنگ از کردها کابایز بزرگ بلباس و از آذربها محمد بیگ قره حسنلو کشته شدند. (۱۱۷۸ هـ/ق) (۵۸) (هـ/ق/۱۱۴۴ هـ/ش/ ۱۷۶۵ م- مترجم)

کاربردستان آذری ضمن بکارگیری خشونت با ایلهای کرد برای تسلیم و رام کردنشان به برخی راههای دیگر متوسل شدند، از آنجمله ایجاد خویشاوندی از راه ازدواج و ایجاد تفرقه و دشمنی در میان برخی دیگر از آنان و درگیر کردنشان بایکدیگر، همچنین کوشش برای بهره گیری از آنان در رقابتهای خود. در قضیه ایکه طی آن میخواستند تبریز را از دست نجفقلیخان دنبلی حاکم آن شهر بگیرند، وی از دستشان گریخت و از امامقلیخان حاکم ارومیه یاری خواست. اونیز گذشته از نیروهای افشار شیخ علیخان مکرکی حاکم مهاباد و جعفر سلطان زرزا حاکم اشنویه و قرنی آغا بزرگ بلباس و میرزا آقا رئیس ایل شکاک را با جنگجویان ایلهایشان بیاری دنبلیها و خاتمه این اختلاف بنفع آنان به خوی گسیل داشت (۱۱۹۵) (۵۹) (هـ/ق/ ۱۱۶۰ هـ/ش/ ۱۷۸۱ م- مترجم) احمد آقا مقدم مراغه در رابطه بلباسها مکتب جنایت بزرگی شد. نجفقلیخان حاکم تبریز، حاجی علم محمد آقا حاکم مراغه را بجرم راهزنی کشته بود. (۱۱۹۰) (۶۰) (هـ/ق/ ۱۱۵۵ هـ/ش/ ۱۷۷۶ م- مترجم) پسرش احمد آقا بجای او نشست. احمد آقا به سفارش دربار ایران، بمنظور توطئه چینی به ریختن طرح دوستی باباپیر آقای منگور بزرگ ایل بلباس و آرام کردنش پرداخت. پیوند دوستی آنها بقدری محکم شد که از باباپیر آقا درخواست کرد برای گرفتن انتقام خون پدرش از حاکم تبریز یاریش دهد و خود بایک هزار تن از برگزیدگان بلباس بکمکش بشتابد. باباپیر آقا بایک هزار سوار برگزیده به مراغه رفت. احمد آقا بنام مهمانداری هر چند تن را در خانه ای گذاشت همگی را نیمه شب در خواب کشت. (۱۱۹۸ هـ/ق) (۶۱) (هـ/ق/ ۱۱۶۳ هـ/ش/ ۱۷۸۴ م- مترجم) شعرای مکرکیان این فاجعه را بصورت بیتی مصیبتبار در آورده اند و به آواز میخوانند^{۶۲} کاربردستان ایرانی بخاطر این خیانت او را خان لقب دادند و احمدخان مقدم نام گرفت.

محمدقلیخان بیگلربیگ افشار برای ریختن طرح دوستی با ایل زرزا خواهر خود را باز دواج افراسیاب سلطان زرزا در آورده بود. در آن هنگام رقابت میان آقا محمدخان قاجار (۱۱۹۳-۱۲۱۱ هـ/ق) (۶۰) (هـ/ق/ ۱۱۵۸-۱۱۷۶ هـ/ش/ ۱۷۷۹-۱۷۹۷ م- مترجم) و لطفعلیخان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹) (۶۰) (هـ/ق/ ۱۱۶۸-۱۱۷۴ هـ/ش/ ۱۷۸۹-۱۷۹۵ م- مترجم) بر سر تاج و تخت ایران هنوز بنتیجه نرسیده بود. هنوز در ایران مرکز قدرتی استقرار نیافته بود. حکام مناطق در تلاش کسب ثروت و قدرت بودند، هیچکس از سرنوشت و آینده خویش آگاهی نداشت.

محمد قلیخان ایلهای شکاک و زرزرا برای غارت ایل بلباس بسوی خود جلب کرده بود، در حالیکه هنوز سه سال از فاجعه کشتار گروهی منگورها در مراغه نگذشته بود لشکر بجنگ آنان فرستاد. در آن زمان قرنی آقا بزرگ ایل بلباس بود، کنار رودخانه لاون درگیر شدند (۱۲۰۱ هـ.ق.) (۱۱۶۶ هـ.ق/ش ۱۷۸۷ م- مترجم) بلباسها شکست خوردند و به کوهها گریختند و اموال و دارائیشان به غارت رفت. ^{۶۳} بداقخان مگری از هیچگونه همکاری با آذریها دریغ نکرده بود و حتی به همدستی با آنان در کشتار گروهی بلباسها متهم بود، ولی با این خوشخدمتی هم از گزند تنبیهشان در امان نماند و چشمانش را از حقه درآوردند (۱۲۰۳ هـ.ق.) ^{۶۴} (۱۱۶۸ هـ.ق/ش ۱۷۸۹ م- مترجم)

آقا محمدخان قاجار برای تثبیت اقتدار سلطنت خویش به آذربایجان روی آورد. خواست محمد قلیخان فرمانروای ارومیه را برکنار کند. او نیز از بیم جان به ایل زرزرا در اشنویه پناه برد. آقا محمدخان به حاکم جدید ارومیه که برادر محمد قلیخان بود فرمان داد که با عسکرخان افشار بگوشمالی ایل زرزرا بپردازند. محمد قلی پیش آذریها بازگشت و بخشوده شد. ^{۶۵} ولی پناه دادن او بهانه‌ای شد برای یورش به زرزراها. ایل زرزرا برای ایستادگی در برابر یورش آذریها از ایلهای بلباس و هرکی یاری خواست، قاسمخان گذشته از نیروی افشار نیروهای دنبلی و مگری را هم با خود بجنگ زرزرا برد. نیروهای مگری مخفیانه با زرزراها توافق کرده بودند که با هم نجنبند. یورش آذریها در همدهم شکست و بکهار نفر از نیروهای دنبلی و افشار کشته شدند. (۱۲۰۶) ^{۶۶} (۱۱۷۱ هـ.ق/ش ۱۷۹۲ م- مترجم) محمد قلیخان دوباره حاکم ارومیه شد (۱۲۰۷) (۱۱۷۲ هـ.ق/ش ۱۷۹۳ م- مترجم) افراسیاب خان زرزرا هم دامادش بود و هم در روز مبادا پناهش، بمیمنت انتخاب دوباره او برای عرض تبریک به ارومیه رفته بود ولی در آنجا مسمومش کردند و مرد. ^{۶۷}

فتحعلیشاه قاجار (۱۱۸۵-۱۲۵۰) (۱۱۵۰-۱۲۱۴ هـ.ق/ش ۱۷۷۱-۱۸۳۵ م- مترجم) برای تثبیت اقتدار خود در آذربایجان و سرکوبی نافرمانی محمد قلیخان، از راه تبریز-مراغه-قمها باد راهی ارومیه شد. ^{۶۸} محمد قلیخان زخمی و دستگیر شد. فتحعلیشاه حسین قلیخان را بجای او به فرمانروائی ارومیه منصوب کرد و پسر خود عباس میرزا را که "نائب السلطنه" اش بود والی آذربایجان نمود. عباس میرزا (۱۲۰۳-۱۲۴۹) (۱۱۶۸-۱۲۱۳ هـ.ق/ش ۱۷۸۹-۱۸۳۴ م- مترجم) زمان درازی در آذربایجان حکمرانی کرد. در عصرا و وقایع مهمی روی داد. جنگ روس و ایران چندین سال به درازا کشید و مرحله اول آن با تحمیل عهدنامه گلستان (۱۸۱۳/۱۲۲۸) (۱۲۲۸ هـ.ق/ش ۱۱۹۲ هـ.ق/ش ۱۸۱۳ م- مترجم) و مرحله دومش با تحمیل عهدنامه ترکمنچای (۱۸۲۸/۱۲۴۳) (۱۲۰۷ هـ.ق/ش ۱۸۲۸ م- مترجم) پایان یافت و جنگ عثمانی و ایران که آنهم چند سال بطول انجامید و به پیماننامه آرزوم (۱۲۳۸ هـ.ق.) (۱۲۰۲ هـ.ق/ش ۱۸۲۳ م- مترجم) منتهی شد. با تأمین هزینه جنگها و غرامت به روسیه، نوسازی سپاه ایران و نیازمندیهای فراوان در بار فاسد قاجار و خاندانهای بانفوذش بردوش همه مردم ایران بویژه بخشی از کردستان که زیر سلطه عباس میرزا بود سنگینی میکرد.

ایل بلباس با استفاده از آشفته‌گی وضع آذربایجان منا طق خود را از زیر دست کاربردستان آذری آزاد نمود و تانزدیک قلعه ارومیه پیشروی کرد (۱۲۱۴ هـ.ق.) (۱۱۷۹ هـ.ق/ش ۱۸۰۰ م- مترجم) نیروهای آذری چندین بار به جنگش رفتند بدون آنکه بتوانند از پیشش برآیند. ^{۶۹} عباس میرزا فرمان داد حسین قلیخان بیگلربیگ افشار با سپاه خود همراه با احمدخان مقدم مراغه با سپاه مقدم برای حمله به ایل بلباس در کنار رودخانه گادر بهم پیوندند و شورش آنها را خاموش کنند. در آن زمان آذریها توانسته بودند برخی از ایلات کرد را رام و مطیع کنند. شماری از جنگاوران ایلهای شکاک، زرزرا، شمزینان برای یورش آماده شده بودند. همگی در سلدوز گرد آمدند و توپخانهها خود داشتند. نیروهای بلباس در دشت لاجان مستقر بودند؛ عشیره پیران سرداری مامند آقا و عشیره منگور سرداری همزه آقا و عشیره مامش سرداری سوار آقا و عشیره بالک سرداری ابراهیم سلطان.

حسین قلیخان فرمانده کل قوای آذری نیروهای خود را آرایش جنگی داد؛ جنگجویان شکاک بفرماندهی اسماعیل آقا شگفتی شبرگرد لشکر، جنگجویان افشار را در جناح راست و جنگجویان مقدم مراغه را در جناح چپ و خود نیز در مرکز نیروهایش جای گرفت و توپخانه را مستقر ساخت. روز جمعه اول سرطان ۱۲۱۶ حمله را آغاز کردند. نابرابری آشکاری در تعداد و اسلحه و سازماندهی دو نیروی متخاصم وجود داشت. ایل بلباس در این جنگ شکست خورد و از هم پاشید. باندازه‌ای کشته داده بود که بگفته میرزا رشید، بفرمان بیگلربیگ "از سر بریده مردان ایل در دامنه کوه قندیل در دو محل مناره برپا کردند و موزنین بر بالای آنها ایستادند." ^{۷۰} اسباب اصیل غنیمتی را نیز انتخاب و از سر جنگجویان کرد بار نمودند و بوسیله رشیدخان قاسملوی افشار پیشکشی برای فتحعلیشاه

فرستادند.^{۷۰} هرچه از اموال و دارائی و گلّه و رمه‌های ایل شکست خورده بدست دشمن افتاد بتاراج رفت. بیگلربیگ بدنبال این پیروزی از لاجان به بازدید اشنویه رفت. قاسم سلطان زرزاهم که خود همراه با آذریها در این قتل عام شرکت داشت، بیگلربیگ رادربازگشت برای خداحافظی تا گردنه اشنویه همراهی نمود. در میان راه بیگلربیگ چگونگی اداره آن بیعدامور اشنویه را برای او شرح میداد، در آن حال پرسر راه گردنه، گورستان بزرگی بر بلندی نظر حسینقلی خان را جلب کرد، که به گورستان طوایف کرد نمی‌مانست. بیگلربیگ از قاسم سلطان پرسید: "این گورستان چیست؟" او هم زبانش سوخت و گفت "این گورستان کشتگان افشار است که بهنگام عزل محمدقلیخان، در درگیری افشار سرداری برادرش قاسمخان با ایل زرزاه کشته شده‌اند" منظورش درگیری سال ۱۲۰۶ هـ.ق (۱۷۱۱-۱۷۹۲ م- مترجم) بود. بیگلربیگ از این سخن برآشفته و فرمان داد بندی گران برگردنش انداختند و در بند با خود به ارومیه اش بردند. در حالیکه در آنجا سه روز بمناسبت پیروزی جشن و شادمانی برپا بود، در گرماگر این مراسم قاسم سلطان با اینکه به همراه نیروی آذری بجنگ هم‌ملیتهای خود رفته بود، بفرمان حسینقلیخان بیگلربیگ بجای خلعت گرفتن به چوب فلک بسته شد و پس از گوشمالی سخت و سه هزار تومان جریمه آزاد گردید.^{۷۱}

عباس میرزا در حالیکه سرگرم گفتگوی ذلتبارش با روسیه بود (۱۲۲۷) (- هـ.ق/ ۱۱۹۱ هـ.ش/ ۱۸۱۲ م- مترجم) غارت ایل بلباس را در برابر پرداخت پانزده هزار تومان به دیوانش به احمدخان مقدم و عسکرخان افشار سپرد.^{۷۲} احمدخان برای محروم کردن عسکرخان از این غنایم پیشدستی کرد. خود بتنهائی بجنگ آنان رفت و دوباره به قتل و غارتشان پرداخت. محروم کردن عسکرخان از این دستاورد دشمنی سختی را میان این دو موجب گردید.^{۷۳}

عباس میرزا برای درمانده کردن ایل بلباس، یابگفته میرزا رشید برای "دفع شرّ این طایفه ضالّه" منطقه سلدوز را به ایل قره پایا بخشید، که در نتیجه چشم‌پوشی ایران از اراضی آنسوی رود ارس بنفع دولت روسیه ناچار شده بودند به ایران کوچ کنند. برای درمانده کردن ایل نافرمان کرد، نابودی باقیمانده آن به امیرخان قاجار (دائی نائب السلطنه) با همکاری سپاهیان افشار و مقدم سپرده شد. آنها نیز دوسال پی‌درپی برایشان تاختند و پس از کشتار و غارت، آنها را آواره و تا شهر زور گرمیان دنبال نمودند. (۱۲۳۱- ۱۲۳۳ هـ.ق. ^{۷۴}) هـ.ق/ ۱۱۹۵- ۱۱۹۶ هـ.ش/ ۱۸۱۶- ۱۸۱۷ م- مترجم) بلباسها پس از این فاجعه خونین با اینکه در برخی مسکنهای قدیم خود ماندند ولی بصورت کنفدراسیون قوی ایله از هم پاشیدند. عده‌ای آواره شهر زور، بیتوین، پشدر، دامنه کوسرت و دره شهیدان شدند و حتی برخی به اطراف اربیل و موصل رفتند.^{۷۵}

۲ - ۵ شاهزادگان قاجار ستم بیشتری به کردستان روا میدارند

عصر قاجار همزمان بود بارشد دول اروپا و ریشه‌دوانی در آسیا و آفریقا. روسیه به زمینهای ایران چشم دوخته بود. جنگ ایران-روس ضعف سپاه ایران را در برابر نیروی دولت اروپائی روسیه آشکار ساخت. فتحعلیشاه خیرجنگ فرانسه-روس را شنیده بود. در سال ۱۲۱۹ هـ.ق/ ۱۸۱۴ هـ.ش/ ۱۸۰۵ م- مترجم) نامه‌ای به ناپلئون امپراطور فرانسه نوشت و از او بر علیه روسیه یاری خواست.^{۷۶} در آن زمان ناپلئون هوای گرفتن هندوستان را در سر داشت. فرصت را غنیمت شمرده پیمان جنگی-سیاسی-بازرگانی "فینکن اشتاین" (۱۲۲۲ هـ.ق/ ۱۸۱۶ هـ.ش/ ۱۸۰۷ م- مترجم) را با ایران بست. نامه و فرستاده ویژه‌ای را نیز برای بررسی موقعیت جغرافیائی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ایران و اجرای توافقنامه نامبرده به ایران فرستاد.^{۷۷} ناپلئون امیدوار بود در سایه دوستی با ایران از فشار روس و انگلیس در اروپا برخوردار شود و راه لشکرکشی و اشغال هندوستان برایش هموار شود. امیدش را بر این پایه بنا نهاده بود که هم نیروهای ایران را بشیوه نیروهای نظامی اروپا سازماندهی کند تا پشتیبان لشکرکشی آینده‌اش به هند باشند و هم بتواند اتحاد و همدلی ایران - عثمانی را به فشارتندی بر روسیه تبدیل کند. یکی از نتایج مستقیم توافقنامه "فینکن اشتاین" میان فرانسه و ایران، گسیل هیئت نظامی فرانسه به ایران بود. ناپلئون چنان اهمیتی به این هیئت داده بود که خود برنامه و شیوه کارش را معین کرده و راهنماییها و فرامینش را نوشته بود.^{۷۸} هیئت نظامی فرانسه بسرکردگی گاردان هنگامی به ایران رسید (۱۲۲۲) که جنگ ایران و روس هنوز نتیجه نرسیده بود. این هیئت خدمت بزرگی به لشکر ایران کرد. سه مرکز بزرگ آموزشی در تهران، تبریز و اصفهان برپا داشت. بیش از ۱۴ ماه سرگرم مشق دادن چند هزار سرباز ایرانی بود. و حتی برای آنان

کلمه سرباز را ابداع نمود و یونیفورم نظامی را معمول کرد. این هیئت سعی داشت نیروهای ایران را بشکل سپاهیان اروپائی سازماندهی کند. تاکتیکهای جنگی کهن ایرانیان را دگرگون سازد و شیوه‌های نوین بکارگیری تفنگ و نیزه و توپ را به آنان بیاموزد و کارگاه ریخته‌گری توپ را در تهران و تبریز تأسیس نمود و از سال ۱۳۲۳ (ه.ق/۱۸۷۱ ه.ش/۱۸۰۸ م. مترجم) به ریخته‌گری توپ سنگین پرداخت که آنرا پیشتر نداشت.^{۷۹}

چندتن از اعضاء هیئت در تبریز مستقر شدند. آنان سرگرم سازماندهی نیروهای عباس میرزا بودند و گردانهای نظامی از ایشان تشکیل میدادند. این گردانها هرچند بشیوه‌ای نوینتر از پیش سازمان می‌یافتند ولی در آغاز از همان عشایرو تیره‌های آذری فرماندهی بزرگان خود جمع‌آوری و سازماندهی میشدند. ایل‌های کرد این گردانها را به‌دیده تردید مینگریستند. اربابها و بزرگان کرد از ترس اینکه مبادا نفوذشانرا برعشایر خود از دست بدهند، به این گردانها نمی‌پیوستند. سرانجام این گردانها به نیروهای مسلح منظمی برای تصرف همه نواحی کردنشین تبدیل شدند. دربار قاجار در زمان فتحعلیشاه در فساد غوطه میخورد. یک نویسنده آن دوران مینویسد:

”در روزیکه پادشاه بحد رشد و بلوغ رسیده و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود در این مدت قلیل از صلب پاک او دوهزارتن فرزند و فرزندزاده بعرضه شهود خرامید ... و تا این زمانی که پس از وفات او بیست و یک سال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجیب نباشد که باده هزارتن راست‌آید“^{۸۰} برخی منابع میگویند شمار همسران فتحعلیشاه به یک هزارتن رسیده است.^{۸۱} ایران شناس نامی لرد کرزن در این باره مینویسد:

”با این فراوانی نوه‌ها روزگار عایای بدیخت ایران معلوم است. همه این شاهزاده‌ها از نروماده، از دولت حقوق می‌گرفتند. با این حال هم حکومت شهرهای ایران بدست شاهزادگان بود. بسیاری از آنان در شهری فرمانروائی موروثی داشتند، چون ملخ گرسنه حاصل رنج دهقانان ایران را می‌بلعیدند.“^{۸۲} عباس میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه، ولیعهد و نائب السلطنه والی تبریز بود. در سن ۴۶ سالگی مرد (۱۲۴۹) ه. ق/۱۲۱۳-۱۲۱۴ ه.ش/۱۸۳۴ م. مترجم) با این حال او نیز ۲۶ پسر و ۲۲ دختر از خود بجا گذاشت^{۸۳} که یکی از آنها محمد میرزا (۱۲۵۰-۱۲۶۰) ه. ق/۱۲۱۴-۱۲۲۷ ه.ش/۱۸۳۵-۱۸۴۸ م. مترجم) آن کسی بود که بجای جدش فتحعلیشاه بعد پادشاه ایران شد. هزینه سنگین هردو دوره جنگهای ایران - روس: (۱۱۸-۱۲۲۸) ه. ق/۱۱۸۳-۱۱۹۲ ه.ش/۱۸۰۴-۱۸۱۳ م. مترجم) و (۱۲۴۲-۱۲۴۳) ه. ق/۱۲۰۶-۱۲۰۷ ه.ش/۱۸۲۷-۱۸۲۸ م. مترجم)، تشکیل ارتش نوین ایران، هردو جنگ ایران- عثمانی (۱۲۲۱) و (۱۲۳۶) ه. ق/۱۱۸۵ و ۱۲۰۰ ه.ش/۱۸۰۶ و ۱۸۲۰ م. مترجم) اینهمه شاهزاده و کاخ و سرا و زندگی ویژه آنان بگردن مردم ایران و بویژه بردوش مردم آذربایجان قرارداد که عباس میرزا والی آن بود.

جنگهای عباس میرزا باروس و ترک زیان فراوانی به کردها و ارداورد. در نتیجه این جنگها هزاران تن کشته و صدها آبادی غارت و ویران شدند، با اینهمه پیماننامه‌هایش نیز نه تنها هیچ فایده‌ای دربر نداشتند بلکه زیانهای بیشتری را نیز موجب گردیدند. در نتیجه پیمانهای گلستان و ترکمانچای، ایران که سرزمینهای وسیعی را از دست داده بود، ناچار شد پول هنگفتی نیز بابت غرامت جنگی بروسیه بپردازد و حتی تعدادی از مناطق آذربایجان و از جمله شماری از نواحی کردنشین در برابر پولی که ایران وعده داده بود بگروگان در دست نیروهای روس باقی ماند. در نتیجه این پیمان چند ایل کرد زیر سلطه روسیه قرار گرفتند. چندین ایل دیگر نیز ییلاق و چراگاه و قرق و آبادیهای خود را بیکبار از دست دادند و دریدر شدند. همچنین در نتیجه ستم کاربردستان قاجار، ایل‌های بزرگ حیدرانلو و سیپکی و تعدادی تیره و عشیره دیگر کرد بشکل گروهی از نواحی ماکوو خوی بخاک عثمانی کوچیدند. کوچ همگانی ایلها بقدری مهم بود که مشکلات فراوانی در روابط دربار قاجار و باعالی ترک ایجاد نمود، که یکی از عوامل اصلی شعله‌ور شدن دوردوم جنگ ایران- عثمانی بشمار می‌رود که به پیماننامه اول ارزروم منتهی شد و ماده سومش به آنان اختصاص یافته بود. پیمان اول ارزروم ۱۳۳۸ (ه.ق/۱۲۰۲ ه.ش/۱۸۲۳ م. مترجم) بار دیگر کردنستان را از شمال تا جنوب بر مینای پیماننامه ۱۱۵۹ (ه.ق/۱۱۲۵ ه.ش/۱۷۴۶ م. مترجم)، میان دولتین روم و ایران تقسیم کرد. مرزهای این پیماننامه هم بر اساس پیمان زهاب پیریزی شده بود. پیمان ارزروم بهانه ”عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر“ و ”حل مسالمت آمیز رفت و آمد کوچ نشینان به ییلاق و قشلاق“ طبق ماده اول آن و ”شیوه حل مسأله ایل‌های پناه داده شده“ و ”پناه ندادن فراریان یکدیگر“ بر اساس ماده سوم و چهارم، شالوده راه رسم همکاری سیاسی و نظامی دولتین را بر علیه جنبش کرد ریخت.

فتحعلیشاه پسران و دامادهایش را بر نواحی مهم ایران میگماشت؛ عباس میرزا را بر آذربایجان، محمدعلی میرزا را بفرمانروایی غرب ایران و محمد ولی میرزا را به حکمرانی کرمان گمارده بود. هر یک از آنها نیروی مسلحی برای خود بهم زده و بمیل خود از مردم باج و سرانه می گرفتند. آنان به هم حسد میورزیدند، بویژه عباس میرزا نه تنها به این دلیل که پدرش او را به ولیعهدی و جانشینی خود برگزیده بود، بلکه باین دلیل نیز که آذربایجان که مهمترین و غنی ترین ایالت ایران بود به او سپرده شده بود. یکی از علل شکست عباس میرزا در هر دو جنگ باروس این بود که برادرانش در زمان لازم نه نیرو و بیاریش فرستادند و نه در هزینه جنگهایش مشارکت کردند.^{۸۴}

شاهزادگان قاجار در همه جای ایران پخش شده بودند. هر کس بفکر این بود که دعو زمین و اموال و دارائی مردم را غصب کند، مال بیند و زود زندگی خوشی برای خود تأمین نماید. هر کدام بعنوان نشانه اشرافیت میرزائی بدنبال نامشان یدک میکشیدند و لقب توخالی بزرگی دریافت میداشتند. برخی از ایشان بفرمانروایی آذربایجان رسیده بودند و برخی نیز از جمله محمد رحیم میرزا ضیاءالدوله، اکبر میرزا، ملک منصور میرزا، احمد میرزا معین الدوله... به فرمانروایی ارومیه رسیدند. اینان در درباری بزرگ شده بودند که از هر جهت نمونه فساد سیاسی، اخلاقی، مالی، اداری بود. آنها تیکه فرمانروای ارومیه میشدند توجهی به بهبود وضع زندگی مردم و پیشرفت کشور نداشتند. آنان سرگرم چپاول و گرفتن باج و سرانه و رشوه و پیشکشی و غصب اموال مردم و تصرف اراضی و درآمد آبادیها بودند. فتحعلیشاه خود مردی پولپرست و طماع بود بشیوهی شگفت انگیز از گردآوری طلا و جواهرت لذت میبرد، با گرفتن هدیه و پیشکشی کار کار بدستان را بانجام میرسانید. دربار قاجار پایه و مقام و القاب را به پول به کار بدستان ادارات دولتی می فروخت. آنان هم پایه و مقام پائینتر از خود را بدیگران می فروختند و همه با هم سرگرم لخت کردن مردم بودند. کنت گوینو وزیر مختار فرانسه در دربار قاجار (۱۸۵۵-۱۸۵۸/۱۲۷۲-۱۲۷۵) (۱۲۷۵-۱۲۷۲) هـ/ق/ ۱۲۳۴-۱۲۳۷ هـ/ش/ ۱۸۵۵-۱۸۵۸ م- مترجم) در کتاب "۳ سال در آسیا" درباره رشوه خواری در ایران مینویسد:

" یکی از عیوب و بلکه یکی از بلاهاتی که در ایران ریشه دو اندیده و قطع ریشه آن هم بسیار مشکل و بلکه محال میباشد رشوه گیری است. این امر بقدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه میگیرد و در عین حال هیچکس صدایش در نمی آید. گوئی تمام مأمورین و مستخدمین ایرانی از بالا به پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند، قبل از اینکه بایران بیایم در لندن کتاب حاجی بابای اصفهانی بدستم افتاد و در حین خواندن این کتاب بنظرم رسید که در زمان سلطنت فتحعلیشاه وزیر مختار انگلیس مقداری سیب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید شد. زیرا کشت و زرع آن سهل است و محصول فراوان میدهد و بخوبی جانشین نان می گردد ولی صدراعظم فتحعلیشاه قبل از دریافت سیب زمینی گفته بود چقدر بمن رشوه میدهد که کشت این گیاه را در ایران رایج کنم؟

آن هنگام که هنوز بایران نیامده بودم حیرت میکردم که چگونه میشود صدراعظم دولت بزرگی نظیر دولت ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت میشود تقاضای رشوه نماید ولی اینک که مدتی است در ایران زندگی میکنم احساس مینمایم که آن گفته حقیقت داشته است. محال است که شما در ایران بایکی از مأمورین کاری داشته باشید و موفق شوید که بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید..."^{۸۵} منظورش از صدراعظمی که در مقابل رواج کشت سیب زمینی رشوه خواسته بود، همان میرزا شفیع مشهور است که از سال ۱۲۱۵ تا ۱۲۳۴ (هـ- ق/ ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۸ هـ/ش/ ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۱ م- مترجم) یکی از آشفته ترین دورانهای تاریخ ایران نخست وزیر بود.^{۸۶} یکی دیگر از مردان بسیار نامی ایران، میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم ایران بود، در مقابل پنجاه هزار لیره رشوه امیاز احداث راه آهن رشت- تهران- خلیج، تراموای داخل تهران، بهره برداری از همه معادن ایران، استفاده از جنگل و دایر کردن زمینهای بایر، کانال کشی و سد سازی، تأسیس آسیاب و کارخانه، خط تلگراف و... را به رویترداد ولی روسیه گذاشت این کار سر بگیرد. (۱۸۷۲/۱۲۸۹) (۱۲۸۹ هـ/ق/ ۱۲۵۱ هـ/ش/ ۱۸۷۲ م- مترجم)

عباس میرزا نایب السلطنه یکبار، غارت ایل بلباس را کنتراستی در مقابل ۱۵ هزار تومان به دو نفر از سران لشکر و اگزار کرد.^{۸۸} باردیگر نیز در برابر ۳۰ هزار تومان نیروئی بسرکردگی حبیب الله خان شاهسون و سلیمان خان گرجی برای همکای بامحمود پاشا بابان در یورش به سلیمانیه فرستاد.^{۸۹} دستگاه حکومتی ایران در تبریز مشغول سازماندهی نظامی بود. تلاش میکرد با استفاده از آن، منطقه و ایلهای کوچ نشین و ساکن کرد آنجا را زیر کنترل خود بکشانند. و در جاهای سختی که پیشتر نمیتوانست به آن برسد و همیشه برای کسانی که از دولت

یاغی میشدند پناهگاه بودند، استحکاماتی ایجاد کند. باج سنگین و جریمه های ناروا و پبله کردن به کسانی که گمان ثروت و دارائی از آنها میرفت و غارت عشایرو آبادیهای کرد، به منبع درآمد مهمی برای دستگاههای دولتی و تأمین زندگانی کاربردستان ارومیه تبدیل شده بود.

کوچ نشینان غرب ارومیه و هرکی و شکاک و بلباس از پرداخت باجهای سنگینی که به گردنشان گذاشته شده بود خودداری کردند. عسکرخان افشار به جنگ ایل شکاک رفت. بانیرنگ اسماعیل آقای شکفتی راکشت (۱۲۳۵) (- هـ.ق/۱۱۹۹ هـ.ش/۱۸۲۰ م- مترجم) و منطقه ایشانرا هم تصرف نمود.^{۹۰} باز هم او در آلبلاغ واقع در لب مرز به جنگ مصطفی بیگ هکاری رفت، پس از سه ماه او را اسیر و اموال و دارائیش را غارت نمود.^{۹۱} فتحعلی افشار نیز بجنگ ایل هرکی رفت و پس از کشتار و تعقیب، به غارتشان پرداخت.^{۹۲} امیرخان قاجار نیز بر سر ایل بلباس رفت و پس از کشتار و تعقیب غارتشان کرد.^{۹۳} گردانهای نظامی آذری در تلاش بودند جاهای سخت کردستان را تصرف نمایند، قلاع کنه مش و برده رش را که در جانی سخت و پناهگاه کسانی بودند که از دولت یاغی میشدند، هردو تسخیر شدند و نیروهای دولتی در آن جای گرفتند. (۱۲۶۰) (- هـ.ق/۱۲۲۳ هـ.ش/۱۸۴۴ م- مترجم) کاربردستان آذری پناهنده شدن نورالله بیگ هکاری را برای لشکرکشی دوباره خود به منطقه بهانه قرار دادند. نورالله بیگ یکی از همکاران بدرخان بود در مقاومت در برابر یورشهای عثمانی شرکت داشت. پس از شکست قیامشان از دست روم فرار کرده و در ناحیه دشت ترگور نشسته بود. کاربردستان عثمانی از فرمانروای آذربایجان خواستند که او را گرفته به دستشان بسپارند. حاکم نیز بیگربگ ارومیه را مأمور کرد تا نورالله بیگ را تسلیم کنند. نیروهای نظامی به تنبیه یاغیان و گرفتن نورالله بیگ شتافتند ولی مردم مرگورو ترگورو دشت هم باهم بانیهوهای ایران روبرو شدند و شکستشان دادند.^{۹۵}

محمد رحیم میرزا پسر عباس میرزا چون حاکم ارومیه شد، برای زهر چشم گرفتن از بزرگان کرد پیش از هر کاری به دستگیری آنان پرداخت. صمدخان و غفورخان و عبداللطیفخان از سران زرزارا که به خوشامدگوئیش رفته بودند دستگیر و در بند روانه تبریز نمود.^{۹۶} علی آقای شکفتی را بزبان خوش فریب داد و به ارومیه و از آنجا در بند روانه تهران کرد.^{۹۷} میرسلطان، نوه میرخان یکدست در روستائی دور افتاده بنام "نیاز" از ناحیه مرگور میزیست. تا آن زمان سلطه آذربایجانجا نرسیده بود. نعمت الله خان میخواست اراضی آبادیهای منطقه را تصرف نماید و درآمد مزارع را بخود اختصاص دهد. برای محاسبه سهم خود از درآمد کشاورزی و دام و محصولات آنجا مباشر تعیین کرده بود. میرسلطان به این زورگوئی گردن نهاد و حاضر نشد مقرراتی را که آن مرد و مباشرانش برای وصول ملکانه و باجهای دیگر وضع کرده بودند بپذیرد. نعمت الله میرزا برای انجام خواسته های خود از حکومت نیروخواست. از تبریز به عسکرخان سرتیپ فرمان داده شد در همه قلاع ارومیه پاسبان بگمارد تا اقتدار دولت درست ترس منطقه برقرار و احکامش اجرا گردد. عسکرخان قلعه برده سور را گرفت و آذربهارا در آنجا مستقر ساخت.^{۹۸} بنیرنگ یا بقول میرزا رشیدبا "تدابیر صائبه و وعده و وعید" میرسلطان را از بنار دسترس خود کشید و مباشرانش را برای محاسبه باجهائی که باید بپردازد با او به بنار فرستاد. در آنجا توافق حاصل نشد و میرسلطان سخنان آنها را نپذیرفت، مردم برده سور نیز به تبعیت از او حاضر نشدند خواسته های مباشران را بجای آورند.^{۹۹} عسکرخان گردانهای نظامی قشون ارومیه را آماده کرد. لشکرگاه خود را از توپخانه و سواره در چمن دزگیر در دشت مرگور مستقر ساخت. نیروهایش را بسیج نمود، حسنخان سرتیپ سواره قره باق و میرزا آقارئیس ایل شکاک و سوارانش هم رسیدند، سه تا چهار هزار سرباز و سواره گرد آمدند. این بار نیز عسکرخان "تدابیر صائبه" بکار برده دسته ای سوار فرستاد که در قلعه بنار چون گروگان بمانند تا میرخان جرئت کند به اردوگاه بیاید. میرسلطان آمد ولی در آنجا به بهانه اینکه به تبریز نامه میفرستند و منتظر جواب میمانند، او را نگاه داشتند. میرسلطان پس از چند روز ناامید شد، کارد به استخوانش رسید و دست از جان شست. یک روز صبح زود به چادر عسکرخان فرمانده کل لشکر یورش برد و بضر بنجر او راکشت. ملک منصور میرزا و نعمت الله میرزا نیز در آن چادر بودند. از این رویداد یکه خوردند. سراسیمه از چادر بیرون پریدند و به داد و فریاد پرداختند. نوکران سرتیپ به داخل چادر ریختند و میرسلطان را درجا تکه تکه کردند.^{۱۰۰} نیروهای آذری این امر را برای گرفتن انتقام بهانه قرار دادند. در مرگور پخش شدند و بقتل و غارت پرداختند.

یک نویسنده ارمنی که بهنگام رویدادهای سال ۱۲۹۷ (- هـ.ق/۱۲۵۹ هـ.ش/۱۸۸۰ م- مترجم) در مهاباد بوده، وقتی دلیل شرکت ایل زرزارا سرانش را از خودشان میبرد، ابراهیم خان پاسخ میدهد: "... هر که دست از جان شسته هر چه از دستش بیاید میکند. آن ظلم که من از حاکم ارومیه معین الدوله و پسراو حاکم اشنویه دیده ام چگونه از خاطر من فراموش میشود. شما مرا در شهر تبریز دیدید که بعد از معزولی معین الدوله چقدر تظلم و شکایت از تعدیهائی که شاهزاده بمن کرده بود به کار گزاران آذربایجان نمودم و در جلو هرسندی مدعی خود بثبوت رسانیدم که شاهزاده بقدر دوازده هزار تومان از ماها بی جهت گرفته اند، همه کس حقیقت و حقانیت مرا می فهمید ولی هیچ کس در مقام رفع ظلم از من بر نیامد و

دخترانی که از قوم من جبراً کشیده بودند، نتوانستم پس بگیرم. آخر همه مدّاعهای من به هشتصد تومان قطع شد و آن هم نرسید. از این بابت است که انتقام جگر مرا آتش زد و مرا به معاندت و یاغیگری راهنمایی نمود.^{۱۰۱}

انباشته شدن این رویدادها در خاطره‌های هردو ملت کرد و آذری بگونه‌ای منفی درآینده مناسباتشان منعکس شد و در برخی از دورانه‌های پس از آن بشکل یک جنگ داخلی و ملی و مذهبی خونین درآمد.

حاشیه های بخش اول

- ۱- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: بنیاد، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۲
- ۲- ه. م. ص ۶
- ۳- ه. م. ص ۷- ۸
- ۴- عنایت‌الله رضا، آذربایجان و اران (آلبانی قفقاز)، تهران: ایران زمین، ۱۳۶۰، ص ۱۹۸
- ۵- مجموعه من‌الاساتذه، العراق فی التاریخ، بغداد، دارالحرّیه، ۹۸۳، ص ۴۲۰-۴۲۴
- ۶- نفیسی، م. ن، ق ۱۴-۱۵
- ۷- محمدامین زکی، کورد و کوردستان، بغداد، ۹۳۱، چاپ دوباره سیدیان، ص ۱۳۴-۱۳۸
- ۸- درباره تبار صفویان رجوع کنید به: احمد کسروی شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۲۳ ش
- ۹- نصالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، تهران: علمی، پاییز ۱۳۶۹ ش، ص ۲۲۰-۲۲۱، درباره همان موضوع رجوع کنید به، دکتر عبدالحسین نوائی، شاه عباس، ج ۱ و ۲، تهران: زرین، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۵
- ۱۰- برای اطلاع بیشتر درباره زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رجوع کنید به: د. عبدالحسین نوائی، شاه اسماعیل صفوی، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ ش؛ رحیمزاده صفوی، زندگانی شاه اسماعیل صفوی، باهتمام پورصفوی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۱ ش؛ تاریخ عالم آرای صفوی، بکوشش یدالله شکری، ج ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳ ش؛ المحامی عباس العزّاوی، تاریخ العراق بین احتلالین، ج ۳، بغداد ۱۹۳۹ م، ج ۲، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق/۱۳۶۹ ش
- ۱۱- امیر شرفخان بدلیسی، شرفنامه، بکوشش محمدعبّاسی، ج ۲، تهران: علمی، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۸۴، ۳۳۴، ۳۴۵، ۵۳۰
- ۱۲- ه. م، ص ۲۱۳-۲۳۰، ۳۷۲-۴۰۸
- ۱۳- عالم آرای صفوی، ص ۶۴؛ مجیز شیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۹۱
- ۱۴- شیبانی، ص ۷۹-۸۰
- ۱۵- بدلیسی، ص ۵۳۲

- ۱۶- بدلیسی، ص ۳۷۴؛ عالم آرای صفوی، ص ۱۰۴- ۱۰۸
- ۱۷- بدلیسی، ص ۵۳۷؛ نوائی، شاه اسماعیل...، ص ۳۲- ۳۳
- ۱۸- هامرپورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا علی زکی آبادی، باهتمام جمشید کیانفر، ج ۲، تهران: زرین، پائیز ۱۳۶۷ش، ص ۸۳۶؛ شیبانی، ص ۱۸۰
- ۱۹- درباره جنگ چالدران رجوع کنید به : شیبانی، ص ۱۶۷- ۲۰۸؛ هامر پورگشتال، پ ۸۳۲- ۸۴۸؛ عالم آرای صفوی، ص ۴۸۳- ۵۰۱
- ۲۰- کلیم الله توحدی (اوغازی) حرکت تاریخی کرد به خراسان ج ۲، مشهد، چاپخانه دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۴ش، ص ۱۳۷، نویسنده خود از اکراد خراسان است، تاکنون درمورد انتقال اکراد به خراسان ۳ جلد کتاب نوشته است؛ حرکت تاریخی کرد به خراسان ج ۱، مشهد، بهمن ۱۳۵۹ش، ج ۲، اردیبهشت ۱۳۶۴ش، مشهد، ۱۳۳۶ش،
- ۲۱- ه-م، ج ۲، ص ۱۵۲
- ۲۲- د. عبدالحسین نوائی شاه طهماسب صفوی، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ش، ص ۱۶۶
- ۲۱- ه-م، ص ۱۵۵
- ۲۳- ه-م، ص ۱۶۷
- ۲۴- ه-م، ص ۱۹۷
- ۲۵- نوائی همانجا، بدلیسی ص ۱۵۹
- ۲۶- نوائی، همانجا
- ۲۷- هزم، ص ۱۹۷- ۱۹۸
- ۲۸- د. منوچهر پارسادوست، ریشه های تاریخی اختلافات جنگ عراق و ایران، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، زمستان ۱۳۶۷ش، ص ۲۶- ۲۷؛ اصغر جعفر، ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۶۷ش، ص ۱۰- ۱۲
- ۲۹- د. کهمال مه زهرئه حمده، میژوو، بغداد، ۱۹۸۳، ص ۱۳۰
- ۳۰- نوائی، شاه عباس، ج ۱ و ۲، م- ن، ص ۱۲
- ۳۱- ه-م، ص ۸
- ۳۲- نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ج ۴، تهران: علمی، ۱۳۶۹ش، ص ۱۰۹۳،
- ۳۳- توحد، م.ن، همانجا

- ۳۴- اسکندربیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش، ص ۸۰۷-۸۱۰، ازاینجا ببعده اسکندربیگ
- ۳۵- ئوسکارمان، تحفه مظفریه، ساغ کردنه‌وه و هـقینانه‌وهی بـؤسه‌ر رینووسی کوردی هیمن، بغداد، کوری زانیاری کورد، ۱۹۷۵، ص ۲۰۹-۲۱۷
- ۳۶- اسکندربیگ، م-ن، ص ۸۱۱-۸۱۴
- ۳۷- فلسفی، ج ۳، ص ۱۱۰۳
- ۳۸- ملاجلال‌الدین منجم، تاریخ‌عباسی یاروزنامه‌ملاجلال، بکوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: محید ۱۳۶۶ ش، ص ۲۹۴
- ۳۹- هـ-ق.م، ص ۳۸۴-۳۸۷
- ۴۰- اسکندربیگ، مزم، ص ۶۵۸-۶۵۹
- ۴۱- شیبانی، م.ن، ص ۷۹
- ۴۲- نوائی، شاه عباس، هـ-ق.م، ص ۱۲
- ۳۴- میرزارشیدادیب‌الشعراء، تاریخ افشار بانضمام قیام شیخ‌عبیدالله، به‌تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار، محمود رامیان، تبریز، چاپخانه شفق ۳۴۷ ش، ص ۴۶؛ ازاینجا ببعده میرزارشید
- ۴۴- هـ-م، ص ۴۸
- ۴۵- هـ-م، ص ۴۸-۴۹
- ۴۶- علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۶۹
- ۴۷- نفیسی، م.ن، ج ۱، ص ۲۳
- ۴۸- میرزارشید، م.ن، ص ۵۰-۵۱
- ۴۹- هـ-م، ص ۵۲-۵۵
- ۵۰- هـ-م، ص ۵۸-۵۹
- ۵۱- هـ-م، ص ۵۷
- ۵۲- برای تکست کامل ترکی‌وفارسی پیماننامه‌زهاب رجوع کنید به: میرزا سیدجعفرخان مهندس باشی (مشیرالدوله)، رساله تحقیقات سرحدیه، باهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۷۴-۸۱
- ۵۳- احمدخانی، مهم و زین
- ۵۴- میرزارشید، م.ن، ص ۱۹۰

- ۵۵- ه-م، ص ۶۷
- ۵۶- ه-م، ص ۸۴
- ۵۷- ه-م، ص ۹۱
- ۵۸- ه-م، ص ۱۶۵- ۱۶۶
- ۵۹- ه-م، ص ۲۰۱
- ۶۰- ه-م، ص ۱۸۷
- ۶۱- ه-م، ص ۱۸۹- ۱۹۱
- ۶۲- ئوسکارمان، م.ن، ص ۷۴۲- ۷۵۹
- ۶۳- میرزارشید، م.ن، ص ۲۴۱
- ۶۴- ه-م، ص ۲۳۹
- ۶۵- ه-م، ص ۲۶۵
- ۶۶- ه-م، ص ۲۶۵- ۲۶۶
- ۶۷- ه-م، ص ۲۸۱
- ۶۸- ه-م، ص ۳۸۴
- ۶۹- ه-م، ص ۳۰۸
- ۷۰- ه-م، ص ۳۱۱- ۳۱۲
- ۷۱- ه-م، ص ۳۱۴
- ۷۲- ه-م، ص ۳۵۳، همچنین رجوع کنید به: عبدالرزاق دنبلی، مآثرسلطانیه، باهتمام غلامحسین صدر، افشار، چ ۳، تهران: ابن سینا، ۱۳۹۲ق، ص ۲۷۵
- ۷۳- همانجا
- ۷۴- ه- م، ص ۵۰۴
- ۷۵- ص ۳۷۱؛ دنبلی، م.ن، ص ۳۲۲
- ۷۶- نفیسی، م.ن، ج ۱، ص ۹۱

- ۷۷- ه-م، ص ۹۵- ۹۸
- ۷۸- ه-م، ص ۱۰۲
- ۷۹- ه-م، ص ۱۰۰- ۱۱۴
- ۸۰- ه-م، ج ۲، ص ۲
- ۸۱- اسماعیل نواب صفا، شرح حال: فرهاد میرزا معتمدالدوله، جلد ۱، تهران: ۱۳۶۶ ش، ص ۵، درباره همسران فتحعلیشاه رجوع کنیدیبه: شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)، تاریخ عضدی، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، اسفندماه ۲۵۳۵
- ۸۲- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، تهران: زوار، ۱۳۴۷ ش، ص ۶۴
- ۸۳- نواب صفا، همانجا
- ۸۴- نفیسی، م.ن، ج ۲، ص ۲
- ۸۵- بامداد، م.ن، ج ۱، ص ۴۱۴
- ۸۶- بامداد، همانجا
- ۸۷- بامداد، همانجا
- ۸۸- میرزارشید، ص ۳۵۳
- ۸۹- عبدالقادر ابن رستم بابانی، تاریخ و جغرافیای کردستان موسوم به سییرالاکراد، باهتمام محمدرفوف توکلی، تهران: ۱۳۶۶ ش، ص ۱۴۷
- ۹۰- میرزارشید، م.ن، ص ۳۷۲؛ دنلی، م.ن، ص ۳۷۰
- ۹۲- ه-م، ص ۳۶۵
- ۹۳- ه-م، ص ۳۷۱
- ۹۴- ه-م، ص ۴۳۵
- ۹۵- ه-م، ص ۴۴۰- ۴۴۱
- ۹۶- ه-م، ص ۴۴۳
- ۹۷- ه-م، ص ۴۴۴
- ۹۸- ه-م، ص ۴۶۸

۲- دیدگاه کرد و آذری نسبت بیکدیگر

۱- دل به دل راه دارد

ترکان آذری که در میان کردان به "عجم" مشهورند، دولت صفویه را تأسیس کردند. بدر ازای دوران اقتدار صفویان امور حکمرانی در دست آنان بود، پس از آنهم بجز دوران کوتاه حکومت خاندان زند، فرمانروائی ایران در دست ایلهای افشار و قاجار بود، که آنانهم از ایلهای اصلی مؤسس حکومت صفوی و هردو ترک آذری و شیعه تندرو بوده‌اند. همسایگی طولانی کرد و آذری در منطقه ارومیه و مکریان، جنگ و ستیز و درگیری مداوم، آمیزش بناگزیر، ناهمگونی زبان و نژاد و مذهب، ناهمخوانی دستاوردهای اقتصادی و سیاسی آنان بیکدیگر، در وجدان هر کدام از این دو خلق، سیمای کریهی از دیگری ترسیم کرده‌است.

شاهان آذری و نویسندگان و تاریخ نویسانش به اکراد بدیده تحقیر نگرسته‌اند، کرد را دزد و راهزن و قاتل و جانی شمرده‌اند. نویسندگان آذری از عصر صفوی نظیر حسین بیگ روملو، اسکندر بیگ ترکمان، ملاجلال منجم و نویسندۀ عالم آرای صفوی و تابه نویسندگان معاصر چون احمد کسروی تبریزی، رحیم زاده صفوی، عبدالحسین نوائی، حسین مکی، علی دهقان و ... هتد، رویدادهای قرنهای پیشین و درگیریهای اکراد را بازورمندان ستمگر ایران از دیدگاه دولت بیان میکنند:

۱- همه شورشها و خیزشهای کرد را در راه آزادی و بیرون راندن اقتدار ستمگرانه بیگانه از کردستان یا غیگری و ناروا میدانند و نام طغیان، فتنه، نافرمانی، غایله، آشوب و .. بر آن مینهند.

۲- همگی کردها را اشرار، اوباش، طایفه ضاله، طاغی، یاغی، شقاوت نهاد، گبریزیدی، منشأ فتنه و فساد، ... نام میبرند.

۳- جنگجویان اشغالگر بیرحم خود را مسلمان، غازی، شیر، دلیر، دلاور، قهرمان و مجاهد میگویند.

۴- پیمان شکنی و بدقولی و توطئه ناجوانمردانه را برای نابودی بزرگان کرد، بامباهات لطایف الحیل، تدابیر صائبه، کمند تدبیر، رسائل و وسائل و زرنگی و دانائی کاربردستان خود می‌شمارند.

عجم نیز در عوض در دیدگاه کرد بدجلوه میکند. عجم یعنی کسیکه هنگام شکست زبون و گاه پیروزی درنده‌است. برای رسیدن به هدف از هیچ کار نامردانه‌ای دوری نمیجوید، پیمان شکن است، بادوست و دشمن دروغ میگوید، در رقابت و زور آزمائی برای بر زمین زدن رقیب به هر نیرنگ نامردانه‌ای پناه میبرد. موارد بسیاری از این طرز تفکر در فلکلور کردی خودنمائی میکند. حتی یکی از پندهای فلکلوری کردهای ارومیه میگوید "چون با عجم روبرو شدی بکش، گرتوانستی بکشی بگریز، که چون زبانش بتو برسد فریبت دهد" بیتگویان کرد برخلاف نویسندگان عجم، در بیتهای حماسی خود بزرگان و سرکردگان عجم را خوار می‌شمارند و پایداری سرداران خود را با سرفرازی می‌ستایند.

گویندۀ ناشناس "بیت دمدم" خان پنجه زرین و همرا هانش را "مسلمان" و "طایفه غازی" و "هرکه بمیرد فدائست و چون کشته شود غزائی" و کشته‌های کرد را "شهید" مینامد، در حالیکه لشکر قزلباش و سرکردگان آذری را "طایفه کافر" و "کافر بی ایمان" و "حیله گر" و "ملعون"

نام میبرد، این بیتگو با حسرت فراوان که از اعماق درونش میجوشد، میگوید: "ای دمدم سنگلاخی، جای خان و خان ابدالان، اکنون مسکن لاشخوران شده‌ای"^۱

بیتگوی ناشناس دیگری در شرح رویداد قتل عام باپیرآقا و همراهان، از وی به نیکی یاد کرده و "نازدار"^{۱۵} و "جندی" و "قوچاق" و "چون وزیر رومیان" نامش میبرد. خود و همراهانش را "اسلام" و "شیر" و "عجمه‌ها را" "جلاّب (جلاد)" و "بی‌ایمان" و "کافر ملعون" و "سگ غلیظ" مینامد. این شیوه نگرش

خود بخود در میان اکراد بوجود نیامده، بلکه در نتیجه انباشته شدن پشت اندر پشت تجارب چند نسل کرد، که زیر دست عجم زندگی کرده اند پدیدار شده است. فرهنگ عامه کرد داستانهایی بسیاری دارد که شعرايش بصورت بیت سروده اند، که چگونه یک کاربردست عجم با چربزبانی و وعده دوستی و سوگند به قرآن مجید، یکی از بزرگان کرد را از جائیکه بدور از دسترستان بوده به دامیکه برایش نهاده اند کشیده و در آنجا بدون هیچ واهمه ای کشته است. در اینجا به چند نمونه میپردازیم که از میان دهه همامورد در زمانهای گوناگون بدست خاندانهای گوناگون حاکم روی داده اند برگزیده ایم. تنها نتیجه ای که میتوان از آن استخراج کرد اینست که: «این رویدادها را نمیتوان چون روش تنهایک حکمران یارفتارویژه یک زورمند برای نابودی دشمن نگریست، بلکه یک رسم حکمرانی بوده که در ادوار مختلف از آن پیروی شده و بخشی از نگرش طبقه زورمند برای شیوه رهبری ملل زیر دست بوده است، که بدر ازای زمان تکرار شده و جا افتاده که منبع آنها هم به نوع پرورش و رشد دینی بر میگردد که اجازه بکارگیری «تقیه» را داده است و همچنین به شکستهای نظامی ایران در همه جنگهای بزرگ تاریخ طولانیست.

۲- عصر صفویه

۲-۱ شاه اسماعیل صفوی

نمونه ۱: قزلباش از دیدگاه میر چمشگزک (۹۰۸) (- ه-ق/۸۸۲-ه/ش/۱۵۰۳ م - مترجم)

سیاست شاه اسماعیل در برابر اکراد بر سه پایه استوار بود:

۱- برکناری امرای کرد از مناطقی خود و انتساب سران قزلباش بجای آنان.

۲- وارد آوردن فشار بر کرد سنی برای تعویض مذهب خود.

۳- رفتار خشن با مردم و بزرگانشان.

در دوران اقتدار آق قویونلوی ترکمن بسیاری از امیران و بزرگان کرد اقتدار و امارت خود را از دست داده، کاربردستان ترکمن جایشان را غصب کرده بودند. با وجود این هنوز در برخی نقاط کردستان بزرگان کرد حاکم بودند و شاهان و سلاطین در امور آن روزگار خاور میانه رویشان حساب میکردند، از آنجمله حاج رستم بیگ بزرگ چمشگزک، شاه رستم لر، زاهد بیگ هکاری... هتند. در حالیکه ستاره بخت شاه اسماعیل تازه داشت میدرخشید و معلوم نبود سرنوشت خود و دولتش بکجا خواهد کشید، سلطان بایزید عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ ه-ق) (- ه-ق/۸۶۰-۸۹۱ ه-ش/۱۴۸۱-۱۵۱۲ م- مترجم) اخبار جنبش قزلباش را (طی نامه ای) از حاج رستم میر چمشگزک پرسید. این خود بزرگی سردار کرد امیرساند. مطابق این نامه نواحی زیر سلطه رستم بیگ میبایستی بامناطق تحرک قزلباش هم مرز بوده باشد. از اینرو از او میخواهد اخبار و رویدادهای آنجا و نتایج دشمنی قزلباش و کاربردستان دولت بایندر را برایش بنویسد. نامه سلطان بایزید:

«امیر معظم کبیر مفخم، ذوی القدر الاتم و المجد الاشم، ملکی الصفات، فلکی الذات، حارس محاسن الشیم، صاحب الطبل والعلم. المختص بعنایه الباری السنم، حاج رستم بیگ مکرّم، دامت معالیه

سلام عاطفت پیام راکه از عنایت شاهانه فروریزد مطالعه بفرمائید و بدانید، این مدت طولانی دشمنی جماعت قزلباش با ارباب دولت بایندری بجه انجامی رسیده. علی ماهو الواقع، معلوم نواب کامیاب صاحب اقتدار و معروض عتبه علییه فلک مقدار و حضرت بزرگوار مانوده. محض اطلاع از اخبار، حامل نوشته برگزیده، پیشاهنگ همرا هانش، کیوان چاوش بدانجا فرستاده شد. شمانیز که محل زندگیتان به آن مناطق متصل است میبایستی کاملاً مطلع واقعی وضع آنجا باشید. همینکه حامل نامه شریف بشرف زیارت مشرف شد، هر چه از اخبار درست و رخ دادهای آنجا برایتان معلوم شد، توسط نامبرده نواب کامیاب ما اطلاع دهید. این کار را هم مایه توجه شاهانه بدانید. هر آنچه

برایتان معلوم شد بهمان ترتیب و بدون کم و زیاد و راه و رسم راستگویی بجای آورید، دراربعین ۹۰۸ (هـ-ق/۸۸۲هـ-ش/۱۵۰۳م - مترجم) نوشته شد.^۲

پاسخ حاج رستم؛ این پاسخ تا حدود زیادی احساس و تصمیم یکی از بزرگترین بزرگان آن عصر کرد را بیان میدارد:

”برای عالم آرای گماشتگان درگاه گیتی پناه اعلی الله شان صاحبه معروض می گردد که فرمان قضا جریان نفاذ الله الملك المنان با عمده الامثال والاقران کیوان چاوش زیدقدره چون طائر اوج دولت و حمامه برج سعادت شرف نزول یافت و از ورود مسعودش قدر و منزلت افزوده به رسم شکرگزاری گفت: بیت

آفتاب از خاک بردارد به لطف از ذره را هیچ نقصانی نباشد جز کمال از آفتاب

والحمد لله الذی هدانا لهذا آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند، قصه آن طایفه باغیه حالا بر این منوال است که به الوندخان گزند رسانیده از آن جا به عراق عجم رفته مرادخان را منزه م و منکسر ساخته و در عراق عرب کار بر ناکیان را پرداخته با چراکسه مصر مصالحه و اتحاد نموده. و حالا عزیمت دیار بکرو مرعش داشته احوال ایران از بیداد ایشان پریشان و اکثر بلاد نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدان است که قلع و قمع گروه باغیان به گرز و سنان غازیان و تیغ خون فشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد، ان شاء الله تعالی. باقی فرمان بر امر عالی مفروض است.^۳

سلطان یازید با وجود این آگاهیهای مهم هیچ گام جدی و کارگری برای سدره پیشروی شاه اسماعیل برنداشت. امیدی که به ”گرز و سنان غازیان خداوندگار اسلام“ بسته بود سرنگرفت. بلکه حاج رستم نیز گرفتار این ”بیداد“ شد. نور علی خلیفه روملو سردار نامی قزلباش ارزنجان و نواحی دور و بر آنرا تسخیر کرد. حاج رستم و ایل و سرزمینش زبردست قزلباش افتاد و خود با سران ایلش به عراق عجم تبعید شدند. امور محافظت منطقه و قلعه هایش به سران قزلباش سپرده شد. پس از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران، حاج رستم فرصتی گیر آورد تا بولایت خود باز گردد، ولی بخت یارش نبود به ”بیداد“ بزرگتری دچار شد، در حالیکه سلطان سلیم بالشکرش بسوی تبریز میرفت، حاجی رستم در مکانی بنام ”یام“ در ناحیه مرند خود را به او رسانید. یاوز سلیم بجای خوشامد گوئی فرمان داد درجا اوو نوه پسر و چهل تن از بزرگان ایلش را سربریدند.^۴

نمونه ۲: کرد از دیدگاه قزلباش (۹۱۲ هـ-ق) (- هـ-ق/۸۸۵هـ-ش/۱۵۰۶م - مترجم)

نویسنده شرفنامه نوشته است: ”در دفعه ثانی که شاه اسماعیل در خوی قشلاق نمود امیر شرف باتفاق امر او حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حصنکیفا و شاه علی بیگ بختی والی جزیره و میرداد خیزانی و علی بیگ صاصونی و سایر امرای دیگر یازده نفر بعزم عتبه بوسی شاهی روانه خوی شدند و چون بشرف سده بوسی فایز گشتند در اوایل اعزاز و احترام تمام یافته...“

... در این وقت که امراء اکراد بالتمام متوجه آستانه شاهی شدند محمد از دیار بکر عرض نمود که اگر چنانچه فرمان قضا جریان بقید و حبس امراء کردستان نافذ گردد بنده تعهد میکند که اکثر بلاد کردستان را که از قدیم الایام کمند تسخیر سلاطین از تصرف او عاجز است باندک توجه شاهانه بحیطه تسخیر توانم آورد چون عرضه داشت او بمطالعه شاهی رسید بسخن آن نامقید کافر امراء بغیر از امیر شاه محمد شیروی و علی بیگ صاصونی را در قید و زنجیر کشید هر یک از امراء اکراد را یکی از امراء قزلباشیه سپرد امیر شرف را بامیر خان موصول داد و چاپان سلطان را بتسخیر ولایت بدلیس و دیوسلطان روملورا بفتح ولایت هکاری و یکان بیگ قورچی باشی تکلورا بگرفتن دیار جزیره با لشکر چون قطرات امطار بیشمار مأمور گردانید...^۵

بزرگان کرد در بند نگاهداشته شدند و اجازه نیافتند به جاهای خود بازگردند، تا یورش از یک بخراسان آغاز شد و شاه ناچار گردید خود سرکردگی لشکر را برعهده بگیرد. شاه در این مدت تعدادی از آنانرا آزاد کرد و تعدادی را نیز نگاهداشت تا فرصتی دست داد و گریختند.

نمونه ۳: صارم مکرری؛ کهنه گبریزی (۹۱۲ هـ-ق) (- هـ-ق/۸۸۵هـ-ش/۱۵۰۶م - مترجم)

دردوران آق قوینلو ناحیه مکریان مانند دیگر نواحی کردستان زیر دست ایلات و سران ترکمن قرار گرفته بود. چون امرای بایندر بجان هم افتادند، امرای معزول کرد برای بیرون راندن ترکمنها و برقرار کردن دوباره اقتدار خود آماده شدند. امیر سیف الدین مکری تعدادی از ایلهای کرد را گرد آورد و برای چاقولوی ترکمن تاخت که تاناحیه در یاس را در دست داشتند. آنها را از آنجا بیرون راند و نواحی دول باریک و اختاچی و ایل تیمور و سلدوز را به آرامی تسخیر و در مکریان امارتی برپا نمود. چون درگذشت دوپسر از او برجای ماندند. صارم و بابا عمر. صارم در امور حکمرانی جای پدر را گرفت. مرگ میر سیف الدین و ظهور صارم همزمان بود با پیروزی شاه اسماعیل. صارم خان میخواست از نواحی تحت اقتدار خود حفاظت نماید. شاه اسماعیل نیز میخواست منطقه را تحت فرمان خود در آورد. بدین منظور چند لشکر بزرگ بجنگ صارم خان فرستاد بدون آنکه هیچ موفقیتی بدست آورد... شرفخان در این مورد مطلبی نوشته که مایه خلاصه آنرا در اینجا می آوریم:

” صارم بن سیف الدین مکری چون قائم مقام پدر شد شاه اسماعیل صفوی بعزم تسخیر ولایت مکری و قلع و قمع ایشان چند دفعه لشکر بر سر او فرستاده در میان او و قزلباش بکرات محاربات واقع شد هر مرتبه صارم مظفر و منصور شده شکست بر قزلباش افتاد و تادرشهور سنه اثنی عشر و تسعمایه که شاه اسماعیل قشلاق درخوی فرمود طایفه شاملورا بسرداری عبید بیگ والد دورمیش خان و صارم علی مهرداد را به جنگ صارم فرستاد هر دو سردار بالشکر بیشمار بر سر صارم رفته محاربه عظیم دست داد و هر دو سردار با خلق بسیار از اعیان شاملو بقتل آمده صارم برایشان غالب و مظفر شد آخر الامر باتفاق امرا و حکام کردستان آستانه سلطان سلیم خان نموده از تحکم قزلباش خلاص گشته در تاریخیکه سلطان معدلت نشان سلطان سلیمان خان بر سریر اورنگ قیصره روم جلوس همایونی فرمود صارم بعثه بوسی روانه درگاه گیتی پناه شده بنوازشات شاهانه عز اختصاص یافته ولایات و نواحی که از پدر بدو انتقال یافته بود بطریق اقطاع تملیکی بدو ارزانی فرموده نشان مکرمت عنوان سلطانی بشرف نفاذ پیوست. صارم کوتاه زمانی پس از دیدار با سلطان سلیمان در گذشت از او ۳ پسر ماند. قاسم و ابراهیم و حاجی عمر، از برادرش بابا عمر نیز رستم و از برادرزاده اش رستم نیز ۳ پسر ایجاد شد. شیخ حیدر و میر نظرو میر خضر^۶ هر یک از اینها بنوعی در رویدادهای منطقه خود نمائی کردند.

شرفخان رویداد را چنین باز میگوید، ولی یک نویسنده آذری در کتاب تاریخ عالم آرای صفوی که به زندگی و جنگهای شاه اسماعیل اختصاص داده همان واقعه را بگونه ای دیگر باز گو می کند، که هم دیدگاه رسمی دربار اربابان و هم نوع بینش آذربهارا درباره کرد و کوششهایش برای رهائی روشن مینماید. نویسنده نام برده یورش قزلباش را به ایلهای مکریان چنین نقل میکند:

” که از جانب تبریز قاصد آمد و گفت: ای شهریار صارم خان پادشاه کردستان چکاری با قبیله های کردستان شنیده اند که محمد کرهی باغی شده است و شاه اسماعیل رفت بجان بزد و اونیز فرصت یافته، کوس مخالفت کوفته و چهل هزار کس برداشته بر سر ابراهیم برادر شاه به گرفتن تبریز راهی گردید.

چون رسید بقبیلۀ اورملو قراگونه سلطان باسید کس حاکم قلعه اورملو بود، صارم خان آمد به پای قلعه اورملو. چون قاصد این خبر آورد شاه، سارو حسین شاملورا سه هزار کس داده از اصفهان بجان تبریز روانه نمود. او لله شاهزاده بود که در تبریز باشد که شاهزاده جاهل است و روش جنگ نمیداند. او به الغار خود را رسانید به ملک تبریز از شاهزاده احوال صارم خان پرسید. او گفت که یک ماه است که در پای قلعه اورملو در جنگ است، و از این جانب کار بر قراگونه تنگ شده کس فرستاد به پیش صارم خان که مرا راه بده که بروم به جانب تبریز، و صارم عهد کرد که او قلعه را بدهد و با خانه کوچ برود به جانب تبریز چون قسم یاد نمود، او از قلعه بیرون آمد، فرمود کردان از عقب آمدند و تمام را کشتند و زن و فرزند آن جماعت را اسیر کرده برگشتند و خبر رسید به سلطان ابراهیم میرزا که صارم خان قلعه اورملو را گرفته، متوجه تبریز گردید.

شاهزاده باللۀ خود سارو سلطان مهرداد صلاح دید که مازامی باید رفت به استقبال صارم خان که اگر بیاید، تبریز را غارت می کند. سارو خان لله اش، گفت که سه هزار کس من آورده ام و تونیز چهار هزار کس داری و سه هزار کس نیز از جماعت تبریز برمی داریم و می رویم باده هزار کس سر راه صارم خان را می گیریم. پس قرار چنین شد و از تبریز بیرون آمدند و درخوی رسیدند. سارو سلطان صارم خان به میدان آمده مرد طلبید. شاهزاده خود میخواست که میدان رود که لله اش مزاحم شده نگذاشت. پس خود بمیدان آمد و در دست سارو سلطان کشته شد و سرش را بریده می خواست که خدمت پدرش برده که شاهزاده مرکب از جای جهان و خود را رساند و او را به قتل آورده، سرش را برید باسر لله اش و می خواست که برگردد که صارم خان به خون فرزند بی تاب شده نگذاشت که کسی دیگر به میدان رود. آن بد گهر خود از غم فرزند به میدان آمد و بعد از آن که دانست

شاهزاده است، گفت: دل برادرت را به مرگ تو بسوزانم به طریقی که دل مرا از مرگ فرزندم سوزاندی. شاهزاده نهیب داده هردو نیزه بودند و چون جنگ نیزه کردند، پس عصادار بر تارک یکدیگر زدند تا نیزه‌ها برهم شکست. دست به تیرو کمان کردند و سه چوبه تیر بریکدیگر زدند در تیر سیم شاهزاده بی مرکب گردید. فی الحال جست و دست به تیغ حیدری زوالفقار نژاد زد و از غلاف درآورده تا صارم میرفت که تیر دیگر بجانب او بیندازد که هنگام شست کردن آن تیر شهریار جارا بدل کرد تیرش بر خاک نشست. شاهزاده خود را رساند و زدیغ را برگردن مرکبش که سرش را جدا ساخت و از دو جانب جنیبت دوآیندند و دیگر باره سوار شدند و شمشیرها کنده روی بهم نهادند. آن کهنه گبر یزیدی زد شمشیر را برقبه سپر شاهزاده که سپر را شکافته، آمده به میان تیغ پیش سینه اش را شکافته از آنجا برزین زرامد و اسب را زخم کرد.

صارم از بدمرکب بدررفته که قزلباش ریختند به میدان و جنگ عظیم روی داده، تا وقت عصر جنگ کردند و آن روز دادمردی و مردانگی را قزلباش دادند و قزلباش شاهزاده را برداشتند و به جانب تبریز روان شدند، و صارم به کردان خود اعراض نمود و گفت: ای گله نامرد، چند قزلباش ربیع شما بودند از شما سه هزار کس کشتند و نتوانستید که از پیش بردارید و خون فرزند مرا بگیرید. ایشان گفتند که قزلباش آدم نیست، گویا تن ایشان از روی (و) فولاد ریخته اند. مگر ندیدی به چه قسم به دم شمشیر می آمدند؟

اما از آن جانب چون شاه ساروخان مهرداد را فرستاد و آمد به قزوین و عبدی خان شاملورا با چهار هزار کس دیگر از قزوین روانه نمود، سبب آنکه امیره مظفریاد شاه رشت به اغوای جماعت ترکمان که چهار هزار کس از جنگ الوند شاه فرار نموده بودند رفته بودند به گیلان و ملازم امیره مظفر شده بودند و ایشان شنیدند که صارم خان یزیدی از کردان چکاری یاغی شده و در طرف یزدو ابرقو محمد کهری یاغی شده گفتند چرا ما قزوین را نگیریم. آن بی عقل گفت که مدت یک سال پدرم شاه را در ملک رشت نگاه داشت با صوفیان. و من چرا آن آشنائی را برهم زنم؟

از این جانب شاه سپاه جمع کرده به جانب رشت روان شد، و عبدی خان را فرستاد به جانب تبریز، و چون عبدی خان شاملو به تبریز آمد، شنید که شاهزاده رفته است به استقبال صارم خان، و او نیز داخل تبریز شده و از عقب روان شد و چون به صوفیان رسید، دید که شاهزاده زخم دارمی آید و هزار و پانصد او را کشته اند و شاهزاده را برگردانید و در همانجا فرود آمدند.

روز دویم صارم خان نمودار شد و صف کشیدند و اردوان بیگ، پسر دیگرش، از پدر رخصت گرفته، به میدان آمد و مرد طلبید. عبدی خان بیگ شاهزاده را دریای علم داشت که زخم دار بود و خود در یک طرف ایستاده بود که مرکب از جای برانگیخت و چون به میدان آمد، بعد از مکالمه تیری به جانب عبدی خان انداخت. بر نافش آمده او را از اسب انداخت و دور میش خان پسرش آه از نهادش برآمده گریبان دریده به میدان آمد و او می خواست که پیاده شود و سرش را ببرد که امان نداده فریاد زدی شوم دست، اگر مردی با جوانان جنگ کن و مرد پیر هفتاد ساله را زدن مردی نیست. او گفت آن پدر تو بود؟ گفت آری، اورفت که سخن بگوید، دشنام داده گفت، ای نامرد باش کهرسیدم. تیر دیگر در کمان نهاد هشت کند. دیدند که دور میش خان در روی زمین راست شده به پشت خوابید. آن تیر سینه مال گذشت. پس قد راست کرد. آفرین و احسنت از آندو سپاه برآمده خود را رسانید و آن چنان تیغ را برقبه سپر زد که تا نافش برهم شکافت. پس صارم خان گفت مگذارید. کردان از جای درآمدند و سپاه شاملو آن دو هزار کس به یاری دور میش مرکب به میدان جهانده زدند بر یکدیگر.

ایشان را در جنگ مغلوبه بگذارید. و از شاه اسمعیل بشنو که چون به جانب گیلان روان شد، خبر آمدن شاه را جاسوسان بردند به امیره مظفر. آه از نهاد او برآمد. با سرداران خود گفت: مرا چه باید کرد؟ ایشان گفتند: می باید جماعت ترکمان را به سر راهشان فرستاد و خود در کمین بود اگر کاری ساختند، خوب و الا گریزان شده و رفت به جانب فومن. شاید شاه از عقب نیاید. و آن بی خرد ترکمانان را طلبید و گفت: شما بروید در کنار بغداد سر راه شاه را بگیرید تا من بیایم از عقب بالشکر. ایشان رفتند و در راه شنیدند که چه خبر است. در میان جنگل زده گریزان بدر رفتند و شاه آمد به جانب رشت. چون خانه او را در میان گرفته، خبر آوردند که به جانب فومن فرار نموده است، شاه رفت به جانب فومن و از آنجا او خبردار شده رفت به میان جنگل. چون شاه به فومن رسید گفتند: دیروز رفت به میان جنگل. شاه فرمود کی گذارم. که از آن جانب امیره مظفر رفت به پیش امیر زین الدین که شاه را تعلیم قرآن درس گفته بود. گفت: بغیر از تو کس دیگری التماس مرا از شاه نمی تواند کرد که حق تعلیم در گردن شاه داری، برو به خدمت شاه. شاید مرا عفو نماید.

پس او برخاست و وقتی آمد که شاه در سخن اوست که میر رسید و کلام خدا در دست. چون شاه او را دید تعظیم کلام خدا نمود. گفت ای شهیار، این پیر غلام به التماس امیره مظفر آمده است، به حق این کلام از سر تقصیر او در گذر. پس شاه گفت: چون توحق تعلیم داری در گردن من، میبخشم او را، اما به آن شرط که آن جماعت که او را اغوا نموده اند، دست بسته و خودشمشیر در گردن انداخته بیاید. پس میر گفت: ای شهیار بروم و او را بیاورم؟ نوشت بیا و سه چهار نفر که تو را اغوا کرده اند همراه خود بیا که شاه طلب نموده.

پس او فرمود آن جماعت را گرفتند و خود تیغ و کفن برداشت و به خدمت شاه آمد، و پای شاه را بوسید. شاه او را بخشید و آن جماعت را گردن زد و احوال جماعت ترکمان پرسید گفت که فرار نموده اند. شاه فرمود که فرصت ایستادن ندارم. اگر ایشان را گرفتی بکش و سر از برای من بفرست و خود سوار شده از راه اردبیل به جانب تبریز به الغار روان شد و از قزوین یازده روز رفت به گیلان و از آنجا خود را به تبریز رسانید. وقتی آمد که کار بر قزلباش تنگ شده بود و دور میشد خان بیرام زخم دار شده بودند و از غیرت تاب می آوردند و از ننگ و عار فرار میسر شدند. که در آن اثناء از جانب بیابان علم سفید از ده پیکر شهیار نمایان شد و صدای نعره آن شهیار برآمد. گویا که جان بر تن جوانان قزلباش آمده و چون شاه رسید خود را زد به آن کردان یزیدی و در آن جنگ صارم خان دچار آن شهیار شده از روی قهر و غضب غلاف کش زد برد و آل کمرش و او را دونیم گردانید و بجهنم واصل کرده و سپاه کردان شکست خورده و مصطفی خان محمودی از جانب میدان گریزان شده بدر رفت و شش سردار به جانب الکاء خود فرار نموده، بدر رفتند و شاه برادر را دریافت و دور میشد خان را دربر گرفت و گفت: مردی بر تو حلال است و او را خطاب فرزندت داده بافتح و نصرت داخل دار السلطنه تبریز گردید.^۷

چند قرن پس از این رویداد، یک نویسنده معاصر ایرانی که خود را از نوادگان شاهان صفوی می شمارد همان رویداد را با همان وجه غیر علمی بازگو می کند و مینویسد: «پس از انجام این کارها سپاه از هم جدا شد و قزلباشان از آنجا بگریختند و بعضی از آنها به سوی رسانیان، مردی بنام صارم کرد گروهی از او بپا و رهزنان نواحی کردستان را گرد آورده، در نزدیکی ناحیه گروس اردوگاهی برای خود ترتیب داده و از همه دهقانان و زمینداران آن ناحیه باج و خراج میگیرد و قافلهها را لخت میکند. شاه اسمعیل خود برای غافلگیری کردن صارم خان کرد شبیخونی زد، ولی کرد نامبرده پیش از رسیدن موبک شاهانه بار و بونه خود را جا گذاشته و راه فرار در پیش گرفته بود. همه اموالش بدست لشکران قزلباش افتاد و گروهی از کسان او که راه فرار می نمودند بدست تعقیب کنندگان قزلباش از میان رفتند. آنگاه موبک شاهانه چون خبر رسیده بود که حسام الدین حاکم گیلان ...^{۸*}

همان نویسنده در بازگویی درگیری قزلباش و صارم کرد مینویسد: «در فصل بهار سال ۹۱۲ (- هـ.ق/ ۸۸۵ هـ.ش/ ۱۵۰۶ م- مترجم) سپاه از گرمسیری طارم عازم قشلاق سلطانیه شد. مدتی در این منطقه خوش و خرم به اسب سواری و تیراندازی و آداب و رسوم روزهای جشن مشغول بود، آنگاه به مکان خود روی آورد، چون خبر رسیده بود که صارم کرد باز هم گروهی از او بپا و اشرار کرد را بدو خود گرد آورده، در ناحیه ارومیه به فتنه و فساد پرداخته است. شاه اسمعیل بیرام خان قرامانلو و خادم بیگ خلیفه لورا به سرکوبی صارم کرد فرستاد. سرداران مذکور به اکراد یاغی حمله کردند، صارم و هوادارانش از ناحیه ارومیه به منطقه کردستان گریخته بودند. سپاهش را به جای سختی برده بود که بر قلعه کوهی قرار داشت، ولی لشکری که مأمور تعقیب بود گریانش را رهان کرد، بر سرش رسیدند. صارم در آنجا بالشکر خود بمقابله برخاست، جنگ سختی در گرفت. از هر دو سو گروهی از جمله دو تن از سرداران نامی قزلباش، یکی عبدی بیگ شاملو و دیگری صارو علی مهر دار تکه لو کشته شدند، ولی سرانجام فتح و ظفر بانروی قزلباش بود. هر چند صارم خود از میدان جنگ سالم رهائی یافت، ولی پسر و برادران و شماری از سرداران لشکرش گرفتار آمدند، کسان بسیاری از او کشته شدند، همه ایل و عشیره صارم غارت شدند. بیرام بیگ و خادم بیگ خلیفه لو موفق و منصور به اردوگاه بازگشتند. هنگام بازگویی اخبار این جنگ برخی چیزها از گستاخی و رفتار ناشایست اکراد بعرض شاه رسانند، که آتش خشم او را شعله و رساخت و فرمان قتل همه اسرا را صادر نمود»

نمونه ۴: یک کرد یزیدی دمدار (۱۹۱۴ هـ.ق) (- هـ.ق/ ۸۸۷ هـ.ش/ ۱۵۰۸ م - مترجم)

شاه اسمعیل صفوی امرای آق قویونلو را یکی پس از دیگری شکست داد. تعدادی را کشت و شماری را فراری داد. مراد میرزا پسر سلطان یعقوب شکست خورده از برابر نیروهای قزلباش از شیراز بسوی بغداد گریخت که هنوز زیر سلطه خاندان بایندر مانده بود. مراد دست کمک بسوی سلطان عثمانی و علاءالدوله ذوالقدر و قانصوه الغوری سلطان مصر دراز کرد، هیچکدام بیاریش نرفتند. مراد که از پشتیبانی آنها نومید گشت، خود نیز

بتنهائی از عهده لشکر قزلباش بر نمی‌آمد، بغداد را به باریک‌بیگ پرناک سپرد و خود به دیاربکر روی آورد. شاه اسمعیل بمصلحت دید که پیش از رفتن بجنگ خراسان آخرین پایگاه اقتدار ترکمنهای آق‌قویونلورا برچیندو از جانب آنان آسوده‌خاطر گردد. اسمعیل خود در همدان بود. ابتدا خلیل بیگ یساوول را که یکی از سران وفادار قزلباش بود بسوی باریک‌بیگ روانه کرد، تا او را بخوشی زیرسلطه شاه صفوی در آورد. باریک‌بیگ وقتی آگاهی یافت گروهی از اطرافیانش را با پیشکشیهای فراوان به پیشباز خلیل‌بیگ و فرستادگانش روانه نمود، آنان تا نزدیکیهای خانقین به استقبالشان رفتند. باریک‌بیگ فرستادگان شاه را بسیار گرمی داشت ولی آن چنانکه از او خواستند حاضر نشد پیش شاه برود. تصرف بغداد برای شاه اسمعیل از چند جهت مهم بود؛ از لحاظ استراتژیکی قلمرو کشورش را گسترش میداد. شهرباستانی بغداد و آن منطقه ثروتمند و وسیع زیر فرمانش قرار میگرفت و باممالک‌عرب همسایه میشد، آخرین پایگاه دشمنانش را از هم میپاشید، از لحاظ دینی، بیشتر اماکن مقدسه شیعه و آرامگاه تعدادی از امامان در آنجا قرار داشت. تصرف بغداد و کربلا و نجف و سامره نیروی معنوی عظیمی به قزلباش میداد.

نیروهای قزلباش به پیشروی بسوی بغداد پرداختند. ابتدا نیروی بزرگی بسرکردگی "حسین‌بیگ‌الله" از کرمانشاه از راه خانقین براه افتاد و بدون مقاومت وارد شهر بغداد شد. باریک‌بیگ قبل‌آگریخته بود. شاه‌خادم‌بیگ خلیفه رابه حکمرانی آنجا گماشت. خود نیز در جمادی‌الثانی ۹۱۴ (۱۵۰۸) هـ ق و م / هـ ش - مترجم) وارد بغداد شد. پس از زیارت آرامگاه مقدس امامان در کاظمین و نجف و کربلا، بانیروی بزرگش بسوی خراسان براه افتاد.^{۱۱}

عالم‌آرای صفوی چون به بازگویی یورش شاه‌عباس و لشکر قزلباش برای گرفتن بغداد میبرد، داستان کردی را بشیوه سرگذشت بآن درمی‌آمیزد که بگفته نویسنده گویا چون یزیدی بوده دم داشته است. منظور از یزیدی در اینجا نه دینداران دین یزیدی بلکه پیروان یزید پسر معاویه میباشند. که تشیع او را دشمن خونی آل‌علی می‌شمارند. کلمه یزیدی در اینجا و در بازگویی داستان صارمخان بجای دشنام بکار برده شده است. این داستان نگاره‌ای از شیوه نگرش قزلباش نسبت به کرد را نشان میدهد. عالم‌آرای صفوی مینویسد: "وا از این جانب شاه فرمود که چشم می‌جهد، سپاه کوچ‌کنند و حسن‌بیگ حلوچی او غلورا با دورمیش‌خان پیش فرستاد ایشان وقتی رسیدند که جنگ گرم بود. زدند به عقب لشکر بایرک سلطان آه از نهاد بایرک برآمده (باریک‌بیگ پرناک حاکم بغداد - نویسنده) لاعلاج مشغول جنگ شد. اما چون وقت چاشت شد که علم نصر من‌الله از روی دشت بغداد نمودار شده، آه از نهاد بایرک برآمده هر چند خواست خود را به قلعه بغداد اندازد راه ندادند.

اما چون شیعیان بغداد از برج باره نظر کردند طلعت اژدها پیکر شاه را دیدند، دانستند که اگر بایرک سلطان داخل قلعه شود، ایام محاصره بدور خواهد کشید. رفته بر سر زندان سید محمد کمانه را از بند نجات داده آمدند برفراز دروازه و تقاره بشارت زدند که دولت، دولت شاه اسمعیل بهادر خان و تیغ تیغ غازیان قزلباش. چون بایرک بدرگ آن صدا بشنید، بلا را از هر چهار طرف بر خود محیطید. شکافت آن سپاه را و خود را بدروازه رسانید. دید که سید محمد برفراز برج دروازه است و دروازه را بسته‌اند. گفت سیدنا سلام دروازه را بگشاکه کاری نساختم. اگر شاه مرا بگیرد، امان نمی‌دهد. شاید در قلعه آیم و کس بفرستم و امان بطلبم، احتمال دارد که امان بدهد.

سید گفت که وقتی که ترا گفتم امان بطلب قبول نکردی، الحال کار از امان گذشته است. برو و شمشیر برگردن انداز تا شاه ترا بپسند. هر چند که عجز کرد سید فرمود که تیره به جانب او انداختند اما بایرک لاعلاج شد، به جانب روم عنان گردانیده، دل از حرم و ناموس و خزینه برداشته باد و سه هزار کس که خانه ایشان در بغداد نبود، با او موافقت کرده از عقب او راهی شدند. اما چون قدم مبارک شاه به میدان رسید که شکست بر بایرک بدرگ افتاد و فرار نموده بدر رفت. آن حضرت را گمان آنکه داخل قلعه شد که کس سید محمد کمانه آمده، عرض نمود که خوش باشد که بایرک بدرگ را راه ندادیم. آن حضرت فرمودند که او بکجا رفت؟ گفتند: به جانب روم روان شد. حضرت فرمودند که اگر او بدر رود، فتنه خواهد شد. کجا گدام که بدر رود. سر در دنبال بایرک بدرگ نهاده. چون بایرک پاره‌ای راه رفت، رایات شاه را از دور دید. فرمود که جسرا بریدند. شهریار چون یکنار آب رسید و جسرا بریده دید مادیان منصور را در آب جهانید. مادیان خود را زد میان دریا. چون قزلباش آن حال دیدند، غلامان حضرت امیر المؤمنین ریختند در شط بغداد. چون شاه از شط بیرون آمد، عنان کشیده با تمام سپاه از آب بیرون آمدند. آن حضرت فرمود ببینید که کسی را آب برده است؟ گفتند شاه سلامت باشد یکی را آب برده است که می‌رود. شاه فرمود که معلوم نیست او از ما باشد بگیرید بیارید. شناوران او را گرفتند. حضرت فرمود ازار او را کردند اتفاقاً دم داشت و علامتی در او بود که از کردان یزیدی بود که نوکر بایرک بود. چون به تنهائی میان قزلباش جامانده بود، تاجی یافته و بر سر گذاشت و در میان سواران مانده بود. در عقب قزلباش رسیده بر آب زدند، اونیز لاعلاج بر آب زده، آن بود که غرق شده بود.^{۱۲}

نمونه ۵: امرای کردو جنگ چالدران (۹۲۰هـ-ق) (- ه-ق/۸۹۳هـ-ش/۱۵۱۴م - مترجم)

رفتار قزلباش با کردها و بزرگانشان تا اندازه زیادی مایه رنجش آنان شده بود. سلطان بایزید به علت پیروی و نفاقت فرصت نیافت برای رشد جنبش قزلباش چاره‌ای اساسی بیندیشد و طرحی برای از میان برداشتنش بریزد. دولت صفوی در عصر او تأسیس شد و گسترش و حتی استقرار یافت. ولی پسرش سلیم که از قزلباش کینه‌ای دیرینه در دل داشت، چون بر تخت نشست، یکی از برنامه‌هایش کوشش برای برانداختن دولت تازه تأسیس ایران بود، از اینرو میکوشید از احساس مذهبی ملل منطقه و از جمله کردان بفراوانی بهره‌گیری کند. بزرگان کرد نیز که خود گرفتار بند و آزار و تبعید شده بودند، سلطان عثمانی را به حمله بر قزلباش برانگیختند. حتی حکیم ادیس بدلیسی مذهب قزلباش را "مذهب ناحق" نام نهاده بود، که از دیدگاه دینی مفهوم بسیار سنگینی دارد. شرفخان در این مورد بصراحت نوشته است:

"چون امیر شرف را تسخیر ولایت بدلیس و اخراج طایفه قزلباش چند روز میسر نشد و از مافی الضمیر سلطان گیتی ستان سلطان سلیم خان آگاه گشت که اراده تسخیر بلاد ایران دارد باتفاق و تدابیر شهسوار مضمات تحقیق، و قافله سالار طریق توفیق مقتن قوانین اصول و فروع و مدون دواوین معقول و مسموع مدرّس مدرسه تقدیس سلاله عارف بدلیس اعنی حکیم ادیس و گزیده خیراندیشان خاندان رفعت آئین و ستوده دولت خواهان دودمان ضیا الدین محمد آغای کلهوکی اظهار اخلاص و اعتقاد باستانه دولت نهاد عثمانی نمود در این مواد بیست نفر از امراء و حکام کردستان را بخود همداستان کرده عبودیت نامۀ مصحوب مولانا حکیم ادیس و محمد آغا روانه آستانه اقبال آشیانه سلطان دوست نواز عدو گداز حسب الاستدعای علمای کردستان بعزم تسخیر ولایت عجمستان متوجّه ارمن و آذربایجان گشته در صحرائ چالدران شاه اسمعیل مصاف داده مظفر گشت و امیر شرف با بعضی از حکام کردستان در آن سفر در رکاب نصرت قرین سلطان ظفر رهین بود چون محمد والی دیاربکر در آن معرکه شربت فنا چشید و ایالت او برادرش قراخان و حکومت بدلیس بعوض بیگ برادر او جزیره باولاش بیگ برادرش از دیوان شاهی مفوض گشت و چون موکب رایت سلطانی از موضع تبریز بجانب روم معطوف شد حکیم ادیس بعرض جلالی سلطان رسانید که امراء کردستان از الطاف و احسان شاه جهان استدعا دارند که ولایت مروئی ایشان را بایشان از زانی داشته شخصی را در میانه ایشان بزرگ و بیگلر بکی نصب سازند که باتفاق بر سر قراخان رفته او را از دیاربکر اخراج نمایند سلطان گیتی ستان در جواب ایشان فرمودند که هر کدام از امراء و حکام کردستان که لیاقت امیرالارائی دارند در میانه ایشان نصب کرده شود که سایر امراء اکراد گردن باطاعت و انقیاد او نهاده بدفع و رفع قزلباش قیام و اقدام نمایند..."^{۱۳}

سرداران کرد در آن دوران پایه‌ای چنان بلند داشته‌اند که سلطان سلیم در "استمالت نامه" ای که مستقیماً پس از پیروزی جنگ چالدران بتاریخ دوم رجب ۹۲۰ (- ه-ق/۸۹۳/۱/۱/۱۵۱۴م - مترجم) برای سکنه تبریز نوشته، زاهد، فخر الکبراء الفخام، صاحب‌المجدو الاحتشام، شرف بیگ دامّ معالیه... "برای آزادسازی قلعه بدلیس از دست قزلباش همکاری کند.^{۱۵} بهمین مناسبت نیز "فتحنامه" ویژه‌ای برای "امرای مشرق و قبایل کرد" نوشته مؤدّه فتح خود و شکست شاه اسمعیل را به آنان داده^{۱۶} "فتحنامه" ویژه دوستانه‌ای نیز در این باره برای رستم بیگ حاکم لرستان ارسال داشته است.^{۱۷} در حاشیه این رویدادها میتوان به بیان دوروشنگری پرداخت: یکی میزان ناهمگونی دیدگاه‌های روم و ایران باهم درباره کرد و بزرگمردانش، که ممکن است بخشی از آن به اختلاف مذهبی بازگردد، و دیگری مقام بزرگمردان کرد در آن دوران و نقشی که میتوانستند در بردو باخت هر رقابتی میان روم و ایران ایفاء کنند.

شاه محمد خدابنده

نمونه ۶: کرد معدن شرّ و منبع ضرّ (۹۸۶) (- ه-ق/۹۵۷هـ-ش/۱۵۷۸م - مترجم)

شاه طهماسب پس از عمری دراز و بیش از ۴۰ سال حکمرانی مرد (۹۸۴هـ-ق)، حیدر میرزا خود بجای پدر بر تخت نشست. وی باتوطئه پریخان خانم، شاهزاده مقتدر دربار صفوی کشته شد. از میان پسران طهماسب، اسماعیل که بیست سال در زندان بود بنام اسمعیل دوم بجای وی بر تخت نشست (۹۸۴) (- ه-ق/۹۵۵/۱۵۷۶م - مترجم) وی مردی کینه جو و سنگدل بود. اکثریت شاهزادگان صفوی را کشت (۹۸۴)

از جمله بجز میرزا محمد برادر مادریش همه برادران خود: مصطفی، امامقلی، سلطانعلی، محمود، احمد و شماری از سران قزلباش را نابود کرد. وی مردی بدخو، تریاکی و همجنسباز بود. خواهرش پریخان که در روی کار آمدنش دست داشت از کرده خود پشیمان شد و چون برادر مادریش سلیمان کشته شد میترسید روزی خود نیز کشته شود. از اینرو با سران قزلباش اتفاق کرد و برای از بین بردنش توطئه‌ای چیدند. شی زهر با تریاکش در آمیختند و او را کشتند. (۹۸۵) (ه.ق/ ۹۵۶ ه.ش/ ۱۵۷۷ م- مترجم) از سران طهماسب تنها محمد خدابنده زنده مانده بود که او نیز در شیراز میزیست (۹۳۸-۱۰۰۴) (ه.ق/ ۹۱۱-۹۷۵ ه.ش/ ۱۵۳۲-۱۵۹۶ م- مترجم) محمد در آغاز از اینرو از کشته شدن رهایی یافت که کورو رنجور بود. اسماعیل از او نمیترسید. گمان میبرد که هیچ کاری علیه او از دستش ساخته نیست. ولی این هم بدادش نرسید و سرانجام فرمان قتلش صادر گردید. مأمور قتل محمد به علت رمضان کارش را عقب انداخت. این نیز برای محمد میرزا سبب خیر شد، چون در روزهایی که میبایستی کشته شود، اسماعیل خود مقتول گردید. محمد بوسیله پریخان با همکاری سران قزلباش شاه ایران شد. (۹۸۵) قاصدی از بی او به شیراز فرستادند که به قزوین بیاید و بر تخت شاهی بنشیند. شاه محمد خدابنده (۹۳۸-۱۰۰۴) نخستین پسر شاه طهماسب بود. هنگام مرگ پدر ۴۶ سال داشت.

پریخان در کجاوه‌ای زرنگار که بوسیله ۴۰۰-۵۰۰ نفر حمل میشد تا پیره صوفیان در اطراف قزوین به پیشباز برادر شتافت. محمد خود ضعیف‌النفوس بود، همسرش مهدعلیا که "فخر النساء بیگم" و "خیر النساء بیگم" خوانده میشد، بر او چیرگی داشت. وی از پریخان کینه زیادی در دل داشت. محمد را به کشتن او برانگیخت. شاه همانروز فرمان قتل پریخان را به خلیل خان افشار مرتبی ولله اوداد. وی چند روز بعد پریخان را خفه کرد. شاه در برابر این خدمت ارث مقتول را به قاتل بخشید.

شاه مردی بی اراده و ناپایان بود، با مورد دولت کاری نداشت. همسرش مهدعلیا که نوۀ یکی از امرای نامی مازندران و زنی شایسته و خود بزرگ بین بود، کارهای دربار را در دستهای خود قبضه کرده و عزل و نصب کار بدستان دولت با او بود. پسران مهدعلیا بچه بودند. حمزه را وقتی به "وکالت دیوان اعلی" یعنی جانشینی پدر گماشتند ۱۱ ساله بود. مادرش بجای او به کارها رسیدگی میکرد.

سران قزلباش در میان خود ناسازگار بودند. بر علیه هم توطئه میچیدند. اوضاع داخلی ایران آشفته بود. جنگ و نابسامانی مشهود، هرات، مازندران، قرم، شیروان و نواحی کردنشین خوی، سلماس، ارومیه را فرا گرفته بود. سرداران ایران به فرامین شاه محمد توجهی نمیکردند. آنها سرگرم اختلافات درونی خویش بودند. مرزداران هم محتوی پیماننامه سلیمان- طهماسب را نادیده گرفته بودند. با بعالی اختلاف سران قزلباش و ضعف دربار ایران را غنیمت شمرده به جنگ افروزی با ایران پرداخت. ابتدا اکراد کینه جورا برانگیخت که به نواحی مرزی یورش برند. آنان به خوی و ارومیه حمله کرده آنجاها را تصرف کردند، دربار ایران برای ایستادگی نداشت. نیروهای ایران نمیتوانستند در برابر یورشهای عثمانی پایداری کنند. شاه محمد از امیرخان موصولو بیگلربیگ آذربایجان و محمد تخماق استاجلو بیگلربیگ ارمنستان (چخوسعد) و امامقلیخان قاجار بیگلربیگ قره باغ خواست جلو یورشهای عثمانی را بگیرند. آنان بخاطر ناسازگاریهای خود کاری از پیش نبردند. اردوی عثمانی در قارص مستقر شد و از راه قفقاز به پیشروی پرداخت، گرجستان و شیروان را گرفت. (۹۸۶) (ه.ق/ ۹۵۷ ه.ش/ ۱۵۷۸ م- مترجم) در این جنگها بویژه طی درگیری بزرگی در چلدر شمار بسیاری از بزرگان کرد به کمین قزلباش افتادند و کشته شدند.

مهدعلیا پسرش حمزه میرزا را برداشت و برای سرپرستی روند جنگ به قره باغ رفت. عادل گرای خان یکی از امرای تاتار دریکی از درگیریها اسیر شده بود. او را در بند پیش مهدعلیا فرستادند. نامبرده هم با احترام به قزوینش فرستاد. خود نیز بی احترامی و توهین سران قزلباش را بهانه کرد و با عجله به قزوین بازگشت. شاه از نیروهای خود و توان فرماندهانش نومید شد. اطمینان یافت که از راه جنگ نمیتواند جلو یورشهای عثمانی را بگیرد. کوشید از راه دیپلماسی بر مبنای پیمان آماسیه اختلافاتش را با با بعالی حل کند. بدین منظور چندین نامه برای مراد سوم سلطان عثمانی نوشت.

مهدعلیا عادل گرای را برای دلنوازی و پذیرائی به یکی از کاخهای خود برده بود. سران قزلباش از این ایرانی نیرومند در پی بهانه جوئی بودند. میخواستند گردنش را بشکنند. او را به عشق بازی با امیر اسیر متهم کردند. از شاه خواستند این زن را از امور دربار بدور نگاهدارد. وی بر همسرش چیرگی نداشت، از اینرو سران قزلباش به خانه اش ریختند. سرانجام مهد علیا و مادرش را در آغوش شاه محمد کشتند.

عثمانیان فرصت را برای زنده کردن دوباره اختلافات میان دودولت غنیمت دانستند. شرایط گذشته را تکرار میکردند و برای خاتمه جنگ اصرار داشتند همه بخشهایی از ایران که سم اسبان عثمانی بر آن عبور داشته بود به خاک ترکیه افزوده شود. پذیرفتن این شرط برای دربار ایران آسان نبود. مناسبات ایران و عثمانی در زمان حکومت شاه محمد بکلی در هم ریخت، پیمان آماسیه نادیده گرفته شد. هیچ پیمان صلح تازه ای نیز بسته نشد. اختلافات کهن دوران شاه اسمعیل و سلطان سلیم از نو سر بر آورد. روند جنگ بسود عثمانیان بود. آنان به بورشهای خود ادامه دادند. بخش وسیعی از قفقاز و غرب ایران از جمله تبریز را گرفتند. ردوبدل نامه میان شاه و سلطان و میان کاربدستان بلند پایه دولتی به نتیجه ای نرسید. در همین زمان حمزه میرزا نیز که خود را به پادشاه نوشی و همجنسبازی سرگرم کرده بود، در حال مستی بدست یکی از همدان خود کشته شد. (۹۹۴) شاه محمد طی نامه مفصلی برای مراد سوم، در مورد حمله اردوی عثمانی بداخل خاک ایران، پس از تفصیلی پر از آیت، شعر، سخنان نغز ستایش دروغین و چاپلوسی ویاوه سرائی در مورد اکراد میگوید:

”... اعلی حضرت خاقان علین آشیان با اعلی حضرت شاه فردوس مکان انار الله برهانها طریق موافقت و مصادقت مسلوک داشته اعلام فتنه و فساد و جدال که منشأ استیصال عجزه و مساکین بود نیافرشتند و حسب فرمان واجب الاذغان ائمه المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم ندای فیض انتمای وان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما در دادند و جهت ترقه حال و قضای امانی و آمال فرق اسلام و امت خیر الانام علیه الصلوه والسلام بنای دیر بقای صلح و صلاح و افضل الصدقه اصلاح ذات البین در میان نهادند. شعر:

فصلح اذا كان الصّاح موافقاً و اصلاح ذات البین خیر فوائداً

اگر به صلح میسر شود که بادشمن ره رفاق روی آشتی به از جنگ است

بیت

در صلح و صلاح کوش و اصلاح زیرا که فلاح در صلاح است

والحمد لله تعالی که بنای صلح و صلاح از این جانب به اجابت دعوات مقرون بوده تا غایت در لوازم تعمیر و تشیید آن کمال کوشش نموده ایم و از ترهات اعوجاج پای اقدام باز کشیده طریق صواب را اقدام صدق و صفا حسب المقدور پیموده ایم و بعد از آن که حضرت شاه جنت مکان، اعلی الله مکانه و انار الله برهانها موجب کل شیء هالک الا وجهه از معبر فانی دنیا رخت فنا به مستقر باقی آن سرا کشید اسمعیل میرزا مظهر آثار اشرار گردید و گام تأسی دروادی اخلاق و اطوار آب و اجداد بزرگوار خود نهاد و بر سفک دماء برادران و خویشان و قطع صلّه رحم که مصدوق آنه من عمل شیطان بود همت گماشته همه را خونین کفن به شکوه گاه عرصت فرستاد. بنا بر این از شاخسار امل ثمره ای بغیر حسرت و ملامت نچید و از بخت و تخت سلطنتش به هیچ صورت برخوردار ندید و چون از بارگاه توتی الملک من تشاء و دیوان شهنشاه و مالتصر من عند الله منشور احسان عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یستحفلکم و نشان رفیع الشان انا جعلناک خلیقه فی الارض به نام این مخلص تویع فرمودند، توجه خاطر از همه وادی باز داشته به مقتضای الولد الحری یقتدی بابائها العزیز تیغ سنت سنیه حضرت شاه فردوس مکان همت گماشت. با وجود آن که اصلا و مطلقاً مراسم تهنیت و مراسم تعزیت در هیچ محلّ از آن جانب به ظهور نرسیده بود، صحیفه الوادی مبنی بر اظهار کمال مصادقت و اتحاد و مبتنی بر تجدید قواعد مخالفت و داد مصحوب سعادت مآب ولی بیگ و کیل حکومت درگاه محمدی سلطان روانه درگاه فلک اشتباه ساخت. هنوز مشارالیه به تبریز نرسیده بود، خبر رسید که اکراد عدیم الاعتقاد که چون بوم شوم شبروان روز کورند و از طریق سداد و سیل رشاد محروم و مهجور، اخلاف کرام ابلیس و اهداف سهام تلبیس و معدن شر و منبع ضر، مضمون وجوه یومئذ علیها غیره ترهقهها قتره بر ناصیه احوالشان مرقوم و منطوق کاتهم حمر مستنفره فرت من قصوره از صحیفه اعمالشان مفهوم، به ارومی تاخت آورده حسین خان سلطان خنوسلوی حاکم آن چارا به موافقت دروغ بی بنیاد و مواعید بی فروغ و عید نهاد از شهر به در آوردند و رایات ظلمت آیات فسق و فجور برافراشته مال و عیال دردمندان و زبردستان را به نهب و غارت برده و رعایا و عجزه و مساکین را که اصلاً اثر فساد و فتنه در وجود بی وجود ایشان مترتب نیست قتل نموده اند و اولاد و اطفال مسلمین را اسیر کرده دست بیع و شری برایشان گشودند و در این اثنا باز خبر رسید که فرقه ای دیگر از آن طایفه پرتفرقه بی بنیاد محمود بیگ روملو حاکم خوی را مست خواب غفلت یافته شبیخون آورده بقتل وی شتافتند. و این محبّ خیر خواه در این مراتب اصلا و مطلقاً التفتات بدیشان ننمود و همگی مترقب این می بود که فساد و افساد این جماعت به سامع جلال خواهد رسید. هر آینه به موجب کلکم راع و

کلکم مسؤول عن رعيتك هريك به ازاء عمل و کردار خویش عقوبت خواهند کشید که مقارن این حال خبر رسید که للهادشاه در الکای شیروان و ثورآن نزول نموده معموره صلح و سداد را به تندباد نقض عهد و میعاد ویران ساخت و به مجرد میل فساد و اندیشه عناد به اعلام عهد و میثاق نپرداخت...^{۱۹}

چنانکه گفته اند شاه خود کورو در عین حال بی اراده بود، در پی ریزی سیاست داخلی و خارجی دولت صفوی مشارکت ناچیزی داشت. اقتدار واقعی زمانی در دست همسرش مهدعلیا و تعدادی از سران قزلباش و پس از قتل همسرش نیز در دست سران قزلباش و کاربدستان دربار بوده و او از پادشاهی تنها نامی داشته است. محتوی این نامه را میتوان بعنوان نظر رسمی دستگاه حکمرانی قزلباش در مورد کردار و قیامهایشان تعبیر کرد. این امر نیز بعدها در سیاست شاه عباس در مورد کردها بروشنی بازتاب یافت.

۳ - ۲ شاه عباس کبیر

نمونه ۷: شاه عباس و قلعه دمدم (۱۰۱۸) (- هـ/ق/۹۸۸هـ-ش/۱۶۰۹م - مترجم)

«ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعتمادالدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دمدم و بیان سوانح حالات

شرح احوال امیرخان چلاق عبرت بخش عالمیان است ای جویای سخن لحظه ای مستمع بوده گوش هوش بامن دارو کیفیت معامله او را دریاب امیرخان از عشیره برادوست اکراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراناج نامی از آن طبقه شاهی سیون و درسک ملازمان این دولت منتظم بود و آنحضرت الکای ترکور و مرکور را که بولایت ارومی و اشنی پیوسته با آن طبقه ارزانی داشته بود و بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که رومیان طمع در ملک آذربایجان کردند و قبایل و عشایر اکراد تابعان این دولت روی گردان شده تابع رومیه شدند شاه محمد بیگ نامی از میرزادهای برادوست بحکم خداوندگار روم میرعشیرت و صاحب سنجق الکاء برادوست بود. امیرخان سر باطاعت او در نیارده هر چندگاه ملازمت یکی از امراء بزرگ اکراد مینمود و مدتی ملازم عمر بیگ حاکم سهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیگ را با خصما دست داد یکدست امیرخان از بندباز و قطع شده به امیر بیگ چلاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازی یافته موبک همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود مشارالیه باستان اقبال آشیان شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را نظر گردانیده امارت قبیلۀ برادوست و الکاء ترکور و مرکور را باو عنایت فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و اوشنی را که از توابع آذربایجان است و در زمان شاه جنت مکان حکومتگاه یکی از امراء عظام قزلباش بود علاوه الکاء قدیمی باو عنایت فرمودند و حسب الامر الاعلاء علی استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لالی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند و بمظنه حق شناسی و ظهور مردانگی توجه تام درباره او مبدول داشتند و او چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سده سنیۀ شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته و بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه روز بروز بمدارج علیه ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکاء و ولایت از امیران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده تصرف نمود و در میان حکام کردستان بعلو جاه و کثرت سپاه بلند آوازه گردید بسیاری از قبایل و میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت میسپردند و بدینجهت در اندک روزی بخارنخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که چغال اعلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام چغال اوغلی که اردوی ظفر قرین بفتح و فیروزی در ولایت سلماس اقامت داشت بیایه سریر اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده بنابر اطمینان خاطر اوو تألیف قلوب سایر امراء اکراد که وحشی طوایف انسانند او را نگاه نداشته ببهانه خدمتی رخصت رفتن الکاء دادند و او ظاهراً خود را از سره فدویان شمرده باطناً از تعصب مذهب یا شرارت نفس با امراء قزلباش آنسرحد عناد ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم ارومی انهدام و اندر اس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمیشاید بنده را حصار که صیانت مال و حفظ اهل و عیال از سر مخالفان توان نمود

لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلیٰ نظر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی بر بالای کوه رفیع که داخل ترگور است طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد در میان اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام و زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتها داشته و بتصاریف زمان منهدم گشته پیر بودا قخان امیر الامراء تبریز که مرد بارای و هوش و کار آزموده بود از اطوار نفاق آلود امیرخان آثار عصیان مشاهده مینمود معروض درگاه عالمینا گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سردارد و بدین سنن قلعه رفیع بلند اساس طرح انداخته که در حدوث و وقایع روزی او را بکار آید و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت روز افزون نمیداند حکم اشرف بنفاد پیوست که چون او امیر الامراء آن سرحد است و نیک بود امور ملک داری آن طرف در عهده او هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید پیر بودا قخان حسب الفرموده معتمدی نزد او فرستاده اعلام کرد که او را در سلک امراء شاهی منسک و تربیت کرده آنحضرت است و دعوی اخلاص و بندگی مینماید هر چند حضرت شاه عالمیان او را در این دعوا مصدق داشته محل اعتماد میداند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود اگر سنن قلعه ساختن بیم مضرت و آسیب مخالفان رومیه است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند تا قلاع معتبره تبریز و ایروان در میان باشد ملتفت این قسم قلاع نخواهند شد و اگر دغدغه از امر او قیایل اکراد داشته باشد هرگاه او را حادثه پیش آید ما غلامان درگاه شاهی که بجراسات و نگهبانی سرحد ما موریم در دفع آن حادثه چگونه اهل و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت برادوست توان نمود کافی است اول این است که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان را بر خود دراز نکنند و این نصیحت دوستانه ما را که متضمن دولت است بسمع رضامند نموده خود را تهمت زده نفاق و عصیان مسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود زیرا که باستظهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او بپوایل و نکال کشیده رسید با آنچه رسید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم پیر بودا قخان را اکراد برادوست بقتل رساندند و او قلعه در کمال استحکام داد و آذوقه و یراق بقلعه کشیده از ارومی بانجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری میکوشید و فی الحقیقه جهت خود اسباب ادا بر سر انجام میداد و با عملی که منافی اخلاص و یکجتهی بود اقدام مینمود و از جمله خان ابدال مکرری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلیٰ یابی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اوقاتش نمانده بیسروسامان میگشت در این وقت با بیست نفر از هواخواهان خود پناه باو آورده و امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روپناه بازی کسان خود با عراض اخلاص بدرگاه عالمینا فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد در وقتیکه جماعت جلالی را روانه کردستان نمود فوجی از افواج بمرافقت ایشان مأمور گشتند پیر بودا قخان را سرکرده افواج قاهره نموده بودند امیرخان این خبر شنیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و پیر بودا قخان غبار نقاری ارتفاع یافته سخنان غرض آلود درباره من معروض میدارد و رفاقت من بالشکری که اوسر کرده آن باشد متعذرو دشوار است لهذا منشور استمالت با سم و در قلم آمد مشعر بر آنکه بنا بر رضاجوئی او پیر بودا قخان را بر طرف کرده حسنخان را که از امرای عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم و مع هذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران یاریش سفید کار دیده معتبر خود بادویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یک جتهی او بر امراء و حکام کرد ظاهر گشته تقاعد او را حمل بر نوع دیگر نکنند امیرخان با این همه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود و بالجمله چون حسنخان استاجلو و امراء عظام قزلباش در مراغه بمحمد پاشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت مرجوعه شدند امیرخان را اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده اگر خود رفاقت مینماید و کار سازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کار آمدنی سربراه نموده چند نفر معتمد کار دیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده غرچی لشکر ظفر قرین بوده باشند امیرخان عذری چند در نیامدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی مردم خود را بی اعتدال بی آمال نا اعتمادند هر چند امراء عظام رفیقند اما مرا حوصله آن نیست که بالشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی متعاقب خواهیم فرستاد و امراء عظام این نافرمانی و سرکشی را بدایت سفر از او نپسندیدند و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکاء واقع میشود بهر طریق او را رام سازند چه هرگاه امیرخان بامنسوبان درگاه شاهی چنین پیش آمده بپراهه رود از دیگر امرا چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنا بر آن سخنان محبت آمیز دوستانه القانموده اعلام کردند چون یکدوشب محل نزول در جوار او خواهد بود میهمان پذیر باشد که در زمان حضور بایکدیگر کنکاش نموده بدانچه صلاح و باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بر اسله و پیغام حسنخان و امراء التفات نموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمه لشکر بحوالی الکاء او رسید فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق جنگ در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند و دوفر جلالی کشته شده چند کس در میان زخم دار شدند حسنخان و امرا از این واقعه آگاه گشته پیش رفتها را باز گردانیده از جنگ وجدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد بقلعه درآمد توپ و تفنگ بمعسکر امراء

میانداختند حسنخان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاد از سبب آن حرکت ناهنجار پرسید هر چند از این طرف گفتگوی موافقت و دوستی بمیان آوردند او عذرهای نامقبول گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و افراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن ما محتاج بمواضع تردد مینمودند دچار میشدند قتل و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین خصومت و نزاع از دیاد پذیرفته محمدپاشا نیز بطلب خون جلالیان در مقام انتقام درآمد و مردم او جوق جوق تاپای قلعه میرفتند و از آن طرف نیز افراد بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخمی میگشتند. تا کار از رفیق ومدارا گذشته فیما بین جنگ وجدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از محمدپاشا خایف و ناراضی بودند مخصوصاً محمدبیگ برادر طویل و اتباع دفعه دفعه روی گردان شده نزد امیرخان رفته قریب سیصد چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند این معنی علاوه ظهور عصیان او از دیاد کدورت محمدپاشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و بر طبق فرمان قضا جرایان که عموماً در باب کل مخالفین افراد صدور یافته بود الکاء و لایات متعلقه بدوراً متصرف شد حسنخان بالضروره در آن منزل توقف کرده حالات بپایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکور در حین اقامت دارالارشاد اردبیل برضیمیر منیر ملک آرا پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتمادالدوله حاتم بیگ را روانه آنصوب فرمودند که بدیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده نشانه دولت روز افزون داشته باشد او را مستمال شفقت شاهی گردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقع اموری که بی اختیار روی داده باشد اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آورد و جماعت جلالی را از پای قلعه و کوچانیده در هر جا مصلحت دانند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی از خزانه معموره همراه کردند که بمدد خرج جلالیان دهد و اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان او را بآب تنبیه و تأدیب فرو نشانیده الکای او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طغیان افراد مصروف دارند.

ذکر توجه اعتمادالدوله بجانب ارومی و محاصره قلعه دمدم و سوانج پای قلعه

نسخه پرداز قلم دیباچه صحیف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتمادالدوله دستوری یافته از دارالارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته بتبریز آمد پاپیر دافخان حاکم تبریز و برخوردار بیگانسی توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی و خراسانی و تبریزی و بافقی که بمرافقت مأمور بودند روانه مقصد گشتند دوهزار نفر از جلالیان که از تاخت قراجه اردهان بازگشته بودند همراه شدند و در سلماس خان امیرالدوله غازی بیگ کرد حاکم آنجا و اولیا بیگ ولد کورسیفا الدین حاکم انزل و صومانی که نصب کرده های همایونی اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل ارومی شدند حسنخان و محمدپاشا و امراء عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشتند و مکان مناسب اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتمادالدوله ملازم معتمد را بتفاتیق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریق آشنائی داشت نزد او فرستاد بعد از نصاب دوستانه خیر خواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه بایکدیگر ملاقات کرده بمافی الضمیر و اطلاع یابند و بمقتضی خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر مریده او آرام بخشند امیرخان قبول این معنی نموده از قلعه پائین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته بایکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخن بمیان آوردند امیرخان از مکرو حیله ظاهر خود را بتاج و هاج و لباس اخلاص و غلامی آراسته چنان نمود که بنا بر ظهور بی اعتدالی و اطوار ناهموار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت حسنخان توهم نموده بدین چهار دیواری تحسن نمود و محمدپاشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت حضرت شاه عالم پناه کرد اکنون ملت منست که خدام و الامقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این زمستان مرا بحال خود گذارند که از پسران خود یکی را بپیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی بجانب بیلاقیات در حرکت آمد خود بسعدت آستانبوسی مشرف گردم جناب اعتمادالدوله تکفل مدعیات و قبول ملت منست او کردند بشرط آنکه بمواعید خود وفا کنند و چون عصیان و قلعه بندی او بین الجمهور انتشار یافته ماضن خود را از آرایش بی اخلاصی پرداخته باخیل چشم بید هشت بیرون آمده با امراء عظام قزلباش ملاقات و آمیزش نماید و یکره میهمان اعتمادالدوله و روز دیگر امراء بقلعه رفته میهمان او باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پردازند که آوازه موافقت او بدستور مخالفت در سرحد اشتها ریابد و فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا کرد و جناب دستوری مجلس عالی آراسته امراء عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت جلالیان و محمدپاشا تحاشی مینمود قرار یافت که احدی از آنطایفه در این مجلس نبوده باشند و آنروز هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادوست از غدرو خدعه های قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتمادالدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند مجلاً گریبان خود بدست شما نمیدهم و هر گاه صلاح

داشته باشم پسر خود را با پیشکشی بدرگاه معالی خواهیم فرستاد و اگر نوع دیگر با خطریشان رسید بدین حصار خزیده جز قلعه‌داری چاره ندارم القصه خبث باطن او ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حيله اندوزی بوده و بمنانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتماد الدوله با امراء عظام در مهم امیرخان مشورت نموده اینقدر هاسماحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلاً مناسب مصلحت دولت قاهره ندیدند چه آمدن وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابدقرین بیای قلعه و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیم بود بنابراین خاطر همگان بر محاصره و قلعه‌گیری قرار گرفت و حقایق حال بپایه سریر اعلیٰ عرض کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلعه‌گیری کردند در صدر داستان حذر اطالت و اطناب خواسته اشعاری شده بود که کماهی حالات این سفر را مشروحاً در سلک تحریر در میارم لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم برسم اجمال نگاشته کلک شیرین مقال گردانیده شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاودنبال است و دو طرف آن که شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پائین به بالا جز بندبان خیال نتوان رفت و ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصار مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یکدروازه دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار استوار ترتیب داده یکدروازه در جانب جنوبی حصار دویم قرار داده اند که از دروازه تاروی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا بغایت دشوار است و سببه پیش بردن بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و جرکندن مصون است و در منتهای آن بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و جرو مانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده اند که فی الحقیقه آن هم قلعه‌ایست که باصل قلعه اتصال یافته تا آن برج بدست در نیاید محال است که سببه بیای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است که بآب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمال حریم قلعه چشمه‌ایست که آب قلیل دارد و امیرخان تنقیه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و یکره و مشروب خواص اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آن را بزمین هموار کرده اند که از نظر برویان پوشیده و پنهانست و آنرا سولق مینامند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه ساخته ندبان پایه از حوض تا بالاتر ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده و بر مردم بیرون مخفی است و آن برج نیز قلعه‌ایست که در خارج قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان بیخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخدان را نیز قلعه کرده تیر انداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده اند و آنرا بوزلق و قارلق نیز میگویند راه آن نیز بدستور راه سولق بر برویان مخفی است. مجلاً قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه پائین و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی برج بزرگ دروازه شرقی که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که بیک تیز کام او هام را عبور و مورچه خیال را مرور بر آنها در نظر شبروان حوادث دور مینماید القصه جناب دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرد که مندمت بر کنگره تسخیر آن قلعه انداخت بتدبیر امور قلعه‌گیری و سرانجام آنکار مشغول گردید در این اثناء موازی پاتصدنفر از تفنگچیان مازندران از اردوی معالی با اتفاق صفر علی بیگ یوزباشی و قورچیان چکنی بکومک رسیدند گنجعلی خان نیز که در تبریز بود با قشون آراسته متوجه گردید و امراء فریق او و تفنگچیان اصفهانی و میرفتح سر کرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعه پائین است بحسن اهتمام و کاردانی پیر بود اقدخان و تابینان و تفنگچیان خراسانی و بافقی قرار گرفت مرادخان سلطان مسیل سر را با محمد تقی بیگ مین باشی و تفنگچیان آذربایجانی بطرف جنوبی برابر قلعه بوزلق فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را بعهد گنجعلیخان نمودند تفنگچیان مازندران با صفرقلی بیگ و قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر قلعه سولق است مأمور شدند بر خورداری بیگ انیس باعمله توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک بالمز ترتیب دهد قبان سلطان بیکدلی بسرکاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عجله توپ کوچکی در قلعه کوکر چنلق موجود بود از دریای شبا با کشتی آورده در سببه حسنخان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمدپاشا را در خلال اینحال بیماری ضعف قلب طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف تعیین نمود و مبلغ پنج هزار تومان زرشاهی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میان آنطبقه فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاقی تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند. امیرخان از این حالات خبر یافته در شبکه اضطراب افتاد مکرر کسان فرستاد و اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده خواست بلطایف الحیل و دفع الوقت شر اینجماعت را از خود دور کند چون مکرر امکرو خدیعت او ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم اونیز در مدافعه و قلعه‌داری کوشیدند گرفت چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته شاهی سیون شدند ایشان و هر کس دیگر که از قلعه میآمد منتفق اللفظ میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذابند زیرا که در اینوقت از خشکسالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده بچهار پایان میدهند و مدارش بر محصوران باب سولق است که ظرف ظرف بخواص قسمت میشود

هرگاه سولق بدست آمد جز استیمان و قلعه سپردن چاره نداشتند و بنقب زدن تسخیر آن بسهولت میسر است چون در نظر عقل پسندیده مینمود و استیمان از جنگ و جدال و خون ریختن بخیر اندیشی اقرب بود و همت مصروف این امر داشته استادان چاهخو آورده شروع در نقب زدن کردند و حسنخان و امراء رفیق او از طرف شرقی سیهها و مورجها قسمت کرده تا زمین خاک بود بحفر جر پرداختند و چون برسنگ رسیدند سیدها یافته شبها در طرف چیده و خاک و گل از راه دور آورده سیدرا پرمیکردند و کوجه گونه سرپوشیده ترتیب داده بدین وتیره پیش میرفتند و پیروا قحان نیز از طرف غربی که سرابالا میبایست رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اکرد از شام تا سحر بر سر هر سیبه آمده جنگهای عظیم میکردند و دمدم از سهام تیز پراکراذ پیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سر دلیران سیبه میبارید و دوسه مرتبه در روز روشن بر سر مورجها ریخته جنگهای نمایان و نبردهای قوی کردند و غازیان بیای ثابت استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی مقتول و زخمدار میشدند نوبتی بسیه نعمت الله صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراذ هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل سیبه شوند غریب مردانگی و جانفشانی در آن معرکه از صوفیان صدور یافت پنج نفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکراذ را مجال دخول ندادند هر کدام کشته شد سر گذشته دیگر بجای او ایستاد در آنروز از همگی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراذ کاری نساخته بقلعه بازگشتند در این جنگ از غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده پانزده نفر زخمدار شدند اکراذ تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار گردیدند و در سیبه حسنخان توپ کوچکی که بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از بیست روز بلکه یکماه که اندک رخنه در جدار آن شده هنوز چنان نشده بود که صعود توان نمود چون سدره قلعه بود حسنخان بیتابی کرده بخود سر بیصلاح اعتماد الدوله آخر روزی یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از یک جوانان دلیر بسیعی تمام خود را بیالای برج رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده بیابین غلطیدند دیگرانرا چشم ترسیده کسی اراده صعود نکرد و بالا رفتها نیز خود را بیابین انداختند و تا دو بیست نفر از مردم او که بیای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود در آن اثنا اکراذ هجوم نموده غافل از پس غازیان در آمده فیما بین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج قلعه گلوله تفنگ ریزان بود بنابر آن مددی بغازیان نمیرسید و غازیانرا دست از کار و کارزار مانده باز گردیدند و جوانان دلیر و کامدنی در این یورش ضایع و زخمدار شدند حسنخان از آن جلالت جاهلانه خجلت زده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردید چه در تمام عالم سپاهگیری تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که چاهخویان کار کردند از زیر زمین پی بسر چشمه نمیدردند و متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضرورة هر چند قدم که میرفتند سوراخی بیالاکرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراذ از آثار علامت از قضیه سولق خبردار شدند و از قلت آب بیتاب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغا نمودند و همه شب بر سر نقب ریخته بانفنگچیان ماندناری و صفر قلی بیگ و قورچیان چکنی که سر کار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته جفلسهای عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند و چاهخویان فرصت کار نمی یافتند تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی القعدة بود بدین تیره زد و خورد میشد تا دوسه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات و اطفال قریب به هزار نفس از قلعه بیرون کردند و انجماعت العطش گویان بیتابانه خود را بآب میرسانیدند و محصوران آنچه را از چشمه برده نشد و چون آب حیوان پنهان بود جناب دستوری تدبیر دیگری بخاطر آورده قراردادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده گنبد را سوراخ کنند و توپ بزرگ بالمیز را که ریخته شده بود بر دیوار نردبان پایه راهرو آب بسته آنرا فرود آورند که روی آن گشوده گشته افراد بسولق آمدند نتوانند نمود و نقب نیز بدستور از زیر زمین در کار باشد توپچیان حسب الفرموده عمل نمودند و مقرر شد که از امراء عظام میرصوفی و میربازوکی و میرمقدم دست از سیبههای خود باز داشته بر سر سولق سیبه آورند و حسنخان آقایان معتمد و ملازمان را بر سیبه خود گذاشته سرکار امراء مذکور مینموده باشد پیروا قحان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یک سیبه از میان دره بر سر سولق آورد و امراء حسب الفرموده شروع در آن نمودند و خدام اعتماد الدوله از غایت اهتمامی که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل خود بتوپخانه آمده بیست و یکروز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبهها توجه مینمودند و شب هر خدمتی که بهریک از امراء رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عقاب و سرزنش میشد و اضطراب جماعت اکراذ از ظهور اینحال از یاد پذیرفته یک پاس که از شب میگذشت جوانان جلد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری میدادند از این طرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشعل تفنگچیان بمدافعه کردن میپرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند در کمربوه مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراذ زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سیبههای سولق ریخته غازیانرا پراکنده سازند و همیشه مانع آنکار میشده باشند بعد از اطلاع امراء عظام صلاح دیدند که پیشدستی کرده مغاره را متصرف شده تا تسخیر سولق نگاهدارند موازی سی نفر از یک جوانان سر گذشته قزلباش و تفنگچی متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سر گذشته از دهنه سیبه تامغاره دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قله تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شده زمانه ملبس بلباس عباسیان

گشت امراء عظام تا نصف شب بر سر سیبهای خود ایستاده محافظت نمودند و بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یکجوقه از طرف بالا بر سر سیبه آمده با محافظان سیبه جنگ در پیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از راه زیر مغاره سردر آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله باخویش و تیر در ترکش داشتند با اکراد جنگ کرده مغازه از دست ندادند بعد از اتمام پراک که تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بان رسیده بود که یک تن زنده نگذارند لا علاج بیست نفر که مانده بودند دست بشمشیریازیده خود را از مغازه بمیان اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تأخیری باشد سلامت بسبیه رسند هشت نفر زخم دار بیرون آمده مابقی راه عدم پیمودند و نفر از مجروحان را که یک تفنگچی اصفهانی و یک نفر پازوکی بود گرفته بقلعه برده بودند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نمود و راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد القصه قریب بصبح صادق این قضیه صادر گشته اجساد قتیلان را برد مغاره افتاده دیدند اندک تزلزلی بجان غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متأثر گردیده با مرء مقدم و پازوکی و صوفی سرزنش و عتاب آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری و رفع شماتت اعداء اغماض عین از آن کرده زیاده از روز دیگر اهتمام در کار خود میکردند در همان روز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازمان حسنخان از وفور غیرت و مردانگی متکفل نگاه داشتن مغاره گشته اراده رفت کردند و اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بودند حسنخان بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود با سیدکس پاس آنجماعت داشته بدفع شر اکراد قیام نماید جناب دستوری طوعاً هر آرزادادند و قبان سلطان بیگدلی و امامقلی سلطان آجرکور نیز مقرر داشتند که با قشون خود در آنشب امداد حسنخان نموده پاس دارند و حسب الاتماس سایر امراء ده نفر دیگر از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با پراک و اسباب جنگ و ذخیره چند روز به باین شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد از این جلادت و دلیری تعجبها نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده و جنگ در پیوسته و فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسنخان و امراء و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تاطلوع صبح نبرد آزمائی کرده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کار نساخته خایب و خاسر باز گردیدند و غازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد که تاصیح از سولق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ نابود میشدند تا اینکه سبیه بر حوض سولق رسیده گنبد حوضخانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آبر آیدید پی بر چشمه بردند و اکراد چاره جوی گشته هم روز از میان نقب بیرونیان جنگ کرده مانع کار نقبچیان بودند امراء عظام در هجدهم شهر ذی الحجه الحرام وقت ظهر از سوراخ سولق کاه زیاد بگنبد ریخته آتش زده کاه دود کردند جماعت اکراد حارسان حوضخانه از بیم کاه دود بقلعه گریخته غازیان خود را بیائین انداخته سولق را متصرف شدند و راه آنرا دایه بالا رفته بخت و گل مسدود کردند در آنروز غوغای عظیم در پای قلعه شده اکراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ اثری بر آن مترتب نشد و حراست سولق بعهده تفنگچیان مازندران شده امراء عظام هر یک بسبیه سابق خود رفتند و خدام اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفتند بعد از تسخیر سولق تاده پانزده روز امیرخان و خواص بآب قلیل بوزلق و سایر محصوران بآب متعفن حوض بزرگ قناعت کرده روز گذاریدند و بدستور در قلعه داری میکوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر مطار کشیده بود و در این اثناء برخلاف سال گذشته سحاب چون پیلان مست در جوش و خروش آمده بارندگی آغاز شد و از حکمت بالغه الهی که عقل عقلاء بکنه آن نرسد قریب یک ماه باران انقطاع نیافت چنانچه محصوران تا ششماه از آب بی نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستاری تدبیر از اندیشه خرد بیرونست آنهمه سعی و رهنمائی که در عرض سه ماه بدستاری همت والا و قانون مستمره قلعه گشایان روزگار در تسخیر سولق بوقوع پیوست بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدن آغاز نهادند^{۲۰}

شرح فتح قلعه دمدم و قتل امیرخان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیوه اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک منان روی داد.

خامه و قایع نگار صحیفه اخبار را بدین آئین آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق بنا بر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصودی بحصول نه پیوست قرار یافت که همگی امراء عظام سبیه با کوچک سبیه برده قلعه را بتوفیق الله بزور بازوی مردانگی و قهر غلبه و مفتوح سازند و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سبیه حسنخان آمده یک سبیه بسرکاری صفرقلی چگنی بخود و ملازمان درگاه شاهی مخصوص گردانیدند و در آن سبیه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح می کشیدند و سبیدافان سبید میافتند و جمعی خاک و گل جهت پر کردن سب از راه دور می آوردند و تخته ستبری را آهن بر روی کشیده کرد و نی تعبیه کرده در برابر کوچک سبید میداشتند که کارکنان در عقب آن کار کرده از آسیب گلوله ضربزن و تفنگ محفوظ باشند و بدین وتیره سبیه کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روز پاس میداشتند معهداً هیچ شبی نبود که دوسه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نشود نخست حسنخان و الیاس خلیفه قرا داغلو و میرفتح مین باشی تفنگچیان اصفهانی و بدین طریق که مذکور شد سبیه را بپای برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار رسانیدند قرا بیگ نام

وکیل امیرخان با فوجی از اکراد بحراست آن مشغولی داشتند نفتچیان دوسه روز کار کرده چوبهائی که جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان آن افتاده قریب بظهري که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره متحرک گشته فروریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا بیابین دره افتادند چون این حالت مشاهده افتاد جناب دستوری بحسنخان اعلام کردند که دیگر چه جای ایستادنست ببرج یورش میباید کرد و حسنخان مردم سیه خود را بیورش مأمور گردانید اول کسیکه قدم بر بالای برج نهاده قریبگرا بتفنگ زد و سرش را بریده آورد پهلوان محمدنام شخصی بود از تفنگچیان خوزانی اصفهانی که از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر ببرج برآمده هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهرزاده امیرخان خوشروی صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیرافتاده آسیبی چنان باو نرسیده بود یکی از ابلهان طایفه چینی حارسان دره با او دست و گریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را بریده آورد جناب اعتمادالوله متأسف گشته آن شخص را ملامت بسیار کردند و از جایزه و جلدوئی که چشم میداشت بهره نیافت القصه برج بتصرف درآمده مستحفظانش اکثر بقتل درآمدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر آن برج افتتاح فتح قلعه گردید چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد راقم حروف را که درین زد ذات رفیق جناب دستوری بود این رباعی از خاطر فاتر سرزده بود سمت تحریر یافت (رباعی)

این برج که یافتی بفتحش تأیید از مطلع آن برآمدی چون خورشید

کوتاه بدی ز فتحش کیوان را از دامن خاکریز او دست امید

چون برج مذکور که سنگ راه غازیان بود از میان برخاست کار بریشان آسان گشته در عرض ده روز سیبها بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمزرا در طرف قلعه پائین سیبه پیرو بود افتخار نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند و هر روز ده کس و بیست کس از اکراد جلالی خود را بسیهها انداخته اظهار شاهی سیونی مینمودند و جناب دستور مکرّم دست دریا نوال ببذل و احسان گشاد هیرون آمده را بخلاصه فاخره و انعامات مینواخت مجملاً مهم قلعه بجائی رسیده که در همان دو سه روز مفتوح گردد از قضایای آسمانی واقعه ناگزیر اعتمادالوله که در فوق بتحریر پیوست روی داد شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امراء در منزل گنجعلی خان بودند آخر روز که بمنزل خود آمدند بتوپخانه رفته سرکاری توپچیان اول شام بدیوانخانه آمده بعد از ادای فریاض تا دودانگ شب بدستور معهود با مجلسیانش در کمال شکفتگی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت راقم حروف هنوز بوثاق خود نرسیده بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر گشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگری رسید گفت که جناب میرزائی بفجاه از هم گذشت همگان را حیرت عظیم دست داد و امراء عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند همان شب نعلش را از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه تبریز کردند امراء کس فرستاده امام قلی خان را با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی روی داده کار قلعه بنزدیک رسیده بود بتعویق افتاد محصوران که فوج بیرون می آمدند استقامت یافته پای در دامن کشیدند تا آنکه محمد بیگ بیگدلی بسر داری موسوم گشته بود رسید و امراء عظام سابق و لاحق و قورچیان از سر جد و اجتهاد شروع در کار کرده در اندک روزی سیبها از طرف بالا و پائین بدیوار برج رسیده بضرر توپهای سنگ انداز تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنهها پدید آمد و از طرف بالا دلیران قلعه گشاهم هجوم آورده دوسر برج را متصرف شدند و از طرف غربی سیبه پیر بود افتخار نیز غازیان ترکمان پهای مردانگی بروج قلعه پائین که پسر بزرگتر امیرخان بحراست آن قیام داشت صعود نمودند و محافظان از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعه بالا گریختند و حصار مفتوح گشته از آنجا شروع در کندن دیوار بین القلعتین کردند کار محصوران با اضطراب انجامید محافظان بوزلق کس نزد امراء فرستاده امان طلبیده بوزلق را بتصرف دادند چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از مدافعه و حصار داری عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که آنرا هم نارین قلعه کرده بود درآمده چاره جوی شدند و غازیان بیخوف خود را از بروج بمیان قلعه انداخته سوی خانه امیرخان بر سایر بروج و باره منازل تسلط یافتند امیرخان از همه طرف بلارابر خود محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه آمده او را از حسنخان و لشکر یانش که فیما بین خونهار یخته شده و از ایشان خایفاست صیانت نماید و او را با پسران و منتسبان سلامت بدرگاه معلی رساند در این اثنا خان ابدال مکری با چند نفر از مردم خود بیرون آمد و او را بخانه الیاس خلیفه قرا داغلو فرستادند که میهمان او باشد بعد از او محمد بیگ برادر

طویل باجلالیان که درقلعه بودند بیرون آمدند اورانیز با اتباع هر چند نفر را جمعی سپردند که میهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیلہ برادوست و غیر ذلک قریب بیکصد نفر همه زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون آمده با محمد بیگ ملاقات کردند و تادویست نفر دیگر در قلعه بودند محمد بیگ جمعی را بحراست اصل قلعه مأمور ساخت که احدی متعرض خانهای اکرانگردد و امیرخان را با انجماعت بمنزل خود آورد و خیمه و خرگاه بزرگی جهت ایشان علیحده نصب کرد و حسنخان و امراء را طلب داشت که آمده با امیرخان ملاقات نمایند و درباره او و انجماعت بدانچه صلاح دولت قاهره دانند عمل شود خود با برادران با امیرخان در قفانسته بلوازم میزبانی قیام داشت که حسنخان بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده محمد بیگ را بیرون طلبید از نیامدن حسنخان بانمجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطراری در حال ایشان پدید آمد و حسنخان بمحمد بیگ خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که با اینجماعت یاغی طاعی که دست از جان شسته اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشست صلاح در این است که اینجماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخان با پسر و چند نفر از اقوام نزد خود نگاه داشته رفقا را هر چند نفر بیکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیگ را معقول افتاده کس نزد امیرخان فرستاد که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا میسر نیست شما با پسر و اقوام در این خیمه بوده باستراحت مشغول شوید امیرخان قبول کرد اما رفقا راضی نشدند و باو گفتند که ترا خاطر جمع است که امراء بخود سر بقتل توجرات نینمایند اما یک تن از ما زنده نمیگذارند و میانه ما و تو تعهد چنین بود که در شدت و رخصاء با هم باشیم حالا تو حیات ده روزه را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا میشویم و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته میشویم و جواب بیرون فرستادند در اثنای این رفت و آمد از خانه الیاس خلیفه شورش و غوغائی برخاست چنین معلوم گشت که در وقتیکه خان ابدال مکرری را بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سبیه خود بود و ملازمانش بلوازم میهمانداری و توصیفات رسمی پرداخته شربت آورده اند در این اثنا خلیفه که مرد صوفی صاحب اخلاق ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار میرسد با میهمان تواضعات میزبانانه کرده بملازمانش خطاب و عتاب آغاز مینماید که درین شدت گرما چرا تاغایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق بیاران نکرده اید که باستراحت مشغول شونید خدمتکاری پیش میرود که یراق ایشانرا گشوده مخفف سازد خان ابدال خیال دیگر کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیرها برهنه کرده در میان خرگاه دوسه زخم بر الیاس خلیفه زده چند نفر از ملازمانش که بی آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخم دار کردند و غازیان قرا داغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها آخته بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را زخم دار یافتند روبخان ابدال آورده اورا بارفقا پاره پاره کردند و این واقعه مصدق قول حسنخان گشته اعتماد از انطایفه برخاست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که در اینروز پیشتر از امیرخان بیرون آمده بودند خواه اکراد خواه جلالی کردند چه انقیاد انطباقه غدار در آنوقت حکم ایمان یاس داشت مجملاتیغ یمانی غازیان بسرافشانی در آمده شورش و غوغای عظیم پدید آمد امیرخان و رفقای او نیز از مشاهده اینحال و هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه ایشانرا مرکزوار در میان گرفته بودند از جای خود حرکت کرده سوراخها در نمودند خرگاه کرده غازیانرا بتفنگ گرفتند چون کار باینجا رسید از نظر طرف نیز تفنگچیان خیمه و خرگاهرا بتفنگ گرفتند بیست سی نفر از ایشان تفنگ خورده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم میموندند و جنود قاهره بمثابه دست بقتل و غارت بر آوردند که چند نفری از محصوران که شش ماه بود بیرون آمده اظهار شاهی سیونی مینمودند در این غوغاقتل و غارت یافته تر و خشک بآتش قهر سوخته شد انجماعت نیز که در نارین قلعه بودند بیتاب و توان گشته رضاقضاده معروض تیغ با ساگردیدند القصه از اقتضای قضا بی اختیار اینصورت روی داده بعقوبت نمکجرامی گرفتار آمدند و از تقریر بعضی اکراد بتحقیق پیوست که امیرخان و رفقا چنین کنکاش کرده بودند که رستگاری ما از دست قزلباش ممکن نیست یراق بسته بیرون میرویم جمیع امراء در انمجلس جمع میشوند مادست بشمشیر کرده تا بیرونیان خبردار میشوند امراء رادارندرون خیمه بقتل میآوریم اگر توانیم بدر رفت فهاوالمطلوب و الا باری خون خود گرفته بمردی کشته شویم بدینجهت از خان ابدال اینجسارت بظهور آمده بادی قتل الیاس خلیفه گردید العلم عندالله بعد از اینواقعه پسران کوچک و بزرگان امیر خانرا باردوی معلی آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینیکه اردوی گردون شکوه در گاودول مراغ هنوز داشت حقایق اینحال بعرض اقدس رسید حسب الامر گنجعلیخان باجمعی از تفنگچیان چند روزی دریای قلعه توقف نموده سایر امراء عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالمیناه آمده در چمن قراچیوق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارائی و الکاءارومی بقیان خان برادر مقرب الحضرة محمد بیگ بیگدلی تفویض یافته سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه دمدم و مدمد خرج غازیان ملازم او شفق شد و مقرر گشت که از حدود ساروقورغان و گاورد تا سلماس همگی امراء و حکام بجاردیلجارا حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و اوباقشون آراسته بدانجرفته بتعمیر قلعه و آبادانی پرداخت و گنجعلیخان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند^{۲۱}

رویدادهای فتح قلعه دمدم در میان اکراد به داستانی حماسی تبدیل شده که حکایت خوانان و بیتهویان کرد آنرا زنده نگاه داشته اند. این داستان به چندین شیوه و چندین لهجه گوناگون سروده و بازگوشده است ولی محتوی همه آنها در شادت و مقاومت جنگجویان کرد و درندگی عجم

متفقند. کردشناسان بیگانه پیش از خود کردها بیت دمدم را ثبت کرده‌اند. چندین تکست جداگانه هم اکنون از آن موجود است که هریک ارزش ویژه خود را دارد، از جمله آنها تکستی است که اسکارمان در آغاز قرن بیستم در مکریان از زبان رحمان بکر^۲ گرفته و ثبت کرده است. نویسندگان معاصره کرد به زنده کردن داستان قهرمانی دفاع دمدم اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. عرب‌شنبه^۱ در داستانی هنری و مصطفی صالح کریم^۳ آنرا قالب داستانی دراز تنظیم کرده‌اند. بیت دمدم:

دلَم آرام نگیرد از این غم از این حرمانه،

بانگی از من بدرگاه خدا و دیگری بدرگاه پیغمبر آخر زمانه،^۴

بانگی دیگرم بر نیکمردان گرمسیر و کوهستانه،^۵

بانگ دیگرم بدرگاه پیر سلیمان بانه،^۶

بانگی دیگرم بدرگاه سلطان صمد که مسکنش دشت ارومیه و کهنه لاهیجانه،^۷

بانگی دیگرم بدرگاه سلطان بایعقوب که منزلش بکوه فرنگ روبروی تپه کوزه گرانه،^۸

بانگی دیگرم بدرگاه شیخ معروف که مسکنش دشت محمدشاه روبروی تپه کوزه گرانه،^۹

بانگی دیگرم بدرگاه جانماز سفید که در چوملانه،^{۱۰}

بانگی دیگرم بدرگاه خضرزنده و خضرالیاس، هیچکس مسکنشانرا ندانه، که سیاحندو جاودانه،^{۱۱}

بانگ دیگرم بر امام حسن و حسین غریب، مزارشان در مشهد و کربلاست، عجم و سیاهکلاه بزبارتشان روند، گویند بروز قیامت، از سوی خدا پاداش ایمانه،^{۱۲}

بانگ دیگرم بر حضرت علی بروز جمعه و جماعات، سوار دل‌دل شود، دست به ذوالفقار برد، مقصدش غزا با کافرانه،^{۱۳}

بانگی دیگرم بر سبزه‌پوش حاجی خوش در ترشکانه،^{۱۴}

بانگی دیگرم بر آن شهسوار سلطان سعدوقاص که منزل او در قلّه کوهستانه،^{۱۵}

جفت کبکهایم تیر خوردند در قیسقپانه،^{۱۶}

کلی برمن یاغی شده در مرغزار کوهستانه،

بگوشم خوش آید نغمه یوغ و صدای گرنب ارابانه،

خاتونها بالای برج دمدم رفته، خودرا پرت میکنند، روبروی سنگ شمشیرخانه،^{۱۷}

دل خان زخمیه، چه زخمی و خونینه، روبرویم مرغزار کوهستانه، چه شیرین و نازنینه، باراندوزرود جاری میشود، چه زلال و شیرینه، مجلس آرائی، کساد بازارش بر کسی نمانده، بر ما هم نمی‌مانه،

خان برادوست گفت به‌خان ابدال مکری، بیاباهم شویم برادر پدرومادری، برایت دست اندازم روی بالچوغه شمشیری، غلافها برایت جاگذارم، در اعماق دمدمی.

خنجرها بشکنم زبهرت بغیر از نیروئی،^{۱۷}

شمشیرها بشکنم زبهرت بغیر از دانزاعی،^{۱۸}

تیانچه ها بشکنم زبهرت بغیر از مصری،^{۱۹}

تفنگها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از استاد شاهقلی،^{۲۰}

نیزه ها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از نظری،^{۲۱}

سپرها بشکنم زبهرت، خان من! بغیر از کرگدنی،^{۲۲}

رزه ها برایت پاره کنم، خان من! بغیر از داودی،^{۲۳}

اسبها برایت از نفس اندازم، خان من! بغیر از سگلاوی،^{۲۴}

مردها برایت از نفس اندازم، خان من! بغیر از سی سالی،^{۲۵}

مگر چنین نبردی کرده‌باشد، رستم‌مازندرانی، دیوسفیدرا از زیر کوه دماوند بیرون کشید بنیروی شمشیری،

مگر چنین نبردی را کی کرده‌باشد؟ فرزندان ایران در خون سیاوشی،

دل خان زخمیه، چه‌زخمی و خونینه، زبهرت روم به‌حوض دمدم، وه چه‌دمدم رنگینیه، باراندوزرود جاری میشود، چه‌زالال‌وشیرینه، بهرمن شهر اجنه شده‌ای، دلسوزان‌را نابود میکنی، از شاهی تا به‌خونکاری^{۲۶} از خونکاری تا به‌پادشاهی، شاه با ابدال همیگشتی، در دمدم دیدسازمانی، تدبیری کرد با اصفهانی، شاه عباس همیگوید، بیا ای حسن خانی، اندیشیم تدبیری نهانی، برما گذشت زمستانی، کنون آمد تابستانی، زودباش و بکن‌کاری، دمدم را بگشای باری، هفت سالست یاغیند آری،

میگوید شاه‌ها جای سختیه، نروم به‌آن ناحیه، امدادش رسد از ارومیه، شکست ما حتمیه، خانه‌خراب میشویم، سنگ زیرآب میشویم، آماج عتاب میشویم،

شاه‌عباس میگوید: حسنخان خانه‌خراب، بس کن دگر حرف ناباب، گم شو از پیشم چون سراب، امدادت دهم باشتاب، میباریم بردمدم عذاب،

حسنخان میگوید: شاه‌بس‌کن‌نازوعتاب، گرنگرفتمش‌چون‌شهاب، رواباشدبرمن‌عذاب، بندمرا جای‌دواب،

مهتر^{۲۷} اسبان بدرآرند، برپشتشان زین‌گذارند، توشه‌ونعل‌بندآرند، پیک روانه‌ایلاته، برشهر و بر ولایاته، بر ایروان و ایراته، رشت و کشمیر و گیلانه، ارومیه و لاجانه، از سلدوز و مکرپانه، سنه، سقز، کرماشانه، دره گز و رشتسنانه، هویزه، شوشتر، مریوانه، صد هزار خان و سلطانانه، بایتختش اصفهانه،

برون آمد از سپاهان، سپاهی سراسر طغیان، زمین و زمان شد لرزان، غبار رسید بر آسمان، شده روز آخر زمان، بر سپاه افتاد و لوله، لشکر تیپ
تیپ و قافله، برقافلان توشان منزله،

آن کافران پرحیله، سرنیزه شان جنان بیله، بدنبال لشکر خیله، منزلگهی اردبیله،

کافر می پیمود مجیزه، ملعون دین ریزه ریزه، منزلگه دشت تبریزه،

صدای علم ابلاغه، صوت زره و قلچاغه، منزل بناب و مراغه،

قشون آید راهی راهی، گوید خان مکرری کجائی، بدشت خوی منزل جائی، ره پیمود لشکر مخصوصه، از خان مکرری، می پرسه، منزلگه دشت
سلدوسه، چه لشکری پرهنگامه، باقشون و با زمزمه، گرفت دره دارنه، رحمان بکر با آناه،^{۲۸}

خبر بهر خان آمده، نیک خود را کند آماده، دنیا بجنگش آمده، جنگ دینی پیش آمده،

خان گوید: اگر او شاهست من خانم، خالق باشد پشتیبانم، عبد گله ای شیرانم، کشنده شیعیانم،

روزی چون سپیده دمید، لشکرشاهی در رسید، اردو هر جارا پوشانید، پای دمدم خرگه کشید،

بر دمدم سنگ میدانی، زدند توپ اصفهانی، گردو خاک پوشید آسمانی، شگفتا نستوه مردانی، شد روز آخر زمانی، دمدم سنگی به مرغزاری،
زدندش توپ افشاری، هفت شب و روز آتشباری، دنیا را پوشید غباری، خبر رسید به افشاری، دمدم سنگی لاجوردی، ز نیدش توپ نبرد ی،
تاروز مرد ی، نامرد ی،

دمدم سنگی است برجسته، که دشمن بتوپش بسته، دمدم یکی سنگ پهنه، زدندش توپ و توپخانه، تا قلعه گردد ویرانه،

دمدم سنگی در میدانه، زدندش توپ کارخانه، دیرک رفت به کوهستانه^{۲۹}

دمدم سنگ صخره ای، زدندش توپ کله ای، دیرک رسید به کوکه ای،^{۳۰}

که خان به غزا مشغوله!

دمدم سنگیست مدور، چهار اطرافش را ببر، بهشت را با شمشیر بخر،

که خان به غزا مشغوله!

دمدم یک سنگ آبی، پنج تابستان چار اشته،^{۳۱} توش خان دست طلائی، که ظفر بر آن قاصیه،^{۳۲}

وزیر و وکلا گویند: خانا! اینان کیند؟

خان فرماید: اینان کاروانیند،

که خان به غزا مشغوله!

خانی برخاسته از کردان، کیست او؟ احمد بیگ لیطان، رویش سیاهست چون شیطان، برای اندکی تالان،^{۳۳} قهر کرده رفت پیش آنان، نشان داد به آنان یخدان، کی بود کافر بی ایمان، ریختند سم قاتل در آن، تا که میرند مسلمانان، به تنگنا افتادند آنان، رسید روز آخر زمان، گریستند بسی خاتونان، از دست دادند جای و مکان، خدا پشتیبان ایشان،

یکی خاتون بمیدانه، به خان همیزند طعنه، حرامت باد خواب خانه، آب نداریم بهر چانه،^{۳۴}

خاتونی ضجه میزند، خان! الهی مارت زند، موهایم کپک میزند،

خاتونی هم بافقیری، زانوزند پیش میری، خان! وا ی برمن فقیری، آب نیست بقدر خمیری، خانا حیفا که بی تدبیری،

که خان به غزا مشغوله!

بنگر خان پنجه زرین، به یمن خاتون شیرین، به یمن خان دست زرین، برفی بارید آن تابستان، هفت شب و روز با آن زیستن، در نظر بود با یک هزار، خضر زخمی کنیم سوار، تخت روان پیش خونکار، وزیر گفت ای خان نامدار، قلعه برای شاه گذار، نامه بهر او ارسال دار،

بنگر آن خان زیبائی، که گفت به قوم غزائی، هر کس گریزد رهائی، هر کس بمیرد فدائی، آنکه کشته شد غزائی،

طایفه ای بود از کفار، گفتند به خان نیک رفتار، که بیجا گفتمی ای سردار، باتیغ رویم به کارزار،

بنگر آن خان زیبائی، میگوید: ندای حق برخدائی، بی شریک است، ندارد همتائی،

غیر خدا نبود کسی، پناه بر شیخ گیلانی، بر شیخ جنید بغدادی، بر سلطان معروف کرخی، بر آن فرخ داودی، بر رابعه عربی، پناه بر شمس تبریزی، بر شیخ محمود بالکی، عبدالعزیز اشنوئی، بر شیخ رش گرگوئی،^{۳۵}

در میدان جنگ اغتشاشه، در شکار گه افتاده لاشه، خان می پرسد پس این کیه؟^{۳۶}

خان! نعره اصحاب رشه،^{۳۷}

سواری آمد اسب کهریه، خان می پرسد پس این کیه؟

خان! نعره پیروت مرگه ایه،^{۳۸}

سواری آمده بینظیره، کس نیست اسلحه بگیره، خان پرسد پس این کیه؟

خان! او حضرت خضره،^{۳۹}

سواری آمده بگشتی، بدست فهرست بهشتی، خان می پرسد پس این کیه؟

اوهم ویس ماهیدشتی،^{۴۰}

سوار آمده از کارخانه، دردست فهرست ایمانه، خان می پرسد پس این کیه؟

خان! شیخ عبدالقادر گیلانه،^{۴۱}

سواری آمده هنرمنده، ابزار جنگش بسنده، خان میپرسد پس این کیه؟

خان! او شاه نقشبنده،^{۴۲}

سواری آمده اسب تازه، گاه قتال پرانگازه، خان میپرسد پس این کیه؟

خان! سلطان سعد وقازه،^{۴۳}

سلحشوران دست به چک، همراه با صفوف ملک، آید نعره شیخ بالک،^{۴۴}

که خان بغزا مشغوله!

آمد عشره مبشره،^{۴۵} حمزه و عباس و حیدره، همراه مقلوب پر به سره، علمدار سلطان سمره، آمده علم نبی، هفت تیپ را برهم زد شبی،

خان میپرسد پس این کیه؟

نعره حضرت علی،^{۴۶}

آید علم پیغمبر، حمزه به همراه عمر، خالد بن ولید جنگاور،^{۴۷}

که خان بغزا مشغوله!

خان میگوید: ای ابدال بیگ جان پدر! فرمانم را بجای آور!

گوید چکنم ای پدر؟ جنگل بی انتهایست،

گوئیم مدح هرمز بیگی، نیزه نظری بچنگی، بر هزاران بارد مرگی،

خان ابدال و کاکه خان، هفت شبان و هفت روزان، جنگیدند باشمشیران، شمشیرها دائم نمایان، جسدها افتاد چون خزان، پرشد ز خون

جویباران، نماند نیام شمشیران، شهیدش کردند کاکه خان،

خان میگوید، خان غازی، تا در این دنیا میزیم، من خود یک سد جنگیم،

خان ابدال و کاکه خان، بسته اند عهد و پیمان، خالی نکنند میدان،

ندایم بر والا امیر، خان خود همی کند تدبیر، سکه دونیم کرد باشمشیر،

ندایم بر پادشاه قادر،

خان شهیدش با پتک چادر،

داد و فغانیست در دمدم،

روزی هنگام آفتاب، عجم آمدند با عتاب، برپای قلعه بی شتاب،

کجایند سوار نازبین؟

یکی ز نسل آدمیان، بهر قلعه بود او ضمان،

کسی از آن آدمیان، بهر قلعه بود اوضمان، به هفت روزان و هفت شبان، جنگیده بود باتوپ باران، قلعه وانگذاشت به آنان، کجایند سوار نازبین؟

بنگر آلی پر جربزه، بر آنان بسته دروازه، خنجرش همچون خدنگه، بر هزاری پیک مرگه،

داد و فغان شد در دمدم،

گفتا خاتون پریرو، آلی توتنهائی برو،

کاک آلی درپاسخ گفت: خاتونا واهی خیالی، سهم خود کردم جدالی،^{۴۸}

شهید کردند کاکه آلی،

دادو فغانیست در دمدم،

بنگر که گفت خاتون خان، کی پسندیم کافرستان، خودپرت نمود از چل کوان،^{۴۹} ای دمدم سنگ دلان، جای خان و خان ابدلان،^{۵۰} شدی مسکن لاشخوران، کجایند سوار نازبین،^{۳۲}

نمونه ۸: لطایف الحیل؛ قتل عام مکری (۱۰۱۹) (- ه-ق/۹۸۹ ه-ش/۱۶۱۰ م - مترجم)

تاصارمخان زنده بود و امارت مکری را در دست داشت، قزلباشهانتوانستند سرزمینش را تصرف کنند، چون مرد سه پسر از او بجا ماندند، قاسم، ابراهیم، حاجی عمر، ولی آنها هر سه در جوانی درگذشتند و نتوانستند جای پدر را پر کنند، از برادر زادگان صارمخان، رستم پسر ابا عمر پسر میر سیف الدین سه پسر داشت، شیخ حیدر، میر نظر، میر خضر، پس از مرگ صارمخان کاروبار امارت مکری بگردن آنان افتاد. ایشانهم منطقه را بین خود تقسیم کردند و خود را ازیرسلطه شاه طهماسب صفوی قرار دادند. در یورش که اردوی عثمانی به پشتیبانی از القاص میرزا برادر شاه طهماسب به ایران انجام داد، سلطان سلیمان نیروئی متشکل از سپاه سلطان حسین حاکم عمادیه و زینال بیگ حاکم هکاری و امرای برادوست به جنگ بزرگان مکری فرستاد (۹۴۸) (- ه-ق/۹۲۰ ه-ش/۱۵۴۱ م - مترجم) هر سه برادر در این جنگها کشته شدند. از شیخ حیدر دو پسر: میره و حسین و از میر نظریک پسر بیرام و از میر خضر دو پسر: الغ بیگ و میر حسین بجای مانده بودند. آنان همگی بچه بودند. سلطان عثمانی پس از تصرف منطقه امارت مکری را به میره بیگ پسر حاجی عمر پسر صارمخان سپرد. او نیز بمدت ۳۰ سال در کمال شایستگی امور مکریان را اداره نمود، از او پس از مرگ مصطفی بیگ برجای ماند. در آن زمان میر بیگ پسر شیخ حیدر نیز بزرگ شده و با طهماسب بیعت کرده بود و تا آخر به او وفادار ماند تا اینکه مرد و اسماعیل دوم برجایش نشست. میره بیگ برای تجدید وفا داری به قزوین پیش شاه اسماعیل رفت، شاه او را گرامی داشت. دیری نپایید که شاه اسماعیل کشته شد. شاه محمد خدابنده بر تخت نشست. در این دوران سران قزلباش در میان خود دچار تفرقه شده بودند. دربار آشفته بود و میره بیگ با بسیاری از امرای و حکام کردستان و لرستان و اردلان زیر سایه سلطان مراد عثمانی رفتند. (۹۹۱) (- ه-ق/۹۶۲ ه-ش/۱۵۸۳ م - مترجم) میره بیگ چهار پسر داشت: شیخ حیدر، بوداق، حسین، قاسم. سلطان مراد هر چهار تن را سنجاق بیگ^{۱۶} خوانده بود. در همین دوران میره بیگ با محمد پاشا امیر الامرای وان از سوی ارومیه بمراغه یورش بردند و قزلباش را از آنجا بیرون راندند. رمه اسب مشهور شاه طهماسب را غارت کردند. میره بیگ بخاطر اینکار به بیگلیگی مراغه منصوب شد بشرطی که آنجا را از قزلباش پاکسازی کند. در این روزگار مرزهای اقتدار امرای مکری بسیار توسعه یافته بود. سلطان گذشته از مراغه چند جای دیگر از سنجاقهای اربیل و موصل را به آنان

سپرده بود. منطقه مکران بعثت نزدیکی به تبریز و قزوین، جایگاه ویژه‌ای در رقابت میان روم و ایران داشت. کاربردستان ترک اگرچه در جنگ‌های خود از اکراد بر علیه قزلباش استفاده میکردند ولی نمیگذاشتند یک خان بزرگ در این منطقه نیرومند شود.

نیروهای عثمانی تبریز را گرفتند. جعفرپاشا وزیر دفاع آنجا بود. به میره بیگ پیله کرد، سنجاق‌های بابان و موصل و اربیل را از او پس گرفت. سرانجام مراغه را نیز از او گرفت. میره بیگ به نواحی اجدادیش محدود شد. جنگ ایران و روم در مناسبات خانوادگی آنجانی انعکاس داشت. آنانهم در میان خود بر قیامت برخاستند، جهت وفاداری خود را عوض میکردند. باهم به ستیز میپرداختند و بر علیه یکدیگر توطئه میچیدند. وقتی خضرپاشا بجای جعفر والی تبریز شد (۱۰۰۲ هـ.ق/ ۹۷۳ هـ.ش/ ۱۵۹۴ م- مترجم) ایلات کرد آنجا را به جان هم انداخت. بزرگان مکری نیز باهم صمیمی نبودند. بداق خود مرد، حسین برادرش قاسم را کشت، شیخ حیدر نیز به انتقام خون قاسم حسین را کشت. در نتیجه این رویدادها امارت مکری ضعیف و مرزهایش نیز محدود شد. شیخ حیدر قلعه ساروقورغان^{۲۳} را در مازندران آباد کرده بود.

چون شاه عباس تبریز و آذربایجان را از عثمانیان باز پس گرفت، شیخ حیدر زیر بیرق صفوی رفت. در جنگ‌های قفقاز شرکت نموده در پای قلعه ایروان کشته شد. شاه عباس در راستای سیاستش در مورد درهم شکستن شأن و شکوه ایلات کرد، خواست دهها هزار خانوار عشایر کرد شمال ارومیه را به خراسان منتقل، قلعه دمدم را فتح و ایلات برادوست را سرکوب کند. بر سر ایل مکری رفت و بانهایت سنگدلی به قتل و غارتشان پرداخت. دوتن از نویسندگان فارسی زبان آن دوران، این رویداد را بطور مفصل بازگو کرده‌اند. یکی ملاجلال منجم که در بخش اول این اثر برخی نوشته‌هایش آمد و این رویداد را لطایف الحیل نام مینهد و دیگری اسکندر بیگ ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی (نویسنده از ترجمه کردی انجام گرفته بوسیله شاعر نامی کرد "همین" استفاده کرده ولی من آنرا از روی نسخه فارسی عیناً در اینجا نقل کرده‌ام- مترجم)

" ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکری و قتل عام آن طایفه "

"... عشیرت مکری در سلک متابعان این دولت روز افزون منسک و در حدود گاودول مراغه و سلدوز و میان دو آب اقامت داشتند در زمان حضرت شاه جنت مکان امارت آن طایفه بامیره بیگ نامی متعلق بود بعد از سنوخ واقعه آنحضرت و او ان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهد پدران نموده عالم آرمیده را بشورش آورده بر آشوب گردانید فتنه انگیزان شورش طلب سرحد را روز بازار گرم گشت امیره مذکور که سالها نمک پرورانیده دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعارها و خواهی رومیان ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میان دو آب و مراغه و آن حدود اقدام نمود و بر سر ایلخی قزلباش که ایلخی خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهره جهان بود آمده جمعی کثیر از عمله و حارسان ایلخی بقتل آورده ایلخی را متصرف شد و پیوسته با امراء قزلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقائق بی اندامی و قتل و غارت و اسرنساء و صبیان فرو گذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیگ شیخ حیدر بوساطت بیگلربیگی رومیان تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عراض اخلاص بدرگاه جهانپناه شاهی فرستاد و اظهار خواهی مینمود و در چینی که رایات جهانگشای شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی بتسخیر مالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستانبوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی زلات سابق طایفه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانید و الکاء مراغه و توابع را که همواره بیکی از امراء عالیقدر قزلباش مفوض میگشت باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل آمد و حضرت بمحض حق گذاری جای پدر و الکاء او را بقبادخان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر را مستمال عنایت و الطاف خسروانه گردانید و بمتابعت او مأمور ساختند و امر فرمودند که تا بزرگ شدن پسر از سخن و صلاح والده اش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنا بر انتظام مهم قبادخان یک برادر شیخ حیدر را که امیر خان بیک نام داشت از میان قبیله بیرون آورده در الکاء گرمورد جاو مکان و اقطاع مرحمت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب امارت بود از تربیت برادرزاده طفل خردسال طریق عصیان و طغیان پیش گرفت جمعی از فتنه انگیزان قبایل مکری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بظهور میرسید مکرراً لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت ایشانرا پراکنده ساختند بالاخره پناه بامیر خان برادوست برده بنوعی که مذکور شد با او میبود و بیمن تربیت و الطاف شاهانه کل قبایل مکری بقبادخان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیان ایل مذکور جمعی مفسد خناز بر طینت تعالیب طبیعت بودند که در بادیه خود سری نشوونمایافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاع داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان و تمکین صاحبان در املاک موروثی و قبادخان نیز بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث باطن باغوا میفسان مکری بخلاف حکم رقم تملک بر کل ولایات مراغه و املاک و اقطاع ملازمان درگاه شاهی کشیده و با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار مینمود و هر چند در این

چندسال نافرمانی و اطوار ناپسندازا و اتباع بظهور می‌آمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود می‌شد بمحض رأفت جبلی حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض مقرون میگردانیدند تا اینکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود چنانچه در سال گذشته حکم شده بود که قبادخان نزد اعتمادالدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم با عساکر ظفرشعار فریق و مددکار باشد از آن خدمت نیز تخلف جسته نرفت و چون دانست که رایات نصرت آیات در هنگام بهار جهت انتظام مهام آنطرف متوجه بیلاقات آنحدود خواهد شد بالضرورة با چند نفری از ملازمان متوجه قریباغ شده در بورت قشلاق بملازمت اشرف رسید چون ترمرد و بدسری آن قوم سرکش نا اعتماد بر ضمیر منیر پر توظهور انداخته زیاده از این مسامحه در دفع و رفع خود سران مفسد منتج انواع مفاسد بوده و شایستگی تربیت و اعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ آنطایفه در خاطر جهان پیرا سوخ یافت اما بنابر حکمتهای عملی و نظام سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التفات در باره او بظهور می‌آمد تا آنکه رایات جلال متوجه بیلاقات گشته در حدود مراغه نهضت واقع شد در آنجا بظهور پیوست که قبادخان و سفیدریشان قوم باندیشه بازخواست ایلخی قراجیوق افتاده از روی مکرو حیله اسبان خوب گزیده را بجایهای دور دست فرستاده یا بوی چند بدنژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلخی بمیان آید آنها را بنظر رسانند و نیز بتحقیق پیوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان ایندولت بازگشت نموده اظهار هواخواهی مینموده اند و باعجزه و رعایا و شیعیان مراغه بتعصب مذهب بآئین ظلمه و ستمکاران سلوک نموده و دودان نهاد مظلومان برآمده از جور و تعدی و خواست و طلب عنیف بی حساب عموم آنطایفه آه مظلومان بکره انیر رسیده و دست تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن بسرحد و جوب کشیده مجملاً دفع شر آن قوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشته بر ذمت همت شاهانه و خاطرات معدلت آئین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که جز بخون آن شور بختان و تحریک شمشیر آبدار شعله نشان انطفاء نمی پذیرفت در حینیکه موکب همایون بحوالی قلعه گاودول که مسکن او بود رسید روزی قبادخان بایکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری بدولتخانه همایون رسید و با سه چهار نفر از اقربای خود بیارگاه سپهر اشتباه درآمده داخل سراپرده محفل معلی گردید در وقت موزه کشیدن حسب اشاره اعلی غلامان او را بارفقا بمیان گرفته پیکر وجودشانرا بتیغ تیز ریز ریز کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد خبیث ایشانرا با عقب کوچه سراپرده کشیدند و بنابر آنکه آسیبی از آن بداندیشان بغلامان و ملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلیخان ایشک آقاسی باشی شاملورا حکم شده بود که بر در سراپرده ایستاده آنجماعترا یک یک بمجلس طلبند و چون داخل سراپرده محفل معلی گردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان پرداخته اجساد قتیلا را بعقب کوچه سراپرده کشیده از نظر آیندگان پنهان باشند و علیقلیخان و ایشک آقاسیان حسب الفرموده عمل مینمودند و هر کدام می‌آمد بیاران ملحق میگشت تا بیست سی نفری بدین قاعده کشته گشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود و از قبادخان و یاران اثری نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی بیگ شاهسیون شاملورا زخمی زده دوسه نفر دیگر که از عقب او می‌آمدند خودرا پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشانرا در حریم سراپرده بقتل آوردند بیرون خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلو خانه کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند و حضرت اعلی بدان محفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت اقبال برسمند باد پای آسمانی خرام برآمده بر سر قلعه گاودول توجه فرمودند و جنود قزلباش جوق جوق بقتل و غارت عشاری مکرری مأمور گشته با طراف و جوانب رفتند و مرکب معلی پاسی از شب گذشته بیای قلعه گاو دول رسید هنوز اینخبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت بدست آمد از پای فتاد علیقلی خانرا بر سر حصار دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و موازی پنجاه شصت نفر از مردم آنحصار را دست و گردن بسته بدرگاه معلی آورد غازیان کینه خواه بطرفه العین آن گروه را براه عدم فرستادند و بسیاری از آنطایفه را که غازیان می‌آوردند بیلداران و خدمت پیشگان بضر بیل و چماق و مطراق سرو معز ایشانرا در یکدیگر میکوفتند چهل پنجاه نفری از خیصل مکرری با امیرخان بیبگ برادرش شیخ حیدر که پدر گرمرو بودند اسفندیار بیگ اوچی باشی عربکر لو حسب فرمان همایون بایلغار بدانجا رفته بفتون سپاهیانه آن بیخبرانرا بدست آورده نقش وجود همگی را از لوحه هستی سترد حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را با جمعی درارومی بودند حسنخان و امراء در آنجا بدفع ایشان پرداختند مجملاً قتل عام آنطایفه بقلم تقدیر در صحنه روزگار مثبت شده بود در آن چند روز که در پای قلعه گاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که می‌آوردند معرض تیغ سیاست گشته بهرام خون آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی‌آسود چنانکه از او یماق بینی و اور یاد و غیر ذالک که در میام مکرری مانده با آنجماعت می‌آوردند و بجرم آنکه در میان طبقه مخالف دولت توقف نموده در میان تسلط رومیه بمیان قزلباش نیامده اند کشته میشدند مجملاً دوداز دودمان طایفه مکرری برآمده مردان طعمه شمشیر آبدار و نساء و صبیان بذل آسرو رقیت درآمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که سودت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیربیک نامی از آنجماعت را که با حضرت اعلی شاه می‌دام از خلاص و دولتخواهی میزد و برادرش مقصود بیگ نام در سلک ایشک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هر کس از جماعت مکرری که

برسراو جمع شود و از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از بقیه السیف برسراو جمع آمدند بعد از این قضیه از گاودول بچمن قراجیوق تشریف برده چند روز اوقات خجسه ساعات بدیدن اسبان ایلخی قراجیوق صرف فرمودند و الکاء مراغه با قاسطان میرمقدم تفویض یاق. ۲۴

۲ - ۴ شاه سلطان حسین

نمونه ۹: مناره از کله اکراد (۱۱۱۳) (- ه-ق/۱۰۸۱-ه-ش/۱۷۰۲ م - مترجم)

شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) (- ه-ق/۱۰۷۳-۱۱۰۲-ه-ش/۱۶۹۴-۱۷۳۳ م- مترجم) پسر بزرگ شاه سلیمان صفوی پس از مرگ پدر بر تخت شاهی نشست. وی چون مردی ضعیف و دبنگ و در عین حال یکی از فاسدترین شاهان ایرانی شناخته شده است. ۲۵ نویسنده رستم التواریخ درباره عیاشیهای شاه مینویسد:

”قریب به هزار دختر صبیله، از هر طایفه و قوم و قبیله، از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم، با قواعد عروسی و دامادی بعقد و نکاح و حباله خود در آورده و اولاد و احفادش از ذکورو اناث، کبار و صغار تخمیناً بقدر هزار نفر رسیده بودند...“ ۲۶ از در توصیف روزهای عیش او مینویسد: ”در آن سرای بهشت مانند، حجره دلگشائی ساختند و مکانی عمیق در آن بنا نمودند و از دو طرف سراسیمه که دهنه بالای آن هفت زرع و دهنه زیر یک زرع، و از بالا تا زیر، سنگ مرمر نصب کرده بودند. این حجره را بازیگانه بسیار ساخته و پرداخته آراسته و پیراسته بودند. گاهگاهی آن یگانه روزگار برهنه میشود و یک زوج ماه سیم اندام خود را برهنه مینمودند از بالای آنمکان عمیق و روبروی هم می نشستند و پاهای خود را فراخ می نهادند و از روی خواهش همدیگر را بدقت تماشا می نمودند و می لغزیدند، از بالا تا زیر تا بهم می رسیدند. الفراست بخانه کاف فرو میرفت. پس آن دو طالب و مطلوب دست بگردن همدیگر می نمودند و بعد از دست بازی و بوس و کنار... آن را حظخانه می نامیدند“ شاه علاوه بر حظخانه جای دیگری نیز بنام لذتخانه داشت لذتخانه اطاق گرد و وسیعی بود، گاهگاهی شاه با چهل پنجاه زن خوش اندام به آنجا میرفت. خود لخت در وسط اطاق می نشست. و زنان هم جمله لخت در چهار طرفش، هر کدام بالشی زیر کمر می گذاشتند. زانوها را تابی کردند و پاهار از بر کمرشان می گذاشتند و پشت می خوابیدند. برای تحریک شاه هر کدام میکوشید توجه او را بسوی خود جلب کند. شاه بهر کدام میل میکرد او را بر میگزید. اطاقی که این کار در آن اجرا میشد لذتخانه بود. ۲۷

در دوران او امپراطوری صفوی به واپسین مرحله فروپاشی رسیده بود و خاندان صفوی با حمله افغانها هم سلطنت را از دست دادند و هم نابود شدند. مرحله نوین تأسیس دوباره امارت بابان با ضعف دولت صفوی و آغاز دورانی پرازدان و پریشانی و اختلافات خونین درونی و یورش بیگانه بر ایران مقارن بود. سلیمان بیه در ربع آخر قرن یازدهم به استقرار سلطه خود و تصرف دوباره ملک بابان پرداخت. دیگر پس از آن بزرگ این خاندان از سوی عثمانی پاشا لقب میگرفت. مرکز قلمرو بابان در آغاز دارشمانه واقع در ناحیه پشدر بود.

امارت بابان از شرق و شمال با امارت اردلان همسایه بود. والیهای اردلان بالقب خان از سوی شاه ایران منصوب میشدند. مرکز امارت آنان سنندج بود. هورامان، مریوان، بانه و سقز را زیر سلطه داشتند. رود سیروان و کوههای سورین و سرخ کوه مرز مشترکشان بود. امارت سوران در غرب مرزهای بابان بود. بزرگان خود را ”میر“ مینامیدند. والیهای عثمانی آنان را بنام بیگ میشناختند. مرکز امارتشان مدتی حریر و زمانی نیز رواندوز بود. زاب کوچک مرز طبیعی میان دو امارت بود ولی بسیاری اوقات پاشاهای بابان رانیه، کوی، حریر و آلتون کوپری را در آن سوی زاب در دست داشتند. از سمت جنوب نیز با ولایت بغداد همسایگی داشت. سلطه امرای بابان برخی اوقات به کفری، زنگاباد، خانقین، مندلی، زهاب، جسان، بدره و... یعنی جبل حمرین میرسید. سرزمین بابان هیچ شهری نداشت اما دارای شماری روستای بزرگ بود. مردمش نیز بخشی ساکن و

بخشی کوچ‌نشین بودند. کوچ‌نشینان بطور کلی بجز در برخی جاها، سازمانی‌عشیره‌ای داشتند. بزرگترین ایل ساکن که سازمانی‌عشیره‌ای داشت نورالدین بود که در ناحیه‌پشدر و مرگه نزدیک به یکصد روستا داشت. بهنگام لزوم می‌توانست تا یک هزار تفنگچی گرد آورد. با طوایف سکر، شینکی و گلالی همپیمان بود. علاوه بر اینها هم در شاربازیر، آلان، سیویل، بازیان، قره‌داغ، شهرزور، روستاها و آبادیهائی بودند که سازمانی‌عشیره‌ای نداشتند و یا اگر هم داشتند بسیار ضعیف بوده‌است. بزرگترین ایل کوچ‌نشین هم جاف بود که از چند هزار خانواری تشکیل میشد. چند تیره بیگانه هم به آنان پیوسته بودند. گذشته از ایل جاف شماری طایفه و تیره کوچک دیگر هم دارای ۵۰ - ۵۰۰ خانوار تحت فرمان بزرگ بابان بودند. از آنجمله: شیخ اسماعیلی، کلور، مندمی، مرزینگ (بلباس)، تیله‌کو، کوسته، هموند، صوفیوند، کچلی، چکنی، زند، گروه‌ای، لر، سدانی، گرزهای.^{۲۸} مرزومو ایران تعدادی از این ایلات و عشایر را میان طرفین تقسیم کرده بود بخش بزرگی از تعدادی از اینان در لرستان، کرمانشاه، اردلان، مکریان بودند. نیروی مدافع امارت بابان از پیاده و سواره مسلح این عشایر فراهم می‌آمد، همچنین نیروهای جنگی آن برای مشارکت در لشکرکشیهای اردوی عثمانی از همانها تشکیل یافته بود.

امارت بابان در آن زمان در حال شکوفائی و در خیال تحکیم استقلال و توسعه مرزهای قلمرو خویش بود. در سال (۱۱۰۲) هـ - ق/ ۱۰۷۰ هـ - ش/ ۱۶۹۱ م - مترجم) امرای بیه، سلیمان وحسن به کرکوک یورش بردند که در آن زمان مرکز ولایت شهرزور بود. در این جنگ داود پاشا والی آن ایالت کشته شد و کرکوک داخل مرزهای اقتدار بابان قرار گرفت. وزیر بغداد حسین پاشا را به استانداری کرکوک منصوب کرد و نیروئی از جنگجویان بغداد، جزیره و عمادیه برایش گرد آورد که فرمان نابودی میربابان و بازپس گرفتن شهرزور را داشت. این نیرو پس از چند ماه بدون پیروزی بازگشت.^{۲۹}

مناسبات ایران و عثمانی پس از عقد پیمان زهاب عادی شد. حادثه مهمی پیش نیامده بود که مایه آشفتگی یا برهم زدن آن شود. در زمان شاه سلطان حسین دو واقعه روی دادند که می‌توانستند آتش جنگ میان دو کشور را شعله ور سازند، ولی ضعف طرفین نگذاشت و قضیه از راه سازش حل شد. یکی از آنها شورش ایلهای عرب بصره بر علیه استیلای دولت عثمانی بود، که بصره را تصرف کردند و پس از چند برخورد، خود را زیر سایه دولت ایران انداختند، ولی شاه کلید شهر را بوسیله نوکرش رستم خان همراه بانامه‌ای دوستانه و پراز چاپلوسی برای سلطان عثمانی فرستاد (۱۱۰۹) ^{۳۰} (هـ-ق/ ۱۰۷۷ هـ - ش/ ۱۶۹۸ م - مترجم) بهمین مناسبت نیز برای مقابله با امیر بابان و سرکوب او خواهان همکاری دولتین شد. دیگری یورش میرسلیمان بابان به منطقه اردلان و تصرف شماری از شهرها و نواحی آن بود. شاه در نامه‌ای که برای "...شهریار کشور حزم و وقار، شهسوار عرصه گیرودار، سلطان سلاطین جهان، خاقان خاقانهای زمان، ناصر الاسلام و المسلمین، قانع الکفار و المشرکین، قهرمان آب و زمین، سمنی رسول رب العالمین، قان از زمین و بحرین، خادم الحرمین الشریفین، دومین اسکندر ذوالقرنین، سایه سایدار رحیم رحمان، خاقان ابن خاقان و سلطان ابن سلطان ماه شب چهارده آسمان سلطنت و بسالت و عظمت و جلالت و نجدت و عدالت، و عزوشان نصفه و امتتان، سلطان مصطفی خان ابن سلطان محمدخان، نصرالله انصاره و ضاعف اقتداره..." فرستاد طغیان ایلات بصره و سرایت آن به منطقه هویزه و ایران را باز گومیکنند. میگوید تصرف بصره را برای انضمام آن به خاک خود انجام نداده است، بلکه آنان این وظایف را بجای سپاهیان عثمانی انجام داده‌اند. آنجا بامانت در دست والی عربستان است. چون گذشته آنرا ملک سلطان میدانند و بدو باز میگردانند. آنگاه به حکایت میربابان میپردازد و مینویسد: چون سلیمان بیه مخدول العاقبه، مدت مدیدیست هر روزه جنگی نابجا به حکام لبمرز و قبایل کرد و ایلات و احشام این طرف تحمیل کرده محرک سلسله فساد و عناد گشته و برخی از نواحی آن حکام مرزی را اشغال نموده و با محافظانی که در آن حدود بجای آوردن شرایط صلح و میثاق با ایشان سپرده شده به بد رفتاری میپردازد. چندین بار کردار ناشایست این پیر و ظلم و بیداد باطلاع شاهان بغداد رسیده و آنان هم هر بار وعده تنبیه ایشان و حل این قضیه را داده‌اند ولی بعلت تطمیع و حيله‌های آن سیه‌روز دغل بقول خود عمل نکرده‌اند. کرکوک و جاهائی راکه از پاشاها و سنجاق بیگها گرفته بود در دست او باقی گذاشته‌اند و اونیز باعث افزایش طغیان بیابانگردی و وادی خودسری و خود رائی گردیده‌است. اینکه آن خیراندیش و دوست صداقت کیش در گفتار خویش به نور راستی کالشمس فی وسط السماء میدرخشد و

اینکه آن سلطان شیاطین برای تهییج اسباب فساد اظهار داشته بود. نمودار موج سراب و آن ملعون مستحق بازخواست و عتاب است، از اینرو مایه فتنه و فساد گشته و بعلت اغماض بندگان شاهنشاه ثریا مکان در زندگی آموخته است.^{۳۱}

«از این پس گذشت و اغماض در مقابل او موجب ناامنی و پریشانی امور جمهوری انام و همه اهل اسلام است. اگر از جهت نشاط انگیز خاقان فرمان لازم الامتنان صادر و در بذل اهتمام کامل بدفع آن ماده و وبال و نکال که اشمزاز بوی آن فتنه انگیز از دامان دولت ابد مدت سترده شود، و گرد حیات از روی آئینه پاک محبت بزاید، موجب استقرار و اساس اختصاص و باعث استحکام پایه محبت مخصوص خواهد بود. حامل نامه محبت عنوان، ایالت و شوکت پناه: رستم خان مأمور ابلاغ مقداری سخنان دوستانه است.»^{۳۱}

مستوره کردستانی حرکت سلیمان پاشای بابان را بسوی خاک اردلان و سپس نبرد نیروهای ایران و بابان را چنین بیان میکند: «در دوران جلوس شاه سلطان حسین امور امارت کردستان (اردلان) به محمدخان پسر خسروخان اردلان سپرده شد؛ در زمان ایالت او، سلیمان پاشا بابان بعلت فراوانی سپاه و لشکر و فورسیم و زر مغرور شد، لشکری بشمار بیش از ستارگان فراهم آورد، در ولایات روم و ایران به غارت و راهزنی پرداخت، آوازه خود سری و یاغیگری او بگوش ساکنان هر دو کشور رسید. نخست با سپاهی بیشمار بمقابله وزیر بغداد شتافت، وزیر پس از زد و خوردی شکست خورده گریخت. سپس آن سپاه گران را بقصد تصرف کردستان اردلان بحرکت در آورد دست تجاوز به مرزها دراز کرد و دروازه فتنه و فساد را گشود، در همان آغاز اورامان و مریوان و سقز را گرفتند. ترخان بیگ پسر سهراب سلطان پسر کلبعلیخان والی را، که در سقز و سیاه کوه بود، همچنین ابراهیم بیگ میراسکندر فرمانروای مریوان را کشتند. سرانجام وقتی خبر خیزش و قیام سلیمان پاشا بگوش شاه سلطان حسین رسید، از این رویداد برآشفته و عباسقلیخان قاجار را بفرماندهی گماشت و با سپاهی گران و لشکری بیشمار و فراوان برای از میان برداشتن فتنه سلیمان پاشا بیاری سپاه اردلان فرستاد. چون موکب سپاه قزلباش و قشون اردلان بمریوان رسید، سلیمان پاشا قدم رشادت و مردانگی پیش نهاد و بنبر پرداختند. در نهم ماه محرم الحرام ۱۳۱۰ (بیگمان اشتباه چاپیست نویسنده) هنگامه جنگ و سیران از برق تیغ و صدای رعد آسای سنان، گرم شد. خنجر دلیران از بام تاشام بر یکدیگر کارگر میافتاد و شمشیر دلاوران جان میستاند و سر می پراند. از هیچ جانب پیروزی حاصل نشد. روز بعد دهم ماه مذکور بود، دوباره طبل جنگ از طرفین بصدادر آمد و به صف آرائی پرداختند و چون شیرین بر لشکر یکدیگر یورش بردند، سلیمان پاشا خود از پشت خط حمله جلو آمده مردانه و دلیرانه به جنگ پرداخت و رشادتهانمود، سر چند سوار نامدار بضر بزاویش بر زمین افتاد. سرانجام چون فتح و ظفر به تقدیر بنداست نه بزور بازوی دلیران رستم آسا و نیروی شمشیر شیران پرنهر، نسیم پیروزی بر علم دولت عباسقلیخان وزیدن گرفت. سلیمان پاشا و سپاهش شکست خوردند، بسیاری از سردارانش کشته، زخمی و یا اسیر شدند، بقیه الصیف با هزاران حیل و نیرنگ جان بدر بردند. خیمه و خرگاه و اموال و اسباب خود را جا گذاشتند و بسوی روم و قسطنطین گریختند. پس از استراحت و رفع خستگی جنگ و جاعوز کردن هنگامه نبرد با بزم و شادی، قاسم سلطان هورامی بعلت کینه دیرینه ای که از خاندان اردلان داشت، بدلیل نادرستی و ناپاکی درون، به سردار قزلباش میگوید که سپاه اردلان بعلت تعصب همسایگی و هم مذهب و عدم توجه و دوراندیشی دست از راه و رسم دوستی و آشنائی با دلیران به نکشیده و بهیچوجه بقصد جنگ دست بروی آنها بلند نکرده و در نبرد نام و ننگ بهیچوجه در جنگ شرکت نداشته اند. عباسقلیخان قاجار که سردار و به «زیاد اوغلو» مشهور بود از دو بهم زنی قاسم خان برآشفته. از کله سر مسلمانان سنج مناری ساخت و سر قاسم سلطان را هم بر روی قله سرهای دیگر آویخت.

فرد: هر چه بکاری همان بدروی^{۳۲}

تاریخ نگاران اردلان میگویند در این ماجرا یک هزار و پانصد تن از افراد اردلان کشته شدند و زیاد اوغلو تپه بزرگی از سران ساخت که در میان مردم به کولین کو مشهور بود.^{۳۳} چنانکه شاه ایران خواسته بود دولت عثمانی حسن پاشا یکی از پاشاهای مقتدر را به وزارت

بغداد گماشت و وظیفه اوسرکوب ایلات کردو عرب بودو استقرار سلطه عثمانی را به او واگذار کرد. دولتین برای از میان برداشتن سلیمان پاشا به همکاری دست زدند حسن پاشا خود از سلیمان پاشا کینه در دل داشت، شکایت شاه ایران هم بدان افزوده شد. وی از جانب دولت عثمانی به سرکوبی کردهای سنجار و سوران و اعراب بصره پرداخت.^{۳۴} و حسن خان لر از جانب ایران به شهرزور فرستاده شد و به قتل و غارت مردم دست یازید و ایل بلباس را تا قندیل فراری داد.^{۳۵} حسن پاشا سرانجام توانست به یاری پاشاهای حلب و دیار بکر سلیمان پاشا را با ۱۷ بیگ کرد از همکاران او بکشد.^{۳۶} بدین ترتیب کوشش سلیمان ببه برای توسعه قلمرو اقتدارش و تأسیس یک دولت مستقل در میان سنگ آسیاب نیروهای روم و ایران خرد شد و سرنگرفت.

شاه در سال ۱۱۰۶ (- هـ/ق/ ۱۰۷۴ هـ/ش/ ۱۶۹۵ م- مترجم) گرگین خان گرجی را که مسیحی بود به فرمانروائی مسلمانان قندهار گماشت. گرگین خان علاوه بر اختلاف دینی با مردم آن دیار، ستم بسیاری نیز بر آنان روا داشت. پنج سال در آنجا ماندگار شد بی آنکه در رفتارش با مردم تغییری دهد. میرویس هوتکی که یکی از سران ایل گلجائی بود، برای شکایت از ستمکاری گرگین خان، از آنجا به دربار صفوی در اصفهان روی آورد. شاه و کاربدستانش به شکوه میرویس وقعی ننهادند. اونیز از بهبود حال ملتش بدست شاه نومید شد. وی همچنین دریافت که امور دربار صفوی به منتهی درجه فساد و سستی رسیده است. از آنجا به قندهار بازنگشت بلکه به حج رفت. دوباره پس از زیارت به اصفهان بازگشت و باردیگر دادخواهی خود و مردمش را پیش شاه و دربار برد (۱۱۱۲) (- هـ/ق/ ۱۰۸۰ هـ/ش/ ۱۷۰۱ م- مترجم) اینبار نیز سودی نداشت و کسی توجهی به خواسته هایش نکرد و نومید به قندهار بازگشت.

میرویس سران ایلش را گرد آورد و ضعف دربار صفوی را برای آنان بیان کرد و آنها را به همدستی و شورش برانگیخت. وی روزی گرگین خان را به هنگام شکار کشت. (۱۱۱۳) (- هـ/ق/ ۱۰۸۱ هـ/ش/ ۱۷۰۲ م- مترجم) و کاربدستان صفوی را در کوتاه زمانی از قندهار راند و خود امور ولایت را در دست گرفت. شاه چندبار لشکر بر سر آنان فرستاد ولی هر بار شکست خورده باز میگشتند.

میرویس پس از هفت سال حکمرانی مرد. (۱۱۲۱) (- هـ/ق/ ۱۰۸۸ هـ/ش/ ۱۷۰۹ م- مترجم) برادرش عبدالله بجای او نشست. وی خواست زیر سایه حکومت صفوی برگردد، ولی بزرگان ایل گلجائی تسلیم نظرش نشدند و میر محمود پسر میرویس را به کشتن او برانگیختند تا جای پدر را بگیرد. محمود عمویش را کشت و خود حاکم قندهار شد. (۱۱۲۲) (- هـ/ق/ ۱۰۸۹ هـ/ش/ ۱۷۱۰ م- مترجم) او که از اوضاع دربار ایران آگاهی دقیقی داشت، به پیشروی پرداخت، سیستم را تصرف کرد و از راه کرمان و یزد به اصفهان رفت و آنجا را محاصره کرد. پس از محاصره ای طولانی و بروز قحطی در پایتخت، شاه و وابستگانش تسلیم شدند. شاه بادست خود تاج شاهی را از سر برداشت و بر سر محمود گذاشت. (۱۱۳۵) (- هـ/ق/ ۱۱۰۲ هـ/ش/ ۱۷۲۳ م- مترجم) محمود وارد اصفهان شد و شاه مخلوع را در یکی از کاخهایش بازداشت کرد و خود بر تخت نشست. شاه نزدیک به ۶ سال تحت نظر بود. محمود سرانجام او و همه شاهزادگان دیگر را کشت. تک و توکی از آنها بندرت در اینجا و آنجا باقی ماندند. از جمله آنها یکی از پسران شاه بنام طهماسب بود که او هم از سوی نادر شاه خلع شد و به اقتدار این خاندان که بنیانگذار ایران نوین بودند خاتمه داده شد.

کشته شدن سلیمان پاشا بابان و ۱۷ سردار دیگر کرد و پس از آن بکریگ بابان از سوی والی بغداد، در رویدادهای آینده خود نمائی کرد و کارگری برائی بر جنگ عثمانی-افغانی داشت. (۱۱۴۰) (- هـ/ق/ ۱۱۰۷ هـ/ش/ ۱۷۲۸ م- مترجم) در این نبرد بزرگ که هفتاد تا هشتاد هزار سپاهی عثمانی بسرکردگی احمد پاشا پسر حسن پاشا وزیر بغداد در برابر هفده هزار افغان بسرکردگی اشرف در نبردیکه در نزدیکی همدان رخ داد، پس از دادن دوازده هزار کشته شکست خورده عقب نشستند. زیرا که بیست هزار سواره کرد بسرکردگی خانه پاشا بابان که جناح چپ سپاه عثمانی را تشکیل میداد، در جنگ شرکت نکرد. همه تاریخ نگاران کرد رفتار سواره کرد را در این نبرد به گرفتن رشوه و عده پایه و مقام به سرداران کرد و تبلیغات دینی ملاهای افغان درباره نامشروع بودن

جنگ همدین و هم‌مذهب نسبت‌میدهند.^{۳۷} ولی هیچیک به قتل عام سرداران کرد از سوی حسن‌پاشا پدر احمد پاشا بیهانه‌عدم وفاداری به ترک اشاره نمیکنند.

۳ - عصر قاجار

۳ - ۱ احمدخان مقدم مراغه

نمونه ۱۰: دام تبریز و پاپیر آقای منگور (۱۱۹۸) (- ه-ق/۱۱۶۳-ه/ش/۱۷۸۴م- مترجم)

درباره ایل بلباس که اکنون در مکریان و خانه دوسوی قندیل و پشدر و بیتوین و شهرزور و گرمیان و دشت اربیل سکونت دارند بررسیهای چندانی وجود ندارد. امیرشرفخان درباره بلباس میگوید: "...ایل روژی، روزی ۲۴ تیره کرد در مکانی بنام تاب تابع ناحیه خویت جمع و به دودسته تقسیم شدند؛ دوازده تیره آنان به بلباس و دوازده تیره دیگر به قوالیس معروفند. بلبیس و قوالیس دوروستا و روستاهای هکاری و بنابه روایتی دوطایفه‌اند از ایل بابان"^{۳۸} این ایلها زمانی باید در چهاگوش ارومیه-ق سقر- شهرزور- رواندوز، دارای نیروی بزرگی بوده باشند، زیرا نامشان در رویدادهای مناطق مکریان، اردلان، بابان و سوران بسیار بچشم میخورد. کاربردستان ایرانی و عثمانی چندین بار باهم یا هریک در قلمرو خود بر آنان تاخته‌اند. در سال ۱۱۲۵ (- ه-ق/۱۰۹۲) انجام دادند.^{۳۹} در سال ۱۱۵۰ (- ه-ق/۱۱۱۷-ه/ش/۱۷۳۸م- مترجم) باردیگر وزیر بغداد بیهانه دزدی و راهزنی برای راندن کشتار و تاراج به آنان یورش برد. شاهد دیگری در آن زمان مینویسد: "انان راهزن نبودند، بلکه این ادعا منظوری بود که وزیر بغداد داشت. وگرنه آنان شافعی و دارای غیرت و حمیت دینیند. بسیاری از ایشان طلاب علمی و دارای مسجد و روستايند، مهمان‌راگرامی میدارند. وزیر میخواست با آنان حمله و غارتشان کند. وی به دستاوردهائی که میخواست رسید..."^{۴۰}

پس از آمدن ایل افشار به ارومیه و اطراف آن و تضعیف ایلهای برادوست، ایل بلباس ظاهر شد و به چنان نیروئی در منطقه تبدیل شد که خطری جدی برای سلطه آذری در ارومیه و مراغه ایجاد نمود، و آنها نیز همواره در تلاش برای تسلیم و تضعیف و نابودیش بوده‌اند. کنفدراسیون بلباس در پایان قرن ۱۳ هجری از ۴ عشیره اصلی منگور، مامش، پیران، بالک تشکیل شده بود. در آن زمان بداقخان پسر شیخ علیخان مکرری حاکم مهاباد و احمد آقای مقدم حاکم مراغه و امامقلیخان افشار حاکم ارومیه و نجفقلیخان دنبلی حاکم تبریز بودند. در آن سالها ناآرامی سرتاسر ایران را فرا گرفته بود، رقابتی که میان خانواده‌های زندقا و چند تن دیگر از مامداران ایران بر سر تخت‌شاهی در اوج شدت خود قرار داشت، هنوز به نتیجه‌ای نرسیده بود.

نجفقلیخان دنبلی حاکم تبریز، علی محمد آقای مراغه را به اتهام راهزنی کشت. (۱۱۹۰) (- ه-ق/۱۱۵۵-ه/ش/۱۷۷۶م- مترجم) بجای او مدتی اسماعیل بیگ و زمانی نیز زین‌العابدین بیگ را گماشت. که هر دو از خویشاوندان نزدیک حاجی علی بودند. احمد آقا پسر حاجی علی محمد بیاری سران ایل مقدم مراغه‌ای و پشتیبانی احمدخان دنبلی حاکم خوی برادرزاده نجفقلیخان، حاکم مراغه شد. در آن زمان سران زند در میان خود در رقابت قدرت بودند. علیمرادخان زند خواست‌آورا از فرمانروائی برکنار سازد. ولی احمد آقا گوش به فرمان او نداد و بیاری امامقلیخان افشار بیگلربیگ ارومیه، در جای خود تثبیت یافت. احمد آقا وفاداری و اطاعت کامل خود را به کاربردستان تبریز نشان داد. بالیاقت و دلسوزی برای خاندان قاجار توانست به یکی از مردان بزرگ و نامی دوران قاجار تبدیل شود. دخترش زینب خان همبستر هفدهم فتح‌لیشاه قاجار و دختر دیگرش همسر محمدعلیمیرزا دولتشاهی پسر فتح‌علیشاه حاکم کرمانشاه بود.

احمدآقا بمناسبت قتل خدعه‌آمیز باپیرآقا منگورو یک‌هزار نفر از مردان برگزیده ایل بلباس لقب "خان" و بیگلربیگی یافت نزدیک به چهل سال نقش کارگری در سرکوب‌شورش همه‌ایلهای کرد داشت و بویژه چندین بار بر عشاير بلباس تاخته و آنها را قتل عام و غارت نمود. او همچنین لشکر بابان را که به یاری ایل بلباس رفته بود در یال تیمور شکست داد و محمود پاشا را کشت. (۱۱۹۸) - (هـ-ق/۱۱۶۳ هـ-ش/۱۷۸۴ م - مترجم) و نیز در سرکوبی یاغیگری ایلهای کردماکو، خوی و سلماس بسرکردگی جعفر قلیخان شرکت داشت (۱۲۱۴) - (هـ-ق/۱۱۷۹ هـ-ش/۱۸۰۰ م - مترجم) احمدخان در جریان سرکوب عبدالرحمان پاشای بابان یکی از سرداران نامی محمدعلیمیرزا حاکم کرمانشاه بود. (۱۲۲۶) - (هـ-ق/۱۱۹۰ هـ-ش/۱۸۱۱ م - مترجم) همه نقاطیکه در دسترس آن نیرو قرار گرفت بگفته عبدالرزاق دنبلی "چنان مورد قتل و غارت واقع شدند که شیرازه جماعت عبدالرحمان پاشا را از هم گسست"^{۴۱} در بسیاری از درگیریهای جنگهای ایران-روس و ایران-عثمانی تحت فرماندهی عباس میرزا و بانبروهای مقدم مراغه شرکت داشت. یکی از کسانی بود که پس از آمدن هیئت فرانسوی، در ساختن گردانهای پیاده نظامی ایرانی شرکت کرده بود. شاهکار احمد خان کشتن باپیرآقای منگورو سران ایل بلباس بود.^{۴۲}

نویسنده تاریخ افشار رویدادهارچنین بازمیگوید: "...چون از طائفه‌ی بلیاس ساکنین محال لایجان ارومی و سلدوز همه اوقات اقدام تخطی حدود ارومی و مراغه می‌نهادند و از قتل و غارت نفوس و اموال آنچه میتوانستند دریغ نمی‌کردند لهذا احمدآقا، همت بلند بر تنبیه و گوشمال بلکه استیصال آن طائفه‌ی طاغیه خسران مآل گماشت. همانا در آن هنگام رئیس طائفه‌ی مزبوره که با صلاح‌ایشان مزین می‌گویند باپورآقا نام منگور بود که به تهور و جلالت اشتها داشت احمدآقا به ارسال رسل و رسائل با مشارالیه طرح دوستی و الفت انداخته و بدانه‌ریزی زخارف‌آورا بدام تزویر آورد وقتی به باپورآقا نوشت که بر عالمیان روشن است عداوت فیما بین من و نجف قلیخان بیگلربیگی تبریز تا کجاست زیرا که مشارالیه پدر مرحوم حاج علی محمد را با غدرو حلیه کشته و انتقام خون پدر بر ذمت پسر واجب است خواهش اینست که با معدودی از طائفه‌ی خود قدم معاونت پیش‌گذار دو حق دوستی و هم‌جواری بجای آرد، در ضمن دست بردها و غارتها نیز غنیمتی موفور البته از اموال نواحی و خود تبریز خواهد بود، باپور منگور بطمع اموال فریفته گردیده با هزار نفر از جوانان جرار و سواران جنگ‌آموده‌ی مماش و منگور مکمل و مسلح عازم مراغه شد، احمد آقا با استقبال بیرون آمده ایشان را داخل شهر گردانید و در منازل اهالی شهر هر پنج نفر و ده نفر را گنجانید و تدارکات لازمه بمنزل هریک از آقایان آن طائفه فرستاد، ولی قبل از ورود تدبیر کشتن ایشان را با اعیان و کدخدایان و سران سپاه مقدم کرده بود، باین قسم که هر چند نفر از ایشان بخانه‌ی هر کس که مهمان باشند صاحب آن خانه در وقت موعود که صدای تفنگی شنود مهمانهای خود را در خواب مقتول و روانه‌ی دیار عدم سازند. پس بنا بر مواعید مقرر در نصف شب صاحبان هر خانه که بیدار کار بودند بمحض شنیدن صدای تفنگ دفعتاً ریخته آنان را بادیار عدم فرستادند چنانکه _____ه _____دی از آن ه _____زار نفر زنده نماند!... علی‌الصباح رؤس منحوس ایشان را بموجب تفصیل بنظر احمدآقا رسانیدند و سران رئیس ایشان باپور را از دروازه‌ی شهر مطلوب و عبره للناظرین ساختند و هنوز این خبر انتشار نیافته علی‌الصباح با استعداد تمام ایلغار کنان بلا یجان رفت و در حالت غفلت اشرار، دست نهب و غارت با اموال آنها گشوده بعد با غنائم فراوان معاونت نمود، چون طائفه‌ی بلباس را این قضیه‌ی موحش روی داد سایر اشرار از خوف اینکه مبادا این بلای ناگهانی برایشان نیز سرايت کند همگان هم‌قسم و متحد شدند که بقصاص خون باپور و اتباع او به اولکای مراغه هجوم آورند و تلافی مافات نمایند، احمدآقا از استماع این توطئه‌ی اشرار مضطرب گردیده لاجرم بر مدافعه‌ی ایشان مبادرت نمود در هنگامی که آنان در قصبه‌ی ساوجبلاغ مگری بودند غله الغله از آب جغتو و تاتانو عبور نموده برایشان تاختن آورد، در حالیکه بیخبر از کار بودند جمعیت ایشان را پراکنده ساخت لهذا تهور مردان مقدم زیاد گشت و تزلزل به ارکان اشرار افتاد، عاقبت چاره در دفع این غائله ندانستند مگر اینکه ملتجی به پاشای قراچوران (منظور پاشای بابان در قلاچولان - نویسنده) شدند و عریضه‌ای نیز به علیمرادخان زند که در آن ایام سلطان فارس و عراق بود نوشتند، از آنجا در طبق استدعای آنان حکمی صادر گردید که محمود پاشای قراچوران معاونت اکراد نموده اموال من هوبه‌ی امرای بلباس را از احمدآقا حاکم مراغه استرداد و

بصاحبانش برساند و احمدآقارا از حکومت مراغه معزول نموده بود. اخان ساوجبلاغی مکرری را در جای او حکمران گرداند چون این اخبار بگوش احمدآقار رسید بتوسط رسل و رسائل از امامقلی خان بیگلربیگی ارومی و احمدخان دنبلی حاکم خوی استمداد نموده بدستگیری استمداد افشار و دنبلی بر محمودپاشا غالب آمد چنانکه محمودپاشا در آن معرکه هدف تیرتفنگ گردیده چون زخمش مهلک بود بمرد، و بقولی وقوع این قضیه در سال ۱۹۱۸ م. (۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۲۹۶ هـ. ش - مترجم) بوده است. بعد از این مقدمات احمدآقا بروایت گلشن التواریخ به ارومی رفته از امامقلی خان بیگلربیگی افشار... لقب و حکم خانی یافت و به احمدخان مقدم معروف شد^{۴۲} یک بیتگوی مکرریان این رویدادها را به نظم در آورده، اسکارمان آنرا در آغاز این قرن ثبت کرده است: بیت باپیرآقای منگور:

بشنوید از من دیوانه، گوشم دهید دیوانخانه،

سه شب و سه روز شایگان، گویم ثنای شیران، ناروز دندبه مکرریان، نامه نوشتند به ایلان، رشه رسول آقان، آید با احمدشینان، رهبرشان عبدالرحمان، ترک نمودند باگردان، قسم به عزت سبحان، صبحگاه سپیده دمان، لشکریان باپیرخان، همچون وزیر رومیان، سوار گردید در باگردان، سه شنبه سرهمگانه، سوی مراغه روانه، به سه شنبه پرهنر، باپیرآقای پرچگر، بداخان ضمانتگر، از سابلغ آمده بدر، میگوید: "مانع ناید به پیش اندر"

خالقا خداوند، موانع این دنیا، با میدآن خدا، زدند دهل و سورها، برقص آمدند اسبا، آماده بهر دعوا، امید به رسول الله، چنین پیش نرود کارا، "آمد رسید به فقرقا، زدند بر دهل و سورها، ایستاده اند هفتصدفتی، بخوشی باپیرآقا، بزید بر طبل صفا، بهر خدا حمد و ثنا، نکشید سیدوملا، قرآن درسینه آنها، رسیدند به خاتون باغی، باپیرآقای قوچاغی، باخان ساوجبلاغی، بنگر چه کیف و دماغی، چگونه از عجم یاغی،

باپیرآقای خال برو، روز سه شنبه رفته او، عامه مردم دنبال او، نگرستندش بافندی، رسیدند به وکیل کندی، باهفتصد سوار رندی،

فردایش وقتی چاشت خوردند، قاصد خود بر گردانند، هر آنچه ماند بسپج دادند، باز قشون تمام نکردند، باهم چاره جوئی کردند،

سحر چون سپیده سرزد، هر آنچه جنبید نوشتند، هنوز دو عشیره ماندند،

نیزه ها اغلب نظریست، از صدتایکی هم کم نیست، بیندیشید مصلحت چیست، "آیند تیب مرکنان" نه از ایشان عالمی حیران،

به عقلم جور ناید اندر، که دارند مقصودی دیگر، سلیمان خود با برادر، نیزه داران دلاور، مصلحت همه اندر: رویم به جنگ عجمان، برهبری بداخان، مراغه را کنیم ویران، بدینجا بنشینید یاران، مدبرمان کاک سلیمان، چونکه اوست بزرگ ایلان، چه فرمانم دهی ای جان؟ اینجا باید شود ویران؟ پس چگونه است سبزیخان؟

ای سلیمان غزالی، نوه رستم زالی، جفتی قبه اش بر سپر، گویندت: کودکی پسر! نکرد زین مرکبها، مثال ابر پرغوغا، نابود کنم دودمانها، دیرست راه بیفتید یالله!

رسید به الله اکبری، رفت پیش خان باچه شوری! "خانا از کدام دیاری؟ نهنهد سوار تمام داری"

سوی مراغه شد سوار،

ای خالق پروردگار، کجا رواست نهصد سوار، ای بخشنده و ای جبار، عزرائیل شده جلودار،

سوی مراغه شد سوار،

به مراغه شدند روان، درخشان بند کمران، بابوی مشک و عنبران، ترفند پا پاغ به سران،^{۱۳} هیچ نخواهیم داشت گذران،

هیچ نخواهی داشت گذران، عجمه بسی بی ایمان، از ما برهم زندمکان، اینجا میبند سرمان، خضر آقای نوجوان، بانیزه رفت بالای خان،
”بزنم پدر، ای امان!“

با پیر میگوید، کاکاکس اینکار نکند، بداغ پاکدلی میکند، حیلت با ما نمیکند، به که تدبیری آوریم، جای غم انگیزی داریم، از عجم دمار
بر آریم، ”عجم ضعیف و حیلت دان، بانیزه رفت بالای خان، گفت ”بزنم پدر ای امان!“

ندایم بر شاه غفور، خان فرستاده دور بدور، بلباس آمدند به جمهور،^{۱۴} رانک هلسیاه چکمه سرخ، خان فرستادشان به سخط، بلباس
بی طالع و بخت،

بارخت و فشنگدان زرد، آن کاکه رش بس نامرد، از بالا به پائین آمد، ایمان از او گردیده خرد،

منگورهای نیزه جنبان، به طلا افتاد چشمشان، وارد شدند بی همتا، غذاهای پردوا، با چندین شیشه شرابی، عجمها شدند جلابی،^{۱۵}
منگورها شدند قصایی، هیچکسی نیافت رهائی، کی داند چنین حسابی، همگی مست شرابی، رسید دسته جمعی مرگی، بداخان چون
پیک مرگی، رهایی نیابد کسی، خالقا تو فریادرسی، نابود کرد از آنان بسی،

طایفه خان با پیر، شدند طعمه شمشیر، در خانه ها غافلگیر، ”اسلام“ نابود باشمشیر،

باشمشیر نابود اسلام، گرفتار قتل عام، به قتل عام گرفتار، سلیمان با برادر، از دربان کردند گذر، چو از دربان برگذشت، چار پنچی
دنبالش گشت، از بلارها نگشت،

از بلا نرهداو، زان کافران دورو بانیزه های سه سو، باداسهای کرفتو،^{۱۶} چو گندم کردند درو،

همچون گندم و کلش، غرقه به خون گشته لش، بلباس پریشست حالش، بر آن شیران جنگی، زدند توپهای قوی، هفت تن افتادند بیجان،
برید صدای ایشان،

آفرین استاد خراط، دست بدسته خنجر داد، هفت خاندانرا داد بر باد،

استاد عزیز هندو،^{۱۷} خنجر شامو تیشه، جنگید با یک محله، هیشکی خلاص نمیشه!

آن استاد عزیز مرد، هفت خانه اجاق کور کرد، تنهایی فرار کرد، با گرز جزایری، زدش بر توق سری، آن یکی هم شد بری،^{۱۸}

مرزینگ^{۱۹} کو او مریل^{۲۰} کجا، آن نوجوانان رعنا، افتاده اند در کوچه ها،

افتاد بکوی و برزنان، لاشه نوجوانان، افتاده بود در برزنان، در برزن و کناران، اجساد شهسواران، چنان برگهای خزان،
به حیاط افتاد سرهاشان، در آن حیاطهای گرد، بلباسهای چنان گرد، لاشه هاشان شدند پل، عجم بر آن گذر کرد،

هر که مهمان خود کشت،

بادهل و سورنا بسوی باپیر آقا آمدند، آنگاه باپیر آقا از بداخان پرسید:

آن باپیر آقای جندی، از بداخان پرسد همی، خان این سرو صدا از چی؟

میگوید: "ای پیر شوگایی، دهل و سورنای شادی، از عادات ترکانه، به ذوق مردمانه"

روزی بهنگام غروب، خان باپیر در سرا بود، توپخانه را آتش کردند، باپیر آقا عاجز شد، کاری ازش ساخته نبود،

خضر زیبارا بلند کرده اند، پیش پدر نگاه داشته اند، همه سور چاپک سوار، سینه اش را شکافته اند، پسر بر سینه پدر، چون جلاذ گردن زده اند، "هرگز مسلمان نخواهی شد!"^{۳۳}

سپیده دم گاه سحر، اسبان خاکستری، کهر، از اصطیل آوردند بدر، "بندید زین معتبر، تندبکشیدش تنگ ویر،" پای برکاب نهاد اندر، "سوار شود پایاغ بسر، پایاغ بسر سوار شود، قوم بینوا زارشود، مکریان داغدار شود، ناله، ضرب و آزار شود،"

ضرب و ناله و آزاره، بیخانمان و سرداره، گوئی: رمه بی شبان، در دشت و صحرا سرگردان، که از مکر بیگزادگان، سرکردگان مکریان، سرزدینکار از بدکاران، نابود شدند مسلمانان، یکی هم نماند از آنان، امید بود بداغ سلطان، که نپذیرد از آنان، چرا خائن بی ایمان، چنان کرد بهر عجمان، نمود به آنان اطمینان، متعصبند آن سگان، جاودانست آن بداخان؟ اونمیترسد از گور خان؟^{۳۴} چه گناهی داشتند آنان؟ خود را نمود خانه ویران، کس باقی نماند از ایلان، خدایا شکر ت هزاران، چونکه پیشاهنگ بود شیطان، دست بردارد از این کاران، آمد رسید به کهریز، در آغوش بچه ای نیز،^{۳۵} اسیر رسید به تبریز،

آمد رسید به دریاز،^{۳۶} محبوبان صف بسته باز،

سرازیر شد از لاجین^{۳۷} نیم شوی از وسط زین، از بلباسها داری کین،

ابراهیم آقا سر رسید، آن سوار بی غش رسید، زن و بچه درهم پیچید،

جمع کرد زن و بچه ها، حسن بکر آقا، مرد روز تنگنا، رهان کرد آنها را،

ملا رسول بی ایمان، آمد جلو بداخان، "دیگر بس است این جنگ ای خان! از دین بدر شد مسلمان!"

مسلم از دین بدر گشته، تا به سلیم دنبال گشته،^{۳۸} تا به سلیم و به بیطاسی،^{۳۹} اسیر از زد سه عباسی،

سه عباسی از زد اسیر، زین رومی برابر گیر،^{۴۰} بر پشتش نیزه و شمشیر، بداخان بود جهانگیر،

بداخان بدنبال روان، گوسفند شوگاهزاران، بسیار مفت و بسی ارزان، هر گوسفند یک شاهی یاران!

بزی آرد دوبرغاله، مویش کفاف پلاسی، نرخ آن بز دو عباسی،

هزاری گاو بی دهقانه، قیمت گاو خدادانه، بلباس حالش پریشانه،

بلباسهارندومردند، خدمت‌خان نکردند، که چنین بدآوردند، خان به‌شاه شکایت برد، این به‌روزشان آوردند،

خان گفت: "به‌گرمسیری خدمت‌کردند،" ^{۳۳} زینرو نابودشان کردند،

نابودشان کردیکزمان، نیک‌بنگرتدابیرخان، چنین میدانگذران، ازدولتهاتامین‌جان، بلباسهای بسته‌زبان، ^{۳۴} خدمت نکردید پیش‌خان، به‌رخود ساختیدخائنان،

طایفهٔ بdaqسلطان، ^{۳۵} شدند خدمت شاه‌روان،

منگور بسیار بسته‌زبان، زبان بستهٔ بیشمار، ندادندخراچ و بیگار، خان از آنان شددعواکار، پیش‌آمدپیاده، سوار، مالیات ندهیم هیچ‌بار "چنین گفت بایرنازدار،" ^{۳۶} "خودشوم حاکم دیار،" خان را بیرون‌کنم اینبار، خان را بیرون‌کنم به‌کین، خود آنگه شوم جانشین، گویم بیگزاده هیچ نیند،"

چون این‌سخن آمدگذشت، خان هم به‌تدبیری نشست، جمله‌را سخن یکی‌گشت، خدمت پادشاه عرضه‌گشت، شاه‌نیز از آنان قبول‌کرد، پس بداخان را بزرگ‌کرد، یک‌ماه دیگر صبر‌کرد، منگور را همه گردآورد، همه‌را یکسر خلعت‌کرد، بداخان گفت: گرمانم، بایر من‌تورا ضمانم، سابلاغ برایت ستانم، بایر نمان درانتظار، خواهی شد حاکم‌دیار، پیش‌روکه دارم یکی‌کار!

من به‌آنجا دارم کاری، ارسال میدارم چاپاری، فرستم چاپاری روان، به‌پیش‌شاه از دل‌وجان، مراغه‌راکنم ویران، شاه‌راکنم بی‌خانمان، خودشوسرور همگان،

منگورهاگردومردند، حرف‌خان باور‌کردند، به‌یک‌هفته گردآمدند، درمهاباد تدبیر‌کردند،

"گوش‌کنید مراجامت،" ^{۳۷} از بیگزاده نخورید حیلت!

۳ - ۲ عسکرخان افشار

نمونهٔ ۱۱: کمندتدبیر؛ اسماعیل‌آقای شکاک ۱۲۳۵ (- ه.ق/۱۱۹۹ ه.ش/۱۸۲۰ م- مترجم)

عسکرخان بیگلربیگ افشارمدتی حاکم ارومیه و یکی از نوکران بسیاروفادار عباس‌میرزاو درجنگهای ایران-روس (۱۲۲۰) (- ه.ق/۱۱۸۴ ه.ش/۱۸۰۵ م- مترجم) یکی از فرماندهان نیروهایش بود. پس از آمدن هیئت‌نمایندگی فرانسه بسرکردگی گاردان به‌ایران، برای اجرای توافقنامهٔ فینکن‌اشتاین فرانسه-ق ایران (۱۸۰۷/۱۲۲۵) (تاریخ صحیح ۱۲۲۲ ه.ق/۱۱۸۶ ه.ش/۱۸۰۷ م- مترجم) و نوسازی نیروهای نظامی ایران، وی که آنگاه یکی از مردان نامی ایران بود، گذشته‌از مشارکت در ایجاد گردانهای پیادهٔ نظامی آذربایجان، از جانب فتح‌علیشاه‌نیز بعنوان دومین سفیر دربار قاجار نزد ناپلئون امپراتور فرانسه منصوب شد (۱۲۲۲-۱۲۲۶) (- ه.ق/۱۱۸۶-۱۱۹۹ ه.ش/۱۸۰۷-۱۸۱۱ م- مترجم) وی هدایائی بارزش پنجاه هزار تومان به‌پاریس برده بود. پس از چهار سال ماندن در آنجا بدون کسب هیچ نتیجهٔ مطلوبی باده هزار تومان بدهی بازگشت. این بدهی بردوش او سنگینی میکرد و میخواست از غارت مردم کردستان آنرا جبران نماید. پس از بازگشت، از سوی عباس‌میرزا به حکمرانی ارومیه گمارده شد. برخی منابع میگویند عسکرخان یکی از بنیانگذاران مجمع فراماسیون در ایران بوده‌است.^{۴۵}

ایل شکاک که از چندین تیره تشکیل می‌شد، در نواحی مرزی ایران-عثمانی میزیست. کاربردستان آذری نتوانسته بودند این ایل را تحت فرمان خویش در آورند. جنگجویان شکاک در صفوف جنگجویان آذری در لشکر کشی‌های عباس میرزا و دیگر فرماندهان نظامی آذری هم برای سرکوبی ایل‌های کرد از جمله بلباس و زرزا و نیروهای میرسوران در سیدکان^{۴۶} و نیز در جنگ‌های ایران-عثمانی مشارکت و حتی با آذریها همسرگزینی از یکدیگر داشتند. ولی همه این‌ها پادادشان نرسید. میرزا رشید جریان سرپیچی اسماعیل آقا شکفتی رئیس عشیره شکاک و کشته شدنش را بدست عبدالصمد خان چنین نقل می‌کند: "توضیح این مقال آنکه اسماعیل آقا بن میرزا آقا سرخیل ایل شکفتی در بالای جبل بناب نازلو قلعه‌ای محکم ساخته که مشتمل بر اندرونی و بیرونی و دو حصن حصین است. این شخص سابقاً در محاربات دولتین ایران و عثمانی در رکاب نائب السلطنه خدمات نمایان کرده و مورد توجهات ملوکانه آمده رفته رفته کار او بالا گرفت و دست تصرف بر عموم ایلات و عشایر ارومی دراز گشت مع هذا بر حسب امر دیوان، حسینقلی خان بیگلربیگی را یکی از منقادان بود از آنجاکه شرارت و جسارت جبلی بعضی از این قبیل افراد است احیاناً از امتثال بیگلربیگی والا مقام ترمذورزیده تنبیه و گوشمالی بلیغ می‌دید. در ازمنه‌ی سابقه برای تشدید مبانی مرابطت و تجدید قواعد متابعت صبیعی خود را در عقد نکاح فرج الله خان پسر ارشد عسکرخان آورده بود. در این تاریخ باستظهار و اطمینان خویشی با عسکرخان و حصانت قلعه‌ی چونان که سابقاً ذکر یافت باز ابواب عصیان و طغیان گشوده راه تردد اهالی را بست یعنی چند پارچه از دهات حول و حوش قلعه‌ی خویش را مالاً و حاصلاً لغارت نمود چون اخبار شورش و مخالفت اسماعیل آقا بعرض بیگلربیگی رسید نخست محض اتمام حجت و برهان و ملاحظه‌ی خویشی او با عسکرخان، عبدالصمد خان را با علی سلطان ریش سفید طائفه‌ی کلهر و عمده‌ی موثق بقلعه مأمور و روانه فرمود که شاید او را به مواظب و بنصایح براه آورند. خان مزبور با اشخاص مأمور حسب الامر بقلعه‌ی اسماعیل آقا رفت و در قلعه‌ی پائین جمعی از (افراد) که مسلح و مکمل دیده بان بودند اسماعیل آقا را در قلعه‌ی بالا از مقدم عبدالصمد خان خیر دادند پس به اجازت (او) ملا صالح نام که ندیم او بود عبدالصمد خان را پذیرائی کرده بحصار بالا بردند. اسماعیل آقا نیز چند قدم از حصار بالا بیرون گذاشته پیش آمد و باتفاق به اندرون حصار رفتند. عبدالصمد خان زبان به نصایح مشفقانه گشاده و عدو و عید هاداد مع هذا از آن سخنی و جوابی که دلیل بر موافقت و مقرون بصواب باشد نشنید، عبدالصمد خان همچنان به ملایمت و مهربانی نصایح خود را اعاده مینمود و میگفت خلاف و خیانت نسبت بدولت هر آینه موجب خذلان و خسارت خواهد بود و نتایج وخیمه خواهد بخشود آن بی باک از این سخنان غضبناک شده و به عبدالصمد خان هم فحش مخفی داد؟! لهذا عبدالصمد خان شیرصورت خشمگین و دل پراز کین از نزد او برخاسته در دل خود سوگند مغلظه خورد که اگر این (را) زنده بگذارم هر آینه از نامردان روزگارم، آنگاه از قلعه‌ی اسماعیل آقا سواره فرود آمده در دو ساعتی خود را در شهر بحضور حسینقلی خان رسانیده و ماجرا را برشته‌ی عرض کشیده این بار بیگلربیگی خود عسکرخان را بقلعه مزبوره مأمور فرمود عسکرخان روز یکشنبه چهاردهم محرم الحرام با چند تن از اکابر و اعیان و برادرزاده و پسر خود نظر علی خان بقلعه‌ی مزبوره رفت و در حوالی قلعه فرود آمد، متعاقب او عبدالصمد خان با سواران نامدار نظام ابواب جمعی خود را براه نهاد اما عسکرخان کاروان چون مقصودش این بود که آن ... (را) بکمند تدبیر گرفتار کند نه بجنگ و پیکار، لهذا بوساطت ترجمانی زبانان نزدی پیغام گزار و رسالت رسان شد مشعر بر اینکه در پائین قلعه طالب ملاقات اوست که شفاهاً با وی مقالات نماید. اسماعیل آقا قبول کرد و نوا و گروگان خواست که در قلعه گذاشته خود تنه پائین بیاید عسکرخان محض اطمینان او نظر علی خان و فرج الله خان هر دو را برسم گروگان و نوا بقلعه فرستاد اسماعیل آقا قوت قلبی یافته بایش خدمت خود به چادر عسکرخان که در حوالی چمن چنزه بود درآمد.

مقارن آنحال عبدالصمد خان با سواران و یک دودسته سرباز رسید و اسماعیل آقا را برادر خود سرگرم سؤال و جواب دید، همچنان سواره بانگ بر عسکرخان زده گفت دشمن چو بدست آری از پای در آور!

اسماعیل آقا از دیدن عبدالصمد خان و مصراعی که خواند خود را به اسب خود رسانید هنوز پای دیگر بحلقه رکاب ننهاده بود که بیک ناگاه عبدالصمد خان تفنگ خود را بسوی وی آتش داد و بیک ضرب گلوله اش کار تمام کرد سواران و سربازان از دیدن این حال

آغاز شلیک کردند چند نفر را که همراه اسماعیل آقا بودند هدف گلوله ساختند. عسکرخان چون حال را بدین منوال دید از طرف نظرعلیخان و فرج‌الله‌خان که در قلعه موقوف بودند (عبدالصمدخان از این واقعه خبر نداشت) بغایت مضطرب و نگران مانده که مبادا ساکنان قلعه ایشان را زنده نگذارند. اما چون آواز شلیک تفنگ در قلعه بگوش قلعه‌گیان رسید نظرعلیخان بفراستی که داشت دانست که اسماعیل آقابه (دیار عدم) شتافته اظهار بشارت نمود به اکراد بشارت داد که لله الحمد فیما بین صلح و آشتی دست داده و این شلیک علامت آنست. (آنان را) این سخن باور افتاده از محافظت آند و جوان غافل ماندند آنگاه نظرعلیخان و فرج‌الله‌خان هر دو سوار شده بسرعت برق و باد بسوی اردو نهادند پدر بزرگوار و عم نامدار از آمدن و خلاص شدن ایشان جانی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند بعد از آن سواران و سربازان شورش یورش بقلعه انداخته کلاً اموال اسماعیل آقا را تاراج ساختند اما اولاد اسماعیل آقا، میرزا آقا و یحیی بیگ فراراً از میان بدر رفتند ولی زن اسماعیل آقا که معروف به (جازی) بود حریفه‌ی عاقله و جسور، بعد از این مقدمه مدار السلطنه‌ی تبریز رفته به ولیعهد نایب السلطنه عارض شد و در طبق عرض او علیخان افشار که نسقچی باشی دربار بود مأموراً به ارومی آمده و به ملاحظه‌ی ایلیت قرار و مداری فیما بین داده معاودت نمود.^{۴۷}

۳-۳ عباس میرزا نایب السلطنه

نمونه ۱۲: جماعت اکراد مایه فتنه و فساد (۱۲۳۸) (- هـ/ق/۱۲۰۲-هـ/ش/۱۸۲۳ م - مترجم)

آقا محمدخان اولین شاه قاجار که در کودکی مقطوع النسل شده بود، اجاق کور بقتل رسید، ولی برادرزاده اش فتحعلی را پیش از مرگ خود به ولیعهدی برگزیده بود. به او وصیت کرده بود که شاه ایران باید از پدر و مادر هر دو از ایل قاجار باشد. فتحعلی شاه قاجار زنان بسیاری داشت بهمین ترتیب نیز دختران و پسران زیادی از او ایجاد شده بودند، چون مرد پسرانش بیش از یکصد تن بودند. وی در زمان حیات خویش از میان پسران عباس میرزا را به نیابت سلطنت یعنی ولیعهدی برگزیده بود. عباس در سال ۱۲۰۳ (هـ/ق/۱۶۸۱ هـ/ش/۱۷۸۹ م - مترجم) در روستای نوا درمازندان بدنیا آمده بود. در سال ۱۲۱۳ (هـ/ق/۱۷۷۸ هـ/ش/۱۷۸۹ م - مترجم) هنوز در سن ۱۱ سالگی بود که پدرش او را به ولیعهدی خود و ولایت آذربایجان گمارد. سلیمانخان قاجار (اعتماد السلطنه) را برای اداره امور بعنوان لله و میرزا عیسی فراهانی (میرزا بزرگ) را وزیر و ابراهیم خان قاجار را چون سردار او منصوب کرد.

در نخستین یورش روسیه به قفقاز (۱۲۱۸) (- هـ/ق/۱۱۸۳ هـ/ش/۱۸۰۴ م - مترجم) عباس که هنوز ۱۶ ساله بود از سوی شاه فرماندهی نیروهای ایران گمارده شد. در همه جنگهای هردو دور ایران و روس، فرماندهی نیروها بر عهده عباس میرزا بود.^{۴۸} توافق ایران و فرانسه و کوشش فرانسه برای سازماندهی سپاه ایران بشیوه نوین اروپائی برای پایداری در برابر فشار روسیه سودی در بر نداشت. ایران دور اول جنگ را باخت که به تحمیل عهدنامه گلستان (۱۲۲۸) (- هـ/ق/۱۱۹۲ هـ/ش/۱۸۱۳ م - مترجم) انجامید. عدم توازن نیروهای طرفین، دربار قاجار را واداشت که شرایط بسیار سنگینی را از روسیه بپذیرد. در این عهدنامه روسیه دستاوردهای، سیاسی و اقتصادی فراوانی را از ایران کسب نمود.

ایران دور دوم جنگ باروسیه را (۱۲۴۱-۱۲۴۳) (- هـ/ق/۱۲۰۵-۱۲۰۷ هـ/ش/۱۸۲۶-۱۸۲۸ م - مترجم) بدتر از پیش باخت. نیروی روس به تبریز رسید و در حالیکه برای تصرف تهران پیشروی میکرد، انگلیس برای توقف جنگ و جلوگیری از سقوط و تلاشی ایران به تلاش و میانجیگری پرداخت. گفتگوی آشتی میان عباس میرزا بنماینده شاه و ژنرال پاسکویچ فرمانده نیروهای روسی

بنمایندگی قیصر آغاز شد. در روستای ترکمنچای بجای عهدنامه گلستان، عهدنامه دیگری به امضاء رسید. (۱۲۴۳) هـ - ق/۱۲۰۷ هـ - ش/۱۸۲۸ م - مترجم) شرایط روسیه در این عهدنامه بسیار سنگینتر و دستاوردهای ارضی و سیاسی و اقتصادی بسیار بیشتر از عهدنامه پیشین بود. طبق این عهدنامه عباس میرزا بنفع روسیه از قسمت وسیعی از سرزمین ایران چشم پوشید، استقلال سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران را به بند و بستگی کشانید. عهدنامه ترکمنچای ایران را به کشوری ضعیف تبدیل کرد و آنرا بصورت حایلی میان روسیه و هندوستان درآورد. ولی عباس میرزا این پیمان مذبحانه را برای خود موفقیتی بزرگ می شمرد، زیرا در ماه هفتم آن روسیه قول داده بود که برای رسیدن او به شاه‌ای ایران از شپشتیبانی نماید و پس از اونیز سلطنت در دست پسران و نوادگانش بماند.^{۴۹}

دربار قاجار در نتیجه هردو جنگ روس-ایران بخش بزرگی از شمال قلمرو خود را از دست داده بود و میخواست آنچه را که در آنجا باخته بود از جای دیگری جبران نماید، یادقیتر بگوئیم، میخواست در مرزهای غربی، در خاک کردستان که بخشی از قلمرو عثمانی بود مایه بگیرد. در این راه نیز میخواست از کردها بویژه امرای بابان استفاده کند. همزمان با این رویدادها، جنبش ملی کرد در حال گام نهادن به مرحله رشد و کوشش برای رهائی از سلطه بیگانه و اتحاد منطقه‌ای بود. در بسیاری از نواحی کردستان جنبشها و قیامها داشتند گسترش می یافتند. شماری از آنها کم و بیش رنگ جنبش ملی و شماری نیز رنگ یاگیری عشیره‌ای و تعدادی نیز رنگ نارضائی اقتصادی برخوردار شدند. از جمله آنها کوشش امرای بابان، بویژه عبدالرحمان پاشا و پسرش محمود پاشا، تقلای میرسوران و یاغی شدن ایلهای دنبلی، حیدرانلو، سیپکی، زیلان، جلالی، بلباس، شکاک. دربار قاجار با هر کدام از این رویدادها بنوعی در آمیخته بود و در سرکوبی و شکست و نابودیشان مشارکت داشت. عباس میرزا برای سیاست خود درباره کردان چهار چوبی را در نظر گرفته بود که بکلی بیانگر نوع برداشت دربار قاجار از مسأله کرد و چگونگی رفتار با آنها بود. هسته این سیاست عبارت بود از اینکه در رقابت با دولت عثمانی چگونه افراد را به بهترین وجه بسود خویش بکارگیرد. وی نامه مفصلی برای فتحعلیشاه نوشته و سیاست خود را درباره کردها ضمن آن برایش روشن میکند. در اینجا بعلمت اهمیت نامه، آنرا عیناً نقل میکنیم:

”عرض نواب نایب السلطنه دام اجلاله اینست که: چون کل دول کفر در این اوقات صلح و سازش دارند همیشه سعی و کوشش و تلاش و جهد من در این میانه این بود که غبار نقاری ما بین دو دولت اسلام نباشد. تا پارسال کار از سلم و صلح گذشت، جای سازش نماند. بعد از مقدمه موش و بایزیدو ارجیش که به تبریز رسیدیم فوراً از جانب خود قایم مقام را بسازش فرستادیم، جواب درست ندادند. چند بار هم از گوشه و کنار در صلح زدیم و بجایی منجر نشد، تا اسال بخواست خداوند و طالع شاهنشاه روحانفاده آن شکست را خوردند و بعد از آن فوراً آدم فرستادیم و تکلیف صریح از جانب خود بصلح کردیم و بعد میرزاتقی را فرستادیم و تعهد خدمت اقدس نمودیم و او را روانه کردند و وعده چهل روزه دادند که خبر برسانند و فانشدو با وجود این مطلب باز چند بار توسط انگلیسها بایلچی متوقف اسلامبول اظهار شده است و هنوز بهیچوجه جواب نرسیده و بشدت از اطراف و جوانب در تدارک جنگند و هیچ اثری از صلح و سازش معلوم نیست و باوصف این مطلب هرگاه ما، که چاکران این دولت و سرحدار این مملکت می باشیم، با امید صلح بنشینیم و از تدارک کار غافل شویم خلاف مصلحت دولت قاهره است و این مطلب را از روی بلدیت و فدویت صریحاً عرض میکنم که: هرگاه پیشدستی از جانب ما نشود و در ماه دوم بهار داخل خاک دشمن نشویم و آنقدر تامل کنیم که جوزا و سرطان برسد و قشون و توپخانه و استعداد و جیره رومی از اطراف و جوانب جمع شود و اگر اداحشام و خانه و عیال و دواب و اموال خود را در بیلاقات و مصافات جاده‌ها و سواره و سپاهی از اطراف مثل مور و ملخ هجوم آور شوند. اگر جنگ خواهیم بکنیم یا صلح خواهیم بکنیم کار مشکل میشود و چاره دشوار خواهد شد، و لکن هرگاه از این جا زود حرکت شود و تا بیلاقات برف دارد و در شقاق نمی توان زیست داخل ملک دشمن بشویم و قبل از آنکه قشون عثمانی جمع شود شراره اشرا را کردار که مایه هر شر و فساد همانها هستند، بفضل و کرم الهی و طالع فیروز شاهنشاهی از هم بپاشیم و ان شاء الله تعالی از موش بیائین برانیم اگر خواهیم جنگ بکنیم یا صلح، بعون الله تعالی آسان میشود و با سهل و جوه میسر خواهد بود و کبر و غرور رومی بتعارف و تملق بدل میشود و بعجز و قصور منجر خواهد گردید و باین جهات اگر رای مبارک

شاهنشاهی قرار گیرد که پیشدستی شود باید قشون سواره، مامورو مقرر میفرمایند، وقتی از آنجا حرکت کند که او آخر حمل یا اگر بسیار دیر شود اوایل ثور بتبریز برسند، که قشون اینجارا معطلی دست نداده، بی انتظار با کمال استظهار انشاء الله تعالی در همان اوقات عازم خدمت شوند و در این صورت که از ابتدای ثور بکار این طرف شروع شود امیدواریم که تا اوایل میزان، خواه بصلح و خواه بجنگ فراغت ازین طرف حاصل توان کرد. وقت قشون کشی سمت بغداد هم همان وقتهاست و کدام نعمت بهتر و بالاتر از اینست که درین عزیمت ملوکانه پروانه احضار ما برسد درین سفر ملازم رکاب فلک فرسا شویم و جان نثاری در حضور ظهور نمائیم. در باب حرکت موکب جهان گشا امر امرشرف همایونست، ولکن چون از روی کمال عاطفت از ما استفسار فرموده اند امثال الامر الاعلی عرض میشود که موکب اقدس هر قدر زودتر از سلطانیه بسان سپاه و اجتماع عساکر ظرفینا حرکت فرماید و برای احتساب روس و روم و اطمینان ولایات سرحد بهتر و خوشتر است. ولکن معلومست که زودتر از شهر شوال پرزودست و همان وقتها بسیار بسیار مبارک و میمونست و از هیچ جا عایقی و گرفتاری نداشته باشد، بلکه پیشرفت همه کارها نوعی که بارها تجربه شده طالع همایونی روز افزون شاهنشاهیست که بفضل و تایید و توفیق الهی بهر کس آفتاب توجه سلطان پرتوافکن شود و بهره طرف که وجهه عزم اقدس باشد هر کار که پیش آید بی زحمت و تشویش از پیش میرود و چون مقرر شده است که هر قراری در کار آن طرف داده باشد مفصل عرضه داشت خاکپای مبارک میشود که، حکومت شهر زور و بابان و توابع و مضافات بر حسب اجازه همایون با محمد پاشاست (منظور محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشا - نویسنده) و خاطر جمعی از صدق و عقیدت و خدمت گذاری او که حالا و مالا باید حاصل شود بچند شق ممکن الحصول است که یکی یکی عرض میشود، اولاً بگرفتن گرو که چون پسرهای او او عثمان بیگ، که هر دو در کرمانشاه بودند و مع هذا این مخالفت را در یکسال نمودند، گرفتن این طور گرو را مایه خاطر جمعی دانستیم و قرار بر این دادیم که وقت سفر خیر اثر عثمان بیگ خودش با هزار سوار یا زیاده از اعیان و بزرگان و بزرگ زادگان بابان انشاء الله تعالی همراه باشند و در پیش روی سپاه منصور علانیه و آشکارا با سپاه لشکر عثمانی محاربه نمایند.

ثانیاً: با آمدن محمد پاشا و عثمان بیگ برادرشست که چندگاه قبل ازین عثمان آمد، یک ماه در تبریز ماند و شب عید پاشا خودش استدعا کرده است، انشاء الله تعالی می آید و او که رفت باز عثمان بفضل خدا خواهد آمد و بشرط حیوه در مراجعت هم بهمین ضابطه نخواهیم گذاشت که بازار آمدن سرد شود.

ثالثاً: با وجود قشون و سپاه و استعداد دولت قاهره در ولایت بابان است که تا حال ابراهیم خان سرتیپ، که بر جمعیت و سپاه بابان بمراتب شتی غالب و قاهر است، در آنجاها بوده، در ایام سفر هم باز معتمدی در آنجا خواهیم گذاشت و هر قدر قشون که از غازیان سرباز و سواره رکابی بساخلو بگذارم عوض آن را از سواره بابان و بلباس دیگری بسفر خواهیم برد و در حقیقت جمعیت کردستان و اردلان و ساوجبلاغ مکرری هم پشت بند و معاون خواهد بود و اگر مقرون بصلاح دولت دانند اشارت خدیوانه در باب معاونت هنگام ضرورت خواهند فرمود.

رابعاً: عمده اسباب وحشتیکه امثال محمد پاشا را بهم رسیده ازینست که بارسنگینی از نقد و جنس و طمع و توقع بردوشش بگذارند و از عهده بر نیاید و حجت و تمسکی بدهد و بوعده وفانماید و از جانبین اسباب وحشت فراهم آید و ما الحمد لله نه باری بردوش او گذاشته ایم نه طمع و توقعی داشته ایم، سهلست پیشکش سرکار اقدس راهم که در حضرت همایون نقد متقبلیم و انشاء الله تعالی میدهیم از او گوسفند و گاو و قاطر و یابو و اینطور چیزها نوشتیم ابراهیم خان بگیرد و بقشون ماموره بدهد و بفضل خدا حساب این تنخواه را هر طور باشد از جنس نابکار و نقد نارواج تا خودمان بسفر نرفته ایم می پردازیم و یقینست که همین تنخواه را پرداخت و حسن خدمت ظاهر خواهد ساخت. عبث عبث این خدمت را ضایع نمی کند و بعد از دادن پول خلاف رسم و راهی که زحمت افزای خاطر همایون شود نخواهد کرد.

خامساً: ولایت شهرزور و کوی و حریر از سه طرف به ساوجبلاغ و اردلان و سرحدات کردستان و کرمانشاهان اتصال دارد که ممالک محروسه سرکار شاهنشاهیست و یک طرف آن بمحل اختیار وزیر بغداد متصلست در هر راه آشوب و فشاری روی آن ولایت و این طایفه بهم رسد از همان یک طرفست و بس، آن یک طرف درین اوقات که ابراهیم خان سرتیپ و محمدپاشا تاحوالی موصل رفته اند و کرکوک و اربیل و پل سرخ غاشیه ارادت و اطاعت بردوش کشیده اند وزیر بغداد نوعی از در خدمت و سازش در آمده است که تاحال دوسه بار آدم او نزد سرتیپ و محمدپاشا آمده و از قراری که نوشته بودند جملگی کار آنجا روبراه شده اگر قبل از رفتن ما بسفر انشاءالله تعالی بطوریکه منظور و مقصود اولیای دولت قاهره است کار بغداد و وزیر پیشرفت بهم رساند از آن طرف هم اطمینان حاصل میشود و آن هم در حکم ولایت محروسه شاهنشاهی خواهد بود و هرگاه پیشرفت بهم رساند عرض می کند که در کار بغداد در وجهه همت والانهمت سلطانیست در همین بهار و تابستان امر آنجا راهم تمام خواهد کرد و اگر ناتمامی بماند در فصل پائیز، که بشرط حیوه وقت مراجعت ما خواهد بود انشاءالله قشلاق زمستان در سرزمین عراق عرب میتوان کرد و بغداد را بالفعل از تصدق فرق همایون آن استعداد نموده که تا بصدمه لشکر جهان آشوب شاهنشاهی را بیاورد.

سادساً: عبدالله پاشا که اکبر و اسن اولاد پاشایان بابان است بامساوی هزارخانه از اهل ایل بابان که اکثری از معاریف و آقایان و اکابر میباشند اینجاست و با کمال احترام و اعزاز او را نگاه داشته ایم در نظر داریم که این روزها در حدود ساوجبلاغ بخش و تیولی با بدهیم و چون هر کسی از اهل روزگار را ببیم و امید باید نگاه داشت این راه بیم محمود پاشا خواهد بود و باین قاعده و اسلوبی که باین تفصیل عرض شد امیدواریم که عیب و نقصی در خدمت این طرف از غیبت حضور ما روی ندهد بفضل خدا و باطن ائمه اطهار متوکلیم و بامداد طالع همایون متوسل و آنچه تدبیر بخاطر ما رسیده باین تفصیل بیان کرده ایم و می کنیم انشاءالله تعالی با تقدیم موافق خواهد شد و استدعا داریم که در هر یک از این فقرات هر آنچه بخاطر عرش مظاهر برسد و حی و تنزیل بارشاد و هدایت فرمایند و خطاب مبارک زود تر برسد که هیچ جزئی کاری بی اجازت و عرض شهریار نشود.^{۵۰} از این نامه چندین مسأله اصلی مستفاد میشود:

۱ - چگونه با اکراد رفتار شود و آنها را رام کنند.

۲- چگونه بعنوان یک نیروی جنگی و سیاسی در رقابت ایران- عثمانی بهنگام برخورد مسلحانه یا گاه گفتگوهای سیاسی بکار گرفته شوند.

۳ - چگونه از دوشیدن توان کردها برای تسهیل کار لجستیکی بهره برداری شود.

۴ - چه سیاست ریاکارانه ای در قضیه درپیش گرفته شود که نزد بزرگان کرد بنوعی و پیش دولتین ترک و انگلیس بنوعی دیگر بنماید.

قضیه بابان اشکالات عمیقی در مناسبات ایران و عثمانی بوجود آورد. منطقه بابان هم به یکی از میادین برخورد های خونین هردو نیروی منطقه ای تبدیل شد و به اولین عهدنامه ارزروم (۱۲۳۸) (- هـ- ق/ ۱۲۰۲ هـ- ش/ ۱۸۲۳ م- مترجم) و دومین عهدنامه ارزروم (۱۲۶۳) (- هـ- ق/ ۱۲۲۶ هـ- ش/ ۱۸۴۷ م- مترجم) انجامید. این دو عهدنامه روابط ایران و عثمانی را دوباره تنظیم و اختلافات ارضی سرحدات راحل و اصول سیاست مشترک دولتین را درباره کردها پیریزی کرد. یکی از نتایج مستقیم آنها ناپودی امارات خود مختار کرد بود. دورویی در سیاست عباس میرزا و دیگر کار بدستان درباره کردها در نامه های شان بخوبی خود نمائی میکند. در زمانی که بریتانیا میان دربار قاجار و باعالی برای صلح سرگرم میانجیگری بود و نمایندگان دولتین در ارزروم داشتند برای رسیدن به توافق گفتگو می کردند، میان عباس میرزا و نمایندگانش و فتحعلیشاه و کار بدستان ترک و انگلیس چندین نامه رد و بدل شد. سیاست

دربار قاجار در مورد کردان بروشنی از این نامه‌ها خوانده می‌شود. عباسمیرزا که خود در جریان گفتگوهای صلح و زمان جنگ رهبری روند اختلافات ایران و عثمانی را برعهده داشت در نامه‌هایش این نکته را روشن می‌کند.

فتحعلیشاه در نامه‌ای که در سال ۱۲۲۱ (ه.ق/ ۱۱۸۵ ه.ش/ ۱۸۴۷ م- مترجم) برای وزیر بغداد نوشته عبدالرحمن پاشای بابان را... عالیجاه رفیع جایگاه عزت و نبالت همراه، فخامت و بسالت انتباه، اخلاص و ارادت آگاه، امیرالامراء العظام، عبدالرحمن پاشا حاکم قلعه چوالان...^{۵۱} نام می‌برد.

عباسمیرزا در نامه‌ای به محمود پاشا بابان او را... عالیجاه، رفیع جایگاه، مجددت و مناعت پناه، فخامت و نبالت اکتناه، ارادت آگاه، امیرالامراء العظام، حاکم سلیمانی و بابان و شهرزور...^{۵۲} می‌خواند.

محمدعلیمیرزا طی نامه‌ای که در سال ۱۲۳۵ (ه.ق/ ۱۱۹۹ ه.ش/ ۱۸۲۰ م- مترجم) برای قاسم آقا بزرگ ایل حیدرانلو نوشته او را... عالیشان، رفیع مکان، عزت و مناعت بنیان، سنی القدر و مکان، اخلاص و ارادت نشان، عمده الاعیان و زبده العشایر و الارکان، قاسم آقا سرخیل طایفه حیدرانلو...^{۵۳} خطاب می‌کند. ولی عباسمیرزا در نامه‌ای بتاریخ محرم ۱۲۳۸ (ه.ق/ ۱۲۰۲ ه.ش/ ۱۸۲۳ م- مترجم) برای لرد استراتفورد کانینگ سفیر بریتانیا نزد باعالی (۱۸۲۵-۱۸۳۰) (ه.ق/ ۱۲۴۵ ه.ش/ ۱۲۰۴-۱۲۰۹ ه.ش- مترجم) نوشتنی می‌گوید:... برخی فقرات به عالیجاه فتانت آگاه جرج ولک (نماینده بریتانیا در دربار قاجار - نویسنده) فرمودیم که به عالیجاه... (یعنی کانینگ- نویسنده) اظهار کند تا آن عالیجاه... از اوضاعی که در این دو سال فی مابین این دو دولت جاوید بنیان اتفاق افتاده و باعث حصول فتنه و نفاق شده است مطلع گشته سبب وقوع این جنگ و دعوا و آشوب و غوغا که بین المملکتین روی داده و میل و رغبت اولیای این دو دولت جاوید مدت که بالفعل باز با هم سازش و ترک کاوش حاصل است و رفتار و کرداری که هربار در وقتی که ما اراده صلح کرده‌ایم از جانب اکراد بدنهاد و سرحدنشینان آن طرف برای گرمی هنگامه فساد ظاهر شده...^{۵۴}

ابوالقاسم قائم مقام ثانی وزیر عباسمیرزا در ماه صفر ۱۲۳۸ (ه.ق/ مهر ماه ۱۲۰۲ ه.ش/ اکتبر ۱۸۲۳ م- مترجم) در نامه‌ای که برای جرج دیلوک مینویسد از این صریحتر می‌گوید: "عالیجاها، دوستان، مهربانان، عزیزان، ارجمندان، کامکاران، رقعہ (ای) که بیادآوری آن دوستدار نوشته بودندند ملاحظه شد و در باب قرار مصالحه دولتین علیتین ایرانی و عثمانی که میبایستی بایلیچی بزرگ دولت بهیه انگلیسه اظهار شود، خواهش نموده بودند که شروط و عهد که در ضمن این مصالحه از طرف دولت دائم القرار ایران در نظر دارند، مفصل و مشروح بآن دولت عزیز حالی و معلوم شود، تا ایلیچی معزی الیه از مقصود اولیای دولت قاهره ایران مستحضر شده از روی آگاهی و استحضار بانجام کار پردازد. دوستدار مضمون رقعہ آن دوست را بخاک پای ساطع الضیای نواب مستطاب ولیعهد معروض داشت، فرمودند که: شروط عهد کلی که ما داریم همین است که آنچه باعث برهم زدگی دو دولت و دو مملکت شد، انشاء الله تعالی موقوف شود تا کار دوستی و موافقت دولتین بفضل خدا بحال اول باز آید و ایلیچیان مختار در ابتدای قرار مصالحه، از جانبین تعیین خواهد شد که شروط و عهد جزئی که در میان دو سرحد، در همسایگی باشد به اذن و اختیار تمام از جانب هر دو دولت انجام دهند و چون شروط عهد کلی ما رفع و دفع امور است که از اول باعث برهم زدگی دولتین شده لهذا لازم است که امور مذکور را بروجه تفصیل بآن دوست حالی و خاطر نشان سازیم. اولاً امری که باعث حدوث فتنه و فساد مابین دو مملکت گردید این بود که جماعت اکراد از دو جانب بنای آشوب گذاشتند و پاشایان سرحدات تصاحب آنها کردند و جاوید و جاوید و آزار از دغلی و راهزنی بر عیای ممالک محروسه ایران می‌رسید و از جانب سرعسکرها رفع این فتنه و آشوب نمی‌شد. تا عاقبت بناچار کار به حرب و پیکار انجامید. حالاً که بنای مصالحه میشود باید ایلات و اکرادی که در ایام محاربه و قبل از آن از ممالک محروسه ایران بولایات عثمانی رفته، کلاً استرداد شود و بعد از این هم تصاحب نکنند و راه دهند و نگاه ندارند. تا بالمره رفع آشوب و فساد

از میان دو دولت جاوید بنیاد گردد. و ثانیاً امری که موجب کدورت بین الدولتین گردید رفتار نیست که در مالک عثمانی نسبت به حجاج و زوارو تجار ایرانی میشد... و ثالثاً بعضی اوقات از جماعت عثمانی واکراد در سمت ارمینه بغداد تجاوزی اتفاق می افتاد و تعدی و تطاولی میشد. بعد از این که بنای موافقت و مطابقت خواهد بود بالمره موقوف و متروک شود...^{۵۵} قائم مقام در نامه دیگری به سرعسکر ارزروم نماینده دولت عثمانی برای گفتگوی عقد پیمان ارزروم اکراد را " فتنه جویان اکراد و سایر اهل فساد" نام میبرد.^{۵۶}

۳ - ۴ محمدخان امیر نظام

نمونه ۱۳: همکاری ایران و روم- میر رواندوز (۱۲۴۵) (- ه-ق/۱۲۰۹-ش/۱۸۳۰-م- مترجم)

سراغاز تأسیس امارت سوران روشن نیست. زیرا در جای کوهستانی سخت و دور افتاده ای واقع شده و در رویدادهای منطقه نیز نقش چندانی نداشته است. سلطان سلیمان قانونی هنگام گرفتن بغداد و سرو صورت دادن به کارهای منطقه مفتوحه، عزالدین شیر میر سوران را کشت. (۹۴۱) (- ه-ق/۹۱۴-ش/۱۵۳۵-م- مترجم) امور امارت سوران را ضمیمه استان اربیل نمود و آنرا به حسن بیگ داسنی که امیری یزیدی بود سپرد. یکی از امرای سوران بنام سیف الدین، عشاير منطقه را بدور خود گرد آورد. ابتدا قلعه اربیل را از داسنیان گرفت و سپس همه منطقه را بزیر فرمان خود در آورد. حسن بیگ هر چند کوشید نتوانست از عهده میر سیف الدین بر آید. باین دلیل به استان بول فراه خوانده شد و در آنجا بقتل رسید. میر سیف الدین منطقه سوران را مستقلاً اداره مینمود، لشکر عثمانی چندین بار بجنگش آمد و نتوانست نابودش کند. وی خود برای اظهار ارادت بدرگاه سلطان سلیمان رفت، بامید اینکه خاک اجدادش باز باو سپرده شود، اما به آرزویش نرسید و در آنجا کشته شد. سلطان به خواهش حاکم آمدی (عمادیه- ق مترجم) امارت سوران را به قلی بیگ یکی از بزرگان همان خاندان سپرد. بارگاه امارت آنگاه در حریر بود.^{۵۷}

حدود اقتدار امارت سوران میان هر دو زاب بزرگ و کوچک قرار داشت. از طرفی با امارت بابان و از سوئی با امارت بادینان هم مرز بود. قلمرو آن بنسبت نیرو مندی یا ضعف امرایش محدود و یا وسیع میشد. سختی و دور افتادگی بارگاه امارت آنرا تا اندازه ای از تأثیرات رویدادهای منطقه محفوظ داشته بود. امرای آنجا نیز اغلب به آنچه که در دست خود داشتند قناعت میکردند. اوضاع سوران چندین دهه بدینسان گذشت تا در سال ۱۲۱۸ (- ه-ق/۱۱۸۳-ش/۱۸۰۴-م- مترجم) اوغریبگ مرد. از اوشش پسر برجای ماند که در زمان حیات خود منطقه را میانشان تقسیم کرده بود. پسر بزرگش مصطفی بیگ که رواندوز و آکوو بالک را سرپرستی میکرد، بجای پدر به بزرگی سوران برگزیده شد. برادران و دیگر خویشاوندانش با او رقابت میکردند و به خواست و فرمانش وقعی نمینهادند و بزرگان بابان بر علیه او توطئه میچیدند. وی از دشمنی برادرانش بتنگ آمد و از قدرت دست کشید (۱۲۲۹) (- ه-ق/۱۱۹۳-ش/۱۸۱۴-م- مترجم) و پسرش محمد بیگ را بجای خویش گماشت و خود به روستای آکوها رفت و تادم مرگ گوشه گیری اختیار نمود. (۱۲۳۸) (- ه-ق/۱۲۰۲-ش/۱۸۲۳-م- مترجم) محمد بیگ ۱۱۹۸-۱۲۵۳ (- ه-ق/۱۱۶۳-ش/۱۲۱۶-م- مترجم) ۱۸۳۷-۱۸۷۴ (- ه-ق/۱۱۹۳-ش/۱۸۱۴-م- مترجم) پیش ملا احمد آدم یکی از داناترین ملاحی کرد آن دوران درس خوانده بود. مدتی سرپرستی دره هرو تیان^{۱۹} را بر عهده داشت. وی از نزدیک شاهد رقابت و اختلافات ناجوانمردانة عموها و خویشاوندانش بود. ظهور محمد بیگ در منطقه با چند رویداد مهم همزمان بود:

۱- آمدن هیئت جنگی فرانسوی بسرکردگی ژنرال گاردان به ایران و سازماندهی نیروهای مسلح ایران بشیوه نوین و تأسیس کارخانه اسلحه سازی.

۲ - شورش محمدعلی پاشا در مصر و لشکرکشی پسرش ابراهیم پاشا به سوریه و آناتولی

۳ - انعقاد پیمان اول ارزروم میان روم و ایران.

۴ - کوشش بابعالی برای اصلاح اوضاع داخلی امپراطوری عثمانی "تنظیمات" و استقرار قدرت مرکزی.

محمدبیگ در آغاز به آبادانی و تحکیم بارگاه امارتش که شهر رواندوز بود اهمیت ویژه‌ای مبذول داشت. وی چندین قلعه و برج در داخل و اطراف شهر بنانهاد و حصار محکمی برای محافظت آن بدورش کشید و به ایجاد شبکه گردآوری اطلاعات و اخبار توجه فراوانی نمود و برای ملاحه و باسوادان احترام زیادی قائل شد و برایشان مستمری تعیین کرد و مدرسه و مسجد بنانهاد. وی برای رشد امارت سوران چندین کار مهم انجام داد

۱ - صفوف داخلی را متحد ساخت. کسانیراکه نافرمانی میکردند یا کشت یا بزور به فرمانبرداری وادار نمود. عموها و خویشاوندان نافرمان خود را پیش از همه سرکوب کرد. به اختلافات و رقابت و دشمنیهای بزرگان قلمرو خویش پایان داد.

۲ - به سازماندهی امور اقتصادی پرداخت و مالیات و زمینانه را وضع کرد. امنیت کاروبار بازرگانی و کاروانی را در سرتاسر ناحیه برقرار ساخت. برای اموردارائی درهمه مناطق مسئول و برای تنظیم هزینه‌های دستگاه رهبری و لشکری چند خزانه دار تعیین نمود.

۳ - سپاه پیاده بزرگی از عشایر سوران تشکیل و آنرا بشیوه‌ای نوین سازمان داد و پایه و مقامهای داخلی آنرا مشخص نمود. مسلحش کرد و مرتبا به بالابردن کمیت و کیفیت اسلحه‌هایش سرگرم بود.

۴ - کارخانه اسلحه سازی تأسیس کرد و گذشته از ساختن خنجر، تپانچه، تفنگ و باروت، از سال ۱۲۳۳ (- هـ-ق/ ۱۹۷۱ هـ-ش/ ۱۸۱۸ م- مترجم) ببعده به ریخته‌گری لوله توپ نیز پرداخت و چندصد لوله گوناگون را قالب‌ریزی کرد.

۵ - اهمیت بسیاری به آبادانی داد. روی رودخانه‌های منطقه سوران دهپایل زد. دهه‌ها مسجدر روستاها و درجا‌های سخت و استراتژیک تحت فرمان خود دهها قلعه و مرکز جنگی ساخت. او اعتقاد عمیقی به دین اسلام داشت. برای ملاها احترام فراوانی قائل میشد. بدرخواست ملایحیی به یزیدیان حمله و آنها را قتل عام نمود و شریعت را اساس اداره امور و حل اختلافات میان مردم قرار داد. در برابر دشمنان و مخالفانش سنگدل و بیرحم و در رفتار با سکنه و زیردستانش دادپور بود. محمدبیگ پس از تحکیم قدرت خود در سال ۱۲۳۴ (- هـ-ق/ ۱۹۸۱ هـ-ش/ ۱۸۱۹ م- مترجم) بفکر استقلال و کوشش برای توسعه طلبی افتاد، قلمرو سوران تا آن زمان در محدوده‌ای تنگ و کوهستانی گیر کرده بود ولی او به دست اندازی به هر چهار سوی امارتش پرداخت. تلاشهای محمد بیگ بی شک تحت تأثیر رویدادهای زمان خودش قرار داشت.

در زمینه جنگی برای توسعه مرزهای حکومتش به لشکرکشیها پرداخت، بدون آنکه به سلطه عثمانی یا ایرانی توجهی کند. قسمتی از مناطق امارات بایان و بادینان و بعضی جاهارا در ولایات موصل و بغداد و دیاربکر و وان و حلب از قلمرو عثمانی و برخی از جاهای کردنشین ولایات آذربایجان و اردلان رادر قلمرو قاجار بتصرف در آورد. در زمینه سیاسی کاملاً مستقل بود. به کاربردستان ایرانی و عثمانی وقعی نمینهاد. بلکه هنگامیکه محمدعلی پاشا از سلطان عثمانی یاغی شد و پسرش ابراهیم پاشا به لشکرکشی به شام و آناتولی پرداخت، او دیگر نام "امیر منصور" بر خود نهاده و در میان مردم به میرمحمد مشهور شده بود.

بامحمدعلی پاشا و پسرش ابراهیم پاشا ارتباط برقرار کرد و برای ریختن طرح همکاری سپاهی و سیاسی با آنان به تبادل نامه پرداخت.^{۵۸}

حرکت نظامی و سیاسی میرمحمد و ترقی سریع و وحشت دردل کاربدستان باعالی و قاجار انداخت. هر دو دولت این جنبش را تهدیدی واقعی برای خود می‌شمردند. امارت سوران در سایه رهنمود سیاسی و جنگی میرمحمد می‌توانست به هسته‌ای برای تشکیل یک دولت مستقل کرد تبدیل شود و دول عثمانی و ایران را با خطر تجزیه روبرو کند. کاربدستان ایران برای مقابله با این تهدید به فعالیت پرداختند. هم خود مستقیماً برای کاربدستان عثمانی نامه نوشتند تا در از میان برداشتن میرمحمد و جنبش او با آنها همکاری کنند و هم کاربدستان انگلیس را برانگیختند که از باعالی بخواهند هر چه زودتر آتش این تهدید را خاموش کند. از سوی دربار قاجار محمدخان امیر نظام و از جانب باعالی سردار اکرم رشید محمد پاشا برای فعالیت مشترک روم و ایران بر علیه میرمحمد تعیین شدند.

میرمحمدخان امیر نظام (۱۲۵۷-۹) (هـ-ق/ ۱۲۲۰-۹) (هـ-ش/ ۱۸۴۱-۹) مترجم) یکی از مردان مقتدر و نامی دربار قاجار بود. پدرش علیخان هم در دوران فتح‌علیشاه یکی از نام‌آوران دربار بشمار میرفت. وقتی گریبایدوف سفیر روس در تهران کشته شد (۱۲۴۴) (هـ-ق/ ۱۲۰۸-۹) (هـ-ش/ ۱۸۲۹-۹) مترجم) عباس میرزا محمدخان را بخاطر لیاقتش به پیشکاری پسرش خسرو میرزا برای عذرخواهی به پترزبورگ فرستاد. وی در آنجا بنیکولای اول امپراطور روس ملاقات نمود و از انجام مأموریت محوله پیروزمند بازگشت. پس از کشته شدن میرزا قاسم قائم مقام (۱۲۵۱) (هـ-ق/ ۱۲۱۵-۹) (هـ-ش/ ۱۸۳۶-۹) مترجم) خلیها انتظار داشتند که صدارت ایران به محمدخان سپرده شود ولی شاه او را به پیشکاری قهرمان میرزا به آذربایجان فرستاد.^{۵۹}

رشید محمد پاشا در سالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ (هـ-ق/ ۱۲۰۸-۱۲۱۲-۹) (هـ-ش/ ۱۸۲۹-۱۸۳۳-۹) مترجم) صدراعظم دولت عثمانی بود. در سال ۱۲۴۹ (هـ-ق/ ۱۲۱۲-۹) (هـ-ش/ ۱۸۳۳-۹) مترجم) والی سیواس شد و در عین حال ولایت دیار بکر نیز زیر فرمان او قرار گرفت. تا نیر و و اوقات کافی برای حل مشکل شورش میر محمد داشته باشد، زیرا این موضوع به یکی از بزرگترین نگرانیهای دولت عثمانی تبدیل شده بود.^{۶۰}

محمدخان زنگنه امیر نظام ایران در نامه‌ای برای محمد رشید پاشا صدراعظم پیشین عثمانی مینویسد: "بعد از شرح مراسم اشتیاق، برورق یگانگی و رفاق می‌نگار که بحمد الله والمنة رابطه دوستی و اتحاد فی مابین دو دولت قوی بنیاد از هر جهت کامل و قاعده یک‌جهتی و مسالمت از هر حیث ظاهر و حاصل است. بشکر این نعمت عظمی و موهبت کبری امنای دولتین در حال شوکتین، در همه حال لازم و واجب می‌باشد، اقتضای مواحد حاصله بین الحضرتین و مهر و محبت واقعه بین الجانبین لازم است که دوستدار آن جناب را که بحکم دولت بهیبه عثمانی نظم امور و لایات کردستان را پیشنهاد ساخته به عمادیه آورده‌اند، از مأموریت خود آگاه و مخبر و اوضاع واقعه مطلع و مستحضر دارد.

آن جناب خود میدانند که محمدبگ در جزو توابع پاشایان بابان مردکد خدامنشی بود و به هیچ وجه اسم و رسمی نداشت به واسطه جدیت پاشایان و مشغولیت ایشان به یکدیگر فرصت یافته بنای جسارت گذاشت. جمعیتی منعقد ساخته کوی و پل سرخ و اربیل و پاره‌ای از محالات حریر و شهر زور و اکثری از دهات لایجان مکرری را تصرف نمود، کسی پیچیده او نشد رفته رفته شهرت‌تی کرد و صاحب اسمی شد. حیل و تزویر هانموده بر سر عمادیه رفت و تصاحب نمود. سه سال بیشتر که دوستدار در آذربایجان نبود بحکم خاقان رضوان مکان به سفر عراق رفت به محالات ساوجبلاغ مکرری قشون فرستاد و خسارت بی‌حدرسانده، محال سردشت را متصرف شدند. بعد از مراجعت از سفر عراق بتأدیب او تعیین کرد. جمعیت او را به جنگ و جدال از آن محال بیرون نموده داخل جاهای متصرفه او شدند. و قلعه مشهور به دربند و پاره‌ای قلاع دیگر را خراب و بایر ساختند. و اراده آن بود که کارش بالمره تمام شود. شدت

سردی هوا و بعضی قضایا که در آن سال اتفاق افتاد عایق آمده قشون مأجوره به حکم و اشارت دوستدار معاودت نمودند. سال گذشته نیز که دوستدار چندی در عراق ملتزم رکاب شاهنشاه جمجاه روحانفاده بود هفت هشت هزار قشون به محال مرگور فرستاد. قریب چهل هزار تومان مال غارت شد و چهارصد نفر نفوس محترمه مسلمین... ذکوراً و اناناً به قتل رسید و چند نفر آیرملو که از جمله مهاجرین ایروان و درمرگور متوقفاند، برواندوز بردند که در آنجا محبوس و معذباند و اکثری از آنها که بالفعل در رکاب اقدس ملتزماند، عیال و نسوان ایشان را کشتهاند. این خبر بعرض شاهنشاه اسلام پناه رسید بغایت متأثر و متغیر شدند. آتش قهر و غضب در کانون ضمیر مبارک اشتعال یافته تأدیبا و تلافی اعمال صادره و خونخواهی مسلمین را بعهد کفالت دوستدار محول فرمودند.

بعد از ورود به آذربایجان علی العجاله اقدام این امر بانجام خدمات دیگر مقدور نگردید. حالاکه آنجا فصل یافت و فراغت بهم رسید، فرصت عزیمت به هر جاوهر کار هست و تهیه و تدارک آن از توجه و التفات اعلیحضرت - ظل الهی - اید شوکت - ق حاضر و موجود می باشد. دوستدار برای تنظیم امور بسرحدات آذربایجان خواهد رفت. نظریاً موریت خود لازم است انشاء الله به مشیت و خواست جناب باری - عز آسمه - ق به انهدام بنای شرارت و فساد او پرداخته تلافی اعمال او را بکند.

دفع و استیصال خائن دین و دولت به چاکران هر دو حضرت، از واجبات است. آن جناب که از آن طرف مأمور شده تشریف آورده اند دوستدار هم از این طرف عزم و اقدام نماید که، بمعاونت یکدیگر ماده فساد او بالمره قلع و قمع بشود. و من بعد اسمی از او در دولت مذکور نشده، رعایا و برایای مملکتین از مضرات او آسوده و ایمن باشند. هرگاه آن جناب تعیین قشون را از این طرف مصلحت دولت بهیه ندانند و خود بتنهائی به دفع او بپردازند به حکم اتحاد دولتین لازم است دوستدار را بجهت چند اطمینان قلبی دهند:

اولاً، از اضمحلال و استیصال او بنحو کامل.

ثانیاً، از امن آن سرحدات که من بعد این طور امور روند و تعرض بر رعایای دولت علیه نرسد.

ثالثاً، از رسیدن چهل هزار تومان و دیه خون مسلمانان

رابعاً، از استخلاص محبوسین که بالفعل در رواندوز هستند.

خامساً، کوتاه داشتن دست تصرف او از قراء لایجان مکرری و غیره، سند مهور مضبوط دولتی مشتمل بر قیودات خمس مذبوره بسیارند که هر دو دولت علیه مستمسک دوستدار بوده، مورد بحث و ایراد نشود.^{۶۱}

برخی منابع نگارش این نامه را به سال ۱۲۴۵ (- هـ.ق/ ۱۲۰۹ هـ.ش/ ۱۸۳۰ م - مترجم) نسبت میدهند ولی بنابه روند رویدادها میبایستی چند سال بعد از آن نوشته شده باشد. بهر حال از این نامه و نامه های دیگر وابسته به این مسأله چند حقیقت مستفاد میشود:

۱ - پیمان اول ارزروم (۱۲۳۸) (- هـ.ق/ ۱۲۰۲ هـ.ش/ ۱۸۲۳ م - مترجم) که کار مشترک حکومت های روم و ایران را پیریزی کرده بود در سیاست دولتین در مورد اکراد که هر یک بخشی از سرزمینشان را زیر دست خود داشتند بازتاب یافت، بویژه در هنگامیکه دیگر احساسات ملی کرد در راستای "شعور ملی" و تأسیس دولت مستقل بر اساس ملت در حال رشد بود.

۲ - خطری که بر پائی یک مرکز مستقل نیرومند در آن مکان که چندین قرن "ناحیه حاجز" میان دو دولت بزرگ منطقه بود میتوانست برای هر کدام از دولتین ایجاد کند.

۳ - خطری که تأسیس یک دولت جدید با تجزیه بخشی از خاک عثمانی و ایران برای منافع دول اروپائی بویژه بریتانیا ایجاد کند.

۴ - نادیده گرفتن هرنوع روائی جنبشها و قیامها و شورشهای اکراد و پنهان داشتن همه جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی... هتد روشن و درخشان آن.

کمبل سفیر انگلیس در دربار قاجار در نامه‌ای که در ربیع الثانی سال ۱۲۴۸ برای امیران نظام نوشته میگوید: "درین وقت... نواب فریدون میرزا به عزم تأدیب میر و اندوز نهضت آرای سمت مراغه و سلدوز است. بنابراین اتحاد دولتین علیتین مصلحت مخلص در این است که هرگاه نواب معزی‌الیه با خود آنجناب بعزم تنبیه میر نهضت فرامی‌باشید، بعد از آنکه تنبیه و تأدیب او به عمل آمد و او را وسپاه او را از خاک آذربایجان و آن صفحات بیرون نمودید و دانیدید، سپاه نصرت همراه او را از خاک متعلقه به دولت بهیبه ایران نگذرند و تجاوز جایز ندارند، چرا که مخلص به ایلچی دولت خود متوقف در اسلامبول نوشته که مراتب ارتکاب این حرکت خلاف میرا خدمت سلطان عرض نماید که فرمانی صادر و میرا از این حرکت مخالف منع نماید. هرگاه بعد از این که مراتب مقروع سمع شریف سلطان گردید و مانع نشدند و او را تأدیب نفرمودند آن وقت راه حرفی و گله و شکایتی از این دولت نخواهد بود. البته اگر نواب والا تشریف برده‌اند، بعد از مطالعه شرح مذکور ارسال حضور والا و آن جناب هم شرحی معروض دارند..."^{۶۲}

امیر نظام در پاسخ کامل مینویسد: "در باب امر رواندوز که بدان نحو نوشته بودید و اظهار داشته بودید که قشون بخاک رواندوز داخل نشود که مبادا باعث بحث امنای دولت عثمانی شود، حقیقت امر محمد بیگ رواندوز بطریقی است مشارالیه چند سال است از دولت عثمانی روی گردان شده و مادام وزارت داود پاشا در دارالسلام بغداد بزور و خلاف رای او پل سرخ که یک محال معظمی است با چند محال سلیمانیه تصرف نموده همیشه مخالف او بوده، تا آنکه وزارت بغداد به علی‌رضا پاشا تفویض شده در آن وقت اغتشاشی بهم رسیده و او جمعیت خود را فرستاده اردبیل^{۶۳} را هم تصرف کرده و همچنین اکثر جاهای عمادیه و آن صفحات را ضبط نموده و به غایت خلاف قاعده با جناب معزی‌الیه رفتار و نسبت به دولت خود بی‌حرمتی کرده تا این روزها، از راه نادرستی که دارد، صفحه آذربایجان را از قشون جرار نظام و توپخانه خالی دانسته غفلتاً جمعیتی بقدر سه هزار نفر بر سر دشت فرستاده و موسی خان حاکم آنجا بی‌آدمی تاب نیاورده قلعه آنجا را تصرف کرده، بمجرد وصول این خبر نواب امیرزاده اعظم دو فوج افشار و جمعیت مکرری که بقدر سه هزار نفر میشد مأمور تنبیه او فرمودند.

همچنانکه پیشتر خدمت جناب آصف الدوله نوشته بودم بعد از ورود قشون منصوره و توپخانه مبارکه به آنجا اول طوایف اکراد بلباس و پیران که از عشایر معظم او بود تاخت و تاراج نمود و بعد بر سر قلعه سردشت رفته ده روزه قلعه را محاصره کرده توپ بسیار زده شب یازدهم قلعه را به یورش تسخیر کرده، برخی از جمعیت رواندوز را به قتل رسانده و برخی دستگیر شده و بعضی فرار کرده، و بعد آن عالیجاه مقرب الحضرت العلیه محمدخان سرتیپ به آن جمعیت و سربازان خوبی و دو دسته از فوج بهادران و سربازان قره‌داغی و سواره اکراد و غیره باهشت عراده توپ و خمپاره مأمور رواندوز شده است. و از آن طرف وزیر بغداد هم سه چهار عراده توپ و دو هزار جمعیت از ضابطه و غیره بهمراه سلیمان پاشا بر سر او فرستاده که مشارالیه را تنبیه نماید.

هرگاه نواب امیرزاده اعظم او را مخالف و روگردان دولت عثمانی نمی‌دانستند، قشون مأمور خاک‌روم نمی‌فرمودند، اما این نادرست روگردان هر دو دولت است. اینکه شما به ایلچی متوقف اسلامبول این مطلب را نوشته‌اید که به امنای دولت عثمانی حرفی بزنند، بسیار خوب کرده‌اید، ولیکن اگر این عمل او را کارگزاران حضرت ولی‌النعمی متحمل میشدند، فردا که از آن طرف فراغتی حاصل می‌نمود جسارت دیگر می‌کرده و از مستان میشد، استعداد دیگر و زیادتر برای دفع او لازم و وجوب کلی بهم میرسانید. پس در این صورت بهتر این بود که در این وقت دفع او کرد..."^{۶۳}

عبّاس میرزا هنگامیکه برای سرکوب‌یاغیگری ناراضیان خراسان به‌آنجا رفته بود در جواب یکی از نامه‌های امیرنظام، در ماه شوال ۱۲۴۸ هـ.ق/شهریور ماه ۱۲۱۱ هـ.ش/اوت ۱۸۳۲ م- مترجم) درباره میر محمد مینویسد: "مسطورات او مصحوب محمد صالح بیگ چپار رسید و از گزارش کردستانات اطلاع حاصل شد. حسن تدبیر آن عالیجاه و ضرب شمشیر سرتیپ بر عالمی آشکار گردید و مجال انکار نماند. اما قطعید، بل که حلقوم میر وقتی خواهد شد که ان شاء الله تعالی کوی بدست آید و رواندوز مفتوح شود...^{۶۴}"

ایرانیان میخواستند در لشکرکشی باعالی بر سر میر سوران شرکت کنند، کاربردستان ترک نمیخواستند لشکر ایران وارد خاک عثمانی شود. آنان میخواستند خودبتهائی کار را به انجام برسانند. این امر هم نوعی سردی در میانشان ایجاد میکرد. دیپلماتهای انگلیس در تهران و استانبول میکوشیدند از اختلاف نظرات طرفین بکاهند. وزیر مختار انگلیس در نامه‌ای که به میرزا مسعودخان وزیر امور خارجه ایران نوشته میگوید: "به آنجناب معلوم است که امنای دولت سنیه انگریز بسیار مشتاق اند که اموراتی که متعلق به سرحدات ایران و روم می‌باشد موافق اتحاد و یگانگی درست شود و هر وقت از برای تنبیه مفسدی و راهزنی لشکرکشی لازم گردد در آن کار ملازمان هر دو دولت با هم متفق شده دفع آن مفسد نمایند و قبله عالم از روی دانایی و آگاهی به جناب امیرنظام و امنای دولت قاهره به این طریق حکم فرموده اند جناب امیرنظام هم حسب الحکم قبله عالم نوشتجات در این خصوص به جناب رشیدپاشا و سرعسکر ارزنه الروم (ارزنه الروم) و پاشای بغداد ارسال نموده اند که به اتفاق افواج قاهره دو دولت میر و اندوز که سرکرده مفسدان و راهزنان است و مملکت دو پادشاه عظیم القدر را خراب و مغشوش نموده است و او را به کلی قلع و قمع نموده، از روی زمین براندازند و از خبری که از نایب‌اللیوز دولت بهیه انگریز که در ارزنه الروم (ارزنه الروم) متوقف است رسید که جناب رشیدپاشا عمادیه را گرفته و آن بدبخت با سیصد نفر بفرماند و از گریخته معلوم است که به سهل و آسانی و بزودی دفع او خواهد شد. بعد از رسیدن این خبر دوستدار لازم دانست که عالی‌جاه کپیتان (کاپیتان) شیل صاحب را روانه اردوی رشیدپاشا نماید به جهت سه‌مطلب، مطلب اول آنکه به جهت تسخیر و گرفتن عمادیه به رشیدپاشا تهنیت و مبارک باد بگوید، مطلب دوم آنکه از کاروبار آن سمت مطلع و مستحضر گردد، سیم آنکه چون پارسال عالی‌جاه مشارالیه با فوج ارومی مشغول به دور کردن آن طاغی بود و هرتاقت و تازی که به مملکت قبله عالم شده بود از مقتول رعایای آن سمت اطلاع داشت رشیدپاشا را از این امورات مخبر و مطلع گرداند...^{۶۵}"

همزمان با فشار سیاسی و جنگی ایران برای "قطع حلقوم" میر محمد، باعالی به توطئه چینی برای نابودی او پرداخت. این مأموریت به محمد رشیدپاشا محول شده بود. وی یکی از مردان لایق دولت عثمانی بود. به امور سیاسی و جنگی و مدیریت آشنائی داشت. بیش از چهار سال صدراعظم سرتاسر امپراطوری عثمانی بود. ضمن اینکه والی سیواس شده بود برای موفقیت کارش ولایت دیابکر نیز به او سپرده شد. به محمدپاشا اینجه‌بیرقادر والی موصل و علیرضاشای لاس و وزیر بغداد فرمان داده شد با او کمال همکاری را بنمایند. رشیدپاشا همزمان با بسیج نیروی نظامی بزرگی بر علیه میر محمد، به سازماندهی نیروی سیاسی ملاحی کرد نیز بر علیه او پرداخت. میر محمد بازداشت و به استانبول فرستاده شد (۱۲۵۲) ^{۶۶} (- هـ.ق/۱۲۱۶ هـ.ش/۱۸۲۷ م - مترجم) از آن زمان گم‌شده و هیچکس خبر درستی از او ندارد.

۳ - ۵ فرهاد میرزا معتمدالدوله

نمونه ۱۴: خلعت: حسن سلطان هورامی (۱۲۸۴) (- هـ.ق/۱۲۴۶ هـ.ش/ ۱۸۶۷ م - مترجم)

فرهاد میرزا (۱۲۳۳-۱۳۰۵) (- هـ.ق/۱۱۹۷-۱۲۶۷ هـ.ش/۱۸۱۸-۱۸۸۸ م - مترجم) پسر عبّاس میرزا یکی از سیاستمداران بزرگ عصر خود و یکی از نویسندگان روشنفکر ایرانی بوده است. از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ (- هـ.ق/۱۲۱۳ - ۱۲۱۵ هـ.ش/۱۸۳۴-۱۸۳۶ م - مترجم) حکومت

لرستان و خوزستان را در دست داشته و از ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۵ (هـ.ق / ۱۲۱۵-۱۲۱۸ هـ.ش / ۱۸۳۶-۱۸۳۹ م- مترجم) نایب‌السلطنه محمدشاه در سال ۱۲۵۷ (هـ.ق / ۱۲۲۰ هـ.ش / ۱۸۴۱ م- مترجم) حکمران فارس و از سال ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ (هـ.ق / ۱۲۴۶-۱۲۵۳ هـ.ش / ۱۸۶۷-۱۸۷۴ م- مترجم) حکمران کردستان بوده است. در سال ۱۲۹۰ (هـ.ق / ۱۲۵۲ هـ.ش / ۱۸۷۳ م- مترجم) که ناصرالدین‌شاه برای گردش به اروپا رفته بود فرهاد میرزا نایب‌السلطنه بود. وی در زندگی سیاسی به طرفدار سیاست بریتانیا در ایران شناخته شده، به همین جهت نیز چندین بار دچار مشکل و تنگنا گردیده و بناچار خود را به سفارت بریتانیا در تهران انداخته و در آنجا بست نشسته بود تا مورد عفو قرار گیرد. در زندگی ادبی خود اشعار زیادی سروده و چندین کتاب نوشته است از جمله: نصاب، کنزالحساب، جام جم درباره جغرافیا و تاریخ، زنبیل (بروش ککشول شیخ بهائی) فلک‌السعاده در ستاره‌شناسی، هدایت‌السبیل که نقل خاطراتش از سفر حج می‌باشد.

در سال ۱۲۸۴ (هـ.ق / ۱۲۴۶ هـ.ش / ۱۸۶۷ م- مترجم) که به حکمرانی کردستان گمارده شد برای همیشه به اقتدار خاندان اردلان پایان داد. برای زهرچشم گرفتن از مردم روشی تند و تیز و قاطعانه در پیش گرفت. جمعی از مأموران وارد را برای تنظیم امور مناطق و نیروی نظامی و مالیات و اداره امور حکومت با خود برده بود تا در آنجا مستقرشان سازد. روزیکه برای بدست گرفتن امور حکمرانی کردستان به نزدیک شهر سنج رسید، از جانب مردان نامی آنجا مورد استقبال قرار گرفت. او هم ضمن خواندن خطابه‌ای برایشان، گفت: "من تادراین ولایت حاکم باشم با احدی از شما در هیچ مورد موافقی دروغ نخواهم گفت، شما هم باید هیچوقت و در هیچ کاری با من دروغ نگوئید. هرگاه دروغ و تقلب از احدی صادر شود بدون اغماض و پرده‌پوشی مجازات خواهم کرد..."^{۶۷} فخرالکتاب کشته شدن حسن سلطان را چنین بازگو می‌کند:

"... بعد از سه ماه برای سرکشی و بازدید قلعه شاه‌آباد مریوان باقلیل جمعیتی از شهر (سنندج - نویسنده) حرکت نموده علی‌اکبرخان اشرف‌الملک و میرزا عبدالغفار معتمد و میرزارضاعلی دیوان‌بیگی و معدودی از اعیان ولایات را ملتزم راکب کرده در ورود سرحد مریوان حسن سلطان اورامی که سالها از حکومت کردستان باغی و مصدر شرارت و جسارت بوده با مصطفی‌بیگ و بهرام‌بیگ برادران خود و هزار تنگچی بی‌باک و مغرور بحضور شاهزاده آمده از طغیان و شرارت حسن سلطان مسبوق و باطنامصم تأدیبا و بوده از این آمدن و بی‌باکی او قلاب‌گیر شده و چندین حرکات وحشیانه هم در عرض راه از تنگچی‌های اورامی سرزده و شاهزاده کارآگاه همه را چشم‌پوشی و تغافل نموده تا بقریه بیلک^{۶۸} که یکی از دهات مریوان است رسیده و شاهزاده در مسجد آن قریه منزل فرموده بعد از مراجعت بسنندج خود شاهزاده گزارش کشتن حسن سلطان را باین تفصیل بیان می‌فرمود: که آنشب در مسجد بیلک از وفور خیالات و غرور تأمل در اجرای قصد باطنی خودم و دفع حسن سلطان شرور خواب بچشم پراز خشم آشنانند بعد از تفکر و تعمق زیاد بنیاز خالصانه بقرآن مجید استخاره نمودم آیه مبارکه "یا یحیی خذالکتاب بقوه" آمد هیچ تردیدی از برای من باقی نماند و باکمال قوت قلب عزمم باجری مقصود خود جزم شد اذان صبح که شنیدم بادای فریضه حق و استمداد نصرت و استغاثت و انابت بدرگاه رب‌العزت قیام نمودم پس از فراغت از نماز و نیاز، بتوفیق خداوند غالب و کارساز زین‌العابدین فراشبازی را خواسته و بی‌اطلاع احدی از همراهان خودم اوراد ستور العمل کافی دادم که باده‌نراز فراشان منتخب و زبده در قهوه‌خانه مسجد حاضر و بدون توحش مردانه از برای این کار دشوار مستعد باشند همینکه حسن سلطان و دونفر برادرش بقهوه‌خانه آمدند فوراً حسن سلطان را زنجیر نمایند چون بآیه مبارکه استخاره و بکفایت و کاردانی فراشبازی و رشادت و اورنگی فراشها مطمئن و مسبوق بودم علی‌اکبر خان و معتمد دیوان‌بیگی را نزد خود طلبیدم قدری با آنها صحبت داشتم اول آفتاب بادل بی‌تاب حسن سلطان و اخوانش را احضار کردم که بیابند خلعت گرفته بجای خودشان مراجعت نمایند سلطان و اخوانش بانهایت غرور نزد من آمدند و قدری با آنها اظهار لطف و مهربانی کردم و وعده امتیاز و مواجب با آنها دادم و بعد با آنها گفتم که چون مریوان چندان آبادی و وسعت ندارد توقف شما باین همه جمعیت اسباب خسارت و زحمت اهالی و رعیت است خلعت شما در قهوه‌خانه حاضر است بروید خلعت خود را ببوشید و مرخص شوید مشغول انجام خدمات و وصول مالیات باشید. هر سه برادر بقهوه‌خانه رفتند و بعد از رفتن آنها من بعلی‌اکبرخان و سایرین آهسته گفتم که اگر حالا بگرفتن و بستن این اشرار فرمان بدهم چه خواهد شد؟ ایشان مضطربانه از روی کمال خیرخواهی بمن گفتند که حالا این کار موقع ندارد چون هزار تنگچی جرار در بیرون مسجد دست‌به‌تفنگ ایستاده‌اند و ما استعداد کافی نداریم من تبسمی کردم و گفتم اگر خدا بخواهد چندان اهمیت ندارد هنوز آنها جوابی نداده بودند از قهوه‌خانه ولوله بلند شد و فوری فراشبازی بمسجد درآمد و مژده انجام خدمت مرجوعه را داد که حسن سلطان مقتول و دوبرادرش مغلول شدند من با مسرت خاطر بادای تشکر حضرت احدیت رطب‌اللسان شدم علی‌اکبرخان مردانه باشمشیر برهنه بیرون رفت و در درب منزل من ایستاد من گفتم طناب ریسمان پبای حسن سلطان بستند و از مسجد بیرون برده لاشه منحوس او را جلو تنگچی‌های اورامی انداختند..."^{۶۸}

نمونه ۱۵: ایل جاف زنده به چال

ایل جاف یکی از ایلات بزرگ کوچ‌نشین کرد بود. برای چرای دام‌هایش از جبل‌حمرین تا کوهستانهای نزدیک سنندج به بیلاق و قشلاق میرفت. عشایر بزرگ این ایل وابسته به امارت بابان و تعدادی از تیره‌های دیگر آن هم در مرز امارت اردلان و کرمانشاهان واقع شده بودند. این ایل در پیماننامه زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) (- ه.ق و م/ ۱۸-۱۰ ه.ش - مترجم) تقسیم شد، بخشی در طرف ایران و بخش بزرگی در طرف عثمانی قرار گرفتند که به جاف مرادی مشهورند. مرز تعیین شده در پیمان زهاب نتوانست جلو آمد و شد و بیلاق و قشلاق جاف را سد کند. این رفت و آمد بسیاری اوقات برای مأمورین مرزی دردسر ایجاد میکرد. یکی از مباحث همه مذاکرات روم و ایران حل مسأله رفت و آمد کوچ‌نشینان بود که سرانجام در عهدنامه اول ارزوم (۱۲۳۸) (- ه.ق/ ۱۲۰۲ ه.ش/ ۱۸۲۳ م - مترجم) بر سر آن بتوافق رسیدند.

کاربدستان ایران میخواستند از ورود ایل جاف بداخل خاک خود جلوگیری کنند، بدین منظور نیز چندین بار راه بر آنان بستند و قتل و غارت یا زندانشان کردند ولی بعلت محدودیت چراگاهها و ناسازگاری آب و هوای تابستانهای شهرزور و گرمسیر بناچار باز رمه‌های خود را به کوهستانهای ایران میبردند. گاهی با دادن رشوه و پیشکشی و باج و گاه با گردن کلفتی و قاچاق تابستان را در آنجا سر میگرداند. یکی از نویسندگان ایرانی در این باره مینویسد:

”دوازده طایفه چادر نشین ایل جاف که جمعیتشان تقریباً چهل و پنج هزار خانوار است و بیش از پنجاه هزار نفر سوار رشید و شجاع با اسبهای شکیل و راهوار داشتند که جزو قلمرو والی بغداد بودند و رئیسشان در آن زمان ”محمدپاشا“ بود اگر بحکم دودولت اطاعت میکرد و ایل خود را تابستانها در ”شهرزور“ (سلیمانیه فعلی) نگاه میداشت، حشم و غنم آنها از گرما و بادهای مسموم تلف میشد و اگر اطاعت نمیکرد و به بیلاقیات کردستان می‌آمدند حالا دیگر گیر میافتادند و جان و مالشان در معرض خطر بود و حال آنکه بیشتر در خاک ایران، جافها متفرقاً در دهات مریوان و خورخوره و تیلکو نه تنهامفت و مجانی، احشام و اغنام خود را در کوهستانها می‌چراندند و خوش بودند، سهل بود، از هرگونه شرارت و راهزنی و هرزگی کوتاهی نمیکردند.

”فرهاد میرزا“ برای اجرای حکم دولتین و جلوگیری از تجاوز جافها قوطی شمعچه‌ای برای دیوان بیگی فرستاد و نوشت: ”اشرار جاف را بکش، خانه‌شان را آتش بزن، شمعچه ارسال شد که این کار را آسان انجام دهی!“ همان اوقات از اردوی دیوان بیگی چند بار گندم فرستاده شده بود، در آسیاب دهات آرد کنند، جاف‌ها در راه بارهای گندم و الاغهای حامل آن را زدیده چار و ادا رها کرده بودند. دیوان بیگی فرستاد مرتکب اصلی این عمل موسوم به ”علیشاه‌پری“ با چهار نفر از همدستانش را دستگیر کرده بکردستان آوردند. علیشاه که از شجاعان بنام ایل جاف بشمار می‌آمد تصور نمیکرد یقوت گرفتار شود. وقتی او و گماشتگانش را بچوب بستند، در عوض عجز و التماس و اظهار ندامت، مغرورانه بنای بدگوئی به دیوان بیگی گذاشت و جسارت و وقاحت را بجائی رساند که به فرهاد میرزا و ناصرالدین شاه نیز فحاشی نمود، باین واسطه هر پنج نفر را زنده زیر خاک کردند که صدایشان در نیاید...“^{۶۹}

۳- ۶ عباس میرزا ملک آرا

نمونه ۱۶: تسلیم قاصد (۱۲۹۷) (- ه.ق/ ۱۲۵۹ ه.ش/ ۱۸۸۰ م - مترجم)

عباس میرزا ملک آرا (۱۲۵۵-۱۳۱۶) (- ه.ق/ ۱۲۱۸-۱۲۷۷ ه.ش/ ۱۸۳۹-۱۸۹۸ م - مترجم) پسر دوم محمدشاه و با ناصرالدینشاه برادر پدری و هشت سال از او کوچکتر بود. ملک جهان‌خانم مشهور به مهدعلیا مادر ناصرالدین و خدیجه‌خانم دختر یحیی خان چهریق مادر عباس بود. خانواده یحیی خان از امرای هکاری بودند و خود را از نوادگان خلفای عباسی میدانستند. از لحاظ طریقت مرید سیدطه‌شمزینان بودند. محمدشاه

پیش از مرگ از مهدعلیارنجید، بیشتر با خدیجه خانم گرم میگرفت. بخاطر محبتی که به او داشت پسری را که از او متولد شد بنام پدرش عباسمیرزا نام نهاد و به نایب السلطنه ملقبش کرد. باین دلیل مهدعلیا از هوویش خدیجه و ناپسریش عباسمیرزا متنفر بود. از هر راهی میکوشید نابودشان کند و پسرش ناصر را بجای شاه بنشانند. عباسمیرزا هنگام مرگ محمدشاه نهساله بود. (۱۲۶۴) (- هـ.ق/۱۲۲۷ هـ.ش/۱۸۴۸ م- مترجم) مهدعلیا بمنظور اینکه برای همیشه از شر این مزاحم پسرش ناصرالدین رهائی یابد، برادرانش را مأمور کرد چشم عباس را کور کنند. عباس با وساطت عمویش فرهادمیرزا و کوشش سفارت بریتانیا از این توطئه رهائی یافت. ناصرالدین به تهران رسید و بر تخت شاهی ایران نشست. از همان روزهای نخست پادشاهی به بهانه جوئی از عباس و مادرش پرداخت. همه جواهرات و ثروتشانرا صادره نمود و برای نابودیشان به توطئه چینی پرداخت. همواره از عباس مشکوک بود که مبادا تاج و تختش را غصب کند. تا هنگامیکه بقتل رسید این گمان را در دل داشت. بابیها کوشیدند شاه را بکشند. (۱۲۶۸) (- هـ.ق/۱۲۳۱ هـ.ش/۱۸۵۲ م- مترجم) او زخمی شد و خواست عباسمیرزا را متهم کند و به این بهانه او را بکشد یا ببندد. عباس به سفرای بیگانه پناه برد. سفرای بریتانیا و روسیه بگرمی به یاریش شتافتند و از مرگ و بند نجاتش دادند و ناصرالدینشاه را راضی کردند که برای ایمنی از خطر عباس او را به اماکن مقدسه زیر دست عثمانی در عراق تبعید نماید. عباسمیرزا در پایان سال ۱۲۶۸ به بغداد رسیده ۲۷ سال در آنجا در تبعید زیست و مدت کوتاهی نیز در استانبول ماندگار شد. ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۴ (- هـ.ق/۱۲۵۶ هـ.ش/۱۸۷۷ م- مترجم) اجازه داد به ایران بازگردد. وی در سال ۱۲۹۵ (- هـ.ق/۱۲۵۷ هـ.ش/۱۸۷۸ م- مترجم) به تهران رسید. شاه برای اینکه او را از نام نایب السلطنه محروم کند به ملک آرا ملقبش کرد. شاه مدتی زنجان را به عباسمیرزا بخشید ولی او زیاد در آنجا ماند و از بیم جان به قفقاز گریخت. پس از چند ماه مورد عفو قرار گرفت و به ایران بازگشت (۱۲۹۶) (- هـ.ق/۱۲۵۸ هـ.ش/۱۸۷۹ م- مترجم) (شیخ عبیدالله باید از رقابت قدرت در دربار قاجار با خبر بوده باشد زیرا وقتی دست به شورش زد، نامه ویژه ای برای عباسمیرزا نوشت و از او درخواست همدستی کرد و در عوض قول داد او را بعنوان شاه ایران بنشاند ولی وی بجای همکاری با شیخ، ناصرالدینشاه را آگاهی داد و فرستادگان را تسلیم نمود. شاه پاسبان اینکار او را حاکم قزوین کرد و بنمایندگی ایران برای تبریک جلوس نیکلای دوم، به روسیه فرستاد. از سال ۱۳۱۴ (- هـ.ق/۱۲۷۶ هـ.ش/۱۸۹۷ م- مترجم) پس از مرگ ناصرالدین شاه وزیر عدلیه شده در سال ۱۳۱۶ (- هـ.ق/۱۲۷۸ هـ.ش/۱۸۹۹ م- مترجم) مرد. عباسمیرزا شرح حال خود را نوشته و در آن به نقل «فته اکراد آذربایجان» میپردازد. شماری از دلایل آنرا بویژه با شرح ستم و تجاوز کاربدستان دولت و آزمندی مظفرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز نشسته بود و پول و رشوه خوشگذرانی و ایداع اکراد آذربایجان روشن میکند. عباسمیرزا خود داستان تسلیم فرستادگان را در کتاب شرح حال نقل میکند و مینویسد:

«شرح بعضی از این احوال را تلغرافچی از تبریز به تهران اطلاع داد. از تهران اردوئی تشکیل داده بسرداری حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله پسر مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه روانه نمودند و میرزا حسین خان مشیرالدوله را که به قزوین فرستاده بودند، حکم شده سمت پیشکاری آذربایجان معجلا روانه تبریز شود و میرزا احمد مخذولاً به تهران بیاید و حکم شد تیمورپاشا خان ماکوئی با فوج ماکو ابواب جمعی خودش به سمت ارومیه روانه شود. حمزه میرزا در بین راه مریض شد به رحمت ایزدی پیوست. این لشکر که از طهران رفت لشکری که از تبریز و ماکو آمدند تمام دهات عرض راه و اطراف ارومیه و مراغه را چا پیدند و از عرض و ناموس بهیچ چیز باقنا کردند و به مراتب از افراد بدتر خرابی نمودند. در این گیرودار، روزی تنها در کنج خانه نشسته بودم دیدم. دو نفر داخل خانه شدند و از نوکران سراغ مرا گرفتند نزد من آمدند. پاکتی از بغل در آورده به من دادند. دیدم شیخ عبیدالله به من نوشته و مرا دعوت به جنگ کرده است و آورنده هایکی عبدالرحیم نام داشت و پیرو بود، دیگری حسین قلی و هر دو برادر بودند عبدالرحیم نام به من گفت تأمل جایز نیست. یقیناً اگر بیائی شاه خواهی شد. صورت مکتوب شیخ عبیدالله این است... (جای نامه را خالی گذاشته) این مکتوب را که خواندم حواسم پریشان شد. از یک طرف واهمه کردم که مبادا نوکران مطلع شده و رفته به هر طور است خیر را به امنای دولت شاه برسانند. زیرا که رسم ایران این شده است که از طرف شاه جاسوسان در هر جا هستند و هر شخص معتبری که باشد یکی یادوتا از نوکران او را بطوری که آن شخص ابداً نفهمد در جزو پول می دهند که اخبار و حرکات و سکنات آن شخص را روزنامه بدهد از نوکران قدیمی من هم زیاده از سه نفر باقی نبودند. مابقی تماماً از اهل طهران بودند. یک طرف هم وسواس در دلم پیچید که چه باید کرد. آیه ملاحظه تلافی این همه بدیها که ناصرالدین شاه بمن کرده است باید رفت و اسباب قوت شیخ عبیدالله شده به کاغذ پیرانی بدون خونریزی تبریز را گرفته و بر طهران تاخت و چون تمام خلق از وضع حرکات ناصرالدین شاه رنجیده اند طهران را هم می توان تصرف نمود یا آنکه به ملاحظه حب وطن و هم دینان و خوردن نان و نمک نباید خیانت کرد و نباید باعث ریختن خون شیعیان شد. در صورت رفتن چطور باید رفت که در این بیست منزل راه گرفتار نشوم و در صورت ماندن چه تدبیر باید کرد که این دو نفر را که به طلب من آمده اند کسی نشناسد و عبثت به هیچ و پوچ در طهران مبتلی نشود. خلاصه وسواس مرا گرفت که آرزوی مرگ کردم. مطلب هم چیزی نبود که بشود مشورت کرد. آن دو نفر را

گفتم شما عجاله به نوکران من بگوئید که مآدمه ایم نوکر شویم و قوشچی و شکارچی هستیم. قدری هم التماس کنید که نوکران من واسطه شما شوند و از اطباق خارج شوید. اینهارفتند و من مشغول فکر شدم تا شب شد. آن شب مرا خواب نبرد قبل از صبح برخاسته و وضو گرفتم و روبرو قبله نشسته گریه بسیار کردم و تضرع و زاری نمودم و از قاضی الحاجات آنچه خیر است خواستم به دلم افتاد که خیانت به ولینعمت ظاهری خود نکنم و باعث فتنه و فساد نشوم. اگر به من بدی کرده اند به خدا واگذارم و خودم به حضور شاه رفته کاغذ شیخ عبیدالله را بدهم آن دونفر را به دست بدهم که النجاه فی الصدق. بعد از آنکه عزم به این مطلب کردم استخاره ذات الرقاع هم نمودم نعل خوب و ترک بد آمد. بعد از طلوع آفتاب از اندرون بیرون آمده به طریق هر روز نشستیم. از آن دونفر جویا شدم که کجاهستند. نوکران گفتند که آنها مذکور داشتند که از راه رسیده و خسته ایم، اسبهای ما هم در کاروانسراست. می رویم به کاروانسرا شب می خوابیم و فردا صبح می آئیم. این را که شنیدم حواسم پریشان شد که میباید این دونفر نیابند یا آنکه گرفتار شوند من مبتلا شوم. دو ساعت به این حالت ماندم که بدتر از حالت نزع بود. تا آنکه دیدم از در داخل شدند. شکر خدا را کردم. به فراشباشی سفارش کردم که این دونفر را در قهوه خانه مشغول کن و مگذار جایی برود و خودم سوار شده به حضور شاه رفتم. در باغ عمارت پهلوی نارنجستان نشسته بودند. عرض کردم عرض دارم. فرمود چیست. عرض کردم این مطلب معلوم شاهی بوده باشد که من آدم خیانتکار نیستم. اگر اسلامبول رفتم خدای داد که از گرسنگی بود. اگر به روسیه رفتم از ترس بود و از شاه ترسیدن عیب نیست و گناهی نه. ولی خیانت از من سر نمیزند. روز گذشته نزدیک غروب دوسوار از طرف شیخ عبیدالله آمده مکتوبی آورده اند و مراد عوت به جنگ نموده است. فرمود مکتوب کجاست. فوراً به دستش دادم. مطالعه کرده فرمود آن دونفر کجاهستند. گفتم هر دو در خانه من می باشند. فرمود بفرست بیاورند. گفتم چند نفر نوکر دیوانی مأمور بفرمائید بروند آنها را بگیرند زیرا که خنجر دارند. میباید از خم زده فرار نمایند. چند نفر مأمور شدند. بعد آمده عرض کردم اینهارا من به دست داده ام میباید از ترس جان و تلافی تهمت به من بزنند. فرمود مطمئن باش. آن دونفر آوردند و به محمد رحیم خان علاءالدوله سپردند که استنطاق کنند و از وضع اردوی شیخ مطلع شود و بعد از استنطاق حکم به حبس ابی فرمودند و در ازای این خدمت یک حلقه انگشتری الماس که دو بیست تومان ارزش داشت التفات فرمودند و حکومت قزوین را هم بدون اینکه از من پیشکش بگیرند مرحمت کردند و یک ثوب سرداری ترمه بدی خلعت دادند...^{۷۰}

۳ - ۷ حسینعلیخان وزیر فواید

نمونه ۱۷: دست تدبیر؛ حمزه آقای منگور (۱۲۹۸) (- ه-ق/ ۱۲۶۰ ه-ش/ ۱۸۸۱ م - مترجم)

پس از قتل پاپیر آقای منگور و شمار زیادی از مردان برگزیده ایلش (۱۱۹۸) (- ه-ق/ ۱۱۶۳ ه-ش/ ۱۷۸۴ م - مترجم) خانواده های منگور بنام زنهایشان نامگذاری شده بودند.^{۷۱} نزدیک به یک سده بدرازا کشید تا آنها توانستند دوباره روی پای خود بایستند. حمزه آقا نوه پاپیر آقا در دوران جوانی شبی در یکی از مرغزارهای نزدیک ساوجبلاغ به دسته ای از پاسبانان آذری از ایل قره پایاغ تاخت. بنا بر منبعی سی و یک^{۷۱} و طبق منبعی دیگر هفتاد تن از آنانرا کشت.^{۷۲} پس از آن نیروئی فراهم آورد و به قلعه لاهیجان که نماینده اقتدار اشغالگران در منطقه و بهنگام خود برای تحت نظر گرفتن و سرکوبی ایل بلباس بوسیله آذربایها ساخته شده بود یورش برد و آنجا را گرفت و ویران کرد.

نیروهای آذربایجان تحت فرماندهی مردی بنام شجاع الدوله درآمدند. سواره برخی از ایلهای کرد نیز به ایشان پیوستند و در لاهیجان به جنگ حمزه آقا رفتند. وی توانست پایداری کند و به روستای ژاراه در آنسوی قندیل که آنگاه زیر دست عثمانیان بود عقب نشست. ایرانیان خواستار تسلیم حمزه آقا شدند. او پس از اندکی زدو خورد از جانب عثمانیان دستگیر شد و نزدیک به ده سال در زندان روم بسر برد.^{۷۳} وی در سال ۱۲۹۵ (- ه-ق/ ۱۲۵۷ ه-ش/ ۱۸۷۸ م - مترجم) از جانب ایران مورد عفو قرار گرفت و به مکریان بازگشت. روزگارش در میان شهر ساوجبلاغ و روستاهای منگور سپری میشد. دستگاه رهبری ایران بویژه در مناطق کردنشین در نهایت گنبدگی و فساد بود. حکومت ساوجبلاغ در آن دوران به یکی از شاهزادگان قاجار بنام لطفعلی میرزا ایشیکچی سپرده شده بود. او نیز مانند حکام سلف خود از راه رشوه گیری و جریمه کردن مردم بدست آوردن منافع ویژه خود، با عجله مشغول گردآوری ثروت بود.^{۷۴} فیض الله بیگ را به زنجیر کشید و ۱۵۰۰ تومان جریمه کرد، حاکم پیشین هم از همین فیض الله بیگ پس از آزار و شکنجه ای در دانه چهار هزار تومان جریمه گرفته بود. از مینه آقای قادر آقا هم ۵۰۰ تومان گرفت. چند نفر سرشناس و از جمله یکی از خویشاوندان قادر آقا و عزیز آقای فتاح را نیز بخاطر پول زندانی کرد. تانوبت به حمزه آقا رسید.

یک نویسنده ارمنی، اسکندر غوریانس، خود در آن روزها در تبریز بوده، رویدادهای یاغی شدن حمزه آقارا چنین بازگو میکند: "روزی حمزه آقا هم بخیال قرارداد عقد مالیات و هم جهت اتمام کار عزیز آقای فتاح وقت غروب به دارالحکومه می‌رود. چونکه میرزا ابراهیم تذکره نویس دولت ایران در آنجا حضور داشته اینک ما از قرار نقل او بی‌کم و زیاد می‌نویسیم:

در اتاق تحتانی شاهزاده که بنده بامیرزاتقی محرر - که در هر کار مداخله می‌کرد و سبب اکثر مفسده‌ها و خرابی‌ها اوشد - نشسته بودیم، ناگاه دیدیم که حمزه آقا بایکی از برادرزادگان خود و یک نفر (از) نوکرها و یک تن چوبوقچی^{۷۴} داخل اتاق شد و دوفرد دیگر هم از نوکرهایش در خارج ماندند. در باب مالیات میان او و میرزا تقی گفتگو شد. میرزاتقی مالیات حمزه آقارا به هزار تومان حساب داد. حمزه آقا در جواب گفت مالیات اصلی ما همیشه چهار صد تومان بوده، میرزاتقی در جواب گفت اگر چنین بود چرا پار سال در حکومت میرزا محمدخان هزار تومان دادید؟ حمزه آقا دوباره در جواب گفت که چهار صد تومان مالیات و دو صد تومان هم به طریق تعارف داده‌ام. اگر شما هم بخواهید اینقدر تعارف داده خواهید شد. و حال آنکه من درین چند مدت که درین شهر ساکن بوده‌ام، همه را مشغول خدمات دیوانی بوده، قریب هشت صد تومان مخارج اسراف کرده‌ام. میرزاتقی بر ضد حمزه آقا بطریق حقارت گفت: به دیوان چه خدمت کرده‌ای؟ بگو شما که صاحب و رئیس هزار خانوار هستید و از هر خانوار دو تومان می‌گیرید، چه میشود که نصف این دوهزار تومان را به شاهزاده تعارف کنید. میرزاتقی این سخن را بطوری ادا کرد که باعث دل‌تنگی و آزرده‌گی اوشد. پس میرزاتقی در این اثنا برخاسته گفت بروم کیفیت را به شاهزاده عرض کنم. چندان فاصله‌ای نکشید که دیدیم فراشباشی شاهزاده بایک نفر فراش که زنجیر در دست داشت داخل اطاق شدند. فراشباشی روبه حمزه آقا کرد و گفت: شاهزاده این زنجیر را بجهت شما فرستاده، باید زیارت کنید، حمزه آقا از شنیدن این سخن از حالت طبیعی خود برگشته، دست به خنجر برد و بزبان ترکی عثمانی گفت "من بونی قبول ائیمیم" من این را قبول نمی‌کنم. پس خنجر را کشیده و از جابجایی خواسته و رو بطرف فراشباشی کرد. میرزاتقی و فراشباشی از هول جان به پیش شاهزاده که در اطاق فوقانی منتظر نتیجه حکم خود بود، فرار کردند. این تذکره می‌گوید من هم خود را بجای تاریک اطاق کشیدم و بردیوار چسبانیده حیران و مخوف تماشای کردم. حمزه آقا بجلدی چراغ را خاموش کرده با برادرزاده خود از پنجره بیرون جستند. در این تاریکی صدای تفنگ چند از حیاط شنیده شد و برادرزاده حمزه آقا با چوبوقچی او تیر خوردند و افتادند. حمزه آقا هم با خنجر یکی از نوکران شاهزاده را بزمین انداخت و نوکران دیگر فرار کردند. حمزه آقا بخیال اینکه این تدبیر پیش از وقت کرده‌اند و در حیاط را گرفته‌اند، رو بطرف در کرده بتعجیل بیرون شتافت. قراول بانیزه‌ای خواست جلو بیرون رفتن حمزه آقا را بگیرد. حمزه آقا بدستی نیزه را گرفت و با دست دیگر باضربه‌های خنجر سر بازرا کشت. پیش از بیرون رفتن از دروازه به محبس رفت و عزیز آقا را صدا کرد ولی از قرار معلوم در آن هنگام نوکران شاهزاده عزیز آقا را که زخمی بود بجای دیگری منتقل کرده بودند. حمزه آقا هیچ جوابی نشنید بسوی دروازه روی آورد و به ضرب قنناق تفنگ دروازه بان را انداخت. با دو نوکر دیگرش دروازه را باز کرده در رفتند.

این تذکره می‌گوید: وقتی حمزه آقا رفت تیراندازی متوقف شده من پیش شاهزاده رفتم. یکی از نوکران شاهزاده را دیدم که تفنگ مارتینی در دست روی پلکانها برای محافظت شاهزاده ایستاده بود. وقتی داخل اطاق شدم شاهزاده را دیدم در نهایت پشیمانی تفنگ در دست داشت. عرض کردم گرفتن حمزه آقا نمی‌بایست چنین باشد. در جواب گفت روی فراشباشی سیاه - آنوقت او هم جلوش ایستاده بود - مرا مطمئن کرد که ترتیب گرفتن او را از هر جهت آماده نموده. بدین ترتیب گناه را بگردن فراشباشی انداخت. هنگام این گفتگو احمد بیگ تفنگ مارتینی در شانه داشت، خود را بداخل انداخت و شروع کرد: شاهزاده بفدایت مردم من کی بشما گفتم حمزه آقارا اینطور بگیرد. در این وقت شب و بدون تدبیر و نابخا. می‌بایستی قبلا چند تن از آقایان را خبر می‌کردید و روز روشن او را می‌گرفتید. از این سخنان معلوم شد که قبلا میان شاهزاده و احمد بیگ مشورت شده بود.^{۷۵}

حمزه آقا پس از این رویداد به ناحیه منگور بازگشت و به تدارک پرداخت. این رویدادها همزمان بود با تدارک دیدن شیخ عبیدالله شمرزینی برای قیام بزرگش. حمزه آقا به فرماندهی نیروهای شیخ عبیدالله در جناح اشنویه، لاهیجان، ساوجبلاغ، بناب و میاندوآب و... گمارده شد و همراه با عبدالقادر پسر شیخ رهبر این جناح بود تا اینکه در برابر نیروهای ایران شکست خورده عقب نشستند. حمزه آقا با شماری از خویشاوندان و مردان مسلح ایلش در نواحی مرزی ماندگار شد با این امید که شیخ عبیدالله دوباره بر خیزد ولی نامبرده پس از آنکه در لباس میدال از استانبول به کردستان بازگشت دیری نپایید که پس از چند زدو خورد ناچیز در شمرزینان اسیر و روانه حجاز گردید. حمزه آقا نومید شد. به تلاش برای بدست آوردن امان نامه و عفو ایران پرداخت. حسنعلیخان امیر نظام بوسیله میرزا ابوالقاسم نسخه‌ای از قرآن برایش فرستاد که بخطو مهر خود برایش روی آن امان نامه

نوشته بود. حمزه آقا باتکاء این امان نامه به ساوجبلاغ رفت و در آنجا کشته شد. چندتن از نویسندگان ایرانی آن دوران درباره این رویداد نوشته‌اند. علی افشار در کتاب رساله شورش شیخ عبیدالله نوشته:

در تاریخ دوم شعبان علاءالدوله امیرنظام بمنظور سرکشی سرحدات از تبریز حرکت کرد. از طریق دهخوارقان و مراغه و ساوجبلاغ روانه‌ی آذربایجان غربی شد و در مسیر مسافرت خویش افرادی را که در جریان جنگهای شیخ عبیدالله خدمتی کرده یا صدمه‌ای دیده بودند مورد توجه و استعانت قرار داد و بانحاء مختلف از آنان استمالت نمود.

وقتی به منطقه‌ی لاهیجان رسید مورد استقبال محمدآقای مامش واقع شد و چون لیاقت و شایستگی او را برای اداره‌ی امور آن حدود سنجید، حسام‌الملک و علیرضاخان سرتیپ را که مأمور توقف در سلدوز بودند، مرخص و امور آن حدود را به محمدآقا سپرد و تأکید کرد که با افراد ایل منگور اجازه‌ی آمد و شد بآن حدود را ندهد و در صورت امکان حمزه‌آقای منگور را که سپهسالار شیخ عبیدالله بود مرده یا زنده پیش او آورد.

امیرنظام پس از این تمهید روانه‌ی اشنویه شد و پس از سامان دادن بامور آنجا و تفقد و تطف به رؤسای ایل زرزا، در هیجدهم شعبان باشکوه و جلال وارد ارومی شد و مورد استقبال نیروهای متوقف در ارومیه واقع و سپس در باغ دلگشا اقامت گزید.

وزیر فوآند نیز که در این موقع در ساوجبلاغ بود بفعالیّت خود افزود تا بتواند حمزه‌آقا را دستگیر سازد، حمزه‌آقا نیز که پایان کار شیخ عبیدالله را بآن صورت دیده و از کرده نادم و دائم‌آدر خوف و هراس بود، چون ایل منگور نیز که می‌دانستند اولیای دولت شاهنشاهی وجود او را موجب فساد دانسته و در اندیشه‌ی از میان بردنش هستند، از حمزه‌آقا دوری میکردند و از یاریش ابا مینمودند. حتی کار بانجا کشیده بود که برادر حمزه‌آقا، کاک‌الله نام بخدمت وزیر فوآند پیوسته و در آرزوی از بین بردن برادر و جانشینی او بود.

حمزه‌آقا که اوضاع خویش را چنین ناگوار و رعب‌آور میدید برای حفظ جان به هر عاملی متوسل میشد در این اواخر جمعی از علماء و روحانیان ساوجبلاغ را شفیع قرار داده و از فرمانده قوا تأمین خواست.

وزیر فوآند میل داشت این مشکل بدست تدبیر حل شود موافقت کرد که حمزه‌آقا را بامعدودی از سوارانش به پذیرد قبلاً برای از بین بردنش نقشه‌ای کشید و عده‌ای از تیراندازان مبرزو شجاع سپاه خویش را در چاله‌ای مشرف بچادری که میبایست حمزه‌آقا در آنجا بنشیند در کمین نشانند و منتظر ورود او شد.

حمزه‌آقا بایکصد نفر از سواران مسلح خویش در موعد مقرر وارد اردوی وزیر فوآند شد و بچادر معهود راهنمایی گردید و بمحض ورود بچادر تیراندازی شروع گردید و حمزه‌آقا اطرافینش بخاک در غلطیدند.

وزیر فوآند دستور داد سر او را بریده و برای ملاحظه‌ی امیرنظام بارومیه فرستاد. علاءالدوله امیرنظام بمحض وصول سر حمزه‌آقا دستور داد آنرا به سرنیزه بزنند و در شهر بگردانند و باین ترتیب سپهسالار و یارگار شیخ عبیدالله بسزای اعمال خویش رسید.^{۷۶}

نویسنده‌ی دیگری، امین‌الدوله در "خاطرات سیاسی" مینویسد: "حسنعلیخان وزیر فوآند عامه بوسائل و وسائل با حمزه‌آقا طریق ملاطفت گشود... او را پیش خود خواست حمزه‌آقا مطمئناً بآردوی حسنعلیخان آمده به خیمه او وارد شد و در عین این مهربانیه بر حسب مواضعه‌ای که از پیش داشته حسنعلی خان برخواست و بخیمه دیگر رفت یکباره از پس خیمه چند تیر تفنگ کشاد دادند حمزه‌آقا و کسانش بیروح گشته و فراشباشی حسنعلیخان هم که در چادر بود کشته شد، با کشته شدن حمزه‌آقا قوای اکراد متواری و متفرق شدند و غائله ختم می‌شود."^{۷۷}

در آهنگام، وزیر فوآند حسنعلیخان (۱۲۳۶-۱۳۱۸) (- هـ/ق/ ۱۲۰۰-۱۲۸۰ هـ/ش/ ۱۸۲۱-۱۹۰۱ م- مترجم) پسر محمد صادق خان گروس بود. مقام سرتیپی از پدر برایش به ارث مانده بود. در جنگ هرات شرکت کرده و یکی از کاربدستان نزدیک دربار قاجار بود. بهنگام ولایتعهدی مظفرالدین میرزا در تبریز پیشکار او بود. در سفر ناصرالدین شاه به اروپا (۱۲۹۰ هـ/ق/ ۱۲۵۲ هـ/ش/ ۱۷۸۳ م- مترجم)

یکی از اعضای حواشی او بود. مدتی نیز وزیرمختارفرانسه و بریتانیا و زمانی هم حکمران کرمانشاه بود. وی چندین کتاب از جمله: منشآت، پندنامه یحیویه که بویژه برای پسرش نوشته به رشته تحریر درآورده است.^{۷۸}

بیگویان مکریان این رویداد را بصورت بیتی دراز سروده اند و با هتنگ میخوانند. در اینجا برای تکمیل برخی از مناظر به بازنویسی آن میپردازیم:

خالق توئی بالای سر، یارب توئی بالای سر، هر چه کنی اراده، نگذرد هیچ مقدر،

سه مقدر بر ما رود، مرگ و کشتار و گرانی، دو خیل بودند در مکریان، بیگزاده و قهرمانی،

یکی بود از بیگزادگان، چه حیف شد علی خانی، پادشاه مشورت میکرد، شاهزاده ای صدامیکرد، نیک اورا نصیحت میکرد، با کبکبه و دبدبه، به سابلغ راهیش میکرد، برو هیچ معطل نمان، آواره نکن مردمان، مخلوقات را هیچ مترسان، به آقاها بده فرمان، انبارها را بشکان، بارش کن بر قطاران، به سابلغش کن روان،

حاکم اینچنین نکرد، بی ناموسی آغاز کرد، از مردان حسین آقا بیگناهی دستگیر کرد، دماغش را سوراخ کرد، حسین آقا مدبر بود، بنیکی با و تا کرد، چون به منزل عودت کرد، داشت از این غصه میمرد، با خانها مجلسی آراست، تدبیر و مشورت کرد، حمزه آقا را بگیریم، ولایت را ویران کرد،

حمزه مرد کاخانه، هیچ از این کار ندانه، هم خود هم قلیاندارش آیند به مهمانخانه، خواجه را بیدار کردند، حاکم رفت بالاخانه، صدای زنجیر آمد فراش اندر پیشخانه، "کاک حمزه باید ببوسی، که مقصدیوانی، بپایت میندم کندی، بگردن یوغ گرانی، بدینجانیز نگذارمت، فرستمت به تهرانی،"

حمزه آقا ی باغیرت، دستی به خنجرش زد، کشید خنجر دبان،^{۷۹} چنان ضربی بر او زد، دادش رفت بر آسمان، از تق تق مارتینان، از شعله ششخانان، جنب و جوشی پیداشد، در کوجه و دالانان، حمزه آقا نعره زد، تفنگم را آورید، سوزن و باروتدانی، اسیم را بیاورید سپر حیزرانی، گروهی بیرون رفتند، کادرویش، کوهستانی، رفتند به باغ قبله، در آنجا دادند سانی، حمزه آقا روی گرداند، کوحمد کوسلیمان؟ صدها حیف بهر حمد، کشته شد مردمیدان، سه طلاقه قسم خورد، برهرسی جزء قرآن، اینجانیز نگذارمش، برانمش به تهرانی، خون دیرین یاد آید، سال شوم سربران، باید به نهی روم، شیخ را با سند آرم، از بهر عجم کشان،

پس آنگه به نهی رفت، بار دوی شیخ آمد، اشویه را گرفت، مامش همه کردند، داشتند تدبیر میکردند، حمزه آقا سوار شد، سوی سابلغ آمدند، با حاکم مشورت کرد، ماشا الله نادر، باتیپ و با لشکر، من مردی نام آورم، بی اجل نمی میرم، گرما یاری دهید، راه اورا میگیرم،

مجلس یکصد گفتند، بیگزاده، قهرمانی، گر لشکر کشی کنیم، چون عهد نوشیروانی، گویند شیخ همراه اوست، باطل شود طلاقمان، پس میمیریم بی ایمان، حمد آقا سوار شد، قراپا باغ فراخواند، چون اردوی شیخ آمد، تاجران فرار کردند، همه جا گریز گریز، هفتاد ملت گرد آمدند، خرناله بیت میگوید، حاکم بزودی دانست، کس مدافع او نیست، حاکم بیدرنگ گریخت،

ندا میدهم لشکری، که آیند رمک و پیران، زرزا آیند به نادری، منگورو مامش و پیران،

گورک آورد لشکری، خیل فیض الله بیگی، بیگزاده و ده بکری، کاکه حمزه میگوید، همه دهیدم سند، که در روز مبادا، کس عیب کس نگیرد، شیخ ملکش را میخواهد، تا تبریز را میگیرد،

تابه تبریز مال اوست، یکی داخل شهر است، داداش تاجرباشیست، حجره را نکرد رها، گوید علم دست شیخ، ساخت دست سابلع نیست،

"صدای خش خش علم، طمع اهل این عالم، امان از واپسین ایام، که گیرند از ما انتقام،"

حمزه آقا سوار شده، به نوکران خیره شده، بزئید بر طبل نبرد، همینکه آفتاب بردم، میان دو آب حصار شود، حمزاغا نعره میزند، سلیم خان چاردولی، چون دراج صدامیکند، اولین تیر را خالی کرد، خال شیخ را نشانه کرد، چون از زمین سرنگون گردید، مثل جلاد سرش برید، همچو عقاب آنرا قاپید.

پس از چنین رویدادی، از مردان شیخ برخی، بنام کالمونی، خبر بردند بهر شیخ، شیخا خالوت شد مقتولی،

شیخ قبلا اینرا شنیده، با سوادو دنیا دیده، هم طلبه هم ملاست، در گذرید از این حرف، چه کنیم کار خداست، بروید بدنالش، بیابیدش هر کجاست، شهر را شعله ور کنید، چنان روز محشر کنید،

از تقی مارتینها، آتش تیانچه ها، برپاشده پیچ پیچها، در کوچه پسکوچه ها، گل آلود زن و بچه ها، پریدند بروی بامها، بکشتند چندان عجمها، در باغ و در بوستانها، در آورید کلیدها را، یابشکنید دکانها را، اطلس و کیمخواو خارا، گاوچران و شبانهارا،^۱

حمد آقای مامش مردکی است حیلت دان، با عجمها متحد، خائنست بامنگوران، سوی بناب را گرفت، ول نموده جلوشان،

میان دو آب غارت شده، سحر سپیده دمان، اموال غارت شده، همه یکسر شد پنهان، مینه قادر اغا نامی، مردی از دهبکریان، از دامنه سهند، مال تاراجی آورد، به این هم راضی نشد، بار ابا می آورد

جمله زدند تلگراف، نایب و مدبران، بر ما بسی بدگذشت، سلام بر شاه ایران، ذغال فروش گورک، آمدند از آن سامان، سردشت را که دیده ای، خانه ها همه سوزان، عجم میان دو آب، نمانده ریشدارشان، شاه گوید نکنم چنان، باور نکنم حرفتان، ولایت نکنم ویران.

آن شیخ که چشمانش مسته، صبحدم از خواب برجسته، آن شیخ که با چشمان مست، تفنگ را گرفته بدست، حمزه را صدا کرد بقصد، حمزه از آن میان بجست،

درخشان ز رهو رکاب، اینبار روم سر بناب،

حمزه آقا سوار شد، سوار پیش روان شد،^۲

حمزه گوید برادرزاده! تیانچه کمرم آماده، بزئید شکار گرازه،^۳

حمزه آقا آماده میشود، سرتاپا تکان میخورد، نیزه اش را گز میکند، خارا، کیمخوا گز میکند،

این بار بیت خوان داستان را چنین نقل میکند:

حمزه آقا از بناب بازگشت، اینجانیز نتوانست پایداری کند، به مرز ترکیه رفت و وارد خاک آن کشور شد. پادشاه ترکیه او را خائن دانست و ببندهش کشید، هفت سال در استانبول گرفتار بود، پس از این هفت سال پادشاه ترکیه آزادش کرد، به سرحد ایران بازگشت، چون به آنجا رسید، شاه وزیر را در ساپلاغ گذاشت که او را "وزیر لاغره" میگفتند، وی بدنبال حمزه آقا میفرستد و میگوید: خودش بیاید شاه او را خلعت خواهد بخشید، من برایش سوگند میخورم که شاه با او کاری ندارد. پادشاه سازش کند و در ولایت تأمین یابد.

میگویند با هفتصد تن به علی آباد آمد، لشکرش را آنجا گذاشت و آمد پائین. وزیر لاغره نیز در کنار باغ شیخ بالای کهریزی که در آنجا بود خیمه زد. خیمه ای بسیار بزرگ، بدور خیمه نقب میزند، چند سرهنگ و سرتیپ و بزرگان در آنجا در خیمه مینشینند، حمزه با چهار کادرویشی و چهار نوکرش پائین می آید، پشت باغ شیخ به یک گله گاو میرسد، گاوچران میگوید: "حمزه توئی؟" میگوید: بلی حمزه آقامنم" میگوید: "ترا بخدا حمزه آقانو، بخدا میکشندت!" به حرف او گوش نمیکند، پس از آن پیرزنی بدنبال گله گاو می آید، او هم میگوید: "اگر حمزه آقائی التماس میکنم برگرد، بخدا میکشندت" حمزه آقا به برادرش کاک الله میگوید: "بخدا کاک الله، حرفهای این پیرزن و آن گاوچران بدلم چسبید، بخدا باز میگردم"

به سرحد میروم، فقط هزل و گیاه ولایتم را میخورم، کاری با کار دولت ندارم" کاک الله گفت: "پسرتوبه حرف چه کسی گوش میکنی، والله من میروم، سوار شدند، پائین آمدند، به درگاه خیمه رسیدند، پیاده شدند، هر چهار کادرویشی وارد خیمه شدند و رفتند باوزیرو بزرگان نشستند، نوکران هم دهنه اسبها در دست جلو خیمه ایستادند، حمزه آقا در فکر بود، مرتب باوزیر لاغره حرف میزد، وزیر قرآن کوچکی در دست داشت و گنجشکی در جیب، میگفت: "حمزه آقا به این قرآن قسم تا این سر بر این تن باشد، هیچ زبانی بر تو وارد نخواهد شد.

وزیر ضمن این سخنان آفتابه را برداشت و از خیمه بیرون رفت، حمزه مشکوک شد، به نوکرش گفت: "این چارقه‌های شمامه بند سبکند به من، کفشهای مرا بپوش. یک لنگه چارق بپاکرد، نتوانست لنگه دیگری را بپوشد که صدای تیری برخاست، حمزه آقا گفت: "کاک الله من تیر خوردم، گلوله‌ای به پشتم زدند." کاک الله خنجر کشید، از هر چهار سو خیمه را دریدند، بسویشان تیراندازی شد. هر کسی تکان میخورد هدف قرار میگرفت، دو کادرویشی دیگر نیز بیرون پریدند. بسوی شهر شتافتند. دسته‌ای سوار از پائین آمدند، آن دورا نیز کشتند.

چهار نفر کرد نزد هفتصد نفری که پشت علی آباد بودند گریختند، رویداد را بازگو کردند و گفتند که حمزه آقا و کادرویشی‌ها کشته شدند. آن هفتصد نفر نیز از آنجا فرار کردند.

سر حمزه آقا را بریده به تهران خدمت شاه فرستادند. شاه دستی به ران خود کوبید و گفت: "حیف که این مرد کشته شد، او را بر سر ولایت لرستان میفرستادم، آنجا را فتح و او را حکمرانش میکردم. حیف که این مرد کشته شد." ۷۹

۳ - ۸ نظام السلطنه

نمونه ۱۸: حرمت کلام الله؛ جعفر آقای شکاک (۱۳۲۳) (- هـ. ق/ ۱۲۸۴ هـ. ش/ ۱۹۰۵ م- مترجم)

ایل شکاک مدت‌ها با کاربردستان آذری ارومیه و تبریز اختلاف داشتند. سران ایل نافرمانی میکردند و چون بسیاری از آنان گول زبان چرب و نرم کاربردستان را خورده و ناجوانمردانه کشته شده بودند، نسبت به وعده‌های دولت دودل بودند. علی آقای شکاک در زندان درگذشت و پسرش محمد آقا در نواحی مرزی بدون توجه به کاربردستان ایرانی در میان ایل خود میزیست. محمد علی میرزا ولیعهد که بعدها شاه ایران شد، والی تبریز بود. طرح قتل این مردان سرکش را میریخت. آنها سرانجام توانستند جعفر آقارا به دام بیندازند و بکشند. احمد کسروی تبریزی که خود شاهد این رویداد بوده مینویسد: "در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) (- هـ. ش و هـ. ق/ ۱۹۰۵ م- مترجم) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا میبود و محمدعلیمیرزا در تهران عنوان نایب السلطنگی داشت... چون در این زمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهی‌هایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را می‌شوراند و در اینجا نیز همزمان بیم آشوب میرفت نظام السلطنه که پس از رفتن محمدعلیمیرزا به تهران به پیشکاری آذربایجان آمده بود به جعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست (برای اطمینان او نیز قرآنی بامهروامضاء خود برای او فرستاد زیرا که هم جعفر آقا و هم پدرش محمد آقا با کاربردستان اختلاف داشتند.)

نظام السلطنه نگهداری آسایش ارمنستان را به جعفر آقا سپرد... تا چندی آنان در شهر میبودند و بالباس خود در شهر میگردیدند... محمدعلیمیرزا از تهران باتلگراف دستور بنظام السلطنه فرستاد که جعفر آقا را بکشد و اونیز چنین درست کرده که محمدحسین ضرغام را که

از سرکردگان سواران قره‌داغ بود بسرای خود خوانده و نیز بچندن از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمینهای سرای آماده گردانیده و پس از آن جعفر آقارا بآنجا خوانده.

جعفر آقا بدون آنکه بدگمان باشد باکسان خود درآمده، آنان را در حیات دریائین گذارده و خود برای دیدن نظام السلطنه از پله‌ها بالا رفته، فراشان و ارباطاق کوچکی راه نموده‌اند ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست از روزه‌ها او را نشانه گردانیده جعفر آقا جسته و افتاده و جان سپرده.

کسان و دریائین همینکه آواز تیر را شنیده‌اند چگونگی را دریافته‌اند و شلیک کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند فراشان گریخته‌اند، و آنان خود را بسر کشته جعفر آقارسانیده چون او را بیجان یافته‌اند نایستاده و باندیشه‌هایی خود افتاده‌اند و پنجره‌ای را باز کرده و از آنجا یکبار بالا خیزده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند، از آنجانب خود را بکوه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده‌اند و بهر کسی رسیده‌اند زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند کسان نظام السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بنزد (یکی در حیات و دیگری را بهنگام خیزدن به پشت بام) و دیگران جان بدر برده‌اند... کشته جعفر آقارا با دو تن آوردند و در عالی قاپو آویزان گردانیدند.^{۸۰}

ارفع الدوله سفیر دربار قاجار در استانبول این داستان را چنین بیان میبرد: "یکروز یکی از تنباکوفروشهای سلماسی آمد بسفارت و خواهش کرده بود که مرابیند. خواستم، آمد به دفتر من، گفت این روزها بدبختانه اتفاقی افتاده که اگر خدای نخواست به روزنامه‌های اینجا بیفتد بکلی رسوا خواهیم شد. گفت این روزها محمد آقا رئیس ایل شکاک با زن و بچه و پسر و چند نفر از اقوام خود آمده‌اند باسلامبول، روز جمعه بعد از سلام اینهار برده‌اند در عمارت یلدیز بحضور سلطان، زن محمد آقا خودش را انداخته به پایه سلطان و یک دست قرآن و دست دیگر پیراهن خون آلود جعفر آقا پسرش با چشم گریان بسطان عرض کرد، این همه راه از کردستان به اینجا برای دو مطلب آمده‌ایم. اولی این است که نظام السلطنه حاکم تبریز احترام کلام الله را بکلی برداشته و این قرآن را مهر کرده و قسم خورده که پسر مرا با سلامت با خلعت و منصبی راه خواهد انداخت او را به تبریز خواست با آدمهایش مظلومانه کشته و مقصود دیگر ما این است که شما بیچشم خودتان پیراهن خون آلود پسر مرا ببینید و خون او را که با طمینان کلام الله به تبریز رفته ریخته‌اند، از نظام السلطنه بگیرد. شما پادشاه اسلام و خلیفه پیغمبرید، اگر شما زایل کنندگان احترام قرآن را بسزایش نرسانید پس که برساند؟ سلطان خطومهر نظام السلطنه که در قرآن میبیند خیلی متحیر میشود و رئیس تشریفات میگوید که بوزیر داخله ابلاغ نمائید منزل باینها بدهد و اسباب استراحت و مخارج بدهد تا باین کار رسیدگی نماید و حال در کمال راحت در یکی از عمارات دولتی نشسته‌اند و منتظر امر سلطانند. گفتم از چه مأخذ این اخبار را تحصیل کرده‌اید و بمن میگوئید؟ گفت پیش از اینکه باسلامبول بیایم در سلماس دکان بزازی داشتیم و معامله کسان محمد آقا با من بود و اغلب بدکان میامدند و حال هم که اینجا آمده‌اند مرا خواستند ببردند نزد خود و بعضی خریدهای خود را توسط من میکنند، این تفصیل از خود محمد آقا شنیدم. گفتم بارک الله هزار آفرین حال که بصراحت بمملکت خود خدمت میکنید از محمد آقا غفلت نکنید پیش او بروید و هر چه میشنوید بیائید بمن بگوئید. دوز روز دیگر آمد گفت محمد آقا را با پسرش برده‌اند به باعالی پیش صدراعظم و صدراعظم آنها گفته در این فقره دولت عثمانی هیچ صلاح نمی بیند با دولت ایران داخل جنگ بشود، ولی قرارداد آنکه بخود محمد آقا همه قسم کمک بکنند، اسلحه بدهند برود خودش در تبریز قصاص خون پسرش را از نظام السلطنه بگیرد و میدانند که محمد آقا به تنهایی از عهده کار بر نمی آید و به تمام آقایان کرد موصل و وان و تمامی خط کردستان امر خواهند داد همینکه محمد آقا با جمعیت خود بطرف آذربایجان رفت ببهانه هم مذهبی از هر طرف بکمک او بروند و به محمد آقا منصب پاشا و به پسرش منصب میرالائی داده‌اند. محمد آقا حالا عالمی دارد خودش را پادشاه ایل شکاک میدانند، دوز روز دیگر آمد گفت محمد آقا حقیقتاً خود را پادشاه میدانند، بچند نفر از اصناف و حمالهای کرد منصب و لباس میدهند و از هر یک ده لیبره بیست لیبره میگیرند و منصب او را باشی و سر جوگی میدهند و گفت من خود با چشم خود دیدم این اشخاص لباس نظامی مناسب رتبه خود خریده پنهان کرده‌اند برای وقتی که از اسلامبول حرکت بکنند. چون میدانستم که

این شخص دروغ نمیگوید، فی الفور رفته‌ام پیش فریدپاشا صدراعظم تفصیل را گفتم، خیلی متعجب و متحیر گردید، گفت تا ما این تفصیل را پورت نکنیم بحضور سلطان طول میکشد خودتان مستقیماً از این جابروید بسرای سلطنتی و بتوسط تحسین پاشا مراتب را بعرض سلطان برسیند این کار را کردم. امرفوری سلطان بوزیر داخله و رئیس‌نظمیه صادر شد که فوراً مأمورین بروند بمنزل محمدآقا و هر چه پیدا کردند بعرض برسانند. در منزل محمدآقا چندین احکام که حاضر کرده بودند با کرا بفرود شدند و در منازل سایر اکراد عین لباس نظامی که خریده بودند با احکام بدست آوردند و راپورت دادند. امر شد که همه آنها را گرفته حبس کنند و لقب پاشا و میرالائی را هم از آنها پس گرفتند. زن محمدآقا را حبس نکرده بودند در خانه شیخ ابوالهدی بست نشست و با ملتجی شد. بعد از یک ماه امر شد که محمدآقا را با سایر اکراد مرخص کردند قدری مخارج دادند که بروند و خودشان را بچهریق برسانند.^{۸۱}

یک بیتگوی ناشناس کشته‌شدن جعفرآقا را بصورت آواز در آورده، چون تکست اصلی گیر نیامد، در اینجا ترجمه فارسی آنرا آورده‌ام:

”آه‌ای آقای جوانی که در چهریق چند رنگ ساکنی، جایی که در دره‌ای عمیق واقع است و رودخانه‌ای در آن جریان دارد. مرض طاعون در سیران است که امیدوارم به‌خانه شاهزاده ولیعهد ایران بیفتد! اونا مه‌ای برای پدر گلزار (نام دختر جعفرآقا) نوشت به این عبارت: ”بیابن‌دمن!“ از آنجاکه او (یعنی جعفرآقا) سال گذشته سال پیش از آن نیز برای خود نیمه سلطانی بود آن سال در خاک عجمستان (ایران) باقی ماند. (یعنی برای ییلاق و قشلاق به ترکیه هم‌جوار رفت). ای آقای جوان، تو همچون لنگری هستی فرو کرده در زمین (به هنگام جنگ)، خاری هستی در چشم دشمن، تو پاشای واقعی بیابان هستی. ای آقای جوان! آسمان با عرش برینش باما دشمن است. پدر بزکو (عزیز خان پسر جعفرآقا که موهای طلایی داشت)، سوار بر اسب خود ریش‌نام، پوستینش (کولک) و لباس زیرش (قاپوتی) را به کناری نهاد، لباس قجری (یعنی شهروند ایرانی) به تن کرد، و فانوسقه موزر را به گردنش حمایل کرد امیدوارم بیماری طاعون که در سیران است به‌خانه ولیعهد ایران بیفتد. آن دو تیر در تن پدر بزکو که سوار بر ریش‌نام بود خالی کردند، در حالیکه او هم سه بار دست بروی گلنگدن (پشکوپ) طپانچه شش‌تیر (شش‌آگه) ش گذاشت ولی بیهوده. ای آقا! های بهمه، های، مگر بلا باید هر سه روز یک بار بر سر جهان فرود بیاید؟ قوای امدادی برای پدر بزکو دور است و دیگر به او نمی‌رسد. در تبریز خراب‌شده جشن و شادی برقرار است و مژده بر سادات کربلا هم داده‌اند. هله ای آقای جوان، ای پدر بزکو، که در میان سواران سواری رشیدتر از همه هستی، هده (زن جعفرآقا) ناله و زاری می‌کند، ای مطهره (زن دیگر جعفرآقا)، ای زن بیچاره، بر خیز و دستمالی بروی لباس پدر بزکو بینداز تا گردوغبار بر آن ننشیند. طاعون که در سیران است... الی آخر... بگوئید لقمان حکیم بیاید... زخمها عمیقند و چرک از آنها بیرون نمی‌زند. او ه ای آقای جوان... ای لنگر زمین... ای خار چشم دشمن، ای پاشای بیابان! هله از آقای جوان، دل من بر حالش می‌سوزد. هده جیغ میکشد، بیچاره مطهره! الهی طاعونی که در سیران است بروی خانه ولیعهد ایران بیفتد! آنان دو گلوله در تن پدر بزکو که بر ریش‌نام سوار بود خالی کردند. آن لحظه برای پدر بزکو ساعت تلخکامی و درد سربود. چرادر آن دم تمرآغا و اسماعیل آقا (عمو و برادر جعفرآقا) ظاهر نشدند؟ مگر بلا باید هر سه روز یک بار به روی این دنیا بیاید؟ قوای امدادی برای پدر بزکو دور است و به او نمی‌رسد. در تبریز لعنتی چراغانی می‌کنند و مژده به سادات کربلا داده‌اند...“^{۸۲}

۴- عصر پهلوی

۴- ۱ امیر احمدی

نمونه ۱۹: تأمین رضاشاهی و سران ایلات کرد.

پس از بیان اقتدار شاهان قاجار و روی کار آمدن رضاخان پهلوی، از همان رسوم حکمرانی در برابر بزرگان کرد پیروی شد. سپهبد حسین فردوست، یکی از نزدیکترین یاران محمدرضا شاه پهلوی، در یادداشت‌هایش مینویسد: "در جریان سرکوب کردستان، امیراحمدی به عنوان امیر لشکر نیروهای غرب شهرت یافت. او پس از سالها جنگ موفق شد برخی از سران کرد را با تأمین فریب دهد. سران شورشی کرد از امیراحمدی خواستند که رضاخان بآنها کاری نداشته باشد و این مطلب را پشت قرآن بنویسد و امضاء کند. بهر تقدیرشورش کردها پس از چهار سال جنگ پایان رسید و امیراحمدی بعنوان "فاتح غرب" وارد تهران شد و رضاشاه او را سپهبد کرد. او تنها سپهبد دوران رضاخان بود، که بلافاصله او را خانه نشین کرد و بعداً شغل بسیار بی‌اهمیتی به او داده شد. ولی امیراحمدی از کردستان طلاآلات زیادی جمع کرده بود، بامقداری از این پول توانست ثروت خود را به پانصد خانه برساند، که تماماً در کوچه‌های اطراف چهارراه حسن‌آباد قرار داشت. خانه او هم در همین منطقه بود. با فرار سیدن سقوط رضاخان امیراحمدی وضع بهتری پیدا کرد و در شهریور ۲۰ فرماندار نظامی تهران شد و در دوران محمدرضا شاه سناتور بود و در همین سمت فوت کرد. خانه نشین شدن امیراحمدی پس از "فتح غرب" فقط به این دلیل بود که در ایران بجز رضاخان نباید هیچ "ستاره" دیگری میدرخشید. ولی رضاخان با جمع‌آوری ثروت او از کردستان کاری نداشت!"^{۸۳}

حاشیه های بخش دوم

- ۱- ئوسکارمان، تحفه مظفریه، ساخر کرده و هیئانه وهی بؤسه رپٲنوسی کوردی : هیمن (بغداد کۆری زانیاری کورد، ۱۹۷۵)، ص ۲۰۹ - ۲۱۷
- ۲- د. عبدالحسین نوائی، شاه اسمعیل صفوی، (تهران: ارغوان، ۱۳۶۸ ش)، ص ۳۱؛ رحیمزاده صفوی، زندگانی شاه اسمعیل صفوی، باهتمام یوسف پورصفوی، (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۱ ش)، ص ۲۷۱
- ۳- د. نوائی، ساه اسمعیل... م ن، ص ۳۲ - ۳۳؛ رحیم زاده صفوی، م ن، ص ۲۷۲
- ۴- امیر شرفخان بدلیسی، شرفنامه، بکوشش محمد عباسی، چ ۲، (تهران: علمی، ۱۳۶۴ ش) ص ۲۱۷ - ۲۱۸
- ۵- ه.ق.م، ص ۵۳۱ - ۵۳۲
- ۶- ه.ق.م، ص ۳۷۳ - ۳۷۴
- ۷- تاریخ عالم آرای صفوی، بکوشش یدالله شکری، چ ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۶۳ ش)، ص ۱۰۳ - ۱۰۸
- ۸- رحیم زاده صفوی، م ن، ص ۱۷۶
- ۹- ه.ق.م، ص ۱۷۷ - ۱۷۸
- ۱۰- ه.ق.م، ص ۱۹۴

۱۱- هـ.ق.م، ص ۱۹۳- ۱۹۹؛ مجموعه من الاساتذه، العراق فی التاريخ، (بغداد: دارالحریه، ۱۹۸۳)، ص ۵۶۴ - ۵۶۶؛ المحامی عباس العزاوی، تاریخ العراق بین الاحتلالین، ج ۳، ط ۲، (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق ۱۳۶۹ ش)، ص ۳۲۶ - ۳۳۰

۱۲ - عالم آرای صفوی، ص ۱۲۴ - ۱۲۶

۱۳ - بدلیسی، م ن، ص ۵۳۷ - ۵۳۹

۱۴ - نوائی، م ن، ص ۱۷۹

۱۵ - هـ.ق.م، ص ۲۲۵

۱۶ - هـ.ق.م، ص ۲۲۱

۱۷ - هـ.ق.م، ص ۱۷۷

۱۸ - درباره زندگی شاه محمد خدابنده رجوع کنیده: د. نوائی، شاه عباس، ج ۱، ۲، (تهران: زرین، ۱۳۶۷ ش) ص ۳ - ۲۸؛ نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس، ج ۱ و ۲، چ ۴، (تهران، انتشارات علمی، پائیز ۱۳۶۹ ش)، ص ۶۳ - ۱۷۳

۱۹ - برای تکست کامل نامه رجوع کنیده به: نوائی، شاه عباس، ج ۱ و ۲، ص ۴۳ - ۶۳

۲۰ - اسکندریگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش)، ص ۷۹۱ - ۸۰۱، ترجمه بزبان کردی هیمن، تحفه مظفریه،

۲۱ - هـ.ق.م، ص ۸۱۱ - ۸۱۴

۲۲ - ئوسکارمان، م ن، ب ۱، ص ۲۰۱ - ۲۲۱

۲۳ - بدلیسی، م ن، ص ۳۷۲ - ۳۸۲

۲۴ - اسکندریگ ترکمان، ص ۸۱۱ - ۸۱۴، ترجمه بزبان کردی هیمن بنقل از تحفه مظفریه، ب ۱، ص ۵۹ - ۶۵

۲۵ - برای زندگی شاه سلطان حسین رجوع کنیده: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، (تهران: زوار، ۱۳۴۷ ش)، ص ۸۰ - ۸۶؛ محمد هاشم آصف (رستم الحکما) رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷؛ لارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، ج ۲، (تهران: مروارید، ۱۳۶۴ ش)، ص ۴۰ - ۵۰

۲۶ - رستم الحکما، م ن، ص ۷۰ - ۷۱

۲۷ - همانجا، ص ۷۵

۲۸ - کلودیوس جیمس ریچ، رحله ریج الی العراق فی عام ۱۸۲۰، ترجمه بهاء الدین نوری، (بغداد: ۱۹۵۱)، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

- ۲۹ - العزای، م ن، ج ۵، ص ۱۳۰ - ۱۳۱
- ۳۰ - هـ.ق.م، ص ۱۴۲
- ۳۱ - د. عبدالحسین نوائی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هـ.ق، (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۳)، ص ۱۲۷ - ۱۳۰
- ۳۲ - مستوره، تاریخ اردلان، به اهتمام ناصر آزادپور، چاپخانه بهرامی، ص ۵۹-۶۲؛ شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ کرد و کردستان، کتابفروشی غریقی، چ ۳، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳، سال جنگ و قتل عام در هر یک بنوعی جدا از یکدیگر نوشته شده، طبق شعری که بدین مناسبت سروده شده و در حاشیه تاریخ بچاپ رسیده مستوره آمده میبایستی سال ۱۱۱۳ باشد.
- ۳۳ - مستوره، همانجا.
- ۳۴ - هامرپورگشتال تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۴، (تهران: زرین، بهار ۱۳۶۸)، ص ۳۰۱۰
- ۳۵ - مستوره، م ن، ص ۶۲
- ۳۶ - هامر، م ن، ص ۲۸۸۳
- ۳۷ - لکهارت، م ن، ص ۳۳۲
- ۳۸ - بدلیسی، م ن، ص ۴۶۷ - ۴۶۸
- ۳۹ - العزای، م ن، ج ۵، ص ۱۸۸؛ مستوره، م ن، ص ۳۶ - ۳۹
- ۴۰ - العزای، م ن، ص ۲۵۴، بنقل از حدیقه الزوار، ص ۱۴۴
- ۴۱ - عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، به اهتمام صدر افشار، چ ۲، (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ ش) ص ۲۶۲
- ۴۲ - بامداد، م ن، ج ۶، ص ۱۹-۲۰؛ عبدالرزاق دنبلی، م ن، ص ۵۶ و ۱۱۲ و ۱۶۱ و ۱۷۲ و ۲۰۷ و ۲۶۳ و ۲۷۵
- ۴۳ - میرزارشیدادیب الشعراء، تاریخ افشار، بکوشش محمود رامیان، پرویز شهریار افشار، (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۶ ش)، ص ۱۸۹ - ۱۹۱
- ۴۴ - ئوسکارمان، م ن، ج ۲، ص ۷۴۲ - ۷۵۹
- ۴۵ - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بامداد، م ن، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷
- ۴۶ - میرزا رشید، م ن، ص ۳۵۹ - ۳۶۱

- ۴۷ - ه-ق.م، ص ۳۶۶ - ۳۷۰
- ۴۸ - در باره زندگانی عباس میرزا رجوع کنید به : بامداد، م ن، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۲۲
- ۴۹ - برای تکست کامل عهدنامه گلستان، رجوع کنید به: نفیسی، م ن، ج ۱، ص ۲۵۴ ت ۲۶۱؛ و برای عهدنامه ترکمانچای به: ه-ق.م، ج ۲، ص ۱۷۹ - ۱۸۴
- ۵۰ - نفیسی، م ن، ج ۲، ص ۲۰۷ - ۲۱۰
- ۵۱ - محمدرضانصیری، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، قاجاریه، جلد ۲، (تهران: کیهان، بهار ۱۳۶۸ ش)، ج ۱، ص ۵۵
- ۵۲ - ه-ق.م، ج ۲، ص ۹۶
- ۵۲ - ه-ق.م، ص ۲۳۴
- ۵۴ - غلامحسین میرزا صالح، اسناد رسمی در روابط ایران، با انگلیس و روس عثمانی، ج ۱، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵ ش)، ص ۲۴۷
- ۵۵ - ه-ق.م، ص ۲۴۸ - ۲۵۰
- ۵۶ - ه-ق.م، ص ۲۵۳
- ۵۷ بدلیسی، م ن، ص ۳۵۲ - ۳۶۲
- ۵۸ - درباره میرسوران و محمد بیگ رجوع کنید به: حسین حزنی، میژووی سؤران، ج ۲، هه ولیر، ۱۹۶۲؛ محمد امین زکی، کوردو کوردستان، ج ۳، ص ۴۰۱-۴۰۴، د. جلیل جلیل، کورده کانی ئیمپراتوریه تی عوسمانی، ترجمه دکتر کاوس قفتان، بغداد، ۱۹۸۷، ص ۱۳۳ - ۱۶۳
- ۵۹ - بامداد، م ن، ج ۳، ص ۲۴۵ - ۲۴۶
- ۶۰ - العزوی، م ن، ج ۷، ص ۳۳
- ۶۱ - نصیری، م ن، ج ۲، ص ۱۲۷ - ۱۲۹
- ۶۲ - میرزا صالح، م ن، ج ۲، ص ۱۴۴
- ۶۳ - ه-ق.م، ص ۱۴۵ - ۱۴۶
- ۶۴ - سید بدرالدین یغمائی، منشآت قائم مقام فراهانی، (تهران: شرق، پائیز ۱۳۶۶ ش)، ص ۸۹

- ۶۵ - واحد نشر اسناد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۱، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۲۹ - ۵۳۰)
- ۶۶ - العزاوی، م ن، ص ۳۴
- ۶۷ - میرزا شکرالله سنندجی، (فخرالکتاب)، تحفه ناصری، به اهتمام د. حشمت‌الله طبعی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ص ۲۷۶؛ مردوخ، م ن، ص ۱۷۸
- ۶۸ - ه-ق.م، ص ۲۸۱ - ۲۸۴
- ۶۹ - اسماعیل نواب صفا، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، ج ۲ (تهران، بابک ۲۵۳۵)، ص ۲۰
- ۷۰ - شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، بکوشش د. عبدالحسین نوائی، ج ۲، (تهران: بابک ۲۵۳۵)، ص ۱۵۶-۱۵۸
- ۷۱ - میرزا رشید، م ن، ص ۵۰۴
- ۷۲ - ه-ق.م، ص ۵۳۲
- ۷۳ - رجوع‌کنیدبه: تحقیقات مشترک عثمانی - ایران از حمزه آقا در ۲۲ محرم ۱۲۸۷ زندان بغداد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۲، ص ۶۲۱-۶۲۳. همچنین دستخط ناصرالدین شاه درباره فرار حمزه آقا و قتل پسرش، ص ۶۸۳
- ۷۴ - اسکندر غوریانس، قیام‌شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، به اهتمام عبدالله مردوخ، (تهران: دنیای دانش، ۲۵۳۶)، ص ۱۵
- ۷۵ - ه-ق.م، ص ۱۷ - ۱۹
- ۷۶ - میرزا رشید، م-ن، ص ۵۷۱ - ۵۷۲
- ۷۷ - علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸)، ص ۴۱۰
- ۷۸ - فرهنگ معین، ص ۱۶۹۸
- ۷۹ - سید عبدالله صمدی، بهیتی‌هه مزایای مه‌نگور، سروه (مجله) شماره ۲۸ تا ۳۲، آبان تا اسفند ۱۳۶۷، ابراهیم افخمی، قیام ملاخلیل‌ورد فرمان رضاخان، (سقز: انتشارات محمدی) تابستان ۱۳۶۸، ص ۱۰۵-۱۱۰
- ۸۰ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱۴، (تهران: امیرکبیر ۱۳۶)، ص ۱۴۳ - ۱۴۵؛ استاد سجادی این رویداد را بصورت یک داستان کوتاه ادبی درآورده است، رجوع‌کنیدبه: علاءالدین سجادی همیشه به‌هار، به‌غداد، چاپخانه‌ی مه‌عاریف، ۱۹۶۰
- ۸۱ - پرنس ارفع الدوله، ایران دیروز، (تهران: ۱۳۴۵ ش)، ص ۴۳۳ - ۴۳۵
- ۸۲ - واسیلی نیکیتین، کوردو کوردستان، ترجمه محمدقاضی، (تهران، نیلوفر، تابستان ۱۳۶۶)، ص ۵۴۶ - ۵۴۸

سر آغاز شکل گیری شعور ملی کرد

۱ - قیام ۱۸۸۰ (-) (۱۲۹۷/م - ۱۲۵۹/ق - ش - مترجم)

۱ - ۱ توضیح برخی کلمات

در مورد اصطلاحات ملت، شعور ملی، جنبش ملی، دستاورد ملی، هدف ملی، نیروی ملی، دولت-ملت، ملت-دولت، اگرچه نویسندگان غربی تاکنون بر سر تعریف معینی بتوافق نرسیده‌اند، ولی یک چهارچوب کلی در ذهن نویسندگان وجود دارد که از تجربه ویژه جنبش ملی خلقهای اروپا استخراج شده است.

در جهان سوم در مورد این اصطلاحات سردرگمی وجود دارد، زیرا روند توسعه در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین راهی جدا از آنان پیموده است. اگر در کشورهای اروپائی دولت واحد سیاسی ملتها بوده و اتحاد ملی دولت را بوجود آورده باشد و ملت بمفهوم سکنه دولتی بکار برده شود، در این کشورها بعلمت اختلاف نوع دگرگونی و توسعه اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، این تعریف در هر جا و هر بار با واقعیتهای زندگی نمیگنجد، زیرا کشور چندملیتی، کشور دوملیتی، کشور یکملیتی و ملت بی کشور و ملت تقسیم شده میان چند کشور و یک ملت دارای چند کشور وجود دارد و

ملتی نیز هیچ دولتی ندارد.

اگر نامیدن یک گروه بزرگانسانی بنام یک ملت به داشتن دولت بستگی داشته باشد، شماری از خلقها و از جمله کردها بایستی ملت بشمار نیابند. روند رشد خلقها در راستای گداختن در بوتۀ ملی اگر از برخی جهات دارای تشابهاتی باشد، بیگمان چون هر ملتی راه دگرگونی و رشد و تکامل ویژه خود را پیموده است، دارای برخی تمایزات نیز هست، از اینرو این اصطلاحات نیز هر یک در زمان و زمینه معین خود دارای محتوی و معنی و مفهوم ویژه خود میباشند.

۱ - ۲ اسلام و دولت

اسلام چون یک ایدئولوژی فوق ملی بدنیا آمد و کوشید خلقهای جهان را به زور سلاح بدون توجه به ناهمخوانیهای زبان، نژاد، مذهب، رنگ و... بر مبنای عقیده به یکتائی خدا و پیامبری محمد و تعلیمات اسلام، در چهارچوب یک اقتدار سیاسی متحد کند. ایجاد سلطه های سیاسی جدا جدای مستقل بر مبنای اختلاف نژاد، زبان، رنگ و... با دیدگاههای فقهای اسلامی نمیگنجد. آنان دنیا را به دو قلمرو تقسیم کرده بودند: یکی قلمرو "دارالسلام" که در "دارالسلام" بود و میبایستی بدون توجه به هرگونه اختلافات ملی، دولت همه مسلمانان باشد و دیگری قلمرو "دارالحرب" که در "دارالکفر" بود و خارج از مرز اقتدار خلیفه و کار بدستان دارالسلام واقع شده بود.

”امیرالمؤمنین” و کاربردستان دارالسلام میبایستی پیوسته در راه بسیج مسلمانان برای جهاد و توسعه مرزهای قلمرو دارالسلام و محدود کردن و اشغال قلمرو دارالحرب تلاش کنند. تجزیه بخشی از قلمرو دارالسلام برای برپائی یک دولت جداگانه مستقل از اقتدار خلیفه - سلطان بر مبنائی غیر دینی همانند ”خروج از دین” بشمار می آید، که میبایستی بزور زیر بار فرمانبرداری کشیده شود. امپراطوری عربی- اسلامی در دوران صدر اسلام، اموی، عباسی، بر این پایه بنانهاده شده بود. پس از آنهم امپراطوری ترکی- عثمانی از همان روش پیروی نمود. موضعگیری عثمانی در برابر افغانها نمونه ای از این مورد است. چون افغانها ایران را متصرف شدند، اشرف کوشید تا بید شرعی سلطان عثمانی را بدست آورد و بدین منظور نامه ای برای او نوشت. این فتوی از سوی مفتی دریک گردهمائی ملاها و مفتی ها و کاربردستان دولت عثمانی صادر شد:

(سؤال) قبول کردن حکومت دوامام به یک مرتبه جایز است یا نه؟

(جواب) اتفاق جمع فقها بر این است که دو امام در پهلوی یکدیگر نمی توانند حکومت نمایند. می باید یک مانع و حایل عظیمی مانند محیط هندوستان در میان ایشان واقع باشد.

(سؤال) پس اگر همه مسلمانان به اعلیحضرت سلطان البحرین والبرین و زاده بزرگترین سلاطین و امامان اول و منهدم کننده همه اهل بدعت اظهار خدمت و اطاعت کردند اگر یک نکره ای بظلم و تقلب نواحی اصفهان را بیهانه اینکه از متعلقات محل مغضوبه و مفتوحه او می باشند متصرف شود و اگر آن شخص ادعای امامت کند و بعضی از مسلمانان او را تصدیق نمایند و فرستاده را بایک مکتوب نزد اعلیحضرت سلطان بفرستد و غرورش بقدری باشد که از اعلیحضرت خلیفه که خداوند ارکان دولت او را پایدار و استوار دارد و ادعای استرداد ولایات و ممالکی را که عساکر منصوره از رافضی ایران گرفته اند نماید، حکم عادلانه در حق آن مرد چیست؟

(جواب) آن مرد نکره یکی از یاغی ها است که باید معزول گردد، اگر ترک ادعاهای سفیهانه را گردن بقید اطاعت و بندگی ظل الله فی الارض در آورد بسیار خوب و اگر در بی اطاعتی و سرکشی اصرار نماید، حکم آن خداوند مجید در قرآن فرموده است ”اگر یک فرقه ای بمخالفت فرقه دیگر برخیزند یاغیان را بکشید تا وقتیکه باطاعت خدا در آیند” و موافق حدیث که می فرماید ”اگر دوامام به یکبار ادعای امامت نمایند یکی را بکشید.”^۱

دولت عثمانی برای اثبات مشروعیت و اقتدار خود ایدئولوژی اسلام را علم لشکر کشیها و اشغال همه نواحی مسلمان نشین آسیا و آفریقا و جهاد برای اشغال همه نواحی مسیحی نشین اروپا قرارداد. عشار کرد پس از آنکه میهنشان در قرن هفتم از سوی نیروی عربی - اسلامی فتح شد، بطور جمعی به اسلام گرویدند و سرزمینشان بخشی از قلمرو دارالسلام عربی- اموی، عباسی و پس از آنهم ترکی- عثمانی گردید. کرد در طول زمان، نتوانست مانند سایر ملل منطقه؛ عرب، ترک، فارس، ترکمن و ارمن، دولت ویژه خود را تشکیل دهد، بلکه امیرنشینهای محلی کرد در کردستان، در چهارچوب این امپراطوریه بسته به قدرت یا ضعف اقتدار مرکزی دینی - سیاسی شام، بغداد یا استانبول، کم و بیش و بطور مقطعی در داخل قلمرو دارالسلام زیر سلطه ظاهری خلیفه - سلطان باقی مانده اند.

امپراطوری صفوی- ایرانی در تلاش دوباره زنده کردن نظام باستانی ”شاهنشاهی” ایران بود. برای اثبات مشروعیت اقتدار خود ایدئولوژی اسلامی را علم کوششهای خود برای تصرف نواحی مسلمان نشین آسیا قرارداد. و برای استقلال از سلطه دینی- سیاسی دولت عثمانی، تشیع یعنی مذهبی جدا از مذهب سنت عثمانیان را دین رسمی خود قرارداد. دو دولت اسلامی متخاصم بوجود آمدند که بمدت چهار رسده در رقابت بودند.

کردستان، که چند امیرنشین محلی نیمه مستقل در آن تشکیل شده بود، پس از اولین جنگ عثمانی- صفوی در چالدران (۱۵۱۴م) (۹۲۰هـ-ق/۸۹۳هـ-ش-- مترجم) بسته به سنگینی کفه های ترازوی نیروهای دو کشور تقسیم شد. میرنشینهای غرب و شمال و جنوب کردستان زیر سلطه ظاهری عثمانی و میرنشینهای شرق آن هم زیر سلطه صفوی واقع شدند، بدون آنکه هیچکدام خودمختاری خود را از دست دهند.

۱- ۳ کردستان تحت تسلط مستقیم روم و عجم^۲

در ربع دوم قرن نوزدهم از سوئی باعالی همه امارات خودمختار کردستان عثمانی؛ بتلیس، هکاری، بوتان، سوران، بادینان، بابان و از سوی دیگر ایران امارات خودمختار کردستان ایران؛ اردلان، لرستان، مکران را برهم زدند و سلطه مرکزی روم ایران را در آنها برقرار کردند.

ملل اروپائی در این دوران بسرعت در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و... در حال پیشرفت بودند و "ملت" مبنای تأسیس دولت جدید قرار میگرفت. نمایندگی مردم در زندگی سیاسی دولت روبه تزايد بود، ولی در این حال دستگاههای حکومتی عثمانی و ایرانی تا میرفت از مردم فاصله میگرفتند و بیشتر بسوی زورگوئی و بیحالی و پوسیدگی میرفتند. دول اروپائی قسمت وسیعی از خاکشان را تصرف و پیمانهای نابرابر و سختی بر آنان تحمیل میکردند. هر دو دولت زربار سنگین بدهی و نفوذ مخرب دول نیرومندان اروپائی قرار گرفته بودند. ورشکستگی و ستم و فساد و رشوه - خواری سر تا پای دستگاههای حکومتیشان را فرا گرفته بود. آنان که مقامهای اداره امور دولتی را عهده دار میشدند، پستهای خود را از کردستان نزدیک به باعالی و دربار میخریدند. نه از لحاظ علمی و نه از جهت ثنوری برای دارالسلام و دارالکفر ارزشی باقی نمانده بود.

محو سلطه امرای کرد و برپائی دستگاههای اقتدار مرکزی روم و ایران بجای آنان، گذشته از اینکه قدرت و امتیازاتی را از طبقه بالای جامعه غصب کرد، بلکه وضع زندگی مردم را نیز ناخوشتر از پیش نمود. کاربردستان روم و ایران بجای دستگاههای رهبری نوین کارآمد، دادگاه، مشارکت مردم در زندگی عمومی، راههای ارتباط جدید، بیمارستان، مدرسه، کارگاه، دانشگاه، چاپخانه، روزنامه و... ستم بیشتری با خود به کردستان آوردند.^۳

۱ - گماردن کاربردستان ناشناس و زورگو بجای کاربردستان شناخته شده محلی.

۲ - تأسیس قلعه و پایگاه برای لخت کردن مردم و اردوگاه برای نیروهای اشغالگر.

۳ - بالا بردن میزان مالیات سرانه و رشوه.

۴ - زندان و تبعید و کشتار و غارت بدون رسیدگی.

۵ - بسیج بدون بازگشت جوانان برای سربازی.

بدین ترتیب تعویض اقتدارخانها با سلطه اشغالگر روم و ایران که بالشکرکشی بزرگ و طولانی و خونینی انجام گرفته بود و بانروی مسلح سرکوبگری نیز پاسداری میشد، نه تنها پیشرفتی در زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... بوجود نیامد

بلکه بارستم اقتصادی و اجتماعی را نیز سنگینتر نمود. استثمارمّلی نیز سر بارش، وحتّی در سایه دربار قاجار (در حقیقت ستم مذهبی از زمان صفوی شروع شد- مترجم) ستم مذهبی نیز به آن افزوده شد. اگر در زمان شرفخان (۱۵۴۳-۱۶۰۴) (ه-ق/۹۲۲-۹۸۴ ه-ش/۱۵۴۳-۱۶۰۵ م- مترجم) و سپس احمدخانی (۱۶۵۰-۱۷۰۷) (م/۱۰۶۰-۱۱۱۹ ه-ق/۱۰۲۹-۱۰۸۶ ه-ش- مترجم) احساس بیگانگی باروم و عجم و خود را کردند، احساس یگانگی و تأسیس یک دولت مستقل نیرومند کرد، که کرد و کردستان را از دست درازی و رقابت ناروای ایندونیروی بیگانه پاس دارد، چون ایده و آرزوی افرادی نابغه در دو اثر "شرفنامه" و "مهموزین" برجای ماند، بعّلت نارسائی شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه آن زمان کرد نه بصورت ایدئولوژی منتخب طبقه ممتاز جامعه درمی آمد و نه صورت خواسته و جنبش همگانی مردمی بخود میگرفت، در نیمه اول قرن نوزدهم بشیوه اعمال بریده بریده و از هم گسیخته ناتمام در تلاشهای منطقه ای امرا یبتلیس، بابان، سوران، بوتان، خودنمائی کرد. ولی در ربع پایان سده نوزدهم، همزمان با کامروائی ملت های آلمان و ایتالیا در ایجاد دولت مّلی متحد خود، و همدم با گسترش مبارزه ملل بالکان، بلغار، صرب، رومانی، یونان و... در راه رهایی از زیر دست ترک و برپائی دولت مّلی مستقل، در نتیجه دگرگونی عمیق هسته ای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی... بوجود آمده در میان مردم کردستان که زیر سلطه مستقیم امپراطوریهای پوسیده و ستمگر عثمانی و قاجار قرار گرفته بودند و خود آنها نیز بصورت قرق و چرای دول بزرگ امپریالیستی در آمده بودند، مبارزه کردها برهبری بزرگمرد روشنفکر انقلابی، شیخ عبیدالله شمزینی (؟-۱۸۸۳) (ه-ق/؟-۱۲۶۲ ه-ش/؟-۱۸۸۳ م- مترجم) بمرحله نوینی گام نهاد، که میتوان آنرا به دگرگونی شورمّلی به شعورمّلی و پیریزی اصول عمومی چهارچوب استراتژی کارمّلت کرد در راه رهایی و اتحاد و ایجاد دولت مستقلّ تعبیر کرد.^۴

۱ - ۴ کرد در نخستین پارلمان عثمانی

شش دولت اروپائی در تاریخ ۳۱ مارس ۱۸۷۷ (م/۱۶ ربیع الاول ۱۲۹۴ ه-ق/۱۱ فروردین ۱۲۵۶ ه-ش- مترجم) بر اساس یک پرتکل کتبی از باعالی خواسته بودند که: با "سیاهکوه" که آن زمان در حال شورش بود صلح برقرار کرده و از آن ناحیه به این دلیل که زبانشان اسلاو و دینشان مسیحی است دست بردارد. در همان پرتکل روسیه تهدید کرده بود که اگر خواسته اش اجابت نشود با ترکیه وارد جنگ خواهد شد. در یک جلسه "مجلس نمایندگان" که بویژه برای گفتگو درباره این تهدید منعقد شده بود، در حالیکه تعدادی از کاربدستان باعالی خالی بودن خزانه و نبودن پول را بهانه پذیرفتن شرایط سنگین دول اروپائی قرار میدادند، یک نماینده کرد گفت:

"شمامیگوئید امور دارائی ما دچار تنگنای سختی شده است، چگونه میتوان این سخن را باور داشت، در حالیکه شما این همه فیس و افاده بالباسهای فاخر و رنگارنگ، خانه آراسته پراز ائاثیه زیبا و کالسکه اسبی قشنگ دارید؟ نزد ما به کردستان بیائید و با چشم خود مشقّت و سختی زندگی ما را ببینید. تا در ولایت خود بوم همچون سایر مردم همیشه لباس پاره و پینه شده بتن داشتم، ولی چون شما را با این لباسهای رسمی نایاب و فاخر دیدم از خود خجالت کشیدم، بر خود فشار آوردم و از بازار دلانان نه از فروشگاههای بزرگ، لباسی را که به تن دارم خریدم. پس برای سلامت وطن و جلوگیری از دخالت بیگانه در امور مملکت، من آماده در صورت لزوم این لباسهای پینه شده را بفروشم"^۵

از سخنان این نماینده میتوان چند نکته را استخراج کرد:

۱ - اختلافات فاحش میان سطح زندگی طبقه حاکم ترک و توده مردم کرد.

۲ - بتنگ آمدن دلسوزان استقلال عثمانی و پیشنهاد شیوه مقاومت در برابر خواسته‌های دول بیگانه.

۳ - درخواست هوشیارانه با صدای رسا برای بهبود زندگی مردم. که همه اینها سند است دال بر هشیاری نماینده کرد که بیگمان نمونه‌ای از روشنفکران کرد در آن دوران میباشد. اکنون معلوم نیست این نماینده چه کسی بوده ولی از قرائن برمیاید که شیخ عبیدالله بوده باشد.

۱ - ۵ درباره شیخ عبیدالله

از هنگامیکه مولانا خالد شهرزوری (۱۷۷۷-۱۸۲۶) (- م/۱۱۹۱-۱۲۴۲ هـ/ق/۱۱۵۶-۱۲۰۵ هـ-ش- مترجم) به احیای طریقت نقشبندی پرداخت، این طریقت در مدت کوتاهی در میان مردم کردستان گسترش یافت. دهها بلندپایه نامور در نقاط مختلف برای انتشار عقاید این طریقت تازه، خلیفه مولانا شدند و هزاران صوفی و مریدو منسوب بدوران گرد آمدند. پس از کوچ ناگهانی مولانا به بغداد (۱۸۲۰) (- م/۱۲۳۵ هـ/ق/۱۱۹۹ هـ-ش- مترجم) و سپس برای همیشه به شام، دوتن از خلفا بیش از سایرین نفوذ پیدا کردند و خانقاهشان مرکز مهم "ارشاد" و رهبری و اشاعه طریقت شد. یکی شیخ بیاره و دیگری شیخ نهری بود. خاندان نهری دارای نفوذ دینی و دنیوی بودند. از لحاظ سید بودن چنانکه خود میگفتند از نوادگان شیخ عبدالقادر گیلانی بودند.^۶ از نظر دینی ملاهای خوب و مشهوری از میان آنان برخاسته بودند، از جهت مادی نیز دارای آبادیهای فراوان و زمینهای زراعتی وسیعی بودند. اقتدار ارشادی طریقت نیز پایه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی آنان را بیش از پیش نیرومیکشید. شیخ عبیدالله پسر این خاندان محترم بود. وی گذشته از سیادت و مهارتش در علوم دینی مالک حدود ۲۰۰ آبادی بود.^۷ و بجای پدرش سیدطه مرشد طریقت نقشبندی نیز بود. "حکایت میمنت و کاردانی شیخ بگونه‌ای درهمه‌جا منتشر شده بود که چون رهبر ملت کرد بشمار می‌آمد... همه‌روزه در مهمانخانه‌اش از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر پذیرائی میشد، آموزش را باتوانائی و هیبت اداره مینمود... در میان کردان امیری کوچک شمرده میشد."^۸

خانقاه محل ارشاد شیخ و اجتماع خلیفه و ایجاد "رابطه" بود. شیخ از آنجا سازمان گسترده‌ای را رهبری میکرد که از صدها خلیفه و مریدو صوفی از مناطق گوناگون کردستان و ممالک اسلامی تشکیل شده بود. خانقاه یا درحقیقت بارگاه دینی و دنیائی خاندان شیخ عبیدالله نهری بود. نهری نیز در ولایت هکاری یکی از آبادیهای منطقه شمزینان شمرده میشد که از لحاظ جغرافیائی در وسط کردستان قرار داشت.

در زمان جنگ روس و عثمانی سلطان عبدالحمید برای مشارکت در جنگ روسیه (۱۸۷۷) (- م/۱۲۹۴ هـ/ق/۱۲۵۶ هـ-ش- مترجم) اعلان جهاد داد. شیخ عبیدالله با چند صد تن از مریدانش به این اعلان پاسخ گفت و به جناح پایزید رفت که در اشغال سپاه روس بود. در روزهای جنگ نزدیک به ۵۰۰ کرد از سرتاسر کردستان آمده و تحت فرماندهی او گرد آمده بودند. اگرچه نیروهای چریکی کرد در تقویم سرنوشت این جنگ نقش مؤثری ایفا کردند و جنگ با پیروزی روسیه بر عثمانی پایان یافت، ولی شیخ در میان کردان بیش از پیش ترقی کرد و نیرومندی و ثبات بیشتری یافت. هشیاری سیاسی ژرف‌تر و درکش از جنبه درونی امپراطوری عثمانی و ضعف و مشکلات آن بیشتر شد. طبیعت دینی دولت و جهاد و غزوه عثمانی را شناخت، نفوذ کارگر بیگانه و مناسبات میان کشورها را دریافت، با بزرگمردان کرد و نواحی آنان آشنائی بیشتری یافت، بهتر با اوضاع نابسامان زندگی مردم کردستان آشنا شد. مقداری اسلحه و مهمات و تجربه جنگی بدست آورد. جایگاه شیخ عبیدالله در میان کردان، آوازه‌اش را در منطقه نه تنها همچون یک شیخ طریقت بلکه چون یک رهبر شناخته شده مذهبی، سیاسی، نظامی درخشان کرد.

۲ - پایه‌های استراتژی کار ملی شیخ عبیدالله

شیخ عبیدالله پس از پایان جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷) به بارگاه خود در نهری بازگشت. در نتیجه ارزیابی اوضاع داخلی کردستان تحت تسلط باعالی ترک و دربار قاجار، شرایط درونی هردو امپراطوری و اوضاع سیاسی جهان، به بنا نهادن پایه‌های اصلی استراتژی خود و تعیین اهدافش، نیروهای اصلی آن، دوستان و هم‌پیمانان، دشمنان و نقاط ضعف آنان و میادین تحرک و اسلوبهای اجرای آن پرداخت.

هرچند نوشته مشخصی از خود شیخ یاقیام ۱۲۹۷/۱۸۸۰ (- هـ ق و م/۱۲۵۹ هـ ش - مترجم) برجای نمانده، که بروشنی همه جنبه‌های گوناگون استراتژی او را آشکار کند، ولی با دوباره در هم آمیختن همه اسناد باقیمانده چون: سخنرانی ژوئیه ۱۸۸۰ (- م/شعبان ۱۲۹۷ هـ ق/تیرماه ۱۲۵۹ هـ ش - مترجم) شیخ در نهری، نامه‌هایش به اقبال‌الدوله استاندار ارومیه و دکتر کوچران و کردهای مرزی، گفتگوهایش با کلایتون و آبتو و دیگر بیگانگان، گفتگوی نمایندگانش با دیپلماتهای روسیه و بریتانیا در ارزروم و وان و تبریز، گزارش سفرا و دیپلماتهای روسیه و بریتانیا در تهران و تبریز و استانبول و ارزروم و وان و همچنین مواضع آشکارش درباره رویدادها، همگی می‌توانند سیمای کلی استراتژی جدیدش را از نو بطور پیوسته در دیدما قرار دهند.

هدف استراتژی شیخ "تشکیل دولت مستقل کردستان" بود که،

۱ - همه کردان را بدون توجه به اختلاف خانواده، خاندان، طایفه، منطقه، لهجه زبان... بر مبنای پیوندهای ملی گردآورد و از دولت باصطلاح اسلامی جدا سازد.

۲ - دشمنان کرد: امپراطوریه‌های قاجار و عثمانی را از کردستان بیرون براند.

۳ - هردو بخش ایرانی و عثمانی کردستان را از چنگ باعالی و دربار قاجار درآورد و متحد سازد.

۴ - امنیت جان و مال مردم، بازرگانی، باسوادی، صنعت و تمدن را در کردستان تأمین نماید.

۵ - با خلقهای مسیحی: ارمنی و آسوری هم‌میهن کرد بر اساس گذشت دینی و احترام متقابل، همکاری دوستانه برقرار نماید.

۶ - با خلقهای مسلمان ایرانی و عرب (ولایات موصل، بغداد، حجاز، مصر) هم‌پیمان شود.

۷ - تأیید سیاسی و قانونی دول بزرگ اروپائی را بدست آورد.

برای رسیدن به این اهداف بزرگ نیز روشهای سیاسی، دیپلماسی و نظامی را بکار گیرد.

۲ - ۱ کوشش برای اجراء: کار سیاسی

۲- ۱- ۱ آماده سازی مردم کردستان

در طول تاریخ نوین کردستان، هرگز یک مرکز نیرومندیسیاسی در آن تأسیس نشده که بتواند پایتختش باشد و از آنجا بر همه کردستان سلطه برقرار گردد. تا اینکه گذشت زمان بتواند زبان و فرهنگ متحد، نوع یکسان حکمرانی، شیوه سازماندهی اقتصادی و اجتماعی همسان... را بر کسائی تحمیل کند که به زبان کردی سخن میگویند یا در کردستان زندگی میکنند. بالعکس، کردستان همواره زیر سلطه بیگانه بوده است. کوهستانی بودن این سرزمین از سوئی و چگونگی ترکیب اجتماعی کرد از سوی دیگر زمینه مساعدی را بوجود آورده اند که با سست شدن اقتدار مرکزی بیگانه، آنان هم هربار فرمانروائیهای خود مختار جدا از هم در مناطق خود برقرار سازند. از زمانیکه دستگاه خلافت عباسی به سستی گرائید و تسلط آن بر مناطق دور قلمروش کاهش یافت، در گوشه و کنار امپراطوری عباسی چندین میرنشین مستقل یا خود مختار تشکیل شد که تنها در ظاهر تحت فرمان خلیفه یعنی امیر دارالسلام بودند. از آن زمان در کردستان چندین امیرنشین تأسیس شدند. اگرچه خاورمیانه به میدان تاخت و تاز و لشکرکشی مغول و ترکن تبدیل شد، برخی از آنان بدر ازای چندین قرن باقی ماندند و ترکیب خود را حفظ کردند.

از آغاز قرن شانزدهم، کردستان عملاً به دو بخش ایرانی و عثمانی تقسیم شد. طی سلسله ای از پیمان نامه و توافق نامه هائی که در نتیجه جنگ های عثمانی و ایران منعقد شدند، پیمان نامه زهاب ۱۶۳۹ (م/ ۱۰۴۹ هـ - ق/ ۱۰۱۸ هـ - ش - مترجم) نادر شاه ۱۷۴۶ (-) م/ ۱۱۵۹ هـ - ق/ ۱۱۲۵ هـ - ش - مترجم)، ارزروم اول ۱۸۲۳ (-) م/ ۱۲۳۸ هـ - ق/ ۱۲۰۲ هـ - ش - مترجم)، ارزروم دوم ۱۸۴۷ (-) م/ ۱۲۶۳ هـ - ق/ ۱۲۲۶ هـ - ش - مترجم) بخشی بزرگ و طولانی از مرز میان دو امپراطوری از شمال تا جنوب از قلب کردستان میگذشت. عواملی چون تقسیم سیاسی کردستان میان دو دولت، یکی سنی و دیگری شیعه با دو زبان و دو فرهنگ رسمی مختلف که از دو نوع نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جداگانه پیروی میکردند و همچنین تقسیم هربخش کردستان میان چند میرنشین جداگانه، با وجود شرایط توپوگرافی نامناسب سرزمینش که کوهها و دره ها و رودخانه ها آنرا از هم جدا کرده بودند، نه تنها کردان را از پیشروی بسوی تشابه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باز داشته بلکه مایه های اختلاف و ناهمسانی را در میان سکنه کردستان ژرفتر کرده اند. ملت کرد از لحاظ اجتماعی به چند تیره و عشیره بسیار بزرگ و کوچک تقسیم شده بود. از نظر اقتصادی بخش بزرگی از آن کوچ نشین باقی مانده و شمار کمی مشغول کشاورزی بودند که در روستاهای عقب افتاده میزیستند و تعداد اندکی نیز ساکن شهرها بودند. از دیدگاه سیاسی، دولتی از آن خود نداشتند. آنانی که زیر دست ایران بودند میبایستی به شاه وفادار و آنهایی هم که زیر دست عثمانی بودند میبایستی دارای وفاداری سیاسی برای سلطان باشند و کسانی که در نواحی مرزی میان دو دولت میزیستند، بر حسب دگرگونی رویدادها و دستاوردهای خود به آسانی جهت وفاداری خود را تغییر میدادند. از لحاظ فرهنگی: اگرچه اغلب کردها مسلمان بودند و ملاهای کرد میبایستی عربی یاد بگیرند، ولی حکومت ایرانی عجم فرهنگ فارسی و حکومت عثمانی ترک فرهنگ ترک را بر او تحمیل میکردند. فرهنگ روشنفکران کرد، بسته به شیوه تقسیم آنان زیر تأثیر فرهنگ ۳ ملت جداگانه قرار میگرفت. هیچکدام از گویشهای زبان کردی، گورانی، کرمانجی، یا بابانی نتوانست به زبان و فرهنگ نگارش تمام کردها تبدیل شود و این اختلاف گویشها را بیشتر و ژرفتر نمود. از دیدگاه دینی، اگرچه بیشتر کردها مسلمان بودند، ولی دین هم خود به مذاهب گوناگون تقسیم شده بود. با وجود اکثریتی سنی شماری نیز شیعه و علوی در میانشان بودند. در کنار مسلمانان، تعدادی از کردها نیز بر دین یزیدی باقی مانده بودند. در این اجتماع بریده بریده، تعلق به خاندان، عشیره، منطقه، دین و مذهب بالاتر از همه تعلقات دیگر مانند: تعلق ملی، یا تعلق دولتی قرار میگرفت. این هم خود مایه دوگانگی و اختلاف و خود خوری شده و بزرگترین درد کرد بشمار می آید. شرفخان و احمدخانی و حاجی قادر و دیگر روشنفکران کرد از این درد نالیده و با حسرت و اندوه از آن یاد کرده اند. همه نویسندگان بیگانه از آن چون بخشی از شخصیت کردها یاد کرده اند..

تنها تعلق مشتاقانه ای که گاهی میتوانست مرزهای خاندان، عشیره، گویش و منطقه... را در نوردد، تعلق به شیخ طریقت بود. دو طریقت در کردستان رواج داشت، یکی قادری و دیگری نقشبندی، پس از مرگ مولانا خالد، طریقت نقشبندی نیز

یگانگی رهبری را از دست داد و میان چندشایخ از خاندانهای مختلف در مناطق جداگانه تقسیم شد. شیخ عبیدالله در عصر خویش یکی از بزرگترین مشایخ طریقت نقشبندی بود. این نیز خود کمک مؤثری نمود به اینکه ارتباط گسترده‌ای با صدها ملاًو میرزا و آقاها و سران عشایر و هزاران تن دیگر داشته باشد و از نفوذ فراوان خود برای اهداف سیاسی استفاده کند. خانقاه شیخ در نهری گذشته از اینکه مرکز شادطریقت و بهم پیوستن این سازمان بزرگ بود، شیخ آنرا بارگاه سیاسی و نظامی خود قرار داد. وی در آنجا بانام آوران کرد دیدار میکرد. با آنان بگفتگو مینشست، جمعشان میکرد و اندرزشان میداد. بنابه گفته کرزن روزانه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر را میدید.^۹

بنابر گزارش دیپلماتهای روسی، شیخ در ماههای ژوئیه و اوت ۱۸۸۰ چندین گردهمایی بزرگ با بسیاری از نام آوران آندوران کردستان تشکیل داد. در یک نشست ماه ژوئیه دوست تن از بزرگمردان، از جمله رؤسای طوایف و مالکین و ملاًها و میرزاها را دربارگاهش در نهری گردآورد. شیخ در این گردهمایی سخنرانی مهمی ایراد کرد که اهداف و بخشی از طرحهای کارش را روشن میکند. وی ضمن سخنانش گفت:

«امپراطوری عثمانی ۵۵۰ سال پیش تأسیس شد، عثمانیان از راه نامشروع قدرت را در دست گرفتند، پس از ۴۰۰- ۵۰۰ سال حکمرانی از دین اسلام برگشته و راه کفر در پیش گرفتند. دیگر پس از آن حکومتشان به سستی گرائیده و رفته رفته به سقوط و فروپاشی نزدیک میشود، این فروپاشی هم بقدری سریع پیش میرود که بیگمان به این زودیهها سقوط میکند و پایان میرسد.

پسران گرامیم!

باید مطیع توصیه‌های پدران و اجداد خویش باشیم. دیگر بس است، نباید بارستم و زورگوئی و اسارت ترک کافر را بردوش بکشیم. لازم است خود را آزاد کنیم. نه تنها ماکردهای ترکیه عثمانی بلکه برادران کرد ایرانیان را هم از این دو حکومتی که راه پیشرفتشان را گرفته‌اند رهائی دهیم. پدران و اجدادمان از ما میخواهند، که در راه دین و آزادی میهن از خون خود درگذریم. دانایان گفته‌اند: استفاده از فرصت مناسب دانائی و هوشیاری است. فارسها اکنون با ترکمنان به جنگ مشغولند. همه نیروهای خود را بر سر آنان فرستاده‌اند. این نیز بدان معناست که اکنون شرایط برای جنبش ما بر علیه حکومت ایران مناسب است. اگر چه ما از فارس نمیترسیم، زیرا اگر به جنگ نیز مشغول نباشند، هر چند نیروی بزرگی جمع‌آوری کنند از صدهزار سرباز بیشتر نمیتوانند گردآورند که بیش از نیمی از آنانهم از برادران کرد خود مانند که حکومت ایران استثمارشان میکند و دارای همان احساس مامیباشند. چون بخش ثروتمند و پر برکت کردستان زبردست ایران قرار دارد باید جنبشی را که در پیش داریم ابتدا در مقابل دشمن ضعیف آغاز کنیم. با این کار نیز برادرانمان و سرزمین غنی آنها را رهائی میدهیم. این هم منبع ثروتی را برایمان تأمین میکند و برای مقابله با دشمن دومان که نیرومندتر است ما را یاری میدهد که آنهم دولت عثمانی است...»^{۱۰}

هنگام محاصره ارومیه، خلیفه کلودیک پیشوای دینی کاتولیکها، خواجه داود نماینده کنسول عثمانی در ارومیه را با کشیش سولومون پیش شیخ عبیدالله فرستاد و از او خواست به لشکرش فرمان دهد آسیبی به مسیحیان نرساند. شیخ از آنان استقبال بعمل آورد و پس از گوش دادن به سخنان کشیش سولومون از خواجه داود پرسید: تو کیستی؟ در پاسخ گفت که نماینده شایندر عثمانیست، شیخ گفت: تصمیم گرفته‌ام ایران و توران را فتح کنم و این دو کشور را از دست زمامداران ستمگر بیرون آورم و مردم را از بیداد برهانم. کسانی را که اینجامیینی سران ایلات خاک عثمانیند. از دست ظلم کاربردستان عثمانی پیش من آمده‌اند. پس از اتمام کار ایران نوبت دولت عثمانیست.»^{۱۱}

شیخ برای سازماندهی بسیار میکوشید:

از نظر اجتماعی: متحد باشند، اختلافات را کنار بگذارند و از دشمنی باهم دست بردارند. از میان برداشتن دزدی، راهزنی، غارت و تجاوز و گسترش دادپرووری در انجام امور مردم و استقرار امنیت، آشتی دادن طوایف مخالف بایکدیگر، بهبود مناسبات و رفتار بامسیحیان همسایه... را برنامه کار خود قرار داده بود.

از دیدگاه سیاسی: دارای شعور ملی باشند، ستم و زورگویی کاربردستان ایران، ناروایی اقتدار هردودولت، روایی اهداف خودش درباره رهائی و همبستگی کردستان و برپائی یک دولت ویژه خود را درک کنند.

از لحاظ نظامی: برای تسلیح و سازماندهی خود و ایجاد لشکر مسلح، که بتواند سلطه ایران و روم را از کردستان برچیند و میهن را آزاد نماید و از تجاوز اشغالگر حفظ کند آماده باشند.

شیخ در نامه‌هایش برای حاکم ارومیه و همچنین دکتر کوچران بر این نکته تأکید میکند که در هر دو بخش کردستان نیم میلیون خانواده کرد وجود دارد که به اختلاف و دوگانگی و اعمال ناروا متهم میشوند. بزرگان کرد قول داده‌اند برای خاتمه دادن به زورگویی روم و ایران از اختلافات داخلی خود دست بردارند و متحد شوند.^{۱۲}

بدین ترتیب شیخ عبیدالله میکوشید که مردم را بر اساس ترجیح تعلق به ملت بر همه تعلقات دیگر سازمان دهد.

۲ - ۱ - ۲ فانائیزم یا گذشت دینی

۱ - موضع در برابر شیعه

برخی از کسانی که به بحث درباره این جنبش پرداخته‌اند، بر آن تهمت فانائیزم (تعصب دینی) می‌بندند. بگفته دیگر آنرا فانائیزم دینی می‌شمارند. تعصب مسلمانی بر علیه مسیحیت و تعصب سنیگری بر علیه شیعه و حتی یکی از مردان افشار مینویسد:

”... بعد از مرگ پدر استقلال خود را بسر حد کمال دید و برخدا و رسول طغیان نمود و بخیال جور و ستم افتاده ثالث فرعون و شداد گشته میگفت:

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم من اگر نفروشم به جوی و برای اینکه نفوذ خود را بین مردم و عشیره‌ی خویش تعمیم دهم و خود را انسانی خارق العاده معرفی نماید اظهار کشف و کرامت کرده و خوابهای دروغ میبافت گاهی شخصی را در مدفن شیخ طه گذاشته خود با لباس سفید در برابر قبر پدر آمده و سؤال و جواب میکرد و برای تحریک عوام الناس میگفت شیخ طه میگوید باید خروج کرده و عشایر را جمع نمائی و در ایران صاحب تاج و تخت شده و ریشه‌ی رافضی‌ها را از بیخ و بن براندازی و طریقه‌ی حق را رواج دهی و حکم خدا و رسول را جاری نمائی.

و آنگاه برای تحریک سایر عشایر اعلام جهادی بر این شرح نوشته و در سراسر بلاد منتشر ساخت که: شیخ ماضی شفاها بر قتل و نهب رافضی‌راضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده است.^{۱۳}

در حقیقت سندی تاریخی در تایید این حکایت و اعلان جهاد بر علیه شیعه وجود ندارد، بلکه اسناد و نوشته‌های آن عصر نشان میدهند که شیخ هوای تاج و تخت ایران در سر نداشته، زیرا که از عباس میرزا برادر ناصرالدین شاه خواسته که شاه ایران شود.

همچنین گذشت دینی را در ارتباط جنبش با خلقهای منطقه چه مسلمان و چه غیر مسلمان برنامه کار خود قرارداد نه اینکه تعصب دینی را و همیشه میکوشید آنان را به دوستی و همکاری مشترک بر علیه دربار و باعالی جلب نماید. وی در نواحی تحت تسلط خود به نیروهایش فرمان داده بود که با همه مردم به نیکی رفتار کنند و بهیچوجه به کسی اجازه دست درازی ندهد. گذشته از اینها نیز برای بسیج خلقهای ناحیه بدون در نظر گرفتن اختلاف دینی: مسیحی- مسلمان، و مذهبی: تشیع- تسنن، از عباس میرزا ملک آرا (شیعه) و اقبال الدوله (شیعه) و آخوندهای شیعه ارومیه و مارشیمون آسوری (مسیحی) و رئیس کلیسای ارومیه باشقلعه دعوت به همکاری نمود، همچنانکه با دیپلماتهای روس و انگلیس هم که مسیحی بودند ارتباط برقرار کرد گمان میرود این سخنان، تبلیغات کار بدستان آن دوره ایران بوده باشد که برای مقاصد سیاسی خود چون وسیله ای مهم در جهت تشدید اختلافات میان کرد و آذری و آماده کردن و به خروش در آوردن احساسات بخشی از مردم آذربایجان که از لحاظ مذهبی و ملی از کرد جدا بودند و برای تحریک خلق آذری شیعه بر علیه یک جنبش استقلال خواه کرد سنی آن را مورد استفاده قرار دهند. یا اینکه بدون آگاهی شیخ از میان مسئولین کردان کسانی بوده اند که دست به چنین تهدیدهای زده باشند، و گرنه همان نویسنده خود محتوای چند نامه را ذکر کرده که شیخ عبیدالله برای تعدادی از بزرگمردان ارومیه نوشته که همگی شیعه بوده اند. نه تنها از اینگونه حرفها اثری در آنها دیده نمیشود، بلکه احترام و دلنوازی فراوانی را نیز در بردارند. شیخ عبیدالله هنگام محاصره ارومیه در نامه ای به "میرزا حسین آقامجتهد" بزرگ آخوندهای شیعه در ارومیه نوشته است:

"... من بجهت دادخواهی عشایر و رفع ظلم از رعایا آمده ام و دوروز در ارومیه مهمان شما هستم و ارشما بغیر از سیورسات لشکر چیز دیگری نمیخواهم و در مسجد جامع ارومیه با اهل اسلام نماز خوانده و هر صاحب شغل را در سرکار خود گذاشته به تبریز خواهم رفت، اگر سرکار اقبال الدوله اطاعت کرد منصب بزرگ باو خواهم داد، و اگر بدستور من تمکین نکرد او را بشهر راه ندهید چون رفع رجوع او برای اینجانب آسان است و اگر غیر از این کردید به اهل ارومیه همان رسد که به اهل میان دواب رسید!!

من شخصاً بالشکر خود آمده ام تا مبدا از افراد لشکر آسیبی بمردم شهر رسد چون ارومیه را خانه خود میدانم ... انشاء الله محبتها در حق مردم خواهم کرد..."^{۱۴}

درنامه دیگری که در روزهای جنگ و محاصره برای اقبال الدوله نوشته میگوید:

"امیرالامراء العظام، دوستا، مهربانا!! اولاً بخود آندوست مهربان معلوم است که خانواده ی شما با دودمان سید طه مرحوم از قدیم دوست بودند و داعی بشما کمال محبت دارم ارومیه را خانه ی خود میدانم، و بریختن خون مسلمانان هیچ وقت راضی نشده چندین دفعه سران سپاه و عشایر خواستند که دست بشمشیر و خنجر داخل شهر شوند، دوستدار مانع شده گذاشته و نخواستم که قتل و غارت در میان اهل اسلام شود و اگر استادگی شما بجهت امداد است راه امداد مسدود شده است از هیچ جا امداد نخواهد رسید اگر دوسه روزی در قلعه خود داری نمائید آب و آذوقه و سرب و باروت شما تمام شده آروز از اعلاجی اطاعت و تمکین خواهید کرد.

اگر امروز خونریزی در میان باشد دوروز دیگر پشیمان خواهید شد، بهترین است کار امروز را بفردا مگذارید و باعث عداوت نباشید، با صدق دل تمکین نموده امیدوارم به مقامات بلند خواهید رسید والسلام."^{۱۵}

این نامه و چندین نامه دیگر شیخ برای سران شیعه هیچ نشانه ای از هیچگونه بی احترامی به شیعه در بر ندارد. آنچنان که دشمنانش میگویند بحثی از "رافضی" و "حلال کردن خون و مال" و "حکم جهاد" نکرده، بلکه در همه نامه ها آنان را با احترام مسلمان خوانده است. اگر شیخ عبیدالله خیال "مباح" کردن جان و مال شیعیان ارومیه را میداشت بجای اینکه برای آنان چنین نامه ای بنویسد یکسره بر آنان یورش میبرد و فرصت را نیز از دست نمیداد.

۲ - ارتباط با عباس میرزا ملک آرا

شاهان ایران در طول تاریخ از توطئه و رقابت یکدیگر ترسیده‌اند؛ پدر برای پسر، پسر برای پدر و برادر برای برادر توطئه‌چینی کرده‌است. تاریخ‌خاندانهای صفویه، افشار و قاجار سرشار است از قتل و مقطوع‌النسل کردن و چشم از حدقه در آوردن و تبعید و بند کشیدن برای رهائی از دست مزاحم و انگلهای خود.

از محمد شاه قاجار پس از مرگ چند پسر و دختر بجا مانده‌اند. از میان پسران دوتن بردیگران پیشی داشتند. یکی ناصرالدین و دیگری عباس. خدیجه خانم، مادر عباس میرزا دختریحیی خان یکی از خانهای اصلیل چهریق بود. خانواده خدیجه خانم مرید شیخ طه پدر شیخ عبیدالله بودند. مادر پسر به محمد شاه نزدیک بودند. چنانکه میگویند، شاه پیش از مرگ در نظر داشت ناصرالدین را از ولیعهدی معزول و عباس میرزا را که نائب السلطنه و هنوز بچه بود بجای او به ولیعهدی خود برگزیند. پس از مرگ محمد شاه، ناصرالدین شاه ایران شد. وی میرتسید عباس میرزا برادر پدریش بر علیه او توطئه‌چینی کند و جایش را بگیرد. شاه به توقیف همه دارائیهای او و مادرش پرداخت و در نابودیش کوشید و مهدعلیان نیز میخواست عباس را کور کند. ولی در نتیجه فشار وزیر مختار روسیه و انگلیس جان سالم بدر برد و به "عتبات عالیات" در عراق عرب تحت تسلط عثمانی تبعید شد و بیش از ۲۵ سال در آنجا بسربرد. وی در این حال نیز برای شاه مایه نگرانی بود.

شیخ عبیدالله که از این جریان آگاهی داشت، همزمان با آغاز لشکرکشی به کردستان ایران، برای درهم ریختن صفوف دشمن و بهره‌گیری از اختلافات درونی خانوادگی آنان بر سر حکمرانی، نامه‌ای بوسیله دوماينده خود برای عباس میرزا فرستاد. در این نامه او را به مشارکت در لشکرکشی بر علیه ناصرالدین شاه دعوت نمود تا پس از پیروزی قیام، صاحب تاج و تخت ایران شود. در ضمن کرد بودن مادرش را نیز یادآوری نمود. عباس میرزا بجای اینکه به ندایش شیخ عبیدالله پاسخ گوید، برای پاک کردن دل ناصرالدین شاه نسبت به خود و اطمینان خاطر او هر دو فرستاده را همراه نامه تسلیم نمود. شاه نیز بیاس این فداکاری حکمرانی قزوین را به او بخشید. عباس میرزا خود در خاطر لاش این رویداد را بتفصیل بازگو میکند.^{۱۶}

۳ - موضع گیری در برابر مسیحیان

خاورمیانه در طول تاریخ بشر، در بهم پیوستن ۳ قاره بزرگ جهان، آسیا و آفریقا و اروپا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. راههای ارتباطی تاریخی شرق و غرب و نیز لشکریان بزرگ روم، یونان، فارس، عرب، مغول، ترک... از این ناحیه گذشته‌اند و روی کوچ تاریخی موج عظیمی از برخی از ملل به آنجا بوده‌است، از این رو گذشته از ملل باستانی بومی منطقه شماری از ملل دیگر نیز در آنجا سکنی گزیده‌اند و ناحیه به یک موزائیک رنگارنگ از نژاد و زبان و دینهای گوناگون تبدیل شده‌است.

کردستان در قلب این ناحیه واقع شده و نیروی مرکزی بزرگی از آن خود نداشته که از سیل مهاجمان درامانش بدارد و گمان می‌رود بیش از همه تحت فشار قرار گرفته باشد. چندین ملت از دیرباز با هم در کردستان زندگی میکنند. آسوریان و ارمنیها هم در برخی مناطق با کردان همزیستی و هم‌میهنی داشته‌اند.

آسوریان که در سده‌های پیشین نستوری نامیده شده‌اند، خود را از بقایای امپراطوری معروف آشوری میدانند که پس از انحلال امپراطوری نامبرده ویران شدن پایتخت آن در برد شدند و خود را به نواحی کوهستانی کردستان کشیدند. مجتمعهای کوچک و همانندی در نواحی هکاری، وان، بتلیس، اورفا، دیاربکر، ماردین، نصیبین، قارص، موصل، سلماس، ترگور، مرگور، ارومیه... تشکیل دادند و روستاها و آبادیهای ویژه خود را بنا نهادند و ترکیب ویژه خود را حفظ کردند.

ارامنه از کهنترین ملل ناحیه‌اند و دارای تمدنی کهن و تاریخی طولانی میباشند. دولتی نیرومند داشته‌اند و زمانی بخشی از کردستان زبردست آنان بوده‌است. تا دورانهای اخیر بخشهایی از کردستان جزو ارمنستان شمرده می‌شد. در قرن گذشته در بسیاری از نواحی کردستان بویژه بتلیس، وان، دیار بکر، قارص، ارزروم، ارزنجان و هکاری بتعداد فراوانی ساکن بوده و آبادیهای بزرگ و پرجمعیتی داشته‌اند.

دین مسیح زیر سایه دین اسلام برسمیت شناخته شده ولی هرگز یک مسیحی از همه حقوقی که یک مسلمان داشته برخوردار نبوده‌است. بسیاری اوقات اختلاف دینی بهانه‌ای برای استثمار و غارت و کشتار آنان بوده‌است. در قرن هفدهم دول اروپائی مسیحیان ایران و عثمانی را بهانه دخالت در امور منطقه قراردادند. مسیونرهای دینی بعنوان کمک و محافظت پایگاههای نیرومندی در آن برپا داشتند. پس از آنهم دول اروپائی مسیحیان ایران و عثمانی را پایگاه دخالت خود در امور ناحیه کردند و از آن برای تأمین منافع خود بهره فراوانی گرفتند. در جنگهایی که میان روسیه با ایران و روسیه با عثمانی روی میداد، روسها از همکاری و شناخت و آگاهیهای آنان بر علیه ایران و ترکیه بفروانی بهره می‌گرفتند. قدرتمندان روم و ایران نیز اینرا بهانه‌ای میکردند برای تشدید استثمار مسیحیان.

کردها خلقی مسلمانند و از دیدگاه دینی و زبان و نژاد از هم میهنان آسوری و ارمنی خود جدا هستند. ناهمخوانی منافع اقتصادی گاهی اوقات میان کرد و ارمن اختلاف بهم رسانیده و جدائی دین و زبان این اختلاف را ژرفتر نموده‌است. تعدادی از ملأها و شیوخ نیز گاهی آتش اختلاف را دامن زده و کردها را بر علیه آنان برانگیخته‌اند. مسیونرهای اروپائی و آمریکائی نیز گاهی دراوجگیری اختلافات و برانگیختن مسیحیان بر علیه کردان، نقش ویرانگری داشته‌اند. پس از آنهم کنسولگریها بریتانیا و روسیه از نفوذ بزرگی که میان آنها بهم زده بودند، برای خدمت به دول خود بهره می‌گرفتند. در عصر قیام بدرخان بیگ (۱۸۴۳-۱۸۴۷) (م/ ۱۲۵۹-۱۲۶۳ هـ/ق/ ۱۲۲۲-۱۲۲۶ هـ-ش- مترجم) آسوریان به تحریک انگلیسیها بر علیه او برخاستند و درگیری خونینی میانشان روی داد. کنسول بریتانیا پیش عثمانیان بر علیه بدرخان بطرفداری از آسوریان اقدام نمود.

روسیه و بریتانیا که چشم طمع به منطقه دوخته بودند، یکی از دستاویزهایشان مسیحیان کردستان و یکی از بهانه‌های ایشان هم حفاظت آنان از دست درازی مسلمانان بویژه کردها بود. پیمان برلین (۱۸۷۸) (م/ ۱۲۹۵ هـ/ق/ ۱۲۵۷ هـ-ش- مترجم) که پس از جنگ روس و عثمانی از سوی روسیه، بریتانیا، ایتالیا، اطریش و آلمان بر باب عالی تحمیل شده بود، برای رضایت ارامنه بعلت همکاریهایشان با روسیه بر علیه عثمانی و برای انتقام گیری از کردان بسبب همکاری با ترکیه بر علیه روسیه در ماده ۶۱ مینویسد: "باب عالی قول میدهد در مناطق ارمنی نشین، سازماندهی و اصلاحات مورد نیاز منطقه را بانجام برساند و از سلامت ارمنیان در مقابل کرد و چرکس محافظت کند، باب عالی باید این دول را از طرحهای اجرائی این کار پیوسته آگاه سازد، و آن دولتهائیز بر اجرای طرحها نظارت خواهند کرد" این پیمان از سوئی بهانه دیگری بدست روسیه و بریتانیا داد که بنام محافظت از ارامنه و نظارت بر دستگاههای دولت عثمانی درباره چگونگی اجرای پیمان، در امور داخلی آن دولت دخالت بیشتری بکنند و از سوی دیگر نیز اسلحه برنده ای بدست ترکیه داد که کردها را بر علیه ارامنه برانگیزد و این دو ملت را با هم درگیر ساخته و از آنان برای تهدید یکدیگر بهره بگیرد.

شیخ عبیدالله بادوراندیشی زیر کانه اش کوشید تا خلق کرد و قدرتمندان بر علیه خلقهای مسیحی، بویژه ارامنه، تحت تأثیر ترکها و تعدادی از متعصبین کرد قرار نگیرند. وی مردم کرد را اندرز میداد که با مسیحیان به نیکی رفتار کنند. خود نیز از حقوقشان دفاع میکرد و آنان را گرامی میداشت. پیوسته میکوشید ضرورت حفظ روابط دوستانه با ارامنه را به کردان بفهماند. در همان حال برای جلب دوستی و پشتیبانی ملل مسیحی، ارامنه و آسوریان و مشارکت آنان در جنبش خود بر علیه دربار قاجار و باب عالی به کوششی پیوسته پرداخت. شیخ دریافته بود که جلب آنها به همکاری و مشارکت در جنبش، گذشته از اینکه آنرا بیشتر تقویت میکرد و آرامش و آسایش را در کردستان محفوظتر مینمود و توطئه چینی ترکیه را برای تفرقه اندازی میان این ملتهای تحت ستم باطل میساخت، برای بدست آوردن پشتیبانی روسیه و بریتانیا از جنبش نیز اهمیت بسزائی داشت. زیر نفوذ روس در میان ارامنه و نفوذ بریتانیا در میان آسوریان عمیق بود و موضعگیری آنان بر نقش هر دو نیروی اروپائی در جنبش تأثیر مثبت یا منفی میداشت.

در گردمائی وسیع ژوئیه ۱۸۸۰ (شعبان ۱۲۹۷ هـ/ق/ تیر ماه ۱۲۵۹ هـ-ش- مترجم) در نهری، وقتی چند تن از شرکت کنندگان پیشنهاد کردند که پیشتر "جبهه داخلی" پاکسازی شود و ابتداء به کشتار ارامنه در کردستان پردازند، شیخ نه تنها مخالفت کرد بلکه در پاسخ گفت: "اگر استانبول ظاهر آبحال پشت کردها گرفته باشد به این منظور بوده که آنان را بر علیه گبرهای آناتولی برانگیزد. اگر ارامنه در اثر این موضعگیری از بین رفتند،

آنگاه کرد نزد کاربدستان عثمانی ارزشی نخواهد داشت و آنان را به پهل سیاهی نخواهند خرید... اگر قیام کرد متوجه ارامنه شود، دول اروپائی بر علیه کرد اقدام خواهند کرد...^{۱۷}

شیخ چندبار نامه و قاصد خود را پیش رئیس کلیسای ارامنه باشقلعه فرستاد تا بایکدیگر دیدار داشته باشند و در مورد اوضاع مملکت گفتگو کنند و طرح مفیدی ارائه دهند.^{۱۸} همچنین چندنامه و قاصد نزد مارشیمون بزرگ آسوریان فرستاد.^{۱۹} مقصودش از این همه تعلقاً این بود که ارامنه و آسوریان مانند کردها در جنبش بر علیه دولتهای ایران و عثمانی مشارکت داشته باشند، تا در کردستان مستقل آواست شمار رهائی یابند و به حقوق خود برسند. وی هنگام فرارش از استانبول به سمرینان، از تعدادی از نواحی ارمنی نشین عبور کرد، بزرگانان را دید از کلیساهای آنان بازدید کرد و بایشان به گفتگو نشست. او اگر چه نتوانست بزرگان این دو خلق را راضی کند که دوشادوش کردها برای به انجام رساندن استراتژی او در کوششهای دیپلماسی- مسلحانه شرکت کنند، زیرا کاربدستان روس و انگلیس در ارزروم، وان، تبریز و ارومیه... هر کدام از جانب خود ارامنه و آسوریان را رهنمود میدادند و بر آنان فشار وارد می آوردند که در جنبش شرکت نکنند از همکاری بآن بپرهیزند و از آن دوری جویند.^{۲۰} ولی شیخ اگر هم نتوانسته باشد دوستی این خلقها را بدست آورد، حداقل نتوانست آنان را وادارد تا در رقابت کردان با دشمنانشان بیطرف باشند.

۲ - ۱ - ۳ پیوند با بزرگان عرب

از آنگاه که لشکر اسلامی عرب کردستان را فتح نمود، خلق کرد با علاقه مسلمان شد. زبان عربی که زبان قرآن و در برخی مراحل تاریخی زبان ملت مسلمان و کاربدستان بوده، در میان کردان بنسبت ملل دیگر احترامی ویژه و جایگاه بلندتری داشته است. شمار بسیاری از خاندانهای سید و شیخ و ملا و پیران و بزرگمردان کرد واقعاً یا بطور ساختگی شجره نامه خود را به عشایر و خاندانهای بزرگ تاریخی عرب میسرانیدند. شرفنامه دهانمونه در این مورد آورده است. خلق کرد از سمت غرب و جنوب میهنش همسایه عرب بود. گذشته از پیوندهای همدینی و هم مذهبی، مناسبات بازرگانی نیرومندی نیز میان دولت و حتی در برخی نقاط آمیزش و خویشاوندی نیز میان عشایر آنان برقرار بوده است.

شیخ عبداللّه نیز اهمیت ملت عرب و اهمیت و تأثیر اماکن مقدسه اسلامی موجود در ممالک عربی را دریافته و بویژه چون خود مردی روحانی و جنبش او نیز بر علیه سلطه گرانی بود که خود را حافظ مسلمانان جهان دانسته و هر قیام یا سرپیچی از حکمرانی خود را (ارتداد از دین) می شمرد، نیاز داشته که روابدن جنبش خود و بیرون رفتن کاربدستان را از راه و رسوم اسلام به آنان ثابت کند و بکوشد پشتیبانی معنوی و سیاسی مردم عرب و بزرگانان را بدست آورد. بدین منظور با چند مرجع تماس گرفته و برایشان نامه و بیک فرستاده است.^{۲۱} از جمله:

- شریف مکه^{۲۲} که خادم آرامگاه پیغمبر و اماکن مقدسه اسلام بوده و همه ساله دهها هزار تن از سرتاسر ممالک اسلامی برای اجرای مناسک حج بدان روی آورده اند که کارگرترین و مهمترین گردهمایی سالانه مسلمانان جهان بوده است. بدیهیست که منظورش از اینکار نیز بدست آوردن پشتیبانی معنوی- سیاسی کاربدستان مقدس ترین مرکز اسلامی مورد احترام همه مردم دنیا بوده است.

- خدیو مصر^{۲۳} اگر چه در آن دوران تضعیف شده و زیر نفوذ دول اروپائی قرار گرفته بود، ولی کشورش از اهمیت فرهنگی ویژه ای برخوردار بود. گذشته از اینهم مهمترین دانشگاه دینی اسلامی (جامعه الازهر) در قاهره بود.

- برخی بزرگان عرب ولایات موصل و بغداد در همسایگی نفوذ سیاسی و دینی او قرار داشتند. برخی منابع نشان میدهند که در آخرین قیام شیخ نزدیک به ۵۰۰۰ عرب از ولایات موصل و بغداد برای کمک به شیخ در نواحی همکاری گرد آمده بودند.^{۲۴} اگر چه ممکن است این شمار بزرگ نوعی اغراق باشد ولی از سویی دلالت بر نفوذ عمیق شیخ در میان مسلمانان عرب دارد و میزان پشتیبانی آنان را از جنبش او بر علیه سلطه عثمانی و ایران میرساند.

۲ - ۲ کوشش برای اجرا: کار مسلحانه

۲ - ۲ - ۱ نیروهای کرد

نیروی مسلح هم‌درزمان جنگ و هم‌دردوران صلح برای ملل و دول اهمیت بسزائی دارد و حتی نشانه مهمی از نیروی ملی و نیروی دولت است. بودن یا نبودن، نیرومندی یا ناتوانی و کمیت و کیفیت نیروهای مسلح نقش برائی را در شکست یا پیروزی کارسیاسی و دیپلماسی و تحقق اهداف یک ملت یا دولت داراست. دولتها برای سرکوب یا غیگری داخلی، حفاظت خود از دست‌اندازی بیگانه یا دست‌اندازی به دیگر کشورها همیشه به کاربرد زور و شدت و نیروی مسلح متوسل شده و برای خاموش کردن قیام آزادیخواهان ملل و خلقهای زیر دست در راه حق تعیین سرنوشت خود نیز، هم‌زمان با کاربرد سایر زمینه‌ها از اسلحه و نیروی مسلح سود جستند.

جنبش آزادیخواهی ملت کرد نیز از آغاز همین راه را در پیش گرفت و آنرا شیوه اصلی کار خود برای رسیدن به اهدافش قرارداد، ولی چون دولت و روسوم تشکیل سپاه و لشکر و جنگ نظامی و همچنین در این مرحله نیروی مسلح متشکلی نداشته است، پدیده‌های: جنگ داخلی عشایر با یکدیگر، درگیری نیروهای دول مقتدر، راهزنی و سرقت مسلحانه و یا غیگری از کاربردستان بیگانه همواره برقرار و اسلحه زیور و آرایش مردان و برخوردار از ارزش ویژه سیاسی و اجتماعی نزد عموم بوده است. رشادت، بیباکی و از خود گذشتگی، جوانمردی و دلیری و جرئت خویهای پسندیده بودند. بویژه چون حفاظت هر کس وظیفه خود او بوده زیرا که حاکمان روم و ایران از جان و مال مردم و آسایش مملکت حراست نکرده‌اند، مردم از دیرباز در مسلح کردن خود کوشیده‌اند. خانها و اربابهای کرد چه کوچ نشین و چه ساکن گذشته از اینکه خود مسلح و دارای دسته کوچک یا بزرگی از نوکران مسلح ویژه خود بوده‌اند، بر مردان عشیره برای بدست آوردن و خرید اسلحه فشار وارد آورده‌اند. داشتن تعداد بیشتری مسلح، نشانه بلندپایگی و فزونی اقتدار خانها در میان همسایگان و منطقه بوده است.

کردستان سرزمین غیر صنعتی و عاری از کارگاههای اسلحه‌سازی بوده است. در نیمه اول قرن نوزدهم، بدرخان پاشا در جزیره بوتان و میر محمد سوران در رواندوز کارخانه اسلحه‌سازی، خنجر، تپانچه، تفنگ، توپ... را پیریزی کرده‌اند ولی پس از اشغال کردستان این کارگاهها نیز نابود شدند. در ایران و ترکیه نیز کارگاه اسلحه‌سازی وجود نداشته است. آنانهم تفنگ و توپ را از کشورهای اروپائی خریداری کرده‌اند. اسلحه دست کردها بیشتر کهنه و فرسوده بوده و تک‌توکی بیش اسلحه خوب نداشته‌اند. سلاحهای آنان تفنگهای کهنه فتیله‌دار، تفنگهای از نوع روم و ایران، خنجر، زوبین، چماق و... بوده است.

از ژوئیه ۱۸۸۰ (شعبان ۱۲۹۷ هـ-ق/ تیرماه ۱۲۵۹ هـ-ش- مترجم)، شیخ عبیدالله سازماندهی نیروهای مسلح عشایر شمرینان، گور، ترگور، مرگور، اشنویه، سردشت، ساوجبلاغ،... بویژه عشایر منگور، مامش، پیران، زرزا، شکاک، مکری و دهبکری پرداخت. این نیروها که منبع آگاهی چون ظل السلطان آنها را سی هزار سواره و پیاده کرد برآورد میکند^{۲۵} دارای کمبودهای مرگباری بوده‌اند؛

۱ - هیئت ارکان یا فرماندهی وارد به علوم جنگی و تجربه رزمی نظامی نداشتند.

۲ - در دسته و تیپهای مشابه هم بدون توجه به عشیره و منطقه گردآوری و سازماندهی نشده بودند، بلکه هر عشیره‌ای بفرماندهی رئیس خود گردآمده بود.

۳ - نه فرماندهان نیرو نه جنگاوران لشکر مشق جنگی ندیده بودند.

۴ - اسلحه سنگین نداشتند. سلاحهای نیز که داشتند بیشتر خراب و کهنه و شماری نیز اصلاً بدون اسلحه گرم بودند.

۵ - خوراک و پوشاک و دیگر وسایل زندگی آنان را میبایستی خودشان تهیه کنند.

۶ - سپاهی نامرتب، مشق ندیده، بی‌دیسیپلین، بدون آزمون... بدلخواه خود گردآمده بودند و بدلخواه خویش نیز پراکنده شدند.

۲ - ۲ - ۲ قشون ایران

ایران از چند قرن پیش دارای قشون بود. در آغاز قرن نوزدهم در جنگ روس و ایران، عباسمیرزا که فرماندهی نیروهای ایران را برعهده داشت، دریافت که جنگ بایک دولت اروپائی بدون فراگیری علم جنگ و اسلحه و مشق نوین اروپائی کاری دشوار است. ناپلئون برای سازماندهی دوباره قشون و مشق دادن به آن یک دسته افسر فرانسوی برایش فرستاد، بریتانیا برای جلوگیری از گسترش نفوذ فرانسه به مناطق دیگر کاری کرد که افسران انگلیسی بجای فرانسویان وارد قشون ایران شوند. به نسبت گرمی یا سردی مناسبات دربار قاجار با کشورهای اروپائی، افسران فرانسوی، ایتالیائی، مجارستانی، روسی و اطریشی برای سازماندهی قشون ایران به شیوه سپاهیان اروپا به ایران آمده‌اند.^{۲۶} در ربع پایانی سده نوزدهم، نیروهای مسلح ایران بر سه گونه بوده‌اند:

۱ - سواره میلیشیا متشکل از نیروی تیره‌ها و عشایر مناطق گوناگون ایران که بسرکردگی روسای خود گردآوری میشدند.

۲ - قشون ایران، سواره، پیاده، توپخانه که به تقلید از سپاهیان اروپائی سازمان یافته و مشق دیده و مسلح شده بودند.

۳ - یک نیروی شبه نظامی تفنگدار که برای حفظ جان و مال کاربردستان، از مردم داخل شهر تشکیل شده بود.

قشون ایران میبایستی از یک صدهنگ تشکیل شود که هر هنگ ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر باشد، ولی در حقیقت چنانکه کرزن میگوید از ۶۰۰ تا ۷۰۰ تن تشکیل میشدند. جاهائیکه این هنگها در آن مستقر میشدند عبارت بودند از: ۲۶ هنگ در آذربایجان، ۱۲ هنگ در خراسان، ۷ هنگ در مازندران، ۱۰ هنگ در گیلان، ۵ هنگ در اصفهان، ۵ هنگ در خمسه، ۴ هنگ در دماوند، ۳ هنگ در قزوین، ۴ هنگ در کرمانشاهان، ۶ هنگ در کزازوزاهان، ۴ هنگ در همدان، ۲ هنگ در لرستان، و در هر یک از نواحی گروس، گلپایگان، ملایر، نهاوند و کردستان ۱ هنگ... مراکز پادگانهای قشون در جاهای زیر مستقر شده بودند: تبریز، تهران، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ، مشهد، سرخس، استرآباد، نصرت آباد، قاین، انزلی، اصفهان، محمره، کلات، بوشهر، بندرعباس، شیراز، مرزبلوچستان، مرزکردستان، مرزروسیه.^{۲۷}

دستگاههای ایرانی در سالنامه رسمی خود همه نیروهای مسلح ایران را ۲۰۰ هزار تن برآورد میکردند که از اینها ۱۵ هزار نظامی و ۵۰ هزار میلیشیا بودند. کرزن این شمار بزرگ را یک اغراق گوئی نادرست دستگاههای ایرانی میدانند. زیرا خود نیروهای ایران را که عملاً در صفوف قشون بودند ۳۰ هزار نفر برآورد میکند. از لحاظ اسلحه سنگین، نوبخانه ایران دارای ۱۶۴ توپ قابل استفاده و از کار افتاده گوناگون بود. برای پروردن افسر نیز طبق روش فرانسوی (کالج سلطنتی) هر سال چندین افسر پرورده میکرد.^{۲۸}

۲ - ۲ - ۳ طرحریزی قیام

۱ - گزینش میدان قیام

شیخ عبیدالله قیامش را چنان طرحریزی کرده بود که نیروهای مسلحش بدلیل زیر بکوشند ابتدا کردستان ایران و سپس کردستان عثمانی را آزاد کنند:

۱ - ایران از ترکیه ضعیفتر است.

۲ - نیروهای ایران (طبق آگاهی شیخ در آن زمان) به جنگ با عشایر ترکمن مشغولند.

۳ - بخشی از نیروهای ایرانی کردند، امید داشت که صف دشمن را ترک گویند و به لشکر او بپیوندند.

۴ - کردستان ایران سرزمین ثروتمند پربرکتی است، میتواند پایگاه مناسبی برای تدارک آزادسازی کردستان عثمانی باشد.

۵ - همچنین ستم آذریها، باج سرانه فراوان، جریمه و مجازات ناروا، هتک حرمت و آبروریزی، قتل و کتک و تعقیب کردستان ایران را به حد انفجار رسانده است.

شیخ نواحی جنوبی دریای چاه رضائیه را برای میدان لشکرکشی و قیام بر علیه سلطه ایرانی برگزید. این نواحی ترکیبی بودند از کرد، آذری، اقلیت‌های مذهبی و از دیرباز مرکز اختلافات شدید مذهبی، سنی و شیعه، و رقابت خونین کرد و آذری بوده است. چرا این ناحیه را که چون موزائیک دین و مذهب و زبانهای گوناگون بود برگزید و منطقه دیگری از کردستان ایران را انتخاب نکرد که دارای همگونی دینی و مذهبی باشد؟ پاسخ به این پرسشها آسان نیست.

۲ - حرکت دادن نیرو و جناحها

نیروهای شیخ عبیدالله عبارت بودند از مردان طوایف بزرگ کرد شمزینان، ترگور، مرگور، زرزا، پیران، مامش، منگور، گورک، دهبکری، مکر... وی در مدت کوتاهی همه را آماده کرد و در جناح بحرکت درآورد، شاخه‌ای از آنان را از میان مکریان بر سر بناب و میان دو آب و نقده و بسوی شمال، و دیگری را از راه برادوست به ارومیه بسوی شمال فرستاد.^{۲۹}

جناح اول بفرماندهی شیخ عبدالقادر (۱۸۵۷-۱۹۲۵) (- م/۱۲۷۳-۱۳۴۳ هـ/ق/۱۲۳۶-۱۳۰۴ هـ-ش- مترجم) پسر اول شیخ و حمزه آقای منگور با ۱۵۰ سواره از شمزینان بسوی مرگور و از آنجا به اشنویه براه افتادند. به درخواست حمزه آقا ۸۰۰ سواره منگور بفرماندهی برادرش کاک الله و ۳۰۰ سوار پیران بسرکردگی رسول آقا در اشنویه گرد آمدند. حمزه آقا کوشید سران طوایف را با طایفه شان زیر علم شیخ گرد آورد. بسیار کوشید که محمد آقا بزرگ مامش و بیوک آقا بزرگ قره‌پایاغ را به مشارکت در قیام بکشاند. محمد آقا کوشید در ساوجبلاغ کار بدستان ایران را از بزرگی و خطرو عظمت قیام آگاه کند، تا از همان آغاز راه گسترش آن را ببندند و چون از آنها نومید شد و قیام گسترش یافت بناچار به آن پیوست.

این نیرو از اشنویه بسوی لاهیجان، پیران و ساوجبلاغ براه افتاد. مردم در طول راه به استقبالشان میشتافتند و مردان به لشکر میپیوستند. اهالی ساوجبلاغ با دهل و سوزناو پرچم به پیشباز شیخ و نیرویش رفتند. همه ناحیه مکریان بدون مقاومت نیروهای ایران آزاد شد. شیخ عبدالقادر بارگاه فرماندهی خود را در کنار رودخانه ساوجبلاغ برپا داشت، چندین هزار پیرو جوان مسلح و غیر مسلح متشکل از سکنه سرتاسر منطقه بدور شیخ عبدالقادر گرد آمدند. طبق برخی سرشماریها در مدت چند روز ۹۰۰۰ سوار و ۸۰۰ پیاده و چند هزاری نیز برای غارت جمع شدند. این تعداد اگر هم اغراق آمیز باشد میزان همگانی بودن قیام را نشان میدهد.

شیخ عبدالقادر دائیش میره بیگ را با ۲۰۰ سواره چون پیشاهنگ لشکر روانه میان دو آب کرد. آنها در میان راه به کمین علی خان حاکم مراغه افتادند. میره بیگ کشته شد و سرش را بریدند. نیروهای کرد بسیار خشمگین شدند، به سختی بر میان دو آب تاختند. شهر در ۲۶ شوال ۱۲۹۷ (- هـ/ق/ ۱۱ مهر ماه ۱۲۵۹ هـ/ش/ ۳ اکتبر ۱۸۸۰ م- مترجم) پس از نبردی خونین فتح شد. در این جنگ صدها شیعه کشته شدند. تعدادی از خانه‌ها و بازار میان دو آب پس از غارت به آتش کشیده شدند.

نیروی کردها روز چهارم ذی القعدة از ملک‌کندی بسوی بناب براه افتاد. مردم بناب خبر کشتار و غارت میان دو آب را شنیده و خود را برای دفاع آماده کرده بودند. ملا علی قاضی که آخوندی شیعه بود به برانگیختن و آماده کردن مردم بناب برای پایداری در برابر کردها پرداخت. آنان از خود و شهرشان قهرمانانه دفاع کردند و چندین یورش کردها را درهم شکستند. همزمان با شکست این یورشها یک نیروی ایرانی بفرماندهی

اعتماد السلطنه مرکب از ۶۰۰ پیاده و ۲۵۰ سواره برای خاموش کردن این قیام به نزدیکی بناب رسیده بودند. نیروهای شیخ از گرفتن بناب نومید شدند و به پراکنده شدن بینظمی پرداختند. شیخ عبدالقادر به ملک‌کندی و از آنجا به ساوجبلاغ عقب نشینی کرد.

روز ۲۷ ذی‌القعدة آبوت کنسول انگلیس از ارومیه به ساوجبلاغ رسید. نامه شیخ عبیدالله را آورد که او را از آنجا به تبریز روانه سازند. شیخ عبدالقادر حمزه‌آقای فتاحی را با ۱۵۰ سوار محافظ همراه او فرستاد. آنان تا نزدیک بناب همراهیش کردند. آبوت در آنجا بانبروهای ایران دیدار کرد و همه آگاهیهائی را که از نیروهای قیام کننده داشت به آنها داد.

قشون ایران در اوایل ذوالحجه بفرماندهی اعتماد السلطنه برای راندن نیروهای قیام از بناب بسوی ساوجبلاغ براه افتادند. در همان حال ۵۰۰ سوار شاهسون که بفرماندهی فرجی‌خان و نجفقلیخان یورتچی که از تبریز برای کمک به نیروهای دولت آمده بودند تا به ساوجبلاغ رسیدند از هر جا که میگذشتند غارت میکردند. نیروهای عبدالقادر در مقابل نیروهای دولتی یاری مقاومت نداشتند و به عقب نشینی بسوی اشنویه پرداختند.

جناح دوم بفرماندهی شیخ عبیدالله

شیخ پیشتر نیروئی بفرماندهی پسر دوم خود، شیخ محمد صدیق و خلیفه محمد سعید به منطقه فرستاده بود و با همکاری شیخ محمد امین که یکی از بزرگان کردهای آنجا بود به آماده کردن نیرو پرداخته بودند. در چهاردهم ذی‌القعدة ۱۲۹۷ (هـ/ق/ ۲۹ مهر ماه ۱۲۵۹ هـ/ش/ ۲۱ اکتبر ۱۸۸۰ م- مترجم) شیخ عبیدالله بانبروی بزرگی از ایلات مرگور بسوی ارومیه براه افتاد. چند ساعتی برای استراحت در باراندوز توقف کرد و از آنجا مستقیماً به روستای سیری در نزدیکی شهر ارومیه رفت. نیروهایش نزدیک به ۱۲۰۰ نفر میشدند. در آن زمان نیروی چندانی برای محافظت ارومیه در آنجا نبود. گردانهای افشار بفرماندهی اقبال‌الدوله در قلعه پولپو خیمه زده بودند. شیخ این فرصت را از دست داد، بجای اینکه یکسره به ارومیه بتازد و آنجا را بگیرد، ایستاد و دوروز بعد دو نامه یکی برای میر جمال‌الدین آقا شیخ الاسلام ارومیه و دیگری برای میرزا حسین آقا مجتهد نوشت. وی در نامه‌هایش آنها را به همکاری فراخوانده بود تا شهر را بدون جنگ تسلیم کنند. و سوارات لشکرش را تأمین نمایند. آنها را آگاهی داده بود که تنها دوروز در آنجا خواهد ماند و در مسجد بزرگ با آنان نماز خواهد خواند و از آنجا بر سر تبریز خواهد رفت. آنان پاسخ شیخ را بتأخیر انداختند تا طرح دفاعی شهر را بریزند و به نیروهای اقبال‌الدوله دیگر کاربردستان دولت خبر دهند. از شیخ سه روز مهلت خواستند تا مردم را با خبر خود را برای استقبال از او آماده کنند. شیخ دوروز به آنان مهلت داد، ولی آخوندهای ارومیه بجای اینکه شهر را برای پیشباز آماده کنند به تدارک خویش و تحکیم دیوار و برج و باروی آنجا برای مقاومت پرداختند و به اقبال‌الدوله نیز نامه نوشتند که فوراً بازگردد و یورش احتمالی شیخ را چاره سازد.

هنوز مهلت شیخ تمام نشده بود که اقبال‌الدوله با گردانهای زیر فرمانش به ارومیه رسیدند. شیخ محمد امین و خلیفه محمد سعید نیز بانبروهایشان به شیخ رسیدند. بگفته برخی منابع نیروهای گرد آمده به سی هزار نفر میرسیدند.^{۳۰} این شماره اگر هم اغراق آمیز باشد میزان عمقی بودن ریشه قیام را در میان مردم نشان میدهد. اقبال‌الدوله بلافاصله به طرحریزی محافظت شهر پرداخت و مسجد یوردشاه را مقررماندهی قرار داد. گذشته از نیروهای نظامی همه آخوندها و بازرگانان بزرگ ارومیه با سکنه شهر دست به اسلحه بردند و برای مقابله با یورش کردها در میان برج و بارو و محلات شهر تقسیم شدند. قضیه بکلی رنگ ملی و مذهبی بخود گرفته بود. همه گردان سنتی در یک جانب و همه عجمهای شیعه در سوی دیگر. چرا خلق آذری بدینگونه با قیام کرد بدشمنی برخاست و پیش از اینکه نیروهای دولتی سرکوبش کنند در برابرش ایستادند؟ جواب این پرسش را میتوان در بخش اول این بحث جستجو کرد.

شیخ عبیدالله دریافت که مهلت خواستن آنها نه برای تسلیم شهر بلکه برای طفره رفتن و وقت کشی بوده تا خود را برای دفاع از شهر آماده کنند. شب ۱۸ ذی‌القعدة اولین یورش کردها به ارومیه آغاز شد. اقبال‌الدوله و نیروهایش و مردم ارومیه یورش را دفع کردند. این حمله هیچگونه پیروزی بدست نیاورد. هر چند میان شیخ عبیدالله و اقبال‌الدوله چند نامه رد و بدل شد و نمایندگان مردم ارومیه چندین بار برای گرفتن مهلت پیش شیخ رفتند و کنسول انگلیس نیز خواست میانجیگری کند و به این دلیل، جنگ گاهگاهی متوقف میشد ولی زد و خورد ها همچنانکه از شب هجدهم ماه آغاز شد تا بیست و هشتم ذی‌القعدة در برابر دیوار قلعه و برج و باغهای ارومیه بدر از اکتشید بی آنکه نیروهای کرد بتوانند شهر یا برخی از محلات آنرا تسخیر کنند.

اقبال الدوله به امید رسیدن نیروهای کمکی ایران میخواست وقت کشی کند. نیروهای کرد زیان جانی قراوانی دیده بودند. تنها در یورش یک شب چنانکه علی افشار نوشته بایستی نزدیک به ۲۵۰۰ تن از کردها کشته شده باشند.

روز ۲۹ ذی القعدة امیر تیمور پاشا خان سردار ماکو باشش هزار سپاهی خوی و سلماس و ماکو از چمن درشکی سلماس به ارومیه حرکت کرد و همان روز به قوشچی رسید. شیخ عبیدالله برای بستن راه تیمور پاشا خان همه نیروهای خود را به قلعه اسماعیل آقابد. اولین نبرد نیروهای امیر تیمور و شیخ عبیدالله در قیزلار قلعه به سود ایران تمام شد و امیر تیمور بسوی ارومیه براه افتاد و در بیرون شهر اردو زد. نیروی تیمور پاشا همه آبادیهای سر راه را غارت کرد و همه کسانی را که از نیروهای شیخ به اسارت گرفته بود سر برید و همه گله‌ها را بنشانه پیروزی به تبریز فرستاد. شیخ نیروهایش را از نو سازمان داد و عصر روز چهارم ذی الحجه از کوه جهودلر که بر اردوی تیمور پاشا خان مسلط بود به حمله ناموقی دست زد. نیروهای آذری نیروی قیام را شکست داده و به عقب راندند. نیروهای شیخ بار دیگر از همانجا به اردوگاه تاختند ولی اینبار نیز بیهوده بود.

همزمان با آمادگی جنگی در دربار قاجار و تدارک برای روانه کردن قشون و میلشای ایلات برای خاموش کردن قیام، تلاشهای دیپلماتیک شاه به موفقیت انجامید. از سوئی الکساندر دوم فرمان داد نیروهای روسیه به مرزهای آذربایجان جنوبی بروند تا بهنگام لزوم بسود ایران وارد جنگ شوند. از سوی دیگر همدستی دیپلماتیک روسیه و بریتانیا و ایران در استانبول توانست با بعالی را ناچار سازد نیروهای خود را در موش، بتلیس، ارزروم، ارزنجان و وان گرد آورد و بسوی هکاری و نواحی قیام روانه سازد و جاهای استراتژیک را بگیرد و مرز ایران و عثمانی را استحکام بخشد.

۲ - ۲ - ۴ عقب نشینی و شکست.

نیروهای هردو جناح دچار آشفتگی کامل شدند. تعدادی پس از کسب غنایم خود سرانه به خانه‌های خود بازگشتند، شماری نیز هراسان و پراکنده شدند و گروهی نیز آشکارا یا نهانی صفوف قیام را ترک کردند و به دشمن پیوستند. نیروهای ایرانی به دنبال کردن نیروهای قیام و در عین حال مجازات عمومی سختی پرداختند. بیشتر سکنه روستاها را میکشند و اموال و دارائیشان را به غارت میبردند و آبادیها را به آتش میکشیدند. کسانی که توانستند از تاخت و تاز رهایی یابند به نواحی کوهستانی مرزی ایران و عثمانی پناه بردند. نیروهای هردو جناح لشکر شیخ بطور نامرتب متفرق شدند. شیخ عبیدالله و عبدالقادر و پسرش محمد صدیق با شماری از نیروهایش در ماه ذی الحجه ۱۲۹۷ (نوامبر ۱۸۸۰) - ه ق و م / آبان ماه ۲۵۹ هـ ش - مترجم) از مرز به داخل خاک عثمانی عبور کردند و به منطقه شمزینان بازگشتند، حمزه قانیز از راه کوه قندیل به منطقه منگور عبور کرد.

نقشه جنگی آزاد سازی کردستان به شکست انجامید. لشکر قیام نتوانست در آزاد سازی شهرهای مهم یا منطقه‌ای استراتژیک پیروزی چشمگیری بدست آورد و حتی قیام نتوانست به نواحی سنندج و کرمانشاه، که بخش مهم و گسترده‌ای از کردستان بودند سرایت کند. همچنین بعلت بینظمی و بی‌دیسپلینی و بی‌بندوباری نتوانست چند هفته‌ای بیش پایداری کند و چه برای نگهداری مناطق آزاد شده زیر دست خود و چه برای رویارویی و درهم شکستن قشون ایران. بعلت آشنان بودن به دانشها و تاکتیکهای جنگی نتوانست با قشون ایران بجنگد و نتوانست بشیوه پارتیزانی هم به جنگ ادامه دهد. طبق نوشته کرزن، قشون ایران متشکل از بیست هزار نفر و یک عراده توپ بفرماندهی حشمت الدوله^{۳۱} برای خاموش کردن قیام براه افتاده بود. حشمت الدوله در میان راه مردو از اینرو ناصر الدین شاه به میرزا حسین خان فرمان داد که رهبری عملیات را به گردن بگیرد. چند افسر اطریشی نیز در میان قشون ایران بودند. سپهسالار به سلدوز رسید. به مجازات گروهی مردم و کشتار و غارت و به آتش کشیدن خانه و آبادیها پایان داد، روز ۱۲ محرم الحرام به ارومیه رسید و در آنجا به ترتیب امور منطقه پرداخت. میرزا رضا خان سرتیپ و معین الصداره و میرزا هاشم خان سرپرست ارامنه را برای گفتگو با کاربدستان عثمانی درباره شیخ عبیدالله و همکارانش فرستاد.^{۳۲}

۲ - ۲ - ۵ مذاکرات با ترکها

کاردستان ترک میخواستند شیخ را بزبان خوش بدام بیندازند. بای به آمدوشدو مذاکره پرداختند تا او را به استانبول بکشاند. گمان میروود شیخ وعده های ترک را باورداشته زیرا این نامه را برای کردهای مرزی و آوارگان به همین مناسبت نوشته است:

” پس از ابلاغ سلامی مشتاقانه

هرگاه از روی محبت احوال این جانب را بپرسید بحمدالله کارها از جانب والای دولت علیه بمیل دل محبت است. در این روزها جناب سعادتآب احمد بیگ در حضور همایونی حضرت شاهانه، خلدالله ملکه، برای بعضی امور مخفی به اینجا فرستاده شده بود، آمدو الحمدالله از جهت کارها و برابراه برفوق مراد است. اگر نفاق اهالی کوردستان و بیصبری آوارگان نباشد، کار به انجام رسیده درست شده است، زیرا که همه دولتها حکومت عجم را ناحق دانسته و باحق داده اند. مقرر است کوردستان را تسلیم خودمان کنند. از این عجمها برآشفته اندو در تلاش استمالت آوارگانند، البته تا آنجا که در توان باشد باید در اتحاد و اتفاق کوردستان آن یک طرف بکوشیدو آوارگان را تقویت و توصیه کنید که آرام باشندو بی صبری نکنندو فریب دروغ ایرانیان را نخورندو هرکس بدون اجازه ما رفت و آمد کندو باز گردد دشمن بزرگ نامیده میشود... منتظر جواب سلامت و مرجوعاتم.^{۲۳*}

کاردستان ترک نیروهای بسیاری به کوردستان آورده بودند، بجای اینکه چنانکه به شیخ وعده داده بودند کوردستان را تسلیم کنند، او را توقیف و روانه استانبول کردندو در آنجا تحت نظر قرار دادند.

۲ - ۳ - ۳ کوشش برای اجرا : کار دیپلماسی

۲ - ۳ - ۱ خاورمیانه میدان تاخت و تاز روس و انگلیس

در ربع آخر قرن نوزدهم دول اروپائی در زمینه صنعت سریعاً در حال پیشرفت بودندو برای بدست آوردن بازار مصرف کالاهایشان و تهیه مواد خام لازم در میدان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... برای تقسیم ممالک آسیا و آفریقا و تبدیل آنها به مناطق نفوذ خود بشدت در رقابت بودند.

بریتانیا هندوستان را مستعمره خود کرده بودو لقمه لقمه، چندین نقطه استراتژیکی را بر سر راهش به هندوستان از دولت عثمانی بلعیده بود. مالت (۱۸۰۰)، عدن (۱۸۳۹) قبرس (۱۸۷۸) کانال سوئز (۱۸۸۲) (این تاریخها میلادی و بترتیب: ۱۲۱۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ هـ - ق/ ۱۱۷۹ و ۱۲۱۸ و ۱۲۵۷ و ۱۲۶۱ هـ - ش - مترجم) و بعدها نیز امارات خلیج فارس را.

روسیه نیز در راه توسعه طلبی خود بسوی جنوب، ایران را طی چندین جنگ شکست داده بود. عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) را به آن تحمیل کردو سپس باردیگر به بهانه جوئی و جنگ با آن کشور پرداخت و عهدنامه ترکمنچای (۱۸۲۹) را تحمیل نمود. روسیه در سالهای ۱۸۶۸، ۱۸۷۳، ۱۸۷۶، خانهای بخارا و خیوه و جوقندرا زیر دست خود در آورد، در غرب دریای قزوین به کنار آبارس و در شرق آن به ساحل اترک رود رسیده بود. در شرق مرز عثمانی نیز پس از پیمان برلین (۱۸۷۸) قارص، اردهان و باتوم نصیبش شده و به تحریک خلقهای مسیحی بالکان و آرامنه بر علیه بابعالی ادامه داد. (تاریخهای این پاراگراف میلادی به ترتیب آمده در کتاب معادل: ۱۲۲۸ و ۱۲۴۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۵ هـ - ق/ ۱۱۹۲ و ۱۲۰۸ و ۱۲۴۷ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۷ هـ - ش میباشند - مترجم)

روسیه و بریتانیا بعنوان دنیروی اصلی بر سرگسترش اعمال نفوذ خود در منطقه باهم در رقابت بودند ولی هرگاه خطر نیروی سومی چون مزاحم پیش می آمد تابیرون راندن رقیب جدید آهنگ رقابت خود را بایکدیگر کند میگردند. در آغاز قرن نوزدهم در برابر ناپلئون اینکار را کردند همچنانکه

در پایان همان قرن با پیدایش خطر آلمان این بازی را تکرار نمودند. روسیه و بریتانیا برای حفظ منافع خود گذشته از سفارت‌هایشان در استانبول و تهران چندین کنسولگری نیز در شهرهای مهم ایران و ترکیه تأسیس کرده‌بودند.

تبعه اروپا بویژه روسها در سراسر خاور میانه بنام سیاحان باستان‌شناسی، تحقیقات جغرافیائی، خرید و فروش کالاهای بازرگانی... دربارهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم منطقه و جاهای استراتژیک برای استقرار نفوذ سیاسی و اقتصادی خود به گردآوری اطلاعات می‌پرداختند. میسیونرهای مذهبی بنام محافظت و مساعدت مسیحیان چندین پایگاه زیر نام کلیسا، مدرسه و بیمارستان تأسیس کرده‌بودند. آنان هم‌درکنار سایر دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی کشورشان به استراتژی دولت خویش خدمت می‌کردند. صدها بیگانه تحت عنوان اصلاح‌دستگاه رهبری در دستگاه‌های اداری عثمانی و ایران کار می‌کردند و بنام سازماندهی دوباره نیروهای مسلح هر دو کشور، صدها افسر اروپائی در صفوف سپاهیان ایران و ترکیه کار بدست‌بودند. تبعه اروپا در قلمرو این دو دولت از حق کاپیتولاسیون یعنی دادگاه کنسولی برخوردار بودند که هیچکدام از تبعهٔ دو دولت چنین حقی را نداشتند. روسیه با بزرگترین نیروی زمینی در آن دوران ابر قدرت منطقه بود، با دول عثمانی و ایران هم‌مرز بود و نفوذ سیاسی، اقتصادی و جنگی نیرومندی در آن کشورها بهم زده بود. بریتانیا نیز با بزرگترین نیروی دریائی آن زمان جهان، بعثت حضور در هند و پایگاه‌های درمالت، قبرس، عدن، و شیخ نشینهای خلیج فارس، اگرچه هم‌مرز هیچکدام از دولتین ترکیه و ایران نبود ولی از نفوذ سیاسی، اقتصادی و جنگی نیرومندی در آنها برخوردار شده بود. آلمان هم که تازه دولت متحدملی خود را تشکیل داده بود چون یک نیروی صنعتی مهم جهان در منطقه وارد میدان رقابت شده بود تا اونیز جای پای خود را باز کند و فرانسه، ایتالیا، اطریش نیز همچین.

سرزمینهای ایران و عثمانی به میدان رقابت سختی میان دول اروپائی تبدیل شده بودند ولی روسیه از سوئی و بریتانیا از سوی دیگر که نیروهای متنقذ منطقه بودند، میکوشیدند از ورود نفوذ نیروهای دیگر جلوگیری کنند. بعثت پیشرفت سریع اروپا و عقب ماندگی شرق به سبب وابستگی اقتصاد عقب مانده اش به اقتصاد پیشرفته دول اروپائی، در پیجه بزرگی میان این دو قاره باز شد.^{۲۵} مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی... ایران و ترکیه عمیقتر شدند. ارگانهای دولتی بیشتر به فساد گرویدند و ستم بیشتری بر مردم روا میداشتند. بیشتر زیر بار بدهی به دول اروپائی و آوار نفوذشان میرفتند و سرنوشت مسایل مهم داخلی شان از سوی آنان رقم زده میشد.

۲ - ۳ - ۲ دیدگاههای شیخ عبیدالله

شیخ عبیدالله در میان این شرایط درونی و بیرونی برای اجرای استراتژی خود دست بکار شد. وی اهمیت نقش دولت را در رقم زدن سرنوشت ملل میدانست، بویژه خود در جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷-) (۴/م ۱۲۹۴ هـ - ق/۱۲۵۶ هـ - ش - مترجم) شرکت داشت. جنگی که روسیه به بهانهٔ دفاع از ملل ستمدیدهٔ بالکان بر علیه عثمانی برپا داشته بود و در نتیجهٔ پیروزی روسیه، پیمان سان استفانو بر عثمانی تحمیل شد، که میبایستی از چندین منطقه گستردهٔ بالکان و قفقاز و آسیای صغیر دست بردارد و پس از آن هم طبق پیمان برلین زیر فشار دول اروپائی از چند ناحیهٔ قلمرو خود چشم پوشید و به آزادی دینی و ملی چند ملت زیر دست خود اعتراف نمود. شیخ میدانست دول اروپائی میتوانند دولت‌ها را ساقط کنند یا برپا دارند ولی با رقابت استراتژیکی دولت‌های اروپائی و رقابت استراتژیک روس و انگلیس در خاور میانه و استراتژی هر یک از آنها در منطقه آشنائی نداشت، که بیگمان این آشنائی میتواند در پیروزی یک استراتژی حرکت دیپلماسی جنبش نقش کارگری داشته باشد بطوریکه کاملاً متناقض و مستقیماً مخالف یکدیگر نباشند.

یکی از روشهای اصلی شیخ عبیدالله برای اجرای استراتژی خویش کار دیپلماسی بود. از اینرو پیش از گردآوری نیروهای مسلح و آغاز لشکرکشی برای رهائی کردستان از سلطهٔ ایران و روم به یک تحرک دیپلماسی پرداخت. با ارسال نامه و یادداشت و نماینده ویژه برای گفتگو و توضیح دیدگاههای خود دربارهٔ اوضاع کردستان و منطقه جهان با نمایندگان دول اروپائی به ایجاد ارتباط پرداخت. شیخ دولتی نداشت تا تشکیلات امور خارجه، دیپلمات متخصص آشنا به امور سیاست جهانی و دانشگاه و آموزشگاه دیپلمات آشنا به قانون و سیاست و جغرافیا و مناسبات

میان دولتها داشته باشد. وی همچنین حزبی هم نداشت که چند نفر را به بررسی و تفسیر امور سیاسی منطقه و جهان و تعیین روش کار سیاسی-دیپلماتیک اختصاص داده باشد. عقب ماندگی کردستان هم در زمینه ارتباط ؛ نبودن راه، تلگراف، روزنامه و مجله و... قوزبالا قوز شده بود.

شیخ عبدالله خود سر کرده جنبش بود، عقاید و دیدگاههایش نیز در تعیین روش و چهارچوب مناسبات با جهان خارج نقشی بر داشتند ولی آیا آمال و آرزوهایش و ایدئولوژی و نوع فرهنگ و پرورش او تنها منبع پیریزی حدود کار دیپلماسی جنبش بودند یا اینکه جو درونی کردستان و جو بیرونی منطقه ای و جهانی در آن مؤثر بوده اند؟ بیگمان عامل ژئوپولیتیکی نقش کارگری در شکل گیری دیدگاههایش داشته اند. موقعیت جغرافیائی کردستان میان ایران و عثمانی، هم مرزی با روسیه نیرومند که چندین بار پیروزمندان با عثمانی جنگیده و شکستش داده بود، آمیختگی اجتماعی و بازرگانی و فرهنگی کردهای هردوسوی مرز عثمانی- روس و ایران- روس، نداشتن مرز سیاسی با هیچ کشوری در دنیا جز یاروسیه، نداشتن مرز دریائی، کمبود توان مادی جنبش، پائین بودن سطح تولید مردم، نبودن کارخانه اسلحه و مهمات جنگی، نفوذ نیرومند روسیه و انگلیس بر هردو دولت و سکنه منطقه و... همه اینها بیگمان نقش کارگری در تعیین دیدگاههای او داشته اند.

۱ - هدف او از حرکت دیپلماسی

هرآنکه بخواهد حقوقش را بدست آورد باید شایستگی خود را به اثبات برساند، باید به مردم بفهماند که احقاق این حقوق برای او، اگر هم برای آنان سودی در بر نداشته باشد زبانی ببار نخواهد آورد. کرد نیز دارای دولت نبوده و در صف دول جهان جایی نداشته است. برای اینکه حق داشتن یک دولت را بدست آورد میبایستی شایستگی خود را ثابت کند. به دول دیگر بفهماند که نه تنها برای آنان زبانی نخواهد داشت بلکه از او بهره مند نیز خواهند شد. میبایستی برای جدائی خود از دولتهای ایران و عثمانی بهانه مناسبی در دست داشته باشد.

کردستان سرزمینی کوهستانیست، هرگز اقتدار مرکزی نیرومندی در آن استقرار نیافته و همواره زیر سلطه بیگانگان اشغالگر بوده و عدالت در آن چیرگی نداشته است. خاندان، طایفه، عشیره، ایل، روستا، پیروان ادیان و مذاهب برای حفظ منافع خود ناچار بوده اند به نیروی ویژه خود متکی باشند. خاک کردستان پیوسته در معرض طمع ملل نیرومند منطقه و میدان زور آزمائی خونین دولتهایشان بوده است. رقابت قدرتهای مرکزی روم و ایران در کردستان برای دستاورداری و رقابت داخلی طوایف و عشایر بر سر دستاوردهای منطقه ای آسایش را از کردستان سلب کرده بود. جهانگردانی که از کردستان بازدید یا از آن عبور کرده اند، تصویر ملتی عقب افتاده، بیسواد، درنده، جنگ طلب، متعصب، سارق مسلح، راهزن و چپاولگر و... را که شایستگی اداره سرزمین خود را ندارد، به اروپائیان القاء کرده بودند. شیخ عبدالله میخواست این تصویر را اصلاح کند و به آنان ثابت نماید که کرد نیز اگر اداره امور خود را در دست داشته باشد، در کردستان امنیت برقرار میشود، سرقت مسلحانه و دزدی و غارت و جنگ و ستیز باقی نخواهد ماند، کاروان بازرگانی در امنیت رفت و آمد خواهد کرد، باسوادی رواج خواهد یافت، شایستگی برپا کردن و اداره دولت خود را دارد. اگر محتوای نامه های شیخ عبدالله و گفتگوی خود و نمایندگان با اروپائیان تفسیر شود، روشن خواهد شد که اهداف شیخ از حرکت دیپلماتیک بسوی دول اروپائی عبارت بوده اند از:

۱ - خوشنام کردن کرد و اثبات روابودن جدائی از ایران و ترکیه و بدست آوردن حق آزادی تعیین شرنوشت خود.

۲ - رسوا کردن ستمگری و زورگویی روم و ایران در کردستان با نسبت دادن کردارهای زشتی که روی میدهد به اقتدار آنان.

۳ - آشکار کردن اهمیت کردستان مستقل برای دول اروپائی از راه استقرار امنیت داخلی و تأمین آزادی و سلامت بازرگانی و نیک رفتاری با خلقهای مسیحی و اهمیت استراتژیک کوهستانهای کردستان بهنگام جنگ.

هدف اصلی از همه اینها نیز عبارت بود از بدست آوردن پشتیبانی معنوی دول اروپائی برای مبارزه ملت کرد و تأیید قانونی آنان بر دولت کردستان یکپارچه و مستقل از سلطه دربار قاجار و باعالی ترک.

۲ - دیپلماسی شیر و روباه

در ربع پایانی سده نوزدهم شمار دول مستقل در دنیا زیاد نبود. دول بزرگ و مهم اروپا عبارت بودند از: بریتانیا، روسیه، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اتریش... که در امور جهان بویژه خاورمیانه دارای اهمیت بودند. از این میان هم روسیه و بریتانیا که دو قدرت اصلی منطقه بودند برای شیخ عبیدالله اهمیت ویژه‌ای داشتند، زیرا که نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جنگی... آنان در داخل ایران و ترکیه عمیق بود. درجه تأثیر نفوذ دیگران بپای این دو نمی‌رسید. شیخ عبیدالله نیز توجه سیاسی خود را برای انجام اهدافش معطوف این دو نیرو نمود. در میان این دو نیز چنین می‌انگاشت که «طرفدار شیر باشد بهتر است تا طرفدار روباه»^{۲۴} این راهم از این منظر کردی گرفته بود که می‌گوید: «شیر بشکندم به که روباه بخوردم» شیر نزد کرد نشانه جوانمردی و روباه نشانه مکاری است. منظور اونیز از شیر روسیه و از روباه انگلیس بود. این دیدگاه شیخ از کجا باید ناشی شده باشد؟ کرد که دارای دولت نبود تا با این دولت رفتاری کرده و در آرشو آن مناسبات میان کرد و انگلیس و کرد و روس بثبت رسیده باشد تا در نتیجه بررسی و ارزیابی رفتار هر دو طرف این نظریه را پیریزی کند. همچنین آزمون پیشین‌کردنیز باروس و انگلیس ارزش آنرا ندارد که چنین تفسیری بر آن بنانهاده شود.

۲ - ۳ - ۳ استراتژی منطقه‌ای روسیه:

اهداف اصلی امپراطوری روسیه در قرن نوزدهم در خاورمیانه ادامه همان وصیتنامه پتر کبیر و کاترینا بود

۱ - کوشش برای تأمین امکانات دریایی در آبهای گرم.

۲ - کوشش برای تصرف دهانه‌های میان دریای سیاه و دریای سفید.

۳ - توسعه بازرگانی

۴ - سد کردن راه شیوع نفوذ فرانسه، انگلیس و سپس آلمان.^{۲۵}

برای تأمین این اهداف نیز به قسمتی از اراضی تحت تسلط عثمانی و بخشی از سرزمین ایران واقع در جنوب روسیه چشم دوخته بود و میکوشید از راه نزدیکی با ایران و افغانستان برای هندوستان خطر ایجاد و بریتانیا را نگران نماید. با گذشت زمان و به آرامی مرز خود را به کرانه‌های شمالی دریای سیاه رسانید، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، ترکمنستان و تاتارستان را گرفت و رودخانه‌های ارس و اترک مرزهای جنوبی شدند و جای پای اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی خود را در ایران محکم کرد.

رقابت موجود میان روسیه و دول بزرگ اروپائی، در ربع پایانی قرن نوزدهم ضامن اصلی ابقای امپراطوریهای ایران و عثمانی بود. هیچیک از دول اروپائی نمیخواست کشور دیگر باتسخیر و تحت تسلط مستقیم درآوردن یکی از آندو خود را قوی کند. ایران میان سلطه روس و نفوذ انگلیس نقش مانع را ایفا میکرد. برای اینکه از طمع روس جلوگیری کنند، آنرا به تعدادی پیمان بین‌المللی از جمله پیمان پاریس مقید کرده بودند.

(۱۸۵۶) ^{۲۶} (-) م/۱۲۷۲هـ-ق/۱۲۳۵هـ-ش- مترجم)

۱ - کرد و روس

در دورانی که کردستان میان دولتهای ایران و عثمانی تقسیم شد، ملت کرد در شمال ایران و شرق عثمانی با قلمرو سلطه روس هم‌مرز بود. روسیه در تلاش توسعه طلبی خود بسوی جنوب پس از تحمیل عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) - (م/۱۲۲۸ هـ-ق/۱۹۲ هـ-ش- مترجم) و سپس ترکمانچای (۱۸۲۸) - (م/۱۲۴۳ هـ-ق/۱۲۰۷ هـ-ش- مترجم) برای ایران و همچنین تحمیل عهدنامه سان استفانو (۱۸۷۷) - (م/۱۲۹۴ هـ-ق/۱۲۵۶ هـ-ش- مترجم) و سپس عهدنامه برلین (۱۸۷۸) - (م/۱۲۹۵ هـ-ق/۱۲۵۷ هـ-ش- مترجم) بردولت عثمانی، برخی نواحی کردستان و شماری از عشایر بزرگ کرد زیر دستش قرار گرفته بودند، میدان اصلی شماری از جنگهای روس- ایران و روس- عثمانی در سرزمین کردستان بوده است. بخشی از نیروهای ایران و عثمانی در این جنگها کربودند. روسیه بهنگام جنگ، برای اینکه کردها را بر علیه ایران و عثمانی بکار گیرد تعدادی تیپ سواره و پیاده کرد تشکیل داد و با شماری از خانها و توانمندان کرد ارتباط دوستانه ای برقرار نمود. روسیه در جنگ (۱۸۲۹) (۱۲۴۴ هـ-ق/۱۲۰۸ هـ-ش/۱۸۲۹ م- مترجم) چهار تیپ مسلمان تشکیل داده بود که یکی از آنها کربود. در جنگ کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶) - (م/۱۲۷۰-۱۲۷۲ هـ-ق/۱۲۳۳-۱۲۳۵ هـ-ش- مترجم) دو تیپ، یکی از کردهای قارص و دیگری از کردهای ایروان و در جنگ (۱۸۷۷) یک تیپ حدود ۱۳۰۰ نفری از کردان تشکیل داده بود.^{۳۷} بدین ترتیب نزدیکی کردستان با کشور نبرومند روسیه، آمیختگی سیاسی، بازرگانی، اجتماعی، جنگی و... برای پیریزی نوع موضعگیری جنبش آزادیخواهی ملی ملت کرد در گزینش دوستی با روسیه دلیل کارگری بوده است. موقعیت جغرافیائی کردستان چنان بود که این آزادی را از سران کرد سلب کرده بود که بتوانند مطابق با دستاوردهای ملی دوست و دشمن را برگزینند. از آغاز برپائی جنبش آزادیبخش ملی کرد، دلیل ژئوپولیتیکی عامل اصلی تصمیمگیری در گزینش دوست و دشمن بوده است.

۲ - حرکت دیپلماتیک به سوی روسیه

شیخ پس از بازگشت به نهری (۱۸۷۸) به کوشش برای ایجاد ارتباط با کاربدستان روسیه افتاد. با فرستادن نامه و پیک خواست دیدگاههای خود را به آنان بشناساند.^{۳۸} وی چندین بار نماینده خویش را پیش او بر میلر کنسول روس در ارزروم فرستاد. هنگامیکه کنسولگری روس در وان گشایش یافت، شیخ این نزدیکی را غنیمت شمرد و معتمد خویش یوسف آقارا دوبار با پیشنهادات خود نزد کامساراکان فرستاد. همچنین در اکتبر ۱۸۷۹ - (م/شوال ۱۲۹۶ هـ-ق/مهر ماه ۱۲۵۸ هـ-ش- مترجم) سید محمد سعید را بنماینده خود برای گفتگو با او به وان گسیل داشت. وی ضمن سخنانش کامساراکان را آگاه ساخت که: "شیخ بر این باور است که دولت عثمانی توانائی تأمین ملل زیر دستش را ندارد و اینهم تهدیدی است بر جان و مال مردم آن سامان، از اینرو قیام در راه خیر و نیکی ملت را کاری روا و مسئولیتی بردوش خود میدانند و ملت نیز او را مدافع واقعی خویش می شمارد. شاهرگ هربدی از آزمندی دستگاههای اداری، از نمایندگان پائینترین مقامات یعنی ضابطین آغاز میشود و به بالاترین سطوح آن خاتمه پیدا میکند. کسانی که آخرین قطره خون ملت را می کنند، ملتیکه تا خرخره در گرداب فقر و ستم فرورفته و طاقتش را از دست داده است، نه تنها خون مسیحیان بلکه خون کردها نیز مکیده میشود. این اعمال بدو ناروای دستگاههای رهبری، کردها را ناچار میکند که به سرقت مسلحانه و چپاول روی آورند.

شیخ در مبارزه ای که بر علیه عثمانی برپا داشته، بر حمایت و توجه روسیه تکیه نموده و همیشه روی آن حساب میکند و دلیلش هم این است که روسیه با کردها همسایه و از اینرو همیشه بیش از بریتانیا مورد احترام قرار گرفته است. اگر روسیه با ترکیه یا بریتانیا وارد جنگ شود، کردها میتوانند بر سر نوشت جنگ تأثیر بگذارند، زیرا همه راههای مهم کوهستانی و دیار بکر در دست آنانست^{۳۹}

شیخ پس از شکست مرحله اول جنبش در کردستان ایران و تحت نظر برده شدنش به استانبول، به کوشش خود برای بدست آوردن پشتیبانی روسیه همچنان ادامه داد. پس از فرار از استانبول و بازگشت به کردستان، یکبار دیگر علی قاسم را بنماینده خود پیش نماینده روس فرستاد و او را از جانب خود آگاهی داد که "بیش از این نمیتوانیم فرمانروائی خشن ترک را بپذیریم. در مبارزه بر علیه استانبول از روسیه پشتیبانی می خواهیم و اگر دولت راضی باشد یک شورش سرتاسری کردی برپا میکنیم"^{۴۰}

تلاشهای شیخ با دیپلماتهای روسی در منطقه سودی دربرداشت. اگرچه دیپلماتهای روس و جاسوسانشان در هر دو سوی مرز نشست و برخاستهای شیخ، جنبش و آرمان و پیوندهای او و رویدادها را زیر نظر و از شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی منطقه آگاهی داشتند ولی ارزیابی آنان از جنبش از بسیاری جهات بازتاب استراتژی روسیه در آن ناحیه و سیاست خارجی در برابر عثمانی و ایران بود و نتیجه مثبتی نداشت. آنان در گزارشهای خود برای مقامات بالاتر روشن میکنند که:

۱ - باخواسته‌های کردها مخالفت شود و مورد پشتیبانی واقع نگردند.

۲ - از حکومت‌های مرکزی آنان حمایت شود.

۳ - بجای کردها بر مسیحیان تکیه شود که پیشرفته‌تر و زرنگتر و ثروتمندترند و بیشتر یاد میگیرند.^{۴۱}

۴ - برای مخدوش کردن قضیه نزد ارگانهای بالاتر چنین وانمود میکنند که انگلیس در جنبش دست دارد و ممکن است آنرا به سود خویش دریابد.

اگرچه ارزیابی دیپلماتهای کوچک منطقه ممکن است در موضعگیریهای دولتهایشان عامل تعیین کننده‌ای نباشد، ولی بیگمان میتواند تأثیری مثبت یا منفی بر آن بگذارد. بدین ترتیب موضع غیردوستانه دیپلماتهای روسی در منطقه، در برانگیختن دستگاههای بالاتر برای تصمیم‌گیری بر علیه آن گارگرافتاد.

۲ - ۳ - ۴ استراتژی منطقه‌ای بریتانیا

استراتژی منطقه‌ای بریتانیا در سده نوزدهم در خاور میانه بطور خلاصه چنانکه لینچوفسکی نوشته است عبارت بودند از:

۱ - محافظت از هند.

۲ - حفظ سلامت راههای ارتباط و امپراطوری.

۳ - گسترش بازرگانی بریتانیا.

۴ - تأمین حد اقل شرایط زندگی انسانی .

برای نیل بدین آرمانها نیز، سیاست معینی را پیروی کرده بود که بر چند پایه استوار بود. نخستین پایه اش حفظ استقلال و یکپارچگی ارضی هر دو امپراطوری ایران و عثمانی در برابر تهدید و آزمندی روس و پس از آنهم آلمان بود.^{۴۲} تصرف قبرس و مالت و کانال سوئز و عدن که بخشی از سرزمین عثمانی بودند گرچه ظاهراً مخالف این استراتژی بود ولی بریتانیا آنرا بهانه تأمین راه هندوستان رو امیدانست.

بریتانیا نمیخواست ایران یا ترکیه را اشغال کند و آنها را مستقیماً تحت سلطه خود درآورد و همچنین نمیگذاشت دولتهای دیگر نیز به اشغال آنها بپردازند، بلکه میخواست همچون یک ترکیب سیاسی زیر نفوذ خودش و مستقل در برابر دول دیگر،

باقی‌مانندو ایران حایل‌میان‌روسیه و هندوستان‌باشد. به‌این دلایل طرفدار رفورم و اصلاح اوضاع داخلی‌آن‌و مخالف تقسیم‌و سقوطشان‌بود و باهر‌خطر‌واقعی که از‌درون‌یا‌بیرون ترکیب این‌دو‌کشور را تهدید‌میکرد به‌روی‌اروئی‌برمی‌خواست.

۱ - کرد و انگلیس

کرد در‌هیچیک از‌پاره‌های میهن‌خود باسلطهٔ بریتانیا همسایگی نداشته‌است. هرچند از‌دیرباز جهانگردان و دانشمندان انگلیسی به‌کردستان رفت‌وآمد داشته‌و در آن گردش‌کرده‌و درچند جائی‌هم کنسولگری‌و مرکز بازرگانی برپا داشته‌اند ولی هیچگاه آمیختگی بازرگانی، سیاسی، فرهنگی یا نظامی گسترده‌ای میان کرد و انگلیس بوجود نیامده‌و مناسبات بریتانیا - ترک و بریتانیا - فارس از چندجهت برکرد کارگر افتاده‌است:

یکی این‌که کاربردستان بریتانیا همیشه‌برباعتالی و دربار برای انجام مقداری رفورم و اصلاح دراموررهبری و دارائی و نظامی‌دولت‌هایشان فشاروردمی‌آوردند تا آنقدر توخالی نباشند که روسیه‌بتواند به‌آسانی آنها را ببلعد. این فشار در ترکیه به "تنظیمات" انجامید. یکی از مواد اصلی "تنظیمات" دستکاری ساختار رهبری ولایات بود که بیکباره به‌نابودی امارات خود مختار کردستان می‌انجامید. دیپلمات‌های بریتانیایی برای لشکرکشی بر سر محمد بیگ میرسوران و بدرخان میر بوتان و جایگزین کردن سلطهٔ مستقیم ترک بجای آنها بر بابتعالی فشار وارد آوردند.

دیگری میانجیگری پیوستهٔ میان بابتعالی و دربار برای حل اختلافاتشان از راه گفتگوی مسالمت‌آمیز، این میانجیگری توافق‌نامه‌های اول و دوم ارزروم را ببار آورد که به رقابت طولانی مسلحانه میان این دو کشور پایان داد و سیاست مشترکی را در برابر قضیهٔ کرد پیریزی نمود.

۲ - حرکت دیپلماتیک بسوی بریتانیا

شیخ عبیدآله در مناسبات دیپلماتیک خود بر این باور بود که باید بسوی روسیه سنگینی کند ولی اهمیت بریتانیا را نیز در سیاست بین‌المللی و نفوذ فراوانش را بر دولت‌های ایران و عثمانی دریافته بود. به این دلیل چنانکه به روسیه اهمیت میداد به همان نسبت نیز به ایجاد مناسبات حسنه با کاربردستان انگلیس توجه میکرد و میکوشید پشتیبانی‌آن‌را بدست آورد.

انگلیس‌ها خود سازمان دیپلماسی، بازرگانی، جاسوسی گسترده‌ای در درون هر دو دولت و هر دو بخش کردستان داشتند. بمحض شنیدن بوی جنب و جوش شیخ به گشت‌زنی و بررسی و گردآوری اخبار و آگاهی‌پراختند. در سال ۱۸۷۷ (م/ ۱۲۹۴ هـ-ق/ ۱۲۵۶ هـ-ش- مترجم) رامسان برای گردآوری آگاهی به باشقلعه در هکاری رفت. در ۱۸۷۹ (م/ ۱۲۹۶ هـ-ق/ ۱۲۵۸ هـ-ش- مترجم) کروندیرو فوزر برای بررسی دربارهٔ اخباری که از قیام مردم در جریان بود به ایالات شرقی از جمله سامسون، آماسیه، سیواس، ارزنجان، موش، بتلیس، ملازگرد و ارزروم رفتند. کلایتون در همان سال ۱۸۷۹ به هکاری سرزد، به بارگاه شیخ عبیدالله رفت و در آنجا با او دیدار و گفتگو کرد. وی نامه‌ای از شیخ برای بریتانیا برده بود. شیخ در این نامه اظهار داشته بود که: "...سکنهٔ سرتاسر کردستان میخواهند یکی باشند و نمیخواهند تقسیم شده باقی‌مانند." ۴۳

در گرماگرم لشکرکشی شیخ عبیدالله به کردستان ایران درحالیکه نیروهای کرد درپای دیوارهای ارومیه سرگرم جنگ بودند، آبوت کنسول بریتانیا در تبریز در سپتامبر ۱۸۸۰ (-) م/شوال ۱۲۹۷ هـ-ق/ شهریور ۱۲۵۹ هـ-ش- مترجم) به ارومیه رسید. در آنجا به دیدار شیخ رفت و میان او و اقبالالدوله به میانجیگری پرداخت و بخاطر ناامنی منطقه با کمک شیخ از نواحی زیر دست قیام به ساوجبلاغ رفت و در آنجا شیخ عبدالقادر پسر شیخ و حمزه آقای منگور را دید و آنگاه به تبریز بازگشت. شیخ عبیدالله در این دیدار کوشیده است ستم ترکیه و ایران و بهره‌کشی از ملت کرد و یکپارچگی این خلق و آرمان جنبش را که برپائی دولت مستقل کردستان بود برایش روشن کند. چنانکه آبوت مینویسد: "شیخ تنها یک چیز می‌خواهد، آنهم پشتیبانی معنوی دول اروپاییست، و می‌خواهد کشورهای اروپا خیرخواهی و نیک‌اندیشی شیخ را باور کنند..."^{۴۴} وی همچنین برای بیگانگان چندین نامه نوشته است از جمله دو نامه برای دکتر کوچران که پزشک دسته‌میسوینرهای آمریکائی در ارومیه بود و شیخ در نامه ۵ اکتبر ۱۸۸۰ (۱- م/ ذی‌قعدة ۱۳/۱۲۹۷ مهرماه ۱۲۵۹ هـ-ش- مترجم) برای دکتر کوچران مینویسد: "ملاً اسماعیل را مخفیانه آنجا فرستاده‌ام، چنانکه به او گفته‌ام وضع این‌جا را برایتان توضیح دهد. خواهشمندم اوضاع کردستان و مسافرت پسر من به سنج (در واقع ساوجبلاغ است، مترجم کردی اشتباه کرده-ق نویسنده) را بطور واقعی به حکومت بریتانیا برسانید و توضیح دهید.

"خلق کرده‌ام از ۵۰۰ هزار خانوار تشکیل شده، ملتی است ویژه، آئینش (میباستی منظور از آئین مذهب باشد نه دین- نویسنده) از دیگران جداست، آداب و رسوم ویژه خود را دارد. در میان ملتها چون ملتی خشن و سرسخت و درنده بی‌اخلاق نام برده می‌شود. از کردستان چنین یاد می‌شود. اگر از کسی کرداری بد و ناروا سربزد نام هزاران نیکمرد به‌مراه او لکه دار می‌شود. بر شما معلوم باشد که این همه صفات ناپسندیکه از سوی کاربردستان عثمانی و ایران بیهوده برای کردها ساخته شده، به‌زور به آنان می‌چسبانند. کردستان میان این دو کشور تقسیم شده است. آنها توانائی تمیز دادن خوب و بد را از هم ندارند. اگر کسی بدی کند هزاران بیگناه را گرفتار عذاب دردسرمیکند. اینچنین بدها میمانند و خوبها نابود می‌شوند. حتماً نام... را شنیده‌ای که به‌بد کرداری معروف است. وی به‌همان ترتیب که بیگانگان دارای... را آزار میداد، بروی مسلمانان هم دست‌دراز میکرد. هر دو کشور از کردار بدش آگاهی داشتند. پس اگر ایران ثبات بیشتری بدست آورد و دارای توان و قاطعیت بیشتری نیز بشود، آنگاه مردم همچنان برای همیشه بدور از تمدن و در عقب ماندگی و درنده‌خوئی باقی میمانند. گناه طایفه... که در دولت عثمانی روشن و آشکار است. حکومت عثمانی یا خود را در ترقی دادن این ملت به نفهمی میزند یا آنرا حقیر می‌شمارد. کردستان همیشه بدیده تحقیر نگریسته می‌شود، متحد نیست، سران و رهبران کردستان عثمانی و ایران و همه‌سکنه کردستان به این تصمیم رسیده‌اند و متفق‌القولند که زیستن در زیر سایه این دو دولت در توان آنها نمانده و باید کاری کنند که دول اروپا ناچار شوند این وضع را درک کنند و مورد دقت قرار دهند.

مانیز ملتی هستیم تقسیم شده، می‌خواهیم اداره امور سرزمینمان بدست خودمان باشد. می‌خواهیم خودمان کسانی را که از راه راست منحرف می‌شوند بسزای خود برسانیم. از حقوقی که همه ملل دیگر دارند برخوردار شویم. اگر کار ناروایی نیز روی دهد قول می‌دهیم برای هیچ ملت دیگری زیان در بر نداشته باشد... ملت بیش از این در توان ندارد که بدی و ستمکاری بی‌وقفه دولت را تحمل کند."^{۴۵}

خواسته‌های شیخ عبیدالله که در این یادداشت بروشنی آمده‌اند نتوانستند توجه کاربردستان بریتانیا را جلب کنند، حتی دیپلماتهای انگلیسی در منطقه، در هر دو کشور عثمانی و ایران در نظریات خود اگر چه اوضاع نابسامان داخلی هر دو دولت و اوضاع بد مردم کرد را در هر دو سوی میهنش دریافته بودند، چون دیدگاه‌های دیپلماتهای انگلیسی در منطقه بازتاب سیاست خارجی بریتانیا در برابر ایران و عثمانی و استراتژی منطقه‌ای آن کشور بود، آنان در نامه‌ها و گزارش‌های خود برای مقام‌های بالاتر، دیدگاه‌های خود را به شیوه‌ای غیر دوستانه بروز میدادند:

- ۱ - از خواسته‌های کردان پشتیبانی نشود.
 - ۲ - از کردها خواسته‌شود که مطیع حکومت‌های مرکزی خود باشند.
 - ۳ - خلق‌های مسیحی از مشارکت در جنبش بدور باشند.
 - ۴ - آوازهٔ مخدوش و اتهام تحریک روسیه و آگاهی و پشتیبانی سلطان بدان بسته‌شود تا وانمود کنند که گویا هدف آنست که ایران تضعیف شود و روسیه از این فرصت استفاده کند.
 - ۵ - اطلاعات سرّی جنبش به‌کاربردستان عثمانی و ایران داده‌شود تا در طرح خاموش‌سازی آن مورد استفاده قرار گیرد.
- البته بخشی از این ارزیابیها به تفکر خود دیپلماتها بستگی دارد، ولی روند اصلی دیدگاهها بازتاب استراتژی منطقه‌ای بریتانیا در آن دوران است.

۲-۳-۵ عدم تطابق کردستان مستقل با استراتژی خاورمیانه‌ای بریتانیا و روسیه

دولتهای کهن ایران و عثمانی در خاورمیانه قرار داشتند. استراتژی بریتانیا و روسیه در منطقه بر پایهٔ حفظ ترکیب ظاهری سیاسی این دو کشور پیریزی شده بود. ایران و ترکیه هر دو از سوی دول اروپائی برسمیت شناخته شده بودند. اگرچه در مسئلهٔ شرق، موضوع چشم‌دوختن به سرزمینهای این دو کشور از قدیم سبب رقابت میان آنها بود ولی ایران و ترکیه به بخشی از سیستم بین‌المللی آن دوران تبدیل شده بودند که بر پایهٔ حفظ توازن نیروها در میان دول اروپائی استقرار یافته بود. ماندگاری ایران و ترکیه به یک ستون مهم برای نگهداری این توازن در جهت امنیت و نبودن جنگ در اروپا تبدیل شده و آنرا حفظ کرده بود. کوشش هر کشور اروپائی برای اشغال یکی از این دو کشور یا کوشش یک نیروی داخلی برای تجزیهٔ بخشی از آن و ایجاد دولتی تازه در منطقه یا سقوط آن، نظام بین‌المللی را بلرزه درمی‌آورد و توازن قوایا برهم میزد و سرانجام آسایش اروپا را درهم میریخت و خطر جنگ را به مرحلهٔ انفجار می‌رسانید.

هدف شیخ عبیدالله که عبارت بود از تجزیهٔ بخش مهم و بزرگ سرزمین و سکنهٔ هر دو دولت، برای ایجاد دولت جدیدی در منطقه که بتواند تایید دول اروپا را بدست آورد یعنی تضعیف دنیروی منطقه‌ای و پیدایش یک نیروی دیگر که سرنوشت آن هنوز معلوم نبود، در یک ناحیهٔ مهم جهان که میدان رقابت شدید همهٔ دول امپریالیستی اروپا بود، با استراتژی دولتهای بزرگ اروپائی ناسازگاری داشت.

دول بزرگ بویژه روسیه و بریتانیا که دنیروی آن دوران جهان بودند نه تنها از این تلاش پشتیبانی مادی و معنوی نکردند و آماده نبودند آنرا برسمیت بشناسند و تایید سیاسی و قانونی خود را تقدیمش دارند، بلکه به کوشش برای خاموش کردنش پرداختند و با وجود همهٔ ناسازگاریهای میان خود بطور غیرمستقیم به این توافق رسیدند که نگذارند کوشش برای یکپارچگی کردستان و برپائی یک دولت مستقل به حساب ایران و ترکیه بجائی برسد.

- ۳ - همکاری گروهی چهار جناحی برای خاموش کردن قیام.

۳ - ۱ راههای شاه برای رویارویی

اخبار کردستان و شورش مردم و برچیدن سریع سلطه ایران از بخشی از کردستان و پیشرفت در جهت پاکسازی سایر نواحی و ایجاد دولت کردستان از سوی شیخ طریقت، تهدید تبریز که پس از تهران دومین شهر ایران بود، برانگیختن برادر شاه عباس میرزا برای قیام و شرکت در شورش، همگی خطر بزرگی برای تخت سلطنت ناصرالدین شاه بوجود آوردند که خود گرفتار مشکلات عمومی عمیقی بود. جنبش شیخ عبیدالله که در مجامع و نوشته‌های رسمی دربار قاجار بنام فتنه، غائله، شورش، طغیان... نام برده می‌شد و شاه آنرا تهدیدی جدی می‌شمرد که باید برای چاره‌ای اساسی و سریع اندیشید. کرزن می‌گوید: «...شاه از روسیه استمداد طلبید، بانگلستان مشورت کرد، از ترکیه خسارت خواست. شورای «دولت» را برای طرحریزی آن گرد آورد. برای تدارک و آماده کردن سپاه به شهرها تلگراف زد. سپهسالار اعظم میرزا حسین خان که از کار برکنار و به قزوین تبعید شده بود، از جانب شاه برای مشورت درباره چگونگی خاموش‌سازی جنبش فراخوانده شد.

شاه نیروی بزرگی تشکیل داد که طبق برخی منابع از بیست هزار سرباز و چندین عراده توپ تشکیل می‌شد و فرماندهی حشمت‌الدوله به کردستان گسیل داشت. حشمت‌الدوله که پیشتر وظیفه خاموش‌سازی یاگیری ترکمنها به او سپرده شده بود، پیش از رسیدن به کردستان در میان راه مرد. میرزا حسین خان که پس از مشاوره به قزوین بازگشته بود از سوی شاه بجای حشمت‌الدوله به فرماندهی سپاه ایران برای خاموش‌سازی جنبش شیخ عبیدالله گمارده شد. شاه طی فرمانش برای حسین خان نوشته است: «آب در دست داشته باشید، نخورده بروید به آذربایجان و رفع این اختلاف را بزودی بکنید. با وجود خستگی و کار زیاد لابداً به خط خودم دستور العمل مختصری برای شما نوشتم. این دستور العمل را فوراً به ولیعهد بخواوند. حقیقتاً عقیده من این است که اگر در نظم آذربایجان شما همراهی نکنند و به خیالات قدیم خود برقرار باشد، او را به تهران احضار نمایم. مملکت نظم می‌خواهد. عمل این اگر ادخالی بد شده است. به محض ورود یک تدبیری و خیالی بکنید که عجلتاً دفع اینها شود.»^{۴۸}

گزینش میرزا حسین خان که اروپا دیده و مدتی سفیر دربار قاجار نزد باعالی و مدتی وزیر امور خارجه و زمانی هم صدر اعظم ایران بود، برای این کار و همچنین مضمون فرمان شاه، نشان می‌دهد که ناصرالدین شاه تا چه اندازه نسبت به این شورش نگران بوده و چه وحشت عظیمی از گسترش و بدراز کشیدن آن داشته است. شاه نه تنها به لشکرکشی بر سر جنبش بسنده نکرد، بلکه همزمان حرکت دیپلماتیک فعالی را برای محاصره سیاسی و دیپلماسی و جنگی آن با سفرای روسیه و بریتانیا آغاز نمود. ضمناً به محسن خان سفیر خود نزد باعالی فرمان داد که او هم به فعالیت بپردازد.

ناصرالدین شاه در گفتگوهایش با زینوفیف سفیر روسیه به او فهمانید که ایران از همه تحرکاتش در خاور میانه دست برداشته، از روسیه نیز درخواست مینماید که در این گرفتاری از او بر علیه ترکیه جانبداری نماید. همچنین خواهش نمود که آنکشور برای سد کردن راه انقلابیون گردد و کمک به سپاه ایران بهنگام لزوم به مرزهای آذربایجان نیرو بفرستد و بردولت عثمانی فشار وارد آورد که اغتشاش کردها را خاموش و سرانش را تنبیه و زبانه‌های وارده بر ایران در این جنگ را جبران نماید.^{۴۹}

زینوفیف به پیروی از سیاست قیصری روسیه چنین انگاشت که ضعف ایران به زیان روسیه است، به شاه قول داد که خواسته‌هایش را به پطرزبورگ برساند و او را به مساعدت نیز امیدوار نمود. ناصرالدین شاه از تامسون سفیر بریتانیا نیز خواست که ترکیه را زیر فشار بگذارد که بر علیه کردها وارد جنگ شود و برای خاموش‌سازی شورش با ایران همکاری نماید. در استانبول میرزا محسن خان سفیر دربار قاجار نزد باعالی به تلاش پرداخت و از سوئی با کار بدستان باعالی برای همکاری با ایران در سرکوب جنبش و فرستادن نیرو به مرز ایران- عثمانی برای گرفتن پشت سر از جنبش و با سفرای روسیه و بریتانیا نیز از سوی دیگر برای وارد آوردن فشار بر باعالی بمنظور دست کشیدن از پشتیبانی جنبش و خاموش کردن اغتشاش کردها و تنبیه سران آن پرداخت.

کردها در لب مرز همیشه یکی از علل مهمّ تعمیق اختلافات میان هردو دولت بوده‌اند، بطوریکه گاهی اوقات به شعله‌ور شدن آتش جنگی خونین میان طرفین انجامیده‌اند. جنبش ۱۸۸۰ یک‌گرفتاری دیپلماتیک در میان آنها بوجود آورد ولی ضعف داخلی هردو کشور و کوشش و میانجیگری روسیه و بریتانیا گذاشت به جنگ بینجامد و آنرا از راه دیپلماسی حل کردند. این دو کشور بعزت رقابت‌های کهن به یکدیگر باور نداشتند. مسائل و مشکلات عمیقی در میانشان وجود داشت و بویژه برای یکدیگر به ایجاد مشکلات و گرفتاریهای داخلی میپرداختند. شاه ایران و همکارانش علت برپائی قیام را به اوضاع نابسامان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... ایران و شکوفائی هوش رهائی ملی کرد نسبت نمیدادند بلکه امپراطوری عثمانی را به برانگیختن شیخ عبیدالله و کردان برای تاختن به سرزمین ایران متهم میکردند و جنبش را ساخته دست عثمانی و بریتانیا می‌شمردند. میرزا محسن خان در نامه‌ای به تهران مینویسد: امپراطوری عثمانی از زمانیکه اقتدارش در اروپا کاهش یافته، میخواهد روی حساب ایران آنچه را که از دست داده دوباره بدست آورد، برای این کار نیز متحد کردن مسلمانان را بهانه قرارداده است و میخواهد ستیان را زیر دست خود درآورد. استانبول کردان را برای قیام برمی‌انگیزد.^{۵۰}

۳ - ۲ موضع روسیه

پس از بازگشت شیخ به نهری، دیپلماتهای روس جنب و جوشهای او را زیر نظر گرفتند. بزودی کاربدستان وزارت امور خارجه خود را آگاه ساختند که شیخ به ایجاد ارتباط با مقتدران کردو سران ارمنی و آسوری و شریف‌مکه و خدیومصر پرداخته است. دیپلماتهای کوچک بر این باور بودند که خواسته‌های کرد میبایستی مورد قبول واقع نگردد و از حکومت‌های مرکزی آنان پشتیبانی شود. حتی نوفیکوف سفیر روس نزد باعالی از کارمندان کنسولگریهایش خواست که بانمایندگان شیخ هیچ تماسی نگیرند تا کاربدستان عثمانی خیال نکنند که از قیام پشتیبانی میکنند. زینوفیف در نامه‌هایش چنین می‌رساند که ایران اسلحه و توان آن را ندارد که آشوب را بسرعت خاموش سازد. انگلیس برای شورش از کردها پشتیبانی میکند. استانبول و تهران خبردارند که انگلیس در آشوب کردها دست دارد و وسوسه بهم پیوستن نواحی کرد را به مغز شیخ عبیدالله انداخته است.

روز ۱۸ اکتبر ۱۸۸۰ (- ۱۴/م ذی‌قعدة ۱۲۹۷ هـ - ۲۶/مهر ماه ۱۲۵۹ هـ - مترجم) الکساندر دوّم موافقت کرد که وزارت امور خارجه تصمیم روسیه را به زینوفیف ابلاغ کند که به شاه اطلاع دهد که روسیه آماده است به او کمک کند. از لشکر قفقاز نیز خواست که در مرز آذربایجان جنوبی اردو بزنند و بهنگام لزوم به حکومت ایران یاری برساند. همچنین از سفیر خود در استانبول خواست که: هرگونه کوششی بخرج دهد تا ترکیه را به مشارکت در جنگ بر علیه کردها ترغیب کند. در نتیجه فشار شدید روسیه، ترکیه به کردستان لشکر فرستاد. کاربدستان روس در منع مسیحیان از مشارکت در شورش بسیار کوشیدند.^{۵۱}

۳ - ۳ موضع بریتانیا

انگلیسیها آگاهیهای فراوانی را در مورد جنبش کرد گرد آوردند. با آن مخالف بودند و شیخ را اندرز میدادند که از قیام دست بردارد و مسیحیان را اندرز میدادند که در آن شرکت نکنند. اخبار قیام را به کاربدستان عثمانی میدادند و برای طرح ریزی نابودی آن تحریکشان میکردند. میچرتروتر کنسول بریتانیا در ارزروم طی نامه‌ای برای سفیر کشورش در استانبول از پاشاهای ترک گلایه میکند که میدانند جنبش را ارزیابی کنند و برای از میان بردنش طرح بریزند. وی اعتراف میکند که اخبار مهمی را که

دربارهٔ سرّیات جنبش به ارومیه رسیده‌اند به کاربردستان ترک داده و همچنین خودنیز مدّت درازی در ارزروم مانده تا در تهیهٔ طرح نابودی جنبش مشارکت کند.

ناصرالدین‌شاه در ۱ اکتبر، ضمن دیدار با تاسون سفیر بریتانیا در دربار قاجار از وی خواست که حکومت بریتانیا بر ترکیه فشار وارد آورد که بر علیه کردها به جنگ بپردازد. تاسون به مقامات بالای خود اطلاع داد که: موفقیت کردها در ایران موجب خواهد شد که روسیه مستقیماً در ایران دخالت کند. شاه از این‌واهمه دارد که روسیه به بهانهٔ اینکه ایران نمیتواند منافع هم‌میهنان روس را در آنکشور حفظ کند مستقیماً به مداخله بپردازد. در ۳۰ اکتبر ۱۸۸۰ (م/ ۲۷ ذی‌قعدة ۱۲۹۷ هـ/ ق/ ۸ آبان‌ماه ۱۲۵۹ هـ- ش- مترجم) وزیر امور خارجهٔ بریتانیا آگاه ساخت که شیخ عبیدالله برای اقبال‌الدوله و سازمانهای آمریکائی نامه فرستاده، در نامه‌هایش آنانرا آگاهی داده که روسای طوایف کرد بمنظور اتحاد و استقلال کردستان متحد شده‌اند. سفرای بریتانیا در تهران و استانبول باشاه و سلطان بگفتگو پرداختند تا نیروی هر دو طرف را برای ضربه زدن به جنبش کرد یکی کنند. تاسون سفیر بریتانیا در تهران از آنجا مرتباً لندن را از اینهمه کوشش و تلاش آگاهی داد. سفیر بریتانیا در استانبول از کاربردستان عثمانی خواست یا شیخ عبیدالله را به سزا برسانند یا به ایران تحویلش دهند.^{۵۲}

۳ - ۴ موضع بابعالی

بابعالی‌با اینکه پیشتر از جنب و جوش و سازماندهی سیاسی شیخ عبیدالله آگاهی داشت، به علت شکست در جنگ روسیه (۱۸۷۷) - (م/ ۱۲۹۴ هـ/ ق/ ۱۲۵۶ هـ- ش- مترجم) هنوز از نظر نظامی ناتوان بود، به پیماننامهٔ سنگینی سرگرم بود که دول اروپائی در برلین برای جدا کردن مناطق بالکان از قلمرو عثمانی بر او تحمیل کرده بودند، همچنین ناسازگاری دیرینه‌اش با ایران و سربر آوردن دوبارهٔ این ناسازگاریها در نتیجهٔ موضعگیری ایران در جنگ روس- عثمانی و درخواست استرداد مناطق و اراضی مرزی در قطور و زهاب از سوی ایران... بابعالی از آغاز با استهزاء به موضوع مینگریست، میکوشید از راه گفتگوهای سیاسی و وعده‌های چرب شیخ را از شورش پشیمان کند. پس از آن زیر تأثیر عظمت خطر رویداد و فشار شدید دول اروپائی برای درهم شکستن جنبش و دستگیری و تبعید سرانش به کاربرد نیروهای مسلح پرداخت. کرزن میگوید: «کاری که از ماه سپتامبر با مزدهای فراوانی آغاز شد در ماه نوامبر برسوائی پایان یافت، در اصرار دول اروپائی بابعالی سرانجام عبیدالله را دستگیر کرد.»^{۵۳}

رویدادهای ۱۸۸۰ (م/ ۱۲۹۷ هـ/ ق/ ۱۲۵۹ هـ- ش- مترجم) میان دربار قاجار و بابعالی بصورت مشکلی سیاسی درآمد. دربار قاجار عثمانیان را به تحریک کردها برای دست‌درازی به ایران و قیام متهم میکرد و بابعالی ایران را به وارد کردن خسارت به شیخ متهم مینمود. پس از آنکه کاربردستان عثمانی شیخ را در توقیف به استانبول بردند، خواستند از این رویداد چون عامل فشار بر ایران استفاده کنند. در پایان اکتبر ۱۸۸۱ فخری بیگ سفیر ترکیه در تهران از ایران خواست همهٔ زیانهائی را که در سالهای ۱۸۷۰، ۱۸۷۶، ۱۸۸۱ (م/ ۱۲۸۷، ۱۲۹۳، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۲۴۹، ۱۲۵۵، ۱۲۶۰ هـ- ش- مترجم) بر شیخ وارد آمده برایش جبران نماید و تهدید میکرد که اگر خواسته‌های شیخ برآورده نشود ممکن است قیام دیگری برپا گردد.^{۵۴} ولی میرزا سعیدخان وزیر خارجهٔ ایران به راهنمایی زینوفیف سفیر روسیه، یادداشت ترکیه را به بهانهٔ اینکه هیچ‌یک از نواحی مورد ادعای شیخ ملک او نبوده بلکه آنها را اجاره کرده و شماری را با سند ساختگی تصرف نموده که در نتیجهٔ یاغیگریهایش همهٔ آنها توقیف شده‌است، رد کرد و اظهار شگفتی نمود از اینکه ترکیه در دشمنی با ایران از شیخ عبیدالله پشتیبانی مینماید. ایران هم جبران خسارتهائی را که در نتیجهٔ شورش شیخ عبیدالله بر آن کشور وارد شده بود خواستار شد. خواسته‌های شیخ که سیاسی بودند و هر دو دولت را در بر می‌گرفتند، در نتیجهٔ شکست جنبش و دخالت مستقیم روسیه و انگلیس بجائی نرسیدند. عثمانی آنرا بهانهٔ ادعاهای مادی و عقب‌انداختن اجرای

ماده ۶۰ پیمان برلین درباره بازپس دادن قطورو نواحی دوروبرآن به ایران قرارداد. در نوامبر ۱۸۸۰ (م/ذیحجه ۱۲۹۷ هـ- ق/آبانماه ۱۲۵۹ هـ-ش- مترجم) همزمان بالشکرکشی ایران به نواحی ارومیه و مکریان، ترکها لشکرکشی به کردستان عثمانی را آغاز کردند و از شیخ خواستند که نیروهایش را پراکنده سازد و به استانبول برود. وی با احترام فراوان در توقیف به استانبول برده شد. اگرچه در آنجا مورد استقبال شاهانه قرار گرفت، خواسته های سیاسی بفراموشی سپرده شد و خودنیز تحت نظر در آنجا درجائی سکونت داده شد. وی نومید از بابعالی دوباره به کوشش برای سازماندهی نیروهایش پرداخت و تماسش را با هواخواهان و نمایندگان بیگانه تجدید کرد. در ماه اوت ۱۸۸۲ (م/رمضان ۱۲۹۹ هـ-ق/ مردادماه ۱۲۶۱ هـ-ش- مترجم) با پاسپورتی جعلی بنام بازرگان ویزای روسیه را دریافت داشت و از راه دریای سیاه، تفلیس، یریوان، بایزید، آلاشگرو همکاری برای ادامه مبارزه به بارگاه خود بازگشت.

فرار شیخ نگرانی بسیاری برای دربار قاجار ایجاد کرد. ایران از بابعالی خواست او را بازداشت و تبعید کند و از روسیه و بریتانیا نیز درخواست پشتیبانی نمود. این سه کشور بابعالی را وادار کردند از راه نظامی مسأله را چاره کند. نیروهای مسلح ترک در همکاری بر شیخ عبیدالله تاختند. وی در پایان اکتبر ۱۸۸۲ (م/ذیحجه ۱۲۹۹ هـ-ق/ مهرماه ۱۲۶۱ هـ-ش- مترجم) به اسارت درآمد و با یکصد خانوار از هواخواهانش به همراه نیروی بزرگی روانه موصل گردید. از آنجا به اسکندرون و سپس بیروت و بعد نیز به حجاز تبعید و در آنجا نگاه داشته شد تا در سال ۱۸۸۳ (م/ ۱۳۰۰ هـ-ق/ ۱۲۶۲ هـ-ش- مترجم) دارفانی را وداع گفت.^{۵۵}

۳ - ۵ خاموشی

طرحهای اجرائی برنامه کار دربار ایران برای خاموش کردن قیام درمیادین جنگی، دیپلماسی و سیاسی سرگرفت و در زمینه جنگی، شاه گذشته از اینکه توانست یک نیروی مشق دیده و منظم با دیسیپلین بفرماندهی یک فرمانده لایق سیاسی- نظامی و با همکاری افسران متخصص اطریشی به کردستان روانه کند. همچنین نیروی بزرگ طوایف آذری و کردهای آذربایجان را بر سر آنان گرد آورد. در عین حال توانست روسیه را نیز قانع کند که نیروهای خود را در مرزهای آذربایجان مستقر سازد تا بهنگام لزوم بسود نیروهای شاه وارد جنگ شوند. همچنین توانست سلطان عثمانی را نیز ناچار کند که نیروهای مسلحش را بفرستد و در نواحی مهم و بر سر مرزها اردوگاه و پاسگاه دایر سازد. قیام بدین ترتیب در محاصره نظامی قرار گرفت. این کار در مدت زمان کوتاهی روحیه نیروهای شیخ را درهم شکست و آنها را باناکامی روبرو ساخت.

در زمینه دیپلماسی، شاه توانست حکومت های روسیه و بریتانیا را قانع کند که نه تنها از جنبش شیخ عبیدالله پشتیبانی مادی و معنوی نکنند و آنرا مورد تایید قرار ندهند، بلکه بابعالی را بسختی زیر فشار بگذارند تا ناچار شود برای پراکنده ساختن نیروهای شیخ عبیدالله دست کشیدن او از جنگ به یک تلاش سیاسی بپردازد و برای اشغال نواحی آشفته کردستان و مرزهای دولتین به اقدام نظامی دست بزنند و سرانجام شیخ را توقیف و از کردستان تبعید کند.

در زمینه سیاسی نیز شاه توانست جنبش را از بزرگترین بخش کردهای ایران منزوی سازد. شورش نتوانست به نواحی سنندج و کرمانشاه گسترش یابد. شاه حتی توانست نیروهای کرد را نیز بر سرش گرد آورد و همچنین توانست احساس شیعه گری آذریها را بر علیه شیخ و جنبش که سنی بودند برانگیزد و آنها را درگیر لشکرکشی خونینی کند که نه تنها بر علیه شیخ و هواخواهانش بلکه همه کردها و سنیان مکریان بکار گیرد. در مقابل آن، کوشش شیخ عبیدالله برای اجرای جنبه های سیاسی و دیپلماسی و جنگی استراتژی سرنگرفت.

در زمینه جنگی بعثت نابرابری شمار نیروها و اسلحه و چگونگی سازماندهی و مشق و دیسیپلین و فرماندهی، جنبش نتوانست هیچ پیروزی چشمگیری چه در تصرف شهرها و مناطق مهم استراتژیک و چه در وارد آوردن شکست سختی بر نیروهای عظیم ایران بدست آورد، بلکه بخش بزرگی از نیرویش پس از بدست آوردن چند پیروزی کوچک، بعثت نبودن نظم و دیسیپلین باتصاحب مقداری کالای بی ارزش پراکنده شدند و باقیمانده نیروها نیز با پدیدار شدن لشکریان ایران شکست خورده و بطور نامرتب به عقب نشینی و پراکنده شدن پرداختند.

در زمینه دیپلماسی نه تنها نتوانست پشتیبانی معنوی- سیاسی یا مادی و تایید سیاسی و قانونی دولت بزرگی چون روسیه را بدست آورد تا از اش دفاع یا محافظت کند بلکه حتی در آخرین مرحله جنبش، همکاری دیپلماتیک روس- بریتانیا- ایران بر علیه کرد به وارد آوردن فشار بر ترکیه انجامید تا از راه مداخله نظامی به قیام پایان دهد و سران را گرفتار و از کردستان دور کند.

در زمینه سیاسی، جنبش نتوانست خلق کرد را سازمان دهد. در نتیجه عقب ماندگی همه جانبه مردم کردستان و عدم رشد شعور ملی در میان همه قبایل کرد که هنوز در آنها تعلق به خانواده، عشیره، مذهب و دین بالاتر از تعلق به ملت قرار داشت، بیشتر نواحی خود را بدور نگاه داشتند و شماری نیز از آنانی که در آغاز مشارکت کردند بزودی پشیمان شدند و بازگشتند. جنبش همچنین نتوانست پشتیبانی ملل مسیحی استثمار شده ارمنی و آسوری و استثمار شدگان آذری و عرب و ملل مقتدر فارس و ترک را بدست آورد. همه اینها از سوئی زمین پیروزی در بارقاجار و باعالی را در خاموش کردن جنبش هموار کردند و از سوی دیگر زمینه شکست و پایان گرفتن قیام ۱۸۸۰ ملت کرد را فراهم آوردند.

۳-۶ پیامدهای شکست جنبش ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ هـ/ق-۱۲۵۹ هـ/ش-۱۸۸۰ م- مترجم)

۱- در کردستان ایران، نیروهای مسلح ایران، نظامی و چریک چنان با قاطعیت به سرکوبی مردم و مجازات گروهی آنان پرداختند که از آنها زهر چشم بگیرند تا بار دیگر جرأت بسریچی و قیام را نداشته باشند، که این کار توان انسانی و اقتصادی را از مردم منطقه سلب نمود. بگفته منبع آگاهی چون مسعود میرزا ضل السلطان پسر ناصرالدین شاه، طی این چند هفته یکصد هزار تن کشته و یکصد هزار نیز در بدو دوهزار روستای بزرگ و کوچک ویران شدند.^{۵۶} این خسارت نیز که به کردها وارد شد چنان عظیم بود که تا حدود ۳۰ سال نیروی محرکه ای در جنبش ملی کرد ایران باقی نگذاشت.

۲- در کردستان عثمانی، سلطان عبدالحمید برخلاف ایران کوشید خلق کرد را بسوی خود جلب کند و به نیروئی بزرگ و سازمان یافته برای حفظ سلطنت خود و سرکوبی ارامنه و مشارکت دادن آنها در جنگ علیه ایران و روس تبدیل کند. سلطان عبدالحمید با مشایخ و ملاهای کرد ارتباط نزدیکی برقرار کرد و برای بسیاری از آنان مقرری تعیین نمود. پسران و نوادگان امرای برکنار شده را در استانبول به خود نزدیک کرد. تعدادی مدرسه در برخی نقاط کردستان برپا داشت. از سال ۱۸۸۵ (- م/ ۱۳۰۲ هـ-ق/ ۱۲۶۴ هـ-ش- مترجم) نیز به نزدیک نمودن خوانین و مشایخ و ملاهای کرد به خود برای تشکیل تیپهای "حمیدیه سواری آلایلی" از عشایرو طوایف کرد پرداخت.

با گذشت زمان مضمون سیاسی جنبش ملی کردستان رشد بهتری کرد که بعدها بشیوه شعور میهنی، پیدایش مجله و مطبوعات، برپائی باشگاه روشنفکری و سازمان سیاسی و ازدیاد نقش کرد در باعالی... خود نمائی کرد.

۳- جنبش ملی ۱۸۸۰ بیش از پیش توجه دول بزرگ اروپائی را بسوی خود جلب نمود. اهمیت این خلق در منطقه، بویژه اهمیت ژئوپولیتیکی میهنش برای آنان آشکار شد. کوشیدند بیش از پیش نفوذ خود را در میان کردها عمیق سازند. جهانگرد و افسر

باستانشناس و جاسوس و... از کردستان بازدید می‌کردند. بررسی زبان و فرهنگ و تاریخ و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی زندگی مردم کردستان و جغرافیای سرزمینشان از سوی دستگاه‌های علمی روسیه و بریتانیا در آلمان رشد کرد و بیشتر شد. که این نیز خود اهمیت دادن این دول را به کردو زیستگاهش نشان می‌دهد.

حاشیه های بخش سوم

۱ - هامر پور گشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا علی زکی آبادی، باهتمام جمشید کیانفر، ج ۴، تهران: زرین، بار ۱۳۶۸ ش، ص ۳۱۲۰

۲ - در اینجا به پیروی از شعرای کرد: احمدخانی (۱۶۵۱-۱۷۰۷، سالم ۱۸۰۰-۱۸۶۶، حاجی قادر کوئی ۱۸۱۷-۱۸۹۷) برای دولت ایران "عجم" و برای دولت عثمانی "روم" بکار برده شده، همچنانکه در آن دوران در میان مردم کردستان بر سر زبانها بوده است.

۳ - برای نمونه رجوع کنید به: قصیده سالم در پاسخ به قصیده نالی (۱۸۰۰-۱۸۵۶) درباره نابودی سلطه امیرنشین بابان و استقرار سلطه مستقیم عثمانی.

۴ - جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج ۱، ج ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگ (۱۳۶۲) ص ۷۰۱، میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، تحفه ناصری، مقابله و تصحیح از: د. حشمت‌الله طبیعی، (تهران: امیرکبیر ۱۳۶۶)، ص ۵۳۱؛ واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، (تهران: نیلوفر، ۱۳۶۶) ص ۴۱۳؛ مینورسکی، الاکراد، ترجمه د. معروف خزنده‌دار، (بغداد: ۱۹۶۹)

۵ - روحی بک الخالیدی المقدسی، الانقلاب العثماني والترکیا الفتا، (مجله الهلال)، الجزأ لاولی، السنه ۱۷، الکانون الاول، ۱۹۰۸، ص ۸۱

۶ - برای شجره نامه خاندانشان رجوع کنید به: نیکیتین. م ن، ص ۴۹۹

۷ - د. جه لیلی جه لیل، راپه پینی کورده کان سالی ۱۸۸۰، وهر گپیرانی د. کاوس قه فتان، (به غداد: ۱۹۸۷)، ص ۸۰

۸ - کرزن، م ن، ص ۷۰۱

۹ - همانجا

۱۰ - د. عزیز شمزینی، الحركه القومیة التحریریه للشعب الكردی، من منشورات الاتحاد الوطنی الكردستانی، مطبعه الشهید ابراهیم عزو، نیسان ۱۹۸۶، ص ۶۲؛ همچنین بخشهایی از این گفتار در: خالفین، خبات له پری کوردستان دا، وهر گپیرانی جه لال تهقی، (سلیمانی: چاپخانه ی راپه پین ۱۹۷۱)، ص ۱۷۹؛ جه لیلی جه لیل، م ن، ص ۱۱۴، که همه آنها نیز از آرشیو وزارت امور خارجه روسیه استخراج کرده اند.

- ۱۱ - علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸) ص ۴۱۰
- ۱۲ - جهلیل، م ن، ص ۱۷۱، ۱۷۴
- ۱۳ - علی افشار، رساله شورش شیخ عبیدالله بانضمام میرزارشید ادیب الشعرا، تاریخ افشار، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریارافشار، محمودرامیان، (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۶)، ص ۵۲۹-۵۶۰
- ۱۴ - ه-ق.م، ص ۴۰۶ - ۴۰۷
- ۱۵ - ه-ق.م، ص ۵۴۴
- ۱۶ - عباس میرزاملک آرا، شرح حال، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، چ ۲، (تهران: بابک ۲۵۳۵)، ص ۱۵۳-۱۵۸، هر چند عباس میرزا در زندگی نامه اش به نوشته شیخ عبیدالله اشاره میکند ولی تکست نامه را ننوشته، زیرا چنانکه خود میگوید آنرا به ناصرالدینشاه داده است.
- ۱۷ - جهلیل، م ن، ص ۱۱۵؛ نیکیتین، م ن، ص ؟
- ۱۸ - جهلیل، م ن، ص ۱۰۸
- ۱۹ - ه-ق.م، ص ۱۰۹
- ۲۰ - ه-ق.م، ص ۹۱، ۹۲، ۱۰۹
- ۲۱ - ه-ق.م، ص ۸۶
- ۲۲ - ه-ق.م، ص ۱۶۷؛ خالفین، م ن، ص ۱۶۶ و ۱۶۷
- ۲۳ - همانجا
- ۲۴ - ه-ق.م، ص ۱۴۷ و ۱۹۳
- ۲۵ - ظل السلطان به نقل از تحفه مظفریه، ص ۵۳۰
- ۲۶ - کرزن، م ن، ص ۷۴۶
- ۲۷ - ه-ق.م، ص ۷۶۲
- ۲۸ - ه-ق.م، ص ۵۴۸ - ۷۴۹ و ۸۶۳
- ۲۹ - رویدادهای لشکرکشیهای شیخ عبیدالله از سوی چندتن که در آن زمان شاهد عینی بوده اند نوشته شده اند: اولی: اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، به اهتمام عبدالله مردوخ، (تهران: دنیای دانش، ۲۵۳۶)، دومی: علی افشار،

شورش شیخ عبادالله، ضمیمه میرزا رشید ادیب الشعراء تاریخ افشار، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار- محمود رامیان (تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۴۷ ش)، اولی بیشتر درباره رویدادهای جناح مهاباد صحبت میکند چون خود آن روزها در آنجا بوده است، دومی نیز از رویدادهای جناح ارومیه میگوید که خود در آنجا بوده است. هرچند هر دو باروحی خصمانه به بازگوئی رویدادها میپردازند، ولی آگاهیهای تاریخی ارزشمند و بیمانندی را در بردارند. بسیاری از آگاهیهای اینجا نیز از آنها استخراج شده است.

۳۰ - افشار، م ن، ص ۵۳۶

۳۱ - کرزن، م ن، ص ۱۰۷

۳۲ - افشار، م ن، ص ۵۷۰

۳۲ - ابراهیم صفائی، مدارک تاریخی، (تهران: چاپ شرق، ۱۳۵۵)، ص ۱۱۳

۳۴ - جهلیل، م ن، ص ۸۳

۳۵ - لینچوفسکی،

۳۶ - درباره استراتژی منطقه ای روس و بریتانیا رجوع کنید به: پیوه کارلوتیرنیزیو، رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، (تهران: ۲، ۱۳۶۳ ش)

۳۷ - مینورسکنی، م ن، ص ۸۲ - ۸۳

۳۸ - جهلیل، م ن، ص ۸۵؛ خالفین، م ن، ص ۱۶۹

۳۹ - جهلیل، م ن، ص ۸۴ - ۸۵؛ خالفین م ن، ص ۱۶۹ - ۱۷۰

۴۰ - خالفین، م ن، ص ۲۰۶

۴۱ - ه-ق.م، ص ۱۷۰

۴۲ - لینچوفسکنی، خاورمیانه در امور جهان (چاپ ۱۹۷۱ انگلیسی)، ص ۶۵۳

۴۳ - خالفین، م ن، ص ۱۷۶

۴۴ - ه-ق.م، ص ۱۳۰

۴۵ - جهلیل، م ن، ص ۱۷۶

۴۶ - کرزن، م ن، ص ۷۰۲

۴۷ - ه-ق.م، ص ۷۰۱

۴۸ - مرتضی‌راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، (تهران: امیرکبیر)، ص ۵۸۲

۴۹ - ه-ق.م، ص ۲۰۲ و ۱۸۵

۵۰ - ه-ق.م، ص ۲۰۱

۵۱ - ه-ق.م، ص ۱۷۰ و ۱۹۷ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷

۵۲ - ه-ق.م، ص ۹۲ و ۹۳ و ۱۳۶ و ۱۷۶ و ۱۱۱ و ۱۴۱

۵۳ - کرزن، م ن، ص ۷۰۲

۵۴ - خالفین، م ن، ص ۱۹۹

۵۵ - رجوع کنید به مرثیه‌ای که وفائی برای شیخ‌سروده "دیوان وفائی" لیکولینه‌وه و له‌سهرنوسینی محمدعلی قهره‌داغی

۵۶ - ظلّ السلطان، بنقل از تحفه مظفریه، ص ۵۳۱

۴ - جنگ و صلح هردو مشقت

۱ - شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول

توازن نیروئی که مدتها مدید صلح را میان دول بزرگ اروپائی حفظ کرده بود، پس از کامل شدن اتحاد آلمان و ایتالیا و پیشرفت سریع صنعت آلمان و آمریکا، به شیوه‌ای اساسی بهم ریخت. دولتهای نیرومندان امپریالیستی میخواستند از دستاوردهای دیرین خود حفاظت کنند و دول پیشرفته نیز میخواستند بر طبق تغییرات موازنه نیروها دنیا بار دیگر از نو تقسیم شود. دول اروپائی به نیرومند کردن خود و مسابقه تسلیحاتی پرداخته بودند. زیرا همگی در انتظار شعله‌ور شدن جنگ بودند.

روز ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ (م/۶ شعبان ۱۳۳۲ ه-ق/۷ تیر ماه ۱۲۹۳ ه-ش- مترجم) ولیعهد اتریش و همسرش در سارایوو کشته شدند. اتریش این را بهانه کرد و پس از دو روز بر علیه صرب اعلان جنگ نمود. روسیه نیز که خود را مدافع ملل اسلاو می‌شمرد، نیروهای خود را برای پشتیبانی از صربها آماده نمود و بر علیه اتریش اعلان جنگ داد، پس از چند روزی آلمان هم برای پشتیبانی از اتریش بر علیه روسیه وارد جنگ شد، همچنین به دولتهای بلژیک و فرانسه نیز اعلان جنگ داد، بریتانیا هم جنگ بر علیه آلمان را اعلان نمود، در همان روزها ژاپن هم جنگ را بر علیه آلمان اعلان کرد. آتش جنگ سرتاسر اروپا را دربر گرفت و دول درگیر در جنگ به دو جبهه تقسیم شدند:

جبهه دول محور، که از آلمان، اتریش و پس از آن هم ترکیه تشکیل شده بود.

جبهه دول متفق که عبارت بودند از: بریتانیا و روسیه و فرانسه و در پایان جنگ ایالات متحده آمریکا نیز بدان پیوست. اگرچه میدان اصلی و سرنوشت‌ساز جنگ اروپا بود ولی مناطق خاور دور و خاور میانه برای طرفین جنگ از لحاظ استراتژیکی اهمیتی

حیاتی داشتند. هردو طرف جنگ بر این باور بودند که: از دست دادن یا بدست گرفتن این ناحیه می‌تواند در سرنوشت عمومی جنگ نقش مؤثری داشته باشد.^۱ از این رو هم آلمان و متحدینش و هم انگلیس و متفقینش از هراهی در تلاش درگیر کردن یا اگر نیز نشد بیطرف کردن ایران و ترکیه بودند.

۱ - ۱ ترکیه: ابتدا بیطرفی و سرانجام مشارکت کامل

بهنگام شعله‌ور شدن اولین جنگ جهانی، محمد پنجم سلطان عثمانی و سعید حلیم پاشا نخست‌وزیر بابعالی بودند ولی اقتدار واقعی در دست سران حزب "اتحاد و ترقی" بویژه سه تن از ناموران آن، طلعت پاشا وزیر داخله، انور پاشا وزیر جنگ و جمال پاشا وزیر دریا قرار داشت. ارتش ترکیه نیز عملاً در دست ۴۲ افسر آلمانی به فرماندهی ژنرال لیمان فون ساندرس بود، که سرگرم تمرین دادن و سازماندهی آن بودند. عقاید سران ترک در مورد جنگ همانند نبود. از آن میان شماری خواهان بیطرفی و گروهی هوادار مشارکت با دول محور و شماری نیز طرفدار همکاری با دول متفق بودند.

بابعالی در اوان شعله‌ور شدن جنگ، بیطرفی خود را اعلام نمود ولی انور و طلعت دو تن از سران نیرومند اتحادیه‌ای حکومت ترک به گرمی کوشیدند امپراطوری عثمانی در کنار نیروهای آلمان بر علیه متفقین وارد جنگ شود. آنان چنین می‌انگاشتند که آلمان بزودی جنگ را بسود خویش بپایان خواهد برد و برنده خواهد شد.

روز دوم اوت ۱۹۱۴ (- ۱۱/م/ ۱۱ رمضان ۱۳۳۲ هـ - ۱۱/ق/ ۱۱ مرداد ماه ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) که روز آغاز جنگ بود شماری از سران "اتحاد و ترقی" مخفیانه یک پیمان سیاسی - جنگی با آلمان امضاء کردند که عده‌ای از سران حکومت ترک از آن بیخبر بودند. روز بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۴ (- ۲۶/م/ ۲۶ ذی‌عده ۱۳۳۲ هـ - ۷/ق/ ۷ آبان ماه ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) یک زبرداری آلمانی متعلق به ترکیه در دریای سیاه به ناوگان روسیه یورش برد. روسیه نیز بدنبال آن در روز دوم نوامبر ۱۹۱۴ (- ۱/م/ ۱ ذیحجه ۱۳۳۲ هـ - ۱۱/ق/ ۱۱ آبان ماه ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) بر علیه ترکیه اعلان جنگ داد. بدنبال روسیه، فرانسه و بریتانیا هم در روز پنجم همان ماه جنگ بر علیه ترکیه را اعلام داشتند و آن کشور بطور کامل درگیر جنگ جهانی شد. در اینجانب هدف آلمان تحقق یافت، زیرا برای آن کشور مهم نبود که ترکیه از جنگ چه هدفی دارد یا چه بر سرش خواهد آمد، مهم این بود که از فشار براوبکاهد و بخشی از نیروهای روس و انگلیس را از میدان اصلی اروپا حذف کند و آنها را در میدان جنبی در آسیا سرگرم نماید و امنیت راه رفت و آمد امپراطوری بریتانیا به هندوستان را بمخاطره بیندازد.

آلمان بمنظور استفاده کامل از همکاری ترکیه، از آن کشور خواست که تنگه‌ها را بروی همه کشتیهای دول دیگر ببندد و آبراههای سوئز و عدن را مسدود کند به قفقاز یورش برد و بخشی از نیروی روسیه را سرگرم نماید، "خلیفه" نیز بر علیه متفقین اعلان جهاد کند.^۲ رهبری آلمان از سوئی شماری دیپلمات کارآمد را برای کار سیاسی و دیپلماسی در ترکیه گذاشته بود و از جانب دیگر تعدادی افسر شایسته و نامی را برگزید تا ماشین جنگی ترکیه را در اختیار خویش گیرند. افسران آلمانی در دردهای بالای ارتش ترکیه بکار پرداختند. ژنرال لیمان فون ساندرس سازماندهی دوباره ارتش را سرپرستی میکرد. ژنرال فون فالکنهاین فرماندهی نیروهای فلسطین و فیلدمارشال گولتس فرماندهی نیروهای بین‌النهرین را بر عهده داشتند و ژنرال فون لوسو و ادمیرال هومان نماینده هیئت ارکان آلمان نزد فرماندهی جنگی ترکیه بودند.^۳ سران اتحاد و ترقی امید فراوانی بر مشارکت ترک در جنگ بنا نهاده بودند. آنان بخیال پیروزی بزرگ و دستاورد فراوان بودند. اهداف سیاسی و جنگی ترک از مشارکت در جنگ عبارت بودند از:

۱ - رهائی امپراطوری عثمانی از نفوذ بیگانه و گسترش فرهنگ ترک.

۲ - بازپس گرفتن مصر و قبرس و در صورت امکان لیبی و تونس و الجزایر.

۳ - آزاد کردن ناحیه ترک‌زبان روسیه از جمله قفقاز و ترکمنستان و الحاق آن به ترکیه.

۴ - گسترش نفوذ خلیفه در سرتاسر ممالک اسلامی.^۴

۱ - ۲ ایران: یک بیطرفی رعایت نشده

بهنگام افروخته شدن جنگ، دیپلمات‌های آلمان، انگلیس و روس، چه مستقیماً و چه از راه دوستان و هواخواهان ایرانی خود، بسیار کوشیدند که ایران را درگیر جنگ سازند. ولی حکومت ایران برهبری علاءالدوله رسماً بیطرفی خود را در جنگ اعلام نمود. هیچکدام از دول شرکت‌کننده در جنگ این بیطرفی را ارج نهادند و حکومت ایران خود نیز چنان نیروئی نداشت که از خود محافظت کند و بیطرفی خود را تحمیل و حفظ نماید. ایران در آن زمان نیروی مسلح نامرتب و ضعیفی داشت. خزانه خالی و دربار قاجار در اوج فساد و گندیدگی بود. نیروهای روسیه شمال آنرا اشغال کرده بودند و بریتانیای پس از گذشت چند هفته‌ای از جنگ طرف جنوبش را تصرف نمود. انگلیس گذشته از آن، بیشتر در افغانستان هم نیرو داشت. ایران از نظر ژئوپولیتیکی در موقعیتی بود که از شمال باروسیه و از غرب با عثمانی و از شرق با سلطه بریتانیا هم‌مرز و از جانب طرفهای درگیر در جنگ در محاصره بود.

چون دولت عثمانی وارد جنگ شد، غرب ایران به یکی از میادین گرم نبرد تبدیل گردید. کردستان هم از لحاظ جغرافیائی چنان واقع شده بود که بدون آنکه دخالتی یا دستاوردی در جنگ داشته باشد، بصورت یکی از میادین زد و خورد شدید نیروهای طرفین جنگ بویژه روسیه و ترکیه درآمد. سلطان در اعلان جهادش، از همه مسلمانان جهان خواست بر علیه متفقین بکنند. این ندا در میان کردها و دیگر خلقهای مسلمان ایران بازتاب یافت و حتی ترکیه توانست کردان را در جنگ خونینی بر علیه مسیحیان هم‌میهن خویش درگیر نماید. سپاه ترک بدون توجه به بیطرفی ایران، از یک سو لشکرکشی بسوی قفقاز را آغاز کرد و از سوی دیگر به برانگیختن و کمک به ایلات کرد و ایرانیانی پرداخت که از جور و ستم سلطه‌گران روسی بداخل خاک عثمانی گریخته بودند تا بنام جهاد و غزا در داخل ایران بمقابله نیروهای روس بفرستد. بدینجهت حکومت ایران با کار بدستان روسی و عثمانی بگفتگو پرداخت و از روسیه خواست لشکرش را از شهرهای ایران پس بکشد تا طرفهای دیگر جنگ بهانه‌ای برای آوردن لشکر به داخل ایران در دست نداشته باشند. از عثمانیان هم خواست که جلوی ایجاد اغتشاش کردها را بگیرند و در مرزهای ایران تمرکز نیرو نکنند. ترک‌ها می‌گفتند اگر روسیه لشکر خود را از آذربایجان پس بکشد، آن کشور هم خواسته‌های ایران را بجای خواهد آورد، ولی روسها می‌گفتند که آنان سپاهیان خود را از آذربایجان پس کشیده‌اند و گذشته از چند دستة کوچک برای محافظت هم‌میهنان خود کسی را در آنجا باقی نگذاشته‌اند.^۵ بمصلحت هیچیک نبوده که به خواسته‌های ایران توجه کند، بلکه هر دو طرف هر کدام به شیوه خود برای استقرار خویش میکوشیدند.

۲ - برنامه جنگی ترکیه و میدانهایش

سلطان بمنظور تحقق اهداف مورد نظر خویش در ۲۳ نوامبر اعلان جهاد نمود. از مسلمانان جهان خواست که در جنگ شرکت کنند. فرماندهی جنگی ترک نیز نیروی انسانی همه‌خلقهای ترکیه را آماده و از مسیحیان هم سربازگیری نمود. با مشورت و همکاری افسران آلمانی برنامه جنگی گسترده‌ای آماده نمود. نیروهای خود را در دو میدان اصلی برای یورش سازمان داد:

میدان اول: جبهه سینا، بفرماندهی جمال پاشا و همکاری یک ژنرال آلمانی میبایستی کانال سوئز را از انگلیس بگیرد. مصر را از نیروی بریتانیا پاک کند و از آنجا به سودان و لیبی بتازد و آنها را ضمیمه ترکیه نماید.

میدان دوم: جبهه قفقاز بفرماندهی انور پاشا و همکاری ژنرال شیلیندورف، میبایستی بسوی آذربایجان و گرجستان و هر چهار سوی دریای خزر بخزد. باین امید که خلقهای آذری، ترکمن، ترک و تاتار را از زیر دست روس درآورد و ملت توران متحد شود و برای تشکیل یک سپاه مسلح عظیم آماده گردد و همه خلقهای مسلمان روسیه و ایران و افغانستان و هندوستان... به استقبالش بروند و به ندای جهاد سلطان بر علیه روس و انگلیس قیام کنند.

سپاه ترک ابتدا تابانوم و تبریز پیشروی کرد بدون اینکه بیطرفی ایران را محترم بشمارد، نواحی کردنشین باختر ایران را اشغال نمود. سپاه روس را در ساروفامیش شکست داد ولی در میانه زمستان ۱۹۱۴-۱۹۱۵، سپاه روس به یورش متقابل بر اردوی ترک پرداخت و آنرا در حال شکست تالاب مرز راند و آنگاه وارد اعماق خاک عثمانی شد. برنامه جنگی ترکیه سرنگرفت، بجای دومیدانی که فرماندهی ترک میخواست آنها را صحنه اصلی جنگ قرار دهد، متفقین توانستند چندین میدان غیر منتظره از جمله: داردانل، سینا، بین النهرین، عربستان و قفقاز را از آن منشعب کنند تا بادیواری قطور از نیروهای متفق از جانب ارمنستان، کردستان و عربستان محاصره اش کنند. از میان جبهه های خاور میانه ۳ جبهه مستقیماً یا غیر مستقیماً با کردها ارتباط داشتند:

۲ - ۱ جبهه قفقاز

ترکیه برای اجرای برنامه های جنگی خود بدون توجه به بیطرفی ایران از میان آذربایجان ایران بسوی قفقاز و دریای قزوین (خزر- مترجم) بحرکت درآمد. ابتدا مقداری پیروزی بدست آورد و توانست بخشی از آذربایجان ایران و قفقاز روسیه را تصرف کند در میانه زمستان ۱۹۱۴-۱۹۱۵ سپاه روس به یورش متقابل پرداخت. نیروهای عثمانی را شکست داده بسوی مرز روس-عثمانی عقب رانده و در خاک ترکیه به پیشروی دست زد و تراپوزان، وان، ارزروم، ارزنجان، بتلیس، موش و... را اشغال نمود. میدان این حرکت سرانجام بسوی بخش جنوبی کردستان امتداد یافت. سپاه روس در دسامبر ۱۹۱۵ (م/محررم ۱۳۳۴ هـ-ق/ آذرماه ۱۲۹۴ هـ-ش-مترجم) تبریز و در ماه مه ارومیه و سپس اشنویه و ساوجبلاغ و بانه را گرفت و در فوریه ۱۹۱۶ (م/ربیع الاول ۱۳۳۴ هـ-ق/ بهمن ماه ۱۲۹۴ هـ-ش-مترجم) به کرمانشاه رسید. در بهار ۱۹۱۶ (م/ سه ماهه دوم ۱۳۳۴ هـ-ق/ بهار ۱۲۹۵ هـ-ش-مترجم) از مرز ایران-عثمانی از ۳ جهت: رواندوز، پنجوین، خانقین بسوی کردستان جنوبی خزید.

رفتار نیروهای روسی عموماً و تپه های مسلح ارمنی و قزاق خصوصاً، در کردستان بسیار ناروا بود. از کشتن و غارت اموال و دارائی مردم ویران کردن شهرها و آبادیها فروگذار نکردند. طوایف کرد در بسیاری جاها ناچار بودند نومیدانه در برابر پیشروی نیروهای روسیه پایداری کنند. در این جبهه آرمانهای برنامه جنگی ترکیه تحقق نیافت و به شکست مؤثری انجامید و بخشی از قلمرو خود را از دست داد. ولی هدف آلمان که میخواست با سرگرم کردن بخشی از نیروهای روس در خاور میانه جبهه جنگی تازه ای درست کند، بجا آمد. این میدان هر چند در تاریخ جبهه قفقاز نام گرفته، ولی در حقیقت میبایستی بنام جبهه کردستان باشد. زیرا جنگ گرم اصلی این میدان و بیشتر جنگها و درگیریهای شدید میان نیروهای روس و ترک روی خاک کردستان روی داده و شمار بسیاری از قربانیانش چه سرباز در صفوف نیروهای عثمانی و چه سکنه منطقه کرد بودند.

۲ - ۲ جبهه بین النهرین

در ششم نوامبر ۱۹۱۴ (م/۱۹ ذیحجه ۱۳۳۲ هـ-ق/ ۱۵ آبان ماه ۱۲۹۳ هـ-ش-مترجم) نیروهای بریتانیا در فاو پیاده شدند و در بیست و دوم ماه وارد بصره گردیدند. هدف از این عملیات جنگی حفاظت چاههای نفتی جنوب غربی ایران در مقابل خطر حمله دشمن بود. انجام این یورش

چنان‌آسان‌بودکه فرماندهی نیروها را برانگیخت تا پیشنهاد کند اجازه داده شود بیشتر در جهت شمال خود بسوی بغداد پیشروی کنند. نیروهای بریتانیا در سوم ژوئن ۱۹۱۵ (م/ ۲۳ شعبان ۱۳۳۳ هـ-ق/ ۱۳ تیرماه ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم)، عماره و در بیست و پنجم ژوئیه ناصریه و در سی ام سپتامبر کوت‌والا ماره را گرفتند و در پایان نوامبر جنگ به نزدیکی سلمان‌پاک واقع در سی کیلومتری شهر بغداد رسیده بود. در آنجا نیروهای عثمانی بفرماندهی ژنرال آلمانی گولتس، نیروهای بریتانیا را شکست داده ناچار کردند به کوت‌پس بنشینند و در آنجا این نیروها را محاصره کردند. در بیست و پنجم آوریل ۱۹۱۶ (م/ ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴ هـ-ق/ ۱۵ اردیبهشتماه ۱۲۹۵ هـ-ش- مترجم) نیروی بریتانیا در کوت شکست خورد و سیزده هزار تن از افرادش به اسارت درآمدند. ولی این نیرو با آمدن نیروی تازه نفس تقویت و برای پیشروی بسوی بغداد آماده شد. هدف از حرکت اینبار آنها پیوستن به نیروهای روسی بود که در داخل خاک ایران بسوی بین‌النهرین پیشروی میکردند. در یازدهم مارس ۱۹۱۷ (م/ ۱۷ جمادی الاول ۱۳۳۵ هـ-ق/ ۲۰ اسفندماه ۱۲۹۵ هـ-ش/ ۱۱ مارس ۱۹۱۷ م- مترجم) نیروهای بریتانیا بفرماندهی ژنرال مورد به شهر بغداد رسیدند. رفتار نیروهای بریتانیا با مردم مناطق اشغالی با رفتار نیروهای روسی متفاوت بود. نیروهای بریتانیا ضمن اینکه میکوشیدند از راه عملیات جنگی منطقه را صرف کنند، تلاش میکردند دوستی و پشتیبانی سکنه نواحی اشغالی را نیز جلب کنند. به آنان وعده رهائی از سلطه سیاه ترک، اصلاح وضع زندگی و تأمین آسایش و امنیتشان را میدادند. ژنرال مورد طی بیانیه مفصلی که در نوزدهم مارس ۱۹۱۷ برای مردم بغداد پخش نمود، نوشته بود: "... نیروهای ما نه بعنوان اشغالگر یادشمن بلکه بمثال رهائیبخش بداخل شهر با سرزمین شما آمده‌اند..."* و از نامداران آنجا دعوت میکرد که برای تنظیم امور خویش با افسران و سیاستمداران نیروهایش همکاری نمایند.

کار بدستان بریتانیا در بغداد روز چهارم ژوئیه ۱۹۱۷ (م/ ۱۳ رمضان ۱۳۳۵ هـ-ق/ ۱۳ تیرماه ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) پخش روزنامه عربی زبان "العرب" را آغاز کردند. این روزنامه گذشته از پخش اخبار پیروزیهای متفقین و شکست ترکیه و آلمان میکوشید احساسات ملی اعراب را بر علیه ترکیه بجوش آورد، دوستیشان را جلب کند و وعده متفقین را درباره آزادی ملل به آنان ابلاغ نماید. هدف این نیروها در پیوستن به سپاه روس بوقوع پیوست و هردو نیرو در سمت خانقین بهم پیوستند تا با هم بسوی موصل پیشروی کنند. برپائی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (م/ ربیع الثانی ۱۳۳۵ هـ-ق/ هجرت ماه ۱۲۹۵ هـ-ش- مترجم) بر علیه قیصر در صفوف نیروهای روس آشوب برپا کرد. در اکتبر همان سال هنگامیکه بلشویکها قدرت را بدست گرفتند، جنگ با ترکیه را متوقف ساختند و به طرح ریزی پس کشیدن یکباره همه نیروهایشان از نواحی اشغالی پرداختند.

بیرون رفتن روسیه از جنگ، بریتانیا را از فکر اشغال موصل پشیمان نکرد و خود بتنهائی به زمینه سازی سیاسی و جنگی و اجرائی نقشه اش پرداخت. در اول ژانویه ۱۹۱۸ (م/ ۷ ربیع الاول ۱۳۳۶ هـ-ق/ ۱۱ دیمه ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) کار بدستان بریتانیا در بغداد برای تبلیغات در میان کردان، جهت برانگیختن احساسات ملی آنها بر علیه ترکیه به نشر روزنامه کرد زبان "تیگه یشتنی راستی" (درک حقیقت - مترجم) پرداختند. ^۷ نشانه های سقوط روزه روز بیشتر در نیروهای عثمانی آشکار میشد. بریتانیا به خزیدن بسوی شمال ادامه داد. در بیست و هشتم آوریل (۱۶ رجب/ ۸ اردیبهشت - مترجم) به طوزخرماتو رسید و روز بعد کفری و کرکوک را اشغال نمود. این هم پیشاهنگ جنگ بیرون راندن یکباره اقتدار ترک از کردستان جنوبی بود.

۲ - ۳ جبهه عربستان

در گرما گرم جنگ، حسین شریف مکه پسرش امیر عبداللّه را در قاهره نزد لرد کیچنر بریتانیائی فرستاد تا در برابر آزادی اعراب و تحقق آرمانهایشان آمادگی خود را برای همکاری با بریتانیا بر علیه دولت عثمانی به او ابلاغ نماید. بریتانیا در آغاز به این پیشنهاد قعی نهاد ولی در سال ۱۹۱۵ (م/ ۱۳۳۳ هـ-ق/ ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) بمصلحت دانست از اعراب بر علیه ترکها بهره برداری کند. سرهنگ مک ماهون نماینده بریتانیا در قاهره با حسینتماس گرفت. چندین نامه میان طرفین رد و بدل شد. حسین در نامه روز چهاردهم ژوئیه ۱۹۱۵ (م/ ۱۷ رمضان ۱۳۳۳ هـ-ق/ ۲۳ تیرماه ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) که خواسته های خود را برای مک ماهون بیان میدارد، در بند اول آن مینویسد:

۱ - بریتانیا استقلال ممالک عربی را که مرزهای آن از شمال میرسین و آدانا آغاز میشود و به خط ۳۷ در بیرجیک، اورفا، ماردین، میدیات، جزیره ابن عمر، عمادیه تامر ز ایران میرسد، از شرق تا مرز ایران تاخلیج بصره، از جنوب اقیانوس هند بجز عدن که بدون تغییر باقی میماند، از مغرب دریای احمر، دریای مدیترانه تا میرسین مورد تایید قرار دهد. انگلیس خلافت عرب را بر اسلام قبول کند.^۸

حسین در این تعیین حدود بخش بزرگی از میهن ملت کرد را در داخل سرزمین مورد ادعای خود قرار داده، در حالیکه همه دول عربی آفریقا را از آن کنار زده است. طمع نژاد پرستان عرب به خاک کردها از آن زمان آغاز شد. بریتانیا بدون آنکه تعهد روشن و کاملی به حسین بدهد، با او برای مشارکت در جنگ بر علیه دولت عثمانی توافق رسید. حسین در پنجم ژوئن ۱۹۱۶ (م/ ۲۲ رجب ۱۳۳۳ هـ - ق/ ۱۵ خرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) شورش اعراب را بر علیه سلطه ترکها اعلام نمود و از همه اعراب خواست صفوف سپاه ترک را ترک کنند و به نیروهای او بپیوندند. بریتانیا کلنل لورنس و چند افسر دیگر را برای فرماندهی و سازماندهی امور جنگی شورش به حجاز فرستاد و همچنین شماری از افسران عربی را که اسیر انگلیس بودند بشرط مشارکت در آن آزاد نمود. نیروهای عربی برای پاکسازی حجاز به یورش به سپاه ترکها پرداختند. حسین خود را ملک عرب نام نهاد، ولی چون انگلستان این نام را نپسندید، آنرا به ملک حجاز تغییر داد. در این جبهه شصت و پنج هزار سرباز ترک به شورش اعراب سرگرم بودند. شورش سرانجام راه خود را برای بیرون راندن نیروهای ترک از حجاز و سوریه و فلسطین هموار ساخت.

۳ - موضع خلقهای غیر ترک

تحقق اهداف انورپاشا همراهانش به یک استراتژی نظامی- سیاسی نیازمند بود. پیش از هر چیز به میزان همبستگی خلقهای عثمانی و وفاداری آنان به آن امپراطوری بستگی داشت. ترکیه سرزمینی چند ملیتی و چند مذهبی بود. طبق برخی سرشماریها سکنه آن زمان سرزمین عثمانی به بیست و پنج میلیون میرسید که تنها ده میلیون آنان ترک بودند که کمتر از نصف کل جمعیت کشور را در بر میگرفت. بقیه آن را ده میلیون عرب و دو میلیون ارمنی و یک میلیون ونیم کرد و مابقی را سایر ملل مختلف تشکیل میدادند. ترکیه فاقد سازش دینی بود.

حکومت عثمانی بدرازی زمان بر علیه خلقهای غیر مسلمان سیاست استثمار در پیش گرفته بود. پس از پیدایش "ترکهای جوان" هم سیاست بهره کشی ملی را در برابر ملیتهای غیر ترک بکار برد. کوشش ترکهای جوان برای ذوب خلقهای غیر ترک و غیر مسلمانان در بوتۀ ملی ترک، در عصریکه آزادی دین و مذهب و ملت در دنیا معمول شده بود، همه خلقهای غیر ترک داخل خاک عثمانی را از حکومت ترک دل آزرده کرد. اگر اشتراک دین کرد و عرب را باملت ترک گردهم می آورد، خلقهای مسیحی با آنان نه اشتراک دینی داشتند و نه اشتراک ملی، بلکه همیشه زیر بارستم ملی و دینی بودند. این هم آنان را بسوی پناه بردن به دول بیگانه برای حفاظت خود و استفاده از هر فرصتی برای رهائی از دوزخ استثمار عثمانی سوق میداد. در میان خلقهای مسیحی امپراطوری عثمانی بهنگام جنگ جهانی اول، سه خلق از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند؛ ارمنی، آسوری و یونانی. یونانیان زیر دست ترکیه گرچه همیشه بر علیه امپراطوری بادل اروپائی همکاری کردند ولی در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۳ - ۱۳۳۶ هـ - ق/ ۱۲۹۳-۱۲۹۷ هـ - ش - مترجم) هیچ گرفتاری مهمی برای ترکها درست نکردند. اختلاف یونانی - ترک، پس از توقف جنگ پدیدار شد.

۳ - ۱ آرامنه

زمان درازی بود که ملت ارمن استقلال خود را از دست داده، میان روسیه و ترکیه تقسیم شده و نیز اقلیتهای پراکنده ای از آنان در ایران بودند. جنبش ملی ارمن قبل از جنبشهای ملی خلقهای مسلمان و عرب و کرد رشد کرده بود. آرامنه امیدوار بودند به یاری روسیه به اهداف ملی خود برسند، در جنگهاییکه میان روسها و ترکها روی میداد، آشکارا و نهانی با روسیه در برابر ترکها هم دست می کردند. این نیز بهانه ای تاریخی بود در دست ترکها و

متعصبین برای آزار و مجازات گروهی آنان. باشعله‌ور شدن جنگ جهانی اول، ارامنه مشارکت ترکهارا در جنگ با احساسی آمیخته از بیم و امید و ترس از انتقام مورد انتظار ترکه‌ها که هیچ فشار خارجی نمیتوانست مانع آن شود و امید شکست ترکیه و پیروزی متفقین بویژه روسها پذیرفتند. کلیسای ارامنه اعلام کردند که قیصر روسیه محافظ همه ارامنه جهان است و درخواست نمود: هرارمنی، هرکمک مادی یا انسانی را که از دستش بیاید به سپاه روسیه تقدیم کند. روسیه نیز بیانیهای رسمی صادر کرد که ارامنه را به قیام بر علیه ترکهها تشویق میکرد و به آنان وعده‌رہائی میداد. ارامنه به این ندا پاسخ دادند آنان صفوف سپاه ترک را ترک مینمودند و دسته جمعی به سپاه روس میپیوستند و روسیه را برای پیشروی یاری میدادند و از نیروی اشغالگر همچون رهائی بخش استقبال میکردند.

ترکیه موضعگیری ارامنه را بسختی پاسخ داد و از آنها بشدت انتقام گرفت. در ماه ژوئن ۱۹۱۵ (- م / رجب ۱۳۳۳ هـ - ق / خرداد ماه ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) قرار انتقال ارامنه را از ناحیه غرب آناتولی صادر نمود. طلعت پاشا وزیر امور داخله ترکیه خود مستقیماً شیوه انتقال ارامنه را در سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۶ (- م / ۱۳۳۳-۱۳۳۴ هـ - ق / ۱۲۹۴-۱۲۹۵ هـ - ش - مترجم) سرپرستی کرد. اجرای این قرار ایالات شرقی را از ارامنه خالی کرد. بنابراین برخی از منابع موقت میبایستی دو میلیون ارمنی به این مشقت گرفتار شده باشند که از آنجمله ۶۰۰ هزار نفرشان مرده‌اند.^{۱۰} این فاجعه در تاریخ به «کشتار ارامنه» معروف است.

روسیه تعدادی تیپ مسلح از ارمنیان درست کرده بود. آنان انتقام بدبختی خود را از نواحی کردنشین میگرفتند که توسط سپاه روس اشغال میشدند. کاربدستان روسیه بجای کوشش برای اشتهای دادن خلقهای کرد و ارمنی، تیپهای مسلح ارمنی را در انتقام گیری از کردها و تعمیق ناسازگاریهای میان دو خلق همسایه آزاد گذاشته بودند. پیروزی انقلاب اکتبر و عقب نشینی روسیه از کردستان و چشم پوشی از پشتیبانی ارامنه و الغای تیپهای مسلحشان، مشقت خلق ارمن را شدت بخشید.

۳ - ۲ آسوریها

آسوریان باندازه ارمنیان گرفتار محنت نشدند ولی آنان هم زیر بار ستم دینی و اجتماعی و اقتصادی قرار داشتند. پس از پیشروی سپاه روس در کردستان، آسوریان هکاری بر علیه ترکهها قیام کردند. در تابستان ۱۹۱۵ (- م / اواخر ۱۳۳۳ هـ - ق / تابستان ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) دسته جمعی شکست خورده به نواحی زیر سلطه سپاه روس درخوی، سلماس و ارومیه کوچیدند و چندین هزار نفرشان به صفوف سپاه روس پیوستند. کاربدستان روس شماری تیپ ویژه از آنها تشکیل دادند. در آغاز سال ۱۹۱۸ (- م / سه ماهه دوم ۱۳۳۶ هـ - ق / اواخر ۱۲۹۶ هـ - ش - مترجم) شمار آنان به حدود دوازده هزار مسلح میرسید که تحت فرماندهی آقا پطرس بودند.^{۱۱} این نیروها دوش بدوش سپاه روس در جنگ بر علیه عثمانی شرکت داشتند، با این امید که به آرمانیهای خویش در راه آزادی و استقلال برسند.

سمکورئیس عشیره شکاک، مارشیمون پیشوای دینی آسوریان را کشت. این نیز به ایجاد اختلافی خونین میان آسوریان و کردها انجامید و هر دو از قتل عام یکدیگر دریغ نمیورزیدند. پس از عقب نشینی روسیه از ایران، آسوریان بی پشت و پناه ماندند. ترکه‌ها بیهانه تنبیه نسطوریان هکاری که تبعه عثمانی بودند به ناحیه ارومیه یورش بردند. روسیه در منطقه نمانده بود، بریتانیای نیز نسطوریان را آگاهی داد که به یاری بریتانیا امیدوار نباشند و به خود تکیه کنند.^{۱۲} آنان زیر فشار جنگی ترکیه از جنوب دریاچه ارومیه به نواحی زیر دست بریتانیا در همدان عقب نشستند و از آنجا به عقبوبه منتقل شدند. آسوریان به یک فاجعه ملی گرفتار آمدند. آنان از میهن خویش آواره و در ممالک خاور میانه و اروپا و آمریکا در برد و پخش و پلا شدند.

۳ - ۳ اعراب

اعراب در شماره باترکها برابر و حتی بیش از آنها بودند. باترکها و کردها اشتراک دینی داشتند و در سپاه ترکیه و دستگاههای حکومتی آن چند افسر عالی رتبه و کاربردست بزرگ داشتند. سیاست "تمرکز" و ترکی کردن که حکومت اتحادیه در مناطق عربی به اجرا گذاشته بود، نابرابری در نمایندگی "مجلس"، فشار بر سازمانهای فرهنگی و سیاسی اعراب، شعور تجزیه طلبی رادرمیان روشنفکران عرب ایجاد کرده بود. از سالهای پس از انقباد عثمانی تا بروز جنگ، در استانبول، قاهره، دمشق، بیروت، بغداد، پاریس و... چندین سازمان ملی عربی آشکارا و پنهانی برای بررسی خواسته های ملی اعراب تشکیل شده بود، که بر حسب اختلاف عقیده متفاوت بودند. شماری از آنان خواستار "لامرکزی" در چهارچوب دولت عثمانی و شماری خواهان جدائی همه ملت عرب و تشکیل یک دولت متحد عربی بودند.

رهبری ترک بهنگام در گرفتن جنگ، شکی در مورد وفاداری اعراب نداشت. برپائی شورش اعراب با همکاری انگلیس در حجاز بر علیه دولت عثمانی (۱۹۱۶) (- م/۱۳۳۴ هـ - ق/۱۲۹۵ هـ - ش - مترجم) برای حکام ترک امری غیر منتظره بود. شورش عرب بسرکردگی حسین ضربه کشنده ای بود بر پیکر دولت عثمانی. ترکها با وجود سیاستی که برای مجازات گروهی آرامنه به دلیل همدستی با روسیه در پیش گرفتند، در برابر اعراب که با همکاری انگلستان بر علیه آنان قیام کرده بودند، از اجرای سیاست همانندی خودداری کردند.

جمال پاشا فرمانده نیروهای ترک در سوریه و فلسطین در میان اعراب به "جمال السقاح" مشهور است زیرا چند سرکرده جنبش ملت عرب را بدلیل پیداشدن نامشان در آرشو کسولگری فرانسه در بیروت، در شام به دار آویخت. ترکها از بکارگیری روش در ندانه ای که برای سرکوب آرامنه در پیش گرفته بودند، در مورد اعراب خودداری کردند و حتی به سیاست مذاکره با شریف حسین پرداختند. جمال پاشا بسیار کوشید حسین را در برابر پذیرفتن خواسته های ملت عرب از همکاری با انگلیس پشیمان کند. هم او بود که حسین را از راز توافق نهانی متفقین برای تقسیم ولایات عرب آگاه ساخت ولی دیگر دیر شده بود. چرب زبانی جمال پاشا بر شریف حسین کارگر نشد. وی نه تنها به وعده های جمال پاشا درباره آینده ولایات عرب توجهی نکرد بلکه برای تقویت اطمینان انگلیسها نسبت به خود، نامه های او را برای اثبات پاکدلی و وفاداری خود در مقابل بریتانیای کبیر برایشان فرستاد^{۱۳}

۳ - ۴ کردها

کردها نیز همدین ترکها و اعراب بودند. اگر چه همواره با سلطه ترکها به رویارویی برخاسته بودند ولی در سالهای جنگ وفادار ماندند، در حالیکه بجز آنان همه ملت های دیگر، عرب، ارمنی و آسوری بر علیه ترکیه برگشتند و قیام کردند، حتی فعالیت های سیاسی و فرهنگی و تشکیلاتی کردی که پیش از جنگ برای دستیابی به حقوق ملی انجام میگرفت در زمان جنگ خاموش شد. کردان هیچگونه گرفتاری نظامی یا سیاسی کارگری برای کاربردستان ترک پیش نیاوردند. افسران و سربازان کرد در صفوف سپاه ترک در همه میادین نبرد شرکت داشتند. علت چه باید باشد؟ چرا سران کرد نیز چون شریف حسین از شرایط زمان جنگ که فرصت مناسبی برایشان پیش آورده بود سود نبردند تا کوششهای خود را در راه تحقق آرمانهای ملی خویش تجدید کنند، بلکه برعکس گذشته به عثمانی وفادار ماندند؟

گمان می رود کسانی بر این باور باشند که "فتوای خلیفه" برای "غز و جهاد" یعنی احساسات دینی کردها را بر آن داشت که وفادار و امین در خدمت ترک بمانند، در کشتار مسیحیان شرکت کنند بدون آنکه در این فرصت طلائی هیچ نافرمانی یا شورشی در کردستان روی دهد. در حالیکه کردها پیش از جنگ همواره در حال یاغیگری و شورش بوده اند. این تفسیر یکجانبه است. بسیاری از مردان نامی کرد از جمله چندین شیخ و ملای متدین پیش از جنگ و در سالهای جنگ آمادگی خود و ملت کرد را برای همکاری هم باروس و هم با انگلیس در برابر پشتیبانی آنها از حقوق ملی کردها اعلام داشتند. هر چند شمار زیادی از شیوخ و ملایهای کردستان در آغاز جنگ به ندای جهاد پاسخ گفتند و مردم را به غزای با کفار تشویق کردند ولی طولی نکشید که این جوش و خروش فروکش کرد. در هماندم چندین شیخ و ملای کرد هیچ باوری به جهاد و غزای عثمانی نداشتند، در برابر آن ایستادند و بدینجهت به مجازات و آزار و حتی قتل و طناب دار گرفتار شدند. از آنجمله شیخ بابا سعید غوث آبادی^{۲۶} شیخ طریقت قادری در مکریان^{۱۴} چندین شاعر کرد نیز بر علیه این جنگ شعر سروده اند.^{۱۵}

گروهی نیز این رفتار "درست" کردان را به این نسبت می‌دهند که ترک‌ها زیرکانه توانسته‌اند احساس اغتشاش خواهی آنان را بسوی مسیحیان همسایه‌شان؛ ارامنه و آسوریان سوق دهند و به جنگ با آنها سرگرمشان سازند. این ممکن است یکی از علل این رفتار باشد ولی تنها دلیل آن نیست. جنبش ملی کرد در آن زمان از یک رهبری وارد به کاروبار دنیوی و دارای سازمانهای گسترده برخوردار نبوده است که بتواند پایه‌های استراتژی عمومی جنبش را بریزد و مردم کردستان را برای اجرای آن آماده کند و از شرایط میهنی-کردستان، شرایط منطقه‌ای- خاورمیانه، شرایط جهانی- دول اروپائی و آمریکا استفاده کند. متفقین هم در آن زمان به نیرو و توان خود می‌بالیدند، گمان می‌بردند به نیروی خلقهای منطقه نیازی ندارند، خود می‌توانند بر حسب توافقات نهانی که در حال آماده‌کردنش بودند به اشغال و تقسیم آن بپردازند. پیش از برپائی جنگ، همه کوششهای سران و مردان نامی کرد با کاربردستان روسیه برای ایجاد مناسبات دوستی و همکاری کرد - روس و بدست آوردن پشتیبانی روسیه برای آرمانهای ملی جنبش رهائیبخش کرد به نتیجه‌ای نرسید. از آنجمله:

- رفتن عبدالرزاق بدرخان به قفقاز و مسکو^{۱۶}

- رفتن شیخ عبدالسلام بارزانی و سمکو به تفلیس^{۱۷} (۱۹۱۴) (- م/۱۳۳۲ هـ - ق/۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم)

- تماس سران قیام بتلیس: ملاسلیم افندی و همراهانش با دیپلماتها و کاربردستان روسی (۱۹۱۴)^{۱۸}

کاربردستان روسی بجای اهمیت دادن به جنبه سیاسی در مناسبات خود با بزرگان کرد، در تلاش یافتن نوکر و جاسوس و خریدن مردان نامی کرد بودند تا بهنگام لزوم از ایشان بهره‌برداری کنند. متفقین در آغاز جنگ هیچ اهمیتی به همکاری و پشتیبانی جنگی ملت ندادند. در گرما گرم جنگ با هم هیچ یک از تلاشهای سران کرد با روس و انگلیس نتیجه نرسید. انگلیس بی‌بهره‌ای که کردستان در آن دوران در حیطه مناطق مورد توجه او نبود به این خواسته توجهی نکرد و روس نیز بدان اهمیتی نداد زیرا آن کشور نیز روی همکاری مسیحیان کردستان؛ ارامنه و آسوریان شرط بندی کرده بود. از آنجمله:

- تلاش شریف پاشا با انگلیس، بار اول در سال ۱۹۱۴ در آغاز در گرفتن جنگ و بار دوم در سال ۱۹۱۸ (- م/۱۳۳۶ هـ - ق/۱۲۹۷ هـ - ش - مترجم) در نزدیکیهای پایان گرفتن جنگ.^{۱۹}

- تلاش کامل بیگ و حسن بیگ بدرخان با روس.^{۲۰}

متفقین در آن زمان به این دعوت پاسخ نگفتند، زیرا روسیه نمیخواست حقوق ملی کرد را تایید کند بلکه میخواست با همکاری خلقهای مسیحی منطقه را اشغال نماید. بریتانیا نیز نمیخواست وظایف خود را با گسترش مسئولیتش به آن مناطق "که میبایستی منطقه نفوذ روسیه و فرانسه" باشد، سنگین کند. نیکیتین در این باره موضوعی را با زگومینکند که خود شاه‌آورد بوده است؛ "می‌دانیم که کمال بیگ بوتان، یکی از افراد خانواده بدرخانی، در ۱۹۱۶ (- م/۱۳۳۴ هـ - ق/۱۲۹۵ هـ - ش - مترجم) در تفلیس فعالیت زیادی بخرج داد تا مگر مسئله آرمان ملی کردان را به دوک بزرگ نیکلا، نایب السلطنه قفقاز سر فرمانده نیروهای روسیه در جبهه ترکان بقبولاند. بهر حال بنظر نمی‌رسد که در آن زمان دولت روسیه از سیاست معینی نسبت به کردان پیروی کرده باشد. مسئله کردان با دورنمای یکارمنستان مستقل اشتباه میشود. من در اواخر سال ۱۹۱۷ (- م/۱۳۳۵ هـ - ق/۱۲۹۶ هـ - ش - مترجم) در دفتر قنصلگری خود در ارومیه پیکی را که از جانب "جمعیت استخلاص کردستان" آمده بود بحضور پذیرفتم. این پیکی نامه‌ای از سید طه بدست داد که در آن از من خواسته شده بود ترتیب ملاقاتی بین او و فرماندهان روس بدهم تا برای یک اقدام مشترک علیه ترکان به منظور آزادی کردستان با هم به توافقی برسند. سید طه که از بند اسارت روسها گریخته بود برادرزاده شیخ عبدالقادر بود. خود شیخ که تا ۱۹۱۷ در قسطنطنیه مانده بود بعد از آنجا گریخت و به مکه نزد حسین رفت.^{۲۱}

سیاست روسیه در مورد کردها در آن زمان زیر تأثیر تفسیرهایش از وضع منطقه هنوز درباره نظریه روشنی به نتیجه نرسیده بود؛ اولاً چون روسیه کشوری گسترده و چندملیتی بود، به اشغال قلمرو ایران و ترکیه طمع داشت و نمیخواست هیچ ملت دیگری از آن منطقه شریک باشد. بلکه میخواست به تنهایی این ناحیه را به بخشی از اراضی خود تبدیل کند. دیگر اینکه روسیه محافظت خلقهای اسلاو و مسیحیان زیر دست عثمانی را یکی از

بهانه‌های استراتژیکی توسعه‌طلبی خود قراردادده بود، از اینرو نیز خود را چون محافظ مسیحیان نشان میداد و نمیخواست با نزدیکی به کردها قبول خواسته‌های ملی آنان، مسیحیان را که در آن دوران با کردها ناسازگاری داشتند برنجاند.

بدست آوردن پشتیبانی کردها تادیرگاه در برنامه کار متفقین نبود، بلکه نیروهای روسیه بانهایت درندگی با آنان رفتار میکردند. برخی از سران دیپلمات روس بویژه چایخوفسکی، مینورسکی و گردینسکی در گزارشهای خود برای دستگاههای مقتدر بالائی بسیار تلاش کرده بودند که آنها را قانع کنند تا بجای کاربرد شدت و حدت برای به تسلیم واداشتن کردها روش بدست آوردن دوستی و پشتیبانیشان را با بهبود رفتار نیروهای اشغالگر روسیه در کردستان و ایجا دناسبات دوستی با سران کردو وعده تأمین حقوق ملی آنان بکار گیرند. ولی دیگر دیر شده بود زیرا این عقیده جدید درباره مسأله کرد در میان کردان مقتدر روسیه زمانی طرح ریزی شده که رژیم قیصری داشت به سقوط نزدیک میشد. تا اینکه در اکتبر ۱۹۱۷ (م/ ذیحجه ۱۳۳۵ هـ.ق/ مهرماه ۱۲۹۶ هـ.ش- مترجم) روسیه شوروی بیکباره از جنگ کنار کشید و این ایده‌ها هرگز به اجرا در نیامدند. ژنرال نیسل فرمانده میسیون فرانسه در روسیه، طی گزارشی که چند روز پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برای حکومت فرانسه نوشته، برخی از جنبه‌های این مسأله را روشن میکند. وی در این گزارش نوشته است: " هر عمل نظامی علیه ترکیه میتواند و باید متکی بر یک عمل ایجاد اغتشاش سیاسی علیه این امپراطوری چندملیتی باشد. متفقین پیش از این " عربستان را متعلق به عربها " اعلام داشته‌اند، آنها باید با اعلام " کردستان از آن کردهاست " به این سیاست ادامه دهند... این یکی از اعمال موثری است که می‌تواند در جبهه قفقاز و در زمانی که بنظر میرسد عملیات نظامی روس دارد ارزش قبلی خود را از دست میدهد بکار برده شود... تمام مساعی روسها برای جلب کردها به پشتیبانی از خود ناموفق ماند... تاراجها و کشتارهایی که قزاقها مرتکب شدند باین امر کمک فراوانی نمود "

نیسل برای اجرای این سیاست جدید در مورد کردان پیشنهاد میکند متفقین یک گردهمایی تشکیل دهند و مینویسد: " ارامنه در این امر ماریاری خواهند داد هر چند که خصومت بسیار کهنی که بین این دو خلق وجود دارد امری تاریخی باشد. ولی ارامنه درک میکنند که بوجود آمدن یک کردستان خودمختار تضمین جدیدی خواهد بود برای اجرای واقعی اصل ملیتها و تشکیل ارمنستانی خودمختار در آینده‌ای نزدیک. " ۲۲

حکومت فرانسه در سیزدهم دسامبر ۱۹۱۷ (م/ ۲۸ صفر ۱۳۳۶ هـ.ق/ ۲۲ آذرماه ۱۲۹۶ هـ.ش- مترجم) در پاسخ ژنرال نیسل طی تلگرافی به او و همه فرماندهان منطقه اطلاع داد که: " دولت چنین می‌انگارد که جلب همکاری مداوم ارامنه و تمام مسیحیان قفقاز با اندک خرجی ممکن است... در مقابل، اظهار علاقه نسبت به ایلات کرد احساسات خصومت آمیز مسیحیان منطقه را نسبت به ما بر خواهد انگیزد... در نتیجه دولت فکر نمیکند که اگر مطابق باین برنامه مشروح در گزارش ژنرال نیسل، آشکارا با ایجاد کردستان خودمختار موافقت کند، مناسب باشد... با این همه دولت در نظر دارد با استفاده از امکانات موجود و کمک نظامی عشایر کرد را جلب نماید... کلنل شاردینی را میتوان مأمور یافتن واسطه‌هایی برای گفتگو با روسای کرد نمود... " ۲۳

اگر چه کرد تنها ملت بزرگی بود که در سالهای جنگ به عثمانی وفادار ماند ولی برعکس بیش از همه ملت‌های دیگر- بجز ارمنی - از دست ترکها رنج و مشقت دید. با وجود اینکه کردستان به ویرانه بزرگی تبدیل شد، گذشته از آنهایی که در میدان یا در نتیجه جنگ کشته شدند، کار بدستان ترک ۷۰۰ هزار کرد را بیهانه اینکه نواحی آنان بصورت میدان جنگ در آمده بود، بزور از کردستان به ژرفای آناتولی کوچ دادند، اموال و دارائیشان را غصب کردند، بخشی از آنان در میانه راه از گرسنگی مردند و بخشی دیگر نیز بینوا و درمانده شدند، که این وضع چیزی از مشقت خلق ارمنی کم نداشت، در حالیکه مصیبت ارامنه در سرتاسر دنیا بازتاب یافت، کسی از فاجعه کرد سخنی بمیان نیاورد.

۴ - طرح پشت پرده برای تقسیم خاور میانه

روسیه و بریتانیا اگر در سیاست منطقه ای خود در خاور میانه و خاور نزدیک ناسازگار بودند. منافقان بایکدیگر نمیخواند، استراتژی آنها در برابر همه منطقه بطور کلی و در برابر حفظ ترکیب امپراطوریهای ایران و عثمانی یا تقسیم آن باهم متفاوت بود. دویروی مخالفی که هر دو چشم طمع به منطقه دوخته بودند و

هرکدام برپایه استراتژی متطقیه‌ای خود به‌روش ویژه‌خویش، درپییجویی تحقق اهداف و دستاوردهای ویژه‌خود بودند و در سیاست منطقه‌ای تنها دوبار توانستند باهم بتوافق برسند:

بار اول از بیم تهدیدسرایت انقلاب فرانسه و رشد خطر ناپلئون بناپارت.

بار دوم از بیم تهدیدآلمان و گسترش نفوذ آن در اروپا و آسیا.

بریتانیا و روسیه برای سدراه خطر آلمان، برسرحد ناسازگاریهای دیرینشان درنواحی خاورمیانه و خاور نزدیک، پس از ۱۵ ماه گفتگوی پیوسته بتوافق رسیدند، در سی‌ویکم اوت ۱۹۰۷ (- م / ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هـ-ق / ۹ شهریورماه ۱۲۸۶ هـ-ش- مترجم) وزیر امور خارجه روسیه، الکساندر ایزولسکی و سفیر بریتانیا درپترزبورگ، سرآرتور نیکلسون پیمان دوجانبه‌ای بستند. در این پیمان توافق نمودند که:

۱ - تبت بیطرف باقی بماند و هیچ طرفی در آن دخالت نکند.

۲ - در شرایط موجود "استاتوس کفو" در افغانستان همچنان منطقه نفوذ انگلستان باقی بماند.

۳ - ایران به منطقه نفوذ انگلیس و روس و یک منطقه بیطرف مابین هر دو منطقه تقسیم شود. بنابر این پیمان، خاک ایران به سه بخش تقسیم میشد:

منطقه نفوذ روس: همه آذربایجان، خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، اراک، قم، ساوه، یزد، نائین، اصفهان، بروجرد، تهران، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه، کردستان، قصرشیرین.

منطقه نفوذ انگلیس: کرمان، بیرجند، سیستان، بلوچستان، کناره‌های تنگه هرمز، چاه‌بهار، بندرعباس،

منطقه بیطرف: قاینات، خوزستان، فارس، لرستان، چهارمحال بختیاری، بوشهر.^{۲۴}

بنابراین توافق از سال ۱۹۱۱ (- م / ۱۳۲۹ هـ-ق / ۱۲۹۰ هـ-ش- مترجم) نیروهای روس و بریتانیا داخل ایران شده بودند، وقتی هم که جنگ آغاز شد سپاهیان روس و انگلیس بدون آنکه استقلال و بیطرفی ایران را محترم بشمارند، یا ایران خود بمقابله برخیزد، عملاً آنرا اشغال کردند. جنگ هنوز درهمنه میدانهای اروپا و خاورمیانه بگرمی ادامه داشت و سرنوشت آن هنوز روشن نبود که به کدام جانب میل خواهد کرد، که دول امپریالیستی اروپائی میان خود برای توافق بر سر شیوه تقسیم سرزمینهای عثمانی و ایران به گفتگو و معامله پرداخته بودند. در همان زمان جنگ، بر سر چگونگی تقسیم خاورمیانه بتوافق رسیدند. طرحهای این توافق کلی ۴ مرحله اصلی را طی میکرد: توافق استانبول، توافق لندن، توافق سایکس- پیکو، توافق سان ژن دمورین.

۴ - توافق استانبول

در ماههای مارس و آوریل ۱۹۱۵ (- م / ماههای ربیع الثانی و جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ-ق / اسفندماه ۱۲۹۳ و فروردینماه ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) چندنامه میان پترزبورگ و پاریس و لندن رد و بدل شد. سرانجام روسیه از طرفی و بریتانیا و فرانسه از جانب دیگر به توافق سری استانبول رسیدند. بنابر این توافق^{۲۵} میبایستی: استانبول، کناره غربی بسفر، دریای مرمره، داردانل، همچنین تراس جنوبی تا خط انوس - میدیا، کناره آسیای صغیر مابین بسفر و رودخانه ساخاریا و محلی در خلیج اسمیدکه

بعداً تعیین شود، جزایر داخل دریای مرمره و جزایر ابروس و تیندوس به روسیه ملحق شود. روسیه نیز در مقابل، تعدادی از خواسته‌های بریتانیا و فرانسه را قبول کرد؛

۱ - درباره ترکیه:

الف - استانبول برای متفقین بندری آزاد باشد و آزادی کشتیرانی در بغازهایش تأمین شود.

ب - روسیه حقوق ویژه بریتانیا و فرانسه را در ترکیه آسیا ضمن توافقی جداگانه قبول میکند.

ج - اماکن مقدسه از ترکیه جدا شود و همراه با عربستان تحت یک حکومت اسلامی مستقل درآید.

۲ - درباره ایران:

الف - روسیه رضایت خواهد داد که منطقه بیطرف آنچنانکه در توافق انگلو- روس تعیین شده به منطقه نفوذ بریتانیا ملحق شود.

ب - در این توافق باید ۳ دگرگونی در نظر گرفته شود، اولاً نواحی همسایه شهرهای اصفهان و یزد به منطقه روسیه ملحق شود. ثانیاً بخشی از خاور دور منطقه بیطرف که همسایه قلمرو افغانستان است به منطقه روسیه ملحق شود. ثالثاً روسیه در منطقه نفوذ خود آزادی عمل کامل داشته باشد (یعنی آزادی تصرف دائمی آن مناطق را داشته باشد).

۴ - ۲ توافق لندن:

سال اول جنگ، ایتالیا در پیوستن به یکی از طرفهای جنگ دودل بود. میکوشید دریابد که از کدام طرف دستاورد بیشتری نصیبش خواهد شد. سرانجام متفقین توانستند با وعده سهمی از دستاوردهای جنگ، آن کشور را بسوی خود جلب نماید. در آوریل ۱۹۱۵ (- م/ جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ-ق/ فروردین ماه ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) بریتانیا و فرانسه و روسیه در لندن با ایتالیا پیمانی بستند. متفقین ادعاهای ارضی ایتالیا را در شمال آفریقا و غرب آناتولی و کنار دریای مدیترانه تأیید کردند، که در عوض، ایتالیا دوش بدوش آنان در جنگ شرکت کند. ایتالیا در بیستم اوت ۱۹۱۵ بر علیه ترکیه اعلان جنگ نمود.

۴ - ۳ توافق سایکس - پیکو:

در سال ۱۹۱۵ بریتانیا و فرانسه برای تقسیم سرزمین آسیای ترکیه به مشورت پرداختند. از سوی بریتانیا سرمارک سایکس و از جانب فرانسه ژرژ پیکو برای گفتگو و معامله تعیین شده بودند. آنان پس از ردوبدل کردن چند نامه بایکدیگر بتوافق رسیدند. برای جلب رضایت روسیه نیز در بهار ۱۹۱۶ نزد سازانوف وزیر امور خارجه روسیه رفتند. سازانوف و پالیولوگ سفیر فرانسه در آوریل ۱۹۱۶ بر سر خواسته‌های روسیه توافق کردند. بدین ترتیب توافق عمومی بریتانیا و فرانسه و روسیه بر سر

شیوه تقسیم خاورمیانه و سهم هرکدام، به انجام رسید که رویهم عبارت بودند از ۱۱ نام و در تاریخ بتوافق سایکس - پیکو مشهور است. بموجب آن میایستی: ۲۶

۱ - الف - مناطق ارزروم، ترابوزان، بتلیس، تاملی

در غرب ترابوزان بر روی دریای سیاه بروسیه ملحق شود.

ب - مناطق کردستان از جنوب وان و بتلیس، از مابین موش، سییرت، آبراه دجله، جزیره ابن عمر، سلسله کوههای مشرف بر عمادیه تا منطقه مرگور نیز از آن روسیه باشد.

۲ - نواحی ساحلی دریاهای سوریه، ولایت آدانا، سرزمینی که از عینتاب ماردین تا مرز روسیه و از شمال روی خطی از آلاداغ از میان قیصریه، آلاداغ، جیلوداع زازا به ایجن - خاریوت میگذرد سهمیه فرانسه باشد.

۳ - نواحی جنوب بین التهرین و بغداد و همچنین بنادر حیفا و عکا در فلسطین سهمیه ایتالیا باشد.

۴ - در نواحی واقع در مابین مناطقی که زیر سلطه فرانسه و بریتانیا واقع میشوند، کنفدراسیونی از چند دولت عربی یا یک دولت عربی تشکیل داده شود. آنچه هم به منطقه نفوذ فرانسه و بریتانیا تقسیم شود. برای اساس سوریه و ولایت موصل به منطقه نفوذ فرانسه و سرزمینی هم که از فلسطین تا مرز ایران ادامه می یابد به منطقه نفوذ بریتانیا تبدیل میشود.

۵ - اسکندرون باید بندری آزاد باشد.

۶ - فلسطین بین المللی شود.

بعدها در آوریل تا اوت ۱۹۱۷، این توافقات با کمی دستکاری از سوی بریتانیا و فرانسه و ایتالیا در سان ژن دمورین دوباره تجدید شدند.

۴ - ۴ - ۴ توافقات و آرمانهای خلقها

در این توافقات وعده های آشکار این دول به خلقهای منطقه بکلی بفراموشی سپرده شده و آرمانهای ملی خلقهای خاور میانه پایمال گردیده بود.

۴ - ۴ - ۱ آرمانهای اعراب

همزمان با گفتگوهای پنهانی دول اروپائی برای توافق بر سر چگونگی تقسیم منطقه، دفتر بریتانیا در قاهره به رد و بدل کردن نامه باشریف حسین سرگرم بود تا شورش بر علیه عثمانی را با همکاری بریتانیا، در برابر قبول وعده استقلال ممالک عرب

اعلام کند. حسین لشکر مسلحی تشکیل داد که دوش بدوش نیروهای بریتانیای مسیحی بر علیه نیروهای اسلامی عثمانی می‌جنگیدند، با این امید که پس از جنگ به آرمانهای خود برسند. در این توافق اگرچه از "کنفدراسیون چند دولت عربی یا یک دولت عربی" و "جد کردن اماکن مقدسه اسلام و عربستان از ترکیه و قرارداد آن در یک حکومت اسلامی مستقل" سخن به میان آمده بود. ولی اینها هرگز با وعده‌هایی نمیخواندند که مک‌ماهون از جانب دولت بریتانیا به شریف حسین داده بود و با آرمان ملت عرب نیز همخوانی نداشتند. با وجود اینها نیز "بلفور" وزیر امور خارجه بریتانیا به "سازمان جهانی صهیونیستی" وعده داد که از آنان برای ایجاد یک میهن ملی یهودیان در فلسطین پشتیبانی کند که بعدها به بزرگترین مشکل اعراب تبدیل شد.

۴ - ۴ - ۲ آرمانهای ارامنه

همکاری ارامنه با روسیه بر علیه امپراطوری عثمانی در راه استقلال ملی همیشه یکی از بهانه‌های ترکها برای استثمار و قتل عام آنان بود. قیصر روس در آغاز جنگ در برابر قیام ایشان بر علیه ترکها و همکاری با روسیه به آنها وعده آزادی و استقلال داد. ارمینان تپها و دسته‌های مسلح تشکیل دادند و در صفوف سپاه روس بر علیه ترکیه جنگیدند با این امید که پس از جنگ به اهداف ملی خود برسند، در حالیکه در این توافقنامه آرمانهای خلق ارمن بکلی نادیده گرفته شده و موطنش و مناطقی از کردستان که ارامنه در آن سکونت داشتند به خاک روسیه ملحق شده بود.

۴ - ۴ - ۳ آرمانهای کردان

توافق سایکس-پیکو از سوی کسانی پیریزی شد که با امور کردستان و زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ملت کرد آشنائی داشتند. سرمارک سایکس خود گشتی طولانی در کردستان انجام داده، از نزدیک با عشایر کرد دیدار کرده و چندین رساله تحقیقاتی درباره آنها نوشته بود. سازانوف از نزدیک با مسأله کرد آشنائی داشت. سخنان کردی چون عبدالرزاق بیگ بدرخان را گوش داده بود. هر چند هیچیک از دول اروپائی زیر بار قبول آرمانهای ملی کرد نرفته و هیچ وعده ویژه‌ای نداده بودند، آرمانهای کرد نیز در این توافقها بکلی فراموش شده بود. دولتهای اروپائی با غرور امپریالیستی نقشه تقسیم ناحیه را کشیده بودند. آنان گذشته از منافع ویژه خود، بدون توجه به هیچیک از ارزشهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی، دینی و زبانی خلقهای منطقه، وطن ملت‌های کرد و عرب و آذری و ارامنه را میان خود تقسیم کرده بودند. بموجب این توافقنامه بخش بزرگی از کردستان در شرق دجله زیر دست روسیه قرار می‌گرفت و بخشی از آن در غرب دجله زیر دست فرانسه و بخش کوچکی هم در جنوب زیر دست بریتانیا می‌افتاد.

۵ - سال آخر جنگ

۵ - ۱ تأثیر بیرون رفتن روسیه از جنگ بر سرنوشت ملت کرد

درفوریه ۱۹۱۷ انقلاب برعلیه قیصر روسیه برپا شد. در آن حال سپاه روس در شرق کردستان: ارومیه، ساوجبلاغ و کرمانشاه و در کردستان شمالی: ارزروم، ارزجان، وان، بتلیس، و در کردستان جنوبی: خانقین، پنجوین و رواندوز را در اختیار داشت و در طرف خانقین در حال پیوستن به نیروهای بریتانیا و ریختن طرح مشترک برای تصرف موصل بود. بخش بزرگی از این نواحی را که بموجب توافقیهای نهانی میبایستی زیرسلطه او یا منطقه نفوذش باشد، عملاً تصرف کرده بود. رویدادهای فوریه و ماههای بعد، صفوف سپاه روس را درهم ریخت. در اکتبر ۱۹۱۷ که بلشویکها قدرت را در دست گرفتند، سیاست روس در برابر جنگ از بنیان تغییر کرد و "کنگره نمایندگان کارگران و کشاورزان و سربازان سراسر روسیه" که در هشتم نوامبر ۱۹۱۷ بسته شد، مقرراتی که همه توافقیهای انجام شده بوسیله "روسیه قیصری" بادل امپریالیستی برای تقسیم دنیا فوراً و بدون هیچ پیش شرطی لغوشوند و روزنامه‌های روسیه به انتشار تکستها و افشای مواد پنهانی آن پرداختند.

در پایان نوامبر "انجمن کمیساریای خلق" از طرفهای جنگ خواست برای توقف آن و استقرار صلح در میان خلقها با روسیه شوروی بگفتگو بنشینند. حکومت شوروی برای مسلمانان شرق بیانیهای صادر کرد و از خلقهای فارس و ترک و عرب و هند درخواست میکرد برعلیه امپریالیزم قیام کنند. در این بیانیه از بسیاری از خلقهای منطقه نام برده شده ولی نام کرد در آن نیامده است. در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ یعنی ۴۰ روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، رژیم جدید بیانیهای به امضای لنین رئیس انجمن کمیساریای خلق برای خلقهای اسلامی شرق انتشار داد. در آن آمده بود:

"رفقا! برادران!

در روسیه دگرگونی مهمی در حال تکوین و انجام است. جنگ خونین کنونی که بقصد دست درازی بر اراضی بیگانه و تقسیم خاک ملل دیگر آغاز شد، به پایان خود نزدیک میشود. دنیائی دیگر قدم بعرصه وجود گذاشت. این دنیائی دنیای زحمتکش و خلقهای آزاد است. بدنبال انقلابی که در روسیه بوقوع پیوست، حکومتی تأسیس شده که به خواست کارگران و کشاورزان زاده شده است.

ای مسلمانان شرق! ای ایرانیان! ای ترکها! ای اعراب! ای هندوها! روی سخن ما باشماست! باشما که زندگی و مال و ناموستان چندین قرن است که زیر پای غارتگران اروپائی است و پایمال شده بود. ما رسماً اعلام می‌داریم، همه پیمانها و توافقیهای که قیصر معزول روسیه با انگلیس و فرانسه امضاء، که بموجب محتوای آنها میبایستی پس از خاتمه جنگ استانبول به روسیه داده شود، و حکومت معزول "گرسنگی" نیز این پیمان را پذیرفته بود، همگی ملغی شده‌اند، کان لم یکن تلقی میشوند و فاقد ارزشند."

"جمهوری سوسیالیست روسیه و حکومتی که فرمانهایش را اجرامی کند، یعنی انجمن کمیساریای خلق، هر دو مخالف اشغال ارضی کشورهای دیگرند. ما رسماً اعلام می‌کنیم استانبول مال خود ترکهاست و باید همچون گذشته در دست مسلمانان باقی بماند. ما رسماً اعلام می‌داریم که پیمان نامه‌ها و توافقی نامه‌های پیشین روسیه و بریتانیا که ایران را میان دو دولت امپریالیستی تقسیم کرده است ملغی و کان لم یکن تلقی میشوند و فاقد ارزشند..."

"ای ایرانیان! بشما قول میدهم بمحض خاتمه امور جنگی، سربازان ما خاک کشورتان را ترک می‌کنند، و شما مردم ایران خود حق خواهید داشت آزادانه برای سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرید."

حکومت شوروی برای طرحریزی توقف جنگ و پس کشیدن نیروهایش، تماسهای خود را با حکومت ترک آغاز نمود. نمایندگان روس و ترک در ماه آخر سال ۱۹۱۷ در موصل آتش بس کردند. در سوم مارس ۱۹۱۸ نمایندگان روس و ترک در "برست لیتوفسک"

توافقنامه توقف جنگ را امضاء کردند. موضوعات مهم این توافق؛ عقب‌نشینی نیروهای روسی از نواحی اشغال شده خاک عثمانی، تamerزهای پیش از جنگ، انحلال تیپهای مسلح ارمنی، تعیین مرزهای روس-عثمانی براساس مرزهای پیش از جنگ ۱۸۷۸، صرف نظر از بدهیهای ترکیه به روسیه، آزادی اسرای جنگ بودند.^{۲۷}

حکومت شوروی توافق ۱۹۰۷ روسیه و بریتانیا بر سر ایران را لغو نمود و برای تنظیم مناسبات طرفین با حکومت ایران بگفتگوشست. از بیست و ششم ژوئن تا بیست و هفتم ژوئیه ۱۹۱۸ از همه امتیازات و وامها و سرمایه‌هایی که روسیه قیصری در ایران داشت چشم پوشید و آنرا به مردم ایران بخشید.^{۲۸} این هم برای دربار و رشکسته و بدهکار قاجار کمک اقتصادی بزرگی بود.

بر ملا کردن توافقیهای نهانی متفقین در دنیا و حتی در میان دول اروپائی نیز انعکاس یافت. جمال پاشا شریف حسین را از توافق آگاه ساخت و آنرا برای هشبار ساختن او درباره مقاصد بریتانیا و وعده‌های نادرستش غنیمتی بشمار آورد، تا بلکه از همکاری با انگلیس دست بردارد. کار بدستان متفقین به تکرار وعده‌های پیشین خویش پرداختند که گویا هدف آنان از این جنگ رهائی خلقهای زیر دست ترکهاست.

روسیه شوروی در آغاز گرفتار مشکلات جنگ داخلی شد و از سوی دول امپریالیستی جهان هم در سطح بین‌المللی برای براندازیش در محاصره قرار گرفت. مسأله محافظت رژیم شوروی در سیاست مرکزی منطقه‌ای و جهانی آن دولت و حاکمانش درجه اول اهمیت را داشت. شوروی اگر چه خلقهای شرق را به مبارزه بر علیه امپریالیسم، در راه استقلال و حق تعیین سرنوشت خود تشویق میکرد، ولی با ارزیابی موضع آن کشور در مورد جنبشهای انقلابی خلقهای منطقه‌ای که آشکارا به تشویقشان دست میزد و بطور رسمی هم روابط حسنه‌ای با دولتهای آنان برقرار میکرد، روشن میشود که این کار بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته‌است، زیرا شوروی در سیاست خارجی خود ایجاد روابط حسنه بازرگانی، اقتصادی، فرهنگی و جنگی را با دول منطقه بدون توجه به سرشت سیاسی رژیمشان، و رفتار آن رژیمها با خلقهای خود، بویژه با دول همسایه جنوبی، در درجه اول اهمیت قرار داده بود، نه پیوند با خلقهای ناحیه‌ها، و منظورش از آزادی تعیین سرنوشت، حقوق دولتها بود نه حقوق خلقها بویژه خلقهای دوست. اگر یکبار از مبارزه انقلابی ملتی پشتیبانی کرده باشد، برای وارد آوردن فشار بر دولتش بوده‌است تا آنرا به ایجاد مناسبات بهتر با خودش وادار نماید. این کار به یک عادت همیشگی در سیاست خارجی شوروی در مراحل دیگر نیز تبدیل شد.

در حالیکه ایران در بخش شمالی جنبش انقلابی نیرومندی و در تهران حکومتی ارتجاعی داشت، حکومت شوروی جنبش انقلابی را نادیده گرفت و خواست آنرا بعنوان عامل فشاری بر حکومت واپسگرا بکار گیرد، تا ناچارش سازد که با اتحاد شوروی مناسبات حسنه‌ای برقرار کند. در ترکیه نیز گذشته از اینکه ارامنه و آسوریان را به حال خود گذاشت تا بتهنائی با سرنوشت سیاه خود روبرو شوند، برای جلب رضایت حکومت ترکیه از مبارزه خلق کرد هیچگونه حمایتی بعمل نیاورد و به هیچیک از فریادهای یاری خواهیش پاسخ نگفت، بلکه برای ایجاد بهترین مناسبات با آن کشور و بعدها نیز با حکومت تازه تأسیس عراق در تلاش بود. جای خود دارد در اینجا به یکی از آنها برای نمونه اشاره کنیم:

در بیست و ششم فوریه ۱۹۲۱ "پیمان دوستی ایران و روس" امضاء شد. بموجب این پیمان حکومت شوروی گذشته از اینکه "همه پیمانها و توافقیها و وعده‌هایی را که روسیه قیصری با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران در آن پایمال شده، ملغی و کان لم یکن تلقی میکند" و "همه توافقیها و پیمان نامه‌های حکومت پیشین روسیه را که با دول ثالث بزبان ایران منعقد نموده کان لم یکن تلقی میکند" ایران را از همه دیون زمان قیصر معاف میدارد و همه سرمایه‌های منقول و غیر منقول "بانگ استقراض ایران" و پول نقد و اشیاء قیمتی، جاده، راه آهن، اسکله و انبار و کشتی و وسایل حمل و نقل در دریاچه ارومیه و بندر انزلی، خط

تلفن و تلگراف، خانه‌ها و تالارها، کارخانه‌های برق که ملک حکومت روسیه و کمپانی‌ها و اتباعش بودند برایگان به حکومت ایران داد. ماده چهارم این پیمان میگوید: "طرفین معظمتین متعاهدتین تقبل مینمایند که:

از ترکیب و یا توقف تشکیلات و دستجات (گروپها) بهر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبوره مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحدیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قواء مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند.

بکلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظرا از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد نباید اجازه داده شود که بخاک هریک از طرفین معظمتین متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است برضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده یا عبور دهند.

با تمام وسائلی که به آن دسترسی باشد از توقف قشون و یا قواء مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتیکه احتمال برود توقف قواء مزبور باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگر می شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم میگوید:

طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هرگاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی برضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه یا متحدین آنرا تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را بعمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلا درنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.^{۲۸}

کمک نکردن به دشمنان داخلی و خارجی یکدیگر یعنی نظریه استراتژی سیاسی و جنگی بروح پیمانها مسلط بود. حکومت شوروی در اختلاف جنبش کمالیست با دول اروپائی و در رقابت با باعالی پشتیبانی مالی و تسلیحاتی کارگری از مصطفی کمال بعمل آورد و مناسبات بازرگانی، سیاسی، دیپلماسی و جنگی با او برقرار کرد و چند توافقنامه مهم به امضاء رسانید. از جمله "پیمان دوستی و همکاری روسیه و ترکیه" در مارس ۱۹۲۱. اگر هم این توافقنامه از نقطه نظر شوروی برای خلقهای این دو کشور سودی در برداشته باشد، بیشترین منفعت را در استقرار و تقویت این دو حکومت داشته است، در حالیکه موج ناراضی خلقهای منطقه در حال طغیان بود. سیاست شوروی نیز این بود که همسایگان جنوبیش؛ ایران، ترکیه و همچنین افغانستان یکپارچه باقی بمانند و حکومتهایشان نیرومند باشند تا در برابر فشار دولت‌های دشمن روسیه پایداری کنند و زیر سلطه یا نفوذ آنها نروند و از آنجا برای اتحاد شوروی خطری ایجاد نمایند.

نویسندگان مترقی کرده همیشه با ستایشی فراوان از تأثیرات مثبت انقلاب اکتبر بر جنبش رهائی بخش ملی کرد سخن گفته اند.^{۲۹} این نظریات بیشتر زیر تأثیر ایدئولوژی سیاسی شکل گرفته اند نه در نتیجه ارزیابی موضوع رویدادهای تاریخ معاصر، و گرنه پیداست که پیروزی انقلاب اکتبر تأثیر منفی بر عاقبت سیاسی ملت کرد داشته است. در نتیجه سقوط رژیم قیصری و بر سر کار آمدن بلشویکها هر دو دشمن دیرینه کرد؛ دولت‌های ایران و ترکیه از سقوط تجزیه رهائی یافتند. بخشی از کردستان زیر سلطه ایران و بخشی دیگر زیر دست ترکیه و عراق و سوریه در حالت سیاسی و قانونی "نامشخصی" باقی ماند، که نه آزاد و نه فدرال و نه خودمختار بود و نه در حکومت‌های این کشورها مشارکت داشت، نه تحت الحمايه آنها بود و نه مستعمره شان، در حالیکه اگر نقشه‌های رژیم قیصری اجرا میشد: اولاً

دولتهای ایران و ترکیه باقی‌نمی‌ماندند، یا تبدیل به دو کشور کوچک منطقه می‌شدند. ثانیاً؛ کردستان در بدترین حالت، صورت مشخص مستعمره روس و فرانسه و انگلیس را بخود می‌گرفت، که لااقل امپریالیستی پیشرفته‌تر از دول اشغالگر عقب افتاده ایران و ترکیه و عراق بودند. آنگاه برای پیروزی جنبش در راه استقلال، مانند سایر جاهای زیر دست امپریالیزم فرصت بیشتری می‌داشت.

۵ - ۲ نیروی بریتانیا در کردستان

سپاه بریتانیا در آغاز جنگ بندر فاو و چند روز پس از آنهم بصره را گرفته بود. مدت درازی گذشت و چندین درگیری خونین میان ترکیه و بریتانیا روی داد تا انگلیس توانست در ماه مارس ۱۹۱۷ شهر بغداد را اشغال کند. پس از عقب‌نشینی روسیه از میادین جنگ نیروهای بریتانیا به تنهایی در میدانهای خاورمیانه باقی‌مانده بودند و بر علیه ترکیه پیکار می‌کردند. بریتانیا بر حسب شرایط جدید منطقه، که در نتیجه بیرون رفتن روسیه از جنگ و تغییرات زیربنائی رژیمش بوجود آمده بود که میبایستی در طرحهای خود تجدید نظر کند. اگر پیشتر در پیمان سایکس-پیکو از تعدادی نواحی بنفع فرانسه چشم‌پوشیده بود تا بصورت حایلی بین سلطه روسیه و بریتانیا درآید، این کنار کشیدن دیگر معنی نداشت، بویژه که متخصصین انگلیسی از غنی بودن حوزه‌های نفتی کرکوک مطمئن بودند و میخواستند بهر قیمتی زیر دست آنان قرار گیرد. بریتانیائیاها برای جلب اعراب و کردها بسوی خود میکوشیدند. از چهارم ژوئیه به انتشار روزنامه عربی زبان "العرب" و در اول ژانویه ۱۹۱۸ به پخش روزنامه کردی زبان "تیگه یشتنی راستی" (درک حقیقت- مترجم) در بغداد پرداختند. "تیگه یشتنی راستی" و "العرب" هر دو به تبلیغات بر علیه ترک و آلمان و بعدها نیز بلشویکها و تشویق نامداران عرب و کرد و عشایر ساکن منطقه برای قیام بر علیه سلطه ترک اختصاص یافتند. قحطی و گرسنگی و مرگ و میر گروهی مردم و جو روستم نیروهای ترک، زمینه سیاسی را برای تبلیغات این روزنامه ایجاد کرده بود که وانمود کنند: در سایه آمدن نیروهای بریتانیا خیر و خوشی به منطقه روی می‌آورد و با اینکار میخواستند زمینه را برای پیشروی نظامی جهت اشغال کردن کردستان جنوبی و موصل آماده کنند و در عین حال به ارتباط با مردان نامدار کرد پرداختند و چند افسران انگلیسی وارد به امور کردستان را به اینکار اختصاص دادند.

در بیست و هشتم آوریل ۱۹۱۸، سپاه بریتانیا کفری و روز بعد طوزخرماتورا اشغال کرد. بدین ترتیب پیشاهنگ نیروهای بریتانیا به سرزمین کردها رسید و به پیشروی بسوی شمال ادامه داد. در هفتم مه ۱۹۱۸، کرکوک را گرفت ولی از آنجا پس نشست. علی‌احسان پاشا فرمانده سپاه ششم عثمانی، امور سلیمانیه را به شیخ محمود حفید سپرده بود که در آن زمان نام آورترین سرکرده کرد در کردستان جنوبی بشمار می‌آمد. انگلیسها هنوز در کفری بودند که شیخ محمود برای بار دوم نامه و نماینده پیش آنان فرستاد و درخواست نمود که انگلستان کردستان جنوبی را از صف خلقهای آزاد جدا نسازد. وی بیانیه چهارده ماده‌ای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا و وعده‌های نخست وزیر بریتانیا لوید جرج را شنیده بود. پیشقدمی شیخ به نسبت مراحل جنگ دیر بود، زیرا نشانه‌های شکست و سقوط ترک بظهور رسیده بود.^{۲۰}

نیروهای بریتانیا پیش از توقف جنگ به موصل نزدیک شده بودند آنها پس از آتش‌بس، نیروهای ترک را در موصل ناچار کردند که آنجا را بنفع نیروهای بریتانیا ترک کنند. کردستان جنوبی که بخشی از آن روی ولایت موصل و بخش دیگری روی ولایت بغداد بود تماماً زیر سلطه انگلیس درآمد.

۵ - ۳ زیانه‌های وارده به کردستان در نتیجه جنگ

میدان جنگ شدن کردستان، لشکرکشی ترک‌ها و آنگاه لشکرکشی روسیه و تاخت و تاز تیپ‌های مسلح ارمنی و بعداً هم لشکرکشی بریتانیا، جنگ و زدو خورد شدید این نیروها بایکدیگر، مقاومت گاه‌به‌گاه کردن... زیان جانی فراوانی به سکنه کردستان وارد آورد.^{۳۱} نیروهای اشغالگر به کسی رحم نمی‌کردند. سپاه ترک هنگام تاختن به کردستان ایران، گذشته از غارت و ویران کردن آن سرزمین، هزاران بیگانه را نیز کشت. لشکروس و تیپ‌های قزاق و ارمنی و آسوری، بسیاری را در نواحی ارزروم، ارزنجان، بتلیس، وان، آلاشگر، بایزید، ارومیه، ساوجبلاغ، خانقین و رواندوز بقتل رساندند و آبادیهایشان را ویران کردند.

کاردستان ترک برای انتقال کردها از کردستان دستوراتی سرتاسری به مسئولین داده بودند، در این دستورالعمل آمده بود: "سکنه مناطقی که در آنها تراکم کردان وجود دارد باید منتقل و از اماکن خود دور و به سکونت در مناطقی وادار شوند که ترک‌ها در آنها تراکمند، بشرطی که شمار آنان از ۵٪ مجموع سکنه ترک تجاوز نکند، فرماندهان و رهبران و مشایخ باید از جامعه و هواداران و طوایف خود دور و وادار شوند جدا و دراز هم در مناطق دوردست ترک نشین سکنی گزینند. نباید بگذارند بچه‌ها و جوانان همراه آنها بوده و آمیختگی داشته باشند و باید هرگونه پیوند و آمیزشی از میانشان برچیده شود، بر آنها فشار وارد آورند که به ترکی سخن گویند و از آداب و رسوم و خو و روش‌های خویش دست بردارند و جبراً و دسته جمعی به ترک تبدیل شوند."^{۳۲}

از آغاز تا پایان جنگ، در نتیجه اجرای این سیاست سپاه ترک به بهانه اینکه آن نواحی به میدان جنگ تبدیل شده‌اند ۷۰۰ هزار کرد را بزور به اعماق آناتولی کوچ دادند. آنان در فصل زمستان و پای‌پایه گسیل شدند، از این رو در نتیجه برف و سرما و گرسنگی و بیماری و خستگی بخش بزرگی از ایشان در میانه راه در گذشتند و به مقصد نرسیدند.^{۳۳}

کاهش نیروی کار به علت گسیل به میدان جنگ و ضبط و وسایل تولید بویژه چهارپایان برای حمل و نقل ضروریات سپاه ترک و غصب خوراک و ذخایر مردم و بذرکشاورزان، بریدن جنگل‌ها و آتش زدن مزارع و غارت و خوردن رمله‌ها... مشکلات عمیقی را در کردستان خلق کردند که گرسنگی، عقب ماندگی، بیماری و مرگ و میر دسته جمعی برای سکنه ببار آورد. با وجود اینها نیز بخش بزرگ نیروهای انسانی کردها در صفوف سپاه ترک سازمان داده شده بودند. گذشته از بقایای علم‌های حمیدیه که در آغاز جنگ ۴ لشکر و یک گردان (جمعاً ۱۳۵ گروه) بودند، شمار بسیاری از سربازان سپاه ۶ (بغداد)، سپاه ۹ (ارزروم)، سپاه ۱۰ (سیواس) سپاه ۱۱ (معموره العزیز) و سپاه ۱۲ (موصل)، کرد بودند و قسمت اعظم آنها در جنگ نابود شدند. گذشته از این سپاهها در همه نیروهای عثمانی در همه جبهه‌ها کردها بعنوان سرباز و افسر شرکت داشتند. محمد امین زکی که خود یک افسر مطلع عثمانی بود، شمار سربازان کردی را که در جنگ از بین رفتند ۳۰۰ هزار و با سکنه غیر نظامی ۵۰۰ هزار تن برآورد می‌کند.^{۳۴} عزیز یاملکی، یک افسر آگاه دیگر کرد عثمانی آن را ۷۰۰ هزار تن تخمین می‌زند.^{۳۵}

کرد، نه در افروختن جنگ دستی داشت و نه از آن دستاوردی، ولی یکی از بزرگترین زیان دیدگانش بود و خانه ویران و پسرکشته از جنگ بیرون آمد. با وجود این هم گرفتار مشقت سیاسی بی‌پایانی گردید. گمان می‌رود علت اساسی بدبختی کردها این باشد که جای نامناسبی را در روی زمین برای زندگی خود برگزیده‌اند منطقه خاور میانه در طول تاریخ اهمیتی جهانی داشته است، زیرا سه قاره بزرگ جهان، آسیا و اروپا و آفریقا را بهم پیوند می‌دهد و راه زمینی و آبی تاریخی و بازرگانی خاور به باختر و بالعکس از میان منطقه‌ای گذشته که کردها در قلب آن سکنی گزیده‌اند. در طول تاریخ، گذشته از کردها چندین ملت نیرومند تر و پیشرفته تر از آنها در آنجا زیسته‌اند. از خاور همسایه ارمنه و آذریها و فارسها، از جنوب و بخشی از باختر همسایه اعراب، از شمال و بخش شمال شرقی همسایه بیزانسی‌ها و پس از آن ترکها بوده است. کردستان در طول تاریخ از ۳ مرکز نیرومند زیر فشار شدیدی قرار داشته است؛ مرکز شرقی- فارس، مرکز غربی- بیزانس و پس از آنها ترک و مرکز جنوبی- عرب. بدبختی کردان از اهمیت

موقعیت جغرافیائی محلّ زندگی ناشی میشود. همهّ زدوخوردهای مهمّ و سرنوشت ساز تاریخی منطقه روی سرزمین آنها بوقوع پیوسته‌اند:

نبرد داریوش هخامنشی و اسکندر یونانی در گواگامل نزدیک اربیل (۳۳۱ ق م) که به اقتدار ایران پایان داد و آغاز سلطهّ چندین قرنی یونان در منطقه بود.

نبرد لشکر عربی- اسلامی با سپاه ساسانیان در جلولا و حلوان نزدیک خانقین (۶۴۱) - (۱/م ۵۲۱ هـ - ۲۰/ق ۵۲۰ هـ - مترجم) که به سلطهّ ایران پایان داد و آغاز اقتدار چند قرنی عرب در منطقه بود.

نبرد لشکر عباسی با امویان در کنار آب زاب بزرگ (۷۵۰) (۷۵۰/م ۱۳۲ هـ - ۱۲۹/ق ۵۲۰ هـ - مترجم) که به اقتدار امویان پایان داد و آغاز اقتدار چند قرنی عباسی بود.

نبردهای مغول در نواحی گوناگون کردستان که به اقتدار عباسی پایان داد و سر آغاز افول تمدن منطقه بود.

نبرد شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی در چالدران نزدیک بایزید (۱۵۱۴) - (۱/م ۹۲۰ هـ - ۳/ق ۸۹۳ هـ - مترجم) که منطقه را تا جنگ جهانی یکم به دو بخش تقسیم کرده بود.

همچنین چندین بیکار خونین بزرگ میان نیروهای بیگانه در کردستان و میان نیروهای بیگانه و مردم کردستان.

هریک از این نبردهای بزرگ باید چقدر زیان جانی و مالی به کردان وارد آورده باشند، بدون آنکه در فروختن یا خاموش کردن آن دستی داشته باشند؟ جنگ جهانی اول نیز بهمین ترتیب زدوخوردهای بخش مهمی از رقابت نیروهای بر سر خاور میانه روی خاک کردستان بوقوع پیوستند. جبهه قفقاز جنگ روس- ترک تنها بنام قفقاز بود و گرنه اگر میدان نبردها و قربانیان جنگ در نظر گرفته شوند میبایستی نام جبهه کردستان را بخود می‌گرفت. اگر در اعصار پیشین اهمیت استراتژیکی- جنگی و اقتصادی- بازرگانی منطقه خاور میانه علت جنبش نیروهای بیگانه برای تاخت و تاز بوده باشد، در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم علت دیگری پیدا شد که بر سایر علل پیشی داشت و آنهم نفت بود.

مردم از بسیار قدیم نفت را میشناختند ولی گمان نمیرود هیچ خلقی به اندازه انگلیسها به اهمیت این ماده پی برده باشد. انگلستان از آغاز سده بیستم دگرگونی انرژی بگردش در آوردن کشتیهایش را از ذغال به نفت آغاز کرد. متخصصان در جنوب ایران و کرمانشاه و خانقین و کرکوک بسیاری جاها را مشخص کرده بودند که ممکن بود نفت داشته باشند. چون جنگ آغاز شد، نفت منبع اصلی بگردش در آوردن ناوگان جنگی بریتانیا بود. بهمین دلیل نیز نیروهای بریتانیا با عجله چاههای نفتی جنوب ایران را اشغال کردند. نفت نقش چنان مهمی در سرنوشت جنگ داشت که لرد کرزن درباره آن میگوید: "...روزی خواهد آمد که خواهند گفت که متفقین از روی دریای نفت بسوی پیروزی رفتند." همچنین هنری پیرانژه نماینده فرانسه در جلسه ویژه ای که در سال ۱۹۱۸ - (۱/م ۱۳۳۶ هـ - ۱۲۹۷/ق ۱۲۹۷ هـ - مترجم) در روم برای گفتگو درباره نفت بسته شده بود گفت: "نفت در این جنگ برایش چون خون بود، اگر خون دیگری نیز نمیبود این پیروزیها را بدست نمی آوردیم. یعنی خون زمین که نفت نامیده میشود." ۳۶

پس اگر نفت در بردو باخت جنگ جهانی اول چنین نقشی داشت، هنگام پایان جنگ و پس از آن به عاملی تعیین کننده در سرنوشت سیاسی خلقهای خاور میانه تبدیل شد. این ماده مهم بجای آنکه مایه خیر و خوشی خلقها شود، بلای جانشان گردید و بویژه برای سرنوشت کردها لعنتی تاریخی شد. زیرا بزرگترین کان نفت منطقه در کردستان یافته شد. یک گزارش مشترک

فرماندهی نیروهای بریتانیا در ایران و عراق این حقیقت را تایید میکند: "کسی که دارای کمی زیرکی در وجودش باشد، نباید بگوید بریتانیا بخاطر مردم دیگر این مسئولیت را در عراق برعهده گرفته است. بموقع خود گفته شده که بریتانیا در خاورمیانه دارای منافع اصلی و همیشگی و حتی هدف اصلی است که در جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۲-۱۳۳۶ هـ/ق/ ۱۲۹۳-۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) جانهای فراوانی در راه آن قربانی کرده است. این اصل نیز عبارت است از اینکه به هیچ دشمنی اجازه داده نمی شود که راه ارتباط بریتانیا را مورد تهدید قرار دهد. همچنین بریتانیا در آنجا منافع اقتصادی بسیار بزرگی دارد که مهمترین آنها کانهای نفت کرکوک است..."^{۲۷}

۵ - ۴ توقف جنگ

پس از چند روز گفتگو میان نمایندگان ترک و بریتانیا، روز ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ (م/ ۲۷ محرم ۱۳۳۷ هـ/ق/ ۹ آبان ماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) ادمیرال کارلتورب از جانب متفقین و حسین رؤف بیگ و رشاد حکمت بیگ و سعدالله بیگ از سوی ترکیه در کشتی انگلیسی "راگامنون" در بندر مدرس در دریای اژه توافقنامه ای امضاء کردند که بموجب آن جنگ در خاورمیانه رسماً متوقف شد.

در روز امضاء سند آتش بس، انورپاشا و طلعت پاشا و سایر سران ترکهای جوان به آلمان گریختند. یک حکومت جدید سندرا پذیرفت. سند توقف جنگ پیش از آنکه یک توافق دوجانبه برابر باشد، نوعی تسلیم مذبحخانه عثمانی بود به شرایط متفقین بویژه بریتانیای پیروزمند، محتوی آتش بس مدرس عبارت بود از:^{۲۸}

- تسلیم دارانل، بسفر، همه پادگانهای حجاز، عصیر، یمن، سوریه، بین النهرین و همچنین کشتیهای جنگی ترکیه، افسران ترک در طرابلس، عقب نشینی نیروهای ترکیه از شمال غربی ایران به مرزهای پیش از جنگ، تخلیه ماوراء قفقاز و ترک سیلیسیا،
- دارابودن حق اشغال هر نقطه استراتژیکی که متفقین برای تأمین آسایش خود لازم بدانند یا اشغال ۶ ولایت ارمنی شرق ترکیه در صورتیکه در آنها آشوب روی دهد.

- پراکنده کردن نیروهای سپاه ترک بجز شماری که برای نگهداری مرزها و آسایش داخلی لازم است.

- پاکسازی میادین مین زمینی و دریائی و آزادی استفاده از بنادر ترکیه برای کشتیهای متفقین.

- کنترل تلگراف، راه آهن، تونل توروس و نظارت بر وزارت بنادر.

- آزاد کردن بی قید و شرط همه اسرای متفقین و ارامنه.

- قطع مناسبات با آلمان و اطریش و بیرون راندن همه تبعه نظامی و غیر نظامی آنان از خاک عثمانی.

تحلیل شرایط متفقین بر دولت عثمانی بطور غیر مستقیم، عموماً بر خلق کرد نیز که یکی از ملل اصلی زیر دست ترکیه بود مؤثر می افتاد. ولی مواد هفتم درباره اشغال هر منطقه استراتژیکی که لازم بدانند، یازدهم درباره عقب کشیدن فوری سپاه ترکیه از شمال غربی ایران، شانزدهم درباره تسلیم همه سربازخانه های بین النهرین و ماده بیست و چهارم درباره اشغال شش ولایت باصطلاح ارمنی

شرق ترکیه اگر در آنها آشوب روی دهد، همگی مستقیماً با مسئله کرد مرتبط بودند. پس از توقف جنگ، نیروهای بریتانیایی، فرانسوی، ایتالیایی و یونانی به جنوب آناتولی ریختند و آنجا را اشغال کردند و یک نیروی مشترک استانبول را تصرف کرد. تحمیل این شرایط سنگین علت مهمی بود برای برانگیختن شعور ملی خلق ترک و جنبش کمالیستها.

۶ - نشست برندگان برای تقسیم دستاوردهای جنگ

در ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ-ق/ بهمنماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) طرفهای پیروز در جنگ برای گفتگو درباره طرح صلح در پاریس گرد آمدند.^{۳۹} آنان در خاور میانه با دو مسأله مواجه بودند که میبایستی آنها را حل کنند. یکی تصمیم در مورد نواحی اشغالی و دیگری راههای اجرای توافقیهای زمان جنگ.^{۴۰}

در سالهای جنگ ولایات عثمانی بصره، بغداد، بخش بزرگ ولایت موصل، سوریه و فلسطین از سوی بریتانیا از راه جنگ اشغال شده بودند. پس از توقف جنگ نیروهای متفقین شماری از ولایات دیگر را نیز اشغال کردند، نیروهای بریتانیا به سیسیلیا و آدانارفتند پس از مدتی آنها را برای نیروهای فرانسوی جا گذاشتند. نیروهای ایتالیا نیز در آدالیا مستقر شدند. استانبول در اشغال نیروهای مشترک بود. جاهائی از سرزمین عثمانی که از راه جنگ اشغال شده بودند، بجز دمشق برای مدتی از جانب مملکت فیصل و مابقی مستقیماً بوسیله نیروهای بریتانیا اداره میشدند. ایران هم با اینکه در جنگ شرکت نداشت بوسیله نیروهای روسیه و بریتانیا اشغال شد و پس از عقب نشینی سپاه روس عملاً زیر دست نیروهای بریتانیا بود.

مشکل دوم با توافقیهای پنهانی امپریالیستها ارتباط داشت. این توافقها علناً برعکس وعده‌هایی بودند که متفقین به خلقها داده بودند و مخالف پرنسیپهای ویلسن رئیس جمهوری آمریکا بودند و با آرمانهای خلقها همخوانی نداشتند. ویلسن تأکید میکرد که این توافقها پس از قبول اصول او از سوی متفقین ملغی شده‌اند. بر پایه این پرنسیپها میبایستی دیپلماسی آشکار جای دیپلماسی پنهانی را بگیرد و حق آزادی تعیین سرنوشت خلقهای زیر دست ترک مورد قبول واقع شود. بریتانیا و فرانسه حاضر نبودند دست از توافقها و دستاوردهای دوران جنگ بردارند و نیز نمیخواستند با آمریکا دچار اختلاف شوند بلکه میخواستند راهی بیابند که هم مصالح آنان را تأمین کند و هم آمریکا با آن مخالفت ننماید.

درسی ام ژانویه ۱۹۱۹ (- م/ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۱۰ بهمن ماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) انجمن بالای کنفرانس صلح مقرر داشت: "متفقین و دولتهائی که به صفوف آنان پیوسته‌اند بتوافق رسیدند که ارمنستان، سوریه، بین‌النهرین، کردستان، فلسطین، شبه جزیره عربستان برای همیشه از ترکیه جدا شوند."^{۴۱}

۶ - ۱ درخواستهای خلقها از کنفرانس صلح

دول بزرگ برای تقسیم خاور میانه با یکدیگر سرگرم دادوستد و دول کوچک منطقه نیز بحساب دولت شکست خورده ترک در تلاش گسترش قلمرو خود و خلقهای ناحیه نیز به امید بدست آوردن آزادی تعیین سرنوشت خود و ایجاد کشوری مستقل بودند. این خواسته‌های گوناگون که بازتاب مصالح ملی طرفها بودند با یکدیگر همخوانی نداشتند.

۶ - ۱ - ۱ خواسته های یونان

دولت یونان مدت کوتاهی پیش از پایان جنگ بر علیه عثمانی اعلان جنگ داد. پس از توقف نبرد، هیئت نمایندگی خود را بسرکردگی ونزلوس به کنفرانس صلح فرستاد. وی اشغال از میرو نواحی دوروبر آنرا خواستار شد و خواسته های خود را بر عوامل نژادی و تاریخی بنانهاده بود.^{۴۲} عامل نژادی بخاطر اکثریتی یونانی که از دیرباز در آن نواحی ساکن بودند و ادعای تاریخی نیز این بود که سواحل خاوری دریای اژه باکناره های باختری آن ارتباط تاریخی و اتحاد اقتصادی دارند. بریتانیا از خواسته یونانیان پشتیبانی کرد. انجمن بالای متفقین به یونان اختیار داد از میرو اشغال کند. در پانزدهم مه ۱۹۱۹ (م/۱۶ شعبان ۱۳۳۷ هـ-ق/۲۵ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) نیروهای یونان در آنجا پیاده شدند و به پیشروی پرداختند.

۶ - ۱ - ۲ خواسته های ایران

ایران در جنگ مشارکت نداشت، حتی نیروهای روسیه از شمال و بریتانیا از جنوب و ترکیه از غرب برای اشغال آن جنبش درآمدند. نیروهای ایران در برابر آنان هیچ پایداری و ممانعتی نکردند. چون جنگ متوقف شد، ایران عملاً در اشغال بریتانیا بود. آن کشور میخواست پیش از عقب نشینی نیروهایش یک پیماننامه نابرابر برای ایران تحمیل کند و آنرا عملاً تحت الحمايه خود سازد. ایران در آن شرایط سخت، شکست دیرینه اش از عثمانی را بیاد آورد و عدم حضور بلای قدیمیش روسیه را در کنفرانس صلح غنیمت شمرد و تحت عنوان دستکاری مرزهایش ادعاهای ارضی خود را در کردستان و جاهای دیگر از نو بمیان آورد. در این کار نیز به دوستی بریتانیامتیکی بود و بویژه میخواست در برابر قبول آن پیمان نابرابر، دستاوردهای ارضی مذکور را کسب کند. فیروز میرزا نصرالدوله وزیر امور خارجه ایران چند یادداشتی درباره ادعاهای ارضی ایران به حکومت بریتانیا داد و خود نیز در لندن به دیدار لرد کرزن رفت تا به کوشش برای جلب رضایت بریتانیا و پشتیبانی آن کشور از خواسته های ایران بپردازد، تا بهنگام طرح این خواسته ها در کنفرانس صلح از حمایت بریتانیا مطمئن باشد.

ایران میخواست مرزهایش را با روسیه و ترکیه دستکاری کند. نصرالدوله در یادداشت روز ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ (م/۲۶ صفر ۱۳۳۸ هـ-ق/۲۶ آبانماه ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) که برای لرد کرزن نوشته میگوید: "کردها به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده اند که همگی نسبت به هم حسادت و همچشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده اند و بعید است که در آتیه بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا اینکه در داخل یک واحد سیاسی تشکیل یابند.

بازگشت این مناطق کردنشین به ایران، یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تأثیر قوتی مخصوص اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تطبیف روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس و صحنه تخت قاپوشده اند به نحوی آشکار نشان داده، خود می تواند راه حلی برای این مسأله دشوار باشد... کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت. به عکس یگانگی نژاد و مذهب و زبان و علایقی که از این سه رهگذر با ایرانیان دارند آنها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد." آنگاه پیشنهاد می کند مرز ایران بگونه ای اصلاح شود که به غرب دریاچه وان برسد. ایران خواسته های خود را در کردستان بر اساس دلایل تاریخی و نژادی و زبانی و دینی کردها بنانهاده بود. خواسته های ایران از سوی بریتانیا مورد پشتیبانی واقع نشد، از اینرو در

کنفرانس صلح مطرح نگردید. بریتانیا به بهانه شرکت نداشتن در جنگ و بی طرفی ایران، نگذاشت در کنفرانس صلح شرکت کند ولی در واقع میخواست ایران را از هرگونه مشارکت در امور گفتگوی آینده سیاسی خاورمیانه بدور نگهدارد.^{۴۳}

۶ - ۱ - ۳ خواسته های اعراب

اعراب در نتیجه توافق حسین و مک ماهون، در جریان جنگ بر علیه دولت عثمانی بانبروهای بریتانیا همکاری کردند. مک ماهون از جانب حکومت بریتانیا به آنها وعده داد که اگر بر علیه ترکها در جنگ شرکت کنند، از آرمانهای ملیشان پشتیبانی خواهد کرد. امیر فیصل بجای پدرش حسین ملک حجاز، همراه یک هیئت نمایندگی ۳ نفری بالورنس مشهور به پاریس رسیدند. در اوایل ژانویه ۱۹۱۹ (- م / ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ - ق / ۱۱ دیمه ۱۲۹۷ هـ - ش - مترجم) یادداشتی به انجمن بالای کنفرانس صلح تسلیم کرد.^{۴۴} در این یادداشت، فیصل از متفقین خواسته بود که وعده های خود را درباره تایید استقلال عرب بجای آورند و درخواست کرده بود یک دولت یکپارچه برای همه اعراب خاورمیانه، از اسکندرون بسوی شرق تا مرزهای ایران و بسوی جنوب تا اقیانوس هند تأسیس شود. وی خواسته های خود را بر مبنای تشابه نژادی - سامی، زبانی - عربی و دینی - اسلامی نواحی مورد درخواست بنا نهاده بود. همچنین قول داده بود که اگر خواسته هایش برآورده شود، بزودی از ثروت بین النهرین بهره مند گردند.

فیصل در ادعاهای ارضی خود به حقوق ملت کرد تجاوز کرده بود، زیرا بخشی از جاهانی را که از اسکندرون تا مرز ایران درخواست کرده بود، موطن ملت کرد است و در بخش بزرگی از آن اعراب سکونت نداشتند و در قسمتی از آنها اقلیتی عرب و اکثریتی کرد زندگی میکردند. در حالیکه در یادداشت هایش به وجود ملت کرد نه چون یک ملت اصلی و نه چون اقلیتی در منطقه اعتراف نکرده است و در صورت تسلطه قرار گرفتنشان هم، هیچ حقی را برایشان وعده نداده است.^{۴۵}

۶ - ۱ - ۴ خواسته های یهودیان

یهودیان در آن دوران دولتی نداشتند تا زیر نام آن در کنفرانس شرکت کنند. "سازمان جهانی صهیونیستی" یک هیئت نمایندگی مرکب از یهودیان اروپا و آمریکا را بسرکردگی وایزمن تشکیل داده بودند تا در پاریس آرمانهای جنبش صهیونیستی را دنبال کند. صهیونیستها میخواستند تایید بین المللی را برای وعده بلفورد بدست آورند که درباره ایجاد وطن ملت یهود در فلسطین داده شده بود و میخواستند این دستاورد در پیمان صلح گنجانده شود. آنها مخالف بودند که فلسطین به یک دولت عربی ملحق شود، همچنین مخالف حق تعیین سرنوشت خلقها بودند زیرا اگر این حق در فلسطین اجرا میشد بعلت اکثریت عرب، فلسطین دولتی عربی میشد، در همان حال مخالف بین المللی کردن فلسطین بودند که در توافقنامه سایکس- پیکو به آن رأی داده شده بود. آنان میخ

واستند فلسطین مستقیماً تحت تسلط بریتانیا باشد.^{۴۶}

۶ - ۱ - ۵ خواسته های آرامنه

هیئت نمایندگی آرامنه از جانب بوگوس نوبارپاشا رهبری میشود. آرامنه درخواست میکردند که ارمنستان ترکیه که منظورشان ۶ ولایت شرق عثمانی، ارزروم، ارزنجان، وان، بتلیس، خارپوط و دیاربکر بود یک دولت ارمنی ایجاد شود. این درخواست براساس دلایل تاریخی بنانهاده شده بود که در موقع خود آرامنه اکثریت سکنه این نقاط بودند ولی بهنگام اظهار این خواسته، آنها اقلیت کوچکی از سکنه را تشکیل میدادند.^{۴۷} ادعاهای آرامنه با آرمانهای ملت کرد متباین بودند. زیرا کردان نقاطی را که آنان میخواستند دولتشان در آن تأسیس شود، میهن خویش بشمار می آوردند، نه قبل از کشتار آرامنه و نه بعد از آن هم ایشان اکثریت سکنه منطقه نبودند، بلکه در طول تاریخ چندسده اخیر در بیشتر این اماکن شمار کردها بیش از آرامنه بوده است.

تباین خواسته های کردان و آرامنه مانع بزرگی بر سر راه هر دو طرف بوده است. سرانجام بوگوس نوبارپاشا بنماینده گی آرامنه و شریف پاشا بنماینده گی کردان روی این مسأله توافق کردند که تفکیک مرزهای ملی هر دو وطن به داوری بین المللی سپرده شود.

۶ - ۱ - ۶ خواسته های آسوریان

در ماه ژوئیه ۱۹۱۹ (م / م رجب ۱۳۳۷ هـ / ق / فروردین ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) دو تن بنامهای سعید صادق و رستم نجیب بعنوان هیئت نمایندگی آسوری - کلدانی یادداشتی به کنفرانس صلح تسلیم کردند. در این یادداشت درخواست میکردند دولت بزرگی در برخی ولایات شرق ترکیه که حلب و دیرزور و موصل نیز جزو آن باشند تشکیل شود و راهی نیز برای این دولت به کنار دریا در نظر گرفته شود. دول بزرگ آنرا تضمین کنند و تحت الحمايه یکی از آنان باشد. هیئت نمایندگی آسوری خواسته های خود را براساس دلایل تاریخی و کثرت شمار آسوریان نسبت به آرامنه و سلسله نسب آسوری شماری از عشایر کرد و عرب بنانهاده بود. این درخواستها با واقعیت های جغرافیائی و تاریخی مطابقت نداشتند، با آرمانهای کردان و ارمنیان و اعراب متباین بودند، بویژه که آسوریان در منطقه مورد درخواست اقلیت کوچکی از سکنه بوده اند.

۶ - ۱ - ۷ خواسته های کردان

جمعیت تعالی کردستان که تازه در استانبول دست به فعلیت زده بود، شریف پاشا را مأمور کرد که هیئت نمایندگی کرد را سرپرستی کند. شریف پاشا در ۲۲ مه ۱۹۱۹ (م / م ۲۴ شعبان ۱۳۳۷ هـ / ق / ۱ خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) "یادداشتی در مورد خواسته های خلق کرد" را به انجمن بالای کنفرانس صلح در پاریس تسلیم کرد. وی در این یادداشت درخواست کرده بود که یک دولت مستقل کردی در ایالات کردنشین دولت عثمانی تشکیل شود، و خواسته های خود را براساس دلایل تاریخی، شیوه زندگی، زبان و زیستگاه کردها و همچنین وعده متفقین در مورد قبول حقوق خلقها در آزادی تعیین سرنوشت خود بنا نهاده بود. در این یادداشت به مناسبات کردها و آرامنه اشاره کرده بود.

چون کردستان هیچگاه دولت ویژه‌ای نداشته تا که دارای سرزمین سیاسی یا جغرافیائی مشخصی باشد، سرحداتش مورد مناقشه بود. خواسته‌های کردان از سوئی با خواسته‌های ارمنه و اعراب درآمیخته بود، زیرا برخی مناطقی را که آنان درخواست میکردند، کردان جزو میهن خویش میشمردند، و از جانب دیگر با مطامع بریتانیا و فرانسه درمی آمیخت، چون برخی نقاط مورد درخواست کردان جزو نقاطی بود که آنان میخواستند به اشغال خود درآورند. شریف پاشا با نمایندگان ارمنی بتوافق رسید؛ مسأله مرز میهن هر دو خلق برای تصمیم گیری به کنفرانس صلح سپرده شود و هر دو به این تصمیم رضایت دهند.

۷ - تلاش کردها برای استقلال

بخشهای شرق و شمال و جنوب کردستان در سالهای جنگ و در نتیجه آن به ویرانه بزرگی تبدیل شدند. سران جنبش کرد در ترکیه گمان نمیرود در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و جنگی فعالیت چشمگیری بسود جنبش رهاییبخش ملت کرد انجام داده باشند. در ایران تنها در غرب دریاچه ارومیه جنبش مسلحانه‌ای بسرکردگی سملکو وجود داشت که هم با آذریها و هم بامسیحیان درگیر جنگ داخلی شد. کشتار کورکورانه مسیحی و آذری و غارت آبادیها و چپاول مردم، اعمال سملکورا بویژه از جلد سیاسی بیرون آورده و به آن سیمای باند جنایت و سارق مسلحی داده بود، که نمیتوانست اطمینان و پشتیبانی هیچیک از دول متفق را جلب کند. مدت کوتاهی پیش از توقف جنگ و بلافاصله پس از آتش بس، یعنی پس از شکست عثمانی در جنگ، جنبش ملی کرد در کردستان جنوبی و شماری از نواحی کردستان شمالی و استانبول چون عاملی فعال در صحنه سیاسی منطقه از نو سر بر آورد.

۷ - ۱ تلاشهای سلیمانیه

هنوز آتش بس مدرس صورت نگرفته بود که کاربردستان ترک امور سلیمانیه را به شیخ محمود حنفی سپرده بودند. وی در آن زمان در کردستان جنوبی نام آورترین رهبر کرد بود. پس از کشته شدن پدرش شیخ سعید و برادرش شیخ احمد در موصل (۱۹۰۸) - م/ ۱۳۲۶ هـ ق/ ۱۲۸۷ هـ ش - مترجم) که از سوی حکومت اتحادیه‌ها به آنجا تبعید شده بودند، عملاً رئیس خاندان سادات برزنجی و مشایخ منطقه شده بود. در سالهای جنگ فرماندهی مجاهدین کرد را در جنگ رم دهنده پنجوین بر علیه سپاه روس و جنگ شعبیه بر علیه بریتانیا بر عهده داشت. وی از نفوذ فراوانی در میان عشایر منطقه برخوردار بود.

شیخ محمود بار اول برای کاربردستان انگلیس نامه نوشت. آن نامه به دست ترکها افتاد و به این دلیل دستگیر و به اعدام محکوم شد. چیزی به اعدامش نمانده بود که رونویدادهای جنگ به گونه‌ای پیش رفت که ترکها هیچ مصلحتی در کشتن او ندیدند، بلکه ویرا آزاد کردند و به اداره امور سلیمانیه گماشتند. وی بار دوم در اکتبر ۱۹۱۸ (- م/ محرم ۱۳۳۷ هـ ق/ مهر ماه ۱۲۹۷ هـ ش - مترجم) عزت توپچی و احمد فائق را بنمایندهای خود بانامه‌ای نزد کاربردستان بریتانیا در کفری فرستاد. در این نامه خواسته بود؛ بریتانیا خلق کرد را نیز در صف خلقهای آزاد قرار دهد و تضمین کند در هیچ شرایطی اجازه بازگشت سلطه ترک را به کردستان ندهد، در برابر نیز آمادگی خود را برای همکاری با آن کشور ابراز داشت.^{۴۸}

بریتانیا در آن زمان به آرامش کردستان و جلب کردان بسوی خویش نیاز داشت. ویلسن فرماندار کل عراق، میجر نوئل را برای گفتگو با شیخ محمود و گماشتن او به حکمرانی منطقه و تشویق عشایر کرد میان زاب کوچک و رودخانه سیروان بشکل اتحادیه‌ای برهبری وی

در میان خود، به سلیمانیه فرستاد.^{۴۹} نوبل در شانزدهم نوامبر ۱۹۱۸- (م/ ۱۲ صفر ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۲۵ آبان ماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) به سلیمانیه رسید و از آنجا طی تلگرافی به آگاهی فرماندار کل رسانید که: «امروز به سلیمانیه رسیدم. مورد استقبال شاهانه‌ای قرار گرفتم، نمایندگان روستاها در طول راه ایستاده بودند. بارسیدن ما شادی خود را بروز میدادند... من تأسیس یک دولت کردی را در آینده تحت سرپرستی خود و تسلط افسران سیاسی ما دشوار نمی‌بینم، بشرطی که طرحی برای آن ریخته شود.»^{۵۰}

نوبل در سلیمانیه نیز ضمن یک گردهمایی همگانی بنام حکومت بریتانیا گمارده شدن شیخ محمود را به فرمانروایی اعلام نمود و به مردم وعده داد و برای تشکیل یک کنفرانس ۴۰-۵۰ نفری از مردان نامی منطقه به ایجاد رابطه پرداخت. در آن دوران سلیمانیه شهر کوچک و عقب افتاده‌ای بود. تازه از گرسنگی و اسهال و استفراغ رهایی یافته بود. در سرتاسر شهر یک خانه خوب وجود نداشت. بخش بزرگی از آن به ویرانه تبدیل شده بود. روشنفکرانش بدور از آنجا در سپاه عثمانی و دستگاه‌های دیگر آن بودند. ستم همگانی برخی از قدرتمندان شهر و منطقه، دزدی و سرقت مسلحانه و کشتار ناروای مردم، آنجا را بکلی ناآرام و زندگی را دشوار کرده بود.

در اول دسامبر ۱۹۱۸ (۲۸- م/ ربیع الاول ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۱۱ دی ماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) ویلسن فرماندار کل عراق خود با هواپیما به باز دید سلیمانیه رفت. وی در پیروزی سیاست بریتانیا در ناحیه مردم مهمی بود. رفتن او خود بخود از اهمیت سیاسی برخوردار بود. این فرصت خوبی بود تا شیخ محمود و دیگر بزرگمردان کرد لیاقت سیاسی خود و خلقشان را برای اداره امور منطقه به وی ثابت کنند، زیرا او می‌توانست نقش مهمی در نوع سرنوشت کردستان جنوبی ایفا کند. ویلسن در سلیمانیه با شیخ محمود و چند بزرگمرد دیگر دیدار نمود. وی در این کنفرانس بطور مفصل با آنان گفتگو کرد. با رضایت او در سلیمانیه یک حکومت موقت کردی تأسیس شد که شیخ محمود بنماینده بریتانیا فرماندارش باشد. شرکت کنندگان در کنفرانس اگرچه قدرتمندان ناحیه بودند ولی چون بسیاری از آنها رئیس عشیره بیسوادی ناوارد به امور سیاسی و رهبری بودند، درباره آینده به اظهار نظرهای گوناگون پرداختند. ویلسن خود در این باره مینویسد: «برخی از آنان رهبری بریتانیا را در کردستان می‌خواستند و تعدادی نیز مخالفان بودند، برخی اصرار داشتند که کردستان مستقیماً وابسته به لندن باشد، برخی دیگر در نهان بمن گفتند نمی‌خواهند شیخ محمود رئیسشان باشد، بدون آنکه شخص دیگری را در نظر داشته باشند.»^{۵۱}

شیخ محمود در پایان گفتگوها یادداشتی با مهر چهل تن از بزرگمردان منطقه به ویلسن داد و در آن وعده ریتانیا را برای رهایی خلقها از سلطه ترکها و کمک به آنان برای ساختن چهارچوب مستقل خود یادآوری نمود. آنها چون نمایندگان خلق کرد از حکومت بریتانیا درخواست کرده بودند که کردان را از این قولها بی‌بهره نکند و به تنظیم روابط آنان با عراق بپردازد.^{۵۲}

دیری نپائید که میانه شیخ محمود با نمایندگان بریتانیا در سلیمانیه بهم خورد. وی مرز قلمروش را محدود و سلطه خویش را کم‌ارزایی مینمود و خود را نماینده همه کردان ولایت موصل و شماری از عشایر کرد ایران میدانست. بریتانیاییها از رفتار شیخ محمود شیوه اداره امور منطقه و خواسته‌های رضایت نداشتند. سرانجام وی به کاربرد اسلحه بر علیه نیروهای بریتانیا پناه برد و در جنگی بیهوده در دربندبازیان در هیجدهم ژوئن ۱۹۱۹- (م/ ۲۵ رمضان ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۲ تیر ماه ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) زخمی و دستگیر و به دادگاه سپرده شد و حکومت سلیمانیه منحل گردید. نیروهای بریتانیا شهر را اشغال کردند و افسران انگلیسی مستقیماً اداره امور آنرا برعهده گرفتند.

۷ - ۲ تلاشهای استانبول

در ماه‌های آخر سال ۱۹۱۸ (م/ سه ماهه اول ۱۳۳۷ هـ-ق/ پائیز ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) نشانه‌های شکست دولت ترک بظهور رسید. سران جنبش کرد در استانبول به سازماندهی خویش پرداختند. سید عبدالقادر شمزینی با همکاری امین‌علی بدرخان و چند بزرگمرد دیگر خاندان بدرخان و بابان و چند نامدار کرد دیار بکر، مالاتیبه، درسیم، خارپوط، سلیمانیه، ساوجیلاغ، سندج و... "جمعیت تعالی و ترقی کردستان" را برپا داشتند. اشغال استانبول از سوی نیروهای متفقین آزادی بیشتری را برای فعلیت سیاسی، فرهنگی و دیپلماسی برای آنها تأمین کرد.^{۵۳}

برنامه جمعیت تعالی کردستان دردسترس نیست. از یادداشت‌هایش برای کردستان بریتانیا و متفقین و کنفرانس صلح و گفتگوی سرانش بانمایندگان بریتانیا و باعالی معلوم میشود که آرمانش ایجاد کردستان مستقل با همکاری متفقین بویژه بریتانیا بوده است. نظریه جمعیت تعالی برای استقلال کردستان کاملاً روشن و معلوم نشده است زیرا در یادداشت‌ها و گفتگوها از کردستان مستقل از هرگونه سلطه‌ای، کردستان مستقل تحت‌الحمايه انگلیس، کردستان خودمختار تحت تسلط بریتانیا، کردستان خودمختار در چهارچوب دولت عثمانی سخن رفته و منظور از همه اینها نیز استقلال یا نوعی از استقلال بوده است.

از هفتم نوامبر ۱۹۱۸ (م/ ۳ صفر ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۱۶ آبانماه ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم)، جمعیت برای اظهار نظریات خود مجله کردی-ترکی "ژین" (زیستن- مترجم) را بسپرستی حمزه مکی انتشار میداد و میکوشید در شهرهای کردستان باشگاه و کمیته‌های جمعیت را تأسیس کند و برای اهمیت دادن به باسوادی و انتشار کتاب کردی، سازمان فرهنگی "کردتعمیم معارف و نشریات جمعیتی" (جمعیت تعمیم معارف و نشریات کرد - مترجم) را تأسیس کرد. این جمعیت اهمیت ویژه‌ای برای سازماندهی زنان کرد و اصلاح زندگی کارگران کرد در استانبول قائل شد و برای بازگشت کردانی که در سالهای جنگ بزور از کردستان به نقاط آناتولی تبعید شده بودند، در تلاش بود. جمعیت تعالی کرد برای بدست آوردن حقوق ملی کرد در ۳ جهت حرکت میکرد؛ ارتباط با متفقین، کوشش در کنفرانس صلح، گفتگوی سیاسی با باعالی.

۷ - ۲ - ۱ تلاش با متفقین

در آغاز ژانویه ۱۹۱۹ (م/ اوایل ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ-ق/ اوایل خردادماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) در حالیکه کنفرانس صلح در پاریس تازه سرگرم تشکیل جلسه بود یک هیئت نمایندگی بسرکردگی سید عبدالقادر شمزینی برای گفتگو و تسلیم یادداشت جمعیت تعالی کرد، به دیدار ادمیرال کارلتورب کمیسر عالی بریتانیا در استانبول رفت. بجای وی مستر ریان با این هیئت دیدار کرد. هیئت کرد نگرانی خود را از نادیده گرفتن خواسته‌های کردان ابراز داشت و گفت که اغلب سکنه مناطق شرقی ترکیه کردند و همچنین در آن سوی مرزهای ایران، لرستان و نواحی دیگر همه یا اکثریت مردم مقیم کرده میباشند. مناسبات کرد و ارمنی در شرایط عادی خوب بوده است. برهم خوردن این مناسبات در برخی مواقع مشخص به کردار حکومت عثمانی باز میگردد. روبا بط با نستوریان هم حسنه بوده است. برای اثبات این امر نیز یک مترجم مسیحی با خود برده بودند.

بموجب ارزیابی "ریان" گفته‌هایشان در مورد مرز کردستان خودمختار مورد نظر روشن نبود. بهتر دیدند این موضوع به تصمیم روبا کنفرانس صلح موکول شود. هیئت درخواست کرده بود تسهیلاتی برایشان فراهم شود که نماینده خود را به اروپا بفرستند تا در آنجا مستقیماً از مسأله دفاع کنند. هیئت یادداشتی بهمراه داشت که بتاریخ روز دوم ژانویه ۱۹۱۹ (م/ ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۱۲ دیمه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) بوسیله رئیس کمیته کردستان: سید عبدالقادر، سکرتر کمیته: خلیل بدرخان، سید عبداللّه شمزینی، مصطفی پاشا، عبدالعزیز بابان، ملا سعید بدیع الزمان و ملا علیرضا امضاء شده بود. این یادداشت را

مستقیماً برای کمیسیون عالی نوشته و درخواست کرده بودند آنرا به حکومت بریتانیا برسانند. در آن آمده بود که: "سران کردهمیشه از خلیفه و شاه و سلطان به پشتیبانی برخاسته‌اند ولی هر دو دولت عثمانی و ایران به شیوه‌ای بسیار ناروا کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند... اینکه کردها با ترکیه و ایران بوده‌اند همه‌اش باز می‌گردد به بیم از بلعیده شدن بوسیله روسیه در آینده... موضع کردان را در جنگ نه تنها کردارهای سلطان بلکه اعمال روسیه نیز که اقلیت‌های غیرمسلمان را بر علیه آنان برمی‌انگیخت و میهن کردان را به اشغال تهدید می‌نمود، موجب شده بود. روسیه کردان را به نابودی تهدید می‌کرد. پس از حذف روسیه از صحنه و پیروزی متفقین هیچ دلیلی نمانده که خلق کرد از دست استثمار دیرینه‌اش آزار ببینند... کرد همه و ویژگی‌های را داراست که شایستگی بدست آوردن جای خود را در میان خلق‌های دوست داشته‌باشد و حق‌روای خود را در زمینه آزادی تعیین سرنوشت بدست آورد." در میان کردان تعداد چشمگیری باسواد وجود دارد. سکنه کرد حداقل پنج میلیونند. کمیته بکمک بریتانیا برای پیشرفت کرد امیدوار است."

سید عبدالقادر در دوازدهم ماه مه دیدار دیگری با ادمیرال وی بی داشت. اینبار گذشته از تکرار درخواست‌های پیشین، درخواست نمود بریتانیا بر حکومت عثمانی فشار وارد بیاورد؛ به هزاران کردی که در زمان جنگ به جاهای دوری تبعید شده‌اند اجازه دهد به موطن خود بازگردند. وی طی ملاقاتی دیگر مستر هوهرل را دید. سید در این دیدار گفت: "کردان خود را در شرایط نامناسب و حتی وحشتناک می‌بینند." هوهرل در گزارش خویش نوشته‌است، کاربردستان استانبول بسرکردگی صدراعظم فریدپاشا برای کردان شماری پیشنهاد ممکن داشتند. به او وعده داده بود که در سایه حکومت ترکیه به کردان خودمختاری کامل بدهند. وی از زبان سید عبدالقادر مینویسد؛ فریدپاشا وعده‌های بسیاری داد، ولی تا بر سر کار نبود هیچ‌یک را بجای نیاورد. حکومت کنونی هم به ریاست علی‌رضاء وعده داده‌است "اداره ذاتی را برای کردان به اجرا درآورد، ولی در عین حال خود تحت فشار قرار دارد. چون خطر مصطفی کمال در پیش است، حکومت می‌خواهد پشتیبانی کردها را بدست آورد. سید عبدالقادر می‌خواهد با متفقین بویژه بریتانیا کاملاً هماهنگی کند، زیرا بنظر او آینده کردان به سیاست حکومت بریتانیا بستگی دارد. همچنین با خوشوقتی توافق کرد و ارمن را در ترکیه و پاریس به آگاهی وی رسانید. سید عبدالقادر به هوهرل گفت: "در حقیقت کردان باید امیدوار باشند که از طریق کنفرانس صلح به آرمان‌های خود برسند نه از راه حکومت عثمانی در استانبول. همچنین ممکن است با گذشت زمان فرصت‌های دیگری پیش آید..." ولی زیرکانه دشواری‌های را که نبودن نیروی کافی متفقین برای فشار بر عثمانی در راستای قبول همه‌مواد پیمان صلح رودر روی کردان قرار خواهند گرفت، روشن کرد.

در این مدت در استانبول گذشته از دیدارهای سید عبدالقادر و همکارانش با کاربردستان بریتانیا برای توضیح دیدگاه‌های کردان و یادداشت‌های شریف پاشا برای کنفرانس صلح در پاریس، چندین یادداشت کتبی در همانجا به بریتانیا و متفقین داده شده‌است و همچنین وقتی کمیسیون کینگ-کرین به استانبول رسید، چند نفری بنام حزب دمکرات کرد پیش رفتند و استقلال کردستان را خواستار شدند. فعالیت سیاسی کردها در استانبول بطور محسوسی اوج گرفته بود. تا آنجا که کمیسیون عالی در استانبول از وزیر امور خارجه بریتانیا پرسید که موضعش در برابر فعالیت‌های کردها باید باشد؟ مستر بلفورد به او آگاهی داد که: "کردان را راهنمایی کن که آرامش را حفظ کنند و نگذارند آشوب برپا شود و منتظر کنفرانس صلح باشند زیرا که نقطه نظرات کردان اکنون برای کنفرانس صلح معلوم است."

کاربردستان انگلیس بطور کلی بتوافق رسیده بودند که بخشی از حقوق ملی کرد مورد قبول واقع شود. ولی در مورد شماری از مسائل مهم در میان خود به نتیجه نرسیده بودند، بویژه: اولاً نوع حقوق چه باشد؟ استقلال به یاری دول بزرگ، فدرالی، چند ناحیه خودمختار در یک دولت، اداره ذاتی... ثانیاً حقوق کردان در کدام منطقه جغرافیائی پذیرفته شود، یا بگفته دیگر کردستان کجاست؟ ثالثاً چه کسی کردان را نمایندگی کند تا با او معامله شود؟

بریتانیائیه‌ها خبر آشتی کرد و ارمن‌ها با خوشوقتی دریافت داشتند. کاربردستان آن کشور هر دو طرف را به تعمیق صلح و سازش تشویق می‌کردند. سیاست بریتانیا در کردستان عبارت بود از استقرار صلح و امنیت. سران کرد را ندامت‌اند که نفوذ خود را برای صلح و جلوگیری از هرگونه ناآرامی بکارگیرند. این نیز عملاً فرصتی تاریخی برای مصطفی کمال پیش آورد که آزادانه و بدون برحورد بارویاروئی سیاسی یا مسلحانه با کردستان، طرح تأسیس ترکیه جدید و ذبح مسأله کرد را بریزد.

۷ - ۲ - ۲ کرد و ارمن: آشتی در حاشیه کنفرانس صلح

در بیست و دوم مارس ۱۹۱۹ (م/ ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۷ هـ-ق/ ۲ فروردین ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) ژنرال شریف پاشا یادداشتی تحت عنوان "یادداشتی درباره خواسته‌های خلق کرد" به انجمن بالای کنفرانس صلح تسلیم کرد. در این یادداشت تاریخ کرد و مرز جغرافیائی کردستان و خواسته‌هایش در رابطه با خلق ارمن روشن شده بود. مسأله آرامنه از دو جهت مورد توجه دول اروپائی بود؛ اولاً چون خلقی مسیحی که چند سده در حال استثمار زیر سلطه یک دولت اسلامی ستمگر بود. ثانیاً قتل عام ناروای صدها هزار تن از این خلق و در برداشتن باقیمانده آنان. خواسته‌های آنان و کردان بعلت همزیستی طولانی در منطقه‌ای مشترک و پس از آن قتل عام یکدیگر، علمهای حمیدیه که در بر علیه آرامنه و تیپهای مسلح ارمنی بر علیه کردان، نوعی ناسازگاری ژرف ایجاد کرده بود که بدون یافتن راه چاره‌ای برای رفع آن، مشکل بود خواسته‌های این دو خلق بویژه کردان به نتیجه برسد.

گناه قتل عام ارمنی در اروپا بازتاب بزرگی داشت. اگر چه این کار تحت سرپرستی طلعت پاشا وزیر امور داخله ترکیه انجام گرفته بود، ولی چون علمهای حمیدیه در آن مشارکت داشتند، ترک‌ها می‌خواستند این گناه را بگردن کردها بیندازند تا آنان را بدنام کنند، و چون خلقی درنده و عقب افتاده پیش چشم جهانیان جلوه‌اش دهند. توفیق پاشاکه چندین بار وزیر و مدتهاسفیر ترکیه در بریتانیا بود، بدنبال توقف جنگ در لندن اظهار داشته بود: "کسانی که آرامنه را کشتند کرد بودند. ترک‌ها و حکومت ترکیه از این کار مبری هستند. اگر احتیاجات و مشغولیت‌های جنگ نمی‌بود حکومت می‌توانست نگذارد این کار روی دهد و مقصرین را مجازات می‌کرد."

کردان نه خود رسانه‌ای داشتند و نه یک ارگان دیپلماسی که بتواند این گناه را از خود دور سازد و کناهاکار اصلی را به افکار عمومی جهان بشناساند. بسیاری از مجامع جهانی این گناه را بگردن کردها انداختند. دوشاهد بیگانه در آن دوران که یکی خود آرامنه و دیگری یک افسر انگلیسی بود، بخشی از این تبلیغات را رد کردند. هیئت نمایندگی آرامنه بسرکردگی بوگوس نوبار پاشا در ژوئن ۱۹۱۸ (م/ شعبان ۱۳۳۶ هـ-ق/ خرداد ماه ۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) "یادداشتی درباره مسأله ارمن"^{۵۶} را به همه سران جهان داد و در آن گناه همه مشقات وارده به خلق ارمن را بگردن سلطان عبدالحمید و دیگر کاربردستان ترک انداخته بود، همچنین میجر نوئل در گزارشی که از سفر طولانی به کردستان درباره خلق کرد نوشته بود، گواهی می‌دهد که تقصیر این گناه بگردن کاربردستان ترک است نه کردان، بلکه کردها تا آنجا که توانسته‌اند در نجات جان آرامنه گریزان کوشیده‌اند.^{۵۷}

سران جنبش کرد اهمیت توافق با آرامنه را درک کرده بودند. اولاً برای اینکه مانند دولت همسایه باید راه همزیستی مسالمت‌آمیز را در پیش گیرند، ثانیاً برای اینکه آمیختگی خواسته‌های ارضی این دو خلق برای پشت گوش انداختن حقوقشان در صلح جهانی بهانه قرار نگیرد. زیرا کاربردستان دول اروپائی بهر مناسبتی آنرا تکرار می‌کردند.

پس از گفتگوهای بسیار میان شریف‌پاشا بنمایندگی خلق کرد و بوغوس نوبارپاشا بنمایندگی خلق ارمن و اوهانجیان بنمایندگی حکومت ارمنی در قفقاز موافقتنامه‌ای امضاء شده که برای کسان بسیاری وحشی کار بدستان دول اروپائی غیرمنتظره بود. توافق از سوی هر دو طرف بشرح زیر برای رئیس کنفرانس صلح فرستاده شد.

پاریس ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹ (- م / ۲۸ صفر ۱۳۳۸ هـ - ق / ۲۹ آبان ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم)

جناب رئیس!

خوشوقتیم که نسخه‌ای از نامه‌ای را بحضورتان تقدیم داریم که برای کنفرانس صلح نوشته شده و از سوی ما نمایندگی متحد ارمنی و نمایندگی متحد کرد در کنفرانس صلح امضاء شده است. جنابعالی میبینید که برعکس گفته دشمنانمان که ادعا میکنند ارامنه و کردان نمیتوانند باهم در صلح زندگی کنند، پیمان صلح بستیم، در روشنائی تحقق آرمانهای ملیمان که پیمانۀ آینده است.

خواهشمند است احترامات ما را بپذیرید

رئیس نمایندگی کرد در کنفرانس صلح - شریف

رئیس نمایندگی ملی ارمن - بوغوس نوبار

اینک تکست پیمان نامۀ صلح هر دو نمایندگی:

۱۲ - خیابان رئیس ویلسن، پاریس

۲۰ نوامبر ۱۹۱۹

نمایندگی متحد ارمن

ما امضاء کنندگان ذیل، نمایندگی حلقهای ارمن و کرد افتخار داریم کنفرانس صلح را مطلع سازیم که هر دو خلق ما دارای مصلحت واحدی هستند، برای آرمانهای واحدی میکوشند، به آزادی و استقلال خود واقفند، بویژه آزادی ارامنه و رهائیشان از سلطۀ شدید حکومت عثمانی یعنی رهائی آنان از اتحاد و ترقی.

ما همه باهم بتوافق رسیدیم که از کنفرانس صلح درخواست کنیم بموجب حقوق ابتدائی ملت‌ها به یاری یکی از دول بزرگ، قرار تأسیس ارمنستان متحد مستقل و کردستان مستقل را صادر کنند.

شریف، هیئت نمایندگی کرد برای کنفرانس صلح

بوغوس نوبار، رئیس هیئت نمایندگی ارامنه

د. ادهانیان، رئیس موقت نمایندگی جمهوری ارمنستان

این موقفیت بزرگی بود که موضع نمایندگان هر دو خلق را در کنفرانس صلح و میان دولتها استحکام بخشید. متفقین بویژه بریتانیا با خوشوقتی این خبر را دریافت داشتند. کرزن به کمیسر عالی در استانبول آگاهی داد که به تشویق این روند بپردازد. بابعالی و همچنین جنبش کمالیست که در شرق آناتولی در حال گسترش بود از این گام ناراحت بودند. به تحریک مصطفی کمال و زیر فشار

هوادارانش، از جانب طوایف کردو بویژه آنهایی که در کشتار ارامنه دست داشتند، یک تلگرام نارضائی بر علیه نمایندگی شریف پاشا و توافق ارامنه با کردان برای متفقین و کنفرانس صلح و بابعالی فرستاده شد.

۷ - ۲ - ۳ مذاکرات باباعالی، درهم ریختن صفوف کردان

جمعیت تعالی کرد، همزمان با فعالیت گرمی که در میدان مناسبات بین المللی نشان میداد، راه دیگری نیز در پیش گرفته بود؛ راه گفتگو با بابعالی برای یافتن راه چاره ای برای مشکل ملت کرد. پس از توقف جنگ، کرد تنها ملت بزرگی بود که زیر دست حکومت ترک باقی مانده بود. ترکیه میخواست بهر قیمت شده آنرا از دست ندهد. بویژه در آن حال که سران کرد برای تحقق آرمانهای جنبش به مبارزه سیاسی حادّی دست زده بودند، زمینه بین المللی نیز تا اندازه ای برای اینکار مساعد بود. بابعالی میخواست مسأله کرد بین المللی نشده و وارد مجالس و مجامع جهانی نشود. بلکه همچنان چون یک مسأله داخلی ترکیه باقی بماند. برای اجرای این سیاست به مانور پرداخت. روزنامه های ترکیه در مورد لزوم اتحاد دو خلق مسلمان و مصایبیکه با جدائی کردان از دولت عثمانی بر سر هر دو خلق خواهد آمد، مقالات مهیجی مینوشتند. بابعالی به نزدیک کردن برخی از سران کرد به خود پرداخت و مقامات و مناصب عالی به آنان تفویض نمود. در اول ژوئن ۱۹۱۹ (- م/ ۳۰ رمضان ۱۳۳۷ هـ - ق/ ۱۱ خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) بابعالی دسته ای از سرکردگان جمعیت را برای مذاکرات سیاسی با هیئتی از وزارت عثمانی فراخواند.^{۵۸} از جانب کردان سید عبدالقادر شمزینی، امین علی بدرخان، مراد بدرخان و از سوی بابعالی شیخ الاسلام ابراهیم افندی حیدری، احمد عبوق پاشا وزیر راه، عون پاشا وزیر جنگ در گفتگوها شرکت کردند. پس از چند نشست مشترک، بابعالی به هیئت نمایندگی کرد وعده داد:

۱ - به کردستان خودمختاری داده شود بشرطی که در جامعه عثمانی باقی بماند.

۲ - طرح موثری برای اعلام این آزادی ریخته شود و اجرای آن فوراً آغاز گردد.^{۶۰}

هنگام سفر فرید پاشا صدر اعظم و توفیق پاشا وزیر امور خارجه به پاریس، شریف پاشا بر پایه دیدگاه های رهبری جمعیت، سلسله گفتگوهای با آنان انجام داد، که همان وعده های پیشین را تکرار کردند. عقب انداختن اجرای وعده ها از سوی وزارت فرید پاشا دست بدست کردن وزارت پس از اونیز بی آنکه گامی برای اجرای آن برداشته شود، در دل سران کرد بویژه سید عبدالقادر، از همان آغاز درباره واقیعت مقاصد کار بدستان ترک ایجاد شبهه نمود. سران کرد گمان میکردند که بابعالی در فکر طفره دادن آنهاست نه احقاق حقوقشان، زیرا که تا میرفت خطر جنبش کمالیست ها و نیاز حکومت استانبول به پشتیبانی کردها فزونی می یافت.

گفتگوی جمعیت تعالی کردستان با بابعالی برای قبول حق خودمختاری کردستان در چهارچوب جامعه عثمانی، در صفوف رهبری جنبش ایجاد اختلاف نمود. سران این جنبش در مورد نحوه چاره سازی مشکل اختلاف نظر داشتند. برخی به خودمختاری در چهارچوب جامعه عثمانی راضی نبودند و میخواستند کردستان مستقل یا با کمک یکی از دول بزرگ اروپائی خودمختار و از دولت عثمانی جدا باشد. همچنین درباره شیوه موضعگیری در برابر ترکیه اختلاف نظر داشتند. برخی معتقد بودند که از ضعف حکومت ترک بطور کامل استفاده شود تا کردان خواسته های ملی خود را تحمیل کنند و برای همیشه از این دولت ستمگر جدا شوند. برای این کار همه راه های سیاسی، دیپلماسی و مسلحانه در پیش گرفته شود. در حالیکه برخی عقیده داشتند که در این شرایط کردان نایستی برای ترکها مشکل ایجاد کنند و باید آنان را یاری دهند تا خود را از این مشقت برهانند.

ناسازگاری دیدگاه‌های سیاسی باناسازگاری منافع خصوصی و عشیره‌ای و منطقه‌ای در آمیخته‌بود و به‌جداشدن چندتن از رهبران جمعیت‌تعالی کردستان و ایجاد چندسازمان سیاسی تازه انجامید. امین‌علی بدرخان "جمعیت تشکیلات اجتماعی" را تشکیل داد، ممدوح سلیم و همراهانش "حزب دمکرات کرد" را تأسیس کردند، احمد ثریا بدرخان در قاهره "حزب استقلال کردستان" را ایجاد نمود. هر کدام از اینها جدا از دیگری به ایجاد ارتباط با دول و مجامع جهانی پرداختند.

بابعالی در بهم‌زدن صفوف سران جنبش کرد پیروزی چشمگیری بدست آورد و هرگز به وعده‌هایش عمل نکرد. رهبری جنبش استانبول را پایگاه فعالیت خود قرار داده و برای کردستان اهمیت ویژه‌ای قائل نشده بود. کردستان شمالی به مرکز سازماندهی کمالیست‌ها تبدیل شده بود. تلاش‌های شیخ محمود در سلیمانیه سرنگرفت. کردستان جنوبی زیر سلطه بریتانیا و بخش جنوب غربی کردستان تحت تسلط فرانسه قرار گرفته بود. سمرقو بر بخش شمال شرقی کردستان مسلط بود، جمعیت و سازمان‌های دیگر هر چند کوشیدند در کردستان شعبه‌ای بازکنند، کوشش‌هایشان در حد لزوم آزمون جنبش نبود.

جمعیت‌تعالی میبایستی در ارزیابی رویدادها دچار دست‌بالاگرفتن سلطنت عثمانی و دست‌کم‌گرفتن جنبش کمالیست‌ها بوده باشد. برای خلیفه و بابعالی ارزش فراوانی قائل شده و جنبش کمالیست‌ها را نادیده گرفته بود. نه تنها نکوشید هیچ‌گونه توافق و گفتگویی با آن برقرار کند بلکه تا می‌توانست به دشمنیش پرداخت. رهبری کرد را آغاز روی حکومتی بازنده و بی‌آینده شرط بندی کرده بود.

جمعیت‌تعالی کردستان روی کار دیپلماسی بویژه تسلیم‌یادداشت به کار بدستان متفقین و گفتگو با آنان با اتکاء بر اصول رئیس‌ویلسن و کار بدستان بریتانیا و فرانسه تمرکز نمود، با این امید که آنها به کردان آزادی بدهند بدون آنکه خود برای تدارک سیاسی و تسلیحاتی کردستان چاره‌ای بیندیشد، کردستان را برای مصطفی کمال جا گذاشته بود. او در آنجا نیروهای مسلحش را نوسازی کرد، دستگاه‌های دولتش را از نو سازمان داد. طرح باقی گذاشتن کردستان را در زیر دست ترک‌ها و برقراری تسلط بر سر تا سرترکیه را ریخت.

رهبری جنبش کرد گذشته از وعده متفقین، از هیچ پشتیبانی گسترده همگانی، هیچ سازمان سیاسی استواری، سازمان دیپلماتیک کارائی یا تشکیلات مسلحی برخوردار نبود تا بتواند ضمن تلاش دیپلماتیک برای بدست آوردن تایید بین‌المللی حقوق ملی کرد، برای اجرای آن به کوشش سیاسی مسلحانه‌ای نیز در کردستان بپردازد. سید عبدالقادر در یکی از دیدارهایش به این موضوع اعتراف میکند؛ که اگر متفقین برای اجرای پیمان صلح در مورد حقوق کرد نیروی کافی در نظر نگیرند، کردها دچار اوضاع دشواری خواهند شد. جمعیت ضمن نداشتن اینها و تمرکز روی کار دیپلماسی، نتوانست یک سازمان پایدار نیز برای کار دیپلماتیک برپا دارد تا بی‌وقفه خواسته‌های خلق کرد را نزد سازمان‌های جهانی و دول بزرگ اروپائی دنبال کند.

۸ - زمینه‌سازی توافق

۸ - ۱ گردهمایی سان‌رمو

قضیه دشواری که در این مدت بر سر آن توافق شد، تقسیم نفت کردستان بود. پیش از آغاز جنگ، حکومت عثمانی امتیاز استخراج نفت را به "کمپانی نفت ترک" داده بود، که ۷۵٪ سرمایه‌اش بریتانیائی و ۲۵٪ آن آلمانی بود. بریتانیا پس از آغاز جنگ سهم آلمان را نیز متصرف شده بود. در دسامبر ۱۹۱۸ (۴ م) صفر ۱۳۳۶ هـ ق/ آذرماه ۱۲۹۷ هـ ش- مترجم) کلمانسو ضمن دیدارش از لندن، با لویج جرج بتوافق رسید که ولایت موصل در برابر انتقال ولایت سوریه به منطقه نفوذ فرانسه و اختصاص

بخشی از نفت کردستان به آن کشور، به بریتانیا منتقل شود. کلمانسو بهنگام انجام این دادوستد به ارزش نفت کردستان پی نبرده بود. در هیجدهم آوریل ۱۹۱۹ (-) ۱۶/م رجب ۱۳۳۷ هـ-ق/۲۹ فروردین ۱۲۹۸ هـ-ش/۱۸ آوریل ۱۹۱۹ م- مترجم) پیرمنگراز جانب فرانسه و دالتونگ از سوی بریتانیا توافقنامه تقسیم نفت کردستان را امضاء کردند. بنابراین توافق ۲۵٪ یعنی سهمیه آلمان که انگلیس آن را در دست خود گرفته بود به فرانسه داده شد. فرانسه میبایستی اجازه دهد نفت از ایران یا بین‌النهرین، بوسیله لوله یاراه آهن از جاهای تحت الحمایه اش به کناره دریای مدیترانه حمل شود.^{۶۱}

در بیست و چهارم آوریل ۱۹۲۰ (-) ۴/م شعبان ۱۳۳۸ هـ-ق/۴ اردیبهشت ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) کنفرانس صلح برای یافتن راه چاره حد وسطی مابین اصل حق اشغال که کشورهای اروپائی از آن پیروی میکردند و در توافقیهای نهان زمان جنگ گنجانده بودند و اصل حق آزادی تعیین سرنوشت خلقها که ویلسن در اطلاعیه زمان جنگ وعده اش را داده بود، تشکیل جلسه دادند. وی در این نشست روی این مسأله اصرار ورزید. برای حل این اختلاف اصل نوینی را میان آوردند، که آنها هم اصل تحت الحمایگی بود و مورد پسند ویلسن رئیس جمهوری آمریکا قرار گرفت. این اصل نوعی از اداره ولایاتی بود که از سرزمین دولت عثمانی جدا یا مستعمراتی بودند که از آلمان پس گرفته میشدند. اصل مذکور در ماده بیست و دوم پیمان "جامعه ملل" تثبیت شد. استدلال ابداع تحت الحمایگی این بود که هنوز این خلقها به مرحله ای از رشد نرسیده اند که بدون یاری دولتی بزرگتر "حامی" بتوانند خود را اداره کنند. دولت حامی باید برای پیشرفت به دولت تحت الحمایه کمک کند تا آنجا که بتواند به حدی برسد که لیاقت اداره خود و استقلال را بدست آورد. تحت الحمایگی در حقیقت نوعی امکان دادن به اصل حق اشغال ولی زیر نام دیگری بود. آمریکا نیز در ابتدا مخالف اشغال امپریالیستی سرزمین جدا شده از عثمانی بود ولی به این اصل رضایت داد و بعلاوه مشکلات داخلی آرام آرام خود را بسوی گوشه گیری دیرینش از سیاست خارجی در کنفرانس صلح کنار میکشید.

چندین قضیه مهم در جلسات سان رمو حل شدند قبول اصل تحت الحمایگی راه را برای اجرای توافقیهای سری دوران جنگ هموار ساخته بود. آنان بر سر تقسیم دستاوردها توافق رسیدند. ولایات موصل، بغداد، بصره و فلسطین تحت الحمایه بریتانیا قرار گرفتند. اگرچه این تصمیم در ولایات عرب نارضائی ببار آورد، ولی در عمل سنگ زیر بنای برپائی چند دولت عربی را گذاشت که میبایستی در آینده مستقل باشند. همچنین آرزوی صهیونیستها را نیز تحقق بخشید. زیرا تحت الحمایه بریتانیا قرار دادن فلسطین وعده های بلفور را به اجرا در آورد.

۸ - ۲ پیمان سور

تقسیم دوباره نفت کردستان و اراضی اشعالی عثمانی بسیاری از ناسازگاریهای میان دول پیروز در جنگ را حل نموده راه را برای به نتیجه رسیدن جلسات هموار ساخت. در دهم اوت ۱۹۲۰ (-) ۲۴/م ذی القعدة ۱۳۳۸ هـ-ق/۱۹ مرداد ماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) متفقین از سوئی و حکومت عثمانی از سوی دیگر پیمان سور را امضاء کردند. بموجب این پیمان، ترکیه زیر بار سنگینی رفت، چنانکه لنینچوفسکی خلاصه میکند:

۱ - قرار ارضی:

الف - اراضی عربی: همه اراضی عربی از آن پس گرفته شود، حجاز دولتی مستقل و سوریه، فلسطین و بین‌النهرین از زیر دستش خارج و سرنوشتشان به دول بزرگ سپرده شود.

ب - ترکیه اروپا : تراس شرقی تا خط شمال و همچنین تراس غربی به یونان داده شود. بدین ترتیب استانبول در سی کیلومتری مرز یونان قرار می‌گیرد.

ج - از میرو جزایر اژه، شهر از میرو حومه آن برای مدت پنج سال به یونان سپرده شود، پس از این مدت برای الحاق دائمی آن به آراء عمومی سکنه رجوع شود. جزایر مبروس و تانادوس به یونان ملحق گردد، جزایر دوکانزو جزیره استراتژیکی رودنز به ایتالیا داده شود.

د - ارمنستان: به استقلال ارمنستان اعتراف شود و تفکیک مرزهای دو کشور به ویلسن سپرده شود.

ه - کردستان: در بخش دوم پیمان سور ۳ ماده بشرح زیر برای کردها در نظر گرفته شده بود:

ماده ۶۲- در استانبول کمیسیونی مرکب از ۳ عضو از سوی دول بریتانیا، فرانسه و ایتالیا تشکیل شود، شش ماه پس از آخرین تاریخ اجرای این پیمان، یک فرماندار محلی برای اماکن واقع در شرق رود فرات و جنوب غربی مرزی که ترکیه را از سوریه و بین‌التهرین جدا می‌کند، در صورتیکه نژادکرد در آن مسلط باشد، طبق تعلیمات داده شده در ماده... تأسیس شود، در صورتیکه بعثت برخی مسائل موجود توافق سرنگرفت، اعضاء کمیسیون هر یک باید نظر دولت خود را جویا شوند. این نوع توافق لازم است اجازه دهد این موضع روشن شود که اقلیتهای ملی و مذهبی چون نستوریان و دیگران که در این ناحیه زندگی میکنند از بودن خود در زیر چتر امنیت و حفاظت مطمئن باشند. بدین منظور کمیسیونی از اعضاء بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و ایران و کرد برای بررسی و تصمیم‌گیری در مورد ایجاد اصلاحاتی در مرزها در صورت لزوم که بر طبق پیمان برای ترکیه در نظر گرفته شده و به مرز ایران متصل است، بگردش می‌پردازد.

ماده ۶۳ - حکومت عثمانی از این ساعت قول می‌دهد که از تاریخ توصیه و ابلاغ این پیمان تا ۳ ماه تصمیماتی را بمرحله اجرا در آورده که در ماده ۶۲ مذکور بر عهده او واگذاشته و ابلاغ گردیده است.

ماده ۶۴ - اگر تا یک سال پس از تاریخ آغاز اجرای پیمان، در نواحی مندرج در ماده ۶۲، قوم کرد به جامعه اقوام مراجعه کند و اطلاع دهد که قسمت اعظم سکنه این ناحیه می‌خواهند از ترکیه جدا و مستقل شوند، و در صورتیکه جامعه اقوام بر این باور باشد که کردان ظرفیت دریافت استقلال خود را دارند و آنرا توصیه کند، ترکیه از هم‌اکنون این توصیه و اعطای استقلال به قوم کرد و دست برداشتن از هر نوع حقوق و تقالید خود در این نواحی را می‌پذیرد. این تنازل دولت عثمانی از حقوق و تقالید خود ضمن گفتگوی ویژه مفصلی میان نیروهای قسم‌خورده و ترکیه مورد بحث قرار خواهد گرفت. پس از تنازل مذکور نیز هیچ مانعی در مقابل خواسته کردان ولایت موصل جهت الحاق بخش کردستان آن ولایت به کردستان ترکیه و حکومت کردی که از آن درست می‌شود، قرار نخواهد گرفت. ۶۲

د - تنگه‌ها و استانبول: تنگه‌ها تحت سرپرستی بین‌المللی قرار گیرند و نواحی اطراف آن خلع سلاح شوند، استانبول تحت تسلط ترکها باقی بماند.

۲ - تحدید سیادت ترکیه

الف - کاهش سپاه ترک به ۵۰ هزار نفر، لغو سربازگیری، تعیین میزان تسلیحات آن و قراردادش زیر نظارت بازرسان متفقین یا کشورهای بیطرف، تجاوز نکردن ناوگانش از تعداد مشخصی، متفقین برای اجرای این قرار کمیسیونی تشکیل خواهند داد.

ب- قرارداری: ترکیه تحت نظارت کمیسیون مشترکی از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا قرار گیرد که از اختیارات کامل برای کنترل دیون میهنی، بودجه حکومت، پول، قرضه دولتی، امتیازات، گمرک و مالیات غیرمستقیم برخوردار باشد.

ج- کاپیتولاسیون: ضمن ابقای قانون کاپیتولاسیون، شماری مواد سنگین تازه نیز به آن افزوده شود.

د- اقلیتها: حقوق و امتیازات اقلیتهای ملی و دینی بویژه ارمنه، یونانیان، آسوریان، کلدانیان، کردان و بطور کلی مسیحیان را بپذیرد.^{۶۳}

همزمان با پیمان سور، یک توافق سه جانبه میان بریتانیا و فرانسه و ایتالیا منعقد گردید که ترکیه را به مناطق نفوذ فرانسه و ایتالیا تقسیم میکرد. پیمان سور ترکیه را به یک کشور کوچک با استقلال ناقص و وابسته تبدیل نمود. کمالیست‌ها در زمانیکه پیمان سور در آن منعقد گردید به نیروی بزرگی تبدیل شده و چند ولایت آناتولی را تصرف کرده بودند. آنان از همان ابتدا هیئتی را که حکومت استانبول را نمایندگی میکرد قبول نداشتند. از اینرو پیمان سور را رد کردند و حتی آنرا به وسیله خوبی برای برانگیختن ملت ترک و آماده کردنش برای "جنگ استقلال" تبدیل نمودند.

خروج روسیه از جنگ فرصت بزرگی برای ابقای ترکیه ایجاد نمود، زیرا متفقین که میخواستند ترکیه شکست خورده را در حلقه آهنین کشورهای پیروز قرار دهند تا شرایط خود را بر آن تحمیل کنند، پس از انقلاب اکتبر خواسته‌هایشان کاملاً بوقوع نپیوست. متفقین نمیتوانستند خواسته‌های خود را در استانبول، تنگه‌ها، ولایات غربی، بخش جنوبی آناتولی که تحت تسلط خودشان بود تحمیل کنند، ولی وسط آناتولی و جنوب شرقی از فشار خارجی آزاد بودند. اتحاد شوروی انقلابی، دشمن سرسخت کشورهای امپریالیستی که از همه دستاوردهای خود در ترکیه چشم پوشیده بود و با کمالیست‌ها همکاری میکرد، جایگزین روسیه قیصری دشمن دیرینه ترکیه شده بود. مصطفی کمال از آنجا به تدارک خود پرداخت و پیمان سور را باطل ساخت.

۹- مصطفی کمال، پاشای کردستان.

همزمان با کوشش سران و بزرگمردان کرد در استانبول، سلیمانیه، ارومیه، پاریس و قاهره برای تشکیل کردستان مستقل، مصطفی کمال از کردستان به کوشش برای تشکیل ترکیه نوین و بی‌اثر کردن تلاش‌های جنبش ملی کرد پرداخت. او در ماه مه ۱۹۱۹ (- م/ شعبان ۱۳۳۷ هـ.ق / اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ.ش - مترجم) با موافقت سلطان وحیدالدین، از سوی باعالی بعنوان بازرس کل سپاه سوم در شرق آناتولی گمارده شد. کمال نقشه بزرگی برای بلند کردن ترکیه شکست خورده، تسلط بر نیروهای مسلح آن، جلوگیری از ازدست دادن پارچه‌های دیگری از خاک تحت تسلط آن کشور، مبارزه با جنبش‌های آزادیبخش ملی کرد و ارمنی، بیرون راندن نیروهای اشغالگریونانی، فرانسوی، ایتالیایی و بریتانیایی در دست داشت. او بدون توجه به فرمان فراخوانده شدنش به استانبول و سپس عزل و آنگاه فرمان اعدامش، کوشید با مانده نیروهای ترکیه را زیر فرمان خود درآورد و یورش تبلیغاتی گسترده‌ای را برای احیای روح ملی ترک آغاز نمود.

مصطفی کمال برای اجرای نقشه‌اش میبایستی منطقه‌ای را بعنوان حوزه کار خود قرارداد، که تحت تسلط نیروهای ترک، از سلطه نیروهای متفقین بدور، به روسیه که بادل امپریالیستی اروپا اختلاف داشت نزدیک باشد. این ناحیه نیز کردستان شمالی بود که پس از عقب نشینی سپاه روس، زیر دست نیروهای ترک قرار گرفته بود. مصطفی کمال در خاطرات آن زمان خود بازگو میکند که:

”نوزدهم ماه مه ۱۹۱۹ (- م/ ۲۰ شعبان ۱۳۳۷ هـ - ق/ ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) در بندر سامسون پیاده شدم. اوضاع کشور از این قرار بود. سپاه عثمانی در همهٔ میدانی جنگ درهم شکسته، پیمان آتش بس را با شرایط سنگینی امضاء کرده بود. سلطان معزول وحیدالدین بدنبال راهی میگشت که خودو تختش را رهائی دهد. وزارت تحت سرکردگی فریدپاشا در مانده بود و جرئت نداشت. مملکت مورد تاراج فرانسویان، انگلیسیان، یونانیان و ایتالیاییان قرار گرفته بود. گروههای غیرمسلمان از هر راهی برای اجرای نیات ویژهٔ خود بگرمی در تکاپو بودند و برای سقوط امپراطوری عجله میکردند... یک سازمان یونانی بنام ماو دیمیرا به تشکیل گروههای راهزنی میپرداخت. ولی در مشرق برای حفاظت حقوق میهنی ولایات شرقی در ارزروم و العزیز اتحادیه‌ای تأسیس شد که مرکز آن استانبول و هدف آن دفاع از حقوق مسلمانان در این ایالات بود. شاخه‌ای در ارزروم بگرمی تلاش میکرد برای دنیاروشن کند که مردم پس از کوچ آرامنه هیچ تجاوزی انجام نداده‌اند و دارائیشان را هنگام اشغال منطقه بوسیلهٔ روس حفظ کرده‌اند. کمیتهٔ دفاع در ارزروم پس از تحقیق در مورد مسألهٔ ترک، کردو ارمنی بر مبنای علمی و تاریخی مقرر داشت کوشش خود را در آینده روی این نکات متمرکز کند:

۱ - کوچ نکردن تحت هیچ شرایطی

۲. ایجاد سازمان علمی، اقتصادی و دینی بزودی.

۳ - اتحاد برای حفظ کوچکترین بخش ولایات شرقی که گمان میرود از آن جدا شوند.

مرکزیت کمیتهٔ دفاع به پیروزیهاییکه از راه برانگیختن احساسات دینی بدست آورده بود خوشبین بود. گمان میرود بیم از الحاق ولایات شرقی به ارمنستان علت برپائی این کمیته‌ها بوده باشد. خطر دیگری نیز وجود داشت که از یونانیان سرچشمه میگرفت... سازمانها و دستگاههای دیگری نیز روی صحنه پدیدار شدند. در ولایات دیاربکر و بتلیس و العزیزو غیره جمعیت هشیاری و احیای کرد پدید آمد که مرکز رهبری در استانبول بود. هدف این جمعیت ایجاد یک دولت کرد بود تحت سرپرستی بیگانگان. در قونیه نیز جمعیت احیای اسلام قرار داشت. یکی از جمعیت‌های مهم جمعیت دوستان انگلیس بود... در چنین شرایطی تنها یک تصمیم میتوان گرفت، آنهم ایجاد دولت ترکیهٔ نوین است، زیرا فعالیت برای ابقای امپراطوری فروریختهٔ عثمانی به مجازات ناروای ملت ترک می‌انجامد. در نامه‌ای که برمزد در هیجدهم ژوئن ۱۹۱۹ (- م/ ۲۰ رمضان ۱۳۳۷ هـ - ق/ ۲۸ خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) برای جعفر طیار بیگ فرمانده سپاه یکم فرستادم گفته بودم: تومیدانی که دول بزرگ متفق که استقلال کشورمان را خفه میکنند، چکار میکنند... همچنین تسلیم حکومت ماو عدم توجهش را. تصمیم گرفته‌ام آناتولی را ترک نکنم، برای بالابردن روحیه در تراقیه در پیام بیسیمی این راهم نوشته بودم، باموقفیت باتبلیعاتی مقابله شده که برای تأسیس کردستان مستقل بعمل می‌آمد. طرفداران این جنبش متفرق شدند. کرد به ترک پیوست^{۶۴}

اولین کنگرهٔ کمالیستها در روزهای ۲۳ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۱۹ (- م/ ۲۴ شوال تا ۱۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ هـ - ق/ ۱ تا ۱۵ مرداد ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) در شهر ارزروم بسته شد. گذشته از کمیته حفظ حقوق ولایتهای شرقی شماری از مردان بزرگ کرد بویژه عشایرو شیخ‌هایش در آن مشارکت کارگری داشتند. کمال خود برای شماری از ایشان نامه مینوشت و احساسات مذهبی‌شان را برمی‌انگیخت و آنانرا از خطر آرامنه میترسانید. کنگرهٔ ارزروم مقرر داشته بود: ”ولایات ارزروم، سیواس، دیاربکر، خارپوط، وان، بتلیس... واحدهای بهم پیوسته‌اند و بهیچوجه از امپراطوری عثمانی قابل تجزیه و تفکیک نمی‌باشند... مسلمانان این مناطق اختلاف نژادی و اجتماعی این گروه از مسلمانان را مدنظر قرار میدهند که همه یک ملت را تشکیل میدهند، همه خود را چنین می‌انگارند که از یک پدر و مادر زاده شده‌اند.”

کنگره سیواس (۴-۱۱ سپتامبر) که در مورد اصولش در کنگره ارزروم رأی داده شده بود، بیشتر و عمیقتر باروح نژادپرستی ترک تکرار شد، در روزهای برپائی این کنگره، میجر نوئل به همراه جلادت و کامران بدرخان و اکرم جمیل پاشا در سفر طولانی خود به مالاتیه رسیده بودند. این سفر نگرانی فراوانی برای مصطفی کمال درست کرد. وی از قیام کردها میترسید و فرمان دستگیری آنها را صادر کرد، ولی چون هنوز کاملاً استقرار نیافته بود، کار بدستان آنجا به بهانه‌های گوناگون فرمانش را اجرا نکردند و نوئل و همراهانش به حلب گریختند. مصطفی کمال برای همه کار بدستان ترک در کردستان فرمان صادر کرد که شاخه‌های جمعیت تعالی کردستان و دیگر سازمانهای کرد را تعطیل کنند و با هر نوع فعالیت ملی کرد به رویارویی برخیزند.

"آنادولی وروم ایلی مدافعه حقوق جمعیتی" (جمعیت دفاع از حقوق مردم آناتولی وروم- مترجم) به جنبش سیاسی نیرومندی تبدیل شد. در بیست و سوم آوریل ۱۹۲۰ (- م/ ۳ شعبان ۱۳۳۸ هـ-ق/ ۳ اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) اولین جلسه انجمن ملی بزرگ در آنکارا گرفته شد. آنکارا در آن زمان شهر کوچکی بود. در این اجتماع چندین نماینده پارلمان عثمانی و غیره شرکت داشتند. سلطه حکومت سلطان را نادیده گرفت و اعلام نمود که حکومت استانبول یک اسیر و امانده متفقین است، نمی‌تواند هیچ تصمیمی به نفع ترکیه بگیرد. پیشتر گروهی از نمایندگان نژادپرست درون پارلمان عثمانی در استانبول یک برنامه ۶ ماده‌ای را در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۰ (- م/ ۸ جمادی الاول ۱۳۳۸ هـ-ق/ ۸ بهمن ماه ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) طرح ریخته بودند. انجمن آنکارا آنرا "میثاق ملی" شمرد.

اگرچه در آن زمان مسأله کرد به یکی از مهمترین مسائل ترکیه تبدیل و وارد مجامع بین‌المللی شده بود ولی در میثاق ملی ترکیه کاملاً بفراموشی سپرده شده بود. در ماده پنجم آن از احترام به حقوق اقلیتها بحث شده بود بشرط آنکه دول همسایه بهمان طریق با اقلیتهای مسلمان رفتار کنند. منظورشان هم اقلیتهای دینی بود نه قومی.

مصطفی کمال برای اجرای میثاق ملی به فعالیت جنگی و دیپلماتیک پرداخت. افسران ارشد ارتش با او همصدا بودند. بر نیروهای شرق آناتولی تسلط پیدا کرده بود. از آنجمله سپاه نهم قفقاز، نام‌آورترین نیروی ترک که در جنگ شکست نخورده بود. نیروهایی که در روسیه به اسارت درآمده بودند پس از انقلاب اکتبر آزاد شدند و با ۱۳۰ هزار اسیری که متفقین پس از پیمان سورآزاد کردند تقویت شدند. کمال سپاه تازه‌ای از آنان تشکیل داد و روسیه شوروی نیز بخشی از نیازهای تسلیحاتی و تدارکاتی جنگی آنها را تأمین کرد. وی آنها را با روح میهن‌پرستی و ملی‌گرائی برای جنگ استقلال تربیت نمود. سپاه جدید ترکیه میبایستی با پنج دشمن خارجی؛ ارمنه در شرق، فرانسه در سیلیسیا، ایتالیا در آدالیا، یونان در آز میرو و بریتانیا در استانبول رویارویی کند.

نخستین عملیات جنگی در آغاز سال ۱۹۲۰ (- م/ اواسط ۱۳۳۸ هـ-ق/ اواخر ۱۲۹۸ هـ-ش- مترجم) در سیلیسیا بر علیه نیروهای فرانسه آغاز شد و در بهار توانست آنها را به حلب براند. فرانسه در آن زمان در جلسه سان‌رمو کوشید حلب و اسکندرون و دمشق و لبنان زیر سلطه اش قرار گیرند و پایگاه خود را در سوریه تثبیت کند. از اینرو میبایستی با مصطفی کمال به جنگ پایان دهد. درسی ام مه ۱۹۲۰ (- م/ ۹ رمضان ۱۳۳۸ هـ-ق/ ۹ خرداد ماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) در آنکارا توافق آتش‌بس بین طرفین به امضاء رسید.

خیال کمال از جانب فرانسه راحت‌شد و توانست نیروهای خود را در جبهه ارمنه گرد آورد. پیمان سور ولایات تراپوزان، ارزروم، موش، وان... را به جمهوری ارمنی- که تازه در ارمنستان تشکیل شده بود- داده بود. به رئیس ویلسن اختیار داده شده بود که مرز میان ترکیه و ارمنستان را تفکیک کند. نیروهای ترک که بخش بزرگی از آنها را کردها تشکیل میدادند، بفرماندهی ژنرال کاظم قره‌بکر بسوی ارمنستان به پیشروی پرداختند. در نوامبر ۱۹۲۰ (- م/ صفر ۱۳۳۳ هـ-ق/ آبان ماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) قارص را گرفتند و در همان حال نیروی شوروی به ارمنستان یورش برده و آنجا را تصرف کرد. ترکیه در سوم دسامبر ۱۹۲۰ (- م/ ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ-

ق/۱۲ آذرماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) بموجب توافق الکساندرپول، قارص و اردهان را پس گرفت ولی باتوم را از دست داد و آرزوی ارامنه که بخشی از آن در پیمان سور مورد تایید قرار گرفته بود، به گور سپرده شد. بدین ترتیب مصطفی کمال در اواخر سال ۱۹۲۰ (- م/سه ماهه اول ۱۳۳۹ هـ-ق/پائیز ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) خطر فرانسه و ارمنی را رفع نمود و به طرح نقشه جنگی برای بیرون راندن یونانیان از مناطق اشغالی ترکیه پرداخت. او همزمان با این پیروزی به سه موفقیت دیپلماتیک دست یافت:

۱ - در سیزدهم مارس ۱۹۲۱ (- م/۳ رجب ۱۳۳۹ هـ-ق/۲۲ اسفندماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) پیمانی با ایتالیا بست. آن کشور وعده داد آناطولی را در برابر چند امتیاز اقتصادی ترک کند. در ماه ژوئن ایتالیا از خاک ترکیه عقب نشست.

۲ - در شانزدهم مارس ۱۹۲۱ (- م/۶ رجب ۱۳۳۹ هـ-ق/۲۵ اسفند ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی امضاء نمود و اختلافات مرزی را حل کرد. ترکیه رضایت داد باتوم در دست روسیه بماند. آن کشور نیز در عوض سلطه ترکیه را بر قارص و اردهان تایید کرد. طرفین به یکدیگر وعده دادند بر علیه امپریالیسم غرب همکاری کنند و به هماهنگی جنگی بپردازند. روسیه پیوسته به کمالیستها اسلحه و مهمات میداد.

۳ - در بیستم اکتبر ۱۹۲۱ (- م/۱۷ صفر ۱۳۴۰ هـ-ق/۲۸ مهرماه ۱۳۰۰ هـ-ش- مترجم) توافقنامه ای با فرانسه امضاء نمود. آن کشور در مقابل چند امتیاز عمده اقتصادی وعده داد سیلیسیار ترک کند. علت آنهم تضاد منافع فرانسه و انگلیس بود. پشتیبانی بریتانیا از پیشروی یونان مایه تقویت اقتدار انگلیس در دریای اژه و سرانجام سلطه اش بر تنگه همیشد.^{۶۵} اینهم با منافع فرانسه نمیگنجید، از اینرو نیروهای خود را از ترکیه عقب کشید تا مصطفی کمال بتواند به جنگ بر علیه یونان ادامه بدهد. بموجب این پیمان خط تفکیک مرز ترکیه و سلطه فرانسه مشخص گردید. در نتیجه آن تعدادی از پارچه های جدا و دور از هم کردستان و بخشی از خلق کرد تحت تسلط فرانسه قرار گرفتند که بعدها برای دولت سوریه بجا ماندند. مصطفی کمال پس از تأمین کمک شوروی و بیطرفی فرانسه و ایتالیا، همه توان خود را به جنگ با یونان اختصاص داد، در حالیکه ترکیه در جبهه ارامنه سرگرم جنگ بودند، آنها شمار دیگری از مناطق ترکیه را اشغال کرده بودند. در مارس ۱۹۲۱ (- م/ رجب ۱۳۳۹ هـ-ق/ اسفند ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) یورش یونان دوباره آغاز شد و چند جای دیگر را گرفتند و به انکار اپایتخت کمال نزدیک شدند. زد و خوردهای ساحل رودخانه ساخاریا از اوت تاسیتامیر بفتح ترکیه تمام شد. پس از یک سلسله درگیریهای شدید، یونانیان ناچار شدند در حال شکست بسوی دریای مدیترانه عقب بنشینند.

مصطفی کمال بخش اعظم ترکیه را زیر سلطه خود در آورد و به تدارک برای آزادسازی استانبول پرداخت. پس از شکست یونان و تهدید استانبول از سوی کمال، لوید جرج نخست وزیر بریتانیا از متفقین خواست تنگه ها را محافظت کنند. فرانسه و ایتالیا هر دو بتوافق رسیده بودند از اینرو جواب رد دادند، نیروی بریتانیا خود بتنهایی در کناره آسیای داردانل پیاده شد. نیروی ترک و بریتانیا در برابر هم قرار گرفته بودند ولی این امر بجای آنکه به آغاز جنگ بینجامد در یازدهم اکتبر توافق مودانیا از آن سبزشد. این توافقنامه به خشونت پایان داد و تراقیای شرقی و آدریانوپول را در برابر قبول کنترل بین المللی تنگه ها به ترکیه بر میگردانید.

پیروزیهای مصطفی کمال جان پیمان سور را گرفت. از سوئی روسیه دشمن دیرینه ترک میخواست ترکیه نوین پایدار بماند و نیرومند باشد تا در برابر فشار دول امپریالیستی دشمن انقلاب اکتبر ایستادگی کند و به منطقه حائل میان طرفین تبدیل شود و از سوی دیگر متفقین میخواستند ترکیه نیرومند و پایدار بماند تا سیل کمونیزم آنرا از جای نکند. تأمیرفت زمینه بین المللی پیمان جدیدی بجای سور آماده میشد. در بیستم نوامبر ۱۹۲۲ (- م/۳۰ ربیع الاول ۱۳۴۱ هـ-ق/۲۹ آبانماه ۱۳۰۱ هـ-ش- مترجم) کنفرانس صلح از نوو اینبار با حضور عصمت پاشا نماینده ترکیه نوین در لوزان منعقد شد. این خود بخود سندی بود دال بر تایید متفقین بر لغو پیمان سور، تایید حکومت کمالیستی ترکیه و آمادگی برای بستن یک پیمان صلح جدید.

وقتی نیروهای کمالیستها به استانبول نزدیک شدند، چند ماهی بود که فعالیت سیاسی جمعیت تعالی کردستان و دیگر سازمانهای کردی ضعیف شده بود. برخی از اعضاء اینسو و آنسو گریخته و برخی دیگر از کار سیاسی دست کشیده بودند. در جلسات لوزان سران جنبش کرد در استانبول و هیئت نمایندگی موجود در پاریس بر هبری شریف پاشا هیچ فعالیتی از خود نشان ندادند. کسی نبود که خواسته‌های کردان را در لوزان مطرح کند، بلکه بالعکس عصمت پاشا چند کرد را با خود به لوزان برده بود تا به متفقین ثابت کند که کرد تجزیه یا حقوق ملی نمیخواهد و میخواهد با ترکیه بماند.

حاشیه‌های بخش چهارم

۱ - لینچوفسکی، تاریخ خاورمیانه، ترجمه د. هادی جزایری، تهران: اقبال، تیرماه ۱۳۳۷ ش، ص ۴۸، این کتاب به عربی نیز ترجمه شده است. رجوع کنید به جرج لنشوفسکی، الشرق الاوسط فی الشئون العالمیه، ترجمه جعفر خیاط، بغداد، دارالکشاف، بلا

۲ - همانجا

۳ - همانجا

۴ - ه-ق.م، ص ۵۳ - ۵۴

۵ - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۲، چ ۹، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۶۰۰؛ علی دهقان، رضائیه یاسرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، اسفند ۱۳۴۸، ص ۴۶۳،

۶ - برای متن کامل بیانیه رجوع کنید به: عبدالرزاق الحسنی، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ج ۱، بیروت، مطبعه دارالکتب، ۱۹۸۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۵

۷ - برای کسب آگاهی بیشتر درباره روزنامه "تیگه یشتنی راستی" رجوع کنید به: د. کمال مظهر احمد، تیگه یشتنی راستی و شوپنی له روزنامه نووسی کوردی دا، به بغداد، ک-پوری زانیاری کورد، ۱۹۸۷

۸ - هور هویترز، دیپلماسی در خاورمیانه و خاور نزدیک، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴، "انگلیسی"

۹ - لینچوفسکی، م ن، ص ۶۰

۱۰ - ه-ق.م، ص ۵۸،

۱۱ - دانیال متی، "رویدادهای ارومیه و کردستان شمالی، دسامبر ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ در آرشیوهای فرانسه" مجله مطالعات کردی، دراسات کردیه، ش ۱، پاریس، مرکز تحقیقات انستیتو کورد، کانون دوم ۱۹۸۴، ص ۴۶

۱۲ - ه-ق.م، ص ۵۳

۱۳ - الحسنی، م ن، ص ۵۸

۱۴ - دهقان، م ن، ص ۵۱۱

۱۵ - برای نمونه رجوع کنید به اشعار ملاحمدون، ملاعارف صائب و ملاکریم ناطق در: د. مارف خزنده دار، لهبابهت میژووی
ندهبی کوردی بهوه، بهغداد، ۱۹۸۴، ص ۱۵۱ - ۱۵۷

۱۶ - دربارهٔ ارتباط بدرخان باروس رجوع کنید به: جهلیلی جهلیل، نهضه الاکراد الثقافیه... ترجمهٔ بافی نازی، بیروت ۱۹۸۶،
ص ۱۶۱ - ۱۸۹؛ اسماعیل حقی شاهو هیس، "میر عبدالرزاق بدرخان" مجلهٔ روژی نوئی، ش ۷، سلیمانی، تشرین اول ۱۹۶۰،
ص ۵۰ - ۵۳

۱۷- ف. نیکیتین، العائله البارزانیه، ترجمهٔ د. کاوس قفطان، مجلهٔ شمس کردستان، ۵۴، س ۲، بغداد، آب ۱۹۷۳، ۱۹ - ۲۲؛ مسعود
البارزانی، البارزانی والحركة التحريرية الكردیه، انتفاضة بارزانی الاولى: ۱۹۳۱-۱۹۳۲، مطبعه خبات، ۱۹۸۶، ص ۲۱ - ۲۲

۱۸ - دربارهٔ ملاسلیم و قیام بتلیس رجوع کنید به: اسماعیل حقی شاهو هیس، "ملاسلیم افندی" مجلهٔ روژی نوئی، ش،
سلیمانی، تشرین دوم ۱۹۶۰ ص ۲۱ - ۲۸

۱۹ - برای تلاشهای شریف پاشا با انگلیس رجوع کنید به: درایور، کردو کردستان ۱۹۱۹، ص ۷۷ - ۷۹ "انگلیسی"؛ میس بل،
فصول من تاریخ العراق القریب، ترجمه جعفر خیاط، طبعه بیروت،

۲۰ - متی، م ن، ص ۳۵

۲۱ - واسیلی نیکیتین، کردو کردستان، ترجمهٔ محمد قاضی، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۶، ص ۴۱۶

۲۲ - متی، م ن، ص ۳۷

۲۳ - همانجا،

۲۴ - د. محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، ج ۱، تهران؛ گفتار، ۱۳۶۸، ص ۴۲۲ - ۴۲۴

۲۵ - هوره ویتز، م ن، ص ۷

۲۶ - ه-ق.م، ص ۱۸ - ۲۳

۲۷ - ه-ق.م، ص ۳۱ - ۳۲

۲۸ - ه-ق.م، ص ۳۴ - ۳۵

۲۹ - برای نمونهٔ ارزیابی تأثیر مثبت انقلاب اکتبر برمسألهٔ کرد رجوع کنید به: د. سید عزیز شمزینی، الحركة القومیة التحریریه
للشعب الكردي، منشورات الاوک، ۱۹۸۶، ص ۲۷۷؛ جلال طالبانی، کردستان و الحركة القومیة الكردیه، بیروت، دارالطلیعه،
۱۹۷۱؛ د. عبدالرحمن قاسملو، کوردو کوردستان، وهرگ-رپانی عبدالله حسن زاده، بنکه‌ی پیشه‌وا، د. که مال مه زهره ئه حمه‌د،
نوکتوبه‌رو مه‌سه‌له‌ی کورد، مجله برایه‌تی، ش ۹، س ۱، خولی ۲، بهغداد، سه‌ره تاکانی کانونی یه‌که‌می ۱۹۷۰، ص ۴ - ۲۱

- ۳۰ - رفیق حلمی، یادداشت، به شی یه کهم، چاپ مجدد محمدی، ص ۵۱
- ۳۱ - گمان می‌رود بهتر از هر کسی در این مورد نوشته باشد، رجوع کنیده: محمد امین زکی، کورد و کوردستان، چاپ مجدد سیدیان، ص ۲۴۵-۲۵۱، همچنین: رفیق حلمی، یادداشت، بخش اول، چاپ مجدد محمدی، ۳۹-۳۳، د. که مال مه زهره رنه حمده، کوردستان له ساله کانی شه‌ری یه که می جیهانیدا، به‌غداد، ک-رؤی زانیاری کورد ۱۹۷۵؛ شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۲ - شمزینی، ص ۷۵ به نقل از: عبدالعزیز یاملکی، کوردستان و کرد اختلالری، تهران، ۱۹۴۶، ص ۶۲
- ۳۳ - نیکیتین، کرد... م ن، ص ۴۱۷؛ امین زکی، م ن، ص ۲۴۸؛ شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۴ - امین زکی، م ن، ص ۲۵۱
- ۳۵ - شمزینی، م ن، ص ۷۵
- ۳۶ - الحسنی، م ن، ج ۱، ص ۷۲
- ۳۷ - ه-ق.م، ص ۷۶
- ۳۸ - هوره ویتز، م ن، ص ۳۶ - ۳۷
- ۳۹ - درباره این مرحله از مبارزه کردن رجوع کنیده سلسله گفتارهای: د. احمد عثمان ابوبکر، کوردستان فی عهد السلام، مجله "الثقافه الحدیده" بغداد، شماره‌های سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۴، نویسنده در این گفتارها براسناد منتشره از آرشیوهای بریتانیا تکیه نموده، در بخشهایی از این بحث از آنها بفرآوانی استفاده شده است.
- ۴۰ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۱
- ۴۱ - د. احمد عثمان، م ن،
- ۴۲ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۳
- ۴۳ - برای اسناد مربوط به خواسته‌های ایران در مورد دستکاری مرزهای ایران - ترکیه و ایران - روسیه، رجوع کنید به: د. جواد شیخ‌الاسلامی، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس ص ۱۱۱ و ۱۱۸ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۴۶ و ۱۸۵ و ۲۰۴
- ۴۴ - هوره ویتز، م ن، ص ۳۸ - ۳۹
- ۴۵ - سلیمان موسی، الحریکه العربیه، المرحله الاولی للنهضه العربیه الحدیثه، ۱۹۰۸ - ۱۹۲۴، بیروت، دارالنهاری، ۱۹۸۶، ص ۴۶۱ - ۴۷۹
- ۴۶ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۳

- ۴۷ - هـ.ق. م، ص ۹۴
- ۴۸ - د. احمد عثمان ابوبکر، م ن؛ حلمی، یادداشت، بخش اول، ص ۴۹ - ۵۹
- ۴۹ - ویلسن، ص ۱۲۷ - ۱۲۸
- ۵۰ - د. احمد عثمان ابوبکر، م ن،
- ۵۱ - ویلسن، میسوپوتامیا، ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰، ص ۸۷
- ۵۲ - هـ.ق. م، ص ۱۲۹
- ۵۳ - دربارهٔ جت ک و دیگر سازمانهای کردی آن زمان رجوع کنید به: جلال طالبانی، کردستان و الحریه القومیه الکردیه، بیروت، دارالطلیعه، ۱۹۷۱؛ د. عزیز شمزینی، الحریه القومیه التحریریه للشعب الکردی، من منشورات الارک، نیسان ۱۹۸۶، ص ۸۳ - ۸۶؛ د. عبدالستار طاهر شریف، الجمعیات والمنظمات الاحزاب الکردیه فی نصف قرن ۱۹۰۸ - ۱۹۵۸؛ اسماعیل حقی شاهو یس، "خه باتی کورد له رۆژه کانی جه نگی گیتی به که مین له ده ره وه و ناوه وهی کوردستان" مجله رۆژی نوئی، ش ۹، سلیمانی: کانون اول ۱۹۶۰، ص ۲۴ - ۳۰
- ۵۴ - بگفته استاد شاهو یسی نژادپرستان ترک این مجله را "جن" نام نهاده بودند، تعدادی از شماره های "ژین" دوباره از جانب محمد امین بوز ارسلان در سوئد چاپ شده اند.
- ۵۵ - د. بلج شیرکو، القضیه الکردیه، طبعه بیروت، ص ۷۸
- ۵۶ - نمایندگی ملت ارمن، یادداشتی دربارهٔ مسألهٔ ارمن، لندن، ۱۹۱۸
- ۵۷ - میجر نوئل، ملاحظاتی دربارهٔ اوضاع کردستان ۱۹۱۹
- ۵۸ - شیرکو، م ن، ص ۸۰
- ۵۹ - منابع بریتانیائی میگویند نمایندگی کرد؛ سید عبدالقادر، مولازاده رفعت بیگ، امین علی بیگ بودند.
- ۶۰ - شیرکو، هـ.ق. م،
- ۶۱ - لینچوفسکی، م ن، ص ۹۸
- ۶۲ - تکست کامل کردی این مواد از یادداشتهای رفیق حلمی گرفته شده، بسیاری از نویسندگان کرد دربارهٔ این مواد پیمان سور نوشته اند. از این میان تعدادی قابل توجهند، برای نمونه رجوع کنید به: محمد امین زکی، م ن، ص ۲۵۲ - ۲۵۵؛ د. کمال مظهر احمد، "سهرنجدانیکئی نوئی بهرامبر به پیمانی سیفهر و مهسه لهی کورد." مجله برایه تی، ش ۷، ص ۱، خولی ۲، بغداد، اواسط تشرین اول ۱۹۷۰، ص ۱۵ - ۱۹
- ۶۳ - لینچوفسکی، م ن، ص ۱۰۷ - ۱۰۹

۶۴ - برای این بخش از: ریچارد رابینسون، جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تهران، کتابفروشی تهران، ۲۵۳۶؛ محمد محمدتوفیق، کمال آتاتورک، ترجمه اسماعیل فردوسی فراهانی، چ ۲، تهران: نشریات نامه، عراق، ۱۳۱۸؛ سلسله گفتار د. احمد عثمان ابوبکر.

۶۵ - لینچوفسک، م ن، ص ۱۰۵

۵ - آسوریان

۱ - سابقه تاریخی

۱ - ۱ تبار آسوریان

شکی نیست که آسوریان از خلقهای کهن خاورمیانه اند ولی: آسوریان کیستند و از چه زمانی به این نام شناخته شده اند؟ نوادگان کدام ملتند و

به کدامیک از ملل دیگر منطقه میرسند؟ از چه زمانی به این ناحیه آمده اند و چرا پخش و پلا شده اند؟

به این پرسشها هنوز پاسخ کاملی داده نشده است. خلق آسوری دولت ویژه خود را نداشته است. این خلق بدبخت همیشه تحت استعمار دینی و اجتماعی بوده، چندین بار قتل عام و دیرهایش ویران و کتابخانه هایش سوزانده شده اند. درجات منطقه نیز برای دول بزرگ و ابرقدرتها منافع چندانی نداشته است. از اینرو نه خود توانسته تاریخش را بشیوه ای علمی بنگارد و نه سازمانهای علمی هیچ دولتی نیز اهمیت چندان به آن داده اند. از اینرو تاریخ آسوری تاکنون هم محل جروبحث و تفاسیر گوناگون است.

درباره تبار و نام میهن آسوریان تئوری و نظریات گوناگونی وجود دارد. یکی از تئوریها بیانگر این است که آنان نواده کلدانیان سرزمین بین النهرینند که در زمانی کهن در تنگنای قرار گرفته، نواحی جنوبی عراق کنونی را ترک گفته و زیر فشار همسایگان به نواحی کوهستانی کردستان رفته اند. تئوری دیگری آنان را به بازماندگان ایلات مسیحی ای نسبت میدهد که پس از یورش مغول از قتل عام رهایی یافته و از دشتهای موصل به کوهستانهای هکاری و ارومیه روی آورده اند. دیدگاه دیگری تبار آنان را به کردان میرساند که پس از گرویدن به دین مسیح با گذشت زمان اختلافشان با کرد عمیق شده است.^۱ از میان این نظریات گوناگون دو تئوری قابل اهمیت و توجهند:

تئوری اول: آسوریان را بازماندگان امپراطوری آشور میدانند که در قرن دهم (ق م) پیشرفت و گسترش یافته و سپس بدست اقوام ایرانی سقوط کردند و پایتختشان نینوی ویران شد. بازماندگان هم در کوهستانهای کردستان جا گرفتند^۲

از جمله معتقدین این تئوری که چندین مطلب تحقیقاتی درباره اش نوشته اند؛ جهانگرد انگلیسی لایارد در کتابش بنام "نینوی و بازماندگانش" که در سال ۱۸۴۸ (- م / ۱۲۶۳ هـ - ق / ۱۲۲۷ هـ - ش - مترجم) انتشار داده^۳ و پس از او میسیونر انگلیسی ویگرام در چندین بحث و بررسی برای اثبات آن کوشیده است.^۴

آسوریان خود نیز بر این باورند و ضمن بررسیهایشان در اثبات و تکمیل این تئوری کوشیده اند و بر آن تأکید میورزند. از آنجمله نویسنده روسی تبار آسوری ماتفیف^۵ آسوریان خود بر این باورند که چون ایلات کوهستانی ایرانی نینوی را فتح کرده و

به اقتدار امپراطوری آشور پایان داده‌اند، آشوریان شکست خورده در کوهستانهای کردستان بویژه مناطق میان دریاچه‌های وان و ارومیه ماندگار شدند و چند نقطه را زیستگاه خود کردند.

تئوری دوم، آشوریان را جزو بازماندگان ده ایل یهودی می‌شمارد که امپراطوری آشور (۹۱۱-۶۱۲ ق م) طی سه یورش پیاپی، پس از نابود کردن مملکت اسرائیل به اسارت گرفته و بزور از فلسطین به جاهای زیر دست خویش کوچ داده و در آنجانبین بمنظور اینکه برای همیشه از سرزمین خود جدا مانده و نتوانند بار دیگر بهم پیوندند و بفکر بازگشت بیفتند، در نواحی کوهستانی دور و جدا افتاده از هم سکونت داده است.^۶ آنان پس از انتشار آئین مسیح دست از دین خود شسته و به مسیحیت و سپس مذهب نسطوری گرویده ولی از همان گویشی بهره برده اند که در آن زمان در فلسطین بدان سخن گفته بودند. این تئوری را ابتداء کرانت بمیان آورده و درباره آن نوشته است.^۷ سپس دانشمند عراقی د. احمد سوسه چه با هدف سیاسی و چه بمنظور علمی چندین اثر تحقیقاتی درباره آن نوشته و در اثباتش بسیار کوشیده است.^۸

همچنانکه درباره تبار آشوریان بگومگویی فراوانی وجود دارد، نام و شمار زیستگاهشان هم مورد مناقشه است. طی سده‌های پیشین این خلق نام یگانه‌ای نداشته و بنامهای گوناگون، گاه نسطوری، گاه کلدانی و زمانی نصرانی و بجز اینها نیز آسوری و تباری و جیلو و فله و کافرو گیر نامیده شده است. برخی افراد از جمله احمد سوسه بر این باورند که انگلیس بمنظور خاصی اسم آسوری را ابداع کرده و برای اولین بار رئیس کشیشهای کانتربری در سال ۱۸۸۶ (م/ ۱۳۰۳ هـ - ق/ ۱۲۶۵ هـ - ش - مترجم) چنین نامی را برای خلق نهاد است.^۹ این گفته با واقعیت نمیخواند، منابع کلاسیک نویسندگان ناحیه مدّت زمانی بسیار پیش از آن در نوشته‌های خویش نام آسوری را آورده‌اند، از جمله شرفنامه که در سال ۱۰۰۵ هجری برابر با ۱۵۹۶ میلادی (۱۰۰۵ هـ - ق/ ۹۷۵ هـ - ش - مترجم) نوشته شده است.^{۱۰}

نامیده شدن آشوریان "به نسطوری" به مذهب آنها بر میگردد. نسطوریوس، یکی از پیشوایان بزرگ مسیحی شهر اورفاد در سال ۴۲۴ (میلادی - مترجم) عقیده نوینی را وارد دین مسیح نمود. این نیز نخستین تقسیم عمیق را درون این دین موجب شد. نسطوریوس بر این باور بود که عیسی دارای دو شخصیت جداگانه است. شخصیتی انسانی "پسر" و شخصیتی خدائی "پدر". مریم نیاید مادر خدا شمرده شود، چون او نیز بشر است و مسیح راز اده است. مسیح نیز بر روی صلیب مرده است. این باور با عقاید موجود در دین مسیح همخوانی نداشت، زیرا دیگر پیشوایان مذهبی بویژه در روم و اسکندریه با آن به مخالفت برخاستند و آنرا یک نوآوری ناسازگار با باور مسیحیت و ارتداد از دین بشمار آوردند.^{۱۱} ولی نسطوریوس با گذشت زمان طرفداران بیشتری پیدا کرد و برخی از مسیحیان از جمله مسیحیان کردستان به عقیده او گرویدند و به این دلیل نسطوری نامیده شدند. جدائی کلیسای نسطوری از کلیسای غربی - رومی و استقلال دینی آنان، شاهان ایران را بر وفاداریشان مطمئن ساخت و بدینجهت نیز از تعقیب و آزار آنان در مرزهای امپراطوری ایران کاسته شد. ابتدا مرکز اصلی نشر عقیده نسطوری در اورفاد بود، سپس در مداین و دیگر شهرهای مهم ایران مراکز خود را بر پا کردند.^{۱۲} دگر گونیهای شرایط سیاسی و جنگی و دینی منطقه، آنانرا به تغییر مکان واداشت.

پیشوای دینی نسطوریان که "مارشیمون" نامیده میشود، در یک خاندان به ارث باقی میماند. مارشیمون مدتی در القوش نزدیک موصل و سپس در عینکاه نزدیک اربیل بود و پس از آن مارشیمون سیزدهم (۱۶۶۰-۱۷۰۰) (م/ ۱۰۷۰-۱۱۱۱ هـ - ق/ ۱۰۳۹-۱۰۷۹ هـ - ش - مترجم) به روستای جوله مرگ در هکاری منتقل شد.^{۱۳} نسطوریان مناطق کوهستانی از زبان، آداب دینی و اجتماعی و حتی عشیره‌ای خود محافظت کرده‌اند. جیلو، تیاری، بازی، تخومی، آشوتی... نام برخی از ایل‌های نیرومند این خلق بوده‌اند. یک کشیش آسوری در موصل اسامی ایل‌های مسیحی را چنین شجره نویسی کرده است: تیاری، تکوب (تخومی)، جلودی (جیلو)، لیوینی، برواری، نیروئی. نیروئی و برواری آمیخته‌ای بودند از مسلمان و مسیحی.^{۱۴} هر یک از این

ایلهارئیسسی داشتند که امور دینیشان را سرپرستی میکرد و او را ملک مینامیدند. کشیشی نیز از سوی مارشیمون گمارده میشد و امور دینی آنها را سرپرستی میکرد. رئیس دینی و دنیائی همه آنان مارشیمون بود که بارگاهش در روستای قوچانس در هکاری قرار داشت. آمدن میسیون مذهبی بیگانه یگانگی مذهبی آنها را برهم زد و در میان نشان کاتولیک، پروتستان، ارتدکس و... پدید آمد.

آسوریان زیر سلطه عثمانی در داخل مرزهای امارات هکاری، بوتان، بادینان و سوران میزیستند که جزو ولایات وان و دیاربکرو موصل بودند. آسوریان زیر دست ایران هم در ارومیه و روستاهای دوروبر آن میزیستند که جزو ولایت آذربایجان بود. لرد کرزن در ۱۸۹۱ (م/ ۱۳۰۸ ه- ق/ ۱۲۷۰ ه- ش- مترجم) شمار همه آنانرا ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تن برآورد کرده است. چهل هزارشان در آذربایجان بودند. سرشماری آسوریان آذربایجان را هم که اغلب در مناطق کردنشین بوده اند، بدین ترتیب نوشته است: باراندوز ۱۰۰ خانوار، ناحیه ارومیه ۳۶۰۰ خانوار، ناحیه سلماس ۷۰۰ خانوار، سومای و چراغ ۱۰۰ خانوار، ترگور ۵۰۰ خانوار، سلدوز ۴۰۰ خانوار، مرگور ۱۰۰ خانوار و رویهمرفته ۵۵۰۰ خانوار.^{۱۶} آسویان بزبان سریانی سخن میگویند که ریشه آن به زبان آرامی برمیگردد و آنها مانند عربی و عبری از خانواده زبانهای سامی است. د. سوسه بر این باور است که زبانیکه آسوریان کردستان در میان خود با آن سخن میگویند، همان زبانیکه مسیحیان و یهودیان فلسطین در زمان خود بکار برده اند. علت محفوظ ماندنش را هم با وجود همه دگرگونیهای ژرفی که در منطقه روی داده است، به انفصال آنان در نواحی سخت کوهستانی نسبت میدهد.^{۱۷} تا بحال در چند جای کردستان آثار دیرینه آشوری و دیر تاریخی آسوری برجای مانده اند. بررسیهای زبانشناسی روشن میکنند که ریشه زبان شناسی نام شماری از روستاها و آبادیها و کوهها و رودخانههای کردستان سریانیست.

۱ - ۲ مناسبات آسوریان با کردان

ایدئولوژی رسمی هردو امپراطوری عثمانی و ایران دین اسلام بود. امور دولتی عثمانی در دست ترکست و امور دولتی ایران در دست آذربایان شیعه بوده و ملت کرد نه دارای دولت مستقل خود بوده و نه در تصمیمات سیاسی ایران و ترکیه مشارکت داشته است. در هر دو دولت زیر دست بوده و دین یا مذهب ویژه خود را نداشته است که با ایدئولوژی ملیش آمیختگی داشته باشد تا مشوق او برای لشکرکشی و اشغال ممالک دیگر و تسلیم حلقهای همسایه بشود. در میان ملت کرد "وحدت دینی" وجود داشته است. اگر چه اغلب کردان مسلمان بوده اند، ولی همه از مذهب واحدی پیروی نکرده اند. مسلمانان به سنی، شیعه، علوی و... تقسیم میشده اند. در کنار اسلام شماری از ایلات کرد پیرو دین یزیدی بوده اند و در برخی نقاط نیز کاکائی یا چنانکه مشهور است "علی الهی" وجود داشته است و گذشته از اینها مسیحی و یهودیها نیز در کردستان بوده اند، ولی در تاریخ کرد بحثی از هیچ جنگ داخلی دینی در میان نیست، بلکه بطور کلی همزیستی مسالمت آمیز بر روابط مذاهب و ادیان نامبرده چیره بوده است. شرفخان چندین رویداد تاریخی را درباره همکاری کرد مسلمان با آسوری مسیحی بر علیه سلطه ایلات ترکمن آق قوینلو بازگو میکند.

رویداد اول: در روزهاییکه ایلات ترکمن آق قوینلو بسرکردگی صوفی خلیل و عربشاه بیگ منطقه هکاری را از دست امرای آن خارج و اشغال کردند، آسوریان دیزج میبایستی روزهای شنبه هیزم و وسایل لازم را بر پشت خود بداخل قلعه آنجا که مرکز اقتدار هکاری بود حمل کنند. امرای هکاری هر کدام بسوئی آواره شدند. چند آسوری برای کار کردن راهشان به مصر و شام می افتد و در آنجا عزالدین زرین چنگ را که یکی از امرای هکاری بود می یابند. از او میخوانند در نهان پیش آنان بازگردد تا منطقه را آزاد کنند. عزالدین بر اساس وعده آنان به منطقه باز میگردد و در میان ایلات آنها پنهان میشود و طرح بازپس گرفتن ناحیه را میریزد. در یکی از شنبه ها که میبایستی آسوریان به بیگاری با پشت هیزم وارد قلعه شوند، در میان کوله بارهایشان اسلحه مخفی کردند و

عزالدین هم لباس آنانرا به تن کرد و به همراهشان وارد قلعه شد، آنگاه کوله بارها را انداخته دست به اسلحه بردند، عزالدین قلعه را تصرف کرد و به سلطه آق قویونلو پایان دادند و فرمانروائی امرای هکاری با همکاری آسوریان دوباره برقرار شد.^{۱۸}

رویداد دوم: در همان سالهای سلطه آق قویونلو، در حالیکه بزرگان ایل روژکی سرگرم کشیدن نقشه برای آزادی بتلیس از دست اشغالگران بودند، محمد آقای کلهوکی که امرای بتلیس او را پنهانی از قم به کردستان آورده بودند، بحدی به آسوریان اطمینان داشت که در هکاری در میان آنان پنهان شد.

کرد و آسوری هر دو زیر دست باعالی و دربار ایران بودند. شریعت اسلام اساس قانون و شیوه سازماندهی امور هر دو دولت بود. آسوریان زیر سایه هیچیک از این دولتها با مسلمانان یکسان و برابر نبودند. مسلمانان همولایتی کامل و غیر مسلمانان بویژه مسیحیان و یهودیان هر دو از اهل کتاب بشمار می آمدند، که در صفت "اهل الذمه" قرار داشتند و وظایف و حقوقشان بر این پایه تعیین و بانسبوریان مانند بخشی از مسیحیان رفتار شده است. قانونیکه بر مسیحیان تحمیل شده در مورد آنها نیز به اجرا درآمده است. مسیحیان بطور کلی زیر بار استثمار دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بودند. با اینحال هم مناسبات مسلمانان کرد و غیر مسلمانان ساکن کردستان بطور کلی آرام و معمولی بوده و جنگ مذهبی تاسده نوزدهم در آنجا بوقوع نپیوسته است.

آسوریان کردستان در مرز امارات خود مختار هکاری، بوتان، بادینان و سوران در آسایش زیسته اند. ملکه های آسوری خود رئیس ایلهایشان بوده اند. آنان بجای همه ایلات خود مستقیماً در برابر امرای کردیوالی و کاربدستان عثمانی درگردآوری مالیات و سرانه و سازماندهی جنگاوران طوایف خود بهنگام لزوم، مسئول بوده اند. امرای کرد در امور داخلی دینی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان دخالت نکرده اند. ریج در ملاحظات خود درباره آنان مینویسد: "برای رسیدن به آسای صغیر از این راه بایستی از نواحی سختی عبور نمود که ایلات کلدانی مسیحی در آن زندگی میکنند. کسانی که بنظر من تنها مسیحیان خاور میانه اند که استقلال خود را در برابر مسلمانان حفظ کرده اند، و نیرومندان برای آن آماده شده اند." وی همچنین در یادداشتهاش مینویسد: "کوهستانی ترین ایلات جوله مرگ یا هکاری که جدا افتاده اند کلدانیانند، چهار ایلند، به فرمان میر هکاری توجهی نمیکنند، زندگی کاملاً در دانه ای دارند، دینشان مسیحی و پیرو نسطوریوسند، مردانشان در درشت اندامی و بلند قدی و رشادت نام آورند. میگویند گذشتن از منطقه آنان خطراتی بیش از عبور از منطقه مسلمانان در بردارد. آنان در مناطق مابین عمادیه و جوله مرگ ساکنند. بجز آنها تنها یک ایل مسلمان در آنجا مسکن دارد. میر هکاری اگر بتواند رضایتشان را بدست آورد، مقداری مالیات به او میدهند ولی نه بسیار."^{۲۰}

ریج در جاهای دیگری از سیاحتنامه اش مینویسد: "جوله مرگ پایتخت ناحیه هکاری کردستان است، قوچانس بارگاه پاتریارک کلدانی در آنجا قرار دارد. او (پاتریارک- م) در هر جنگی که میان میر هکاری و ایران رودهد، خود فرماندهی لشکر را بر عهده میگیرد... به مهارت در کاربرد تفنگ و شمشیر مشهور است، همچنانکه همه دزدان او میدانند.^{۲۱} وقتی قاصد ریج میخواهد برای بردن پست به استانبول از ناحیه هکاری بگذرد زیر پاشامیر بابان او را اندر زمیدهد: "... هر چه که از آنان میگیرد بهایش را بپردازد، در پرداخت بهای هیچ غذایی که برایش می آورند خست بخرج ندهد بلکه هر چه جلوش گذاشتند بخورد و به ستایش آن بپردازد، زیر آسانیکه او از منطقه آنان میگذرد از همه درنده ترو خشن ترند... کوچکترین تجاوز به آنان به نابودیش خواهد انجامید."^{۲۲}

یکی از تاکتیکهای باعالی و دربار ایران برای استقرار سلطه خود، ایجاد اختلاف میان حاندانها و طوایف و ایلات و خلقها و ملتها و پیروان ادیان و مذاهب گوناگون بود. سنی را بر علیه شیعه و مسلمان را بر علیه مسیحی و یهودی برمی انگیزتند، ایلات را بجان هم می انداختند و افراد یک خانواده را باهم دشمن میکردند. توطئه دول اروپائی برای خزیدن به منطقه و سپس فرستادن مسیونر دینی، آتش اختلاف دینی مسیحی- مسلمان را دامن زد.

هنگام قیام بدرخان بیگ، میانه کرد و آسوری بانیرنگ دیپلماتها و میسیونهای بیگانه برهم حورد و زدو خورد های خونینی روی داد. (۱۸۴۳) (م/ ۱۲۵۹ هـ-ق/ ۱۲۲۲ هـ-ش- مترجم) پ. روند در این باره مینویسد: "... زدو خورد های میان کردان و مسیحیان کوه نشین، که از لحاظ اجتماعی شباهت فراوانی به یکدیگر دارند، به امور عشایری مربوط بوده نه اموردینی." ۲۳ ولی مناسبات پس از آن دوباره عادی شد و بحالت پیشین برگشت. هنگام شورش یزدانشیر تعدادی از نسطوریان در آن شرکت داشتند. ۲۴

شیخ عبیدالله هنگام تدارک خود برای شورش بر علیه ترک و ایران برای جلب آنان به همدستی و هم پیمانی با خویش تلاش فراوانی کرد. اگر چه تلاشهایش به نتیجه نرسید و آسوریان براهنمائی دیپلماتها و میسیونرها، در جنبش شیخ بیطرف ماندند، شیخ بیطرفی آنانرا محترم شمرد. در جنگ خونینی که در ارومیه و اطراف آن رخ داد، نگذاشت به مسیحیان زیان و خسارتی وارد شود، حتی گاهی اوقات بزرگان مسیحی چون میانجی میان شیخ و کاربدستان ارومیه قرار میگرفتند و حتی در گرم گرم نبرد نیز وقتی نمایندگان مسیحیان ارومیه نزد شیخ رفتند و حفظ جان و مال خود را خواستار شدند، او بدون تردید سلامت جان و مالشان را وعده داد و به وعده های خویش نیز وفانمود و نگذاشت آسوریان در جنگ درگیر یا گرفتار قتل و غارت شوند. ۲۵

در سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ (م/ ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳ هـ-ق/ ۱۲۷۳ - ۱۲۷۵ هـ-ش- مترجم) چون بابعالی فرمان قتل عام ارامنه را صادر کرد، سپاه ترک بیرحمانه به اجرای امر پرداخت. علمهای حمیدیه که از طوایف کرد تشکیل شده بودند، در آن شرکت داشتند ولی آتش این بدبختی به آسوریان سرایت نکرد، بلکه ارتباط با آنان عادی بود. شیخ عبدالسلام بارزانی چون نتوانست در برابر یورش وسیع سپاه ترک پایداری کند و ناچار شد از منطقه بارزان عقب نشینی کند و مدتی در جای امنی پنهان شود، به بارگاه رئیس آسوریان در قوچانس روی آورد، مارشیمون در آنجا تشویق و پنهانش کرد تا نیروهایش را دوباره سازمان داد. ۲۶

۱-۳ دخالت دول اروپائی در امور داخلی شرق

در آغاز سده نوزدهم دول نیرومند اروپا به خاور میانه چشم طمع دوخته بودند و میخواستند سرنوشته امپراطوری عثمانی را که به مرحله ضعف و سستی رسیده بود، تعیین کنند. در همان دم اصطلاحی بنام "قضیه شرق" در میان سیاستمداران اروپائی بر سر زبانها افتاد. بریتانیا "محافظت راه هندوستان" و روسیه "رسیدن به دریای آزاد" و فرانسه "محافظت کاتولیکهای درون کشور عثمانی" را مبنای جنبشهای سیاسی، جنگی، اقتصادی خود در ناحیه قرار داده بودند. دولتهای اروپائی در پیجویی منافع خود بر سر محفوظ ماندن استقلال امپراطوری عثمانی یا تقسیم قلمرو آن و اینکه مسیحیان آنجا زیر دست عثمانی بمانند یا بر پایه دگرگونه بودن ملیتهایشان سازمان ویژه خود را داشته باشند، باهم در ناسازگاری بودند. این ناسازگاریها در سیاست خارجی بریتانیا و روسیه بازتاب یافت و بر خلق کرد و جنبش ملیش که بتازگی در حال رشد و مطرح شدن بود، تأثیر میکرد. در نتیجه این سیاست، دو قضیه با تاریخ کرد و خلقهای مسیحی همسایه آنان در آمیختند. یکی اینکه دول اروپائی دیگر نیرومند شده، به گسترش خواهی پرداخته، به قلمرو ایران و عثمانی چشم دوخته و بدین منظور به تشویق گسیل میسیون دینی و بهره گیری از مسیحیان تبعه این دولت و مداخله در امور داخلی خاور میانه و استحکام پایگاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود پرداخته بودند و دیگری تشویق بابعالی برای نابودی اقتدار بزرگان کرد و امارات خود مختارشان و استقرار قدرت مرکزی بجای سلطه آنان بود.

۱ - ۳ - ۱ آمدن میسیون دینی

یکی از تاکتیک‌های دول اروپائی برای باز کردن جای پای خود در منطقه، گسیل میسیون‌های دینی بود. سازمان‌های متعددی برای گسترش جنبش میسیونری در اروپا و آمریکا برپا شده بودند. این تأسیسات دینی به آسوریان چشم دوخته بودند و میکوشیدند از شرایط نامساعد زندگی و مورد استثمار دینی و اجتماعی و اقتصادی واقع شدن آنان استفاده و جای خود را در میان نشان باز کنند و از راه آنان به گسترش خواهی بپردازند. چندین بار نماینده خود را برای ارزیابی شرایط فعالیت خود در میان آسوریان کردستان فرستادند. یک پزشک میسیونر بنام گرانت در سال ۱۸۳۹ (۱۲۵۵ هـ. ق/ ۱۲۱۸ هـ. ش/ ۱۸۳۹ م- مترجم) دیداری از کردستان بعمل آورد، در این دیدار به آسوریان هم سرزد. در نتیجه همین سفر نیز مرکز بزرگی در آشتیادو همکاری تأسیس کردند.

میسیون‌های فرانسوی، روسی، بریتانیائی، آمریکائی و واتیکان در سرتاسر منطقه به جنبش و تأسیس مراکز میسیونری، آموزشگاه و بیمارستان پرداخته بودند. در برخی نقاط، این مراکز را به قلعه جنگی تبدیل میکردند و موجب ایجاد ترس و نگرانی در دل بزرگان کرده میشدند که مسلمان بودند و زیر تأثیر انگیزش دینی ملاحظه قرار داشتند. ارومیه به یک مرکز بزرگ میسیون‌های مسیحی تبدیل شده بود، حتی واتیکان بجای اینکه سفیر خود را در تهران که پایتخت ایران بود بگذارد، او را در ارومیه سکونت داده بود و از آنجا همه سازمان‌های کاتولیک را سرپرستی میکرد.^{۲۷} میسیون‌های مسیحی در قلمرو عثمانی هم به فعالیت گسترده‌ای پرداخته بودند، بویژه از این نظر که هم شمار مسیحیان در آنجا بیشتر بود و هم بیشتر از ایران برای اروپا خطر داشت.

۱ - میسیون فرانسوی

ایران در جنگ باروسیه (۱۸۰۳-۱۸۱۳) (م/ ۱۲۱۸-۱۲۲۸ هـ. ق/ ۱۱۸۲-۱۱۹۲ هـ. ش- مترجم) شکست خورد، در آن زمان فرانسه نیز باروسیه در حال جنگ بود. فتحعلی، شاه ایران چون این را دریافت نامه‌ای برای ناپلئون نوشت و از او بر علیه روسیه یاری خواست. در نتیجه پیمان

فینکن اشتاین (۱۸۰۷) (م/ ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۱۸۶ هـ. ش- مترجم) میان ایران و فرانسه بسته شد و ناپلئون هیئتی را بسرپرستی ژنرال گاردان به ایران فرستاد. همراه با افسران جنگی متخصص و مهندس و پزشک، دو کشتی ژوئیت نیز جزو این هیئت بودند. این کشتیان ارومیه را مرکز خود قرار داده بودند. وظیفه اصلی آنها این بود که با فعالیت‌های روسیه و انگلستان در ایران به رویارویی برخیزند و از همان ابتدا به ایجاد ارتباط با نسطوریان پرداختند.

دگرگونی‌های درونی فرانسه، مانعی در راه کار کلیساها ایجاد نکرد و به فعالیت خود ادامه دادند. میسیون فرانسوی در سال ۱۸۴۱ (۱۲۵۷ هـ. ق/ ۱۲۲۰ هـ. ش/ ۱۸۴۱ م- مترجم) در ارومیه مستقر شد. ابتداء در نزدیکی ارومیه سه آموزشگاه در روستاهای اردوشاهی و بارباری و مواناگشود، در همان سال دومدرسه، یکی پسرانه و دیگری دخترانه نیز در شهر ارومیه تأسیس نمود.^{۲۸} دیری نیاید که ۳۵ مدرسه در روستاهای آن شهر گشودند. در این مدارس گذشته از درس دینی، زبان فرانسوی و فارسی نیز آموزش داده میشد. میسیون‌های فرانسوی برای چاپ کتاب بزبان و حروف کلدانی چاپخانه ایدر ارومیه دایر کردند و از سال ۱۸۹۶ (۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۲۷۵ هـ. ش/ ۱۸۹۶ م- مترجم) به چاپ و انتشار ماهنامه "کالادشوارا" یعنی "نوای حقیقت" پرداختند.^{۲۹}

۲ - میسیون آمریکائی

درسال ۱۸۲۹ (- م/۱۲۴۴هـ-ق/۱۲۰۸هـ-ش- مترجم) یک مؤسسه دینی آمریکائی برای شناسائی شرایط زندگی نسطوریان و تلاش برای تأسیس بارگاه میسیون آمریکائی دوتن را بنامهای اسمیت و دوایت به زیستگاه آنان فرستاد. پس از مسافرت آنان درسال ۱۸۳۲ (- م/۱۲۴۷هـ-ق/۱۲۱۱هـ-ش- مترجم) یک میسیون آمریکائی را بسرپرستی پیرکینز به ارومیه فرستادند.^{۳۰} پیرکینز گروهش پیرو پرسبیتریان نیویورک بودند.^{۳۱} وی درسال ۱۸۳۶ (- م/۱۲۵۱هـ-ق/۱۲۱۵هـ-ش- مترجم) آموزشگاهی در ارومیه دایر کرد و به کوشش برای گسترش باسوادای پرداخت. پس از ۳ سال شمار آموزشگاه هایش به ۱۲ رسید و درسال ۱۸۴۰ (- م/۱۲۵۶هـ-ق/۱۲۱۹هـ-ش- مترجم) در ۷۰ روستا آموزشگاه برپا کرده بود. در همان سال اولین چاپخانه را در ارومیه دایر نمود که دارای حروف سریانی، عربی، انگلیسی بود و اولین کتاب را بزبان و خط سریانی چاپ نمود.^{۳۲} بدین ترتیب ارومیه پس از تبریز و تهران سومین شهر ایران بود که چاپخانه در آن تأسیس شد.^{۳۳}

در ایران اولین روزنامه در تهران درسال ۱۲۵۰ هجری (- ه-ق/۱۲۱۴هـ-ش/۱۸۳۵م- مترجم) و ۱۷ سال بعد دومین روزنامه بنام "وقایع اتفاقیه" در همانجا درسال ۱۲۶۷ (- ه-ق/۱۲۳۰هـ-ش/۱۸۵۱م- مترجم) منتشر شد. همان میسیون در همان سال از اول دسامبر ۱۸۵۱ (- م/۶ صفر ۱۲۶۸هـ-ق/۱۰ آذرماه ۱۲۳۰هـ-ش- مترجم) به انتشار مجله "تحریرادی ماهرا" یعنی "تابش روشنائی" پرداخت. بدین ترتیب سومین روزنامه در ایران در ارومیه از سوی آنان بزبان کلدانی انتشار یافته است.^{۳۴} میسیون آمریکائی از میسیونهای دیگر قدرت مالی بیشتری داشت و میتوانست برای تقویت نفوذ خود در میان مسیحیان بیش از دیگران به تأسیس بیمارستان همّت بگمارد. توجه به آمار ذیل میتواند اهتمام میسیونهای آمریکائی را به سوادآموزی روشن سازد:

۳۵

سالها	شمار آموزشگاه	شمار محصلین	سالها	شمار آموزشگاه	شمار محصلین
۱۸۳۷ - ۱۸۴۷	۲۴	۵۳۰	۱۸۶۷ - ۱۸۷۷	۵۸	۲۰۲۴
۱۸۵۷ - ۱۸۴۷	۵۰	۴۹۸	۱۸۸۷ - ۱۸۸۷	۸۱	۱۸۳۳
۱۸۶۷ - ۱۸۵۷	۵۱	۱۰۹۶	۱۸۸۷ - ۱۸۹۵	۱۱۷	۲۴۱۰

(سالهای جدول فوق همه میلادی و بترتیب برابرند با: ۱۲۵۲هـ-ق/۱۲۱۶هـ-ش، ۱۲۶۳هـ-ق/۱۲۲۶هـ-ش، ۱۲۷۳هـ-ق/۱۲۳۶هـ-ش، ۱۲۸۳هـ-ق/۱۲۴۶هـ-ش، ۱۲۹۴هـ-ق/۱۲۵۶هـ-ش، ۱۳۰۴هـ-ق/۱۲۶۶هـ-ش،

در برنامه این آموزشگاه ها گذشته از امور دینی، تاریخ عمومی و جغرافیا، آموزش زبانهای سریانی و فارسی و انگلیسی و ترکی رانیز گنجانده بودند.^{۳۶} دکتر کاران پس از اتمام تحصیلات پزشکی در آمریکا درسال ۱۸۷۹ بیمارستانی در ارومیه دایر کرد. در آن گذشته از معالجه بیماران به برخی از محصلین درس پزشکی نیز میداد.^{۳۷}

۳ - میسیون انگلیسی

آسوریان در زمان شورش بدرخان درگیر جنگ شدند. دیپلماتهای انگلیسی از سوئی نسطوریان را برای پایداری در برابر بدرخان ترغیب میکردند، از جانب دیگر کاربردستان ترک را تشویق میکردند جنبش او را خاموش کنند. در این شرایط آشفته پیشوای نسطوریان در سال ۱۸۴۳ (- م/ ۱۲۵۹ هـ - ق/ ۱۲۲۲ هـ - ش - مترجم) از رئیس کشیشان کانتربری یاری خواست.^{۳۸} اگرچه مارشیمون تجاوز کردها را بهانه کرده بود، درحقیقت علت واقعی این خواسته ترس او از گسترش نفوذ میسیونهای دیگر بود. اوژن اوین سفیر فرانسه نوشته است: "مارشیمون رئیس موروئی تیول اسقف نشین... به قنصل انگلیس مقیم "موصل" نزدیک شد و برای حفظ امت خود در برابر نفوذ مضاعف فرانسویان کاتولیک و آمریکائیان پرسبیتین، از مذهب یون "انگلی کان" ها کمک و استعانت طلبید. هیأت های مذهبی انگلیسی، تحت سرپرستی اسقف کانتوربری قرار دارند که اعضای هیات و مبلغان مذهبی رادر "کوچانس" مستقر کرده و مقر اسقف را در شهرهای "وان" و "ارومیه" انتخاب کرده اند."^{۳۹}

بمصلحت بریتانیا نبود که مسیحیان بعنوان کاتولیک خود را زیر چتر حفاظت فرانسه قرار دهند، اینرا نزد بابعالی بهانه دخالت در امور نسطوریان قرار داد. ایرل کلارندن وزیر امور خارجه بریتانیا در نامه ای در سال ۱۸۵۷ (- م/ ۱۲۷۳ هـ - ق/ ۱۲۳۶ هـ - ش - مترجم) برای سراسر آنفور دکانینگ سفیر بریتانیا در ترکیه نوشت: "حکومت اعلی حضرت با خوشحالی فراوان می خواهد میزان موفقیت تلاشها را دریابد که میتواند بنفع آن ملت استثمار شده انجام دهند و سرانجام اینکه چه آرمانهایی دارند." پیشوای دینی نسطوریان مستقیماً نامه ای برای ملکه ویکتوریا نوشت که در هر دو مجلس عوام و لردها خوانده شد و مجامع رسمی بریتانیا آنرا با اهمیت فراوانی پذیرفتند. لرد اسل نامه ای برای نماینده بریتانیا نزد بابعالی فرستاد که در آن نوشته بود: "به علی پاشا اطلاع بده که خوشبختی و صلاح نسطوریان پیش اعلی حضرت بسیار مهم است، باید باو اطلاع دهی که فوراً برای رفع ستم از آنان طرحریزی کند."^{۴۰}

رئیس کشیشان کانتربری بنماینده کلیسای انگلیکان یک هیئت نمایندگی برای بررسی اوضاع نسطوریان فرستاد. این هیئت با پیشوای آنان در منطقه جوله مرگ و همچنین با هشت کشیش در ترکیه و سه کشیش در ایران دیدار کرد. این هیئت در ۱۸۸۶ (- م/ ۱۳۰۳ هـ - ق/ ۱۲۶۵ هـ - ش - مترجم) یک میسیون همیشگی را بسرپرستی کوتس به کوههای هکاری فرستاد و دکتر ویلیام براون را در کوچانس مشاور مارشیمون قرار داد. براون بمدت ۲۵ سال پیش مارشیمون ماندگار شد. وی معاصر دومار بود، در آنجا در سال ۱۹۱۰ (- م/ ۱۳۲۸ هـ - ق/ ۱۲۸۹ هـ - ش - مترجم) درگذشت.^{۴۱}

۴ - میسیون روسی

روسیه از زمان پتر کبیر به اشغال ایران چشم دوخته بود، بدین منظور نیز میکوشید از مسیحیان بهره گیرد. در سالهای جنگ با ایران (۱۸۲۶-۱۸۲۸) (- م/ ۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ هـ - ق/ ۱۲۰۵ - ۱۲۰۷ هـ - ش - مترجم) برخی از نسطوریان را بعنوان رهبر و رهنما بکاربرد. پس از این جنگ صدها خانوار نسطوری ناچار شدند به شیوه گروهی به قفقاز بکوچند. مناسبات روس- نسطوری مستحکم تر میشد، در سالهای چهل سده نوزدهم، شلیمون اراجان یکی از کشیشهای نسطوریان از ایران بدیدار فورتنسوف حاکم قفقاز رفت و از او خواست اجازه داده شود همه نسطوریان ایران دسته جمعی به آنجا کوچ کنند، ولی فورتنسوف این خواسته را رد کرد، زیرا گمان میکرد اگر در نواحی خود باقی بمانند میتوانند بیشتر به روسیه خدمت کنند و نامه ای در این باره به نیسلر وزیر امور خارجه نوشت. در آن آمده است: "نمی توانیم اجازه بدهیم نسطوریان به قفقاز کوچ کنند ولی باید با آنان مناسبات

حسنةای برقرار کنیم و در برابر حکومت ایران از ایشان محافظت نمایم و وفاداریشان را بدست آوریم. زیرا درآینده از آنها استفاده بزرگی خواهیم کرد.

هنگام جنگ قرم (۱۸۵۳-۱۸۵۶) (- م/۱۲۶۹-۱۲۷۲ ه-ق/۱۲۳۲-۱۲۳۵ ه-ش- مترجم) پیشوای نسطوریان برای همکاری با روسیه اعلام آمادگی نمود و بگفتگو نشست تا کلیسای نسطوری به کلیسای سلاوی- روسی ملحق شود. در سال ۱۸۹۸ (- م/۱۳۱۵ ه-ق/۱۲۷۷ ه-ش- مترجم) ماریوتان بنمایندگی پیشوای نسطوریان به پترزبورگ رفت، در نتیجه روسها از سال ۱۹۰۰ (- م/۱۳۱۷ ه-ق/۱۲۷۹ ه-ش- مترجم) یک هیئت بزرگ ارتدکس را به ارومیه فرستادند و بشدت سرگرم فعالیت شدند. از جانب مسیحیان آنجا نیز بگرمی از آنان استقبال شد. آنها نیز آنجا را مرکز فعالیت خویش قرار دادند^{۴۲} و از سال ۱۹۰۱ (- م/۱۳۱۸ ه-ق/۱۲۸۰ ه-ش- مترجم) به انتشار مجله کلدانی زبان "ارومی ارتدکسانا" پرداختند.^{۴۳}

۱ - ۳ - ۲ نتیجه کار میسیونها

دول اروپائی بدر ازای سده نوزدهم در تلاش سیاسی و جنگی و اقتصادی مداومی بودند تا جای پای خود را در ناحیه خاور میانه عموماً و سرزمین ایران و عثمانی خصوصاً استحکام بخشند و هر یک بدنبال آرمانهای ویژه خود در تکاپوی تأمین منافع خویش بودند. آرمانهای دول اروپائی و منافع و دستاوردهایشان در منطقه همیشه باهم مطابق و موافق نبودند. روسیه تا میتوانست میکوشید به اراضی ایران و عثمانی دست اندازی کند. مصلحت او در بلعیدن هردو کشور ولی بریتانیا مصلحتش در ماندن آنها بود تا چون مانعی در برابر روسیه بایستند و نگذارند مرزهای اقتدارش به کنار آب گرم دریای آزاد برسد و منافع بریتانیا را در هند به مخاطره بیندازد، فرانسه نیز از سوئی برای رویارویی با روسیه به ماندن این دو دولت و از سوی دیگر برای تهدید بریتانیا به پایگاهی در آنها نیاز داشت. هر کدام از این کشورها بشیوه خود میکوشیدند آرمانهای خود را به اجراء آورند. یکی از راههای رخنه آنان به منطقه و مستقر شدن در آن اهمیت دادن به شناخت و گردآوری آگاهیهای گوناگون درباره ممالک آن بود. در این باره نیز همچنانکه جهانگردان و دانشمندان تاریخ، باستانشناسی، جغرافیا و زبانشناسی برای کشورهای خود بهره فراوانی داشتند. میسیونهای دینی هم آگاهانه یا ناخودآگاه برای اجرای این وظیفه نقش مؤثری ایفاء میکردند.

ممکن است مردان خیرخواه، فداکار، از خود گذشته و خداپرست بسیاری در میان میسیونها بوده باشند و اغلب آنان بانیت پاک رساندن پیام مبارک مسیح و پیشرفت اروپا و کمک به خلقهای استثمار شده و عقب مانده مسیحی منطقه آمده و سالهای دراز زندگی خود را وقف این هدف کرده باشند. آنان در چندین جای دور افتاده و عقب مانده آموزشگاه و بیمارستان دایر کردند و درباره جوانب گوناگون زندگی خلقهای منطقه چندین بررسی ارزشمند نوشتند و در مرزهای مشخصی سواد و فرهنگ را اشاعه دادند و چندین چاپخانه دایر کردند و به چاپ چندین کتاب و مجله همت گماشتند. ولی در ارزیابی نهائی همه کوششها و تلاشهای خیرخواهانه شان با تقلای اجرای استراتژی دول امپریالیستی اروپائی درهم آمیخت که چشم طمع به تصرف و اشغال منطقه دوخته بودند. در این مورد نیز هم میسیونها به یکی از وسایل اجرای اهداف ناروای دولتهایشان تبدیل و هم مسیحیان منطقه قربانیان بدون دستاورد این استراتژی شده بودند. زیرا عواقب زیر پیامد آن بود:

۱ - برهم‌زدن یگانگی منطقه

کلیساهای دولی که میسیون خود را به میان مسیحیان میفرستادند از نظریگانگی مذهبی متحد نبودند بلکه مذاهب گوناگونی داشتند و باهم ناسازگار بودند و هر کدام میکوشیدند عقاید خود را میان مسیحیان رواج دهند. در این راه نیز آسوریان بیش از همه خلقهای مسیحی زیان دیدند. اعتقادات ملی و مذهبی نژادارانه درهم آمیخته بود. دین و مذهب بیگانه به آسانی نمیتوانست بر آنان کارگر افتد. ولی آسوریان هنوز در سطح پائینی از پیشرفت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و از نظر شمار کم و دور افتاده از یکدیگر بودند. میسیونها به آسانی نمیتوانستند در آنان رخنه کنند و مذهبشان را تغییر دهند. در نتیجه کار میسیونهای گوناگون، یگانگی مذهبی از میان آسوریان رخت بریست. اگر پیشتر همه یابیشتری از ایشان نسطوری و کمینه‌ای از آنان کاتولیک وابسته به روم بودند، این خلق کوچک پس از آمدن آنها به چند مذهب جداگانه ناسازگار چون: کاتولیک، پروتستان، انگلیکان، ارتدکس و ... تقسیم شد.

۴ - برهم‌زدن مناسبات آسوری - کرد

مناسبات آسوری - کرد تا پیش از آمدن میسیونهای اروپائی تا اندازه رضایتبخشی عادی بوده است. تاریخ منطقه به هیچ درگیری خونین و بزرگی میان این دو خلق اشاره‌ای ندارد. بیگمان آسوریان که چون مسیحی یا بقولی "غیر دین" و "کافر" بودند، در حقوق دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... با کردها یا مسلمانان دیگر یکسان نبودند، از "اهل ذمه" بودند و میبایستی "جزیه" بپردازند بزرگان کرد که سکنه و ایلات زیر دست خود را استثمار میکردند، میبایستی آسوریان را بیشتر استثمار کرده باشند. در این باره نیز گذشته از عقب افتادگی عمومی سیاسی و اجتماعی کردها، احساسات دینی و انگیزش مآلهای کرد نقش کارگری ایفا کرده‌اند. اگر چه در میان کردان یگانگی دینی و مذهبی هرگز وجود نداشته است. در کردستان اسلام و مذاهب گوناگون کاکه‌ای، اهل حق، پیروان دین یزیدی، مسیحی و یهودی ... بوده و همزیستی داشته‌اند. ولی در تاریخ کرد از جنگ دینی و مذهبی بحث چندانی در میان نبوده است. چندباری از قتل عام یزیدیان سخن رفته ولی روایتی از جنگ و زد و خورد با پیروان دیگر مذاهب بویژه جنگ مسیحی - مسلمان تا آمدن میسیونهای مسیحی در میان نبوده است.

میسیونرها در برانگیختن آسوریان بر علیه خلقهای مسلمان همسایه نقش کارگری داشته‌اند، بویژه بر علیه کردها که نه خود دولت مستقلی داشته‌اند و نه هیچ دولت مستقلی نیز از آنان پشتیبانی کرده است. برای نمونه یکی از آنها در نامه‌ای که در سال ۱۸۳۶ (م/ ۱۲۵۱ هـ - ق/ ۱۲۱۵ هـ - مترجم) برای مارشیمون نوشته میگوید: "مشقتی که خود و خلقت در این منطقه در طول این مدت تحمل کرده‌اید همه در نتیجه ستم اسلامی است ... آن هم شفقت و همدردی برادران مسیحی آمریکا را بجوش آورده و توجهشان را به مسئله شما جلب نموده است." ۴۴ این نوع پرورش و بار آوردن در مدارسی که آنان دایر میکردند، در اندر زهای دینی درون دیرها و رفتارهای روزانه‌شان بازتاب می‌یافت و برای جاد دشمنی میان مسیحیان و مسلمانان کارگرمی افتاد.

در حالیکه امرای بوتان و هکاری و بادینان برای دفع یورش ترکها به کردستان تدارک میدیدند، اختلاف میان مسیحی و مسلمان پدید آمد. بریتانیا نمیخواست ترکیه ضعیف یا هیچ بخشی از آن تجزیه شود. از بیم آنکه مبدا ضعف عثمانی انگیزه روسیه برای اشغال آن باشد، انگلیسها با هرگونه جنبش رهاییبخش کردی مبارزه میکردند. بدین منظور نیز نفوذ خود را در میان مسیحیان بویژه آسوریان بکار میگرفتند تا در هیچ جنبش کردی مشارکت نداشته باشند، بلکه تامیتوانند در راهش مانع ایجاد کنند و

در برابرش بایستند. در حالیکه از سوی دیگر بر بابعالی فشار وارد میکردند که برای حفظ امنیت و آسایش آسوریان، به کردستان لشکر بفرستد و سلطه امرای کرد را نابود کند.

آنگاه که بدرخان بیگ خود را برای رویارویی با یورش ترک آماده میکرد، نورالله بیگ بزرگ همکاری که یکی از نزدیکان بدرخان بیگ بود نامه‌ای برای مارشیمون فرستاد. که با هم دیدار و برای حل اختلافات خود طرح‌ریزی و برای اتفاق و همکاری گفتگو کنند. ولی باجر، میسیونر انگلیسی نه تنها از دیدار مارشیمون با نورالله بیگ جلوگیری کرد، بلکه وادارش نمود که به بابعالی پناه ببرد و سرکوب کردن را خواستار شود.^{۴۵} کنسول بریتانیا در موصل بنام حفاظت نسطوریان از تجاوز کردن، از کاربردستان ترک خواست بدرخان و جنبشش را نابود کنند.

باجرد نامه‌ای برای جمعیت نشر انجیل مینویسد: «نورالله بیگ میرهکاری آزادی را از نسطوریان سلب نموده، اگر کمک موقتی که اکنون داده میشود در میان نبود، کردن آنان را به قانون خودشان که قانون جنگل است تسلیم کرده بودند.»^{۴۶}

کنسول انگلیس در موصل و وان، آسوریان را تشویق کرد که بر علیه جنبش بدرخان بیگ ایستادگی کنند و به او مالیات نپردازند. اینکار باعث بروز جنگ خونینی میان کردها و نسطوریان شد (۱۸۴۲-۱۸۴۳) (م/۱۲۵۸-۱۲۵۹ هـ/ق/۱۲۲۱-۱۲۲۲ هـ-ش-مترجم) نسطوریان در این جنگها زیانهای جانی و مالی فراوانی دیدند، نمایندگان دول مسیحی اروپا بویژه دیپلماتهای انگلیس آنرا دستاویز دخالت خویش برای فشار بر بابعالی و درخواست تنبیه کردن و محافظت مسیحیان در برابر آنها و استقرار سلطه مرکزی ترک در ناحیه قرار دادند. موضعگیری خصمانه نماینده بریتانیا در برابر بدرخان بیگ و تشویق بابعالی برای لشکرکشی به بوتان بعد هادر دیدگاههای سران کرد مانند شیخ عبیدالله شمزینی و پسران بدرخان بگونه‌ای بازتاب یافت که هرگز به انگلیس اطمینان نکردند و میخواستند در برابر بریتانیا جانبداری روسیه را بدست آورند. در نتیجه همین انگیزشهای میسیونرهای بیگانه، آسوریان بر بدرخان بیگ شوریدند و در جنبش یزدانشیر کمتر شرکت کردند. با وجود اینکه شیخ عبیدالله نیز بسیار کوشیده بود که آنها را باقیام خود هم‌آوا کند ولی باراهنمائی میسیونرها و دیپلماتهای اروپائی بیطرف ماندند. شیخ بیطرفیشان را محترم شمرد. در جنگ خونینی که میان کردها و ایران در نواحی آسوری نشین روی داد، گذاشت زبانی به آسوریان وارد شود.

۳ - برهم زدن مناسبات آسوریان با حکومت‌های منطقه

روسیه با کشورهای ایران و عثمانی در رقابت بود. گاهگاه این رقابت به جنگی سخت می‌انجامید و هربار به اشغال بخشی از خاک عثمانی یا ایران منجر میشد. قیصر روسیه هربار بمنظور گسترش خواهی ویژه خود میکوشید از استثمار دینی مسیحیان بهره‌برداری کند. آنان را بر علیه عثمانی و ایران به همکاری با خود برمی‌انگیخت. این نیز هربار دستاویزی میشد برای کاربردستان بابعالی و دربار قاجار که به مجازات سنگین مسیحیان و حتی برخی اوقات قتل عام آنان بپردازند. سرانجام هر دو خلق ارمنی و آسوری بجای اینکه به حق خود برسند، قربانی سیاست امپریالیستی روسیه شدند و به نابودی و آوارگی جمعیشان انجامید.

۲ - آرمانهای ملی خلق آسوری

آسوریان از خلقهای کهن خاورمیانه‌اند. اکنون هم بهنگام گشتهای باستانشناسی در بسیاری نقاط دوازدهم ناحیه آثار آشوری یافت میشوند، که آسوریها آنها را اجداد خود می‌شمارند، همچنین ریشه نام شماری از نواحی و شهرها و روستاها و کوهها و رودخانه‌ها به زبان سریانی میرسد که آنها را زبان خود می‌شمارند. آسوریان مدتی مدید در بوتۀ فراموشی بودند. در رویدادهای ناحیه نقش مشخصی نداشتند ولی از نیمۀ قرن نوزدهم، چون عامل مشخصی در کردستان چه در بخش زبردست و چه در بخش زبردست ایران برای مطرح شدن بعنوان یک تراژدی بزرگ از یک خلق ستمدیده آزادیخواه در سالهای اولین جنگ جهانی پدید آمدند. این ملت در طول زمان گرفتار مصیبت بوده و زیر بار سنگین استثمار دینی زیسته است. پیشوایان دینی مسلمانان و کاربدستان دولتی ایران و ترکیه در برانگیختن احساسات دینی کردن بر علیه غیر مسلمانان بویژه آسوریان نقش مهمی داشته، آنها را همیشه بدیده حقارت نگریسته، در برخی مراحل ناچارشان ساخته‌اند برای تمیز داده شدن از مسلمانان نشانه ویژه‌ای همراه خود داشته باشند. در نتیجه این امر از لحاظ اجتماعی طبقه‌ای پست تر از مردم مسلمان داشته‌اند. در برخی نقاط کردستان مسیحیان "قله" نامیده شده‌اند، برای محافظت خود از استثمارهای گوناگون ناچار میشدند در پناه یک ارباب مقتدر قرار گیرند، ارباب نامبرده نیز میبایستی در برابر مالیات و سرانه‌ای ویژه از آنان در برابر اربابهای دیگر محافظت کند. با وجود اینها تاریخ مناسبات کرد - آسوری تاسده پیشین هیچ رویداد خونین قابل توجهی در بر نداشته است.

کرد نیز چون آسوری همیشه زیر بار استثمار و در حال شورش و یا غیگری و از اقتدار سیاسی و نظامی و دارائی خصوصی و حتی دینی خود نیز بی بهره بوده است چه رسد به اینکه گناه استثمار و غصب حقوق سیاسی و دینی یا آزادی و قبول حقوق سیاسی و دینی خلق دیگری را بگردن داشته باشد. بلکه برخی دول و ملل مقتدر دیگر میان دو خلق همسایه بنفع خود ایجاد اختلاف میکردند، تا هر دو را زبردست خود نگهدارند.

آسوریان از خلقهای کهن ناحیه‌اند. گمان می‌رود تاریخ نیز بیاد نداشته باشد که از چه زمانی در آنجا ساکنند. سلطۀ حکومتهای اسلامی طی چندین قرن به شیوه‌های گوناگون از شمار مسیحیان عموماً کاسته است. این نواحی همچنین بیش از چهار قرن زبردست دنیوی مسلط قرار داشته‌اند که یکی شیعه و دیگری سنی را ایدئولوژی رسمی دولت و علت وجودی کارهایش قرار داده بود. این دو مرکز نیز بدرازای پنج سده در رقابت بودند و در این رقابت نیز از هر راهی از جمله نابودی گروهی مردم، به جان هم انداختن طوایف و تیره‌ها و خاندانها سود می‌جستند. هیچکدام از این دو نیرو نمیتوانست دیگری را از میان بردارد، بلکه یکدیگر را ضعیف و پیشان کردند و منطقه را از کاروان پیشرفت جهان عقب انداختند و موجب ویرانی کشور و عقب ماندگی و فقر خلقهای خود شدند و به دول مسیحی اروپا فرصت دادند که پیشرفت کنند و غنی و نیرومند شوند و چشم طمع به قلمرو آنان بدوزند. آنها نیز در نتیجه رقابت مداوم و طولانی میان خود همه نیرو و انرژی خود را به هز دادند.

آسوریان در قرون گذشته خواستار جدائی نبوده، برای تشکیل دولت مستقل نکوشیده و همیشه در این فکر بوده‌اند که با هم میهنان مسلمان منطقه یکسان نگریسته شوند و رفتاری همانند با آنها انجام گیرد. ولی خودشان بدلیل پراکندگی و دوری و عقب ماندگی، وحدت مذهبی و فرهنگی و زبانی نداشته‌اند. آسوریان هکاری و بوتان و بادینان که از چند گروه دارای سازمان عشیره‌ای چون ایلات جیلو، بازی، تخومی، تیاری و آشیتی با کلدانیان شقلاوه و عینکاو و اربیل و هرموت و کوی و جاهای دیگر موصل مشابه نبودند، همچنین با آسوریان ارومیه نیز فرق داشتند. آمدن میسیونهای دولتها و کلیساهای گوناگون تضادهای میانشان را ژرفتر نمود و مسئله مناسباتشان را هم بادولتین ایران و عثمانی و هم با خلقهای همسایه آشفته تر کرد.

میسیونهای آمریکائی، فرانسوی، روسی، انگلیسی در ایران و ترکیه بنام کمک و ارتقاء مسیحیان کردستان مستقر شده بودند. با آنکه دهه‌ها بیمارستان، آموزشگاه، چاپخانه، کانون کارآموزی... برایشان ساختند و از این راه خدمات ارزنده‌ای ارائه دادند، دول اروپائی

میکوشیدند هم آنان و هم مسیحیان کردستان را برای آرمانه‌های ویژه خویش و مداخله در امور داخلی ترکیه و ایران و استحکام جای پای خود در منطقه مورد بهره برداری قرار دهند.

مسیوونها از راه نشر باسوادی، گشودن مدارس، تأسیس دستگاه چاپ و انتشار مجله و روزنامه، شعور ملی آسوریان را بیدار کردند. شعور ملی با احساسات دینی درمی آمیخت. اگر پیشتر با قبول حق آزادی دینی آرام میشدند، اکنون خواسته‌های سیاسی و فرهنگی نیز داشتند و میخواستند در امور مشارکت و نمایندگی ویژه خود را داشته باشند، بزبان خود بخوانند و فرهنگ ویژه خود را گسترش دهند، در میان آنان و هم‌میهنان مسلمان فرقی وجود نداشته باشد. آرام آرام کار به جایی رسید که تمایل مسیحیان بسوی دول اروپائی نیرومندتر از وفاداری به دولت خودشان میشد و آنان را مدافع و پشتیبان خود میدانستند. آنها نیز برابعالی و دربار قاجار فشار وارد میکردند که حقوق مسیحیان را بپذیرند و از ایشان رفع جور و ستم کنند.

پس از شکست دولت عثمانی از روسیه (۱۸۷۷) (- م/ ۱۲۹۴ هـ-ق/ ۱۲۵۶ هـ-ش- مترجم) چون دول اروپائی پیمان برلن را بر ترکیه تحمیل کردند، حراست مسیحیان و قبول حقوقشان را در چند ماده گنجانده بودند. این فشار اروپا بر عثمانی و شیوه دخالت در امور داخلی و کوشش روسیه برای بهره‌برداری از مسیحیان ایران و ترکیه در جنگ‌هایش با این دو دولت و همکاری کم‌وبیش مسیحیان با روسیه و بریتانیا بر علیه ترکیه و ایران، زمینه دشمنی را در سازمانهای دولتی روم و ایران و خلق‌های هردو کشور آماده میکرد و برای آزار آنان بهانه بیشتری بدستشان میداد. چون انقلاب عثمانی با شعارهای حریت، عدالت، مساوات آغاز شد و قانون را از نو به میدان عمل در آورد و حقوق همه خلق‌های عثمانی را بدون اختلاف دین و زبان و ملیت پذیرفت (۱۹۰۸) (- م/ ۱۳۲۶ هـ-ق/ ۱۲۸۷ هـ-ش- مترجم)، در قلب همه خلق‌های ستمدیده عثمانی شادی انداخت. ولی این شادی دیری نپایید زیرا سران "اتحاد و ترقی" در سیاست ملی به اجرای طرح ترکیزه کردن ملل غیر ترک و پیروی از پان تورانیزم و در سیاست دینی به پیچویی سیاست پان اسلامیزم پرداختند. امیدی که خلق‌های غیر ترک و غیر مسلمان به انقلاب داشتند تحقق نیافت. اختلاف دینی و ملی از گذشته بیشتر شد.

آسوریان هم چون ارمنه خبر درگیری با عالی را در جنگ اول جهانی با بیم و امید دریافت داشتند؛ امید به شکست دولت عثمانی در جنگ و تجزیه قلمروش و رهائی آنها از ستم دینی و ملی و بیم از سرنوشت خود و انتقام درندانه ترک و دیگر خلق‌های مسلمان. قیصر روس از خلق‌های مسیحی زیر دست ترک و بویژه خلق‌های ارمنی و آسوری خواست؛ بر علیه عثمانی قیام و شورش کنند و به همکاری بانبروهای روس پردازند. در برابر نیز وعده داد که پس از پیروزی در جنگ، به آنها آزادی و استقلال بدهد. مسیحیان به ندای قیصر پاسخ گفتند و صدها نفرشان صفوف نیروهای ترک را ترک کردند و به سپاه روس پیوستند و در میادین جنگ بشیوه‌های گوناگون روسیه را یاری دادند. سران "اتحاد و ترقی" خود از مسیحیان بهانه جوئی میکردند و اینکار نیز بهانه‌ای قوی برای کشتاری بیرحمانه بدستشان داد.

ترکیه با این بهانه به کشتار همگانی ارمنه و آسوریان پرداخت. در آن دوران شمار آسوریان دولت عثمانی ۱۵۰ هزار و آسوریان ارومیه و دوروبر آن ۵۰ هزار تن برآورد میشدند. نیروهای ترک بر سرشان ریختند و هرآنکه از کشتار رهائی یافت ناگزیر و شکست خورده سرزمین خود را رها کرد و به ارومیه که آنگاه زیر دست سپاه روس بود روی آورد. نیکیتین درباره آرمانه‌های ملی آسوریان مینویسد: "نسطوریان ترکیه ... انتظار داشتند پس از جنگ آزاد و مستقل باشند، آنهائی نیز که تبعه ایران بودند و در ارومیه میزیستند ... امیدوار بودند پس از جنگ شرایط زندگی‌شان دگرگون شود و از سلطه کشورهای اسلامی خارج شوند..."^{۴۷*}

یک نویسنده ایرانی تحت عنوان "فکر پوچ آسوریان" مینویسد:

”بطوریکه معروف است مارشیمون رئیس مذهبی آسوریان در سرفکر آزادی و فرمانروائی داشت و در صدد بود با استفاده از وضع آشفته دنیا در قسمتی از خاک ایران و عثمانی کشور مستقل آسوری تشکیل دهد. او دیده بود که عثمانی‌ها برای پاک کردن نژاد و خاک خود آسوریان را کشتار نمودند و بقیه السیف آنان بایران فرار کردند که خود دوی یکی از آنها بود، او هم میخواست حالاً که سیاست متفقین تشکیل آرتشی از مسیحیان در آذربایجان است از موقعیت استفاده نموده آن نواحی راحتی الامکان از وجود مسلمانان پاک و تصفیه نماید و پایه‌های حکومت آینده خیالی خود را محکم کند. بنابراین با وجود اینکه مارشیمون یک رئیس مذهبی بود و حقاً میبایست با کشت و کشتار موافق نباشد آسوریها و مسیحیان را بخرد اسلحه و مسلح شدن و آماده شدن به جنگ تشویق مینمود

...» ۴۸

برای درک آرمان آسوریان در این مرحله چند سندی در دست است. یکی از آنها مرانامه ایست که ”کمیته آزادی آشوری“ در ۲۷ ژوئن ۱۹۱۷ (۶/۴ رمضان ۱۳۳۵ هـ.ق/۴ تیرماه ۱۲۹۶ هـ.ش- مترجم) بهنگام تشکیل تیپهای مسلح آسوری در ارومیه انتشار داد. دیگری یادداشتی است که یک هیئت نمایندگی بنام خلق آسوری و کلدانی در پاریس به کنفرانس صلح تقدیم داشته، در مرانامه آمده است:

”۱- علت اصلی از تشکیل اتحادیه آزادی این بود که ملت نصارا، با مختاریت و استقلال امراریات نماید در کجا؟ در نقاط معینه و مفصله ذیل: ارومیه، موصل، ترک عابدین، نصیبین، جزیره، جولاملک بشرط اینکه باروسیه الکبری (روسیه کبیر) آزادیخواه متحد باشند (یعنی در امور تجارتي و نظامی متحد باشند).

۲- مرکز اساسی دیپلماسی این مختاریت را مجلس جنسی- نژادی تشکیل خواهد داد، مجلس که وظیفه آن، اتحاد و قانون و اجرای قانون است علاوه از وزرا، ریاست جمهوری نیز داخل و شریک این مرکزیت خواهد بود.

۳- انتخابات وکلای همین مجلس مرکزی با شرایط سبعة (۷گانه) زیر انجام خواهد یافت: شرایط حقانیت، مساوات، عدم تفاوت مذهب، عدم رعایت نجابت و اصالت، عدم رعایت نژاد و زبان، بدون واسطه، و کسانی که بیست سال تمام دارند حق انتخاب کردن وکلای این مجلس را دارند. سن وکلای که کاندیدا انتخاب خواهند شد نباید از ۲۵ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر باشد.

۴- اراضی و قطعات املاک مالکین ضبط و متصرف دولت داده خواهد شد تا از روی نقشه اولیای دولت، بین ملت تقسیم گردد.

۵- املاک کسانی را که صدها سال است زمین‌ها را متصرف شده‌اند باید با توجه به شرافت نژادی و جنسی ضبط و از طرف اولیای دولت، بالسویه بین رنجبران تقسیم شوند و حاصل منافع آنها نیز متعلق بدانها است تا بمصارف لازمه خود برسانند و هیچگونه مالیاتی از حاصل املاک مذکور اخذ نخواهد شد ضمناً برای مالکین املاک نیز ملک و قطعاتی بقدر احتیاج ضروری واگذار خواهد گردید و مواد زیر الزاماً رعایت خواهد شد:

اولاً: املاک و قطعات، که متعلق بمالک بوده و یا مالک آن املاک و قطعات را با پول خود خریداری کرده باشد با رسیدگی بقبالجات و اسناد و بثبوت رسیدن آنها، املاک مزبور ضبط و قیمت آن محاسبه و بمالک مربوطه داده خواهد شد.

ثانیاً: کلیه معادن اعم از معادن آبی و غیره و جنگلها، از کلیه مالکین بنام منافع عمومی ضبط و ثبت و در تحت نظارت اولیاء دولت و ادارات مرکزی قرار خواهند گرفت.

۶ - در همین قانون جمهوری آشوری ذکور و اناث مساوی‌اند چه در مسائل ارثی و چه در مسائل غیردیگر ابداً تفاوتی بین رنجبران و اشراف و سایر طبقات وجود نخواهد داشت. عموم مردم مساوی‌اند

۷ - مطبوعات (قلم) - مذهب - اجتماع فکر در حدودی داده میشود که بشرف مردم برنخورد.

۸ - برای هر یک از افراد ملت مالیاتی به نسبت عایدات و درآمد آنان تحمیل میشود، این مالیات از عموم بدون تفاوت و تبعیض اخذ خواهد شد.

۹ - اطفال کمتر از ۱۱ ساله اجباراً در مدارس و مکاتب تدریس و تعلیم خواهند شد.

۱۰ - امور روحانی بکلی از امور سیاسی جدا و تجزیه خواهد شد، روحانیون حق دخالت در امور سیاسی و حقوقی نخواهند داشت.

۱۱ - تشکیلات سوسیال دمکرات باید مورد استفاده عملیات قرار گیرد و این پارتی را باید موافق دستورالعمل "کارل مارکس" ضامن اجرای تأمین منافع و فواید رنجبران نماید.

۱۲ - موقوف شدن مالیات بناحق، که سنگینی آن را رعیت ها و رنجبران بدوش میکشند.

۱۳ - سایر ملل و اقوامی که در کشور آزاد آشوری متوطن هستند می‌توانند بطور آزادانه موافق دین و مذهب اجدادی امرار نمایند ولی باید آنها تابع قانون دولت جمهوری آشوری باشند (قانونی که بوسیله مجلس مرکزی وضع خواهد شد)

۱۴ - در کلیه نقاط مملکت نصارا، تمام عموم بزبان نصاری (سریانی) اجباراً تدریس و تعلیم خواهند شد.^{۴۹}

همچنین در یادداشتی که در ژوئیه ۱۹۱۹ (م / شوال ۱۳۳۷ هـ - ق / تیر ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) سعید صادق و نجیب رستم بنام خلق آشوری و کلدانی به کنفرانس صلح پاریس تقدیم کرده‌اند، خواستار تشکیل یک دولت مستقل آشوری در سرزمین وسیعی از ولایات شرقی ترکیه و سرزمینهای حلب و دیزور شده‌اند، که راهی نیز به دریا داشته باشد. هیئت نمایندگی خلق آشوری دلیل می‌آورد که اکثریت سکنه این نواحی آشوری‌اند و تبار برخی از ایلات کرد و عرب آن هم آشوری است. تعیین اهداف آشوریان بشیوه‌ای که در این اسناد از آن سخن رفته است، از چند جهت بامانع روبرو میشود:

اولاً در سطح منطقه‌ای: زیرا که با اهداف ملی خلقهای ترک و کرد و عرب و آذری برخورد می‌کرد و هیچکدام از این خلقها سرزمینی را که آنان میخواستند در آن دولت آشوری تشکیل دهند، ملک آشوریان بشمار نمی‌آوردند، بلکه برخی از این ملل در میان خود بر سر مالکیت آن در رقابت بودند.

ثانیاً: در سطح کشورهای منطقه: مناطقی را که آشوریان در برنامه خود مشخص کرده بودند بخشی از قلمرو عثمانی بود. هم حکومت ایران و هم حکومت ترک بسختی در برابر این پروژه ایستادند، زیرا باعث تجزیه و جدائی بخشی از اراضی این دو دولت میشد.

ثالثاً در سطح جهانی: چنین درخواستی نمیتوانست پشتیبانی هیچکدام از دول بزرگ جهان را بدست آورد زیرا تا پیش از اولین جنگ جهانی هم دول بزرگ اروپا بجز روسیه حفظ توازن نیرو میان ایران و ترکیه را ضروری میدانستند و اجازه انحلال و اشغال آنها را

نمیدادند. پس از جنگ نیز در تقسیم منطقه بر مبنائی که بهنگام جنگ طی سلسله توافقهای نهانی استانبول، لندن، سایکس - پیکو... که بعدها پیروزی انقلاب اکتبر ناگزیر دگرگونیهای در آن ایجاد کرد، برای چنین دولتی جایی نبود.

بزرگترین مانع موفقیت این طرح خود خلق آسوری بود، زیرا آنها در همه نقات مورد نظرشان برای تشکیل دولت ویژه خود، اقلیت سکنه را شامل میشدند و حتی در برخی از این نقات اقلیت کوچکی بودند. اجرای پروژه دولت آسوری از عهده خود این خلق مصیبت زده خارج بود، هیچ ملتی در منطقه، هیچ دولت و نیروئی منطقه‌ای، از همکاری و ایجاد آن سودی نمیبرد، از اینرو طرح آرمان آسوریان بدین شیوه نه تنها خواسته‌های روای این خلق محنت زده را به تحقق نپیوست بلکه قضیه را آشفته‌تر و آنرا قربانی سیاست امپریالیستی روسیه و بریتانیا کرد.

۳ - ترک و مسیحی

۳ - ۱ مشکل دینی و ملی در ترکیه

تاریخ آخرفقرن نوزدهم هنوز امپراطوری عثمانی یکی از دول وسیع دنیا بود. در این قلمرو پهناور، نژادها، ملل، ادیان و مذاهب گوناگون وجود داشتند. دستگاه رهبری عثمانی نمونه بارز عقب ماندگی و زورگویی و ستمگری و رشوه خواری و فساد بود. اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور در نهایت عقب ماندگی و بدویت قرار داشت. قانونی نبود که وظایف اتباع راروشن و مناسبات آنان را بادولت تنظیم کند و حقوق ملی و دینی و مذهبی خلقها و ملت‌ها و ادیان مختلف را مشخص نماید. "رعیت" بکلی بجز قشرمی همه زیر بار استثمار و ستم مینالیدند. اقتدار بیکران سلطان، لجبازی کاربدستان باعالی و قشر واپسگرای دستگاه رهبری و گذشته از همه اینها عقب ماندگی توده‌های مردم چون موانع بزرگی پیش روی همه اصلاح طلبان و خیر خواهان و روشنفکرانی قرار داشتند که میخواستند اوضاع کشور را بهبود بخشند.

دنیادر حال دگرگونی بود. شعور سیاسی در میان خلقهای ستمدیده عثمانی رشد میکرد، مردم خواستار آزادیهای سیاسی، دینی و فرهنگی بودند. امور دولت دیگر بشیوه کهن قابل اداره نبود. یامیبایستی یک دگرگونی بنیادی در حیات درونی خود بوجود آورد، حقوق فردی شهروندان و حقوق خلقها را بمثابه توده‌های دینی، مذهبی و ملی جداگانه بپذیرد و مناسباتشان را بادولت برپایه برابری و احترام متقابل سازمان دهد یامیبایستی آماده باشد هر ساله خلقی از آن جدا و پارچه‌ای از آن تجزیه شود و در اینجا و آنجا قیام برپا گردد.

آزاد یخواهان عثمانی پس از مبارزه فراوانی توانستند سلطان عبدالعزیز را عزل و برادرزاده اش مراد پنجم را (۱۸۷۶) (- م/۱۲۹۳ هـ - ق/۱۲۵۵ هـ - ش - مترجم) به امید قبول قانون اساسی (دستور) بجای او بنشانند. مراد پس از چند هفته برکنار و معلوم شد که "خل" است. برادرش عبدالحمید را بجای او بر تخت سلطنت نشاندند بشرطی که خواسته‌های آزادیخواهان عثمانی را بپذیرد، که یکی از آنها انتشار دستوری بود برای پایان دادن به حکومت استبدادی و بنیانگذاری حکومت "قانون اساسی". چون عبدالحمید سلطنت را در دست گرفت (۱۸۷۶) اگر چه امپراطوری عثمانی گرفتار مشکلات عمیقی بود، ولی هنوز سرزمین گسترده‌ای را در آسیا و اروپا و آفریقا در دست داشت؛

در آسیا: ولایات ازمید، بروسه، بیغا، قسطنونی، آنکارا، قونیه، آدانا، سیواس، طرابوزان، ارزروم، معموره العزیز، دیاربکر، بتلیس، وان، موصل، بغداد، بصره، حلب، الزور، سوریه، بیروت، قدس، لبنان، حجاز، یمن، احصا،

در اروپا؛ ولایات فلاخ، بغداد (رومانی)، سیلیستریا، ودین، نیش (بلغارستان)، صرب، بوسنی، هرزه‌گوین، سیاهکوه، آلبانی، یانیا، سالونیک، جزایر کرت، رودس، قبرس، مدلی، ساقس، بطمس، الی آخر.

در آفریقا؛ مصر، سودان، طرابلس غرب، بنغازی، تونس،

عبدالحمید بنا بر وعده خود به نشر قانون اساسی پرداخت. "مجلس نمایندگان" در مارس ۱۸۷۷ اجتماع کرد. نمایندگان از نظر ملی ترک، عرب، سریانی، ارمنی، آلبانیایی، بلغاری، بوسنیایی، سلاو، صرب، فلاخی، فارس، کرد و از نظر دینی مسلمان: سنی، شیعه، وهابی، مسیحی: ارتدکس، نسطوری، مارونی، ملکی، لاتینی، یعقوبی، انجیلی، و همچنین یهودی، دروزی، و نصیری را شامل میشد.^{۵۲} نه قانون اساسی و نه مجلس چنانچه لیبرال‌های عثمانی بویژه مدحت پاشا میخواستند نبود. زیرا عبدالحمید از همان ابتدا بانظر توطئه‌چینی شرایط آزادیخواهان را پذیرفته بود، بدنبال فرصتی میگشت که دستاوردهایشان را پس بگیرد، ولی چون نخستین آزمون قانونی و دمکراتیک در طول عمر دولت عثمانی، کار تاریخی مهمی بود. برای اولین بار پیش آمده بود که نمایندگان این همه ملت، زبان، نژاد، دین و مذہب‌های گوناگون با هم گردآمده، درباره امور دولت بحث کنند، از مشکلات و نقایص آن سخن بگویند و چاره‌اندیشی کنند.

عبدالحمید جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷) (۱۲۹۴ هـ/ق/۱۲۵۶ هـ/ش/۱۸۷۷ م- مترجم) را دستاویز انحلال مجلس و بی‌اثر کردن دستور قرارداد، دوباره راه استبداد را در پیش گرفت، به نابودی و تعقیب آزادیخواهان پرداخت، برای سرکوبی مخالفانش دستگاه جاسوسی نیرومندی برپا کرد، هر نوع آزادی را چه فردی از اتباع "رعیت" و چه جمعی از خلقهای عثمانی غصب نمود.

دولت عثمانی در نتیجه جنگ و تحمیل پیمان برلین (۱۸۷۸) (- م/۱۲۹۵ هـ/ق/۱۲۵۷ هـ- مترجم) در اروپا، رومانی، بلغارستان، بوسنی، هرزه‌گوین، سیاهکوه، صرب، قبرس، و در آسیانیز، اردهان، باتوم، قارص را از دست داد. پس از آنهم تونس، مصر و سودان از آن جدا شدند. شیخ عبیدالله در ارزیابی خود اشتباه نکرده بود، این دولت رفته رفته رو به فروپاشی میرفت. عبدالحمید بهیچوجه حاضر نبود باخیرخواهان عثمانی سازش کند، بلکه تامیرفت رعب و وحشت را بیشتر میکرد و هر نشانه‌ای از آزادیخواهی را که میدید نابود میکرد و هر خواسته دمکراتیک آزادیخواهان ترک و یادینی خلقهای نامسلمان یا ملی خلقهای غیر ترک را برای اقتدار خود و پایه‌های دولتش خطر بزرگی می‌شمرد. جامعه اسلامی "پان‌اسلامیزم" را بنیان سیاست نزدیک کردن خلقهای مسلمان کرد و عرب و آلبانی قرارداد داده بود و برای جلب ایل‌های کرد و بهره‌گیری از آنها در سرکوب قیامهای داخلی و جنگ در خارج مرز علیه روسیه و ایران، هزاران تن از آنانرا در صفوف "حمیده‌سواری آلایلی" سازمان داد.

اگرچه همه خلقهای عثمانی زیر بارستم عبدالحمید گرفتار مشقت شده بودند، ولی ملت ارمنی بیش از همه دچار محنت و قتل‌عام و در بدری شد. آزادیخواهان عثمانی که در تاریخ بنام ترکه‌های جوان "ژون‌ترک" شناخته شده‌اند، بشیوه‌های گوناگون به مبارزه پرداختند، از جمله درست کردن تشکیلات مخفی و پخش مجله و روزنامه در خارج کشور برای بازگشت دستور. در این مبارزه گذشته از آزادیخواهان ترک، فعالان کرد، ارمنی، عرب، آلبانی... مشارکت داشتند. حتی دوتن از مؤسسان "اتحاد و ترقی"، اسحق سکوتی و عبدالله جودت، کرد بودند.^{۵۳} عبدالحمید بدلتخواه تسلیم هیچ دگرگونی دمکراتیکی نشد تا اینکه سرانجام افسران حزب مخفی "اتحاد و ترقی" بایک جنبش سپاهی زیر نام انقلاب عثمانی و ادارش کردند قانون اساسی را بازگرداند و دوباره اجازه برگزیدن مجلس مبعوثان را صادر نماید. (۱۹۰۸) (- م/۱۳۲۶ هـ/ق/۱۲۷۸ هـ- مترجم).

مشکلات اختلاف‌مآلی و مذهبی از عوامل توخالی کردن امپراطوری عثمانی بودند. همه‌کسانیکه نژاد، زبان، ملت، دین و مذهب جداگانه‌ای داشتند، منتظر بودند در سایه انقلاب به‌حقوق خود دست‌یابند، استثمار از آنان رفع‌شود و بطور مساوی از شهروند بودن عثمانی استفاده کنند. امیدوار بودند که عصر جدید راهگشای چاره‌سازی دموکراتیک قضیه اختلافات مآلی و مذهبی باشد. همه‌اینها بفعّالیت پرداختند، روزنامه و مجله بزبان خود چاپ کردند، سازمان‌سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تشکیل دادند، مدرسه بزبان خود گشودند، خود را برای شرکت در انتخابات و حیات‌سیاسی دولت آماده کردند. "مجلس مبعوثان" که میبایستی نماینده‌سکنه دولت عثمانی باشد، پس از گزینش گرد آمد. در نتیجه دخالت اتحادیه‌ایها، حقوق غیرترکها و غیرمسلمانان تا حدود زیادی پایمال شده بود. شمار همه‌نمایندگان ۲۶۰ نفر بود: ۱۱۹ ترک، ۷۲ عرب، ۲۳ یونانی، ۱۵ آلبانی، ۱۰ ارمنی، ۸ کرد، ۴ یهودی، ۴ بلغاری، ۳ صرب، ۲ فلاخ و از لحاظ دینی تشکیل شده بود از ۲۱۴ مسلمان و ۴۲ مسیحی همگی رومی، ارتدکس، ارمنی بجز کاتولیک و ۴ یهودی.^{۵۴} پیداست که این نمایندگی تناسبی با کمیت ملت‌ها و ادیان و مذاهب گوناگون خلق‌های عثمانی نداشت. سران اتحادیه کوشیده بودند در درون مجلس برای خود یک اکثریت ترک مسلمان تأمین کنند تا هر آنچه می‌خواهند بکارند.

مقاصد اتحادیه‌ها بزودی بر همگان روشن شد. دستاوردهائی را که خلق‌های ستمدیده کسب کرده بودند از آنها بازپس گرفتند. کلوبها، مؤسّسات و سازمان‌های سیاسی و فرهنگی دایر شده بر پایه هم‌ملیتی و همدینی ممنوع شدند. مجلات و روزنامه‌های منتشره بزبان غیرترکی و مدارس غیرترک برچیده و بسیاری از مسئولین این فعالیت‌ها به دادگاه سپرده شدند. از جمله "کرد تعالی و ترقی جمعیتی" و ارگانش هفته‌نامه کردی-ترکی "کرد تعالی و ترقی غزه‌سی" و مجله "کردستان" و مدارس که برای بچه‌های کرد گشوده شده بودند ممنوع شدند. اوضاع خلق‌های دیگر هم از کردها بهتر نبود.^{۵۵}

سران اتحادیه دموکراتیکی برای چاره‌سازی مشکلات ناسازگاری دینی و ملی نداشتند. محتوای برنامه آنان "تبدیل به ترک کردن" همه خلق‌های عثمانی بود. از سوئی ادعای جامعه عثمانی را بر میان کشیدند که بر پایه آن همه تبعه عثمانی بدون توجه به زبان، نژاد، دین و ملت بر پایه وفاداری به دولت عثمانی از همه حقوق شهروندی برخوردار باشند و در برابر نیز همه وظایف تابعیت را بجای آورند. این می‌توانست همه خلق‌های عثمانی را گرد آورد، با منافع خلق‌های غیرترک و غیرمسلمان هم می‌گنجید. هر چند کسانی بودند که براستی به این سیاست باور داشتند و برای استقرار آن دلسوزانه میکوشیدند، ولی سران "ترک اوجاقی" آن را برای طفره دادن خلق‌های غیرترک و غیرمسلمان بکار میبردند. از سوی دیگر ادعای "جامعه اسلامی" را منتشر میکردند، که آنهم از طرفی برای فریب دادن خلق‌های مسلمان غیرترک زیر دست عثمانی بود تا به پانۀ وفاداری به دولت اسلام (دولت ترک) و خلیفه اسلام (سلطان) و خطر نفوذ دول مسیحی اروپا، آنان را از خواسته‌های مآلی خود دور کنند، از جانب دیگر برای گسترش نفوذ دولت ترک در میان مسلمانان خارج از مرز عثمانی که در آن دوران بخشی از آن زیر دست دولتهای مسیحی اروپائی افتاده بود. در کنار اینها باور "پان‌تورانیسم" را بگرمی تبلیغ میکردند، بدین معنی که همه خلق‌های هم‌نژاد ترک در کشورهای خارج از سلطه ترکیه باید متحد شوند. گذشته‌پر از سرفرازی و شکوه خود را دوباره زنده کنند.

سران اتحاد و ترقی هر یک از این ادعاها را برای آرمان مشخصی منتشر میکردند. این عقاید نه تنها با هم ناسازگار و متناقض بودند، بلکه موجب زوال اتحاد خلق‌های عثمانی و ایجاد بدگمانی از یکدیگر و عدم وفاداری به دولت میشدند. "جامعه اسلامی" خلق‌های غیرمسلمان را آشفته میکرد و "پان‌تورانیسم" خلق‌های غیرترک را دودل مینمود. ولی سران اتحادی که از دیرباز بدنبال ایده "ایجاد اجباری اتحاد مآلی و دینی" خلق‌های ساکن کشور عثمانی بودند، فکر میکردند که علت عقب‌ماندگی ترک و شکست آن در همه جنگ‌ها و از دست دادن پی‌درپی اراضی بالکان و قفقاز ناسازگاری مآلی و دینی است.

در چهارم اوت ۱۹۰۹ (- م/رجب ۱۳۲۷ هـ-ق/۱۲ مرداد ۱۲۸۸ هـ-ش- مترجم) "مجلس مبعوثان" که زیرسلطه اتحادیهها بود، ماده چهارم قانون اساسی را چنان دستکاری کرد که حق تأسیس انجمنها را برپایه ملت و دین از مردم پس گرفت. یک شهروند عثمانی برای بهره‌گیری از حقوق پذیرفته‌شده در قانون اساسی میبایستی خود را ترک بشمارد. اینهم باشعارهای انقلاب "حریت، عدالت، مساوات" نميگنجید. درباره تساوی حقوق مسلمان و غیرمسلمان و ترک و غیرترک برخلاف وعده‌های پیشین سران "اتحاد و ترقی" بود. سران اتحاد میخواستند همه خلقهای غیرترک را بزور در بونته ملت ترک بگدازند، این نیز در کشوری چندملیتی و چنددینی و چندمذهبی چون امپراطوری عثمانی به وارفتگی و فروپاشی می‌انجامید و از وفاداری سیاسی ملت‌های غیرترک و خلقهای غیرمسلمان میکاست، چنانکه بهنگام جنگ موجب همکاری اعراب با انگلیس و ارامنه و آسوریان باروسیه شد.

ارامنه در زمان عبدالحمید بگرمی از کوشش اتحادیهها پشتیبانی کردند. چون "انقلاب عثمانی" پیروز شد (۱۹۰۸) (- م/۱۳۲۶ هـ-ق/۱۲۸۷ هـ-ش- مترجم) امیدوار بودند آنانهم از زیر بار استثماری و ستم‌ملی‌رها شوند، ولی "انقلاب" هیچیک از آرمانهای ملی و دینی خلقهای زبردست ترک را تحقق نبخشید. استثمار ارمنی و حتی گاهی قتل عام همچنان ادامه داشت بدون آنکه کار بدستان ترک گام مؤثری برای چاره‌سازی بردارند. محنت خلق ارمنی سر زبان همه دول اروپائی افتاده بود، روسیه پیشگام شد و پروژه‌ای برای بهبود شرایط زندگی ارامنه در ۶ ولایت ترکیه که اغلب سکناش کرد بودند طرح‌ریزی کرد و از باعالی خواست آنرا اجرا کند. اگرچه کار بدستان ترک بهانه سرگرم بودن به اصلاح اوضاع همه ولایات ترکیه، خواستند در اجرای آن اشکالت را بشکنند، آلمان هم برای حفظ مناسبات حسنه‌اش با ترکیه میخواست با آن کشور هم‌نوا شود، ولی سرانجام سفرای دول اروپائی همه یکصدا از باعالی خواستند اوضاع ارامنه را در ۶ ولایت ارمنی‌نشین شرقی ترکیه بهبود بخشد. باعالی زیر فشار دول اروپائی در فوریه ۱۹۱۴ (- م/جمادی الاول ۱۳۳۲ هـ-ق/ بهمنماه ۱۲۹۲ هـ-ش - مترجم) بناچار تسلیم اجرای این خواسته شد. بنا بر این پروژه میبایستی؛ ارامنه در مدارس و دادگاههای خود اجازه بهره‌گیری از زبان خویش را داشته باشند. علمهای حمیدیه که از طوایف کرد تشکیل شده بودند خلع سلاح شوند. ارامنه نیز مانند ترکها حق مشارکت در دستگاههای دولتی و از جمله پلیس و ژاندارمری را داشته باشند. برای نظارت بر اجرای این پروژه دوبازرس بیگانه، یکی هلندی بنام وستینگ و دیگری نروژی بنام هوف به منطقه رفتند و فعالیت برای اجرای آن پرداختند.^{۵۶}

سران اتحادیه فکر میکردند که شعله‌ور شدن جنگ فرصت مناسبی است برای اجرای دیدگاههای ویژه آنان درباره ایجاد یگانگی دینی و ملی در ترکیه، تا ادیان و ملت‌های گوناگون را بدست یکدیگر نابود کنند. با آغاز جنگ و پس از آن مشارکت ترک در جرگه دول محور، حکومت ترک از وعده‌های خود در مورد چگونگی رفتار با مسیحیان زبردست عثمانی پشیمان شد و هر دو بازرس بیگانه را بیرون کرد و همه طرح‌هایی را که برای اصلاح شرایط زندگی ارامنه ریخته شده بود لغو نمود و حتی کوشید خشم و نارضایتی کردان منطقه را متوجه مسیحیان کند. همچنین حق کاپیتولاسیون را که به پتک سنگینی بر سر استقلال ترکیه تبدیل شده بود لغو نمود. رهبری ترک همچنانکه نیروی انسانی همه مسلمانان درون امپراطوری عثمانی را برای جنگ سازمان داد، نیروهای مسیحی را نیز آماده کرد، به سر بازگیری از مسیحیان پرداخت و هزاران تن از ارامنه و آسوریان را در صفوف سپاه ترک به سر بازی گرفت.

۳ - ۲ قتل عام مسیحی ۱۹۱۵ (- م/۱۳۳۳ هـ-ق/۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم)

قیصر روس در اوایل جنگ طی اعلامیه‌ای از مسیحیان عثمانی خواست بر علیه سلطه ترک قیام کنند و در برابر گرفتن وعده آزادی و استقلال خویش پس از پایان جنگ، با سپاه روس همکاری نمایند. هم رئیس کلیسای ارامنه و هم مارشیمون به این فراخوانی

پاسخ گفتند^{۵۷} و از خلقهای خود خواستند با سپاه روس همکاری کنند. صدها سرباز آسوری و ارمنی صفوف سپاه ترک را ترک گفتند و به نیروهای روسی پیوستند و چون جنگاور، فرمانده، راهنما و... با آنها همکاری میکردند و راه اشغال اراضی عثمانی را نشان میدادند.

سران اتحاد و ترقی از قدیم از مسیحیان پی بهانه‌ای میگشتند، به آنان پيله میگردند و میخواستند برای نابودیشان دستاویزی بیابند. شکست سخت نظامی آنان در قفقاز، بهترین بهانه پيله کردن به مسیحیان بویژه ارمنه و آسوریان بود. گناه این شکست را بگردن آنان انداختند و قتل عامشان کردند. سران نژاد پرست ترکیه توانستند احساسات دینی ترکهارا برانگیزند و ناسازگاری دینی میان خلق مسلمان کرد و مسیحیان را شدت بخشد و سرانجام آنها را بجان هم بیندازند تا به کشتار یکدیگر سرگرمشان کنند. چنان دشمنی غیر قابل‌علاجی را در میانشان برپا کردند که دیگر نتوانستند از فرصت ناشی از جنگ در برابر دشمن مشترک خود که همانا سلطه ترک بود، بهره گیرند. بعدها نیز به کوچ دادن همگانی هر دو ملت از ولایات شرقی به مرکز ترکیه پرداختند. ابتدا ارمنه را بهانه خیانت به میهن و همدستی با روسیه دشمن ترک و پس از آنان هم کردها را با این دستاویز که ولایتشان در نتیجه پیشروی روسیه به میدان جنگ تبدیل شده است، کوچ دادند. بگفته نیکیتین، ترکها در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ (م/ ۱۳۳۲-۱۳۳۶ هـ/ ق/ ۱۲۹۳-۱۲۹۷ هـ-ش- مترجم) هفتصد هزار کرد را از این نواحی بمنظور تعویض ملیت بطور جمعی کوچ دادند که بسیاری از آنان نابود شدند.^{۵۸}

۳ - ۳ آسوریان هکاری

هنوز امپراطوری عثمانی وارد میدان جنگ نشده بود که کاربردستان ترکیه میترسیدند آسوریان طی آن بسوی روسیه متمایل شوند. در بیست و دوم اوت حاکم وان بخواست حکومت خود، مارشیمون بنیامین را برای گفتگو به آنجا فراخواند و در این دیدار از وی خواست که از روسیه پشتیبانی نکند و به ترکیه وفادار بماند. در عوض قول داد آسوریان را مسلح کنند و اجازه دهند در مدارس ب زبان خویش درس بخوانند و مبلغی خرجی به او داد. مارشیمون هیچ وعده روشنی به کاربردستان ترک نداد. وی در بازگشت سران ملتش را آگاهی داد که آرامش را حفظ کنند و فرامین دولت ترک را بجای آورند.^{۵۹}

شرکت ترکیه در جنگ و اعلان جهاد بر علیه کفار و جلب جوانان همه خلقهای مسیحی و مسلمان عثمانی به سربازی بنام بسیج عمومی، بدنبال آن شکست سخت سپاه ترک از سپاه روس در قفقاز و آذربایجان و فرار گروهی سربازان مسیحی از صفوف سپاه ترک و شعله و ساختن آتش بی‌امان اختلافات دینی مسلمان- مسیحی از سوی سران ترک، آسوریان را هم درگیر جنگ خونینی نمود. قتل عام ارمنه به بخشی از سیاست جنگی ترک تبدیل شده بود. آسوریان چون یک ملت مسیحی نزدیک به رویداد نتوانستند خود را از این گردباد بپرهیزند و بهانه جوئیهای ترک آنان را هم فراگرفت. کاربردستان ترک مسلمانان را به دست درازی به دهها آبادی آسوری نشین هکاری ترغیب نمودند. پس از غارت و آتش افروزی، صدها آسوری نیز بدون اینکه هیچ گناهی از ایشان سرزده باشد، کشته شدند.

سپاه روس شمال غربی ایران را اشغال کرده و به پیشروی در کردستان پرداخته به وان رسیده بود و رفته رفته به زیستگاه آسوریان نزدیک میشد. میان کاربردستان روسی و مارشیمون و دیگر سران آسوری آشنائی دیرینه‌ای وجود داشت. بهنگام آغاز جنگ، گذشته از اینکه قیصر آشکارا خلقهای مسیحی زیر دست ترک را برای قیام فراخواند، کاربردستان روسی نیز سرگرم ایجاد پیوند مداوم با بزرگان آسوری بودند. احساسات دینیشان را برمی‌انگیختند و میکوشیدند به همکاری و یاری سپاه روس جلبشان کنند. بدین منظور

چندین نامه برای خودمارشیمون نوشتند. در یکی از نامه‌ها برایش نوشته بودند که آنان برای رهائی آسوریها از ستم عثمانی آمده‌اند و از او خواستند سرنوشت خویش را به متحدین پیوند بزنند.

در دوازدهم مارس ۱۹۱۵ (- م/ ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳ هـ - ق/ ۱۱ اسفند ماه ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) بزرگان آسوری بسرکردگی پیشوای دینی خود مارشیمون برای تعیین موضع خویش در برابر طرفهای جنگ بویژه ترکیه و روسیه گردآمدند. شرکت کنندگان در این گردهمایی دارای دو دیدگاه مختلف بودند. یکی بر این نکته پافشاری میکرد که بر علیه سلطه ترک قیام و با همه توان خود باروسیه همکاری و از این فرصت برای رهائی میهن و تأسیس دولت ویژه خود بیاری روسیه و متحدینش استفاده کنند. دیگری بر این باور بود که ترکیه برای پیله کردن به آنان هر چه بیشتر دنبال بهانه میگردد. باید تحمل داشته باشند و در این جنگ بیطرف بمانند تا هیچ دلیلی بدست ندهند که برای قتل عام و بیرون راندن جمعی آنان از میهن دیرینه شان آنرا دستاویز کند.^{۶۰} اغلب سران آسوری از جمله خودمارشیمون راه اول را راه رهائی و پیروزی خلق آسوری میدانستند. این دیدگاهها از تأثیر رویدادهای آن زمان ناحیه و انباشته شدن حسرت چندین سده بهره کشی سنگین دینی و ستم شدید ملی در سایه سلطه عثمانی بدور نبودند. شکست ترک و پیشروی سپاه روس و نزدیک شدنش به منطقه آنان امید فراوانی برایشان ایجاد کرده بود. آزمونهای پیشینشان با کاربردستان ترک و حتی در دوره چند ساله پیش از "انقلاب" هیچیک جای دلخوشی و مایه امید نبودند، بلکه همگی یکی از دیگری تلختر و نومیدکننده تر بودند. مارشیمون و دیگر سران آسوری در برآورد نیروهای خود گرفتار ارزیابی غلطی شده بودند، زیرا شیوه پرورش جنگی دلیرانه مردان ایلاتشان و موقعیت جغرافیائی محل و سرشت سخت ناحیه و باور استوار به همپیمانان دینی... کاری کرده بود که توان ظاهری خود را بیش از واقع محاسبه کنند. نمرود که طرفدار دیدگاه بیطرفی بود، خویشاوندی نزدیکش بامارشیمون بدادش نرسید و عقاید ناسازگارش با دیدگاههای اکثریت سران خلقش، سرش را بر باد دادند و هم ملتیهایش به بهای اظهار نظراتش سر او را در خواب شیرین بریدند.^{۶۱}

مارشیمون بنیامین پیشوای دینی خلق آسوری در قوچانس بارگاه مقدس نسطوریان همان راهی را برگزید که شریف حسین بن علی در مکه بعد هارفت. مارشیمون پس از این گردهمایی نیروهای خود را سازمان داد، شورش بر علیه ترکیه را اعلام نمود، به کاربردستان ترک نامه نوشت که دیگر مناسبات خود را با آنان قطع خواهند کرد. برای کاربردستان روسی نیز نوشت که خلق او نیز دوش بدوش نیروهای روسیه و دول متحدش در جنگ علیه ترکیه شرکت خواهند کرد، به امید اینکه به آرمانهای خویش در تشکیل دولت آسوری برسند.

در ماههای مارس، آوریل، مه و ژوئن جنگهای خونینی میان مسلحین آسوری و نیروهای ترک با همکاری ایلات کرد روی داد. سیتو آقای اولیای و اسماعیل آقای ار توشی در یورش به مناطق جیلو، بازو تیاری علیانقش کارگری ایفا کردند.^{۶۲} ترازوی نیروهای طرفین دارای نابرابری بزرگی بود. نیروهای ترک متکی بر طوایف کرد از هرسو برفشار خویش بر نواحی آسوریان می افزودند. زیستگاه آسوریها با وجود سختی و کوهستانی بودنش ناحیه محدودی بود. از هرسو در محاصره نیروهای دشمن قرار داشت. مارشیمون چند بار از سران سپاه روس خواست بیاریش بشتابند ولی بیهوده بود. وی خود دوبار بدیدار کاربردستان روسی رفت که پشتیبانانش را جلب کند تا چنان به یاریش بروند که بتواند در جای خود بماند و به رویارویی ادامه دهد. بار اول در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۵ (- م/ ۱۵ شعبان ۱۳۳۳ هـ - ق/ ۷ تیر ماه ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) بسوی ارومیه براه افتاد، در آغاز ژوئیه بدانجا رسید، اگر چه کاربردستان روسی قول هر گونه کمکی را دادند و یک دسته سرباز روسی و مقداری اسلحه و مهمات جنگی به همراه او به قوچانس فرستادند ولی کاری نکردند که فشار ترکیه از آنان رفع یا کمتر شود.

باردوم در حالیکه یورش ترک تامیرفت تندتر میشد، چنانکه آنها را از برخی نقاط کنده بودند، مارشیمون با دسته‌ای از نمایندگان خلق آسوری در دهم اوت ۱۹۱۵ (م/ ۲۸ رمضان ۱۳۳۳ هـ- ق/ ۱۹ مرداد ماه ۱۲۹۴ هـ- ش- مترجم) از باشقلعه برای دیدار با چرنوزوبوف به سلماس رفت و از آنجا هم ملک خوشابه را برای دیدار با کاربدستان روس به تبریز فرستاد ولی آنان بجای اینکه به داد خلق متحد خود برسند و برای ماندن در جاهای استراتژیک یارشان دهند که بویژه در منطقه موصل میتوانست بر روند رویدادهای جنگ مؤثر باشد، مارشیمون را اندرز دادند که برای حفظ جان خود با سپاه روس بماند و آسوریان هم هکاری را ترک گویند و به مرز ایران عقب بنشینند.^{۶۳} آسوریان هکاری از ماه اوت ۱۹۱۵ (م/ رمضان ۱۳۳۳ هـ- ق/ مرداد ماه ۱۲۹۴ هـ- ش- مترجم) از موطن ملی خویش کنده شدند و کوچ نهائی همگانی خود را آغاز نمودند. روسها چنانکه توافقهای نهائی نمایندگان انگلیس و فرانسه، سایکس و پیکو با سازانوف وزیر امور خارجه روسیه نشان داد هیچ برنامه‌ای برای کمک به خلق ارمنی یا آسوری برای تحقق حق آزادی تعیین سرنوشتشان یا حتی نوعی خودمختاری نداشتند. بلکه سیاست روس بکارگیری این دو خلق بود چون وسیله‌ای برای تحقق آرمانهای خود درباره اشغال خاک ایران و عثمانی، که در پشت پرده بر سر آن بادول هم پیمانش بتوافق رسیده بود.

۴ - روس و آسوری

۴ - ۱ روس و آسوریان ارومیه

روسیه در گرفتن جنگ با ترکیه را پیش بینی میکرد، با استفاده از پیمان روس- انگلیس (۱۹۰۷) (۱۳۲۵- م/ ق/ ۱۲۸۶ هـ- ش- مترجم) از ۱۹۱۲ (م/ ۱۳۳۰ هـ- ق/ ۱۲۹۱ هـ- ش- مترجم) به طرحریزی اشغال مناطق نفوذی خود بویژه نواحی استراتژیک دوروبر دریاچه ارومیه پرداخت. برای اینکار نیز یکی از تاکتیکهای فرستادن کنسول به مراکز مهم و همراه کردن نیروی مسلح باهریک از آنان بنام حفاظت بود، که در حقیقت در آنجاها بجای نمایندگان سلطه ضعیف مرکزی ایران قدرت را در دست میگرفتند.^{۶۴} و در هر جائیکه سلطه روس برقرار بود کاربردستان ایرانی هواخواه خود را بر میگماشتند.

ارومیه یکی از مناطق مختلط کردستان است. در اثر رویدادهای چند قرن اخیر دگرگونی ژرفی در شرایط مردم نگاری آن ایجاد گردیده است. در این منطقه: آذری، کرد، آسوری، کلدانی و ارمنی زندگی میکنند. اوژان اوین سفیر فرانسه در سیاحتنامه سال ۱۹۰۷ خود در ایران درباره ارومیه مینویسد: "جلگه ارومیه دارای ۳۵۰ پارچه آبادی است. کوه منفرد "بیزوداغ" دشت را از دریاچه جدا میکند و کوههای بزرگتری اطراف آنرا احاطه کرده اند. تنگه و رود "شهرچایی" از کوههای مزبور سرچشمه می گیرد. همه جا آب و همه جا سبزی است... در کوهپایه ها، ساکنان آبادیها ترک (زبان) و شیعی اند. اما در ارتفاعات اهالی دهکده ها را کردان و اهل تسنن تشکیل می دهند. با آنکه ارومیه مرکز طبیعی عده بیشماری از هیأت های مختلف مذهبی است، ولی اقلیت قابل توجهی از ارمنیان و کلدانیان به دین اسلام گرویده اند.

در داخل شهر، در دو محله ای "کروه شهر" و "مارت مریم" (مریم مقدس نام کلیسای قدیمی نسطوری است که اکنون محله را به همین نام می نامند) سکونت دارند. در خارج شهر، تعداد ارمنیان کمتر از ۶۰۰ نفر است و آنها در ۳۱ دهکده متفرق شده اند. اماعده کلدانیها بالغ بر ۳۰۰۰ نفر می گردد و به این ترتیب، کانون عمده کلدانیهای ساکن ایران را در این منطقه باید بشمار آورد. از فرقه های مذهبی رقیب، هیچکدام مانند مسیحیان کلدانی با هم جروبحت و دعوا ندارند.^{۶۵}

اگرچه آذری و کرد هر دو از نظر دینی مسلمانند ولی آذریان شیعه و کردان اغلب سنی مذهب بودند. در نتیجه سیاست مرکزی دولت ایران، ناسازگاری ملی و مذهبی میان هر دو خلق کرد و آذری بوجود آمده بود، که ریشه آن به چند سده گذشته بازمیگشت، آمدن سپاه روس به آذربایجان و بعدها آغاز جنگ جهانی، اختلاف دیگری در منطقه خلق نمود که آنهم اختلاف دینی مسیحی-مسلمان بود، میان کرد و آذری از یک سو و ارمنی و کلدانی و آسوری از سوی دیگر.

از آغاز قرن بیستم یک میسیون روسی در ارومیه پایگاه تأسیس کرده بود، تا اندازه ای بر آسوریان تأثیر گذاشته و چند هزار نفری از آنان را به مذهب ارتدکس در آورده و مجله ارومی- ارتدکس را بزبان خودشان برای آنها انتشار میداد. روسها میکوشیدند آنها را زیر بار خود بکشانند و آنان هم روسها را حامی خود میدانستند. از سال ۱۹۱۲ (م/ ۱۳۳۰ هـ-ق/ ۱۲۹۱ هـ-ش- مترجم) که شماری از نیروهای مسلح روسی به شهرهای شمال غربی ایران رفتند و بگرمی مورد استقبال قرار گرفتند. آسوریان خود را به آنان بسته بودند. آنها نیز به ایشان پول و اسلحه میدادند و در برابر کار بدستان ایران و دست درازی خفاطتشان میگردند.^{۶۶} چون جنگ آغاز شد سپاه روس برای نیرومند کردن پایگاههای خود در ایران، نیروهای دیگری به آذربایجان فرستاد. آسوریان این خبر را باخوشحالی دریافت داشتند و چون بخشی از آنان به همکاری با سپاه روس و رویارویی با فعالیت‌های عثمانی و هواخواهانش پرداختند. روسیه در نواحی تحت نفوذش هواداران خود را به حکمرانی گماشت. هنگام آغاز جنگ حاج صمدخان شجاع الدوله مراغه‌ای حاکم آذربایجان بود. وی بکمک سربازان روسی هر روز چند نفر را بگناه آزادیخواهی بدارمی آویخت، شکم میدرید یا سرمیرید. حاکم ارومیه نیز اعتماد الدوله یکی از همدستان نزدیک صمدخان بود.^{۶۷}

۴-۲ یورش ترکیه به آذربایجان (نوامبر ۱۹۱۴) (م/ حرم ۱۳۳۳/ آبان ماه ۱۲۹۳ هـ-ش- مترجم)

با یورش ترکیه به قفقاز، در چندین نقطه پیشروی در داخل خاک ایران آغاز شد؛ از مرز بازرگان بسوی ارومیه، از مرزبانه بسوی ساوجبلاغ. که در هر دو جناح پیشاهنگ یورشها بگفته کسروی؛ (مجاهدین ایرانی و کردان) بودند. سپاهیان عثمانی بدنبال آنان میرسیدند.^{۶۸} در میان سپاه ترک با همکاری برخی از ایلات کرد و آزادیخواهان ایرانی، و سپاه روس چندین زد و خورد روی داد. سرانجام نیروهای عثمانی توانستند ساوجبلاغ، میاندوآب، مراغه... را تسخیر کنند و چند تن از مردان نامی کرد، از جمله: پیر طریقت شیخ بابا سعید غوث آبادی، سیف الدین خان اردلان حاکم سقز، حمه خان حاکم بانه، حمه حسین خان سردار مکرری را بیهانه دوستی با روسیه کشتند.^{۶۹}

اردوی ترک در مراغه و سپاه عثمانی (این باید سپاه روس باشد- مترجم) در تبریز مستقر شده بودند. در همین مدت سپاه ترک در "ساری قامیش" بر سپاه روس پیروز شد. در نتیجه نیروهای روس برای اینکه به محاصره نیفتند، فرمان عقب نشینی دریافت داشتند و بطور ناگهانی آذربایجان و از جمله شهرهای تبریز و ارومیه را تخلیه کردند. صمدخان که یکی از دست نشاندهان روس بود و همچنین صدها عامل ایرانی دیگر روسیه از قبیل اعتماد الدوله حاکم ارومیه و شمار بسیاری از آسوریان بسوی مناطق زیر دست روسیه گریختند.^{۷۰}

۴ - ۳ بدبختی آسوریان ارومیه

آسوریان ارومیه سرنوشت خود را به نیروهای روسیه گره زده بود. از این رو غم و شادی آنان به موفقیت یا شکست نیروهای نامبرده بستگی داشت. در میان ایرانیان هم کم نبودند کسانی که چماق دست سپاهیان روس شده، با آنها همکاری کرده و آینده خود را به قدرت آنان پیوند داده بود. با پیشروی ناگهانی سپاه ترک و عقب نشینی ناگهانی سپاه روس در ارومیه (۱۶ صفر ۱۳۳۳ هجری (دسامبر ۱۹۱۴ میلادی) (۱۶ صفر ۱۳۳۳/۱۰ دیمه ۱۲۹۳ هـ/ش/۳۱ دسامبر ۱۹۱۴ م- مترجم) آسوریان و ایرانیان منتسب به روسها که زیر سلطه آنان هم میهنان خود را آزار داده بودند پس از عقب نشینی روسیه دیگر نتوانستند چون قبل در منطقه بمانند. از بیم جان خود و انتقام ترکها و افراد آزار دیده، به کوشش برای رهایی خویش پرداختند. کسروی در این باره مینویسد: "روز یازدهم دیمه بود که روسیان ناگهان بتهی کردن آنجا پرداختند و یک دسته از سپاهیان ایشان شهر را رها کرده روسوی مرز پس نشینی کردند. فردا دوازدهم نیز باز مانده سپاهیان بیرون رفتند. ولی این پس نشینی آنان هم با یک پیش آمد دیگری توأم بود که آن کوچیدن آسوریان و ارمنیان باشد. زیرا اینان خود را بروسیان بسته و به پشت گرمی آنان با هم میهنان خود بدرفتاری کرده و در چند ماه آخردست به خونریزی و تاراج نیز باز کرده بودند، در این هنگام بر جان خود ترسیده جای ایستادن نمی دیدند. و این بود همی که از آهنگ ناگهانی روسیان آگاه شدند سخت بهم در آمدند و با آنکه هنگام زمستان بود بسیاری از ایشان چاره جز همراه شدن با روسیان و کوچیدن از ایران ندیدند. و این بود با شتاب بکار برخاسته و زندگی خود را بهم زده و آنچه را توانسته برد برداشته و آنچه را نتوانستند باز گذاشته و نزدیک به ده هزار تن از ایشان از مردو زن و بچه از خود شهر و آبادیهای بیرون بر اه افتادند، و چون بسیاری از ایشان عرابه و چهارپا برای سوار شدن نداشتند بروی بر فها و در توی گلها پیاده راه می رفتند. و گاهی خوراک نیز نمی یافتند. در میان راه زنان و بچگان آسیب فراوان دیدند و بسیاری از ایشان تاب نیاورده از پا افتادند. در لجنزارها بسیاری از چهارپایان نابود شدند.... کسانی که هزاران سال در کشوری آسوده زیسته و با همه جدائی در کیش هر گونه مهربانی از مردم دیده بودند چه سزیدی که نمک ناشناسی نمایند، و همی که پای بیگانگان بکشور رسید با آنان گرایند و با هم میهنان خود بدخواهی نمایند و بدلخواه بیگانگان تنگ بدست گرفته خون مردم را بریزند!؟ بچنین کسانی کیفر سختی بایستی آنچه می دیدند و می کشیدند کم بوده و آنچه دل مراد می آورد حال زنان و کودکانست که گناهی نمی داشتند..."

"چنانکه گفتیم پس نشینی روسیان ناگهانی بود. از این رو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت سفر نداشتند و از ۴۵۰۰۰ تن کمابیش که شماره آنان در پیرامونها بوده تنها دوهزار تن یا کمتر با روسیان همراهی توانستند و دیگران که باز ماندند همی که از چگونگی آگاه شدند و از آن سوی آمدن کردان و ترکان را می شنیدند در روستاها خانه های خود را گزارده با آنچه توانستند همراه آوردن از گاو و گوسفند و کچال و خوراک و بشهر نهادند و بیاغ بیمارستان امریکائیان در آمده و یابرای میسیونرهای فرانسه پناهنده شدند تنها دوه گوک تپه و گلپاشان تهی نشدند که داستان آنها را هم خواهیم دید.

ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند و بسیاری از ایشان را چه در شهر و چه در روستاها بحانه های خود آورده و بنگهداری کوشیدند و در سلماس با ارمنیان همین رفتار را کردند. ما بیشتر این آگاهیه را از روی نوشته های مسیحیان می آوریم و همین را خود ایشان نوشته اند.

همی که رفتن روسیان دانسته شد سپاه عثمانی که در نزدیکی ها بودند رو بارومی آوردند و پیشاپیش آنان کردان با انبوهی از کوهستان فرود آمده و دسته ای از آنان در روستاها پراکنده شده و بتاخت و تاراج پرداختند و یک دسته بزرگی رو بشهر آوردند و دور و پس از رفتن روسیان بود که بارومی رسیدند و چون اعتماد الدوله حکمران آنجا از همدستان صمدخان بوده و در زمان حکمرانی خود بدلخواه روسیان رفتار کرده و خونهای بیگناها نزار ریخته و در این هنگام همراه روسیان بیرون رفته بود و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از کردان نبود بی آنکه جنگی روی دهد بیرون آمدند و دست بتاراج گشوده دور و دوشب بازار تاراج و آشوب را گرم داشته تا زیشت سر رشید بیگ فرمانده عثمانی با سپاه خود رسید و از تاراج و آشوب ها جلوگیری کرد و چند تن از کردها را با تیر کشت. تا چند روز که رشید

بیگ در شهر بود آرایش روی داد و مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسیان پیش از پس نشینی خود خوی را گرفته و در آنجا سپاه میداشتند رشید بیگ با دسته‌های خود بجلو آنان رفت و در سلماس لشکرگاه ساخت و در شهر رشته کارها بدست نوری بیگ و راغب بیگ که دوتن از سرکردگان بدرفتار عثمانی بودند افتاده اینان دست ستم باز کرده و بمسیحیان سختگیری بی اندازه نمودند. ارشدهمایون تامیتوانست بنگهداری مردم می‌کوشید. مسیحیان خشنودی بسیاری از او نموده‌اند ولی از راغب بیگ و مجدالسلطنه که بعثمانیان پیوسته و دسته‌ای از مجاهدان را بر سر خود میداشت و از قوچعلیخان و دیگران بسیار نالیده و داستانهای نوشته‌اند که نتوان باسانی باور کرد. ما نمیدانیم این داستانها تا چه اندازه درست است ولی برای اینکه بی‌یکسوئی نمائیم آنها را می‌آوریم.

مینویسند در گوگ تپه دوهزارتن از آسوریان از این دیه و آن دیه گرد آمده بودند که زنان و کودکان بکلیسای پناهنده شده و مردان در پشت بام پاسبانی مینمودند، کردان آنجا را فرا گرفتند و در میانه زد و خورد برخاست و چون کردان انبوه بودند مسیحیان مرگ را در پیش چشم می‌دیدند و نومیدانه میکوشیدند. لیکن در این میان دکتر یاکارد امریکائی که با دوسه تن همراه از شهر بیرون رفته بود از چگونگی آگاه گردید و بجان خود نترسیده آهنگ آنجا کرده در سایه آشنائی و دوستی که با برخی از سران کرد میداشت توانست جلوی جنگ را بگیرد و به درون دیه رفته و مسیحیان را دیده و آنانرا بدست برداشتن از جنگ و دادن تفنگ و فشنگ و بیرون آمدن از دیه واداشت و همراهی باهمراه خود بشهر آورد و جان دوهزارتن را باز خرید.

این داستان در روزهای نحست درآمدن کردان بود. سی و اندروز پس از آن در خود شهر داستان دیگری رخداد. بدینسان که شصت تن از سرشناسان آسوری را که از سرای میسیونرهای فرانسه بیرون کشیده و بند کرده بودند در روز دوم اسفند (۲۲ فوریه) شبانه به بیرون شهر بردند و همه را تیرباران کردند. تنها یکتن از آنان از مرگ رها گردید که بازخمیکه میداشت شبانه خود را بمسیحیان رسانید و چگونگی را بازگفت.

دوروز پس از آن داستان گلپاشان روداد. این دیه که آبادی آسوری نشین بزرگی بود چون ترکان بارومی درآمدند آسوریان نماینده فرستاده و برای خود زینهار گرفتند و چندتن سپاه عثمانی را با خود بدیه برده بودند و بدینسان آسوده میزیستند تا اینهنگام شبانه قوچعلیخان با دسته‌ای از مجاهدان بآنجا رسیدند و بنام مهمانی در خانه‌ها فرود آمدند چون خوردند و آشامیدند از توانگران پانزده هزار تومان طلبیدند و چون ایشان نتوانستند این اندازه پول گرد آورند چهل و پنج تن را گرفته شبانه بیرون برده و تیرباران کردند. از اینان نیز چندتن رها شده و چگونگی را آگاهی دادند.^{۷۲}

در آن روزهایست هزارتن از فراریان خود را به سرای بیمارستان آمریکائی انداخته بودند. بعلت تنگی جاو کمی خوراک مرض تیفوئید و تیفوس در میانشان شیوع یافت. این مرض به داخل شهر نیز سرایت کرد چنانکه گویند تنها از مسیحیان پنجهزاری و البته از مردم شهر نیز بسیاری در گذشته‌اند.^{۷۳}

نیکیتین کنسول روس در ارومیه در بارز گوئی این رویداد مینویسد: "گزارش میسیونرها و آنچه بچشم خود دیده‌ام بمن فرصت میدهند که تابلوی کوچکی از زمستان ۱۵-۱۹۱۴ (- م / سه ماهه اول ۱۳۳۳ هـ / ق / زمستان ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) ارومیه ترسیم کنم. البته توضیح مفصل آن به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. من تنها به خلاصه‌ای از آن می‌پردازم که بهنگام عزیمت سپاه روس در سال ۱۹۱۴ (- م / ۱۳۳۳ هـ - ق / ۱۲۹۳ هـ - ش - مترجم) و بدنبال آن رفتن میسیونرهای ارتدکس، مسیحیان منطقه دیوانه واریسوی قفقاز گریختند. سختی این کوچ در ماه دسامبر در هوای سرد و گردنه‌های مرتفع و راههای باریک و سخت پراز قشون و گاری و درشکه و رمه و گله‌گاو باندازه کافی قابل تجسم نمیشد.

آمار قربانیان این رویدادها قابل تنظیم نیست، آنان که توانستند بگریزند از کسانی که بعلت نداشتن وسیله نقلیه در روستاهای دورافتاده برجای مانده بودند خوشبخت تر بودند. این نگون بختان هنگامیکه کردان به منطقه آمدند و به کشتار و تاراج دست زدند، به شهرارومیه روی آوردند و به میسیونهای کاتولیک و آمریکائی پناهنده شدند. میسیونها نتوانستند چند هزار نفر را پناه دهند. بعلت انبوهی و ترس و گرسنگی و خستگی و نبودن بهداشت، زندگی آنان بسیار نامساعد بود، کشتار جمعی نیز روی داد چنانکه ۶۵ تن از ایشان را بزور ازدست میسیونهای فرانسوی در آوردند و یکجائیباران کردند. لاشه این قربانیان چند روزی در آن میان افتاده بود....^{۷۴}

نیکیترین خود شاهد رویدادهای ارومیه بوده است. در نوشته دیگری داستان یک ملای کرد را چون موضعگیری یک پیشوای دینی کرد در برابر جهاد و قتل عام مسیحیان بیان میکند، که خود دارای معنای تاریخی عمیقی بویژه در ارزیابی گناه هر خلقی در برداشتن بار مسئولیت رویدادهای منطقه میباشد. وی مینویسد: "ملا سعید در میان کردهای با سواد یکی از کسانی بود که به هنگام اعلام جهاد ترسی به دل راه نداد و در رد آن سخن گفت. او را توقیف کردند و به نزد حاکم ترک بردند، و او در آنجا متهم شد به اینکه علیه جهاد فتوا داده است. ملا سعید بشرح زیر به دفاع از خویش پرداخت: "من منکر این نیستم که بر دجهاد فتوا داده ام، و از این بابت نه شرعاً خود را مجرم میدانم و نه قانوناً، زیرا من در شریعت خودمان هیچ جاندیده ام که به کشتن مردم بیدفاع و بیگناه فتوا داده شده باشد. از طرفی، قانون دولتی نیز نه تنها تا بحال امر به کشتن کسی نداده، بلکه برعکس، حامی و حافظ حقوق مردم هم بوده است. ولیکن درباره تأیید فتوا و حکمی که برای جهاد داده شده است من چنین می پندارم که رحم و مروت و علم و معرفت شیخ الاسلام و نیز عدل و نصفت خلیفه (سلطان عثمانی) بسیار بسیار بالاتر از این باشد که فتوا و حکم جهاد رعایای بیچاره (مسیحی و نسطوری) بدهند. رعایایی که از زمان حضرت محمد پیغمبر اسلام تا به حال هرگز اسلحه بدست نگرفته و باما ن جنگیده اند."^{۷۵}

۴-۴ بازگشت روس به ارومیه (مه ۱۹۱۵) - (م/جمادی الثانی ۱۳۳۳ هـ - ق/اردیبهشت ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم)

روسها تا مرند عقب نشینی کرده و در آنجا اردو زده بودند. ترکها در برابر آنان در صوفیان بودند، از آنسو نیز ترکها در ساوجبلاغ و ارومیه و روسها در خوی مستقر شده بودند. چند هفته ای بدون جنگ گذشت. ولی در قفقاز روس پیشدستی کرد و سپاه ترک را درهم شکست، برای چرنوزیوف فرمان صادر شد که به جاهای پیشین خود در آذربایجان باز گردد. در بیست و سوم دیماه به نیروهای ترک در صوفیان تاختند و روز بعد آنها را در سوالان شکست دادند. این اخبار به تبریز رسید. ترکیه بدون جنگ از آنجا پس نشست. سپاه روسیه در بیست و پنجم دیماه وارد تبریز شد.

در فروردین ۱۲۹۴ هـ - (ش/جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ - ق/آوریل ۱۹۱۴ م - مترجم) یک نیروی بزرگ ترک از استان بول رسید. در غرب دریاچه ارومیه چندین زد و خورد خونین روی داد. خلیل بیگ (بعدها پاشا شد) فرمانده سپاه ترک در دیلمان و خوی شکست خورد. روس نیروی دیگری از قفقاز به حمایت از نظربیکوف فرستاد. سپاه روس سپاه ترک را از مناطق دریاچه ارومیه و دریاچه وان راند. فرماندهی قفقاز نقشه ای برای زهر چشم گرفتن از کردها کشیده بود. برای اینکه آنها را چنان تنبیه کند که دیگر جرئت نکنند به اردوی ترک بپیوندند و برای روسیه در سرا ایجاد کنند، و اجرای آنرا به ژنرال شارپانتیه سپرد. کسروی ادامه این نقشه را از "تاریخ نظامی جنگ بین المللی" بدون تغییر بدین ترتیب نقل کرده است: "برای اجرای تاخت و تاز سواره نظام که

فرمانده سپاه روس در پیرامون دریاچه رضائیه در نظر گرفته بود؛ لشکر سوار قفقاز و تیپ ۳ قزاق (زایایکالسکی) بریاست ژنرال استویانوسکی تحت فرماندهی کل ژنرال شاریانتیه فرمانده لشکر سوار قفقاز مأمور گردیدند.

در نیمه دوم ماه آوریل (تقویم یولیوس قدیم بکار برده شده است) تیپ ۳ قزاق (زایایکالسکی) و آتشبار ۲ بفرماندهی ژنرال استویانوسکی از حدود قارص بوسیله راه آهن بجلفا و تبریز اعزام گشت.

در آخر ماه آوریل (تقویم یولیوس قدیم بکار برده شده) انتقال لشکر سوار قفقاز بوسیله راه آهن بطرف جلفا شروع شد. لشکر مزبور مرکب از هنگ ۱۶ دراگن (تورسکوی) و هنگ ۱۷ دراگن (نیژگوردسکی) هنگ ۱۸ دراگن (سورسکی) و هنگ ۱ قزاق (خایبورسکی) و گردان توپخانه کوهستانی که جمعاً قوای سوار نظام ژنرال شاریانتیه عبارت از ۳۶ اسواران، ۲۲ توپ و ۸ مسلسل روز ۶ مه در تبریز تمرکز یافت. قوای مزبور تا دهم مه در آن شهر توقف نمود تا قسمت تدارکات و وسایط بارکش را فراهم آورده و ترتیب حمل فشنگ را بوسیله شتر بدهند چه جاده های اراهه رو دیگر در پیش نداشتند.

۹ مه تیپ ۳ قزاق (زایایکالسکی) که جلودار بود از تبریز حرکت کرد، ۱۰ مه لشکر سوار قفقاز حرکت نمود.

روز ۱۱ مه تیپ ۳ قزاق (زایایکالسکی) و روز ۱۳ مه لشکر قفقاز بنزدیک میان دو آب رسیدند

ایام ۱۲ و ۱۳ مه تماماً صرف عبور از زرينه رود (رودخانه جغتو) گردید.

آب رودخانه مزبور در فصل بهار زیاد شده و عرض آن بسه کیلومتر میرسد. گداری وجود نداشت و تمام توده سوار نظام روس باشنا از رودخانه عبور کردند، برای حمل توپها، فشنگ، مهمات و مسلسل و غیره عده ای مهندس روی آن رودخانه پل قایقی تهیه کردند.

قوای سوار مزبور پس از عبور از رودخانه در نزدیکی میان دو آب توقف کرد و در قسمت شاهین دژ (صاین قلعه) و مها باد اقدام به اکتشاف نمود. روز ۱۵ مه قوای سوار بجانب مها باد حرکت کرد و در حدود امیرآباد بدستجات برخورد و آنها را بعقب رانده و تاتاریکی هوا عقب نمود.

روز ۱۵ مه قوای سوار پس از زد و خورد مختصری با اکراد شهر مها باد را اشغال کرد، در شهر تقریباً هیچ کس نبود، در عمارت کنسولگری روس که کردها آن را آتش زده بودند و در حال سوختن بود. چند روز قبل از اشغال آن شهر کنسول روس سرهنگ یاس که در آن شهر مانده بود از طرف اکراد بقتل رسیده بود و سر او را گردان بالای نیزه در دهات و قصبات میگردانیدند.

روز ۱۶ مه قوای سوار روس در ناحیه مها باد توقف نمود و در سمت سردشت و اشنویه اقدام با اکتشاف کرد.

روز ۱۸ قوای سوار با اشنویه نزدیک شد و در آنجا گردان امنیه عثمانی و اکراد قرار گرفته بودند. اکراد در آن نقطه مقاومت شدیدی ابراز داشتند ولی بزودی روسها آنها را از شهر خارج ساخته و اکراد بسوی موصل فرار کردند.

قوای سوار روس روز ۱۹ مه نزدیک اشنویه توقف کرده در سمت مغرب و جنوب اکتشافات بعمل آورد و روز ۲۰ مه بسمت شمال حرکت و پس از طی دو منزل راه و عبور از کوره راه های سخت کوهستانی برضائیه رسید و در این شهر قریب یک هفته توقف نمود. باین ترتیب قوای سواره نظام مأموریت خود را که حرکت از کنار دریاچه رضائیه بود انجام داد.

حرکت توده سوار نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر تأثیرات عمیقی بخشید و پس از آن تاملاتی در ناحیه آذربایجان یعنی در پهلوی عقب سپاه روس آرامش کامل برقرار گردید و برای روسها زحمتی تولید نشد. اینک روسها قادر بودند که از قوای اعزامی باذربایجان بکاهند لذا تمام عده پیاده نظام آن قوای را بطرف ملازگرد روانه ساخته و این تفریق قوا هیچگونه تأثیری در وضع آنها در شمال غرب ایران نبخشید.

چون قوای سواره نظام مأموریت خود را تمام انجام داده بود فرمانده قفقاز امر داد که قوای مزبور تماماً بناحیه وان حرکت کرده و بسپاه ۴ قفقاز ملحق شود. این تاخت و تاز توده سواره نظام که ۸۰۰ و رست مساحت را طی نموده بود (ورست یک واحد اندازه گیری راه است نزدیک به ۱۰۰۰ متر) چون از روی دقت تنظیم شده بود لذا در موقع الحاق بجناح چپ سپاه ۴ قفقاز کاملاً وضعیت مرتب و منظمی را دارا بود.^{۷۶}

کسروی این نقل را تمام میداند، چون به آن کشتار و ویرانی نمیرد از دکه سپاه روس بر سر راه خود انجام داده است. فرماندهی قفقاز، دسته های مسلح از مسیحیان کردستان بویژه ارمنی و آسوری تشکیل داده بود، در یورشهایش به کردستان پیشاهنگ سپاه میشدند و از هیچ جنایتی ابا نداشتند. نیروی روسها در این گیرودار بگفته تمدن "بمحض ورود به ساوجبلاغ، آنجا را قتلعام کردند و در ۲ ماهه مردان اشنویه را نیز گوشمالی سخت و بیرحمانه دادند بطوریکه اشنویه تا چند سال دیگر نتوانست قتلعام کند.^{۷۷} در همین یورش همگانی چندین تن از مردان نامی کرد را کشتند، قاضی فتاح ساوجبلاغی، و چند کسی را در بند روانه قفقاز نمودند که سمکوی شکاک و سیدطه شمزینی در میان آنها بودند.

۴ - ۵ انتقام آسوریان از مردم ارومیه

بهنگام آمدن سپاه عثمانی اعتمادالدوله باروسها گریخته بود، بجای او عظیم السلطنه حاکم ارومیه شده بود.^{۷۸} تمام ناحیه به میدان زد و خورد خونین و شدید نیروهای روس و ترک تبدیل شد. رویدادهای منطقه زخمهای کهنه تضاد های دینی، مذهبی و ملی را عمیقتر کرده بود. این نیز موجب رخت بر بستن هر نوع آسایش و آرامش و امنیتی شد و پریشانی و آشوب سرتاسر ناحیه را فرا گرفت. اصلاح این وضع آشفته در توان هیچیک از حکام ایران نبود.

رویدادهای منطقه تعویض پی در پی حکام را بدنبال داشت. حکومت ایران پس از عقب نشینی ترکیه و بازگشت سپاه روس یکی از شاهزادگان قاجار بنام یمین الدوله را بجای عظیم السلطنه به حکمرانی ارومیه گماشت.^{۷۹} آسوریان که دچار زیان جانی و مالی و آزار فراوانی گردیده و بوسیله روسها نیز مسلح شده بودند، متکی به حمایت سپاه روس به گرفتن انتقام از مردم پرداختند و جبران خسارتهای وارده به خود را خواستار شدند. یمین الدوله هم که میخواست وفاداری و اطاعت خود را به روسها نشان دهد به دستگیری کسانی پرداخت که آسوریان را آزاده بودند. اموال و املاکشان را توقیف کرد و نزدیک به ده هزار تن را به زندان انداخت.^{۸۰} کاربردستان آذری میکوشیدند از این آشفستگی برای ثروتمند کردن خویش استفاده کنند.^{۸۱} القاب و مناصب حکومتی را با پول از دربار قاجار میخریدند و آنانهم مناصب پائینتر را بدون توجه به لیاقت و دانائی به پول به افراد میفروختند.^{۸۲} همزمان با این احوال شماری از ارامنه قفقاز به ناحیه ارومیه آمده و گروههای "قاجاق" تشکیل داده بودند و هر شب به روستائی میزدند و غارت میکردند.^{۸۳} دامنه آشوب در داخل و اطراف ارومیه به اندازه ای گسترش یافت که بناچار برای اینکه آسوریان از غارت مردم و چپاولگری دست بردارند. حکومت کمیسیونی برای بررسی شکایات مسیحیان تشکیل داد، کمیسیون مزبور اجرای مواد زیر را خواستار گردید:

۱ - مسلمانان اموال غارت شده مسیحیان را باید بصاحبان آنان تسلیم نمایند.

۲ - دخترانی که بعقد مسلمانان درآمده و در خانه مسلمانان بسر میبرند باید در میسیون روسها آن دختران، بخانواده شان تسلیم و تحویل گردند.

۳ - اهالی باید غرامت خسارات وارده به مسیحیان را که مهاجرت کرده بودند عهده دار شده پرداخت نمایند.

خواسته های این کمیسیون گناه قضا یا را بگردن مسلمانان می اندازد، که البته منظور آذریهای ارومیه است، در حالیکه نویسندگان آذری رویدادهای آن دوران را به گردن نسبت میدهند.^{۸۵} از جمله آنان تمدن درزیر نویس این خواسته ها نوشته است:

”مسلم بود که حل مسائل فوق، بسیار مشکل و بلکه غیر قابل حل بود. اولاً اموال غارت شده صورتی نداشت و در ثانی غارت کننده مشخص و معین نبود ثالثاً معلوم نبود غارت کننده از مسلمانان بود یا از اکراد، یا چریکهای عثمانی، یا شخص دیگر. در مورد دختران مسیحی که بعقد مسلمانان درآمده بودند، نیز حل مسأله مشکل بود زیرا اگر آن دختران، به جبر بعقد مسلمانان درآمده اند، در زمان حال که مسیحیان فعال مایشاء بودند، آن دختران می توانستند از خانه شوهران مسلمان بیرون آمده و هستی شوهران خود را، بعنوان مهریه تصاحب نمایند و آزادانه بخانه پدر و مادر یا اقوام خودشان بروند و اگر این عقدها از روی میل طبیعی و علاقه قلبی بوده است، که در این صورت نمیتوان زن کسی را با اجبار از دستش گرفت یا او را بزور و اادار به متار که نمود علی الخصوص که عده زیادی از این دختران از شوهران مسلمان خود حامله یا اطفالی داشتند. در مورد سوم موضوع پرداخت غرامت نیز مسأله مشکلی بود، زیرا مهاجرت مسیحیان را مسلمانان سبب نشده بودند بلکه خود مسیحیان از ترس سپاه عثمانی مهاجرت کرده بودند از طرفی پرداخت غرامت و خسارت، آن هم بمیزان غیز معینی در واقع از جمله محالات بود.“^{۸۶}

خواسته های کمیسیون مشترک را وقتی نویسندگان آذری خود مینویسند، تعدادی از جنبه های مسایل آن دوران را آشکار میکنند که چون سندی تاریخی میتوان دو واقعیت را از آن استخراج کرد؛ اولاً عمق و اسفباری فاجعه ای که بر مردم منطقه عموماً و آسوریان خصوصاً وارد آمده است. ثانیاً اگر چه نویسندگان آن دوران در باز نویسی رویدادها بیطرفی را کنار نهاده و گناه عظیم رویدادها را بگردن گردان می اندازند، این کمیسیون هیچ گناهی را به آنان نسبت نمیدهد و نام کرد را بهیچوجه بمیان نیاورده است.

در آن شرایط آشفته یمین الدوله معزول و اعتماد الدوله که با عقب نشینی روس به خوی رفته بود باز هم حاکم ارومیه شد.^{۸۷} با وجود آشفتگی و ناآرامی، قضیه نابجای دیگری پیش آمد، که بر زندگی مردم کارگرافتاد. ارزش پول روسی پائین آمده بود. ارزش منات به نصف تقلیل یافته بود، ولی افسران و سالداتهای روسی بزور در بازار با همان بهای پیشین با آن خرید و فروش میکردند. و این امر موجب ورشکستگی برخی از بازرگانان گردید.^{۸۸}

۴ - ۶ کوچ جمعی آسوریان از هکاری به ارومیه

در ماه اوت عقب نشینی آسوریان از سرزمین کهن خود بسوی نواحی زیر دست سپاه روس در مرز ایران آغاز شد. این کاروان بزرگ و دراز از کوهستانهای هکاری بر اه افتاد و میبایستی بیش از ۱۰۰ کیلومتر از میان اراضی دشمنانش عبور کند، صفوف نیرو هائی را که سدر اهش میشوند بشکافد در طول راه گرفتار جنگ و زدو خورد بودند. آنان در این عقب نشینی از قتل عام کردها و غارت احشام و دارائی و ویران کردن روستاهایشان فرو گذار نکردند. جنگ رنگ نبرد دینی خونینی را بخود گرفته بود، هیچیک به دیگری

رحم نمی‌کرد و هر خلقی می‌خواست دیگری را ریشه کن کند. پیشاهنگ این کوچ‌بزرگ را آغاز سپتامبر به مرز رسید. چرنوزیوف در پایان زدهم سپتامبر در باشقلعه با مارشیمون ملاقات کرد و از او خواست در همانجا بماند و به قوچانس بازنگردد. فرماندهی روس می‌خواست آسوریان را در نواحی مرزی نگاه دارد، تابعان سیر اول در برابر سپاه ترک از آنان استفاده کند. مارشیمون داشت از حمایت روس نومید می‌شد. خواست یک هیئت نمایندگی به تهران بفرستد و از حکومت آلمان بخواهد که میان آنان و ترک‌ها میانجی صلح شود.^{۸۹} این خبر کاربردستان نظامی و دیپلماتیک روس را نگران کرد. به پیشنهاد آنان دوک بزرگ نیکلای نیکلایویچ در دسامبر ۱۹۱۵ (م/محرّم ۱۳۳۴ هـ-ق/آذرماه ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) مارشیمون را برای دلنوائی و دادن اطمینان برای گفتگوی سیاسی و نظامی به بارگاه خود در تفلیس فراخواند. مارشیمون باده‌ای از بزرگان آسوری بوسیله راه آهن به تفلیس رفت و در آنجا بگرمی مورد استقبال قرار گرفت و روزنامه‌ها عکس او و تاریخ ملتش را انتشار دادند.

مارشیمون و نیکلای توافق کردند که: آسوریان در کنار روس و هم‌پیمانانش در جنگ مشارکت کنند و دولتی مستقل تشکیل دهند و یک نیروی مسلح زیر سرپرستی سپاه روس سازمان دهند. طرف روسی به آسوریان وعده داد که ایران را ترک نکند. برای همه آسوریان ماهانه: برای خود مارشیمون ۵۰۰ روبل و هر آسوری بزرگ ۶ روبل و هر بچه ۳ روبل مقرر تعیین شد. این توافقنامه بتصویب هیئت وزیران روسیه رسید و آسوریان راهم پیمان خود و متفقین شمرد. در روزهای گفتگو، نیکلای دوم قیصر روسیه تلگرافی برای مارشیمون فرستاد، در آن آرزو کرده بود که پاتریارک و خلقش به این زود پیاپی روزمندان به میهن خویش بازگردند.^{۹۰} نیکیتین کنسول آن دوران روس در ارومیه در این باره مینویسد:

”متأسفانه در پائیز ۱۹۱۵ (م/اواخر ۱۳۳۳ هـ-ق/پائیز ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) سیل طوایف نسطوری مارشیمون پس از یک مقابله شجاعانه با کرد و ترک ناچار شده بودند کوهستانهای خود را ترک گویند و بسوی این منطقه بیایند و سربار اوضاع آشفته شده بودند. ناچار برای کمک به پناهندگان مقداری پول خواستم و برای پیشگیری از شیوع بیماری، بیمارستانی تأسیس کردم. عقب‌نشینی نسطوریان بسوی صفوف جنگی ما اوضاع سیاسی را آشفته کرد. چون طوایف کوهستانی مسلحی که با کرد و ترک جنگیده بودند، اگر هم رسماً از سوی ما برای جنگ با ترک دعوت نشده باشند، حداقل از سوی فرماندهی جنگی ماتریک شده بودند. از این جهت خواسته یا ناخواسته از جمله متحدین شکست خورده ما بشمار می‌آمدند، حق داشتند وارد نیروهای ما شوند. از سوی دیگر معلوم بود که روسیه در جنگ بر علیه ترکیه می‌خواست اهداف خود از جمله آزادسازی ارمنستان را تحقق بخشد. به این منظور هم میبایستی در سرنوشت طوایف آسوری بویژه آنهایی که بخشی از جمعیت ولایت وان را تشکیل میدادند، دخالت کند. از سوی دیگر نیز معلوم بود که مارشیمون برای بحث با گراند دوک نیکلای درباره استقلال و آزادی طوایف آسوری به تفلیس رفته و با او گفتگو کرده و سرانجام با اطمینان بازگشته بود.

گذشته از نسطوریان ترکیه که انتظار داشتند بعد از جنگ آزاد و مستقل باشند، آنهایی نیز که شهروند ایران بودند و در ارومیه میزیستند، با وجود اختلاف مذهب، از همان نژاد بودند. آنان هم چند هزار تن بودند و امید داشتند بعد از جنگ شرایط زندگیشان دگرگون شود و از زیر سلطه دول مسلمان رهائی یابند. برخی از اینان دوندسلشان زیر دست میسیونها پرورده شده، از میانشان کشیشها و استادان پزشکی تربیت یافته و از لحاظ شعور و آگاهی از دیگران بالاتر بودند و میخواستند در جنبش آگاهی ملی فرمانده و رهبر خلق آسوری باشند و در پناه سپر روس آرمانهایشان را تحقق بخشند.^{۹۱}”

۵ - تأثیر رویدادهای داخلی روسیه بر آسوریان

۵ - ۱ انقلاب فوریه

همزمان با گتگوهای نهنانی سایکس و پیکو و سازانوف برای توافق بر سر تقسیم اراضی عثمانی و ایران، لشکرکشی روسیه در تابستان ۱۹۱۶ (م/سه ماهه چهارم ۱۳۳۴ هـ-ق/تابستان ۱۲۹۵ هـ-ش- مترجم) در کردستان به نهایت شدت و حدت خود رسید؛ سپاه روس در ترکیه همه نواحی کردنشین شمال کردستان را اشغال کرده بود. ارزروم، ارزنجان، وان و بتلیس را در دست داشت. در ایران هم برای رسیدن به انگلیس در اراضی کنونی عراق، در جنوب کردستان به تحرک سریعی پرداخته بود تا با هم وارد موصل شوند. نواحی کردنشین ایران در آذربایجان، مکریان، سنندج، کرمانشاه تا قصر شیرین یکی پس از دیگری بدستش می افتاد. در جنوب کردستان به خانقین و پنجوین و رواندوز رسیده بود. مسلحین مسیحی بویژه ارامنه در این پیشروی جلو دار نیروی مهاجم روسی بودند و باخشی عمیق و کینه ای بی پایان به هر جای کردستان میرسیدند تلافی قتل عام در ندانه (۱۹۱۵) (- م/۱۳۳۳ هـ-ق/۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) از امنه ترکیه را بر سر مردم آنجاها در می آوردند و فرماندهان روس نیز جلوگیری نمی کردند.^{۹۲} بموجب توافق مارشیمون با گرانددوک نیکلای، روسها به باری و سازماندهی آسوریان، چه آنانی که از هکاری آمده و چه کسانی که در ارومیه بودند. پرداختند. همراه با آنان شماری از ارمنیان را نیز سازمان دادند. تا در آغاز سال ۱۹۱۷ یک لشکر مسلح در ارومیه گرد آوردند،^{۹۳} ولی این نیرو زیر فرمان روسیه بکار گرفته میشد. روسیه گرفتار در هم ریختگی درونی شد. در فوریه ۱۹۱۷ (- م/جمادی الاول ۱۳۳۵ هـ-ق/اسفند ماه ۱۲۹۵ هـ-ش- مترجم) یک انقلاب درونی روی داد و رژیم قیصری را برانداخت، ولی رژیم جدید به جنگ و هم پیمانی با بریتانیا و فرانسه ادامه داد. یورش همه جانبه آغاز شده در بهار ۱۹۱۶ (- م/سه ماهه دوم ۱۳۳۴ هـ-ق/بهار ۱۲۹۵ هـ-ش- مترجم) بسوی موصل برای رسیدن به نیروهای بریتانیا با وجود رویدادهای داخلی روسیه تا پائیز ۱۹۱۷ (- م/سه ماهه اول ۱۳۳۶ هـ-ق/ پائیز ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) همچنان ادامه داشت.^{۹۴} در ماه آوریل برای مدت کوتاهی در محور خانقین نیروهای روس و بریتانیا بهم رسیدند ولی انقلاب چنان بر سپاه کارگرافتاده بود که روبه فروپاشی و انحلال میرفت.^{۹۵}

۵ - ۲ آشفته گی اوضاع ارومیه

رفتار ناروای اشغالگران روسی با کردان همچنان ادامه یافت. در بهار و تابستان ۱۹۱۷ (- م/نیمه دوم ۱۳۳۵ هـ-ق/ بهار و تابستان ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) زورگوئی و ستمگری روس علیه خلقهای کرد و آذری بجائی رسیده بود که: "وقتی ژنرال زادبولسکی در ۳۰ ماهه به فرماندهی سپاه هفتم روس در ارومیه رسید، اولین دستور کار روزانه اش عبارت بود از: تقبیح رفتار سربازان مقصر، یادآوری خطراتی که میتوانست اینگونه رفتارها برای سربازان داشته باشد و اینکه مطابق با اصول عدالت و شرافت همانند شهروندان حقیقی و آزاد رفتار کنند."^{۹۶} آتاشیه نظامی فرانسه در بارگاه فرماندهی قفقاز در ماههای مه و ژوئن ۱۹۱۷ (- م/رجب و شعبان ۱۳۳۵ هـ-ق/ اردیبهشت و خرداد ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) در ارومیه به یک سفر تحقیقاتی پرداخت. دانیال متی برای "درک بهتر چگونگی رفتار ژنرالهای سپاه هفتم مستقل قفقاز با مردم کرد" در بررسیهایش، از زبان او چنین بازگویی میکند: "... مقامات نظامی روس حتی بخود زحمت ندادند تا کمک هائی را که میسیون امریکائی در ارومیه در اختیارشان می گذاشت به مصرف ما یحتاج جمعیت کرده در فقر شدیدی دست و پامیزند، برسانند... من شخصاً برای میسیونهای امریکائی که تاکنون بدون هیچ دلیل قانع کننده ای از رفتن به منطقه ساوجبلاغ منع شده بودند اجازه رفتن به منطقه مذکور را از ژنرال فرمانده سپاه هفتم تقاضا نمودم... بالاخره این کمک از طرف صلیب سرخ روس و میسیون امریکائی در خارج از منطقه بلا فصل ارومیه نیز سازمان داده میشود... بویژه در ساوجبلاغ... در این شهر کوچک عده زیادی از پناهندگان کرد وجود دارند که گرفتار فقر شدیدی هستند."^{۹۷}

در این مدت حکومت ایران اعتمادالدوله طرفدار روس را عزل و معزالدوله را حاکم ارومیه کرده بود. در حالیکه سپاهیان روس سرگرم بازگشت به میهن خود بودند، بگفته نیکیتین حدود ۸۰ هزار سرباز روسیه در ارومیه قرار داشتند که خوب میخوردند و استراحت میکردند، کارشان هم تنها این بود که ۳ بار بازار فقیرانه شهر را غارت کنند. وسایل غارت شده را بالباس نظامی و پوتین و مهمات جنگی و هر چه را که خواسته میشد، حتی تفنگ و فشنگهای خود را نیز میفروختند.^{۹۸} سربازانی که باز میگشتند میخواستند برای خود توشه راه فراهم کنند، ارزش منات روسی به نصف تقلیل یافته بود. سربازان روسی میخواستند با نرخ پیشین با آن خرید کنند ولی مغازه داران ارومیه و مردم آماده نبودند به این قیمت از آنها بخرند و هر روز در بازار بر سر آن جدال میشد.^{۹۹} تا کار به جائی رسید که ظهر ۱۶ رمضان ۱۳۳۵ هـ.ق / ۱۴ تیر ۱۲۹۶ هـ.ش (۵ ژوئیه ۱۹۱۷ - مترجم) سالداتها به بازار ریختند و تیراندازی روی داد. از قزاقهای ایرانی یکی کشته و دیگری زخمی شد. مردم از بیم جان بازار را خلوت کردند، سالداتها و قزاقها این فرصت را غنیمت شمرده به شکستن در مغازه ها پرداختند و هر چیز ارزشمندی گیر آوردند بتاراج بردند. برای پنهان داشتن این گناه شبانه بازار ارومیه را به آتش کشیدند.^{۱۰۰}

برای نمایش نموداری از شرایط زندگی مردم آن ناحیه، بخشهایی از شکایتنامه ۷۸ تن از مردم ارومیه را که به ولیعهد ایران نوشته اند و یک روزنامه آن دوران (تجدد) در شماره روز ۱۰ شوال ۱۳۳۵ هـ.ق / ۳۰ ژوئن ۱۹۱۷ (م) (۹ تیر ۱۲۹۶ هـ.ش - مترجم) رونوشتی از آنرا انتشار داده، در اینجا می آوریم. در شکایتنامه آمده است:

آنچه در ظرف سه سال اخیر از قتل و نهب و غارت و خسارت و هتک نوامیس و احتراق امکنه و مصائب عظیمه و اجحافات گوناگون و تعدیات شرم آور که بیان و بنان از عرض و اظهار آن دچار خجلت و شرمساری گردید... صبر کرده ایم و جراحات دل سوخته خودمان را باین شاد و خرم نمائیم که الحمدلله از بیداد و مظالم دوره استبداد دولت همجوار رستیم ایشان هم دارای حکومت مشروطه شدند و ادعای اتحاد و اخوت را نموده عقلای قوم نجیب روس ب جذب قلوب اهالی ایران مشغول و دیگر از امثال تعدیات سابقه خلاص شدیم ناگهان آنچه در دوره منفوره استبداد انتظار نمی رفت در زمان آزادی بمنصه ظهور در آوردند. روز چهارشنبه ۱۴ رمضان یکساعت بغروب مانده یکنفر سالدات روس بدون جهت و گفتگو در دروازه بالوا (چهارراه شاپور فعلی) سه نفر را ب ضرب گلوله مقتول و مجروح نمود روز پنجشنبه بخشعلی خان نام را در درب خانه اربابش حاجی عزیز خان امیر تومان بقتل رسانیدند روز جمعه ۱۶ رمضان بازار ریخته و چند تیر تفنگ انداخته یکنفر قزاق ایرانی را کشته و چند نفر را مجروح نمودند در حال بازار از وجود مردمان بکلی خالی گشت اول از کاروانسرای شجاع الدوله بنای شکستن حجرات و صندوق تجار و صرافها و غارت مال و نفوذ گذاشته و بکلی غارت و تاراج و هکذا بر سایر راسته ها و دکانین و تجارتخانه ها دست تطاول گذاشته بارابه ها لاتعد حمل مینمودند در این اثنا وقت عصر بواسطه حکومت جلیله و کارگزاری از قنسولگری و ریاست قشون روس تقاضای امنیت نمودیم و ایشان هم وعده امنیت بواسطه معاون و حکومت و کارگزاری (جمعی از محترمین شهر که جهت مذاکره رفته بودند) دادند حتی خواستیم بقیه السیف اموال و دفاتر خودمان را اخراج نمائیم نظامیان مانع شدند و گفتند باقی اموال در امان و حفظ بازار بعهد خودمان است بروید آسوده شوید. بر حسب امیدواری ایشان ناگزیر هر کس در خانه خود با سوز استخوان و عدم امنیت خانه ساکن شدیم تا چند ساعت از شب گذشته ناگاه بعد از غارت دلخواه بانا سوسها (تلمبه ها) نفت و اجزاء را بتمام راسته ها و دکانین پاشیده و آتش زده و بازار و مافیهارا همچون دل صاحبانش چنان سوختند که اثری باقی نماند... آنروز مفهوم و تضع کل ذات حمل حملها باین سوخته دلان واضح شده ما اهالی آن شبرا سحر کردیم در حالتیکه همه اول شب مستطیع و آخر شب مفلس و بی چیز با این غمهای فوق الطاقه که تمام ثروت بیغمارفته و خودمان در خانه و کوچه ها سرگردان و اکثر ما هاشب را گرسنه بسرمیبریم، بازار خانه و اهل و عیال و ناموس خودمان امنیت نداریم و از این کار نظامیان به تهور جیلوها و سایر اشرا را افزوده بنای تطاول و تاراج بدهات گذاشته اند ۱۸ - ۱۹ از قریه علی آباد تازه کند سی و یکنفر مقتول و مجروح و دارائیت ایشان را تاراج نموده اند. قریه یورقانلور ابعاد غارت آتش زده اند و از قریه زینالو چهار نفر کشته و تاراج نموده اند و قراء لور - بالاجو و خانقاه را تاراج و آتش زده اند و هکذا قراء خنجر قشلاقی و دارقالو و تیز خواب و غیره را که تعداد قراء

عده مقتولین باعث تطویل است که در هر یک بتفاوت مقتول و آشکاری و تاراج کرده اند و در قریه دیکاله که در اراضی شهر واقع و مسکن مسیحی است یک نفر سواره ایرانی را مقطعه الاعضاء نموده اند و از خرمنها هر چه دستگیر میشود جلوها این ملت سرسری میبرند در این موقع رفع حاصل باین وضع ناگوار نمیدانیم ما اهالی سرگردان و بیروسامان وقت زمستان سهل است حالیه چه خواهیم خورد که اقل از گرسنگی نمرده باشیم...^{۱۰۱}

در این شرایط، برخی از آسوریان و آرامنه از پاسگاههای ژاندارمری چند محل مانند روستاهای بیکشلو، باراندوز چای، روضه چای برای حفظ آرامش و آسایش منطقه مستقر شده بودند، ولی آنان خود به روستاها شیخون میزدند و به چپاول میپرداختند. رویدادی از این قبیل در روستای صفرقلی کنده پیش آمد. یک ارمنی و یک روستائی کشته شدند. این نیز وضع منطقه را آشفته تر کرد و موجب چند رویداد دیگر گردید. روسها برای جلوگیری از توسعه بیشتر دخالت کردند. نیکیتین در این مورد اعلامیه ای به چهار زبان برای " اهالی محترم ارومیه و اطراف " چاپ نمود. در اعلامیه از بروز آشوب و فتنه در روستاها سخن رفته، که تعدادی مسیحی در آن کشته شده اند و بنام فرمانده روسی کسانی را تهدید میکند که آشوبگری میکنند. "... نباید بحرف مفسدین که میخواهند سبب دشمنی و عداوت میان اهالی باشند گوش داد..."^{۱۰۲}

نویسندگان ایرانی رویداد را بشیوه دیگری بازگو میکنند. میگویند مردی بنام پیرم که خود ژاندارم نازلو چای بود، شب خود بر سرخانه وهاب سلطان در روستای صفرقلی کنده میروود و از او ۳۰۰ تومان میخواهد. وهاب که نمیتواند پول را تأمین کند، میگریزد. در این جریان هم وهاب و هم پیرم کشته میشوند. سواران پیرم ببهانه اینکه او با گلوله وهاب کشته شده، همه خانواده نامبرده را میکشند و اموالش را غارت میکنند و سپس خانه اش را آتش میزنند. فردا که برادر پیرم را از کشته شدن او آگاه میکنند، برای آوردن جسد نامبرده میروود، سر راه به هر کس میرسد میکشد. گویا پس از درخواست کاربدستان روسی از این کار دست بر میدارد، آنگاه کشتار و غارت را ترک میکنند و به شهر باز میگردند. بگفته تمدن، نیکیتین اعلامیه فوق را برای سرپوش نهادن بر این رویداد بخش کرده است.^{۱۰۳} قتل و غارت و آتش سوزی در منطقه به رویدادی روزانه تبدیل شدند بی آنکه کاربدستان ایرانی بتوانند آنرا بدون دخالت سلطه گران روسی حل نمایند. بیم و حسرت و خشم در درون مردم تلنبار میشود.

۵ - ۳ پرکردن جای خالی روسیه با مسلح آسوری

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (- / م جمای الاول ۱۳۳۵ / اسفند ۱۲۹۵ ه- ش- مترجم) روسیه صفوف سپاه را درهم ریخت. هر چند نیروهای انگلیس در عراق شکست سختی بر سپاه ترک وارد آورده و بغداد را اشغال کردند ولی مشارکت روسیه در طرح یورش به موصل عاقل ماند، زیرا آشفته گی داخلی سپاه روس تا میرفت فزونی می یافت. سربازان در میان گروههای سپاه برای نظارت بر فرماندهان و حرکات جنگی کمیته تشکیل داده بودند. آنان پس از چند سال جنگ خونین و دوری از میهن میخواستند بمیان خویشاوندان خود باز گردند. دسته جمعی صفوف سپاه را ترک میکردند و به فرمان فرمانده و دیسپلین نظامی وقعی نمی نهادند، آشفته گی صفوف سپاه روس در جبهه قفقاز و کردستان، فرماندهی انگلیس و فرانسه را نگران کرده بود. این دور نما در گفتگوهای استراتژیک متفقین در مورد خاور میانه بازتاب یافته بود. فرماندهی متفقین برای پر کردن جای خالی روسیه برنامه های گوناگون تهیه میکرد. یکی از مهمترین این برنامه ها، برنامه ای بود که چند روز پیش از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، در همان ماه از جانب ژنرال نیسل فرمانده میسیون نظامی فرانسه در روسیه تهیه شده بود. نیسل در این برنامه چند روش کار را پیشنهاد کرده بود، از جمله میگوید: " هر عمل نظامی علیه ترکیه میتواند و باید متکی بر یک عمل ایجاد اغتشاش سیاسی علیه این امپراتوری چند

ملیتی باشد. متفقین پیش از این "عربستان متعلق به عربها" را اعلام داشته‌اند، آنها باید با اعلام "کردستان از آن کردهاست" باین سیاست ادامه دهند. این یکی از اعمال مؤثری است که می‌تواند در جبهه قفقاز و در زمانی که بنظر میرسد یک عمل نظامی روس دارد ارزش قبلی خود را از دست میدهد بکار برده شود... تمام مساعی روس‌ها برای جلب کردها به پشتیبانی از خود ناموفق ماند... تاراجها و کشتارهایی که قزاقها مرتکب شدند به این امر کمک فراوانی نمود. ژنرال نیسل سفارش میکند که برای اجرای این سیاست جدید کردی یک گردهمایی از متفقین در شهر وان برپا گردد و اضافه مینمود: "ارامنه در این امر ما را یاری خواهند داد هر چند خصومت بسیار دیرینی که بین این دو خلق وجود دارد امری تاریخی باشد، ولی ارامنه درک میکنند که بوجد آمدن یک کردستان خودمختار تضمین جدی خواهد بود برای اجرای واقعی اصل ملیتها و تشکیل ارمنستانی خودمختار در آینده‌ای نزدیک"^{۱۰۴}

این برنامه در سطح عالی کاربردستان متفقین به بحث گذاشته شد. رئیس مجلس فرانسه از راه مارشال فوش همه مراکز سیاسی فرانسه را طی تلگرافی در سیزدهم ژانویه ۱۹۱۷ (-) ۱۹/م ربیع الاول ۱۳۳۵ هـ - ق/۲۳ دیماه ۱۲۹۵ هـ - ش - مترجم) بدین ترتیب از پاسخ پیشنهاد ژنرال نیسل آگاه ساخت: "دولت چنین برآورد میکند که جلب همکاری مداوم ارامنه و تمام مسیحیان قفقاز با اندک خرجی ممکن است... در مقابل، ابراز علاقه نسبت به ایلات کرد احساسات خصومت آمیز مسیحیان را نسبت به ما بر خواهد انگیخت... در نتیجه دولت فکر نمیکند که اگر مطابق با برنامه مشروح در گزارش ژنرال نیسل، آشکارا با ایجاد کردستان خودمختار موافقت کند، مناسب باشد... با اینهمه دولت در نظر دارد با استفاده از امکانات موجود و کمک نظامی، عشایر کرد را جلب نماید... کلنل شاردینی را میتوان مأمور جستجوی واسطه‌هایی برای مذاکره با روسای کرد نمود..."^{۱۰۵}

راهنماییهای مارشال فوش به ژنرال نیسل در برابر کردها و شیوه‌پرکردن جای خالی روس هیچ توهمی را در سیاست متفقین درباره کردن باقی نمیگذارد. انقلاب فوریه دیسپلین جنگی را از صفوف سپاه روس برچیده بود، این امر نیز بر روند عمومی جنگ و کاستن از فشار جنگی متحدین در یک میدان مهم رقابت طرفین جنگ تأثیر می‌کرد. تأمیرت نیروهای سپاه روس بیشتر از هم میپاشیدند. نمایندگان نظامی انگلیس و در تفلیس و بارگاه فرماندهی جبهه قفقاز بیشتر به لزوم پرکردن شکافی پی‌میرند که ضعف سپاه روس ایجاد می‌کرد و سرانجام به این نتیجه رسیدند که در تدارک و سازماندهی و تسلیح مسیحیان بویژه آسوریان بکوشند.

۴ - ۵ ایجاد تپه‌های آسوری

انقلاب اکتبر آسوریان را بوحشت انداخت. نیکیتین در این باره مینویسد: "آشوب و یاغیگری در سپاه روس و متوقف کردن جنگ، مسیحیان را بوحشت انداخت، ناچار در اکتبر ۱۹۱۷ (-) م/ذیحجه ۱۳۳۵ هـ - ق/مهرماه ۱۲۹۶ هـ - ش - مترجم) یک هیئت نمایندگی به تفلیس رفت و از کاربردستان دول بزرگ درخواست پشتیبانی نمود. ژنرال لیبیدلسکی فرمانده نیروهای قفقاز بلافاصله پس از رسیدن این هیئت طی تلگرامی بمن اطلاع داد که مقرر شده است نیروئی از مسیحیان ارومیه تشکیل شود. البته آتاشیه‌های جنگی متفقین هم چون کلنل شاردینی، کاپیتان مارچ، میجر استکس، و کلنل پارک این قرار را قبول کرده‌اند. این سازمان جدید گذشته از حفاظت مسیحیان باید امور جنگی جبهه ترک را ادامه دهد. متفقین به آنان وعده کمک مالی و فنی داده‌اند. سه افسر فرانسوی مستقیماً سازماندهی را آغاز کردند. لکن کلنل شاردینی بهنگام دیدارش در ارومیه بمن گفت مشارکت حکومت فرانسه در این سازمان جدید موقتی است زیرا ایران و قفقاز به منطقه فعالیت انگلیس تبدیل شده‌اند. ژنرال ونستروویل باید به امور این دو کشور برسد."^{۱۰۶}

متفقین بیش از هر زمان به همکاری مسیحیان نیاز داشتند. میبایستی بهر قیمتی شده برای جلب همکاری آنان بکوشند.^{۱۰۷} کاپیتان گرایس که دروان افسر رابط با ارامنه بود، در پایان ۱۹۱۷ و آغاز ۱۹۱۸ (م/سه ماهه اول ۱۳۳۶ هـ.ق/ زمستان ۱۲۹۶ هـ.ش - مترجم) بنمایندگی انگلیس بدیدار مسیحیان ارومیه رفت. در جلسه‌ای که برای سران آسوری تشکیل داد و نیکیتین، سوتاک نماینده پاپ، د. شیدکنسول افتخاری آمریکا و د. کوپل رئیس بیمارستان فرانسوی در آن شرکت داشتند گرایس به آسوریان وعده داد "در کنفرانس آینده صلح در پاریس، سرنوشت خلقشان به بهترین نحو مطرح شود" در برابر آنان خواست تیپهای مسلح تشکیل دهند و حفاظت منطقه‌ای را بر عهده بگیرند که از دریای سیاه تا بغداد امتداد می‌یابد و وعده داد نیازمندیهای تسلیحاتی و پولی و کادر پشتیبانی آنرا تأمین کند. قرار بود ۲۵۰ افسر روسی برای سازماندهی این نیروی جدید به ارومیه بیایند.^{۱۰۸}

گمان می‌رود رهبری آسوریان دگرگونی ژرفی را که در روسیه و سیاست شوروی در برابر جنگ و دولتهای ایران و عثمانی روی داده بود در نیافته باشد. زیرا در همین حال که برای تشکیل نیروهای مسلح مسیحی ارمنی بمنظور برگردن شکاف ناشی از عقب نشینی سپاه روس از جبهه‌های جنگ سرگرم تشکیل جلسه بودند، آقاپطرس که پس از مارشیمون دومین شخصیت مهم آسوری بود، طی گفتار مفصلی بمناسبت تشکیل تیپهای مسلح آسوری، بعنوان برنامه کارشان چنین نشان می‌دهد که هنوز به روسیه متکی است. در اینجا عین آن گفتار را چون سندی تاریخی بازنویسی میکنیم: "برادران آسوری من! زادگاه ما با خون برادران ما رنگین شده دهات و قراء محو و نابود گشته، اکثر آنها سوخته و از بین رفته، مال و مواشی ما یکسره پراکنده و کلیساهایمان بدست کردان و ترکان بصورت مخروبه درآمد است. اکثریت ما با آن وحشیت جگرسوز که عقل حتی تصور آنرا نمیپذیرد، مشاهده میکنیم که هزاران جماعت و سلسله بی گناه (خرستیان) در دست ترکها و کردان در راه حفظ آئین و ملیت و وطن خود کشته شدند. هزاران هزار آسوری ما از زیر حنجر ترکها و کردان خلاصی یافته در گنجهای مادر ما (روسیه) که آنان را تا امروز مانند فرزندان خود حیات بخشیده است پناهنده شدند. آیا میدانید که روسیه درباره شما مثل یک مادر مهربان با طفالتش، محبت مینماید؟ پس در این صورت بر شماست که نسبت باو (بروسیه) اخلاص مندانه ابراز صداقت نمائید، هر روز بملت روس دعا کنید همچنین نمی‌توان فراموش کرد سفارت آمریکا در ارومیه، که بیش از پانزده هزار جماعت ما را از مقابله کرد و ترک نجات داده و قریب شش ماه آنها را خورانده و پرورانده است. از خدا بخواهید که مادر ما روس، قدرت خود را از دست ندهد و بهمین بزرگی و عظمت و ابهت تا ابد باقی بماند.

برادران من! آیا میدانید که جماعت فرستیان (مسیحیان) که در کشورهای ترک و ایران زندگی می‌نمایند، و هرگاه حکومت اسلامی این دو مملکت از قدرت روسها نمیترسید یکنفر از آنان (آسوریها - جیلوها = مسیحیان) نمی‌توانستند در این دو کشور زیست نمایند! پس همواره شما را لازم است که به نظامیان روس دعا کنید، زیرا ایشان (روسها) در این ایام در راه حق، با دول حق کش آلمان- اطریش- مجار- عثمانی و بلغارستان می‌جنگند دول معظمه فرانسه- ق انگلیس- ایتالیا- ژاپون- رومانی و یک مشت ملت غیور سرب که متفقین روس هستند کمک مینمایند بنظامیان آنها نیز لازم است یاری نمود.

محقق است که پس از غلبه، ماها مجدداً بمخروبه‌های خود برگشته، بزمین‌های از دست داده خود رفته زندگی نوی تهیه کرده با فراغت حال خواهیم زیست دعا کنید به سرپرست و روحانی بزرگ ما (مارشیمون) که شب و روز در راه سعادت مامی کوشد تا وسایل آسایش آتیه ما را که رهائی یافتن از ظلم و ستم مسلمانان است تأمین نماید.

برادران من! شما وظیفه دارید که دوشادوش سربازان روس به جنگید و در تمام مراحل جنگ مواد زیر را رعایت و بموقع اجرا بگذارید.

۱ - خدایا بشناس و در هر موقع او را بیاد آورو بدان که فقط او میتواند دشمن را مقهور و مغلوب سازد.

۲ - هر یک از نظامیان را لازم است که تندرست- غیور- بااراده و صادق و با شرف بوده باشد.

- ۳ - بمیرد راه حفظ وطن روسیه مقدس، اگر زنده ماندی اینست شرف و افتخار حقیقی که هر آینه زندگی خود را وقف نیکوکاری و عمل مقدس نموده‌ای و بشرف یادگاری نام نیک و افتخار نایل شده‌ای.
- ۴ - خود بمیر تا زندگی رفقای خود را از چنگ مرگ خلاصی داده باشی تار فغانیز در روزهای سخت ترانجات دهند.
- ۵ - هیچوقت مترس، همواره بترسان، بایک ترس میتوان دشمن را جری کرد خصومت، کار آسانی نیست.
- ۶ - جنگ را برای مکافات نباید کرد، بلکه از روی غیرت و شهامت و تعصب باید جنگید، در این صورت بدون اجازه ماموق خود میدان رزم را ترک نکن.
- ۷ - مردم غیر نظامی را اذیت نکن، با فرد بدون سلاح شلیک ننما، اطفال و زنان را مکش.
- ۸ - از کشتن اسیر صرف نظر کن، بلکه اسیر را زنده به نزد مافوق بیاور تا انعام بگیری.
- ۹ - لازم است که دایم به حفظ تفنگ خود بکوش و آنرا تمیز نگهداری کن زیرا از اسلحه فرسوده و رنگ رفته کاری ساخته نیست.
- ۱۰ - فشنگهای خود را بهبود بکار نبر، آنها برای تو ارزش زیاد دارند در ساعات و روزهای وخیم بدردمی خورند.
- ۱۱ - هر کس این اعمال را انجام ندهد مجازات خواهد دید، قانون روسها سخت است.
- ۱۲ - بپذیر این دستورات را، تادر زادگاه خوار نگردی و قوم خود را رسوان سازی.
- ۱۳ - از غارت کردن بپرهیز، زیرا غارتگران نه تنها در نظر غارت زدگان بلکه در نظر عموم ملت رسوای گردند، از طرفی غارتگران باعث انهدام قدرت خود و همقطاران خود شده، پیروزی و موفقیت را از دست میدهند.
- ۱۴ - فراموش نکنید که عمل خوب را نیک خوانند، ولی عمل بدیکنفر، سبب بدنامی و لکه ننگین ابدی یک ملت می گردد هر که این قواعد را رعایت نماید و همقطاران خود را وادار بایفای آن سازد، هیچوقت از نظر مافوق خود دور نمی ماند سهل است که محبوب القلوب عامه ملت خود میشود و هر که برخلاف این دستورها رفتار نماید و همواره بکارهای بد بپردازد باید متحمل کیفرهای شدید و قانونی باشد.
- باز ای برادران گرامی من بشما روی آورده تقاضای نمایم که همیشه نام ملت خود را بلند کنید و هرگز بخواری و ذلت تن در ندهید.
- ۱۵ - بمیر ولی هیچوقت تسلیم کردن و ترک هانشومادامیکه آنها، زبان و دماغ اسیران را می برند، چشم اسرار می کنند و دست و پای گرفتار شدگان را می شکنند.
- ۱۶ - او امر صادره از طرف فرماندهان، باید بدون چون و چرا، باتمام شرف و افتخار اجرا شود.
- ۱۷ - تفنگ خود را نباید به کسی داد، مگر بافسران روس و مافوقهای خود.
- ۱۸ - اگر یک نفر از شماها، خود سرانه از میان صد نفر فرار نماید وی با جزای فوق الطاقه مجازات و ممکن است اعدام شود.

۱۹ - بعموم سربازان روس راه نیکی بنما، معلومات لازمه مقتضیه را درباره دشمن بده. ^{۱۰۹}

این گفتار آقاپطرس نشان می‌دهد که رهبری آسوریان، در دست بالا گرفتن نیروهای خود برای انجام وظیفه سنگینی که بر عهده‌شان گذاشته شده بود، و همچنین ارزیابی شرایط منطقه‌ای و جهانی و نوع سازماندهی مناسباتشان با خلقهای ناحیه چقدر اشتباه کرده است.

مارشیمون کاربدستان ایران را طی نامه‌ای از تشکیل نیروی مسلح خود آگاه ساخت. ایرانیان نه چون دولت و نه چون مردم نمیتوانستند چنین کاری را قبول کنند. این کار در میان سکنه مسلمان آذربایجان چه کرد و چه آذری، ترس ایجاد نمود. اینان نزد مردم ناحیه پناهنده و بیگانه بشمار می‌آمدند و مردم میترسیدند سرزمینشان را اشغال کنند و آنها را زیر دست خود قرار دهند. حکومت ایران هم اگر چه قدرت جلوگیری از اینکار را نداشت ولی آنها را برای خود تهدیدی جدی می‌شمرد.

۵ - ۵ عقب نشینی روس از ایران

در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ (- م/ ۱۹ صفر ۱۳۳۶ هـ - ق/ ۱۴ آذر ماه ۱۲۹۶ هـ - ش - مترجم) یعنی چهل روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، رژیم روسیه شوروی بیانیه‌ای به امضای لنین رئیس مجلس کمیسرها، خلق، برای خلقهای مسلمان شرق انتشار داد. در این بیانیه لغو همه پیماننامه‌های آشکار و نهان دوران قیصر را در مورد ترکیه و ایران اعلام داشت و شایع کرد که "استانبول مال خود ترک است" و به مردم ایران وعده داد که "بمحض خاتمه امور جنگ، کشورشان را ترک کنند." اگر انقلاب فوریه دیسپلین جنگی صفوف سپاه روس را آشفته بود، انقلاب اکتبر شیرازه آنها بیکباره از هم پاشید. سربازان بدون اجازه فرماندهان خود تفنگ و مهمات جنگی را به بهای ارزان می‌فروختند و به میهن خود باز میگشتند.^{۱۱۰} در این فرصت کردان منطقه بویژه اسماعیل آقاسمکو و همچنین آسوریها و آذریان به خرید اسلحه و مهمات جنگی پرداختند.^{۱۱۱}

ارامنه و آسوریان که به امید تحقق بخشیدن به آرمانهای ملی خویش پس از خاتمه جنگ، در تشکیل دولتهای ارمنی و آسوری در خاک کردستان، سرنوشت خود را به روسیه بسته بودند، پس از انقلاب اکتبر دچار فاجعه ملی بزرگی شدند. روسیه شوروی حاضر نبود به وعده‌های قیصر وفا کند، بلکه جنگ را ترک نمود و میخواست با همسایگانش پایه‌های دوستی را بریزد. چند روز پس از پیروزی انقلاب با دولت عثمانی آتش بس کرد و وعده داد از ایران عقب بنشیند.

روسیه در توافق "برست لیتوفسک" به ترکها وعده داد که نیروهایش را از اراضی اشغالی آن کشور پس بکشد و تپه‌های مسلح ارمنی را منحل کند.^{۱۱۲} بدین ترتیب از حمایت خلق ارمن دست کشید. در نتیجه عقب نشینی از خاک ایران هم از پشتیبانی خلق آسوری چشم پوشی کرد و کاخ آرمانی این دو خلق کوچک که سرنوشت خود را بر وعده کاربدستان دولت بزرگی بنا کرده بودند، فروریخت.

لنین و همراهانش در انقلاب پیروز شدند ولی یک نیروی بزرگ روس بر آنان شورید و فرامینشان را اجرا نمی‌کرد، از آن جمله دستگاه سفارت روس در ایران و کاربدستان فرماندهی نظامی قفقاز. دولتهای متفق پیشین روسیه، مناطق قفقاز را به یکی از میادین مخالفت و توطئه چینی بر علیه انقلاب اکتبر تبدیل کردند.

۶ - جنگ داخلی آسوری - آذری

۶ - ۱ آغاز جنگ

آسوریان همکاری خود نمونه مردمی عشیره‌ای و عقب‌افتاده بودند، تازه از قتل‌عام جسته بودند، گذشته از کشته شدن بسیاری از ایشان، اموال و دارائیهایشان هم به تاراج رفته و آبادیهایشان اشغال و ویران شده بود. از اینرو وقتیکه به ایران آمده و در ارومیه و خوی و سلماس و روستاهای اطراف جای گرفته بودند و در منطقه ایجاد نامنی کرده بودند، به سرقت مسلحانه و غارت دست میزدند، شبها به خانه‌ها یورش میبردند، کاروانها را میچاپیدند، از کشتن مردم ابانداشتند بویژه که میدیدند کاربردستان روسی از آنها چشم‌پوشی میکند، انتقام فلکزدگی خود را از مردم مسلمان آنجا میگرفتند.^{۱۱۳} بجای جلب همدردی و علاقه و احساسات مردم منطقه بسوی خود، کینه و نفرت و دشمنی آنان را دامن زده بودند. بعدها این موضوع یکی از اسباب مهم برهم خوردن مبارزه روای این خلق و ازدست دادن دوستی کردو آذری بعنوان خلقهای همزیست و همسایه و ازدست دادن حمایت ایران بعنوان کشور پناه‌دهنده گردید.

دگرگونی سلطه روس دگرگونی حکام را نیز بدنبال داشت. اعتمادالدوله هم که در دوران فرمانروائی خود در ارومیه مورد اعتماد روس بود، پس از این دگرگونی معزول و در تبریز به دادگاه سپرده شد. مرد دیگری بنام معزالدوله بجای او گمارده شد. در آن اوضاع آشفته، که هم سربازان روسی برای تأمین توشه بازگشت به فروش وسایل خود و گرفتن اموال از مردم پرداختند و بازار ارومیه را غارت نمودند و نیز دسته‌های مسلح آسوری و ارمنی امنیت جان و مال مردم را سلب کرده بودند. برای اصلاح وضع منطقه کاری ازدست معزالدوله ساخته نبود، اونیز برکنار شد و اجلال الملک حاکم ارومیه گردید. این مرد به امور ارومیه آشنا بود زیرا پیشتر نیز چندبار حاکم آنجا شده بود. نیروهای ایرانی در برابر مسیحیان کم بودند. او از ابتدای آمدنش خواست با مسالمت و گفتگو بابزرگان دین و ملت‌های گوناگون آسایش را به منطقه بازگرداند.

یکی از کارهای اجلال الملک برای بازگرداندن آسایش، ایجاد "کمسیون تحبیب‌بین‌المللی" بود، که میبایستی از آذری و کردو آسوری و ارمنی و یهودی تشکیل میشد. روز بیست و دوم آذرماه ۱۲۹۶ (هـ.ش / ۲۷ صفر ۱۳۳۶ هـ.ق / ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ م - مترجم) گرد همائی بزرگی در مسجد آدینه تشکیل دادند. خود اجلال الملک و شماری از بزرگان خلقها در آن درباره دوستی و صلح سخنرانی کردند.^{۱۱۴} ولی زخم‌ها ژرفتر از آن بودند که با چنین اجتماعی التیام یابند و ناآرامی همچنان باقی ماند.

تیپهای مسلح آسوری در این مدّت برای پرکردن شکافی که از عقب‌نشینی روس ایجاد شده بود، با همکاری فرانسه و بریتانیا تشکیل شدند. حکومت ایران این گام را نپسندید، ولی چنان نیروئی نداشت که جلو ایجاد آنها را بگیرد. نیروی ایران در ارومیه عبارت بود از یک هزار قزاق که زیر فرمان افسران روسی در بیرون شهر بودند و به فرمان حاکم ارومیه گوش نمیدادند. نامبرده برای استقرار امنیت از والی تبریز خواسته بود که نیروئی برایش بفرستد. او هم دو بیست سوار قزاقی برایش گسیل داشته بود که درون شهر مستقر شده بودند.^{۱۱۵} آسوریان بسیار بیشتر از آذریها نیرو داشتند. بیم مردم از بروز جنگ داخلی هر روز فزونی می‌یافت. رویدادهای یکسان بازگوشده‌اند. نویسندگان ایرانی بگونه‌ای بازگوششان میکنند که گناه را بگردن آسوریان بیندازند. کاربردستان تبریز آنرا توطئه‌ای مینامند که مسیحیان و کاربردستان بیگانه برای زهر چشم گرفتن از مسلمانان چیده‌اند. گزارش نظامی دیپلماتها نیز، بویژه کاربردستان فرانسوی، اغلب تأکید می‌ورزند که توطئه‌ای ساخته دست مسلمانان بوده‌است، تا آنرا دستاویز قتل‌عام مسیحیان و بیگانگان در ارومیه قرار دهند.^{۱۱۶}

در پانزدهم فوریه ۱۹۱۸ (۲۹/م/ربیع الثانی ۱۳۳۶ هـ-ق/۲۶ بهمنماه ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) نزدیک به یک هزار جنگجوی جیلو بدرخواست کاپیتان گاسفیلد به شهر درآمد بودند.^{۱۱۷} اینان در بازار گریبان مردم را میگرفتند، از آنها اسلحه میخواستند و لختشان میکردند. در همان روزها دومیلمان و یک یهودی را کشتند.^{۱۱۸}

در نوزدهم فوریه واقعه‌ای رخ داد که پیشاهنگ یک جنگ خونین دینی شد. پلیس ایران می‌خواهد یک جیلوی مسلح را خلع سلاح کند، او نیز تسلیم نمی‌شود. زدو خورد آغاز میگردد، مرد جیلو کشته می‌شود، ولی همراهانش هنگام گریز چهارتن را میکشند و جنگ گسترش می‌یابد.^{۱۱۹}

در بیستم فوریه اجلال الملک حاکم ارومیه، سران مسیحی، میسیوکوپل رئیس بیمارستان فرانسوی و سونتاک نماینده پاپ را به بارگاه حکومت فراخواند و درباره رویدادها بگفتگو نشستند. در اینحال چند روستائی به بارگاه ریختند و شکایت داشتند از اینکه جیلوهای خارج شهر سر راه روستائیان را میگیرند و هر کس را میبینند میکشند. شرکت کنندگان در نشست قرار گذاشتند یک دسته سواره قه‌داغی را با دسته‌ای سوار آسوری برای استقرار آسایش به بیرون شهر بفرستند. در آنروز آسوریان نزدیک به یکصد مسلمان را کشته بودند.^{۱۲۰}

در بیست و یکم فوریه، در بیرون شهر ارومیه میان گروهی از جیلوها و دسته‌ای از قزاقهای ایرانی جنگ در گرفت.

در بیست و دوم فوریه، در حالیکه حاکم شهر با کنسولهای روس و آمریکا و سر پزشک فرانسوی برای استقرار امنیت سرگرم گفتگو بودند جنگ به گرمی در گرفت. گزارش کنسول فرانسه علت آغاز دوباره جنگ را به یورش نسبت میدهد که قزاقهای ایران بسرکردگی رضاخان به بارگاه فرماندهی آقاپطرس انجام داده بود.^{۱۲۱} در حالیکه دهقان نویسنده ایرانی میگوید: "دو تن از مردمان شجاع ارومیه بنام قارداش و داداش بر آن شدند که خود بروند و جنازه مردگان را بشهر آورند. هنگام غروب اینان میخواستند از شهر بیرون روند نزدیک دروازه هزاران بعده‌ای از جلوه‌ها بر خوردند بین آنان جنگ آغاز شد بمحردشلیک تفنگ، مسیحیان در شهر هر کجا که بودند شروع به تیراندازی نمودند معلوم شد که قبلاً قرار گذاشته بودند با شروع تیراندازی جنگ را آغاز نمایند."^{۱۲۲}

در بیست و سوم فوریه یعنی روز بعد جنگ گرمتر شد. آسوریان محله آذریهارا توپ بستند، سواران قزاقی که برای حفاظت شهر آمده بودند، اگر چه از روز اول در جنگ مشارکت داشتند ولی در روز دوم با آغاز توپ باران بطور دسته جمعی از شهر بسوی سلماس گریختند و از آنجا به تبریز قزاق باز گشتند. پایگاه قزاقها در بیرون شهر بود. آنان زیر فرمان افسران روسی بودند، ولی روز اول جنگ با مسلمانان همکاری کرده بودند. آسوریان به بارگاه قزاقها تاختند، شماری را کشتند و مابقی گریختند و اسلحه و اموالشان به دست آسوریان افتاد.^{۱۲۳}

بعد از ظهر همان روز گروهی از آخوندها و بزرگان شهر برای متوقف کردن جنگ و برقراری صلح خود را به منزل مارشیمون پیشوای دینی مسیحیان انداختند. مارشیمون وعده داد جنگ متوقف شود. آنها نیز به مردم ارومیه گفتند که جنگ را متوقف کنند و تسلیم شوند. در بیست و چهارم فوریه، اگر چه مارشیمون روز پیش وعده توقف جنگ را داده بود ولی جنگ متوقف نشد زیرا فرماندهی نیروها عملاً در دست آقاپطرس بود. میانه این دونیز خوب نبود. آسوریان به کشتار و تاراج و آتش افروزی ادامه دادند. صبح آنروز شماری از بزرگان ارومیه بسرکردگی عظیم السلطنه سردار به کنسولگری آمریکا پناه بردند، تا از مستر شید بخوانند در توقف جنگ بکوشد.^{۱۲۴} بگفته نویسندگان آن دوران در همانروز بیش از ده هزار تن کشته شدند.^{۱۲۵}

در این جنگ خونین میان مسیحی و آذری کردان بویژه اسماعیل آقاسمکو هیچ دخالتی نداشتند بلکه میگویند در گرما گرم زدو خورد هاسمکو با ۶۰۰ سوار جنگی برای باری دادن مردم ارومیه براه افتاده ولی در روستای کریم آباد خبر تسلیم آذریهارا شنیده و از آنجا باز گشته بود.^{۱۲۶} گرچه آذریها دست از رویارویی کشیده بودند، مسیحیان دست از جنگ و کشتار و تاراج بر نمی داشتند و شرایط خود را برای توقف جنگ بوسیله کنسول آمریکا در ارومیه که پناهگاه بزرگان شهر شده بود، چنین به مسلمانان عرضه کردند:

- ۱ - مجلسی آمیخته از مسیحی و مسلمان برای اداره امور شهر تشکیل شود.
- ۲ - شهر تحت حکومت نظامی باشد. مجلس آمیخته رئیس پلیس را بگمارد.
- ۳ - همه سلاحهایی که در دست مسلمانان است در عرض ۲۴ ساعت تسلیم شود.
- ۴ - چهارتن از مردان نامی ارومیه تسلیم شوند: حاجی صمد، ارشدالملک، ارشدهمایون، حاجی مؤیدالتجار.
- ۵ - اگر یک کاربدست روسی یا فرانسوی یا سربازی روسی مورد حمله واقع و کشته شود مردم ارومیه باید خونبهایش را بپردازند.
- ۶ - قزاقهای ایرانی باید زیر فرمان افسر روسیه بازگردند.^{۱۲۷}

خواسته‌های مسیحیان اگرچه سنگین و ستمگرانه بوده‌اند ولی معلوم می‌شود که کردها با آن ارتباطی نداشته‌اند بلکه ناسازگاری آنان با آذریها بوده‌است. مسیحیان ارومیه را متصرف شدند. اوضاع منطقه آشفته و سردرگم باقی ماند. روستاهای اطراف ارومیه دچار غارت و قتل‌عام شدند. آبادیهای مسلمان نشین اغلب متروک و ویران شده بودند.^{۱۲۸} یک کمیسیون ۱۶ نفره مختلط تشکیل و عظیم السلطنه سردار حاکم ارومیه و آقاپطرس مسئول امنیت روستاها و ابراهیم خان ارمنی مسئول امنیت شدند.^{۱۲۹} در نتیجه بهم خوردن آسایش منطقه، گرانی و قحطی چنان ریشه دوانیده بود که برخی از گرسنگان نان را در دست هر کسی میدیدند حمله میکردند و بزور از دستش میگرفتند.^{۱۳۰} دهقان میگوید:

”از وقتی که حکومت شهر بدست مسیحیان افتاد (پنج‌اسفند) تا اواخر این ماه که وقایع ناگوارتری رخ داد وضع ارومیه بدین قرار بود: دهات مسلمان نشین غارت و تخلیه شده و در آنها اثری از حیات و آبادانی دیده نمیشد. کوجه‌ها و مساجد شهر پر بود از فراریان دهات. جلوه‌ها روزها به بهانه جستجوی اسلحه بخانه‌های مسلمین ریخته و هر نوع اثاثیه‌ای را که دلخواه آنان بود میبردند و در صورت مقاومت صاحب‌خانه وی را میکشیدند. قحطی و گرسنگی کم‌نظیری از سوی دیگر مردما بدیار عدم میفرستاد. در این بیست و چند روز شبها واقعاً هنگامه محشر و قیامت بود یکی دو ساعت که از شب میگذشت از چند گوشه شهر صدای واویلا بلند میشد و ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم جلوه‌ها شده بودند به پشت بامها پناه برده و در آنجا با صدای بلند فریاد میکشیدند و مردما بکمک می‌طلبیدند ولی چه کسی جرئت داشت که پا از خانه بیرون نهد و مأموران شهربانی و امنیت شهر نیز گوششان با این ناله‌ها و فریادها آشنا شده بود، بآنهمه گریه و زاری و ناله و استغاثه مردم کوچکترین ترتیب اثری نمیدادند. جلوه‌های مهاجم با فراغ خاطر هر کسی را که دلشان میخواست میکشیدند و هر چه را می‌خواستند می‌بردند و بعضی اوقات منازل را نیز آتش میزدند. بازار که دومرتبه وسیله روسها غارت و طعمه آتش گردیده بود هنوز کاملاً آباد نشده مجدداً غارت گردید.“^{۱۳۱}

پدیدار شدن ناسازگاریهای میان مسیحی و آذری و دگرگون شدن آن به جنگی خونین، مسیحیان را ناچار میکرد که بکوشند برای تنظیم معادله نیروهای خود و آذریان، نیروهای کرد را بسوی خود جلب کنند، بویژه که شمار مسیحیان در برابر آذریها بقدری کم بود که نمیشد آنان را با هم مقایسه کرد. کردها از آغاز جنگ جهانی به ندای سلطان برای مشارکت در غزای کفار و جهاد در راه دین اسلام، در بسیاری نقاط با سپاه عثمانی همکاری و بانروی روس و بریتانیا رویارویی کرده بودند. هنوز تبلیغات دینی عثمانی از ذهنشان بیرون نرفته بود، در چنین شرایطی که آنان خود را مسلمان و معتقد و وفادار میدانستند، هر چند هم با آذریها مخالف بودند، در اختلاف آسوری- آذری که رنگ دینی بخود گرفته بود میبایستی جانب آذریها را بگیرند که برادران دینی بودند و بر علیه مسیحیان از ایشان دفاع کنند.

۶ - ۲ کشته شدن مارشیمون

مارشیمون با اسماعیل آقا تماس گرفت که باهم بگفتگو بپردازند، سمکو در آن زمان یکی از نامی ترین کردان نیرومند ناحیه بود. بارگاهش در روستای چهریق حکومت کوچکی بود. با مارشیمون بتوافق رسیدند که در سلماس (به چند نام دیگر نیز خوانده میشود: کهنه شهر، شاهپور، دیلمان) همدیگر را ببینند. این وعده گاه به گشتارگاه مارشیمون و یارانش تبدیل شد. کسروی کشته شدن مارشیمون را چنین بازگو میکند:

”چنانکه گفتیم مارشیمون در اندیشه فریفتن سیمقومی بود و پیام باو فرستاد که در جایی فراهم نشیند و گفتگو کنند و چنین نهاده شد که روز شنبه بیست و پنجم اسفند (دوم جمادی الثانیه) هنگام پسین هر دو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه ای باهم نشینند. چون آن روز رسید مارشیمون بایک شکوه آرایشی راه افتاد. خود در کالسه نشست و یکصد و چهل تن سوار بر گزیده آسوری بار خت افزاری یکسان پس و پیش او را گرفتند. و چون بکهنه شهر رسیدند و مارشیمون پیاده شد و بدرون رفت، سواران هم پیاده شدند و هر یکی لگام اسب خود را گرفته برده باز ایستادند. از آن سوی سیمقو با چند تن از سواران برگزیده آمد ولی سپرده بود که دسته ای هم از پشت سربایند.

دو تن چون باهم نشستند مارشیمون سخن پرداخت. ماهمه گفته های او را نمیدانیم. آنچه از زبان خود سیمقو بیرون افتاده آنست که مارشیمون باو گفته: ”این سرزمین که اکنون کردستان نامیده میشود میهن همه ما بوده ولی جدائی در کیش ما را از هم پراکنده و باین حال انداخته: اکنون می باید همدست شویم و این سرزمین را خود بدست گیریم و باهم زندگی کنیم.“ گفته ”ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نمی داریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار میداریم رویم بر سر تبریز و آنجا را هم گیریم.“

در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بامهارا گرفته بوده اند. مارشیمون چون سخن خود بپایان میرساند و سیمقو باو نوید همدستی میدهد بر میخیزد که برود و سیمقو با چهره خندان او را راه می اندازد. اطاقی که نشسته بوده اند پنجره آن با در حیات روبرو میبوده کالسه مارشیمون را که جلودرنگه داشته بوده اند از اطاق دیده میشده، مارشیمون چون از در بیرون شده و بجلو کالسه میرسد و میخواهد پابرکاب گزارد ناگهان بانگ تفنگ سیمقو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون میخورد و او میافتد. در همان هنگام شکاکها از پشت بامها بیکبار شلیک می کنند و آسوریان که هر یکی در پهلو اسب خود برده ایستاده بودند می افتند. و چنانکه گفته میشود جز یک یاد و تن نمی رهند. مارشیمون که باتیر سیمقو افتاده بود هنوز جان میداشته، علی آقا برادر تیر دیگری میزند و بیجانش می گرداند.^{۱۲۲}

محمد تمدن نویسنده دیگر آذری که معاصر سمکو بود همچنین بیان میکند: ”در تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ قمری (۲۵ اسفند ۱۲۹۶ شمسی/ ۱۹۱۸) (۱۶ مارس ۱۹۱۸ م- مترجم) مارشیمون روحانی بزرگ جیلوها (نسطوریان = نصرانی) برای ایجاد روابط حسنه و متحد با کردان نزد اسماعیل آقا سمیتگو (سردسته عده زیادی از کردان مسلح) عازم سلماس (شاهپور فعلی) میان رضائیه و خوی) می رود طی نامه ای اسماعیل آقا را که در چهریق اقامت داشت، بسلماس (کهنه شهر = شاهپور فعلی) دعوت مینماید. اسماعیل آقا دعوت مارشیمون را پذیرفته، و بملاقات مارشیمون میرود، بین مارشیمون و اسماعیل آقا، درباره برنامه ایجاد روابط همکاری دوستانه و مشترکانه با قوای مسلحه مسیحیان و یک سلسله مذاکرات مربوط به آینده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آذربایجان غربی مطرح و بررسی میشود.

پس از اتمام مذاکرات، مارشیمون بقصد مراجعت بیرون آمده می‌خواهد سوار درشکه شود ولی، اسماعیل آقا که قبلاً نشانی خانه ایراکه مارشیمون در آن اقامت کرده بود میدانسته و بجزئیات ساختمان آن خانه وارد بوده دستورات و تعلیمات لازم را بسواران خود دایره ترور مارشیمون صادر کرده و صد هانفر از زبده ترین تیراندازان را با خود بسلماس آورده بود آنها در مسیر درشکه مارشیمون اطراف منزل وی (محل مذاکره) طبق قرار قبلی چنان جامیگیرند، که مارشیمون از هر طرف محاصره می‌شود، این بود که تامارشیمون می‌خواهد سوار درشکه شود صدای طیانچه اسماعیل آقا بلند می‌شود و مارشیمون می‌افتد و در همین لحظه بسیار کوتاه صدای تفنگ محافظین سمیتگو بلند و تمام کسان مارشیمون از یاد می‌آیند و فقط یک یادونفر از همراهان مارشیمون نجات می‌یابند و خبر ترور مارشیمون را بقوای مسلحه مسیحیان می‌رسانند.^{۱۳۳}

چنین کشتاری برخلاف روش جوانمردانه کردن بود و پیمان شکنی در رسومشان جائی نداشته و اگر هم بندرت روی داده باشد زشت و ناپسندیده بوده و رسوائی بزرگی بشمار آمده است. این کار سمکو در تاریخ کرد نمونه دیگری ندارد، در حالیکه در تاریخ عجم نمونه‌های فراوانی یافت می‌شود، حتی در مورد خاندان سمکو چند بار تکرار شده است. جد پدرش اسماعیل آقا و پدر بزرگش علی آقا و برادرش جعفر آقا و پدرش محمد آقا چنین ناجوانمردانه نابود شدند. سمکو در این مورد از کار کنندگان اجادش تقلید کرده است.

نویسندگان آذری در حالیکه کشته شدن ناجوانمردانه بزرگان کرد را در تاریخ خود رشادت و زیرکی و لیاقت کاربردستان میدانند، این کار سمکورا "کاملاً نابخردانه و ناجوانمردانه و بدون مطالعه"^{۱۳۴} می‌شمارند. نویسنده دیگری می‌گوید: "سمکو بی‌گمان در آن دم بفکر سیه‌کاریهای آسوریان منطقه ارومیه نبوده، تا از اعمال آنان دلتنگ و به انتقام آن کار این کار را کرده باشد."^{۱۳۵} پس سمکو مارشیمون را چرا کشت؟ پاسخ این پرسش را هنوز کسی نداده است. زیرا دیدار سمکو- مارشیمون و گفتگوی دوجانبه آنها و علت این توطئه سمکو زیر خاک مدفون است. سمکو خود چند سال بعد با همان نیرنگی کشته شد که مارشیمون را با آن کشت.

نویسندگان کرد از این کار سمکو از زیابیهای گوناگونی دارند:

شماری کشتن مارشیمون را معلول اختلاف ملی آسوریان با کردان میدانند. که گویا آسوریها به سرزمین کردن چشم دوخته بودند، که بر روی آن دولتی آسوری تشکیل دهند که با کشته شدن پیشوایشان این توطئه خنثی شد.^{۱۳۶}

برخی دیگر می‌گویند: سمکو بتحریر انگلیس در برابر پول این کار را کرد. منظور از آنهم این بود که راه برای رهبری آقا پطرس هموار شود.^{۱۳۷} آرشیو آن دوران بریتانیا اکنون در دسترس هر محقق قرار دارد، ولی تاکنون هیچ‌سندی دال بر اثبات این مطلب یافت نشده است.

برخی هم می‌گویند: سمکو به انتقام کشتار مردم ارومیه این کار را به‌خواست والی آذربایجان برای زهر چشم گرفتن از آسوریان کرد.^{۱۳۸} زیرا همزمان با آن والی آذربایجان یک هزار تن را به بندر شرفخانه بروی دریاچه ارومیه فرستاده بود تا آنها نیز از آن جناح یورش برند.

سمکو در گفتگویی که با مصطفی پاشا یاملکی داشته، به این موضوع اعتراف می‌کند و در پاسخ یکی از پرسشهایش می‌گوید:

"پرسش: علت اختلاف و ستیزت با آسوریان چه بوده، خواهشمندم بگو، مارشیمون که صلح دوست و دوست کرد بود بحاطر چه کشته شد؟

"پاسخ: لابد میدانی که ترک و روس در جنگ جهانی بر سرکردان چه آوردند! دوست دارم علت قتل مارشیمون را برایت روشن کنم؛ در هنگامه‌ای که در شمال کردستان میان ترک و ارمنی و آذری روی داد، آسوریان به آرامنه پیوستند و آنان را یاری دادند،

پس از انقلاب روسیه، روس‌ها نیروهایشان را از ساوجبلاغ و ارومیه پس کشیدند و شمار بسیاری اسلحه و مهمات و توپ و تفنگ و مسلسل بر جای گذاشتند که هم‌اکنون به آسوریان رسید. چند افسر روسی و آسوریان و برخی کاربدستان اروپائی میدانستند که ایران بعلاًت ضعف و کمی نیرو نمیتواند از خود دفاع کند. از اینرو آسوریان مسلح خواستند این فرصت را از دست ندهند و آذربایجان را که منطقه مهمی در میان ارامنه و ترک و فارس است تصرف نمایند... پس از آنکه آسوریان بر فارس سپار پیروز شدند و ندای استقلال در دادند، پیش من آمدند و طلب همکاری کردند، تا به عمق ایران بروند، من هم وعده همکاری دادم... ولی ایرانیان دریافتند که آسوریان از من یاری خواسته‌اند... نماینده‌ای از ایران آمد و از من خواست که پشت آسوریان را بگیرم و در مقابل، وعده پاداش و جبران نیکبختی را دادند، چون میدانستم آسوریان میخواهند شمال کردستان را زیر کاب خود قرار دهند و آنرا اشغال کنند، مارشیمون را کشتیم، ایرانیان هم قول خود را زیر پا گذاشتند. از اینرو من هم حمله کردم و ارومیه را گرفتم و کاربدستان خود را در آنجا گماردم.^{۱۳۹}

۶ - ۳ به انتقام خون مارشیمون

در حال این کارسمکو نتایج بدی بیار آورد. از سوئی ارومیه خود به ناحیه جنگ دینی میان آسوری مسیحی و آذری مسلمان تبدیل شده بود، کشته شدن مارشیمون کردان نیز با این جنگ در آمیخت و آنرا بیش از پیش گرم نمود. از سوی دیگر آسوریان را بیش از پیش برانگیخت، به جنگ و خونریزی پرداختند و انتقام خون مارشیمون را از مردم ارومیه گرفتند.

روزشنبه ۱۷ مارس ۱۹۱۸ (-) ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۶ هـ - ق/ ۲۶ اسفند ۱۲۹۶ هـ - ش - مترجم) مارشیمون کشته شد.

روز دوشنبه ۱۹ مارس این خبر به ارومیه رسید، آسوریان دسته دسته به شهر ریختند.

روز سه‌شنبه ۲۰ مارس کشتار را آغاز کردند.

روز چهارشنبه ۲۱ مارس خشم و خونریزی به اوج خود رسید

تمدن میگوید: "قوای مسلحه با دریافت خبر قتل مارشیمون بی آنکه در صدد کشف علت آن برآید که چگونه کردان که در آن روزها از همکاران جیلوها و قوای مسلحه بودند ناگهان مارشیمون را ترور کرده‌اند و یا اینکه قتل مارشیمون از طرف کردان سمیتگو چه ربطی به مسلمانان ارومیه و اطراف شهر و اهالی کهنه شهر (سلماس) دارد فرمان قتل عام مسلمانان را صادر کردند.

در تاریخ هفتم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری ۲۷ اسفند ۱۲۹۶ شمسی برابر با ۲۰ مارس ۱۹۱۸ میلادی روز چهارشنبه سوری (نویسنده گرامی از آغاز پاراگراف تا اینجا را از قلم انداخته و من لازم دیدم برای کاملتر شدن مطلب آنرا از روی اصل منبع عیناً نقل و در اینجا اضافه کنم - مترجم) از اول صبح، افراد قوای مسلحه در کوچه‌ها و محلات پراکنده شده و غفلتاً در وهله اول به خانه‌های علمای و سادات و معارف شهر وارد و بقتل عام آنان و خانواده‌هایشان و غارت اموال و اثاث ایشان پرداختند در آنروز عده زیادی از علمای و ملایان و سادات... بیش از ده هزار نفر مسلمان با وضع فجیع بدست مسیحیان مقتول و شهید شدند. جیلوها پس از قتل علمای و سادات به سایر گروه‌های مردم پرداختند و هر چه از گداوغنی، صغیر و کبیر، زن یا مرد، که در کوچه و بازار دیدند، هدف گلوله قرار دادند. در این روز هولناک، بسیاری از مردم به چاه‌ها - کهریزها - تنور منزل‌ها و هر جایی که پناهگاه بود، پناه برده و مخفی شدند و بهنگام هجوم جیلوهای مسلح بمنزل آنان، جان سلامت بردند. در آنروز کلیه کردان که قبلاً قوای مسلحه مسیحیان، آنان را مسلح کرده بود خلع سلاح نموده همه را کشتند. در دهات و اطراف شهر نیز هر جابه مسلمان

برخورد کردند یا کردی دیدندی مه‌با بقتل رسانیدند. با این رفتار وحشیانه بقدری مردم را مضطرب و ترسان ساختند که مسلمانان از هر صنف در خانه‌های خود درنقبها و چاهها مخفی شده و مدت سه روز هیچکس جرأت بیرون آمدن از منزل پیدا نکرد، و کوچها خلوت و محلات در یک سکوت کشنده فرورفته، و شهر قیافه گورستان متروکی بخود گرفته بود.^{۱۴۰}

نویسندگان ارومیه شمار کشته‌های آن روز خونین را ۱۰ تا ۱۵ هزار تا برآورد میکنند.^{۱۴۱} این شماره اگر هم مبالغه‌آمیز باشد، ابعاد کینه و خشم و نوع انتقام‌عشایری ایلات آسوری را نشان میدهد. چندین هزار تن از مردم ارومیه برای حفظ جان خود جلو خانه مستر شید، کنسول آمریکا، بیمارستان آمریکائی، بارگاه میسیون فرانسوی^{۱۴۲} پناه بردند. زیر فشار کنسول آمریکا، آقاپطرس به آسوریان فرمان داد که از کشتار و ترعیب دست بردارند.^{۱۴۳} ظهر روز ۲۲ مارس فرماندار ارومیه عظیم السلطنه سردار، جازد که امنیت برقرار شده، هر مسیحی که به خانه کسی رود باید بازداشت و بحکومت سپرده شود.^{۱۴۴}

فرماندهی تیپهای مسلح آسوری طرح حمله به بارگاه سمکورا ریخت. همه نیروهای خود را آماده نمود، هر چه چهارپا در منطقه بود برای حمل مهمات جنگی گرد آورد، آقاپطرس خود فرماندهی نیروئی را برعهده داشت که برای تصرف چهریق در نظر گرفته شده بود. نیروی دیگری نیز که میبایستی به قوشچی و اطرافش یورش برد، زیر فرمان گاسفیلد فرانسوی و یک کلنل روسی بود. آقاپطرس تنها برای بازکردن راه از میان برفها ۴۰۰ نفر چاق را با خود برده بود. بطور ناگهانی به چهریق یورش برد. جنگ سنگینی روی داد. مادر سمکورو یک دختر برادرش جعفر آقا کشته شدند. سمکو نتوانست در برابر یورش آسوریان ایستادگی کند، به خاک ترکیه عقب نشست.^{۱۴۵} آسوریان بر سر راه خود به سلماس، دیلمان-قوشچی و عسکر آباد تاختند. یورش آنان ۱۰ روز بدرازا کشید، در نهایت سنگدلی به کشتار کور کورانه مردم و تاراج منطقه پرداختند و ناحیه سلماس را از کردان پاک کردند.^{۱۴۶} روز ۲۰ جمادی الاول آسوریان در جشن فتح چهریق به تیراندازی پرداختند، در این بزم ۴۰ تن بیگناه کشته شدند.^{۱۴۷}

در نتیجه این رویدادها در نشست در منزل عظیم السلطنه سردار مجلسی مختلط بنام "کمسیون امنیت" برای حفظ امنیت و آسایش شهر تشکیل شد ولی این کمسیون هم کاری از دستش ساخته نبود زیرا قدرت اصلی در دست آقاپطرس و مسلحینش بود. حکومت مرکزی ایران ضعیف بود و نمیتوانست کار مؤثری برای نجات مردم ارومیه انجام دهد. آسوریان میخواستند مردم ارومیه را در گفتگوهای خویش برای فرار از مجازات و جاباز کردن برای خود، بعنوان گروگان بکار گیرند. کاربردستان تبریز نیز میخواستند وقت کشی کنند، زیرا خود نمیتوانستند بر علیه آسوریان کارچندانی انجام دهند و در همین مدت نیز شایعه آمدن سپاه ترک پخش شده بود. بویژه پس از آنکه سپاه روس از ولایات اشغال شده عثمانی عقب نشینی کرده بود و سپاه ترک به وان و ارزروم و جاهای دیگر بازگشته بود. گفتگوی کاربردستان تبریز و آسوریان ارومیه آغاز شد. عظیم السلطنه از حکمرانی دست کشید. بازار تبریز اجلال الملک که چند بار دیگر حاکم ارومیه شده بود در آنجا گمارده شد. پس از مدتی عظیم السلطنه کشته شد. آسوریان قاتلش را در همانجا بدار آویختند.^{۱۴۸}

۷ - آغاز یک پایان؛ یورش ترکیه و عقب نشینی آسوریان از ارومیه

روسیه شوروی از جنگ بیرون رفت و از پشتیبانی ارامنه و آسوریان دست برداشت، با حکومت ترک سرگرم سازش و با حکومت قفقاز گرفتار جنگ داخلی بود و فرصت نمیکرد آنان را یاری دهد. امیدی هم که متفقین به پرکردن شکاف روسیه در جبهه ترکیه بوسیله تیپهای مسلح آسوری داشتند نه تنها برایشان به تحقق نیوست بلکه آنان خود را در جنگ خونینی با مردم منطقه درگیر ساختند. متفقین تا میرفت بیشتر از آسوریان نومید میشدند؛ از سوئی از عهده وظیفه جنگی محوله برنیامدند، از سوی دیگر ادامه همکاری و

پشتیبانی تپهای آسوری، که با آذریهاو کردان ساکن منطقه درگیر جنگ ملی و دینی خونینی شده بودند، دول فرانسه و بریتانیا را، هم با ایران چون دولت و هم با مردم منطقه چون کرد و آذری دچار اختلاف مینمود. از اینرو کاربردستان فرانسوی و انگلیسی ازدادن کمک طرفه میرفتند و میخواستند تنهایشان بگذارند.

انگلیسها ز همان ابتدا کمک اندکی به آسوریان کرده بودند، چیز چندانی پیش آنان نداشتند که باز پس بگیرند یا عقب بکشند. فرانسویان هم در بیست و هفتم آوریل بجز کاپیتان گاسفیلد که بمیل خود آنجا ماند همگی ارومیه را تخلیه کردند. کارمندان روسی نیز بدرخواست حکومت قفقاز بازگشتند. آسوریان خود با چند افسر فرانسوی و روسی که آنانهم بمیل خود باقی مانده بودند، با میسیون آمریکائی و فرانسوی تنها ماندند.^{۱۴۹} سپاه ترک به پیشروی بسوی آذربایجان پرداخته بود. این خبر دل مسلمانان را شاد میگرد و مسیحیان را بوحشت می انداخت. از آنسو هم انگلیس برای پر کردن جای خالی روس نیروهای خود را به ایران میفرستاد. روند جنگ در جبهه ها بسود بریتانیا بود. نشانه سستی و شکست در میان نیروهای ترک پدیدار میشد. ولی ترکیه از مرز ایران در حال پیشروی بود. یک نیروی ترک از اشنویه گذشته به سلدوز رسیده بود. بجز تپهای آسوری نیروی دیگری سر راهش نبود. نیروهای ترک از دوسو پیشروی کردند؛ از بایزید و ماکوو همچنین از رواندوز برای محاصره سرتاسر شرق دریاچه ارومیه. از جانب شمال سمکوو از جنوب سیدطه بانیه های ترک همکاری میکردند. اولین زد و خورد در اواسط ماه آوریل در اطراف اشنویه میان ترکها و آسوریان روی داد.^{۱۵۰} در سلماس و خوی چند زد و خورد دیگر انجام شد، داخل شهر ارومیه در دست آقاپطرس و مسلحینش بود. ستم و آشوب ادامه داشت. گفتگوهای آسوریان با کاربردستان تبریز سرنگرفت. همچنین مذاکراتشان با ترکها نیز بیهوده بود.^{۱۵۱} کاربردستان تبریز برای اینکه آسوریان را از سر خود باز کنند میخواستند تشویقشان کنند که بسوی قفقاز بروند. آسوریان تامیرفت امید ترمیشدند. گاسفیلد در آن روزها نوشته است: "... ما از هر طرف در محاصره قرار گرفته بودیم... مهمات بطور محسوسی روبه کاهش میرفت... تأمین آذوقه روز بروز مشکل میشد، و منطقه که از سپاه روس به فقر کشیده شده بود، دیگر توانائی تغذیه مردم عادی و ۶۵۰۰ پناهنده (جلوها و ارامنه وان) را نمیداد، قحطی و گرسنگی روز بروز بیشتر احساس میشد، و اپیدمی ها (وبا و تیفوس) در بین ایرانیان و مسیحیان بیدار میگردد. هر چه و مرج روز بروز افزایش می یافت، مسلمانان به غارت می پرداختند و قتل عام دیگر قطع نمیگردید و... ماتممیم گرفتیم به ترکها در منطقه سلماس حمله برده، آنها را تا جلغا عقب برانیم تا بدینوسیله رابطه خود را با ما و اراء قفقاز برقرار ساخته و کمک بخواهیم."^{۱۵۲}

در دهم ژوئیه یک هواپیمای انگلیسی در ارومیه نشست خلبان از سوی ژنرال دنستروویل فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال ایران گسیل شده بود، تا به آسوریان ابلاغ کند، انگلیس هیچ نیروی آمادهئی ندارد که بیاری آنان بفرستد و دیگر باید تنها بخود متکی باشند و نیروهای بریتانیا در همدان و بخش شمالی آنجا هستند تا آنها از جنوب دریاچه ارومیه راهی برای خود باز کنند و به آنان بپیوندند.^{۱۵۳}

گروهی از مسلحین آسوری از بیستم ماه بسرکردگی آقاپطرس به تلاش برای باز کردن راهی بسوی بیجار و سائین قلعه پرداختند تا به نیروهای انگلیسی بپیوندند و برای آوردن کمک تلاش نمایند. سپاه ترک بسرکردگی صلاح الدین پاشا رفته رفته به ارومیه نزدیکتر میشد. آسوریان جرئت را از دست داده بود. امیدماندن و پایداری برایشان نمانده بود.^{۱۵۴} در ۲۹ ژوئیه اگر چه فرماندهی نیروهای آسوری "اشتاب" فرمانی بزبانهای آسوری و ارمنی و روسی چاپ و منتشر کرده و از مسیحیان خواسته بود همه مسلح شوند و "بدون ترس و تأمل به حفظ جان و مال و زادگاه و تشکیلات خود اقدام برای دفع دشمن آماده و مهیا باشند."^{۱۵۵} ولی همانروز آقاپطرس از بیجار به "اشتاب" اطلاع داد که نیروهای ترک بسوی ارومیه میخزند ولی حلقه محاصره آنان شکسته شده، ایشان هم میتوانند از همان راه به بیجار عقب بنشینند. ارومیه زبردست خودشان بود، ولی برای اینکه مردم به عقب نشینی آنها پی نبرند و گرفتار جنگ و در دسر نشوند، در داخل شهر جازند که دیگر آمد و شد ممنوع است و هر کس رفت و آمد کند با جان خویش بازی کرده است.^{۱۵۶}

شب چهارشنبه دوم اوت ۱۹۱۸ (- م/ ۲۰ شوال ۱۳۳۶ هـ- ق/ ۱۱ مرداد ماه ۱۲۹۷ هـ- ش- مترجم) آسوریان همه انبارهای مهمات جنگی را منفجر کردند، مقداری از آذوقه و وسایل خود را آتش زدند و هر چیز ضروری یا گرانبهای را که میتوانستند با خود بردارند و بار ازابه کنند، با شتاب درهم پیچیدند و دسته جمعی با خانواده بسوی بیجار راه افتادند.^{۱۵۷} هنگام بامداد مردم شهر دریافتند که مسیحیان رفته اند و بعد از ظهر روز سوم اوت پیشاهنگ سپاه ترک، که عبارت بود از سواره کرد و آذری بدرون شهر ارومیه رسید. مسیحیان طی شرایط بسیار سختی عقب نشستند. دهقان مینویسد: «این قافله چندین ده هزار نفری که نظم و ترتیبی نداشت هر چه میشنیدند که قشون عثمانی نزدیک تر میشود در رفتن عجله میکردند و برای تسهیل حرکت اثاثیه سنگین خویش را در راه ریخته و میخواستند جان خود را از معرکه سلامت بدر برند. در گذرگاهها و پلها که عرض پلها کم بود چون همگی میخواستند زودتر از آنجا رد شوند اغلب سالخوردگان و اطفال بروخانها افتاده هلاک میشدند. بیماران را که یارای رفتن نداشتند زیر درختان بیابان بامید خدایا گذاشته و خود فرار میکردند. زنان و مادران که اطفال خود را گم کرده بودند ناله و شیون مینمودند. خلاصه وضع آنان خیلی رقت آورو غیر قابل توصیف بود، بدتر از همه جلوهها و قاچاق های ارمنی که تاکنون موجب آن همه کشتار مسلمانان شده بودند حالا هم با پیر مردان و پیر زنان مسیحی بد رفتاری میکردند و آنان را مانع حرکت سریع خود میدانستند و میخواستند بهر طریق ممکن از دست آنها خلاص شوند»^{۱۵۸}

این کوچ نامرتب در همه جامور دیورش دشمنانش واقع میشد، چون از مهاباد دور شدند در نزدیکی میان دو آب مجدالسلطنه سردار ارومیه به انتقام همشهریانش راه را بر آنان بست و بسیاری را کشت و دیگران خود را به نیروهای انگلیس در سائین قلعه رساندند.^{۱۵۹}

جنگ داخلی مسلمان- مسیحی در ارومیه روز جمعه ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ آغاز شد و تا روز اول اوت ۱۹۱۸ (- م/ ۲۳ جمادی الاول تا ۲۲ شوال ۱۳۳۶ هـ- ق/ ۲ اسفند ۱۲۹۶ تا ۱۰ مرداد ۱۲۹۷ هـ- ش- مترجم) ادامه و بارسیدن سپاه عثمانی پایان یافت. یعنی ۱۵۹ روز بدر از اکشید. در این جنگ بگفته نویسندگان ایرانی ۱۳۰ تا ۱۴۰ هزار تن از مردم ارومیه و سلماس و دوروبر آن کشته شدند^{۱۶۰} و از مسیحیان هم تنها ۵۰ هزار تن به سائین قلعه رسیدند، مابقی جزعه معدودی که در جای خود باقی مانده بودند در میان راه تلف شدند.^{۱۶۱} شمار کشتگان کرد هاروشن نیست چون کسی سر شماری نکرده است. پیداست که آنها هم دچار زیان جانی فراوانی شده اند. با وجود آنکه بیشتر نواحی کردستان لگدمال سپاه ترک و روس شده بودند، جنگ داخلی ارمنی و آسوری هم سربارش گردید. گمان میرود یکی از شاهد های معتبر خود آقا پطرس باشد. وی در اعلامیه ای که بزبانهای آسوری و فارسی در نوزدهم آوریل ۱۹۱۸ (۷ رجب ۱۳۳۶ هـ- ق/ ۳۰ فروردین ۱۲۹۷ هـ- ش- مترجم) برای مصالحه مسیحی و مسلمان انتشار داده، نوشته است:

«ای برادران من دلم میخواهد شمه ای از احوالات اشنویه را که خودم برای العین دیده ام بیان و عرض نمایم زیرا ایمنم که قلب نازک و وجدان شما باحوال حالیه آن حوالی هیچ وقت رضان نخواهد داد و تحمل نخواهد کرد، از آنجمله اینکه در کوچه ها و راهها و توی خانه ها میدیدم استخوان انسان از گوشت برهنه شده و اوصالی اسکلک و هیولای آنها از هم نگسیخته به هیئت خود با هم مانده بود. و در آن صفحات دفن کردن انسان و نشستن در جنب ضعیفان و یا آب دادن به لبهای خشک و سوخته مریشان و یا گریه و ماتم گرفتن برای فوت نجبا و اعیان ایشان همه لغو و متروک شده خوراک سگهای آنجا گوشت انسان و غالب قوت انسان در آنجا گوشت گربه و سگ و انسان است.. دولت مندان با خر لقمه خود رسیده و رنگ و رخسارشان از گرسنگی زرد شده و کودکان قطع امید دادن نان از مرحمت و شفقت مادران کرده همه در جائی جمع شده، از عمر خود مایوس گردیده بسیار کسان میدیدم گیاه میخورند. خواستم از آنها استفسار نمایم سر خود را چنانچه هیچ جوابی نمیدادند. دانستم که از جان خود بیزار شده، هیچ اعتنائی کردند و مشغول گیاه خوردن میشدند. حتی یکی از اهالی سلدوز با اینکه اکرام مهمان در هر جا هر کس بر خود لازم میداند باز از شدت اضطراب دو مهمان محترم خود را کشته گوشت هر دو را خورده بود. از بد بدتر بدفعا دیده شده که مادران گوشت رانهای کودکان عزیز خود را خورده اند.

ای فریاد و فغان، ای برادران من فریاد را بشنایم و برسانیم برای خاطر انسانیت بزودی روزگار مصالحه را تکمیل فرمائید تا که برای سال آینده بخوردن گوشت بنی خودمان محتاج نشویم. ۱۶۲

آقای پطرس در یورش به اشنویه خود فرمانده نیروهای آسوری بود!

حاشیه‌های بخش پنجم

۱ - الدكتور احمد سوسه، ملامح من التاريخ القديم ليهود العراق، مركز الدراسات الفلسطينية، جامعه بغداد، ۱۹۷۸، ص ۵۹؛ جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع وحید مازندرانی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش، ص ۶۸۳

۲ - سوسه، ه.ق.م، ص ۶۳؛ علی دهقان، رضائیه یا سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، اسفند ۱۳۴۸ ش، ص ۷۰-۷۱

۳ - سوسه، ه.ق.م، ص ۱۱۹

۴ - برای نام کتابهای دیگر، رجوع کنید به: سوسه، ملامح من... م ن، ص ۶۱

۵ - ک پ ماتیف - بارمتی، الاثوریون فی الازمنه المعاصره، ترجمه بنیامین م. بنیامین، تموز ۱۹۸۴، استرالیا، این نوشته چندبار به عربی ترجمه شده ولی همه ناقص و نامرتبند.

۶ - سوسه، م ن، ص ۶۸ - ۷۰ و ۳۲ - ۳۳

۷ - ه.ق.م، ص ۶۸

۸ - رجوع کنید به: الدكتور المهندس احمد سوسه، معضل العرب و اليهود فی التاريخ، بغداد، ۱۹۸۱، ص ۵۸۴ - ۶۰۳، همچنین منبع پیشین.

۹ - سوسه، ملامح من... ص ۶۰

۱۰ - امیر شرفخان بدلیسی، شرفنامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، علمی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۳۰، ۵۱۰

۱۱ - سوسه، م ن، ص ۹۴ - ۹۵، دهقان، م ن، ص ۶۸؛ کرزن، م ن، ص ۶۸۳

۱۲ - دهقان، م ن، ص ۶۸

۱۳ - سوسه، م ن، ص ۱۰۲

۱۴ - کلودیوس جیمز ریچ، رحله ریج الی العراق فی عام ۱۸۲۰ ترجمه بهاء الدین نوری، ج ۱، بغداد، ۱۹۵۱، ص ۱۰۹

- ۱۵ - کرزن، م ن، ص ۶۸۲
- ۱۶ - هـ.ق.م، ص ۶۹۳
- ۱۷ - سوسه، م ن، ص ۱۰۰ - ۱۰۱
- ۱۸ - بدلیسی، م ن، ص ۱۳۰
- ۱۹ - هـ.ق.م، ص ۵۰۹
- ۲۰ - ریچ، م ن، ص ۱۹۶
- ۲۱ - هـ.ق.م، ص ۱۹۶، (گمان می‌رود که نویسنده اشتباه کرده باشد، چون آنرا در ص ۲۲۱ کتاب یافتیم. م)
- ۲۲ - همانجا
- ۲۳ - واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: نیلوفر ۱۳۶۶، ص ۴۱۲
- ۲۴ - هـ.ق.م، ص ۴۱۳
- ۲۵ - اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، به اهتمام عبدالله مردوخ، تهران: دنیای دانش ۲۵۳۶، ص ۲۰
- ۲۶ - مسعود البارزانی، البارزانی والحركة التحررية الكردية، انتفاضة البارزانی الاولى ۱۹۳۱-۱۹۳۲، مطبعة خهبات، ۱۹۸۶، ص ۲۰
- ۲۷ - محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ جهانی اول یا تاریخ رضائیه، تهران: چاپ اسلامیه، ۱۳۵۰، ص ۹۴
- ۲۸ - دهقان، م ن، ص ۱۵۱
- ۲۹ - تمدن، م ن، ص ۹۴؛ دهقان م ن، ص ۲۲۰؛ اوژن اوین، ایران امروز، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی، تهران: زوار ۱۳۶۲ش، ص ۱۰۴
- ۳۰ - سوسه، م ن، ص ۱۲۲؛ کرزن، م ن، ص ۶۸۸
- ۳۱ - اوین، م ن، ص ۱۰۰
- ۳۲ - سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۳ - دهقان، م ن، ص ۲۱۸
- ۳۴ - دهقان م ن، ص ۲۱۹؛ تمدن، م ن، ص ۹۸؛ اوین، م ن، ص ۱۰۴؛ سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۵ - دهقان، م ن، ص ۱۴۲

- ۳۶ - سوسه، م ن، ص ۱۲۲
- ۳۷ - دهقان، م ن، ص ۱۴۶
- ۳۸ - سوسه، م ن، ص ۱۲۰
- ۳۹ - اوبن، م ن، ص ۱۰۲
- ۴۰ - سوسه، م ن، ص ۱۲۰
- ۴۱ - ه.ق.م، ص ۱۱۹ - ۱۲۱
- ۴۲ - ه.ق.م، ص ۱۱۷ - ۱۱۹
- ۴۳ - دهقان، م ن، ص ۲۲۰؛ تمدن، م ن، ص ۱۰۴
- ۴۴ - جلیل نهضه الاكراد الثقافیه... طبعه بیروت، ص ۱۲۷
- ۴۵ - سوسه، م ن، ص ۱۲۴
- ۴۶ - همانجا
- ۴۷ - میسیو ب نیکیتین، ایرانی که من شناخته‌ام، ترجمه علی‌اکبر فره‌وشی، چ ۲، معرفت، ۲۵۳۶، ص ۲۲۴
- ۴۸ - دهقان، م ن، ص ۴۸۹
- ۴۹ - تکست کامل مرامنامه: تمدن، ص ۲۰۴ تا ۲۰۷؛ همچنین بخشی از آن بطور ناقص و مجزا در: بارمتی، ص ۸۲ - ۸۳
- ۵۰ - انقلاب السیاسی العثماني، مجله الهلال، الجزء الاول، السنه ۱۷، القاہره، ۱ تشرین اول ۱۹۰۸، القاہره، ص ۶
- ۵۱ - عبدالحمیدالثانی: "حیاتہ السیاسیہ" مجله الهلال، الجزء الاول، السنه ۱۷، القاہره، ۱ تموز ۱۹۰۹، ص ۵۷۱
- ۵۲ - مجله الهلال ج ۱، س ۱۷، ص ۱۰
- ۵۳ - الدكتور عبدالجبار قادر غفور، "المفکر الکردی الدكتور عبدالله جودت ۱۸۶۹ - ۱۹۳۲" ترجمه عبدالفتاح یحیی، مجله "کاروان" ش ۴۶، بغداد، تموز ۱۹۸۶، ص ۱۴۶ أ ۱۵۳
- ۵۴ - الهلال، ج ۶، س ۱۷، ۱ مارت ۱۹۰۹، ص ۳۷۵ - ۳۷۶
- ۵۵ - د جوبار قادر، "رؤژنامه‌ی کوردو چه‌ندزانیاریه‌کی نوئی" "مجله کاروان" ش ۳۲، بغداد، مایس ۱۹۸۵، ص ۷ - ۱۱
- ۵۶ - ژان ماری کازرد، ارمنستان ۱۹۱۵، ترجمه فریرزبرزگر، تهران؛ جاویدان، آبان‌ماه ۲۵۳۵، ص ۱۷۵ - ۱۷۶

- ۵۷ - لینچوفسکی، م ن، ص ۵۷
- ۵۸ - نیکیتین، کرد...، ص ۴۱۷
- ۵۹ - ماتقیف، م ن، ص ۷۱
- ۶۰ - ه-ق.م، ص ۷۲
- ۶۱ - همانجا
- ۶۲ - ه-ق.م، ص ۷۴
- ۶۳ - ه-ق.م، ص ۷۶
- ۶۴ - دانیال متی، رویدادهای ارومیه و کردستان شمالی - دسامبر ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ - در آرشیوهای نظامی فرانسه، مجله
 دراسات الکردیه - مطالعات کردی، پاریس: مرکز تحقیقات انستیتو کرد، ش ۱، ص ۳۸
- ۶۵ - اوژن اوبن، ایران امروز، ص ۹۹ - ۱۰۰
- ۶۶ - کسروی، م ن، ص ۵۹۹؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۸
- ۶۷ - دهقان، م ن، ص ۴۶۰**
- ۶۸ - ه-ق.م، ص ۶۰۰
- ۶۹ - برای ادامه این بحث رجوع کنید به: عبدالقادر دباغی "چهند دیرپک له میژوو" بخش اول، "مجله کاروان" ش ۵۴،
 بغداد نیسان ۱۹۸۷، ص ۲۱ - ۳۲، بخش دوم، ش ۵۵، ثایاری ۱۹۸۷، ص ۲ - ۷
- ۷۰ - کسروی، م ن، ص ۶۰۷
- ۷۱ - تمدن، م ن، ص ۱۲۵
- ۷۲ - احمد کسروی، م ن، ص ۶۰۵ - ۶۰۸
- ۷۳ - دهقان، م ن، ص ۴۶۷؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۹
- ۷۴ - نیکیتین، ایرانی که من... ص ۲۰۱ - ۲۰۲
- ۷۵ - نیکیتین، کرد... ص ۴۶۶ أ ۴۶۷
- ۷۶ - کسروی، م ن، ص ۶۱۵ - ۶۱۷
- ۷۷ - تمدن، م ن، ص ۱۳۲

- ۷۸ - هـ-ق.م، ص ۱۲۵
- ۷۹ - هـ-ق.م، ص ۱۳۰
- ۸۰ - همانجا
- ۸۱ - همانجا
- ۸۲ - م ن، ص ۱۳۱
- ۸۳ - همانجا
- ۸۴ - همانجا
- ۸۵ - برای نمونه رجوع کنید به: دهقان، م ن، ص ۴۸۰؛ کسروی، م ن، ص ۶۱۳؛ تمدن، م ن، ص ۱۱۹
- ۸۶ - تمدن، م ن، ص ۱۳۱ - ۱۳۲
- ۸۷ - تمدن، م ن، ص ۱۳۶؛ دهقان، م ن، ص ۴۸۱
- ۸۸ - دهقان، م ن، ص ۴۸۱؛ تمدن، م ن، ص ۱۳۳ - ۱۳۵
- ۸۹ - ماتفیف، ص ۷۶
- ۹۰ - هـ-ق.م، ص ۷۸
- ۹۱ - نیکیتین، ایرانی... ص ۲۲۴ - ۲۲۵
- ۹۲ - متی، م ن، ص ۳۶
- ۹۳ - هـ-ق.م، ص ۳۹
- ۹۴ - نیکیتین، ایرانی... م ن، ص ۲۱۰
- ۹۵ - متی، م ن، ص ۳۶
- ۹۶ - هـ-ق.م، ص ۴۰
- ۹۷ - هـ-ق.م، ص ۴۰
- ۹۸ - نیکیتین، ایرانی... ، م ن، ص ۲۱۱

- ۹۹ - تمدن
- ۱۰۰ - ه.ق.م، ص ۱۴۳
- ۱۰۱ - ه.ق.م، ص ۱۴۵ - ۱۴۷
- ۱۰۲ - رونوشت بیانیہ: ه.ق.م، ص ۱۵۲
- ۱۰۳ - ه.ق.م، ص ۱۵۳
- ۱۰۴ - متی، م ن، ص ۳۷
- ۱۰۵ - بنقل از متی، م ن، ص ۳۷
- ۱۰۶ - نیکیتین، ایرانی که من...، م ن، ص ۳۶۶
- ۱۰۷ - دانیال می، م ن، ص ۴۲ - ۴۳
- ۱۰۸ - نیکیتین، ایرانی ...، م ن، ص ۲۳۸؛ م ن، ص ۴۳
- ۱۰۹ - تمدن، م ن، ص ۱۶۰ - ۱۶۴
- ۱۱۰ - دهقان، ک ن، ص ۴۸۹
- ۱۱۱ - ه.ق.م، ص ۵۰۹
- ۱۱۲ - ژان ماری کارزو، م ن، ص ۲۴۲
- ۱۱۳ - دهقان، م ن، ص ۴۸۳؛ کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۲، ص ۶۸۵
- ۱۱۴ - دهقان، م ن، ص ۴۸۷
- ۱۱۵ - ه.ق.م، ص ۴۹۵
- ۱۱۶ - متی، م ن، ص ۴۷
- ۱۱۷ - ه.ق.م، ص ۴۷
- ۱۱۸ - دهقان، م ن، ص ۴۹۹
- ۱۱۹ - متی، م ن، ص ۴۷

- ۱۲۰ - دهقان، م ن، ص ۵۰۰
- ۱۲۱ - متی، م ن، ص ۴۷
- ۱۲۲ - دهقان، م ن، ص ۵۰۰
- ۱۲۳ - ه-ق.م، ص ۵۰۱
- ۱۲۴ - ه-ق.م، ص ۵۰۳
- ۱۲۵ - ه-ق.م، ص ۵۰۴
- ۱۲۶ - تمدن، م ن، ص ۱۸۲
- ۱۲۷ - دهقان، م ن، ص ۵۰۵؛ تمدن، م ن، ص ۱۸۳
- ۱۲۸ - ه-ق.م، ص ۵۰۶
- ۱۲۹ - ه-ق.م، ص ۵۰۷
- ۱۳۰ - ه-ق.م، ص ۵۰۸
- ۱۳۱ - ه-ق.م، ص ۵۰۸
- ۱۳۲ - کسروی، م ن، ص ۷۲۶ - ۷۲۷؛ دهقان، ص ۵۱۱ - ۵۱۲
- ۱۳۳ - تمدن، م ن، ص ۱۸۶
- ۱۳۴ - ه-ق.م، ص ۱۸۷
- ۱۳۵ - دهقان، م ن، ص ۵۱۳
- ۱۳۶ - علاءالدین سجادی، ش-پیشه‌کانی کورد وه کوردو کۆ ماری عیراق، به‌غداد، ۱۹۵۹، ص ۲۵۱ - ۲۵۴
- ۱۳۷، بنقل از: متی، م ن، ص ۴۹
- ۱۳۸ - ه-ق.م، ص ۴۹
- ۱۳۹ - این گفتگوی مصطفی یاملکی و سمکو در آرشیو بریتانیا یافته‌شده، استاد محمد رسول هاوار آنرا به‌کردی برگردانده، درمجله ماموستای کورد سوئد منتشر کرده‌است.
- ۱۴۰ - تمدن، م ن، ص ۱۸۸ - ۱۸۹

- ۱۴۱ - دهقان، م ن، ص ۵۱۵؛ تمدن، م ن، ص ۱۸۸ - ۱۸۹
- ۱۴۲ - دهقان، م ن، ص ۵۲۱
- ۱۴۳ - تمدن، م ن، ص ۱۹۰
- ۱۴۴ - دهقان، م ن، ص ۵۲۱ أ ۵۲۲
- ۱۴۵ - تمدن، م ن، ص ۱۹۳؛ دهقان، م ن، ص ۵۳۲ - ۵۳۳
- ۱۴۶ - متی، م ن، ص ۵۰
- ۱۴۷ - دهقان، م ن، ص ۵۲۵
- ۱۴۸ - هـ.ق.م، ص ۵۲۷
- ۱۴۹ - متی، م ن، ص ۵۲
- ۱۵۰ - هـ.ق.م، ص ۵۳
- ۱۵۱ - تمدن، م ن، ص ۲۶۷
- ۱۵۲ - متی، م ن، ص ۵۳
- ۱۵۳ - متی، م ن، ص ۵۳؛ تمدن، م ن، ص ۲۹۲
- ۱۵۴ - دهقان، م ن، ص ۵۳۲،
- ۱۵۵ - تمدن، م ن، ص ۲۹۹
- ۱۵۶ - هـ.ق.م، ص ۳۰۰ - ۳۰۱
- ۱۵۷ - هـ.ق.م، ص ۳۰۲
- ۱۵۸ - دهقان، م ن، ص ۵۳۷
- ۱۵۹ - همانجا
- ۱۶۰ - هـ.ق.م، ص ۵۳۹
- ۱۶۱ - هـ.ق.م، ص ۵۴۰

١٦٢ - تمدن، م ن، ص ٢١٧

۶ - سمو یاغیگری عشیره‌ای یا جنبش ملی

۱ - ایران در امور آن دوران جهان

۱ - ۱ جنبش مشروطه (۱۳۲۴هـ/ق-۱۲۸۵هـ/ش/۱۹۰۶م- مترجم)

ستم بدون بازپرسی کاربردستان رژیم ایران مردم را بستوه آورده بود. آخوندهای شیعه بر منبر مساجد، بویژه در مناسبت‌های دینی محرم و رمضان به گفتگو دربارهٔ برخی کاربردستان گمرک و بی‌احترامی آنان به دین و آخوندها پرداختند. بازرگانان شکایت نامه‌ای برای عین‌الدوله صدراعظم ایران نوشته از بالا بودن تعرفهٔ گمرک نالیده و تقاضای کاهش آنرا داشتند. عین‌الدوله کاربردستان گمرک در یک نشست با نمایندگان بازرگانان بجای توجه به خواسته‌هایشان به آنان ناسزا گفتند و بر همان نرخ تعرفه پافشاری کردند. بازرگانان با آگاهی برخی از آخوندها بازرار بستند و به عبدالعظیم پناه بردند. در این زمان مظفرالدین شاه بهار و پارت. پسرش محمدعلی میرزا از تبریز به تهران آمده بود که تا هنگام بازگشت شاه بجای او بنشیند. محمدعلی میرزا اعتصاب را با زبان خوش شکست و وعده داد پس از بازگشت شاه خواسته‌هایشان را برآورده کند. در این مدت رویدادهای مهمی بجز کشتن جوهر آقای شکاک (در تبریز و فرمان ولیعهد) بوقوع نپیوست، ولی دو آخوند بزرگ و منتقد تهران؛ سید محمد طباطبائی و سید عبداللّه بهبهانی از آغاز سال ۱۳۲۳ (- هـ/ق/ ژوئن ۱۲۸۳هـ/ش/ آغاز ۱۹۰۵م- مترجم) مخفیانه برای رویارویی با ستم صدراعظم و دیگر درباریان باهم متحد شده بودند. سفر شاه و همراهانش ۴ ماه بدر از اکتشید، ایران در تنگنای اقتصادی دشواری بسر میبرد، در حالیکه آنان در این سفر پول هنگفتی خرج کرده بودند. این سخن ورد زبان همگان بود.

عین‌الدوله و حاکم تهران بعزت اعتصاب پیشین، از بازرگانان آنجا کینه بدل داشتند و بدنبال فرصتی میگشتند که از آنان انتقام بگیرند. گرانی بهای قند را بهانه کردند و چند تن از مردان نامدار را به چوب و فلک بستند. اینکار بازرار را به خروش در آورد. بازاریان دکان‌ها را بستند و در مسجد شاه گرد آمدند و دادخواهی خود را نزد آخوندها بردند. آخوندها دو دسته بودند؛ دسته‌ای از جمله امام جمعه تهران از عین‌الدوله و درباریان پشتیبانی میکردند. دسته دیگر برهبری طباطبائی و بهبهانی از مردم و بازرگانان حمایت مینمودند. امام جمعه با توطئه‌ای زیرکانه این گردهمائی را درهم ریخت و کم مانده بود به آشوب خونینی بینجامد. طباطبائی و بهبهانی و هواخواهان‌شان تهران را ترک کردند و به عبدالعظیم پناه بردند. دولت به زور مردم را به گشودن بازار واداشت. فرمان داده شد هر مغازه‌ای که بسته باشد تاراج شود.

نزدیک به دوهزار تن از آخوندها و عاظ و طلاب دینی و شماری بازرگان در عبدالعظیم گرد آمده بودند. در تهران برای هموائی با آنان گاهگاهی بازار بسته میشد. کاربردستان بزور مغازه‌ها را میگشودند. قضیه تا میرفت بغرنجتر میشد. گفتگوی مستقیم اعتصابیون با عین‌الدوله نتیجهٔ موفقیت آمیزی نداشت. آنان خواسته‌های خود را از راه سفیر عثمانی برای شاه فرستادند. مهمترین این خواسته‌ها تأسیس عدالتخانه در سرتاسر ایران بود. سفیر عثمانی بوسیلهٔ مشیرالدوله وزیر امور خارجهٔ ایران خواسته‌ها را به شاه رسانید. هر چند عین‌الدوله و دیگر درباریان را خوش نیامد ولی شاه با تأسیس عدالتخانه موافقت و با خط خود بترتیب زیر فرمان صادر کرد:

”جناب اشرف اتابک اعظم- چنانکه مکرر این نیت خود ما را اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود و مهمی واجب تر است و این است بالصراحه مقرر می‌فمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود و بروجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاست بطوریکه در نظامنامه

این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهای بی‌وجه قطعاً و جماً ممنوع باشد. البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و بعرض برسانید تا در تمام ولایات دائرو ترتیبات مجلس آنهم بوجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی ماست همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را بعموم ولایت ابلاغ کنید - شهر ذی القعدة^۱ ۱۳۲۳ (- هـ-ق/آذرماه ۱۲۸۴ هـ-ش/دسامبر ۱۹۰۵ م- مترجم)

عین الدوله و بسیاری از کاربدستان دیگر دولت باتأسیس عدالتخانه مخالف بودند. پس از فروکش کردن خروش مردم نگذاشتند فرمان شاه اجرا شود. بلکه به کشتار و تعقیب آزادیخواهان و تبعید آنان از تهران پرداختند. جنبش درخواست "عدالتخانه" دوباره گسترش یافت. مردم و آخوندها کشته شدن یک سید آزادیخواه را دستاویز گرد همائی و اعتصاب در مسجد "آدینه" برای درخواست ایجاد "عدالتخانه" قرار دادند. نیروهای دولت آنانرا محاصره کردند و نگذاشتند به ایشان آب و خوراک برسد. اعتصاب زیر فشار دربار سرنگرفت، هم بازاریان و هم بسیاری از کسانی که در آدینه گرد آمده بودند پراکنده شدند، ولی شاه به آخوندها اجازه داد آزادانه به هرجا که می‌خواهند بروند. آنانهم دسته جمعی به قم کوچ کردند.

در آن دوران در ایران بست نشستن مرسوم بود. کسیکه مشکلی میداشت به امامزاده، مسجد، منزل مجتهدین، تلگرافخانه یا سرای سفارت و کنسولگری دول بیگانه پناه می‌برد و بزرگان و نجاران برای چاره مشکل خود نزد دولت شفیع قرار میداد. روز بیست و دوم جمادی الاول پنجاه تن از بزرگان و طلاب دینی به سفارتخانه بریتانیا در تهران پناه بردند و "بست نشستن" مردم که دیدند سفارت آنانرا پناه داد روز بروز بیشتر میشدند. هر قشرو طبقه اجتماعی در داخل باغ سفارت برای خود چادری برپا داشت. شمار بست نشینان از ۱۳ هزار نفر گذشت. بازار تهران بطور کامل بسته شد. بست نشینان از راه "قائم بالاعمال" بریتانیا خواسته‌های خود را برای دربار فرستادند. این خواسته‌ها ابتدا عبارت بودند از:

اول - معاونت علمای مهاجرین بطهران.

دوم - اطمینان بر اینکه احدی را بی‌پناه نخواهند گرفت و شکنجه نخواهند کرد.

سوم - امنیت مملکت، چه امروز کسی دارای مال و جان خود نیست.

چهارم - افتتاح عدالتخانه که از طبقه علمای و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در مرافعات شرکت در آن داشته باشند.

پنجم - قاتل دوسید بزرگوار را قصاص نمایند.^۲

عین الدوله خواسته‌هایشان را رد کرد. اعتصاب آنان در باغ سفارت، اعتصاب آخوندها و طرفدارانشان در قم و بستن دکان و بازار تهران ادامه داشت. بست نشینان چون از پشتیبانی مردم اطمینان یافتند، خواسته‌هایشان را فزونی بخشیدند. باز هم آنها را بشرح زیر بوسیله شارپ به شاه دادند.

اول - بازگشت علمای اعلام

دوم - عزل شاهزاده اتابک

سوم - افتتاح دارالشوری

چهارم- قصاص قاتلین شهدای وطن

پنجم- عودت مطرودین^۳

محمدعلی میرزاهنوزولیعهدبود. باعین الدوله اختلاف داشت. عین الدوله میخواست بجای او کس دیگری را ولیعهد کند. او نیز میخواست خود شاه شود. برای جلب حمایت آخوندها و مردم تلگرافی از تبریز به پشتیبانی از خواسته های بست نشینان برای شاه فرستاد. آخوندهای تبریز را نیز واداشت که آنها نیز به حمایت از خواسته های بست نشینان تلگرافی برای شاه بفرستند. شاه با تقاضای محمدعلی میرزا موافقت کرد و طی فرمان زیر مشروطه را اعلام نمود:

” جناب اشرف صدر اعظم

از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف با کفایت ماسپردده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهدا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تایید ممانی دولت اصلاحات مقتضیه بمروور در دوائ دولت و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان ممصم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتهاب طبقات مرقومه در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم شود که در ممام امور دولتی و مملکتی و مصالح عالی مشاوره و مذاقه لازم را بعمل آورده و بهیئت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصحه همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهند نمود که بصحه ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و باصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نمایند و نیز مقرر میداریم که سواد و دستخط مبارک را اعلان و منتشر نماید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما تماماً راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند.

د - صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ هجری، در سال یازدهم سلطنت ما^۴

این فرمان برای مشروطه خواهان کافی نبود، از اینرو به اعتصاب پایان ندادند تا شاه فرمان دیگری بدین شرح صادر نمود:

” جناب اشرف صدر اعظم

در تکمیل دستخط سابق خودمان در مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ (- هـ ق/ ۱۰ مرداد ماه ۱۲۸۵ هـ ش/ ۱۱ اوت ۱۹۰۷ م- مترجم) که امر و فرمان صریحاً در تأسیس ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امر و مقرر میداریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق ما صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین بطوریکه شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که بشرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت انجام پذیرد.^۵

پس از انتشار این فرمان بزم و شادی برپا شد، بست نشینان به اعتصاب پایان دادند. مغازه ها گشوده شد. آخوندها و هواخواهان شان پیروزمندان از قم بازگشتند.

در بیست و هفتم جمادی الثانی نزدیک به دو هزار تن از آخوندها، درباریان، وزیران، سران جنبش و مردم دیگر در "مدرسه نظام" در تهران برای تشکیل مجلس موقت جهت تهیه "نظامنامه انتخابات" جمع شدند.

شاه در نوزدهم رجب "نظامنامه انتخابات" را توشیح کرد، این نظامنامه مردم را به ۶ طبقه تقسیم کرده بود؛ شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلاب، اعیان، بازرگانان، زمینداران و دهقانان، پیشه‌وران،

در ماه شوال همان سال در تهران برای مجلس شورای ملی انتخابات عمومی انجام گرفت. برای تهران ۶۰ نماینده در نظر گرفته شده بود؛ چهار نماینده برای شاهزادگان، ۴ نماینده برای علما و طلاب، ۱۰ نماینده برای بازرگانان، ۱۰ نماینده برای زمینداران و دهقانان، ۳۲ نماینده برای پیشه‌وران.

در ۴ ذی القعدة سال ۱۳۲۴ (هـ.ق/ ۱۷ دیماه ۱۲۸۵ هـ.ش/ ۷ ژانویه ۱۹۰۷ م- مترجم) مجلس "قانون اساسی" را در ۵۰ ماده تصویب کرد، شاه و ولیعهد محمدعلی میرزا آنرا امضاء کردند. بدین ترتیب ایران از یک رژیم "پادشاهی اتوکراتیک" به یک رژیم "پادشاهی قانونی" تبدیل شد. چند روز پس از آن مظفرالدین شاه درگذشت و محمدعلی میرزا بجای او شاه ایران شد.

این رویدادهای مهم در تهران بوقوع پیوسته بودند، در حالیکه دیگر شهرهای ایران آرام و بیصدا بودند، جنبش مشروطه به هیچکدام از آنها نرسیده بود. دربار نمیخواست جنبش گسترش یابد بلکه میخواست در همان تهران بماند. ولی پس از گزینش نمایندگان تهران، شهر تبریز بپاخاست، صد هاتن به سرای کنسولگری بریتانیا ریختند و درخواست میکردند مشروطه آذربایجان را هم شامل شود، شاه موافقت کرد مشروطه در آنجانی به اجرا درآید. اینبار شهرهای دیگری دست بکار شدند.

جنبش مشروطه در آغاز دچار چند مسأله دشوار شد. ناسازگاری میان مشروطه خواهان و دربار و کاربردستان ستمگر، ناسازگاری میان مشروطه خواهان و آخوندهای مشروعه خواه، اگرچه بریتانیا طرفدار مشروطه بود و حتی دیپلماتهای آن کشور خواسته‌های مردم ایران را به شاه و دربار رسانده بودند، ولی روسیه بسختی با آن مخالف بود. گذشته از اینها ترکیه نیز بهانه مسأله مرزی با همکاری طوایف کرد از سوی ساوجبلاغ و ارومیه به کردستان ایران لشکر فرستاد.

مجلس در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۵ (هـ.ق/ اردیبهشت ۱۲۸۶ هـ.ش/ ژوئیه ۱۹۰۷ م- مترجم) قانون "ایالتی و ولایتی" را تصویب و آنرا به بخشی از قانون اساسی تبدیل نمود. بنابراین قانون ایران به ۴ ایالت: آذربایجان، خراسان، فارس، کرمان تقسیم میشد. هر یک از این ایالات "انجمن برگزیده و ویژه خود را میداشت. جاهای دیگر نیز ولایات بشمار می‌آمدند. مسأله ملی در ایران مانند ترکیه دشوار نبود یا هنوز به آن حد نرسیده بود. در حالیکه بدنبال "انقلاب عثمانی" مسأله ملی و دینی در ترکیه ظهور کرد. در ایران اگرچه مانند ترکیه چند ملیتی و چند دینی بود، مسأله ملی و مذهبی پس از انقلاب مشروطه سر بر نیارود و کاربردستان دولت و سران انقلاب هیچ برنامه‌ای برای شیوه برخورد با مسأله ملی خلقهای ایران و مسائل دینی و مذهبی آنان نداشتند.

جنبش مشروطه دستاورد دمکراتیکی بود برای همه خلقهای ایران، ولی مشکل ملی و مذهبی کردها را چاره نکرد. کرد از لحاظ ملی با ملت مسلط ایران جدائی داشت، از نظر دینی اکثریت کردها سنی مذهب بودند و مذهب رسمی دولت شیعه بود. کردها از هر دو جهت احساس ستم میکردند. این نیز زمینه را برای شورش در میان آنها آماده میکرد. در تقسیم ایران به چهار ایالت

میشد چون شیوه‌ای از حل مسأله ملی و مذهبی کردان، همه مناطق کردنشین را ایالت پنجم قرارداد و به آن مقداری اختیارات خودمختاری تفویض کرد.

۱-۲-۲ اتفاییه ۱۹۰۷ انگلو روسی (- م/۱۳۲۵هـ-ق/۱۲۸۶هـ-ش- مترجم)

بیش از یک قرن استرانی روس و بریتانیا درباره ایران متضاد و ناسازگار بود، روسیه میخواست ایران را ببلعد و چند منطقه گسترده آنرا به آرامی و طی چند جنگ یکی پس از دیگری تصرف نموده بود. بریتانیا میخواست ایران چون سدی میان منطقه نفوذ او و سلطه روسیه و آبهای گرم باقی بماند. سرانجام هر دو در برابر خطر گسترش آلمان توافق کردند که اختلافات خود را بر سر تبت و افغانستان و ایران حل کنند. درسی و یکم اوت ۱۹۰۷ (- م/۲۲ رجب ۱۳۲۵هـ-ق/۹ شهریور ۱۲۸۶هـ-ش- مترجم) توافقنامه‌ای در این باره امضاء کردند. در مقدمه این توافقنامه آمده است:

” چون دولتین بریتانیا و روسیه با هم حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را عهده دار شده‌اند؛ از آنجاکه هر دو حقیقتاً به حفظ آرامش و آسایش در سر تا سر خاک این کشور و استقرار همیشگی امتیازاتی یکسان در امور بازرگانی و صنعتی همه خلقهای دیگر در این بخش از جهان علاقمندند. از آنجاکه هر کدام از دولتین بدلیل جغرافیائی و اقتصادی اهمیت ویژه‌ای برای حفظ آرامش و آسایش در برخی از ایالات ایران قائلند که همسایه دور و نزدیک روسیه یا بریتانیای کبیرند و (از جانب مرز افغانستان و بلوچستان)، همچنین از آنجاکه هر دو دولت (بریتانیای کبیر و امپراطوری روسیه) می‌خواهند خود را از هر گونه دلیلی که ممکن است موجب بر خورد منافع ویژه آنان در ایالات مذکور در بالا شود بدور باشند، بر سر موارد و شرایط زیر توافق رسیدند.

م-۱- دولت بریتانیای کبیر قول میدهد در آن سوی خطی که از قصر شیرین تا صفهان و یزد و خاف امتداد می‌یابد و در نهایت به نقطه‌ای واقع در محل تقاطع خطوط مرزی روس و افغان میرسد، هیچ گونه امتیازات سیاسی و بازرگانی مانند راه آهن، بانک، تلگراف، شاهراه، حمل و نقل، بیمه و غیره را برای خود و تبعه خویش یا تبعه کشور ثالث درخواست نکند. در عین حال هیچ گونه مخالفتی با گرفتن این گونه امتیازات از سوی دولت روسیه در منطقه مذکور بطور مستقیم یا غیر مستقیم ابراز نشود.

م-۲- دولت روسیه نیز قول میدهد که در منطقه واقع در آن سوی خطی که در مرز افغانستان از گزیک شروع میشود و از بیرجند و کرمان عبور میکند و به بندر عباس ختم میشود، هیچ گونه امتیاز سیاسی و بازرگانی مانند راه آهن، بانک، تلگراف، شاهراه، حمل و نقل، بیمه و غیره را برای خود و تبعه خود یا تبعه کشور ثالث درخواست نکند و در مقابل کسب چنین امتیازاتی از جانب دولت انگلیس در منطقه مذکور هیچ گونه مخالفت مستقیم یا غیر مستقیم ابراز ندارد.

م-۳- دولت روسیه قول میدهد که بدون موافقت قبلی با بریتانیای کبیر هیچ گونه مخالفتی با اعطای امتیاز به تبعه بریتانیا (از هر نوعی که باشد) در منطقه‌ای که میان مناطق نفوذ طرفین واقع شده (منطقه بیطرف) ابراز ندارد. دولت بریتانیای کبیر قول میدهد که همان حقوق را برای تبعه روس قائل شود که خواهان کسب امتیازاتی در منطقه‌اند. هر نوع امتیازاتی که دولتین روسیه و بریتانیا یا تبعه آنان قبلاً در مناطق ۲ و ۱ (مناطق نفوذ روس و بریتانیا) دارند بقوت خود باقیست.

نواحی و شهرهایی که بموجب این توافق در منطقه نفوذ روس قرار می‌گرفتند عبارت بودند از: قصر شیرین، کردستان، کرمانشاه، تمام آذربایجان (یا مناطق کردنشین آن)، خراسان، گرگان، مازندران، گیلان، اراک، قم، ساوه، یزد، نائین، اصفهان، بروجرد، تهران، قزوین، زنجان و همدان.

منطقه نفوذ انگلیس نیز عبارت بود از: کرمان، بلوچستان، چاهبهار و نواحی تنگه هرمز و بندرعباس

منطقه بیطرف نیز: قاینات، خوزستان، فارس، لرستان، بختیاری، چهارمحال، بوشهر را دربر می‌گرفت.^{۶*}

اگرچه این پیمان خشم و کینه آزادخواهان را برانگیخت، ولی روسیه از ۱۹۱۱ (م/ ۱۳۲۹ هـ-ق/ ۱۲۹۰ هـ-ش- مترجم) نیروهای خود را به ولایات شمالی ایران فرستاد و ده‌ها کنسولگری و مرکز بازرسی دایر کرد و شهروندانش به امور بازرگانی پرداختند. بریتانیایز به جنوب ایران نیرو فرستاد.

۱ - ۳ پروژۀ تقسیم ایران

با آغاز جنگ جهانی، ایران بیطرفی خود را اعلام کرد، ولی چنان ضعیف شده بود که هیچ‌یک از طرفهای جنگ آن را رعایت نکردند و موقعیت جغرافیائییش آنرا در مابین طرفهای جنگ قرار داده بود. از اینرو بخش گسترده‌ای از آن به میدان لشکرکشی ترک، روس و انگلیس تبدیل شده بود و پایگاه نیروهای بیگانه در آن قرار داشت. طرفین جنگ بسیار کوشیدند ایران را به سود خویش درگیر سازند ولی حکومت این کشور با وجود چندبار تغییر وزیرانش همچنان تا پایان جنگ بیطرف ماند.

دول اروپائی بر سر تقسیم جهان جنگیده و طی سالهای جنگ در پشت پرده با یکدیگر یک سلسله پیمان سرتی در این باره منعقد کرده بودند، همچنانکه بر سر تقسیم قلمرو ترکیه بتوافق رسیدند بر سر تعیین سرنواخت ایران هم با یکدیگر کنار آمدند. طی نامه‌ای که در ماههای مارس و آوریل سال ۱۹۱۵ (م/ جمادی الاول و جمادی الثانی ۱۳۳۳ هـ-ق/ فروردین و اردیبهشت ۱۲۹۴ هـ-ش- مترجم) میان پترزبورگ، لندن، و پاریس ردوبدل شدند "توافقنامه استانبول" نامیده می‌شود، در گونیهائی در توافق ۱۹۰۷ (م/ ۱۳۲۵ هـ-ق/ ۱۲۸۶ هـ-ش- مترجم) انگلو روس بشرح زیر انجام گرفت:

الف - روسیه قبول کرد که منطقه بیطرف به منطقه نفوذ بریتانیا ملحق شود

ب - در مقابل بریتانیا هم موافقت نمود که ب‌نفع روسیه سه در گونی در آن انجام شود: اولی- نواحی همسایه شهرهای یزد و اصفهان به منطقه روسیه ملحق شود. دومی- بخشی از خاور دور در منطقه بیطرف که همسایه ارضی افغانستان است به منطقه روس افزوده شود. سوم اینکه روسیه در منطقه نفوذ خود آزادی عمل کامل داشته باشد، بمعنی دیگر موافقت هم پیمانان خود را برای تصرف سهمیه خود در ایران بدست آورده بود.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (م/ ذیحجه ۱۳۳۵ هـ-ق/ مهر ماه ۱۲۹۶ هـ-ش- مترجم) همه نقشه‌های روسیه و بریتانیا و فرانسه را بر هم زد، ایران را از تجزیه نجات داد و حتی نیروبخشیدن حکومت ایران و حفظ استقلال آن در برابر نیروهای امپریالیستی بخشی از سیاست شوروی در منطقه شده بود. بسو آن کشور نبود که ایران تضعیف یا تقسیم شود و بدست بریتانیا یا هر دشمن دیگری بیفتد، بلکه سودش در این بود که نیرومند باشد و در برابر نفوذ بریتانیا و آمریکا و فرانسه پایداری کند.

سران انقلاب اکتبر از روزهای اول، همه پیمانهای نهانی و آشکار میان روسیه و دول دیگر را بر ملا ساختند. جنگ با ترکیه را متوقف کردند و نیروهایشان را از ایران پس کشیدند و وعده دادند که از همه بدهیها و امتیازات عصر قیصر درگذرند و در سیاست روسیه که بر آینده سیاسی ملیتهای منطقه بویژه ارمنی و آسوری و کرد و آذری مستقیماً کارگرمیافتند، دگرگونیهای اساسی ایجاد کنند. اهمیت ایران چون همسایه شوروی به همان اندازه که در استراتژی آن کشور فزونی یافت، در استراتژی بریتانیا و همه دول امپریالیستی نیز روبه ازدیاد رفت. بریتانیا که بعثت بیرون رفتن روسیه از جنگ دیگر نتوانست توافق ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ (- م / ۱۳۲۵ و ۱۳۳۳ هـ - ق / ۱۲۸۶ و ۱۲۹۴ هـ - ش - مترجم) را در مورد تقسیم ایران اجرا نماید و میخواست توافق دیگری را بر ایران تحمیل کند و عملاً آن کشور را زیر سلطه خود قرار دهد.

۱ - ۴ - دیدگاه ایران درباره حل مسئله کرد

مسئله کرد بدنبال توقف جنگ چون قضیه سیاسی مشخصی بمیان آمد. با حمایت بریتانیا در کردستان جنوبی یک اقتدار کردی که پایتختش سلیمانیه بود تأسیس و شیخ محمود حکمران کردستان گردید. شماری از رؤسای طوایف کردستان ایران باشیخ محمود هم‌نوا و هم‌کار بودند. در ترکیه "جمعیت تعالی کردستان" برای استقلال کردستان بانمایندگان متفقین و باعالی در استانبول و کنفرانس صلح پاریس به فعالیت و گفتگو پرداخت. سمکوناحیه گسترده‌ای را در شمال غربی ایران زیر سلطه خود در آورده بود و روز بروز اقتدارش فزونی می‌یافت. میهنپرستان کردستان در استانبول و پاریس و سلیمانیه امیدوار بودند در همه بخشهای کردستان یک دولت کرد ایجاد شود و آرمانهای ملی خود را در گفتگوهایشان بروشنی بروز میدادند و از کسی پنهان نمی‌کردند.

در ایران چند میلیون کرد میزیستند و بخش پهناوری از خاک کردستان جزو سرزمین ایران بود، از اینرو همه فعالیتهای کردی بر آن کارگرمی افتاد، درباره کاربرد کردستان ایران هیچ برنامه‌ای برای مسئله ملی خلقهای آن کشور نداشتند. حتی هیچیک از اعضای مجلس شورای ملی هرگز این مسئله را بمیان نیاوردند. در آن دوران که مسئله کرد به این گرمی بمیان آمده بود، کاربرد کردستان ایرانی در فکراین بودند این مسئله را در منطقه با الحاق کردستان عثمانی به ایران حل کنند.

ایران بوسیله انقلاب اکتبر از فروپاشی و تجزیه رهایی یافته بود. ترکیه شکست خورده در خطر تجزیه و فروپاشی بود. دولتهای برنده سرگرم تحقق توافقه‌های نهانی دوران جنگ و چگونگی تقسیم قلمرو عثمانی بودند. درباره ایران انتظار داشت با پشتیبانی بریتانیا در کنفرانس صلح پاریس مرزهای شمالی و غربی چنان دستکاری شود که ترکستان و کردستان ضمیمه ایران گردند.

در حوالی انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ (- م / ۱۳۳۷ هـ - ق / ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) این وسوسه به سرکار کردستان ایرانی افتاده بود و امیدوار بودند بریتانیا بپاس پذیرفتن این قرارداد، از ایران حمایت کند و این خواسته‌ها را در کنفرانس صلح مطرح سازد. سر پرسی کوکس از سوی حکومت بریتانیا در یکی از ضمایم قرارداد وعده‌اش را داده بود. نصرالدوله وزیر خارجه ایران در دیدارهایش از لندن و پاریس به پیجوتی این قضیه پرداخت. وی در ملاقات بالرد کرزن صراحتاً درباره این مسئله بحث کرده است. کرزن در نامه‌ای بتاريخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۹ (- م / ۱۳۳۸ هـ - ق / ۱۳ آبان ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) نوشته است: "وزیر امور خارجه ایران (شاهزاده نصرالدوله) ضمن دیدار اخیرش از لندن، در شانزدهم همین ماه به وزارت امور خارجه آمد و اظهار داشت که پس از مراجعت به لندن - در معیت شاه - ق بلاشک خواهد توانست درباره اصلاح خطوط مرزی ایران بامن مذاکره و تبادل نظر کند.

۱ - حضرت والا در آن جلسه اظهار نظر کرد که از نظر تسهیل کار دولت ایران، فوق العاده برایش مفید و مغتنم خواهد بود اگر دولت بریتانیا قبلاً نظر خود را درباره وضع آتی این دو: (الف) ترکمنستان، (ب) کردستان، که هر دو با ایران مرز مشترک دارند روشن سازد.

۳- در رابطه با کردستان، حضرت والا اعلام داشت بنظر وی اشتباهی است بزرگ که انسان از کردستان ایران یا کردستان ترکیه صحبت کند چون به حقیقت فقط یک کردستان وجود دارد و لذا هر نوع خط به اصطلاح مرزی که میان این دو ایالت کشیده شود خطی کاملاً موهوم خواهد بود. شاهزاده ضمن صحبت‌های خود، این راهم اظهار داشت که اگر دولت بریتانیا رسماً اعلام دارد که از نظر گاه سیاست منطقه‌ای آنها شق دیگری جز همین شق - پذیرفتن موجودیت کردستان واحد - قابل قبول نیست، آنوقت او و حکومت ایران هر دو حاضرند عرض حال کشورشان را طوری تنظیم کنند که کاملاً بانظر دولت انگلستان وفق دهد بشرطی که حرف‌ها و نفوذ دول ایران در این منطقه واحد از اولویت خاصی برخوردار باشد،^۷

نصرت‌الدوله در سیزدهم نوامبر ۱۹۱۹ (م/ ۲۰ صفر ۱۳۳۸ هـ - ق/ ۲۲ آبان ماه ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) دیدار دیگری با کرزن داشت. در این دیدار یادداشت مفصّلی درباره دعوی ارضی ایران و نقشه‌های از نقاط مورد تقاضا را تقدیم نمود. لرد کرزن در نامه‌ای به همان تاریخ درباره این یادداشت و گفتگو برای سرپرسی کاکس نوشت میگوید: "... پیشنهاد اول نصرت‌الدوله مربوط می‌شود به اصلاح خطوط مرزی ایران در ناحیه غرب کشور که لازمه اش بریدن بخشی از خاک کردستان عثمانی و الحاق آن به کردستان ایران است نقطه شروع این تغییرات، غرب دریاچه ارومیه است که دامنه اش درست به قلب و مرکز کردستان عثمانی کشیده می‌شود."^۸

نصرت‌الدوله در یادداشتی رسمی که به لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا داده بود درخواست کرده بود که بریتانیا در کنفرانس صلح از ایران پشتیبانی نماید تا بخش گسترده‌ای از اراضی کردستان عثمانی ضمیمه ایران شود.^۹ نامه دیگری از او که می‌خواهد رو بودن خواسته‌های ایران را به کرزن ثابت کند نوشته است:

"کردها به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده‌اند و همگی نسبت به هم حسادت و همچشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده‌اند و بعید است که در آتیه بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا اینکه در داخل یک واحد سیاسی شکل یابند. بازگشت این نواحی کردنشین به ایران یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تأثیر قوتی محسوس اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تلطیف روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس، و صحنه تحت قاپو شده‌اند به نحوی آشکار نشان داده، خود می‌توانند راه حلی برای این مسأله دشوار باشد. مخصوصاً از این لحاظ که بسیاری از اقوام و عشایر کرد هم‌اکنون در سراسر ایران زمین پراکنده‌اند. کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت، به عکس یگانگی نژاد و مذهب و زبان، و علاقایی که از این سهرگذر با ایرانیان دارند آنها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد."^{۱۰}

لرد کرزن در مورد مسأله کرد، در پاسخ یادداشت‌های ایران در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ نوامبر برای سرپرسی کاکس مینویسد: "... طبق اطلاعاتی که به ما رسیده، تمام کوهستانهای اطراف ارومیه تحت تسلط راهزنی کرد بنام سمیتقو قرار دارد که مشغول تاخت و تاز دائمی در داخل مرزهای ایران است و تقریباً هر بلای که بخوادمیتواند بر سر مردمان این منطقه بیاورد. و در چنین موقعی که دولت ایران حتی از استقرار امنیت در آن قسمت از کردستان که مال خودش هست عاجز است، در حیرت‌م که حضرت والا چگونه ناگهان به این فکر افتاده است قلمرو ارضی ایران را به داخل کردستان ترکیه گسترش دهد. از این جهت است که فکر نمی‌کنم که حتی دورنمای متحد کردن قبایل کرد که در طرفین مرزهای کنونی زندگی می‌کنند، آنچنان جاذبه‌ای برای کردهای عثمانی داشته باشد که بخواهند با برادران ایرانی خود جامعه واحدی تحت سلطه و حکومت ایران تشکیل دهند."^{۱۱}

۱- ۵ قرارداد ۱۹۱۹ انگلو - ایران (- م/۱۳۳۷هـ-ق/۱۲۹۸هـ-ش- مترجم)

لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا تاسیس سلسله‌ای از "کشورهای حایل" را که روسیه شوروی را از هند جدا کند، ولی هیچیک زیر سلطه یا نفوذ روس نباشند، یکی از ستونهای اصلی سیاست "حفاظت‌هند" قرارداد بود. ایران را مهم‌ترین و در عین حال ضعیف‌ترین حلقه این زنجیر بشمار می‌آورد که میبایستی از خطر هرگونه تجاوزی محفوظ شود. در دوران جنگ، سپاهیان روس و انگلیس ایران را از طمع آلمان و ترکیه محفوظ داشتند. پس از پایان جنگ و شکست ترکیه و آلمان و بیرون رفتن روسیه از جنگ، همه مناطق مهم ایران زیر دست سپاه انگلیس بود. پس از جنگ، مردم بریتانیا بازگشت فرزندان خود را از مناطق دور به کشورشان خواستار بودند. گذشته از این هم هزینه نگهداری نیروی نظامی بزرگی در بیرون، بارگرانی بود بردوش مالیات دهنده بریتانیایی. برای حکومت بریتانیا کار آسانی نبود که برای محافظت سرزمینهای گسترده‌ای که در سرتاسر دنیا زیر دست و نفوذش قرار داشتند نیرو و هزینه اختصاص دهد. از اینرو میبایستی چاره دیگری بیندیشد تا هم این نقاط را از دست ندهد و هم موجب سنگینی بار و نارضایتی مردم بریتانیا نشود. یکی از این راه‌چاره‌ها وابسته کردن این کشورها به خودش بود. با پیمانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی و از راه گماشتن مشاوران انگلیسی برای سرپرستی و نظارت بر وزارتخانه‌ها و تأسیسات و دستگاههای مهم این دولت‌ها با هزینه خودشان برای حفظ نفوذ و چیرگی مصالح انگلیس.

میان وثوق الدوله نخست وزیر ایران و وزیر مختار بریتانیا سرپرستی کوکس، سلسله گفتگوهای انجام شد که به توافق ۹ اوت ۱۹۱۹ (- م/۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷هـ-ق/۱۸ مرداد ماه ۱۲۹۸هـ-ش- مترجم) انجامید. این توافق تشکیل شده بود از دو بخش مستقل و چند ضمیمه. بخش اول آن بنام "قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا" عبارت بود از یک دپاچه و ۶ ماده، بخش دوم بنام "قرارداد مالی" ۴ ماده را در بر می‌گرفت.^{۱۱} این توافقنامه امور سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی و رهبری ایران را از راه مشاوران انگلیسی مستقر در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دیگر عملاً زیر دست بریتانیایی انداخت. لرد کرزن در گزارشی که روز امضاء قرارداد به کابینه لوید جرج تقدیم داشته می‌گوید: "اگر کسی سؤال کند اصلاً چه دلیلی هست که ما پذیرای مسئولیتی چنین سنگین در ایران می‌شویم و چرا این کشور فرتوت را به حال خود رها نمی‌کنیم که چهار اسبه بسوی زوال افسانه‌اش نزدیک شود؟ جواب این سؤال این است که در حال حاضر با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران و عظمت منافع ما در این کشور، و نیز با توجه به امنیت آتی امپراطوری ما در خاورزمین، رها کردن این کشور به حال خود عملاً غیر ممکن است، کما اینکه در عرض پنجاه سال گذشته هم غیر ممکن بوده است. انگلستان نمی‌تواند خود را از این اوضاع کنار بگذرد و در قبال حوادثی که در این کشور رخ می‌دهد خون سرد و بی‌اعتنا بماند. از آن گذشته، اکنون که ما در شرف قبول مسئولیت جدیدی هستیم- قیومیت بین‌النهرین- و این مسئولیت ما را از سوی غرب نیز هم مرزو هم جوار ایران خواهد ساخت، دیگر به هیچ وجه نمی‌توانیم اجازه دهیم در خطه‌ای چنین حساس که میان مرزهای امپراطوری ما در هند و مرزهای کشور نو بنیان عراق واقع شده خلائی ایجاد شود که به علت سوء حکومت به بستر مستعدی برای دسیسه‌های بین‌المللی، آشفتگی‌های سیاسی، هرج و مرج‌های مالی، تبدیل گردد.

از آن گذشته اگر قرار بر این باشد که ایران تنها و بی‌کس به حال خود رها شود، به دهها دلیل محکم جای این ترس هست که سیل نفوذ بلشویزم که از مرزهای شمال این کشور سرچشمه می‌گیرد سرانجام سرتاسر ایران را فراگیرد. بالاخره، آخرین دلیل برای توجیه مسئولیتی که در ایران به عهده گرفته‌ایم این است که ما در گوشه جنوب غربی این کشور مالک سرمایه‌ها و منافع بزرگی به شکل چاههای نفت هستیم که سوخت نیروی دریایی بریتانیا از آنها تأمین می‌شود و همین موضع نوعی اهمیت استثنائی به نقش ما در این نقطه از جهان می‌بخشد.^{۱۲}

بیشتر اهداف انگلیس از این قرارداد در سخنان کرزن روشن شده است. این وظیفه نیز بر عهده حکومت بریتانیا قرار میگیرد که طبق مواد این قرارداد میبایستی ارتش ایران را نوسازی کند، وضع دارائی و اقتصادی ایران را سازمان دهد، یک سلسله اصلاحات در امور رهبری ایجاد کند و دومیلیون پوند استرلینگ به حکومت ایران وام دهد.

منعقدکنندگان این قرارداد، از جانب ایران وثوق الدوله نخست وزیر و شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر امور خارجه و شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی بودند. بیهای پذیرفتن این پیمان سنگین و نابرابر که استقلال ایران را محدود میکرد؛ اولی ۲۰۰ هزار تومان و دومی و سومی هر یک ۱۰۰ هزار تومان از کاربردستان انگلیسی رشوه گرفته بودند.^{۱۴} همچنین بریتانیا به احمدشاه و هرسه وزیر وعده داده بود که اگر در نتیجه اجرای این قانون در ایران شورش برپا شود، بریتانیادریکی از کشورهای زیر دستش به آنان حق پناهندگی سیاسی بدهد. گذشته از این دستاوردهای ویژه برای خودشان، به آنها قول حمایت از برخی خواسته های ایران را نیز داده بود، از جمله: بازنگری توافقات عمل شده از سوی طرفین، درخواست جبران زیانهای وارده بوسیله برخی دولتها بهنگام جنگ بر ایران و دستکاری بخشی از مرزهای شمالی عراق بسود ایران.^{۱۵} آزادخواهان ایران همگی بر علیه این پیمان ایستادند. گذشته از اینکه روسیه شوروی بشدت با این پیمان مخالف بود زیرا که نفوذ انگلیس را به مرزهای جنوبی میرسانید، آمریکا و فرانسه نیز به آن راضی نبودند. این قرارداد همان پیمانست که میس بل فکر میکند پس از انعقاد آن، سموکو دیگر هیچ امیدى به پشتیبانی انگلیس از تلاشهای کردان برای برپائی گونه ای از یکپارچگی ملی میان کردان ایران و عراق و ترکیه برایش نماند.^{۱۶}

۲ - پدیدار شدن سمکو

۲ - ۱ پیشینه تاریخی عشیره شکاک

نقش معینی از ایل شکاک پس از فاجعه دمدم و جای گرفتن آذریها در باختر دریاچه ارومیه، در رویدادهای ناحیه پیدانست. ایل شقاقی که بخشی از آن به خراسان منتقل و بخشی در شمال تبریز ماندگار شد، روشن نیست که با شکاک یکی بوده اند یا نه، زیرا هیچ تحقیقی در این مورد انجام نگرفته است. نام ایل شکاک برای نخستین بار بگونه ای برجسته در پایان سده دوازدهم و آغاز سده سیزدهم هجری بمیان آمد. اسماعیل آقا رئیس طایفه شکفتی بعنوان بزرگ ایل شکاک در لشکرکشیهای عباس میرزا نایب السلطنه به خاک عثمانی خدمات برجسته ای داشته همچنین در یورش آذریها برای گوشمالی دادن ایلات کرد نیز همراهشان بوده است. اسماعیل آقا و جنگجویانش در یورش بزرگ سپاهیان افشار ارومیه و مقدم مراغه برای نابودی ایل بلباس در دامنه قندیل (۱۲۱۶) (- ه.ش/ ۱۱۸۰ ه.ق / ۱۸۰۱ م- مترجم) گزیده لشکر آنان و در یورش آذریها برسیدگان برای تنبیه میررواندوز (۱۲۳۱) (- ه.ق/ ۱۱۹۵ ه.ش/ ۱۸۱۶ م- مترجم) پیشاهنگ لشکرشان بود. وی میبایستی آمیختگی فراوانی با آنان پیدا کرده باشد چون دختر خود را به فرج الله خان پسر بزرگ عسکرخان بیگلریگ افشار داده بود.

اسماعیل آقا بر قلعه کوه بناب نازل و قلعه ای بنا نهاده بود. در آن دوران ایرانیان عموماً نواحی تابع آذربایجان بویژه، زیر سنگینی بار مالیات دولتی مینالیدند. آنان هم میبایستی پول فراوانی برای جبران خسارت جنگی به روسیه گردآوری نمایند و هم شاهزادگان و کاربردستان آذری میخواستند خود را توانگر سازند و زمینهای مردم را غصب نمایند. وفاداری اسماعیل آقا برای دستگاه حکمرانی آذری و مشارکتش در جنگ و لشکرکشیهای آن، همچنین خویشاوندیش با عسکرخان - یکی از مقتدرترین افراد آن دوران که هم در مذاکرات ایران و روسیه چون یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران مشارکت داشت، و هم چون سفیر دربار قاجار

یک بار به پاریس نزد ناپلئون فرستاده شده بود - نیز بدادش نرسید. ناچار شد بر سر مالیات و زمینانه در قلعه خویش متحصن شود. ولی عسکرخان با "کمندتدبیر" نه با جنگ و درگیری یعنی با طفره و نیرنگ، توانست او را بکشد (۱۲۳۵) - هـ. ق/ ۱۹۹۹ هـ. ش/ ۱۸۲۰ م - مترجم)، و اموال و دارائیش را غارت کند و روستاها و زمینهایش را تصرف نماید. پسرانش میرزا آقا و علی آقا و یحیی بیگ گریختند. مقام ریاست عشیره نیز از آنان گرفته شد و سرپرستی ایلاتشان به یکی از بزرگان آذری سپرده شد.^{۱۷} بدین ترتیب مناسبات ایل شکاک با دستگاه اقتدار آذری در نوسان جنک و صلح بوده و همواره در یک حالت نمانده است، گاهی در خدمت دستگاه دولتی بوده و زمانی از دولت یاغی شده اند و چون ناحیه آنها سخت و کوهستانی و در مرز عثمانی بوده، دست آذریها بدان نرسیده است.

چون محمد رحیم میرزا ضیاءالدوله (یکی از پسران عباس میرزا) را از تهران برای اداره خوی، سلماس و ارومیه فرستادند (۱۲۶۵) - هـ. ق/ ۱۲۲۸ هـ. ش/ ۱۸۴۹ م - مترجم)، او نیز از آنجابه دستگیری بزرگان کرد، بویژه سران زرزا که برای خوشامد گوئی نزد وی رفته بودند پرداخت و برای زهر چشم گرفتن از یاغیان کرد، نیروهای آذری با یک فوج افشار و چند عراده توپ از محال سومای و برادوست بر سر علی آقا پسر اسماعیل آقا تاختند و غارتش کردند زیرا که بر سر باجو و زمینانه از دولت یاغی شده بود و اجازه نمی داد که فرستادگان آذری از منطقه مالیات و زمینانه جمعآوری نمایند. بعداً هم بیوک خان او را بازبان خوش به ارومیه کشید و دسگرو روانه تهران نمود و بجای او برادرش میرزا آقارا رئیس طایفه شکفتی کرد. شکاکها همچنان در حال نافرمانی میزیستند و بقدری بدنام شده بودند که بعضی از جهانگردان گمان میکردند این ایل "کار اصلیشان دزدی و راهزنی است نه دامداری".

علی آقا گاهی گوش بفرمان کاربدستان و زمانی بر سر زمینانه و لخت کردن کاروان، با آنان ناسازگار و یاغی بود. گاهی در داخل ایران میزیست و زمانی به خاک عثمانی میرفت.^{۱۸} سران ایل شکاک در قیام ۱۲۹۷ - هـ. ق/ ۱۲۵۹ هـ. ش/ ۱۸۸۰ م - مترجم) برهبری شیخ عبیدالله شرکت نداشتند. پس از مرگ علی آقا پسرش محمد آقا رئیس عشیره شکاک شد، شهرت او نیز بهتر از پدرش نبود. با اینحال هم کاربدستان ایران برای اینکه این ایل را آشفته نکنند، برخی از روستاهای مرزی را به او بخشیده بودند.

مظفرالدین شاه به دیدار از اروپا رفته بود، محمد علی میرزا نایب السلطنه که حاکم تبریز بود بجای او به تهران رفت. او نیز نظام السلطنه را بجای خود به حکمرانی تبریز گماشت. اخبار رسیده از قفقاز چنین میرسانید که جنگ دینی مسلمانان و ارامنه گرم است. نظام السلطنه نیز نگران بود که جنگ بداخل تبریز سرایت کند، از اینرو جعفر آقارا به تبریز فراخواند تا حفاظت از مسیحیان را به او بسپارد. جعفر آقا و پدرش که از حکومت قاجاق بودند و جرئت نکردند بروند، نظام السلطنه برای اطمینان جعفر آقا و پاکدلی خویش در فراخواندن او، قرآنی را مهر و امضاء کرد و برایش فرستاد. جعفر آقا نیز باور کرد با چند تن از افراد خود به تبریز رفت. نظام السلطنه هم حفاظت محله ارامنه را به آنها سپرد و آنان هم بالباسهای فلکلوری خویش مسلحانه در داخل شهر می گشتند. محمد علی میرزا از تهران تلگرافی به نظام السلطنه فرمان داد جعفر آقارا بکشد. او نیز انجام اینکار را به محمد حسین خان ضرغام فرمانده سواران قزاق سپرد. ضرغام جعفر آقارا به سرای خود خواند و در آنجا او را کشت (۱۳۲۳) - هـ. ق/ ۱۲۸۴ هـ. ش/ ۱۹۰۵ م - مترجم) همراهانش با شنیدن این خبر، تیراندازی کنان از شهر گریختند و هر که را سر راه خود دیدند کشتند. جسد جعفر آقا و دو تن از کشته شدگان دیگر را برای تماشای همگانی چند روزی در تبریز به دار آویختند.^{۱۹}

این رویداد شکاکها را آشفته کرد. محمد آقا پدر جعفر آقا دوباره از ایران یاغی شد. به باعالی پناه برد که او را برای شورش و انتقام یاری دهند. ولی عثمانیان یاریش ندادند. در این هنگام رضوان پاشا شهر بان استانبول در آن شهر کشته شد.

خاندان بدرخان در این کار مورد اتهام قرار گرفتند. شماری دستگیر و شماری تبعید شدند. محمدآقانیز در همین زمان باتوطئه حکومت ایران دستگیر و به جزیره رودس تبعید شد و در آنجا درگذشت. شکاکها نسبت به سایر ایلات کرد، ایل پرجمعیتی نبودند. آمار آنها بشرح زیر بود:

لرد کرزن	سال ۱۸۹۲ (- م/۱۳۰۹ هـ - ق/۱۲۷۱ هـ - ش - مترجم)	۱۵۰۰ خانوار
مارتین دان بردنه	سال ۱۹۲۰ (- م/۱۳۳۸ هـ - ق/۱۲۹۹ هـ - ش - مترجم)	۲۰۰۰ خانوار
مسعود کیهان	سال ۱۹۳۲ (- م/۱۳۵۱ هـ - ق/۱۳۱۱ هـ - ش - مترجم)	۱۵۰۰ خانوار
هنری فیلد	سال ۱۹۳۸ (- م/۱۳۵۷ هـ - ق/۱۳۱۷ هـ - ش - مترجم)	۵۰۰ خانوار ^{۲۰}

ایل شکاک باوجود کوچک بودنش به دو طایفه کاردار و عبدوئی تقسیم میشد.

نخست طایفه کاردار - این طایفه از ۸ تیره تشکیل شده بود: پزآقای کاردار، کچلی، نعمتی، مامدی کاردار، سکری، ادمانی اوری، چرکوئی. پزآقا در برادوست و کچلی در برادوست و سوما، چرکوئی در چندروستای پراکنده و ۵ تیره دیگر در چهریق و اطراف سلماس بودند.

دوم: طایفه عبدوئی - این طایفه ۱۳ تیره بود: دلان، پزآقای عبدوئی، دری، هناری، فنک، فلوف، خدری، بوتان، نیسان، مامدی، عبدوئی، مقری، پاچک، گورک. پزآقا، دری و هناری در برادوست، فلوف، خدری، بوتان و نیسان در سوما، مقری و پاچک در انزل، فنک در سوما، مامدی و عبدوئی در چهریق، شپیران و انزل بودند.

هر تیره ای رئیس خود را داشت، رئیس همه تیره های طایفه عبدوئی و رئیس همه عشیره شکاک علی آقا و پس از او پسرش محمد آقا و بعد از او نیز سمکو بود. رئیس همه تیره های طایفه کاردار نیز عمرخان شریفی بود.^{۲۱}

۲ - ۲ درخشیدن سمکو

پس از مرگ محمد آقا رئیس طایفه عبدوئی و رئیس عشیره شکاک، پسرش اسماعیل آقا سمکو نام آورترین و نیرومندترین فرد در میان ایل شکاک بود. شکاکها پس از کشته شدن جعفر آقا راهزنی و یورش به آذریهارا پیشه کرده بودند. از اینرو شمار بسیاری از مردان دانا و غیرورکد بدور سمکو گرد آمده بودند. تضاد دیرین کرد و آذری به ارث به سمکو رسیده بود. او نیز آنرا با کردارش بیشتر دامن زد و شدت بیشتری بخشید. از اینرو تلاشهای سیاسی در داخل ایران هواخواه نداشت بلکه از هرسو با او دشمنی میشد و درباره اش بدمیگفتند و بدمینوشتند.

ناحیه ارومیه از دیرباز عرصه رقابت و ناسازگاری و دشمنی کرد سنتی و آذری شیعه بود، به این علت در آنجا آشفتگی پیوسته ای در میان بود، نخستین حمله و ورود عثمانی به ناحیه نا آرامی رافزونی بخشید و آمدن روسیه و بیرون راندن عثمانی نیز آنرا آشفته تر کرد و آغاز جنگ جهانی اول و لشکرکشی سپاه عثمانی و عقب نشینی روس و باز لشکرکشی گسترده روس و آمدن راهزنان

ارمنی و اشغال کردن منطقه، کوچ همگانی آسوریان از هکاری و آنگاه انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی یکباره سپاه روس، همه این رویدادها در اندک زمانی، اوضاع منطقه را بمرحله فاجعه‌باری رسانده بود.

سمکو بعثت تاریخ طولانی خاندانش و اقتدارش در میان طایفه و منطقه، در بین کردان شناخته شده بود. با شمار زیادی از افراد و روسای طوایف و طرفه‌های دیگر ارتباط داشت. پیش از آغاز جنگ با عبدالرزاق بیگ بدرخان همکار و همعقیده بود. عبدالرزاق بیگ در پروژه بزرگی که برای برپائی انقلاب و تأسیس کردستان مستقل داشت به سمکو پشت‌گرم بود. با همکاری او نیز "جمعیت جهاندانی" را تأسیس نمود، که نخستین آموزشگاه کردی را در خوی دایر کرد، سمکو بچه‌های خود را برای خواندن و آموزش در این آموزشگاه برگزید.

شیخ عبدالسلام بارزانی در برابر یورش ترک عقب‌نشینی کرد، مدتی در میان شکاکها بود، در قفقاز به همراه سمکو بدیدار جانشین قیصر روسیه رفتند تا از او برای جنبش کرد یاری و پشتیبانی بخواهند. شیخ عبدالسلام در همین ناحیه بوسیله صوفی عبدالله شکاک گرفتار و تسلیم ترکه‌ها گردید.

سمکویکی از دختران محمد صدیق را به زنی گرفته بود. شیخ محمد صدیق پسر شیخ عبیدالله شمزینی و برادر شیخ عبدالقادر در قیام ۱۸۸۰ (- م/ ۱۲۹۷ هـ. ق، ۱۲۵۹ هـ. ش - مترجم) فرمانده جناح ارومیه و پدر سیدطه بود. سیدطه یکی از سیاستمداران مقتدر و نامی آن زمان کردان و یکی از سرداران نیرومند هکاری بود. پس از انقلاب عثمانی نماینده ولایت هکاری در "مجلس نمایندگان" بود. این خویشاوندی، همکاری خاندان شیخ‌های شمزینان و بویژه سیدطه را با سمکو استواری بیشتری بخشید. سمکو در آغاز جنگ بانبروئی سه هزار نفری در نزدیکی خوی برای همکاری با ترکه‌ها با سپاه روس به رویارویی پرداخت.^{۲۲} روسها چند ماهی ناحیه را تخلیه کردند و آنجا بدست ترکه‌ها افتاد. دیری نپائید سپاه روس اردوی ترک را از منطقه برچید. سمکو از آن پس در رویدادها دخالت نکرد. ولی کار بدستان روسی ابتدا سمکو و سیدطه و چند کرد دیگر را به قفقاز تبعید کردند. پس از مدتی دراز اجازه دادند باز گردند و در خوی بنشینند.

پیش از انقلاب اکتبر، سیدطه و سمکو و چند تن دیگر "جمعیت استخلاص کردستان" را ایجاد کردند. از کار بدستان روسی درخواست نمودند تا درباره همکاری روس و کرد بر علیه ترک بشرط پشتیبانی روسیه از آرمان ملی کرد با هم بگفتگو بنشینند. شخصیت نامدار و نیرومندی سمکو در منطقه و ارومیه چون یک مرکز مهم کار دیپلماتیک و تبلیغات میسیونری، از دیرباز موجب ایجاد آشنائی و رفت و آمد میان او و بسیاری از دیپلماتها و مردان دین شده بود.

پس از انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی کامل سپاه روس از ارومیه و نواحی دور و بر آن خلاء قدرتی پیدا شد. دول متفق خواستند آنرا با آسوری‌ها پر کنند. در این فرصت اقتدار و نیروی سمکو نیز در ناحیه بسیار فزونی گرفت. مقداری اسلحه از راه خرید و مقداری را نیز از راه توقیف از سپاه عقب‌نشسته روس بدست آورد. شهرتش با کشتن مارشیمون پیشوای دینی آسوریان بیشتر شد. گمان نمی‌رود سمکو بایزگمردان کرد کرمانشاه و سنندج و ایلام و سران عشایر این نواحی دارای ارتباط زیادی بوده باشد. ممکن است محل جغرافیائی زندگی سمکو گویش زبان در این امر نقش کارگری ایفا کرده باشند

۲ - ۳ کشتن مارشیمون

در نهم جمادی الاول ۱۳۳۶ (هـ.ق/ ۵ اسفند ۱۲۹۶ هـ.ش/ ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ م- مترجم) جنگ خونینی میان آسوریان مسیحی و آذریهای مسلمان ارومیه روی داد. در این جنگ چند هزار تن از طرفین کشته شدند. هنوز جنگ بی پایان نرسیده بود که سمکو نیروی بزرگی برای کمک به آذریهای ارومیه و بر علیه آسوریان گرد آورد ولی پیش از رسیدنش به شهر، آسوریان آنجا را تصرف کردند و مسلمانان تسلیم شدند. سمکو بدون درگیری بازگشت. آسوریان اگر چه این جنگ را بردند، ولی خود را در ناحیه در برابر مردم شیعه آذری تنهامیدند. در ضمن بخش اعظم آنان هم بیگانه بودند. روی هم رفته چند ماهی میشد که از هکاری به ارومیه رسیده بودند. از نظر تعداد نیز نسبت به مردم ارومیه و دوروبر در اقلیت بودند و نمیتوانستند بدون توافق و هم پیمانی با مردمی مانند کرد که بیش از خودشان بودند، موازنه نیروها را در منطقه حفظ کنند. مارشیمون با سمکو تماس گرفت و بتوافق رسیدند که برای گفتگو در کهنه شهر (سلماس) با هم ملاقات کنند. سمکو این دیدار را برای کشتن مارشیمون ترتیب داد. مارشیمون رهبر سیاسی و نظامی و دینی آسوریان بود. در میان دولتهای بزرگ شناخته شده بود، متفقین؛ بریتانیا، فرانسه، آمریکا و ایتالیا از او پشتیبانی میکردند، پیشتر نیز روسیه از او پشتیبانی کرده بود. سمکو در این دیدار مارشیمون را کشت. در باره کشتن مارشیمون تفاسیر بسیاری وجود دارد، ولی خود سمکو چنانکه در گفتگویی با مصطفی پاشا روشن میکند، میگوید:

”پرش: علت اختلاف و جنگیدن با آسوریان چه بود، خواهشمندم بگو، مارشیمون که آشتیخواه و دوست کرد بود چرا کشته شد؟

پاسخ: لابد میدانی که ترک و روس در جنگ جهانی چه بر سر کرد آوردند! دوست دارم علت کشتن مارشیمون را برایت روشن کنم. در هنگامه ای که در شمال کردستان میان ترک و ارمنی روی داد، آسوریان به ارامنه پیوستند و آنها را یاری دادند. پس از انقلاب روسیه، روسها نیروهایشان را از ساوجبلاغ و ارومیه عقب کشیدند و اسلحه و مهمات و توپ و مسلسل و تفنگ زیادی جا گذاشتند و همه آن به آسوریان رسید. چند افسر روس و آسوریان و شماری کاربرد ستارو پائی میدانستند ایران بعلت ضعف، کمی اقتدار و درآمد نمیتواند از خود دفاع کند. از اینرو آسوریان مسلح خواستند فرصت را از دست ندهند و آذربایجان را که منطقه مهمی واقع در میان ارامنه و ترکها و فارسهاست تصرف کند....

آسوریان پس از پیروزی بر فارسها ندای استقلال در دادند و پیشم آمدند و درخواست همکاری کردند، تا با هم وارد ایران شویم و من هم قول مساعد دادم... ولی ایرانیان پی بردند که آسوریان از من یاری خواسته اند... نماینده ای از ایران آمد و از من خواست جانب آسوریان را بگیرم و در مقابل به من وعده پاداش و نیکی دادند. چون میدانستم آسوریان در نظر دارند شمال کردستان را زیر کاب خود قرار دهند و اشغال نمایند، از اینرو مارشیمون را کشتم. ایرانیان هم از وعده خود عدول کردند. از اینجهت من هم بر آنان تاختم و ارومیه را گرفتم و کاربرد ستان خود را در آنجا گماردم.”

اینکه سپهدار والی تبریز سمکور امور کشتن مارشیمون نموده و وعده پاداش داده و سپس خود را از آن بیخبر نشان دهد بیش از همه تفاسیر دیگر محتمل است. زیرا اینکار چندین هدف را تأمین میکرد و یا چنانکه میگویند بایک تیر چند نشانه رامیزد.

۱ - آسوریان با کشته شدن رهبرشان میبایستی جرئت را از دست بدهند و دیگر نه تنها نتوانند منطقه را تصرف کنند، بلکه متفرق هم بشوند و در حقیقت نیز اگر چه کشته شدن مارشیمون چند هفته ای آسوریان را درنده کرد ولی سرانجام آواره شدند.

۲ - جنگ از آذریها دور شود و جنگ آسوری - آذری به جنگ آسوری - کرد تبدیل گردد.

۳ - دولت ایران از جای گرفتن آسوریان در ارومیه و ایجاد یک سازمان مسلح و تصرف منطقه نگرانی عمیقی داشت. ولی در آن حال نه خود چنان نیروی مسلحی داشت که آنان را از منطقه براند و نه در حالت سیاسی چندان استواری بود که بتواند کشتن مارشیمون را که از سوی متفقین بویژه بریتانیا حمایت میشد بگردن بگیرد.

سمکومأموریت ایرانیان را اجرا کرد و مارشیمون را کشت. اینکار بیش از پیش بر شهرتش افزود. در برخی مجالس و مجامع ملی کرد چون قهرمان ملی شناخته میشد و در میان آذریها و مجامع جهانی این کار چون عملی ناجوانمردانه و خیانتی بزرگ مورد بحث قرار میگرفت. کشتن مارشیمون بانیرنگ که همیشه یکی از رسوم حکمرانی کاربدستان ایران بوده و نویسندگان ایرانی در نوشته‌هایشان اینگونه کار ناجوانمردانه را "لطایف الحیل" و "تدابیر صائبه" و "کمند تدبیر" و "رسائل و وسائل" و "زیرکی و رشادت خودشمرده‌اند ولی حتی آنان هم این کار سمکورا ناجوانمردی و نابخردانه و خونریزی نام نهاده‌اند.

سران آسوری بفرمان آقاپطرس یک جلسه رزمی تشکیل دادند و نیروهای خود را آماده کردند و ناگهان بر چهریق تاختند و سمکوم محاصره شد. در این جنگ چندین کرد و از جمله مادر سمکو و دختر برادرش جوهر آقا کشته شدند. وی پس از جنگی سخت همراه بانیره‌هایش به خاک ترکیه عقب نشینی کرد.^{۲۳} آسوریان پس از یورش به چهریق به ارومیه بازگشتند. در شرایط نامناسبی بسر میبردند، سمکونیز سر جای خود بازگشت، کردان دچار اختلاف شدید دیگری شدند که آنهم اختلاف با آسوریان بود.

۲ - ۴ آرمان سیاسی سمکو

مسئله کرد پس از جنگ جهانی اول به مرحله مهمی پانهاده بود. دول برنده میخواستند توافقی نهانی دوران جنگ را بر حسب موازنه نیروهای خود پس از جنگ اجرا نمایند. خلقهای زیر دست نیز میخواستند متفقین وعده‌های زمان جنگ را، بویژه درباره آزادی حق تعیین سرنوشت خود به اجرا در آورند.

هنوز جنگ تمام نشده بود که شیخ محمود یک هیئت نمایندگی از سلیمانیه پیش سلطه‌گران انگلیسی در کفری فرستاد و از آنان خواست، ملت کرد را نیز از جمله خلقهای آزاد بشمارند. در مقابل وعده داد با آنان دوستی و همکاری نماید. میجر نوئل بنمایندگی حکومت بریتانیا به سلیمانیه رفت و بقول خودش، استقبال شاهانه‌ای از او بعمل آمد و در یک گردهمایی همگانی پشتیبانی بریتانیای را از خواسته آزادی کردها ابراز داشت و شیخ محمود را حکمدار کردستان اعلام نمود. کلنل ویلسن کمیسر عالی بریتانیا نیز خود پس از چند روز به سلیمانیه رفت و حکمداری شیخ محمود را مابین زاب کوچک و رودخانه سیروان پذیرفت و نشستی با سران عشایر کرد تشکیل داد و آنان یادداشتی درباره حقوق ملی خلق کرد به او تسلیم کردند.

بمحض پایان جنگ، بزرگان کرد "جمعیت تعالی کردستان" را در استان بول تشکیل دادند. شیخ عبدالقادر شمرزینی و امین علی بدرخان و چندین شخصیت نامدار کردستان در آن مشارکت داشتند. کمیته به فعالیت کارگر سیاسی، دیپلماسی و روشنفکری برای ایجاد دولت مستقل کردستان پرداخت. شریف پاشا در پاریس بنمایندگی ملت کرد از کنفرانس صلح و دول اروپا میخواست حق آزادی تعیین سرنوشت را برای خلق کرد بپذیرند و در تأسیس دولت مستقل کرد در سرزمین موطن ملی خود یاریش دهند.

ایران پس از توقف جنگ میکوشید بریتانیا را قانع کند که برای گسترش قلمروش بحساب دولت شکست خورده عثمانی از آن کشور حمایت نماید و تقاضا می کرد بخش بزرگی از کردستان عثمانی به ایران ملحق شود.

فعالیت سیاسی گسترده‌ای در کردستان ایران، بویژه در استانهای کردستان، کرمانشاه و ایلام وجود نداشت. سمکو نامدارترین شخصیت کرد ایران بود.

سمکو چه میخواست؟ خواسته‌های سیاسی چه بود؟

او یک سازمان سیاسی نداشت، یک کمیته سیاسی نیز تشکیل نداده بود تا برنامه روشنی را داشته باشد. سازمانهای "جهاندانی" پیش از جنگ و "جمعیت استخلاص کردستان" سالهای جنگ نمانده بودند. خود رهبر جنبش و طراح نقشه و برنامه‌هایش بود. آرمانهای سیاسی او در گفتگوهایش با انگلیس و پیامی که برای اتحاد شوروی فرستاد و از آنان برای تشکیل دولت کردی درخواست پشتیبانی نمود، روشن و آشکار است.

کسروی درباره آرمانهای سیاسی سمکو میگوید: "... سمکو این زمان برای کردستان جداسری (استقلال) میخواست و در راه این آرزو بود که بامادگیهای میپرداخت. یکی از تخمهای آشوب و زيانکاری که اروپائیان در شرق افشاندند این آرزوی جداسریست. کارکنان آنان سالها گردیده و بمیان کردان و ارمنیان و ترکمانان و آسوریان و بختیاریان و دیگران رفته و این تخم را در دلهای آنان کاشته‌اند.

کردان نیز سالها چنین سخنراشیده و هوشمندانی از آنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتابها یا گفتارهایی نوشته بودند. کنون سمکو آن آرزو را بکار بستن میخواست و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که "ژون ترک" پدید آورده و آن کارها را کرده بودند به پدید آوردن دسته‌ای بنام "ژون کرد" میکوشیدند.

چنین می‌گفتند: او را باین کار مستردا امریکائی واداشت. مستردا که با امریکائیان دیگر همراه آسوریان از ارومیه کوچیده و بهمدان رفته بود، در همان روزها بتبریز بازگشت و بار دیگر بارومی رفت، و چنین گفته میشد که چندبار دیدن سمکورفت. این سخن اگر هم دلیل نداشت، چون بابدخواهی و کینه‌توزی که از میسیونرهای امریکائی دیده شده بود، سازگاری آمدکسان بسیاری اینرا می‌پذیرفتند و چنین میگفتند: "آمریکائیان چون بادست آسوریان کاری از پیش نبردند میخواستند بادست کردان کاری از پیش برند.

هر چه هست این آرزو را دیگران بدل سمکو انداخته بودند و هم آنان دلش دادند و دلیرش گردانیدند. در این میان چون عثمانیان از آذربایجان میرفتند یکدسته از سپاهیان و توپچیان آنان که بچندصد تن میرسیدند بکشور خود رفتند و باتفنگها و توپهای خود آهنگ چهریق کردند و زیردستی سمکور پذیرفتند. این پیش‌آمد و دلیری او را چند برابر گردانید و بدینسان خود را آماده دید و بیرق نافرمانی را برافراشت. یکی از همدستان او در این کار سیدطه نوه شیخ عبیدالله بود که خاندانشان در کردستان بنام، و خود سیدطه یک مرد کوشا و بکاری بود.^{۲۴}

یک نویسنده بزرگ ایران آرمان ملی کرد را چنین ارزیابی میکند و آرزوی استقلال را در دل کردها بذرحانگردان اروپائی می‌شمارد. همان کسروی خود حدیث ملاحاو بازرگانان و پیشه‌وران را بازگو میکند که در تهران به سفارت و در تبریز به گنسلگری بریتانیان رفتند و در آنجا بست نشین شدند. بست نشینی پیشتر تنها در بارگاه مردان مقدس دینی انجام میگرفت و در آن زمان بریتانیا بزرگترین استعمارگر جهان بود، او در حالیکه القاب بسیار شیرینی را میان این "آزادیخواهان" و "مجاهدان" که رهبران انقلاب مشروطه بودند تقسیم میکند، همچنین شماری از مشروطه‌خواهان چون ستارخان و باقرخان را که به شایندرخانه عثمانیان پناه بردند و کسانیرا که به خاک عثمانی پناهنده شدند و از آن کشور یاری و پشتیبانی خواستند و با سپاه ترک بازگشتند مجاهد و

آزادخواه و در همان حال کردن را راهزن می‌شمارد. بعبارت دیگر برای مبارزان ایرانی ارتباط گرفتن و پناه بردن بر ترک و انگلیس و روس و نیروهای بیگانه را روا و برای مبارزان کرد ناشایست می‌شمارد.

سمکو خود آرمانهایش را طی گفتگوی مستقیمی که حاجی مصطفی باملکی با او انجام داده چنین روشن میکند:

”پرسش: در مدت دو سال گذشته بر علیه حکومت ایران اقدام کرده‌ای و می‌کنی، منظورت از این جنبش چیست و چشمداشت چه دستاوردی را داری؟

پاسخ: فارسها (بیگمان سمکو کلمه فارس را بکار نبرده بلکه از لغت عجم استفاده کرده است ولی گمان میرود در ترجمه انگلیسی به این صورت درآمده باشد) از کردان کینه بدل دارند، از اینرو من با همه توان خود میکوشم کردها را سازمان دهم تا از تجاوز فارسها رهایی یابند، لذا پارسال شهرارومیه را در منطقه‌ای که پیشتر زیستگاه کردها بوده است تصرف کردم، سپس شهر سلماس را و امسال نیز فارسها را از ساوجبلاغ بیرون راندم.

پرسش: خوب تو میکوشی تا کردها را رهو آزادسازی و برایشان استقلال فراهم آوری پس چرا قبیل از هر چیز منطقه وان و ارض رومو بتلیس و خارپوطرا رهایی نمی‌دهی و مردمی را که مدتی است زیر دستم و جو رگروههای مصطفی کمال قرار دارند سازمان نمیدهی؟ چرا علم و ویژه خود را بر نمی‌افزای تا آشکار شود که منظورت از این جنبش خونریزی نیست بلکه هدف استقلال است. چرا با صلح و صفا برای سازش با فارسها کوشش نمی‌کنی؟

”پاسخ: من چنین بمصلحت میدانم که ابتدا از ایران آغاز کنم هیچ بمصلحت نمی‌بینم در این روزها با ترکها بهم بزیم، زیرا آنان با تفنگ و فشنگ کم کم میکنند. هیچ لازم نمی‌بینم برای بیگانگان بیانیه و نشریه منتشر کنم، زیرا خوب میدانم که ماهنوز در سیستمی عشیره‌ای زندگی میکنیم، گذشته از این هم شنیده‌ام اروپائیان در میان خود اختلاف و بگومگو دارند. از اینرو لازم است بکوشیم به نیرو و اقتدار خود متکی باشیم و نگذاریم فارسها به ارومیه و ساوجبلاغ بازگردند. مابهیچوجه تسلیم نخواهیم شد تا تنهای یک شاکاک هم مانده باشد در این راه پایداری میکنیم.”

سمکو بر این باور بود که ایران در آن دم ناتوانست، کرد باید فرصت را غنیمت شمارد و کردهای جاهای دیگر نیز برای رهایی خویش آنان را یاری دهند.^{۲۵} وی در مورد کردستان ترکیه نیز در گفتگوهایش با مملکی برگونه‌ای از این باور بوده است:

”جناب اسماعیل آقا! امروزه مانند روزگار شیخ عبیدالله نیست. رویدادهای کردستان مورد توجه همه دول اروپائیت، از آنها خبر دارند. امریکای متحد نیز اطلاع دارد، حکومت بزرگی چون بریتانیا بر سلیمانیه و منطقه مذکور حکم میراند و از هر جنبش کرد آگاه است. هر چه مورد رضایت او نباشد و با سیاستش ننگد از راههای سیاسی و نظامی در برابر آن خواهد ایستاد... درست است که شما امورتان را با ترکهای ملی آناتولی تنظیم کرده‌اید ولی اگر آنان در جنبش خود موفق نشدند شما نیز از میان خواهید رفت و کسی بدادتان نخواهد رسید. خودت میدانی جنبشی چون جنبش تو بدون حمایت و کمک یک کشور اروپائی، بویژه امروزه نیز که بریتانیا هم سایه ماشده است، بدون آنان به هیچ هدف و آرمانی نخواهد رسید. جلالت سلطان جنبش امروز آناتولی را یاغیگری و سرپیچی می‌شمارد، بهمین دلیل هم یونان بسوی انگوره (بایستی آنکارا باشد) آمده و آماده اند که بدنالشان عملیات دیگری نیز انجام دهند. در آناتولی نیز کسان بسیاری از آمدن یونانیان استقبال کرده‌اند و از آنان خواسته‌اند منطقه را اشغال کنند، زیرا کینه فراوانی از ترکهای ملی بدل دارند... این ترکهای ملی دشمن کردند و فراموش نکن که آنان از سال ۱۹۰۸ (م/ ۱۳۲۶ هـ - ق/ ۱۲۸۷ هـ - ش - مترجم) تاکنون چقدر به کردن زبان رسانده‌اند، در هر حال یونانیان برای ما از ترکها بهترند، زیرا حداقل متمدن و ترقیخواهند و

ترک‌ها بسیار عقب افتاده و نادانند. بهترین استکه با یونانی‌ها ارتباط برقرار سازی و در این باره نیز به انگلیسی‌ها اطلاع دهی، با آنان ارتباط برقرار نما و از این فرصت استفاده کن. بکوش با جاهائی بتوافق برسی که بریتانیائی و اروپائی در آن حضور دارند. گمان میبرم اگر این راه را در پیش گیری اروپائیان به درخواست‌هایت گوش فرامیدهند....

سمکود پاسخ میگوید: منمهم بسیار از ترک‌های ملی متنفرم. آنان را از فارس‌ها برای کردها دشمنتر میدانم، من چندین بار برای انگلیسی‌ها نامه نوشته و آنها را آگاهی داده‌ام که نمیخواهیم بر علیه سیاست آنان باشیم و همیشه به یاری بریتانیا نیاز داریم. آنان از کردها طرفداری کنند، من هم حاضر بمیل آنها حرکت کنم. مابه کمک تسلیحاتی نیاز داریم و اگر از این لحاظ بدادمان نرسند گرفتار مشکل و دردسر خواهیم شد. سیدطه را به بغداد فرستادم، ولی هیچ سود و سرانجامی نداشت. اینک من و سیدطه بشما و کالت می‌دهیم که اگر حکومت بریتانیا خود یا بوسیله دوستان و فاداریشتداری اش بتواند بم کمک تسلیحاتی بدهد، بدون آنکه ما را تحت رحمت افسران قرار دهد، میتوانیم وان و ارضروم و سیواس و هکاری را از ترک‌ها پاکسازی کنیم و آنگاه درس بزرگ و خوبی نیز به آنهائی که در رواندوزو جاهای دیگر ندیده‌یم. این پیشنهاد ماست و میتوانیم بتواطمینان دهیم که در این گفتگویمان صادقیم. مامیتوانیم انگور هرانیز بگیریم و اگر انگلیسی‌ها سکوت کنند، در مدت کوتاهی شهر سندیج را میگیریم.”

نظر سمکود درباره ضعف ایران بجا بود. از طرفی اختلاف میان آزادیخواهان ایرانی بطور کلی و طبقه واپسگرای شاه در نهایت شدت بود، بویژه پس از انعقاد پیمان ۱۹۱۹ (م/۱۳۳۷ هـ- ق/۱۲۹۸ هـ- ش- مترجم) ایران- انگلیس که در نتیجه رشوه‌گیری و ثوق الدوله نخست‌وزیر و وزرای دارائی و خارجه، ایران را زیر دست بریتانیا میگرد، از سوی دیگر دولت مرکزی و ارتش نیرومندی نمانده بود. در جنگل، خراسان و خوزستان مردم بر علیه دولت طغیان کرده بودند ولی یک رویداد بفریاد ایران رسید، آنهم انقلاب اکتبر روسیه بود. زیرا این رویداد بزرگ، اهمیت ایران را دوباره در استراژی همه دول بزرگ جهان فزونی بخشید.

از سوئی بریتانیا و هم پیمانانش نخواستند ایران ضعیف و تجزیه شود تا بتواند در برابر سیل گسترش کمونیزم که از جانب دولت همسایه شمالیش جریان داشت خود را نگاه دارد. از سوی دیگر روسیه میخواست همسایه جنوبیش نیرومند باشد و تجزیه نگردد تا دول امپریالیستی بویژه بریتانیا نتوانند آنرا اشغال کنند و پایگاه توطئه چینی بر علیه دولت روسیه سوسیالیستی قرار دهند.

با اینکه سمکوف فکر میکرد که باید به ایران سرگرم شود، نتوانست با کردهای ایران هم پیوند مبارزاتی گسترده‌ای برقرار کند و در جنبش کرد در عراق و ترکیه هیچ مشارکتی نداشت، همچنین نتوانست با آزادیخواهان ایرانی هیچ عمل مسلحانه مشترکی یا هیچگونه همکاری انجام دهد.

۳ - جنگ و شورش

۳ - ۱ اوضاع عمومی ایران

یک تاریخ نگار ایرانی اوضاع آن دوران را چنین بازگویی میکند: ”مشیرالدوله موقعی روی کار آمد که وضع کشور ایران بر اثر وقایع جنگ بین المللی (۱۹۱۴) (م/۱۳۳۲ هـ- ق/۱۲۹۳ هـ- ش- مترجم) پریشان و بی سامان بود؛ یاغیان و راهزنان در اطراف کشور علم طغیان برافراشته بودند؛ برخی ایلات و عشایر علاوه بر اینکه مالیات نمی پرداختند، سراز اطاعت حکومت مرکزی پیچیده، ضعف دولت تهران یا سقوط آن را آرزو میکردند؛ وضع مالی کشور بسیار متزلزل و بطور کلی وصول درآمد دولت مختل گشته بود؛

خزانه‌تهی‌و حکومت مرکزی ناتوان شده؛ پرداخت حقوق به مستخدمین دولت بطوری دچار تأخیر میشد که اغلب چندین ماه طلبکار بودند؛ اوضاع ارتش وقت نیز بی‌اندازه اسفانگیز بود؛ قوای نظامی آن زمان بترتیب ذیل تشکیل می‌شد:

۱ - یک دیویزیون^{۲۸} قزاق که از زمان قبل از جنگ تحت نظر افسران روسیه تزاری اداره میشد. این افسران معمولاً در خدمت دولت ایران بودند و در این زمان ریاست دیویزیون را استاروسلسکی بعهدده داشت (هشت هزار نفر)

۲ - عده‌ای ژاندارم که در زمان مستر شوسترامریکائی مستشار مالی ایران و رئیس خزانه‌داری کل، بمنظور جمع‌آوری عواید دولت، استخدام شده بودند. این عده در سال ۱۳۲۹ قمری (هجری ۱۲۹۰ هـ-ش/۱۹۱۱ م- مترجم) بوجود آمده و بعدها هسته مرکزی اداره ژاندارمری را تشکیل داد که بوسیله کلنل یال مارسون و چند افسر سوئدی دیگر با تشکیلات جدیدی تأسیس گردیده بود (مجموعاً هشت هزار و چهارصد نفر)....

در قسمت شمال ایران (سواحل بحر خزر، مخصوصاً رشت) قوای متجاسر باردوی قزاق مشغول نبرد بودند، در آذربایجان اسماعیل آقاسمیتقو قیام کرده و با قسمتی از اردوی ژاندارم مشغول زد و خورد بود. همچنین اکراد کردستان قسمت دیگری از اردوی ژاندارم را به خود مشغول ساخته و در جنگ و گریز بودند. در سایر نقاط ایران غالباً زد و خورد هائی بوقوع می‌پیوست...^{۲۶}

سمکو که از ابتدای دست زدن به جنبش خود، از ناتوانی ایران و بدی اوضاع عمومی حکومت ایران آگاهی داشت چون فکر میکرد این فرصتی است که کرد باید آنرا به سود خود دریابد، کردان مناطق دیگر باید از آنان حمایت کنند و به آرمان ملی خود برسند.^{۲۷}

در سال ۱۹۱۹ (- م/۱۳۳۷ ه-ق/۱۲۹۸ ه-ش- مترجم) دورویداد موجب سربر آوردن ناسازگاری دیرینه کاربردستان ایران و کردان بویژه شکاکهادر ناحیه ارومیه شدند. توطئه کشتن سمکو و فرستادن یک حاکم جدید برای راندن کردان از ارومیه.

۲ - ۲ توطئه کشتن سمکو

جانشین والی آذربایجان در تبریز مردی بود بنام مکرم الملک. وی برای سمکو توطئه‌ای چید. بمبی در داخل یک جعبه شیرینی برایش فرستاد تا هنگام باز کردن منفجر شود. کسروی رویداد را چنین بازگو میکند: "مکرم الملک (نایب‌الایاله) چون سپاهی که بر سرکردان فرستد در دسترس نمی‌داشت، ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه بمبی برای اسماعیل آقا فرستد و او را نابود گرداند. چون در سال ۱۲۸۷ (- ه-ق/۱۲۴۹ ه-ش/۱۸۷۰ م- مترجم) در هنگام جنگ‌های تبریز حیدر عمو اوغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام چاره اندیشیده و جعبه‌ای بنام "امانت" از پست برایش فرستاده و او را کشته بودند مکرم الملک میخواست همان را با سمکو بازمایش گذارد. در این کار همسگالان و رازداران او ارمیان می‌بودند و بمبراهم اینان ساختند. مکرم الملک آنرا بخوی فرستاد. از آنجا، چون مادرزن اسماعیل آقا در یکی از دیه‌های خود مینشست، بنام اینکه جعبه شیرینی است و آنزن برای داماد و نوه‌اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند. لیکن سمکو هشیارتر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید. از زبان او چنین میگویند: چون جعبه‌را آوردند پسر من بنام اینکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده پا فشرده باز کردن آنرا میخواست. من بیاد داستان شجاع نظام افتاده بدگمان گردیدم و هشیار میبودم، چون بر روی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند، و همینکه نخش را پاره کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده

باپایم زده آنرا دور انداختم و پسر را باغوش گرفته بروی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان آوای ترکیدن بمب در چند گام دورتر از ما برخاست.

بدینسان سیمکو از مرگ رها گردید. ولی بمب درجائی ترکیب که برادر او علی آقاو چندتن دیگری را از کردان نابود گردانید و این بهانه دیگری بدست سیمکو داد. نظام السلطنه هم در سال ۱۲۸۴ (هـ. ق/ ۱۲۴۶ هـ. ش/ ۱۸۶۷ م- مترجم) (یک سال پیش از جنبش مشروطه) بجعفر آقا برادر بزرگتر سیمکو ایمنی داده و بقرآن سوگند خورده او را بتبریز آورده بود. سپس دست یافته او را بادوتن از همراهانش بکشت و دیگران گریخته جان بدر بردند. سیمکو در این خیزش خود آنها را بهانه قرار داده بود...^{۲۸}

این توطئه سمکورا بطور کلی از ایران دودل کرد. برای روشن شدن شده که هنوز از توطئه چینی و کشتن بانیرنگ و دشمنی در پناه دوستی دست نکشیده اند و به تهدید کاربدستان ایرانی و برانگیختن کردان به شورش در راه آزادی پرداخت.

۳ - ۳ انتصاب حاکم جدید ارومیه

در همان روز هائیکه خواستند سمکورا بکشند، سپهدار که برای دومین بار والی آذربایجان شده بود، ضیاءالدوله البرزی را بجای سردار فاتح به حکمرانی ارومیه گماشت. بگفته تمدن ضیاءالدوله برای رویارویی بانفوذ کردان در ارومیه آمده بود. بگفته دهقان هم برای حفظ آسایش ارومیه و محافظت آن از تجاوز کردان آمده بود. بدین منظور هم دو یست سواره نظام و یک توپ کوهستانی از راه دریاچه ارومیه با خود آورده بود. همچنین مردم رانیز برانگیخت که در هر محله ارومیه یک کمیسیون جنگی برای حفاظت شهرستان از یورش کردها تشکیل دهند.^{۲۹} پیش از آمدن ضیاءالدوله شماری از کردان بداخل ارومیه رفته و در آنجا میزیستند، چون دیدند توپ و سواره نظام می آیند رم کردند.

۵ روز پس از رسیدن حاکم جدید، صبح هنگام ۶۰ کرد چهار طرف خانه حاکم را گرفتند. میخواستند ضیاءالدوله را بگیرند. تیراندازی آغاز شد، سربازان بصدای تیراندازی بیاری حاکم آمدند. مردم به درگیری کردها و سربازان حکومتی پی بردند، هر کس اسلحه داشت برداشت و بیاری حاکم رفت. یورش کردها سرنگرفت و باتیراندازی از شهر بیرون رانده شدند. چون مردم ارومیه این کار کردان را به تحریک دکترا کار میدانستند گروهی از آنان ببارگاه امریکائیان یورش بردند و ۶۰ نفر از مسیحیان را که در آنجا پناه داده شده بودند کشتند.

سمکومیخواست نگذارد ضیاءالدوله مستقر شود. در آنروز هاهمه راههای زمینی ارومیه گرفته شده بود. تنها راه بندر گلخانه در ساحل دریاچه ارومیه مانده بود. انبار گندمی در گلخانه بود. سمکوازیروز نشدن یورش ارومیه آگاهی یافت. دسته ای شکاک را بفرماندهی طاهربیک بر سر گلخانه فرستاد و آنجا گرفت تا از تبریز نتوانند نیرو به بیاری ضیاءالدوله بفرستند.^{۳۰} ارومیه بمحاصره درآمد.

۴ - ۲ جنگ تبلیغاتی

مسئله‌ی کرد در داخل شهر ارومیه گشت میزدند. مردم به تصرف گلمانخانه پی بردند. مغازه‌ها را بستند و به خانه‌های خود رفتند. سران کرد این رویداد را دریافتند و به جلب سکنه بسوی خود پرداختند. تمدن آنروزها را شاهد بوده‌است. قسمتی از کوششهای کردان برای جلب دوستی مردم ارومیه را بازگو می‌کنند. در اینجا بخشی از آنرا بازنویسی می‌کنیم: «چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷-۱۱ مه ۱۹۱۹ (سالها بترتیب ه-ش، ه-ق، م- مترجم) کردها در شهر جار کشیدند:

ای مردم بدانید و باخبر شوید که ما بابت شماها اختلافی نداریم هیچگونه دشمنی بین ما و شما وجود ندارد، شماها خاطر تان آسوده باسشد بروید دکانهای خود را باز کنید و به کسب و کار خود ادامه دهید. ما فقط با حکومت‌های بیگانه که از خارج به این شهر وارد میشوند (مقصود ضیاءالدوله است) و در بین مردم نفاق و دوئیت می‌اندازند و با استفاده از تفرقه به پر کردن جیبهای خود می‌پردازند. و در موقع ورود با جیبهای خالی و بهنگام مراجعت با جیبهای پر و با مقدار زیادی ااثیه گرانها از این شهر خارج میشوند مخالفیم اینگونه حکومتها کوچکترین توجهی بملت و شهردارند فقط بفکر حداعلای استفاده نامشروع و عیاشی و هرزگی و حیف و میل کردن پول ملت می‌باشند آری ما با چنین عناصر واقعا زالو خصال دشمن می‌باشیم.

اهالی محترم بیاید غیرت کنیم و فرماندار را از میان خود اهالی ارومیه انتخاب نمائیم و نگذاریم برای ما از سوراخ و سمبه‌ها فرماندار صادر کنند...»^{۳۱}

جمعه ۲ خرداد - ۱۳۱۹ (۳ رمضان ۱۳۳۷ - ۱۳ مه ۱۹۱۹): (سالها بترتیب: ه-ش، ه-ق، م- مترجم)

باز هم دارو دسته سمیتگو در کوچه و بازار با مردم تماس می‌گیرند و اظهاراتی می‌کنند، ایده‌های خود را شرح می‌دهند و بتلقین این ایده‌ها می‌پردازند... کردان ب مردم چنین می‌گفتند: بعد از این باید فرماندارها، از طرف مردم ارومیه و از بین اهالی ارومیه انتخاب و منصوب شوند. حتی روسای سایر ادارات و شعیاتشان نیز باید از خود مردم ارومیه باشند پس اینهمه اعیان و اشراف ارومیه که صدها سال است، مردم را اداره کرده‌اند و مقامات حساس را اشغال نموده بودند، حالا چرا در گوشه و کنار بایستند تا برای ما و برای آنها فرماندار از بیرون بیاید؟ رئیس‌نظمیه و رئیس ژاندارمری را چرا از بیرون و خارج فرستاده‌اند مگر در خود ارومیه اشخاص بصیر و با اطلاع کم است که این اباطیل را با تمحیل کرده‌اند که با کبر و نخوت رفتار می‌کنند و میکوشند همیشه بین کرد و عجم راتیره سازند و جیبهای خود را پر کنند و پرزرق و برق زندگی نمایند. مگر نه اینست که اینان از مردم این سامان نیستند و دلشان نیز باین خطه نمیسوزد و تاحال هم در مقابل آنهمه حقوق گراف که گرفته‌اند، بارز دیناری در آبادی و ترقی این قسمت کاری انجام نداده‌اند.»^{۳۲}

این سخنان را یکی از شاهدان عینی بازگو می‌کند. از آنجائیکه بی‌اعتمادی عمیقی میان آذریها و کردان پیش آمده بود، مردم به آن پاسخ ندادند و حتی خود شاهد از آن چنین یاد می‌کند:

«باز هم دارو دسته سیمگو در کوچه و بازار با مردم تماس می‌گیرند و اظهاراتی می‌کنند، ایده‌های خود را شرح می‌دهند و بتلقین این ایده‌ها می‌پردازند معلوم میشود که کردان از جانی تعلیمات اجتماعی و افکار سیاسی دریافت می‌کنند و حتی وظیفه تبلیغاتی را عهده‌دار شده‌اند؛»^{۳۳} منظور تمدن کمیسیون امریکائیت که میبایستی به آنان آموزش داده باشد.

تفسیر سخنان نیکو بر پایه سؤنیت نیز خود بازتاب مناسبات غیر عادی ایجاد شده در چند قرن گذشته بود. در جنبش شیخ عبیدالله پدیدار شده بصورت جنگ توده‌ای خونینی در آمده و بهنگام جنگ جهانی و لشکر کشیهای عثمانی و روس تکرار شده بود. اکنون هم جنبش آزادیخواهی کرد پیش از برخورد با پایداری رسمی دولت ایران با خواست منفی آذریها روبرو میشد و گرنه این سخنان عین همان سخنانیست که در دوران مشروطه گفته میشدند و بعد از آن نیز در قانون اساسی ایران چون بخشی از حقوق

مردم برای ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی نوشته شده بودند و عموماً در چهارچوب تفکر دمکراسی می‌گنجیدند. ولی ترک‌های آذری آنرا گوش‌نمیدادند و با آنان همکاری نمی‌کردند و هم‌آوا نمی‌شدند.

ایرانیان شیخ محمد خیابانی را یکی از آزادیخواهان بزرگ خود می‌شمارند. سال بعد از این رویداد در تبریز قیام کرد و طی سخنانی که در قصر "تجدد" در تبریز برای هوادارانش ایراد نمود و در روزنامه "تجدد" ارگان جنبششان پخش گردیده است می‌گوید:

"آقایان، میدانید ما چرا قیام کردیم؟ اگر وضعیت پیش از قیام را مطالعه کنیم، حالت اسف انگیز مملکت و اختلافات بیحد و حصر مالی و اقدامات بی‌ناموسانه و جانپناه نظمی (شهربانی) را در نظر بگیریم لزوم قهری قیام را درک می‌نمائیم ...

دزدانی که از تبریز رانده می‌شوند (مأمورین اداری) نباید صد رنشین امارت شوند جانپناه که از مرکز آذربایجان فرار می‌کنند (از هر کس فرقه دمکرات) نباید زمام حکومت شهرها و استان‌های دیگر را بدست آورند (با دادن پول و خرید مقام)^{۳۹} زیرا که تمام خاک آذربایجان ایران مقدس و مجموع کل دمکراسی ایران دارنده شخصیت حقوقی اند."^{۳۴}

این سخنان خیابانی با گفته‌های جارجیان کرد ارومیه چه فرقی دارند؟ چرا باید گفتاری از همان قبیل کردان "تعلیمات" کمیسیونهای بیگانه و گفتار خیابانی بیان آزادی بشمار آید؟

نیروهای سمکوارومیه را محاصره کردند. راه‌ها را بستند، گرانی و قحطی در شهر شیوع یافت. حلقه محاصره ارومیه تا میرفت تنگتر میشد، زیرا همه روزه کردان بیشتری به سمکو می‌پیوستند و هر شب به قلعه شهر یورش می‌بردند. مردم دفاع می‌کردند و نمی‌گذاشتند شهر بدست کردان بیفتد. "کمیسیون جنگ" مسلحین ارومیه را برای رویارویی با کردها بر سر هفت دروازه شهر و برج دیوارهای قلعه تقسیم کرده بود.^{۳۵} این کمیسیون نتوانست پول خرید تفنگ و فشنگ و باروت را تأمین کند. از مستر پاکار رئیس کمیسیون آمریکائی سه هزار تومان وام درخواست نمودند. او هم پول را پرداخت و با آن به دفاع از شهر پرداختند.^{۳۶} عجب اینکه آقای تمدن در بازگویی رویدادها کردان را متهم می‌کند که از مستر پاکار پول گرفته و براهنمائی او به جنبش پرداخته‌اند ولی در همان حال گرفتن پول از پاکار را برای خرید اسلحه و تأمین لوازم رویارویی با کردها باز می‌گوید.

یورش به شهر در بیستم ماه مه ۱۹۱۹ (- م/ ۲۱ شعبان ۱۳۳۷ هـ - ق/ ۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۸ هـ - ش - مترجم) آغاز شد. در ابتدای شب ۱۲ رمضان یورش را شدت بخشیدند، ولی مسلحین ارومیه پایداری نمودند. اینبار سمکوارومیه را فرماندهی می‌کرد. روی دروازه‌های نوگچر، عسکرخان و بالا و تمرکز کرده بود. تلاش کردند از جانب بالا و در دیوار قلعه شکافی ایجاد کنند. اینبار نیز یورش پس از اینکه ۳۶ ساعت بدر از آتش نتوانست به فتح ارومیه بینجامد، از این رو عقب نشستند.^{۳۷} محاصره ارومیه ۲۵ روز طول کشید. مردم در این مدت دلیرانه از شهر دفاع کردند و نگذاشتند بدست کردها بیفتد. کنسول انگلیس به میانجیگری پرداخت و حاکم تازه‌ای برای شهر تعیین شد. در پانزدهم تیر ماه ۱۲۹۸ (۸ شوال ۱۳۳۷/ ۸ ژوئیه ۱۹۱۹) (سالم‌ترین تیب ه- ش، ه- ق، م- مترجم) سمکو به محاصره شهر پایان داد و حفاظت آن به خود او سپرده شد. در مقابل از سوی فرمانداری برایش ماهیانه مقرر شد. او هم چند نفر مسلح را به این کار گماشت.^{۳۸}

سمکو میخواست در آن حوالی سلطه خود را به روستاهای آذری نشین لکستان، سلطان احمد و قشلاق گسترش دهد و آنان به این کار تن در ندادند و جنگ خونینی میان اهالی آنجا و نیروهای سمکو روی داد. در مقابل، اهالی ارومیه مرتباً از تهران و تبریز یاری می‌خواستند.

۲ - ۵ یک گفتگوی ناموفق

سرداران تنصاری که تازه جان‌نشین‌والی شده‌بود، به تهیه نیرو برای سرکوب سمکو پرداخت. ابتدا ماژور میرحسین را بانیروی ژاندارم و بدنبال آنان دسته قزاق را روانه کرد. از هر طرف سواردرخواست می‌کرد و پیوسته نیرو می‌فرستاد. از تهران یک فرمانده قزاق بنام فیلیپوف را به فرماندهی لشکر فرستادند. فیلیپوف پس از دیدار با سرداران تنصار برای دست‌بکارشدن به شرفخانه رفت. چنددرگیری میان کردها و نیروهای ایران روی داد. مهمترین این جنگها در نزدیکی دیلمقان بوقوع پیوست. چهارتن از فرماندهان قزاق و شماری از سران ژاندارمری کشته شدند. دیلمقان مرکز سلماس بدست نیروهای ایران افتاد

سمکو تلگرافی برای عین‌الدوله فرستاد. او اگرچه والی آذربایجان بود در زنجان مینشست. وی فرمان آتش بس را صادر کرد. جنگ متوقف و گفتگو میان سمکو و سرداران تنصار و فیلیپوف آغاز شد. ایرانیان این شرایط را برای عفو سمکو قائل شدند:

۱ - تاراجهایی که از لکستان آورده بازگرداند و خونبهای کشتگان را بپردازد.

۲ - بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون راند.

۳ - از دخالت در کارهای سلماس و ارومی خودداری کند

۴ - تاوان لشکرکشی دولت را بپردازد

۵ ، آنچه افزار جنگ دارد به دولت واگذارد.

۶ - برادر خود احمدآقارا به تبریز فرستد که در قزاقخانه در میان فرماندهان باشد^{۳۹}

نه تنها شخص سرسخت و نامداری چون سمکو که دارای آرمان سیاسی بزرگی بود، بلکه هرکسی که اندکی شخصیت خود را گرامی بدارد چنین شرایطی را نخواهد پذیرفت. گفتگو سرنگرفت و دیری نپائید که جنگ و زدو خورد از نو آغاز شد. سمکو عملاً داشت سلطه خود را در نواحی روستائی سلماس، خوی، میان‌دوآب، اشنویه و... مستقر می‌ساخت.

۳ - ۶ ادامه جنگ

حکومت ایران در حال دگرگونی درونی مهمی بود مراکز متعدد قدرت و ناسازگاری ایجاد شده بودند آشفتگی در سرتاسر ایران وجود داشت. قدرت مرکزی ضعیف شده بود. سلطه قاجار داشت بی پایان می‌رسید. رضاخان از قزاقی کوچک به افسری بزرگ تبدیل شده بود و بعدها که سردار سپه شد. به بهانه نجات میهن از ضعف و آشفتگی، خود را آماده کرده بود تا قدرت را بدست گیرد و شاه ایران شود. کابینه در تهران بسیار دوام نیاورد و در آذربایجان هم والیها زود زود عوض می‌شدند. کارهای سمکو در سرتاسر ایران بازتاب یافته بود و برتشکیل و سقوط یادوام کابینه کارگرمی افتاد.^{۴۰} از اینرو هر کابینه‌ای بر سر کار می‌آمد و هر کس وزیر جنگ میشد، میبایستی پایان دادن به جنبش سمکو جزو برنامه کارهایش باشد. سمکو برای گسترش منطقه شورش و آزادسازی نواحی کردنشین از سلطه آذریها در تلاش مداومی بود. ارومیه، ساوجبلاغ، اشنویه و خوی بدست نیروهای شورشی افتاده بود.

مخبر السلطنه چون والی آذربایجان شد، نخستین لشکرکشی بزرگ را بر سر سمو آغاز کرد. وی یک نیروی قزاق را بفرماندهی سرتیپ مظفرالدوله به طسوج و یک نیروی ژاندارم بفرماندهی ملکزاده به ساوجبلاغ فرستاد. نیروهای کردان این دو نیرو را نابود کردند. مظفرالدوله برای رهائی خود از اسیر شدن، باقی از راه دریاچه ارومیه گریخت، ملکزاده نیز اسیر شد.^{۴۱} سمو پس از مدتی اسیران را آزاد کرد و به ملکزاده گفت «آقا بروید باین والی بی لیاقت و قسی القلب بگوئید خجالت بکشد و در چند قدمی پایان عمرش جوانان برومند و نوس را گوشت دم توپ نسازد.»^{۴۲}

بدرخواست همان والی ۱۵۰۰ نفر ژاندارم بفرماندهی لیندبرگ به تبریز رسیدند و پس از استراحت روانه شرفخانه شدند. یک نیروی سه هزار نفری چریکی آذری هم بفرماندهی امیر ارشد گردآوری شد. سامخان حاجی علیلو برادر محمدحسینخان ضرغام قاتل جعفر آقای شکاک بود. ارشد السلطنه هم با سواران ماکو میبایستی در این یورش شرکت کند.

روز ۲۱ ژانویه ۱۹۱۹ (۸/م آذرماه ۱۳۰۰ هـ.ش/۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ.ق) در دامنه کوه شکر یازی میان خوی و سلماس در محلی بنام قانلی دره (دره خونین) نیروهای ایرانی بالشکر کرد به زد و خورد پرداختند. این نیرو ابتدا پیروزی خود و شکست کردان را شایع کرد ولی امیر ارشد که از بلندیهای شکر یازی جنگ راهبری میکرد کشته شد و نیروهایش پراکنده شدند و جسدش نیز در میدان جنگ برجای ماند.^{۴۳} این نیرو با خطر بدی نقشه و نامنظمی آن و عدم شایستگی فرماندهانش درهم شکست و شهامت انقلابی کردان را توان بخشید. ولی این خود پیشاهنگ لشکر کشیهای بزرگ حکومت ایران بود. اولاً برای سد کردن راه گسترش شورش کرد و آنگاه محدود کردن مناطقش و سرانجام نابودی آن برای همیشه.

۳ - ۷ رفتار سمو با دشمن

برخی از کارهای سمو جای انتقاد داشت و تا اندازه ای به شهرتش نیز صدمه زده بود. موضعش در برابر برخی از انجمنهای مشروطه خواهان، کشتن مارشیمون، چپاول و غارتی که نیروهایش در نواحی دوست و دشمن انجام میدادند، رفتار خشن خودش با دشمن. دشمنان و مخالفان سمو و جنبش کرد با استفاده از این دلایل تبلیغات گسترده ای را بر علیه او انجام میدادند و حتی برای بدنام کردن و درهم شکستن شهرتش موارد بسیاری را نیز به آن می افزودند. نویسندگان ایرانی تاکنون هم وقتی درباره سمو مینویسند، جهت بیطرفی و پیمانۀ علمی را رها میکنند و با دشمنی بسیار از او چون یک راهزن عقب افتاده و عشیره ای خونریز یاد میکنند.

سمو در گفتگوهائی که با مصطفی پاشا^{۳۰} داشت، برخی از این انتقادات را از نقطه نظر خود مردود دانسته است. درباره کشتن مارشیمون و چپاولگری نیروهایش و رفتار خشن و سنگدلانه با دشمن بحث نموده که دو نمونه از آنرا در اینجا می آوریم:

”پرسش: علت کشتن ۸۰۰ فارسی که در سپتامبر سال گذشته اسیر شده بودند چه بود؟

پاسخ: آنان زمانی در شهر ارومیه اسیر شده بودند. با ایشان هیچ بدی نشد، حتی پول و لباس به آنان دادیم بشرطی که بار دیگر به عجم نپیوندند رهایشان کردیم. آنان بمحض آزادی بار دیگر به عجم پیوستند و قتل و تجاوز را از نو آغاز کردند، از اینرو این بار از ایشان نگذشتیم و انتقام خود را گرفتیم.

پرسش: پس یعنی چنانکه میگوئید کاملاً برای وطن تلاش می‌کنید اینطور نیست؟ ولی چرا وقتی ساوجبلاغ را گرفتید مغازه‌ها غارت و شماری نیز کشته شدند؟ از آنجمله قاضی لطیف که مردی نامدار و محترم بود؟... آیا چنین رویدادهایی ایرانیان را دلخوش نمیکند و بنفعشان نیست؟ چنانکه شنیده‌ام خانۀ حاجی یلخانی رئیس نامدار دهبکری تاراج شده از اینرو هیچ دور نیست بخشی از منگورو بیگزاده و گورک و ناحیۀ سقز بر علیه تو متحد شوند...

پاسخ: وقتی به ساوجبلاغ روی آوردیم، بدنبال همه بزرگان فرستادیم ولی نیامدند. هیچ نماینده یا فرستاده‌ای از سقز نیامد. ایرانیان هم در شهر می‌جنگیدند، جنگ دور و ز طول کشید. در نتیجه شهر گشوده شد و شماری کشته شدند. در میان آنان شکاک هم بود. در این جنگ سکنۀ شهر و عشایر در هم آمیختند و بهم ریختند و مسلسل و توپ هم بکار گرفته شد. در چنین حالی نمی‌توان جلو دزدی و غارت را گرفت، اگر چه من خود بسیار با اینکار مخالف بودم.

ما از عشیرۀ منگورو دهبکری مشکوک بودیم ولی اهمیتی ندادیم. حاجی یلخانی به‌خواهی ایرانیان هم بسنده نکرد، بلکه بنام کرد از مردم دعوت می‌کرد که به او پیوندند و با ما بجنگند. عشیرۀ مامش بامبسیار وفادارند. پسرش ادروان محمد آقای همزه آقاراحاکم ساوجبلاغ و برادرش کریم آقارا مفتش منطقۀ حمه‌جان (؟) و بانلیس (؟) و همسایۀ آن گورک کردیم. پس از تصرف مهاباد توانستند فارسهارا از سقز بیرون کنند ولی بدرخواست مردم سقز، دولت ۳۰۰ - ۴۰۰ ژاندارم خود را از سنه فرستاد و بانلیس را پس گرفتند...^{۴۴}

۴ - سمکو و روزنامه‌گری

روزنامه‌گری کردی در مقایسه با روزنامه‌گری خلق‌های دیگر دیرتر متولد شد. کردستان ایران از نواحی دیگر نیز عقب‌تر افتاد. چنانکه می‌گویند نخستین مجله بزبان کردی "کردستان" در سال ۱۹۱۲ (م/ ۱۳۳۰ هـ. ق/ ۱۲۹۱ هـ. ش - مترجم) بوسیله میسیونرهای ارومیه چاپ شده که آنهم بسیار عمر نکرده است.^{۴۵} ولی منبع دیگری میگوید عبدالرزاق بدرخان در سال ۱۹۱۲ یک روزنامه کردی در ارومیه منتشر کرد. چون روس‌هاوی را از ارومیه تبعید کردند، سمکو آنرا عهده‌دار شد. تادرسال ۱۹۱۴ (م/ ۱۳۳۲ هـ. ق/ ۱۲۹۳ هـ. ش - مترجم) تعطیل شد.^{۴۶} در مورد این روزنامه اینک آگاهی‌چندانی در دست نیست. هنگامیکه ارومیه در دست سمکو بود، وی یک هفته‌نامه کردی - فارسی انتشار داد. پس از تصرف دوباره ارومیه (بوسیله دولت) آنهم متوقف شد.

۴ - ۱ روزنامه "کرد" یا روزنامه "روزکرد" - شب‌عجم

تمدن صاحب چاپخانه‌ای در ارومیه نقل می‌کند: "شیخ عبدالله (از کسان فهمیده سمیتقو و از اقوام سیدطه) به نزد اینجانب آمد و در ضمن صحبت اظهار داشت آقا (یعنی سمیتقو) در نظر دارد که با توجه به نبودن نشریه در رضائیه نیز روزنامه منتشر گردد، آیا بنظر شما، با چه قطرو تیراژ میتوان یک روزنامه در این شهر انتشار داد که هم وزین باشد و هم زیبا و هم مورد توجه نویسنده و در جواب شیخ عبدالله چنین بیان نمود: متأسفانه حروف چاپخانه ما خیلی کم است و بچاپ روزنامه کافی نمی‌باشد. شیخ عبدالله وقتی این جواب را شنید، سخت متغیر و حالش منقلب گردید و من ترسیدم و باشتباه خود بی‌برده گفتم: اگر با کارگران موسسه خودمان همت نمائیم ممکن است نواقص را مرتفع و چاپ روزنامه را امکان پذیر ساخت، ولی باید خیلی زحمت کشید تا وسایل لازم را آماده نمود در اینجا قیافه شیخ عبدالله

باز شد و جوابی هم نداد، اگر چه او وعده میداد که حقوق کارکنان و کارگران روزنامه را بدهد ولی نمیشد روی قول کردن، در آن روزها ایستاد، چون تمرد از دستور سمیتقو در آن شرایط، بازی کردن با جان خود بود بعد از دوسه روز... گریختم^{۴۷}

معلومست که پس از فرار آقای تمدن سمکو همچنان در انتشار روزنامه مصمم بوده است. همان نویسنده ادامه میدهد:

”تابلوی چاپخانه تمدن را برداشته، بجای آن تابلوی چاپخانه غیرت نصب کرده بودند! و روزنامه‌ای که بزبان کردی و فارسی منتشر ساخته بودند، فقط با اسم روزنامه هفتگی کرد تحت عنوان، (روزگرد - شوعجم) یعنی روزگرد و شب عجم بود، که بعداً آنرا بنام روزگرد (روزگرد) چاپ نموده و بعد نیز فقط با اسم کرد در آورده بودند.” شماره اول در دوازدهم ماه شوال ۱۳۴۰ هـ - ق/۱۸ خرداد ۱۳۰۱ هـ - ش/۸ ژوئن ۱۹۲۲ م - مترجم) بمدیریت محمد ترجانی انتشار یافته است.^{۴۸}

استاد سجادی درباره این روزنامه نوشته است: ”کورد” روزنامه‌ای کردی و زبان حال سمکوبوده، در سال ۱۹۲۱ (م/۱۳۴۰ هـ - ق/۱۳۰۰ هـ - ش - مترجم) در شهر ارومیه منتشر شده و تنها ۳-۴ شماره آن پخش گردید و بعداً از کار افتاد.^{۴۹} از روزنامه‌های مورد بحث تمدن تاکنون هیچیک یافته نشده‌اند. که بیگمان برای درک دیدگاه‌های سمکو و اخبار رویدادهای آن دوران دارای از شی تاریخی میباشند.

۴ - ۲ سمکو در هفته نامه بانگ کردستان

سمکو در کردستان چون یک قهرمان ملی نگریسته میشود. هفته نامه کردی - فارسی - ترکی ”بانگ کردستان” در آن دوران از سوی ”جمعیت کردستان” در سلیمانیه منتشر شد. صاحب امتیاز و مسئول و سردبیر آن حاجی مصطفی پاشایاملکی و نویسنده بخش کردی و فارسی علی بابیر آقا و شیخ نوری شیخ صالح و نویسنده ترکی رفیق حلمی بود. در بیشتر شماره‌های بانگ کردستان اخبار، اخبار جنگی، شعر، مقاله و مصاحبه به جانبداری از سمکو نوشته شده است.

در شماره ۲ روز ۲ اوت ۱۹۲۲ (م/۷ ذیحجه ۱۳۴۰ هـ - ق/۱۱ مرداد ماه ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم) بفرسی نوشته شده است:

”در مورد شکست کرد در دوران خود در جراید ایران چند خطی بچشم خورده، نوشته‌های آن جراید را وارد ندانستیم. طبق شنیده‌های این اواخر نبایستی به این شایعات ایرانی باور کرد، اسماعیل آقاسمکو برای مقابله با محم نیروی کافی دارد. ادامه در شماره بعد”

در شماره ۲ روز ۱۴ اوت ۱۹۲۲ (م/۱۹ ذیحجه ۱۳۴۰ هـ - ق/۲۳ مرداد ماه ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم) باز بفرسی چند خبری از روزنامه‌های ایران گرفته و پاسخ گفته و مقاله مفصلی درباره پیشینه تاریخی اجداد سمکو و علت برپائی شورش نوشته که قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم:

ایران، سوم ذی القعدة ۱۳۴۰ (۳ ذی القعدة ۱۳۴۰ هـ - ق/۸ تیر ماه ۱۳۰۱ هـ - ش/ ۲۹ ژوئن ۱۹۲۲ م - مترجم): گزارش تلگرافی خوی خبر میدهد؛ طبق اخبار رسیده صبح روز پنجم سرطان: بیست و ششم ژوئن ۱۹۲۲ (م/۳۰ شوال ۱۳۴۰ هـ - ق/۵ تیر ماه ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم)، لشکر کرد به روستای رهنال یورش برد. جنگ سختی در گرفت. سرانجام کردان شکست خوردند و چند تن کشته و زخمی شدند. علی نقیخان یاور فوج نهم خوی و دوسرباز زخم برداشتند.

ایران، هفتم ذی‌القعدة: بنا به گزارش رسیده در هفتم سرطان نیروهای خوی با اشرا اطراف آنجا درگیر شدند، پیروزی بانبروهای دولتی بوده‌است.

ایران نهم ذی‌القعدة: طبق خبر تلگرافی رسیده از آذربایجان، در این اواخر با کردان در اطراف خوی زدو خوردی روی داده در نتیجه ۲۸ تن از کردان بقرار زیر کشته شده‌اند: ۲ ارمنی، ۶ عسکر، ۲۰ کرد، ۲۸ رأس اسب و محمد آقا نامی که از بهادران اسماعیل آقا و رئیس ۶۰۰ سوار بود کشته شده‌اند. زیان ۸ زخمی

بانگ کردستان: این رویدادها را چندان باور ندارد. بودن ارمنی در آن زمان در لشکر کرد بعید است. رویداد بمب یعنی نارنجکی که با حیل و پستی در تاریخ شعبان ۱۳۳۷ هجری (- هـ/ق/ اردیبهشت ۱۲۹۹ هـ/ش/ مه ۱۹۲۰ م- مترجم) از سوی حکومت ایران برای کشتن اسماعیل آقا به (چاری) فرستادند بوسیله ارمنیان با جراد آمد. پس کردن شکاک چگونه با ارامنه ساخته‌اند بر ما معلوم نیست. منظور از عسکر چیست. آنهم توهم است. جریان بمب (نارنجک) که باعث این جدائی و اختلاف خونین میان کرد و عجم شد و اکنون هم در نهایت شدت ادامه دارد بقرار زیر است...

بانگ کردستان داستان خاندان سمکو و چگونگی کشته شدن جد پدرش اسماعیل آقا و جدش علی آقا و برادرش جوهر آقا را بانبرنگ عجم و تبعید پدرش محمد آقا به رودس و فوتش در آنجا مفصلاً نوشته و بعلت طولانی بودن مقاله بقیه آن را در شماره بعدی بپایان رسانیده‌است. رویداد فرستادن بمب و انفجار آنرا در آنجا بتفصیل بازگو میکند.

در شماره ۴ روز ۲۸ اوت ۱۹۲۲ (- ۳/م محرم ۱۳۴۱ هـ/ق/ ۶ شهریور ۱۳۰۱ هـ/ش- مترجم) تحت عنوان "سمکو" مینویسد: بنا بر اخبار رسیده در اطراف شرفخانه بر سر راه تبریز در ساحل شمالی دریاچه ارومیه لشکر سمکو بالشکر عجم بشدت به نبرد پرداخته است. کردن غالب و عجم چون همیشه مغلوبند.

در شماره ۵ روز چهارم سپتامبر ۱۹۲۲ (- ۹/م محرم ۱۳۴۱ هـ/ق/ ۱۲ شهریور ۱۳۰۱ هـ/ش- مترجم) زیر عنوان "سمکو و عجم" مینویسد:

"بنا بر اخبار مندرج در استانبول غزه الرافدین، سمکو وارد تبریز شده، وزارت تهران از خوف از لشکر یازدهم بلشویک (روسیه) طلب کمک و مساعدت نموده‌است.

صبا دستم بدامانت رو به (چاری) پیش سمک- و بگو اسبش را بتازد تا به تبریز و قافلانک-----

همه کرمانج و کرمانشاه امیدوارند زجان و دل سندنح حاضر و خواهان که آید لشکر سمکو!

در شماره ۶ روز هیجدهم سپتامبر ۱۹۲۲ (- ۲۳/م محرم ۱۳۴۱ هـ/ق/ ۲۶ شهریور ۱۳۰۱ هـ/ش- مترجم) تحت عنوان "باز هم سردار نصرت (سمکو) اسماعیل خان" نوشته‌است:

بنا بر اخباری که تازه از بانه دریافت شده جناب اسماعیل خان (سمکو) پس از آنکه مقر خود یعنی (چاری) را ترک و در موقع منبع کوههای سومات حصن نمود و یک لشکر بیشمار عجم چاری و اطرافش راهمه استیلا و یغما کردند، سمکو چند روزی به سیرو تماشای این احوال پرداخت و بدینوسیله عجم‌ها را اغفال و تدارکات خود را کمال نمود. پس از این استحضارات شی بر لشکر عجم شبیخون ماهرانه‌ای زد و بروایتی موثوقه به اردوی عجم قریب پنج هزار تلفات و زخمی وارد آورد و پس از آن هم تعمیمی به اطراف نوشت که حسب الانسانیه هر کس و هر عشیرت کردی در حد امکان خود برای کفن و دفن این عجم‌ها معاونت

نقدیه طلب نمود. با وجود این غالبیت باز هم جناب سمکو عودت به چاری را مناسب ندیده و به ترتیبات مخصوصه خود مشغول است. تا ببینیم این حمله دوم بکجاست. والحاصل جناب سمکو باز هم غالب است. ما چون تاکنون ذاتاً مغلوبیت او را باور نداشتیم، تنها بحث غالبیت او را نوشتیم. ان شاء الله هیچ کردی بر سر حق مغلوب نمیشود و از خداتمنا داریم که این اختلاف و منازعات که میان کردان یعنی قوم پهلوی و عجم وجود دارد بزودی میدل به خیر شود تا هر دو طرف که بنی نوع بشر و مسلمانند ضرر دیده نشوند، بهمان اندازه که مردم مطلوب است دوستی همه ایران و عجمان و خاندانهای محترم و منوران ارزشمند زیادی دارند برای ما ارزشمند است.

بشارت باد گویند سمکو هجوم آورده بر ایران عجم پراکند و آشفته چو روبه از پیش شیران

چه مردانه شبیخونی شکاک و هرکیان کردند بلند کردند بحمدالله سر پر آرمان کردان

الا کردان! جانم فدا همه بر خیزید یکباره نتیجه این جنگ خیر استقلالست بهر کردان

در شماره ۸ روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲ (- م/۵ صفر ۱۳۴۱ هـ- ق/۷ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ- ش- مترجم) تحت عنوان سمکو نوشته است:

”بنابر نامه‌ای که از بانه رسیده جناب سمکو تاکنون دوبار با عسکر عجم مورد مصادمه واقع شده و هر دو بار تلفات زیادی بر عجمها وارد آورده و با موفقیت به چاری بازگشته است.

در شماره ۸ روز ۸ اکتبر ۱۹۲۲ (- م/۴ صفر ۱۳۴۱ هـ- ق/۱۶ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ- ش- مترجم) تحت عنوان اسماعیل خان سمکو نوشته است:

”مدتی بود که از طرف اسماعیل خان هیچ خبری نبود. دیروز خبری از بانه رسیده که سردار نصرت (سمکو) پس از آنکه چاری (مقر قدیمی خود) را بزور از عجمها باز گرفتند، یک لشکر مظفرشکاک را بطرف سلماس روانه کرد و دیلمان را که مرکز محال (قضا) سلماس می باشد از دشمنان خود پاک و استرداد نموده است. خدا کردان را برحق در همه جا غالب گرداند و مأموران مغرور عجمهای دوستان را هم انصاف و فهمی با سیاست بخشد تا این خونریزی در بین دو فرقه اسلام تمام شود.

بکش خنجرت را سم--- کو نعره‌ای زن تا به توران سلامی کن به شاهراهی که یار است با همه کردان

نهایت ده به قاجارها که جای قاجار تورانست جای فارسان و پهلوی سراسر ملک ایرانست

الا دهبکری بر خیزید با منگوران دلیرانه ببندیدش راه گریز اسیرش سازید مردانه

در شماره ۱۰ روز ۱۵ اکتبر ۱۹۲۲ (- م/۲ صفر ۱۳۴۱ هـ- ق/۲۳ مهر ماه ۱۳۰۱ هـ- ش- مترجم) زیر عنوان ”سمکو: سردار نصرت اسماعیل خان“ نوشته است:

از مینه آقا که رئیس عشیره گورک طرف سقز است و خود اکنون در روستای کنده سور تابع بانه میباشد روایت میکنند که جناب سمکو (اسماعیل خان سردار نصرت) از سرنو شهر ارومیه را استیلا و استیراد کرده و عشایر کردان آن طرفها تا طلباغی و سائره جهت سقزو چهار سینه هم برای معاونت سمکو با العموم حاضرند و حکومت ایران هم این بار به همت و ثبات کردان پی برده و برای مذاکره و توافق برای سمکو پیام فرستاده است. معلوم میشود که خبر خیر تشکیل حکومت مستقله کردستان در سلیمانی رگ حمیت و غیرت کردان را بحرکت در آورده است.

۵ - تشکیل ارتش نوین ایران

روز سوم اسفندماه ۱۲۹۹ خورشیدی (- ه-ش/۱۴ رجب ۱۳۳۹ ه-ق/۲۲ فوریه ۱۹۲۲ م- مترجم) رضاخان با یک کودتای نظامی حکومت ایران را دست گرفت. وی خود سردار سپه و وزیر جنگ و قدرت اول دولت ایران شد. رضاخان تجدید سازمان نیروهای مسلح ایران را پیش از هر چیز وظیفه اصلی برنامه کار خود قرار داده بود. نیروهای مسلح ایران در آن دوران نامهای جداگانه ای داشتند و زیر فرمان افسران بیگانه بودند.

- بریگاد قزاق زیر فرمان افسران روسی قرار داشت

- ژاندارمری زیر فرمان افسری سوئدی بود.

- پلیس جنوب زیر فرمان افسران انگلیسی بود.

این نیروها در میان خود اختلاف داشتند و گاهگاهی باهم درگیر میشدند. لباس و درجه هایشان بهم نمیانست. گاهی اوقات هشت ماه یکبار حقوق می گرفتند، حقوقشانرا اغلب افسران می خوردند. نیروهای مسلح ایران زندگی خود را از مردم تأمین میکردند و بر آنان ستم روا میداشتند.

۵ - ۱ ارتش نوین

رضاخان سردار سپه روز ۱۴ قوس ۱۳۰۰ (۱۳۰۰/۹/۱۴ ه-ش/۴/۴/۱۳۴۰ ه-ق/۵/۱۲/۱۹۲۱ م- مترجم) ارتش واحد ایران را بنیان نهاد. از لحاظ و نام و گونه سازماندهی آنرا متحد نمود و افسران بیگانه را دور کرد و افسران ایرانی را بجای آنان گماشت. سازمانهای "ارتش شاهنشاهی ایران" را در استانهای گوناگون ایران بشرح زیر تشکیل داد:

لشکر تهران: بفرماندهی مستقیم سردار سپه رضاخان

ریاست ستاد آن به سرهنگ دوم اسماعیل شفائی سپرده شد و بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱- تیپ تیر انداز گارد

۲- تیپ تیر انداز عراق

۳- تیپ سواره گارد

۴ - بخش مستقل گیلان، تنکابن، مازندران

لشکر ۲ شمالغرب در تبریز: بفرماندهی سرلشکر اسماعیل فضلی

ریاست ستاد آن به محمد حسین میرزا فیروز سپرده شده بود

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱ - بریگاد مختلط قزاق

۲ - تیپ مختلط (آتریاد) اردبیل

۳ - هنگ ژاندارمری تبریز

۴ - گروهان مستقل ژاندارمری زنجان

لشکر خراسان در مشهد: بفرماندهی سرهنگ حسین خزاعی

ریاست ستاد آن به سرهنگ دوم محمد حسین میرزا جهانبانی سپرده شده بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱ - بخش مستقل (آتریاد) قزاق خراسان

۲ - هنگ ۱۰ ژاندارمری استرآباد

۳ - هنگ سرباز سده و هنگ سرباز قاین و بخش توپخانه سیستان

لشکر ۴ اصفهان: بفرماندهی سرلشکر محمدآیرم

ریاست ستاد آن به سرهنگ حیدرقلی پسیان سپرده شده بود.

سازمانهای آن عبارت بودند از :

۱ - بخش مختلط (آتریاد) قزاق اصفهان

۲ - هنگ ژاندارمری اصفهان

۳ - گروهان مستقل کاشان

لشکر ۵ همدان: بفرماندهی سرلشکر احمد امیر احمدی

ریاست ستاد آن به سرهنگ عبدالرزاق افخمی سپرده شده بود

سازمانهای آن عبارت بودند از:

۱ - آتریاد همدان، آتریاد بروجرد

۲- هنگ ۱۱ ژاندارمری کردستان

۳ - هنگ ۱۲ ژاندارمری کرمانشاه

۴ - هنگ ۷ ژاندارمری عراق

۵ - هنگ ۸ ژاندارمری بروجرد^{۵۱}

ژاندارم، قزاق، سرباز تحت عنوان نظام متحد شدند. لباسهایشان متحدالشکل شد. رضاخان خود به ارتش و افسران اهمیت ویژه‌ای میداد، برای تثبیت سلطه خود اختیارات فوق العاده‌ای برای سرکوب مردم و استقرار سلطه مرکزی دولت به ارتش اعطا کرد، بویژه که در آن دوران در چند نقطه ایران آشوب و سرپیچی مسلحانه وجود داشت، که یکی از آنها جنبش سمکودر منطقه ارومیه و ناحیه مکریان بود.

۵ - ۲ ضعفهای سمکو

چندسالی بدرازا کشید تا حکومت مرکزی خود را گرفت و برخی از ضعفهایش را اصلاح نمود. سمکو نتوانست از این ضعفها استفاده کند.

وی هیئت ارکان جنگی نداشت. فاقد سازمان سیاسی یا هیئت رهبری بود. نیروهای مسلح از طوایف تشکیل شده و نامنظم و مشق ندیده و ناوارد به جنگ نظامی بودند و برای رویارویی با سپاه نظامی تمرین نداشتند. نه میتوانستند بخوبی و بانظم و ترتیب مناطق آزاد شده را اداره کنند و نه از مناطق و شهرها از لحاظ جنگی در برابر نیروهای ایران دفاع کنند.

پس از آزادسازی شهر ارومیه و سلماس و ساوجبلاغ جنبش بانوعی رکود مواجه شد و به استانهای مهم کردنشین چون کرمانشاه و ایلام سرایت نکرد. برخی از سران طوایف این نواحی بیشتر با شیخ محمود اظهار همکاری و همدردی کردند و به سمکو نپیوستند. جنبش در یک منطقه محدود جغرافیایی و از لحاظ استراتژیکی کم اهمیت ایران را کدماند.

نیروهای سمکو در بسیاری از جنگها پیروزیهای کسب کرده و حتی ضربه‌های کارگری به نیروهای مسلح ایران زده بود،^{۵۲} ولی آنها از مسلحین ایلات کرد تشکیل شده بودند. هر چند ایرانیان برای توجیه شکستهای خود میگویند افسران ترک در میان نیروهایش بودند ولی در واقع هیچ متخصص بیگانه ترک یا غیرترکی در میان نیروهای سمکو نبود. این نیروها نه فرماندهی واردی داشتند که رهبریشان کند نه هیئت ارکانی داشتند که بشیوه جدیدی سازمانشان دهد و نقشه دفاع از خود و رویارویی و هجوم را برایشان بکشد و حتی افسران کردی که "جمعیت کردستان" برای همکاری با سمکو فرستاده بود هنوز در سفر بودند و به منطقه زیر سلطه او نرسیده بودند با شنیدن خبر شکست سمکو و پیروزی ارتش ایران دلشکسته بازگشتند.^{۵۳}

اگرچه در آن دم امکان داشت چند افسر لایق و مجرب کرده پیشتر در سپاه عثمانی آموزش دیده بودند، آمادگی داشتند با ستمکاران همکاری کنند و در صفوف نیروهای دلسوزانه کار کنند و از آنان استفاده نکرد، نیروهایش را بشیوه قدیمی عشایری اداره میکرد و همگی از خودش فرمان دریافت میداشتند و مستقیماً وابسته به خودش بودند. از اینرو سرنوشت جنبش به سرنوشت خود ستمکار بستگی داشت.

ستمکوب برای تشکیل لشکری منظم و ایجاد یک سازمان سیاسی و گرد آوردن مجلس نمایندگان خلق و بنانهان رهبری آنچنانی که در کردستان حقوق و امنیت جان و مال مردم را تأمین کند، از ضعف ایران استفاده نکرد. ایران در آن هنگام با مشکلات عمیقی دست‌بگیر بود، سرپیچی مسلحانه بر علیه قدرت مرکزی در چند نقطه جداگانه آغاز شده بود. ستمکوبان آن هم نمیتوانست مناسبات همکاری و هم‌نوایی ایجاد کنند. از اینرو زمینه‌درونی شکست جنبش تا میرفت هموارتر میشد. حکومت ایران پس از استقرار با چند یورش پی‌درپی توانست همه نواحی آزاد شده را پس‌بگیرد و جنبش را کاملاً درهم‌پوشد. رضاخان از بی‌نظمی و عدم پیوستگی جنبش‌های درونی ایران برای استقرار دیکتاتوری خود و درهم‌شکستن همه جنبش‌های دمکراتیک و آزادیخواه ایران استفاده کرد.

۵ - ۳ لشکرکشی نخستین ارتش

اسماعیل آقا امیرفضلی به فرماندهی لشکر شمال‌غرب گمارده شده بود. برای تقویت و پشتیبانی از کارهای این لشکر چهار هزار چریک کرد و آذری بسرکردگی خالوقربانی و تعدادی قزاق در میان‌دو آب گردآورده بودند. خالوقربانی کرد کرمانشاه و یکی از همکاران نزدیک میرزا کوچک خان جنگلی و وزیر جنگ حکومت جنگل بود. پس از تسلیم، یک نیروی چریکی عشایری تشکیل داده بود و دوش‌بدوش ژاندارم و قزاق در سرکوبی جنبش‌های مخالف دولت شرکت میکرد. رئیس ستاد این نیرو سرهنگ روح‌الله کیکاوسی بود (پیشتر نام خانوادگی جهانبانی داشت) کیکاوسی میبایستی جنبش جنگی نیروهای چریکی را با فرامین فرماندهی کل عملیات وفق دهد. نیروهای تبریز در بندر کمارلو، سواره‌های ظفرالدوله در خوی و نیروهای چریک در میان‌دو آب مستقر شده بودند. سرتیپ حبیب‌الله شیبانی برای بازرسی و سرپرستی کل عملیات از تهران فرستاده شد. نیروهای خالوقربانی میبایستی خط‌میان مکریان و ارومیه را بگیرند تا نیروهای کرد را در این محل از هم بگسلند.

هر ۳ نیرو میبایستی هم‌زمان و هر کدام از جناح خود بسوی بارگاه ستمکوب پیشروی کنند. هم‌زمان با تدارک برای این لشکرکشی، سرهنگ ژاندارم لاهوتی در تبریز یاغی شد. لاهوتی کرد کرمانشاه بود. زمانی حکم اعدامش صادر شده بود. بدینجهت به استانبول گریخته مدتی در آنجا بسربرد. با آزادیخواهان کرد و ترک آمیزش کرده بود. سپس حکومت ایران او را مورد بخشش قرار داده بود و با درجه سرهنگی به ژاندارمری ایران بازگشت. در اولین فرصتی که برایش پیش آمد، تبریز را گرفت و میخواست به تهران یورش برد. شیبانی برای سرکوب لاهوتی بخشی از نیروهایش را به تبریز بازگردانید. جنبش لاهوتی خیلی زود سرکوب شد. در این‌زمان نیروهای کرد به نیروهای خالوقربانی یورش بردند. در بلندیهایی ایندرفاش در سمت بوکان جنگ در گرفت. خالوقربانی فرمانده چریک‌ها کشته شد. نیروها با کشته شدن فرمانده خود جرئت را از دست دادند و صفوفشان برهم خورد و شکست خورده تارومار شدند. سرهنگ کیکاوسی، سرهنگ شهاب، بهادر السلطنه و دیگر افسرانی که همراه خالوقربانی بودند نتوانستند نیرویش را دوباره سازمان دهند. آنان هم خود و قزاق‌هایشان را نجات دادند.

شماره دوم روزنامه "کرد" زبانحال جنبش سمکو رپرتاژی بزبان فارسی دراین باره نوشته که آقای تمدن درکتایش آنرا عیناً نقل کرده است ، ما آنرا چون سندی عیناً در اینجا بازگو میکنیم:

"مخبر مامینویسد: قتل خالوقربان و شکست اردوی او را محض اطلاع خاطر قارئین گرامی توضیح میدهم. روز ۲۸ ماه رمضان (۱۳۴۰) قمری (۳ اردیبهشت ۱۳۰۱ هـ.ش/ ۲۴ آوریل ۱۹۲۲ م- مترجم) در ساعتیکه اردوی کرد در تحت فرماندهی آقای سیدطه افندی در حوالی قریه قوزلو خاک افشار حمله بصاین قلعه شده بود خبر تعرض اردوی خالوقربان از میان دو آب به شهرویران و ساوجبلاغ (مهاباد) توسط دونفر سوارمکری رسید. فوریت رو بساوجبلاغ کرده شب ۲۹ (رمضان) را در بوکان مانده فردا صبح زود حرکت و دوساعت بغروب مانده در حوالی قریه درمان روسای عشایر با سیدطه افندی مجلس مذاکره و مشاوره را تشکیل و نقشه حمله باردوی خالوقربان را اینطور کشیدند:

جهانگیریگ از (ایل هرکی) اسکندر خان (از اهالی برادوست) حمزه آقا (از ایل مامش) و امیر اسعد دهبکری و سالار سعید از خط لاجین، در موقع غروب آفتاب قرار گذاشتند که از خطوط ثلاثه در یک ساعتی (معین) شروع بحمله و شلیک کرده شود. امیر العشایرو امیر اسعد و سالار سعید موافق قرارداد عمومی در طلوع صبح ۲۹ "رمضان" از بالای کوه "زاو بوک" بعد از قوای خالوقربان که در بالای تپه دوشان مجید میان استحکامات، حاضر جنگ بودند شلیک کردند و از طرفین بنای جنگ گذارده شد. سواران کرد راه ادامه را به جنگ نداده: جلوریز (تاخت کنان) خود را بمیان سنگرهای عجمها انداخته، آنها را بالوله تفنگ اخراج و راندند... که عده ای اسیر - عده ای قتیل - و عده ای هم روبه قریه (اگر یقاش) نزد خالوقربان فراری شدند. سواران امیر العشایر هم آقای حاجی سطوه السلطنه حکمران ساوجبلاغ را اسیر کردند و سواران امیر اسعد یک عراده مترالیوز (مسلسل) را به غنیمت گرفتند. اسب و قاطر و تفنگ زیادی هم در حین حمله گرفته شده بود. امیر العشایرو امیر اسعد و سالار سعید بعد از فراغت از قتل و اسیر کردن افراد داوشان مجید (اسم کوهی است) عده ای سوار را به تعقیب فراریان روانه و خودشان بعد دیدگری از قوای خالوقربان که در کوه (غزالی) بودند حمله کردند ایشان هم بعد از مختصر زد و خوردی، موقع تخلیه، و فرار کردند. از آنها عده قتیل و اسیر و اسب و تفنگ زیادی گرفته شد. سواران سالار سعید در آنجا یک عراده مترالیوز را گرفته همینکه فراریان این دو نقطه، باین وضع و حال منکوبانه به آگریقاش رسیدند، اردوی خالوقربان هم متوحش و متزلزل گردیده شروع فرار کردند. در آن حین آقایان منگورو هرکی و زرزا بآنها شوریدند. در اثناء مصادمه خالوقربان با عده ای از صاحبمنصبان و افراد مقتول و عده زیادی هم اسیر گردیدند کسان سیدطه افندی ۳ عراده توپ و سواران منگور یک عراده و سواران هرکی یک عراده مترالیوز را با تفنگ و اسباب زیادی و دو عراده توپ بزرگ غنائم گرفتند خالوقربان را بروایتی سواره احمد کلالی آقای منگورو بروایتی احمدخان هرکی بقتل رسانیده است.

فراریان اردوی خالوقربان اکثرشان بولایت خودشان و عده دو بیست نفری هم به تبریز رهسپار شدند و کلنل نصرالله خان رئیس اردوی ژاندارم هم که از سائین قلعه به مکرری (مهاباد) تعرض کرده بود، از این وقایع بکلی بی خبر و در کمال تفرعن رو ببوکان حرکت کرد و بخیال الحاق بخالوقربان افتاده بود. امیر اسعد با استماع این خبر حرکت (کرده) و بالفور خود را بامیرآباد و جنب بوکان رسانده و کلنل هم ببوکان وارد شده بود و همینکه خبر قتل خالوقربان و هزیمت اردوی او را میشنود، بوکان را تخلیه و بطرف سائین قلعه می رود. سواران بیگزاده و سردار مکرری، آنها را تعقیب و سواران امیر اسعد و سایر آقایان دهبوکری هم جلوریز (بتاخت) بکمک سواران مکرری و بیگزاده رسیده اردوی ژاندارم را در کوه پشت قریه آلبلاغ محاصره و عده زیادی رامقتول و اسیر و غنائم زیادی گرفتند در حمله سلطان عبدالحمیدخان (افسر ژاندارم) کشته شده کلنل با باقیمانده عده شبانه از کوه پائین آمده و از بیراهه فرار می کنند. آقایان بیگزاده فیض الله بیگی هم یک عراده توپ بزرگ را گرفته، بچهریق فرستادند در واقع اقدامات و مجاهدات عموم آقایان مکرری، در استیفای وظایف ملیه شایان بسی تقدیر، انشاء الله بنام حقوق شناسی (حقوق شناسی) در آن جریده فریده درج خواهید فرمود. ع - ش " ۵۴

این لشکرکشی نیز به شکست و رسوائی انجامید. ولی تجربه و علم فرماندهی ارتش نوین فزونی یافت و سازمان جدید آن داشت جامی افتاد.

۵ - ۴ واپسین لشکرکشی

شکست نیروهای ایران و بدرآزا کشیدن رویدادهای آذربایجان نگرانی زیادی در تهران پیش آورده بود. رضاخان برای خود به دستاورد و پیروزی نیاز داشت. سرتیپ شیبانی که در عملیات جنگیش علیه سمکو پیروز نشد به تهران فراخوانده شد. سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی فرمانده ستاد ارتش خود برای فرماندهی کل نیروهای آذربایجان به آنجا رفت. در آن روزگار دکتر محمد مصدق والی تبریز بود. وی دست از کار کشید. وزارت کشور جهانبانی را بجای او گماشت و امور ایالت را به نامبرده سپرد. گفته ایرانیان بدین ترتیب اختیارات "کشوری و لشکری" به جهانبانی سپرده شد. وی به جمع‌آوری و تدارک نیروهای ایران و گردآوری آگاهیه‌ها درباره سمکو و طراحی نقشه حمله به او پرداخت.

۱ - کشیدن نقشه حمله

جهانبانی پس از گردآوری آگاهیه‌های کاملی از جغرافیای منطقه و نیروهای سمکو و چاری برای طرح یورش بشرح زیر فرمان صادر نمود:

الف - همه نیروهایی که از تهران آمده‌اند بجز سواره نظام که تحت فرمان امیر لشکر اسماعیل آقامیرفضلی بودند با وسایل حمل و نقل دریائی مخفیانه و ناگهانی از بندر دانالو به بندر شرفخانه حمل و در آنجا مستقر شوند. سواره نظام نیروی مذکور نیز میبایستی در اسرع وقت از راه خشکی خود را به بندر مذکور برسانند.

ب - همه نیروهای آذربایجان در اسرع وقت در بندر شرفخانه جمع شوند. نیروهای ایران از طریق بندر شرفخانه میتوانند کناره شرقی دریاچه ارومیه را تحت تسلط خود در آورند و از آنجا حرکت کنند. نیروی کردها در کناره غربی دریاچه ارومیه بنادر کوچی و گلخانه را در دست داشت، بعزت نداشتن وسیله نقلیه نمی‌توانست از آنها کاملاً استفاده کند. در بین هر دو بندر بلندی سنگ کاظم در دست گردان نبود و یک یاغی مشهور آذری آن ناحیه آنجا را در دست داشت.

نیروهای دولت از راه دریاچه ارومیه میتوانند به مانور سریعی بپردازند و از سمت چپ و راست حرکت کنند و در هر نقطه‌ای که در کناره غربی در دست گردان بود، چون بخواهند پیاده شوند. بدین ترتیب امر مقرر داشت:

۱ - چون در شمال دریاچه ارومیه دیوار تختی بنام بلندی قزل داغ وجود دارد که به شهرستان سلماس ختم میشود، چنین مقرر شد نیروهایی که در بندر شرفخانه گرد آمده‌اند، دزدکی از دیوار نامبرده بگذرند و پس از تسخیر شهرستان سلماس مستقیماً به چهریق یورش برند. برای این کار نیز میبایستی درجائی پیاده شوند که در دست کاظم یاغی بود.

۲ - یک نیروی چریک بنام گردان مرادی که از بازماندگان نیروی خالوقربان تشکیل شده بود تحت سرپرستی مرادخان کرد بایک نیروی کوچک نظامی تحت فرمان مستقیم سرهنگ ابوالحسن خان پورزند میبایستی درکناره غربی دربندرسنگی پیاده شوند. فرماندهی کل این نیرو باپورزندبود.

نیروهای دولتی که بسرکردگی سرتیپ امان الله میرزا جهانبانی در شرفخانه گردآمده بودند از بخشهای زیر تشکیل میشدند:

۱ - ستاد فرماندهی کل نیروهای آذربایجان

جهانبانی خواست از افسران جوان و باسواد بیشتری استفاده را بکند. سرهنگ سیف الله شهاب، سرهنگ روح الله میرزا، سرهنگ شاهرخ میرزا، سرهنگ احمدخان چارلسکی (بعدها نام خود را به اقصی تغییر داد) در فرماندهی کل گمارده شدند. به سرهنگ یوسف خان و سروان مهین هم در همانجا کار سپرده شد.

۲ - ستون گارد، متشکل از هنگ پیاده پهلوی، هنگ پیاده رضاپور، یک اسواران سواراکتشافی، یک آتشبار روسی، چهارعراده توپ بفرماندهی سرتیپ فضل الله خان زاهدی (نام پیشین او بصیردیوان بود)

۳ - ستون شمالغرب، متشکل از ۲ هنگ پیاده لشکر آذربایجان. یک اسواران اکتشافی، یک آتشبار، چهارعراده روسی کوهستانی بفرماندهی سرتیپ حسین مقدم.

۴ - ستون سوار متشکل از: هنگ سوار لشکر شمالغرب، هنگ سوار دارای اسلحه سنگین مرکز، یک آتشبار اشنایدن صحرایی، یک دسته توپخانه ابوخوف صحرایی بفرماندهی سرهنگ کربلانی علیخان نخجوان.

۵ - جنگجویان غیرنظامی که یک هزار نفر بودند بسرپرستی افسران ارمنی.

۶- آتریاد همدان بفرماندهی سرهنگ رضاخان کندی برای احتیاط در اختیار فرماندهی کل گذاشته شده بود.

۷- سرهنگ محمودخان پولادین بایک نیروی کوچک نظامی و سواران چریک و ژاندارمری در ساخلوی نظامی خوی باشند.

نیروهای دولت رویهم عبارت بودند از هشت هزار پیاده و یک هزار سواره و پنج هزار چریک و یک هزار جنگجوی غیر نظامی که رویهم به پانزده هزار نفر میرسیدند.

نیروهای دولت بدون درگیری در سنگ کاظم پیاده شدند. بدین ترتیب نیز جای پای مهمی برای خود در مناطق شورش باز کردند و از آنجا میتوانستند یورش را آغاز کنند. کاظم همه گروه خود را به راهنمایی ارتش گماشت و کوره راههای چهریق را نشان داد. فرماندهی کل عملیات "حکم عملیات جنگی" را بشرح زیر به همه فرماندهان ابلاغ نمود

الف ستون گارد: هنگ پیاده پهلوی، هنگ پیاده رضاپور، یک اسواران سواره اکتشافی، یک آتشبار، چهار ارابه کوهستانی، بفرماندهی فضل الله خان زاهدی. این نیرو میبایستی از بلندیهای قزل داغ و میشوداغ بسوی چهریق پیشروی کنند.

ب ستون شمالغرب: هنگ پیاده لشکر آذربایجان، یک اسواران اکتشافی، یک آتشبار، کوهستانی، بفرماندهی سرتیپ حسین مقدم. میبایستی از بلندیهای شکریازی بسوی قلعه چهریق پیشروی کنند.

ج - جنگاوران غیرنظامی بسرپرستی افسران ارمنی، میبایستی ازکناره شمالی دریاچه ارومیه بسوی قلعه چهریق پیشروی کنند

د - ستون چریک: دربندرسنگ کاظم بفرماندهی سرهنگ ابوالحسن پورزند میبایستی با عملیات نیروهای بندر شرفخانه هماهنگ در یک روز دست بکار شوند.

۲ - فتح چهریق

صبح روز ۴ مرداد (باید ۱۴ مرداد باشد - مترجم) ۱۳۰۱ (برابر با ۱۰ محرم روز عاشورای ۱۳۴۱) (- ه-ش و ه-ق/ ۵ اوت ۱۹۲۲ م- مترجم) بفرمان سرتیپ جهانبانی عملیات بسرعت آغاز شد. جنگ بگرمی از هر سو در گرفت، در بلندیهای قزل داغ جنگ سختی میان ستون هنگ های گارد و نیروهای سمکوروی داد. نیروهای کرد توانسته بودند بخشهای این نیرو را از هم جدا کنند و شکاف بزرگی در صفوف آنان بوجود آورند. جهانبانی ستون سوار را چون یک نیروی احتیاط برای رویدادی ناگهانی در دست خود نگاه داشته بود. فوراً فرمان داد شکاف ایجاد شده بوسیله کردان را در نیروهای گارد بانوی و احتیاط پر کنند. زد و خورد یک شبانه روز بدر از اکتشید. نیروهای کرد بیش از این نتوانستند پایداری کنند. شکست خورده به چهریق و سلماس بازگشتند. نیروهای ایران به نیروهای کرد فرصت سازماندهی و گردهمائی دوباره را ندادند. بدین منظور جهانبانی فرمان تعقیب کردان را صادر نمود. آنان پس از دوروز پایداری سلماس را رها کردند و بسوی چهریق عقب نشستند. سرتیپ جهانبانی پیروزی کسب شده را غنیمت شمرد و نگذاشت نیروهای دشمن فرصت استراحت و سازماندهی دوباره خود را داشته باشند. به همه نیروها فرمان داد که فرصت را از دست ندهند و همه باهم به چهریق یورش برند. نیروهای ایران پس از بریدن هشت فرسخ راه سخت کوهستانی توانستند منزل بمنزل مقاومت بریده بریده انقلابیون کرد را درهم شکنند و به دامنه قلعه چهریق برسند و محاصره اش کنند. روز ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ (- ه-ش/ ۱۶ محرم ۱۳۴۱ ه-ق/ اوت ۱۹۲۲ م- مترجم) آنرا فتح کردند و نیروهای سمکو شکست خورده به خاک ترکیه عقب نشستند. جهانبانی مزده این پیروزی را باتلگرام زیر به رضاخان داد:

”نمره ۶۶۱ چهریق

مقام منبع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته!

بعدالنوان تعقیب راپرت نمره ۱۷۱ بعرض حضور مبارک می رساند قوای ما در تعاقب دشمن امروز بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف، توپ و مسلسل هائی را که در این مدت از قوای دولتی بدست آورده بو، مسترد. دشمن منکوباً فراری و متواری گردید قوای ما در تعقیب دشمن سریعاً پیش میروند.

فرماندهی کل قوای آذربایجان

سرتیپ امان الله ۵۵

حسین مکی در مورد فتح چهریق چنین میگوید:

”فتح قلعه چهریق شهرت عظیمی یافت و در تمام ایالات منعکس گردیده زمینه ای بدست جراید طرفدار سردار سپه داد که مدتی روی آن قلمفرسائی نمایند. تلگرافات تبریک از تمام شهرستانها به رئیس دولت و سردار سپه مخابره شد و در اغلب شهرها از طرف

امرای لشکر بافتخار این فیروزی جشن گرفته چراغانی نمودند. برای سردار سپه هم که ظاهر ساز بود موقع مناسبی بدست آمد که روی فتوحات نظامیان آذربایجان و قوای محلی آن تظاهراتی بنماید به همین مناسبت ۲۸ اسد ۱۳۰۱ خورشیدی بافتخار موفقیت اردوی دولتی در آذربایجان حسب امروزیر جنگ در میدان مشق "باغ ملی فعلی" جشنی برپا گردید. تمام افسران در این جشن شرکت کردند و پس از صرف شام از طرف سردار سپه (وزیر جنگ) خطابه مهمی ایراد شد که از نقطه نظر اهمیت و روح دماغوژی و باصلاح برخی در باغ سبزشان دادن سردار سپه کاملاً شایان توجه است، زیرا منشیان زبردست سردار سپه آن خطابه را بی نهایت خوب تهیه کرده بودند.^{۵۶}

نویسنده نامی ایران ملک الشعرا بهار، چنانچه خود میگوید. نطق مذکور را برای سردار سپه نوشته بود که به این مناسبت بخواند.^{۵۷}

۶ - مناسبات با دولتها

۶ - ۱ ایران

ایران کشوری چندملیتی، چندزبانی، چندمذهبی است. قانون اساسی محصول مشروطه هیچ دستاورد ویژه ای برای ملل ایران نداشت، که حقوق فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شان را تأمین کند. قانون اساسی انجمنهای ایالتی و ولایتی را پذیرفته بود. این امر ایران را بصورت کشوری دمکرات در آورد، ولی ایالات و ولایات بر مبنای غیر علمی تفکیک شده بودند. در تعیین مرز ولایات به نژاد، زبان، عشیره، ملت، مذهب، موقعیت جغرافیائی حتی مسأله نظامی توجهی نشده بود. اگر سازماندهی ولایات چنین میبود و انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل میشد، آنگاه ایران ممکن بود در خاور میانه به یک میهن نمونه برای همزیستی نژادها و ادیان و مذاهب گوناگون تبدیل شود.

از انقلاب مشروطیت هیچ دستاوردی به خلق کردن رسید. اداره ولایتش بدست فرزندان خودش نیفتاد، حتی روزنامه ای بزبان خودش دستاورد او نشد، دستگاه فاسد دولت و ستم ژاندارم نیز از سرش برداشته نشد. مشروطه در کردستان نه تنها بازتابی نداشت، بلکه هرآنکه برای مشروطه خواهان بلا بود به کردستان گسیل میشد. فساد دستگاه مرکزی بجائی رسیده بود که حکمرانی شهرها را به پول میفروخت و رئیس الوزرا نیز همه میهن را ارزان فروش میکرد. آن "عدر"ی که مورخ ایرانی سعید نفیسی میگوید در میان خاندان قاجار به رسم حکمرانی تبدیل شده بود، چندان بدگمانی به مرسانده بود که سران کرد برای چاره مشکلات خویش یا مشکلات عمومی ملتشان به هیچ وعده ای از سوی حکومت مرکزی باور نداشتند.

در بار ایران و فرزندان مقتدر حکومت درباره حل مشکل ملی دیدگاه دمکراتیکی نداشتند و خواستهای ملی را جدائی خواهی و تقسیم ایران و خیانت به شاه و میهن میدانستند. حتی بر مبنای درک رسمی آنان، ایران دارای اقوام و قبایل و عشایر ولی بدون ملیتهای گوناگون بود و به بودن کرد چون ملتی جداگانه اعتراف نمیکردند. در ایران یک ملت وجود داشت و آنهم ملت ایران بود. کرد نیز یک قوم ایرانیست، حتی از اقوام اصیل ایرانیست، از این نظر چنین می انگاشت که مشکل کرد در ایران بخوبی حل شده است، پس از توقف جنگ جهانی؛ بهنگام انعقاد کنفرانس صلح درخواست میکرد که برای حل مشکل کرد در ترکیه نیز کردستان عثمانی به ایران ملحق شود.

رضاشاه بتقلید از مصطفی کمال میخواست جدائی ملت و نژاد و زبان را در ایران از میان بردارد و ملت - دولت درست کند. بهمین جهت بود که در سالهای ۳۰ لغت ایران را بجای "پارس" و "فارس" نام رسمی کشورش قرار داد^{۵۸} میهنپرستان کرد از جمله سمسکو،

عقیده داشتند که ایران ملت نیست، کشور است. کرد ملتی است جدا از فارس و آذری و ترک و عرب، آنها هم چون ملل دیگر جهان حق آزادی و استقلال و داشتن کشور ویژه خود را دارند.

کرد، بطور کلی از دولت ایران آزمون خوبی نداشت. خود ستمکو و برادران و جد و جدپدریش نیز آزمون خوبی نداشتند، هیچکدام به دیگری باور نداشتند. کاربردستان ایران ستمکورا یا غی و نافرمان و چپاولگر مینامیدند و اونیز کاربردستان ایرانی را پیمان شکن و زینهار نشناس و ستمگرو رشوه خوار و... می شمرد. به این دلایل تفاهم بین کرد و ایران ممکن نبود، زیرا باورها و دیدگاهها و درک آنان درباره حقوق ملی آنچنان جدا و دور از هم بود که بهیچوجه بهم نمی رسیدند. زبان داد و ستد ایران با ستمکو بیشتر گلوله و دیوان گفتگوهایشان بیشتر میدان جنگ بود. چندی باری که ایران بعلت ضعف و مشکلات داخلی با ستمکو ارتباط گرفته، همگی بمنظور سست کردن او و طرح ریزی برای نابودیش بوده است. چندی باری نیز که ستمکواز روی ناچاری و نومیدی با آنان تماس گرفته همه اش برای استقرار و تقویت خودش بوده است. وی چندین بار با کاربردستان دولت بگفتگو پرداخت. گفتگوهایش با عین الدوله به نتیجه نرسید، زیرا در سطح سیاسی برای کرد و برای خودش هیچ دستاوردی نداشت. در سطح شخصی نیز میخواستند همه چیز را ازش بگیرند و چیزی ندهند. گفتگوهایش بارضاخان (۱۳۴۳ هجری) (- هـ/ق/۳۰۳-۱۳۰۳ هـ/ش/۱۹۲۴ م- مترجم) نیز ب نتیجه نرسید زیرا نامبرده نه تنها هیچ رنگ سیاسی به دیدارشان نداد بلکه اطمینان تأمین شخصی نیز برای ستمکوبار نیاورد. در حالیکه در این دیدار ستمکو می توانست رضاخان را از میان بردارد. آخرین گفتگو در سال ۱۹۳۰ (- م/ ۱۳۴۹ هـ/ق/۱۳۰۹ هـ-ش- مترجم) با کاربردستان ایران او را بدام انداخت و به کشته شدن خودش و خاتمه جنبشش انجامید.

۶ - ۲ ترکیه کمالی

ترکیه از جنگ جهانی اول شکست خورده بیرون آمده بود. نیروهای متفقین وارد استانبول پایتخت عثمانی شکست خورده شده بودند. آنان بر امور تسلط داشتند. سلطان اگر چه مانده بود ولی مقامی ظاهری و فاقد قدرتی واقعی بود و بر هیچ جای ترکیه چیرگی نداشت. بزرگمردان کرد در استانبول به امید وعده متفقین به فعالیت سیاسی و فرهنگی پرداخته و از خاک کردستان دور افتاده بودند. مصطفی کمال از ارضروم به سازماندهی دوباره ترک و بیرون راندن نیروهای بیگانه و درهم شکستن جنبش کرد و پیریزی ترکیه نوین پرداخت. دیدگاه رسمی او درباره کرد و جنبش آن هرگز ابهامی نداشت. از روی یک در ارضروم به فعالیت پرداخته بود، یکی از مواد کارنامه سیاسی درگیری با جنبش کرد و بستن راه همه فعالیت های سیاسی و فرهنگی کردی و کوشش برای بی اثر کردن و شکستن کوشش آزادی خواهی کرد بود. مصطفی کمال از همان آغاز دفاتر و شعبه های سازمان های سیاسی کردستان را ممنوع و فرمان دستگیری جلادت و کامران بدرخان و احمد فائق را که با میجر نوئل برای ارتباط با بزرگان کرد در مورد خواسته های ملی، به مالانیه رفته بودند، صادر نمود.

مناطق زیر سلطه ستمکو هم مرز مناطق جنبش مصطفی کمال و حتی پشت جبهه نیروهایش بود. بیگمان ستمکو از فعالیت های سیاسی و دیپلماسی و فرهنگی سازمان های کردی استانبول بیخبر نبود. زیرا حداقل بوسیله سید طه که هم برادرز نش و هم یکی از همکاران نزدیکش بود باید با خبر شده باشد. همچنین باید از موضع کمال و جنبشش نیز در برابر آمانهای کرد در ترکیه کم و بیش آگاهی داشته باشد. ستمکو عمیقاً باور داشت که ایران ضعیف و ناتوان است و باید تلاش های کرد برای کسب قدرت و تأسیس یک مرکز مستقل کردی در آنجا متمرکز شود، برای تأسیس آنها هم به اسلحه و مهمات نیاز خواهد داشت که باید از جایی تأمین شود. ستمکو انگلیس را آرموده بود. حاضر نبودند به او پول و اسلحه بدهند. شوروی در وضعی نبود که بتواند به کرد کمک کند. منطقه نیز

بجز ترکیه کمالیست دولت دیگری نداشت. بویژه مناطق سمکو درست به مناطق اقتدار مصطفی کمال چسبیده بودند. از همین نظر هم موضع خود را در مورد کردستان ترکیه و عراق مشخص کرده است.

وقتی احمد تقی بهنگام دستگیری شیخ محمود از زبان بزرگمردان کردستان عراق در اکتبر ۱۹۲۰ (م/ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ-ق/مهرماه ۱۲۹۹ هـ-ش- مترجم) از او برای شورش در حمایت از ترک بر علیه انگلیس درخواست همکاری و پشتیبانی مینماید، در پاسخ میگوید: «اکنون انگلیس بسیار قویست، مجادله با او در مورد کردستان بسیار سخت است. باور نمیکنم ترکیه زبون هم بتواند با فرستادن نیرو به آنجا در امور سیاسی رواندوز دخالت کند. بهترین کار برای کرد امروز اینست که جنبشمان را در ایران متحد کنیم و موجودیت خود را در آنجا حفظ نمائیم، این برای وضع امروزمان بسیار خوب است و در آینده میتوانیم از آن استفاده کنیم.»^{۹۵} وی در گفتگویی نیز که در اکتبر ۱۹۱۲ (م/ذی الحجه ۱۳۳۰ هـ-ق/مهرماه ۱۲۹۱ هـ-ش- مترجم) در بارگاهش در چهریق با مصطفی یاملکی بعمل آورده است در این مورد عقیده خود را آشکارتر بیان میکند:

«پرسش: خوب تلاش میکنی کرد را رها و آزاد سازی، پس چرا قبل از هر چیز منطقه وان و اروم و بتلیس و هکاری و خارپوط را رها نمیسازی و مردمی را سازمان نمیدهی که مدتیست تحت ستم مصطفی کمالند؟...»

پاسخ: من چنین بمصلحت می بینم که ابتدا از ایران آغاز کنم، هیچ صلاح نمی بینم در این روزگار با ترکها میانه ام را بهم بزنم. زیرا آنان با تفنگ و فشنگ یاریم میدهند...»

ترکها بظاهری با سمکو دوستی میکردند. به او مقداری اسلحه و مهمات داده بودند و او نیز با تأمین خوراک که در آن دوران اهمیت ویژه ای داشت آنان را یاری میداد. ولی سمکو یک رهبر جنبش کرد و در تلاش تأسیس کردستان مستقل بود که این هم کاملاً با آرمان کمالیستها در تضاد بود. کمالیستها برای قیام مردم کردستان عراق بر علیه انگلیس و تسخیر ولایت موصل با همکاری برخی از کردهای آنجا، گروهی برهبری مردی از همان مکان بنام اوزدمیر بیگ به منطقه رواندوز فرستاده بودند. در نامه های میان کاربدستان ترک و فرمانده این بارگاه کوچک موضع کمالیستها برای سمکو روشن میشود که نمونه ای از آنرا در زیر می آوریم:

« دیار بکر ۴/۶/۱۳۳۸ (هـ-ق/۱۳ اسفند ۱۲۹۸ هـ-ش/۴ مارس ۱۹۲۰ م- مترجم)

استخبارات نمره ۱۷۴۵

به اوزدمیر بیگ قائم مقام

۱ - سمکو حيله گراست، با زرنگی خود خنجری را که برداشته تا موقع خود پنهان میدارد. آن مرد خیال استقلال درسر میپروراند. منظورش این است که تا در ایران قدرتش را فزونی میدهد و نیرومند میشود با ما میانه اش بهم نخورد و بدین ترتیب بمرام و هدف برسد.

۲ - پیروزی سمکو در میان عشایر کرد و بدین ترتیب بزرگ شدن و نیرو گرفتنش بفتح حکومت ملی ما (یعنی برای حکومت ترک مصطفی کمال) نیست. ولی در این روزگار بهم زدن ما با سمکو بر ایمان خوب نیست. اگر بتوانند بکوشند که با چنین تبلیغات و شایعه ای که عشایر را با آن طفره و آنانرا با سمکو دشمن کنند در حقیقت خدمت بزرگی برای حکومت انجام می دهند. مانند اینکه بگوئیم سمکو با پول انگلیس این شورش را میگرداند و خون کردها را برای خدمت انگلیس و منافع خود میریزد.

۳ - گروهی که اینجابه انداخته شد فعلاً به جوله مرگ می‌رود. پس از رسیدن شما به رواندوز و استقرارتان در آنجا بر حسب خیر و لزوم فرمان دیگری برای حرکت گروه و آمدن یا نیامدنش به رواندوز صادر خواهد شد.

۴ - مکاره (وسیله نقلیه) نداریم که توپ و مترالیوس (مسلل) با آن روانه کنیم میکوشیم آنرا نیز برایتان به انجام برسانیم

بنام فرمانده جبهه

رئیس ارکان حرب

بصری "۶۰"

همچنانکه آنان سمکورا دشمن شمرده‌اند، سمکونیز به آنان باور نداشت. بلکه چنانکه در گفتگوهایش با یاملکی گفته است ترکهارا برای کردها از عجم دشمنتر دانسته است ولی در آنزمان نیاز هر دو طرف را با هم گرد آورده بود. بویژه ترک وقتی که هنوز با نیروهای ارمنی و بعداً با فرانسه و سپس یونان در جنگ بود به بیطرفی سمکو نیاز داشت.

پس از یورش بزرگ ایران به نواحی زیر دست سمکو و فتح چهریق، وی به ترکیه عقب نشست. دوستی سمکو با کمالیستها بدادش نرسید زیرا موضع واقعی آنان در برابر او چنان بود که در این سند آمده نه چنانکه سمکو درک کرده بود. در خاک ترکیه یک نیروی کوچک ترک شبانه‌ناگهانی به سمکوتاخت تا او را بکشد. در این یورش همسرو برخی از همراهانش کشته شدند. پسرش اسیر گشت و همه طلاها و دارائیهایش بتاراج رفت و خود و برادرش بزحمت رهائی یافتند.

سمکو در سفرش به کردستان جنوبی نمایندگان انگلیس را در دیر بحرکه دید و سپس به سلیمانیه بدیدار شیخ محمود رفت. در آن هنگام در سلیمانیه نمایندگان ترک باشیخ محمود سرگرم گفتگو بودند. انگلیسها امیدوار بودند سمکو شیخ محمود را از دوستی با ترکها پشیمان کند. ولی سمکونیز بمحض رسیدن به سلیمانیه برای آزادی پسر و پس گرفتن پولهایش و کسب پشتیبانی بسوی ترکهارفت. او زیاد در سلیمانیه نماند زیرا آنجا در نتیجه تهدید بریتانیا تخلیه شد. به نواحی مرزی بازگشت و در آنجا با ترکها تجدید رابطه نمود. ترکها آنزمان با انگلیس و حکومت تازه تأسیس عراق بر سر ولایت موصل اختلاف داشتند. انگلیس میخواست آسوریان را در بادینان در مرز ترکیه سکونت دهد. ترک نیز میخواست سمکورا درگیر این بازی نماید. وی را به وان فراخوانده و وعده دادند که با پول و سرباز یاریش دهند که بکمک شیخ محمود برود بر علیه انگلیس بجنگد. طولی نکشید ترک و انگلیس مسأله خود را بشیوه مسالمت آمیز حل کردند. ترک نیازی به سمکو و شیخ محمود نداشت. به ایجاد مضایقت و تعقیبش پرداخت. سمکوناچار شد پس از شکست شورش ۱۹۲۵ (م/ ۱۳۴۴ هـ/ ق/ ۱۳۰۴ هـ- ش- مترجم) کردستان ترکیه چندین بار میان ترکیه و ایران و عراق از مرزها بگذرد تا سرانجام در اشنویه کشته شد.

۳-۶- بریتانیا

بریتانیا در ۱۹۱۹ (م/ ۱۳۳۷ هـ/ ق/ ۱۲۹۸ هـ- ش- مترجم) بادادن رشوه‌ای به و ثوق الدوله نخست وزیر و وزیر امور خارجه و دارائی پیمانی با ایران بست که در عمل ایران را زیر سلطه بریتانیا قرار میداد. سیاست بریتانیا درباره ایران بطور خلاصه چنین بود: ایران یکپارچه و نیرومند بماند. از اینرو کرد فرصت نداشت پشتیبانی بریتانیا را از خواسته‌های ملی خود در ایران بدست آورد. بهنگام

سفر ویلسن به سلیمانیه برای تشکیل جلسه با شیخ محمود و دیگر بزرگان کرد، وقتی مسأله کردهای ایران پیش کشیده شد و برخی از بزرگان کرد ایران آرزوی اتحاد با کردستان عراق را ابراز داشتند، ویلسن نپذیرفت.

در کنفرانس پاریس با اینکه نمایندگی کرد مسأله کرد ایران را میان آورد، ولی در پیمان سور کردستان ایران بطور کلی نادیده گرفته شد. همچنین وقتی که سمکو بوسیله بابکر آقای پشتدر با انگلیس تماس گرفت و بعداً سیدطه را بدیدار کمیسر عالی در بغداد فرستاد، وعده هیچ مساعدتی داده نشد. خلیهها از سمکو پرسیده اند که چرا با انگلیس توافق نمیکنند. وی توافق با انگلیسیها را رد نمیکرد و بسیار هم با آنان کوشش نمود ولی ایشان هیچ کمکی نکردند و پشتیبانی نمودند. زیرا پشتیبانی از جنبش ملی کرد ایران با سیاست آنها همخوانی نداشت و خودش نیز بعزت قتل مارشیمون و رفتارش با مسیحیان، پیش آنان بدنام شده بود. میس بل در این باره میگوید، سمکو با بیانیه ای که میجر نوئل در ژوئن ۱۹۱۹ (م/رمضان ۱۳۳۷ هـ/ق/خرداد ماه ۱۲۹۸ هـ ش - مترجم) درباره مسأله کرد انتشار داد بیشتر به حاکم عراق نزدیک شد ولی بعزت پیمانی که با ایران بستیم هیچ امیدی به حمایت از تشکیل یک اتحاد ملی میان کردهای ترکیه و ایران برایش نماند. گذشته از اینهم میترسید بخاطر رفتار بدش با مسیحیان مجازات شود.^{۶۱}

سمکو پس از شکستش در ایران به کردستان عراق روی آورد، در دیره^{۶۲} و بحرکه نمایندگان انگلیس را دید و دو پیشنهاد پیش روی آنان قرارداد؛ کردان با انگلیس همکاری کنند، در مقابل، آن کشور هم برای تشکیل دولت کردستان از آنها پشتیبانی کند، یا اینکه برای آشتی با ایران و با بازگشت سمکو از راه جنگ به جای خود او را یاری دهند.^{۶۲} آخرین دشمنی انگلیس با سمکو این بود که؛ وقتی وی زیر فشار روسیه به ناچار به کردستان عراق رفت، کمیسر عالی بریتانیا در بغداد از حکومت عراق خواست برای سرکوب او با ایران همکاری کند.^{۶۳}

۶ - ۴ روسیه

سیاست روسیه درباره کرد پیش از آغاز جنگ و در سالهای نبرد عبارت بود از بی توجهی به خواسته های این ملت. همه تلاشهای عبدالرزاق بیگ بدرخان، کامل بیگ بدرخان، سمکو، شیخ عبدالسلام بارزانی، ملا سلیم خیزان و سیدطه شمزینی سودی نبخشید. روسیه روی همکاری آسوری و ارمنی شرط بندی کرده بود، نمیخواست بخاطر کردان آنها را از خود برنجاند.

روسیه پس از پیروزی اکتبر، گرفتار مشکلات درونی و محاصره دول اروپائی شد. میخواست حلقه محاصره را بشکند و نگذارد نفوذ دول امپریالیستی به مرزهای جنوبیش برسد، بدین منظور نیز بر عکس دوران فیصر که با بریتانیا و فرانسه و ایتالیا برای تقسیم عثمانی و ایران توافق کرده بود، سیاست حکومت شوروی الغاء همه توافقاتنامه های پیشین و ایجاد دولت های نیرومند در ایران و ترکیه و افغانستان بود. آن کشور از ارمنیان و آسوریان دست کشید و به امور درونی و رویارویی با همکاری همگانی دنیای سرمایه داری بر علیه خودش، سرگرم بود و فرصت دخالت در امور داخلی ایران و ترکیه را نداشت. از اینرو هم نخواست به انقلابیون ایران و ترکیه کمک کند، بلکه حکومت مرکزی آنها را یاری داد و با ترکیه کمالی و ایران و افغانستان پیمان دوستی بست.

سمکو نیز که خود باروس رفت و آمد کرده و پیش از جنگ به تفلیس سرزده و از نزدیک فرماندهان را دیده بود. بویژه که پس از توافق ۱۹۰۷ (م/۱۳۲۵ هـ/ق/۱۲۸۶ هـ ش - مترجم) روس- بریتانیا که روسها به آذربایجان آمده و در زمان جنگ او را دستگیر کرده و به قفقاز برده بودند و بعداً تحت نظر درخوی و سپس بیطرف در چهریق نشسته بود. وی طی سالهای در بدری که هنوز در منطقه باشقله کردستان ترکیه بود بدعوت خالد بیگ جبرانی رئیس "جمعیت استقلال کردستان" از راه کنسول شوروی

درارومیه باروسهاتماس گرفت و دوپیشنهادپیش روی آنان قرارداد: همکاری کردان باشوروی در برابرحمایت ازآرمانهای ملی آنان، وگرنه، پیش کاربدستان ایران بکوشندکه او به جای خود بازگرددو آنان سلامتشر را تضمین کنند.

اتحادشوروی حاضرنبودازجنبش کردحمایت کند زیرا باسیاست آن کشور درباره ایران و ترکیه نمیگنجید. روسیه شوروی درآن زمان میخواست دولتهای ایران و ترکیه نیرومندباشند و بتوانند خود را دربرابر فشار دول اروپائی دشمن خود نگاه دارند و زیرسلطه آنان نروند. همچنین پیمان "دوستی و همکاری" با آنها امضاء کرده بود. نمایندگان شوروی در پاسخ به آگاهی او رساندند که درخواست اولش باسیاست آنان نمیخواند و نمیخواهند به کردهانیز دروغ بگویند. درباره خواهش دوم، آمادگی خود را برای کمک به او اعلام کرده بودند، در نتیجه همین سیاست بود که آن کشور به درخواستهای شیخ محمود در عراق و شیخ خالد بیگ و جمعیت استقلال کردستان و سمکو در ایران پاسخ نگفت.

۷ - سالهای دربدری

۷ - ۱ شیخون ترکیه

حاج مصطفی پاشایامملکی درماه اکتبر ۱۹۲۱ (-) م/ربیع الاول ۱۳۴۰ هـ/ق/مهرماه ۱۳۰۰ هـ-ش- مترجم) سری به سمکوزد. از این دیدار نیز چند هدف داشت؛ بالاتر از همه، برانگیختن سمکوبود بر علیه کمالیستها، که آنها را بزرگترین دشمن کرد میدانست، همچنین اعلام پشتیبانی از سمکو و آمادگی برای همکاری با او و دگرگونی رنگ جنبش او از یک جنبش نامنظم عشیره ای به یک جنبش سازمان یافته سیاسی- ملی؛ یا مملکی نتوانست هیچیک از اهدافش را تحقق بخشد، در عین حال دور کردن بیشتر کمالیستها را از سمکو موجب گردید.

سمکو در برابر یورش بزرگ ارتش ایران باتکیه بر دوستی پیشین خود با کمالیستهای سوسی مرز ترکیه عقب نشست. وی انتظار داشت یاریش دهند. سرتیپ جهانیانی بلافاصله کار بدستان ترکیه را از عبور سمکو بداخل خاک آنان آگاه ساخت و درخواست نمود که سمکو را بگیرند و به ایران پس بدهند.^{۶۴} ترکها از سوئی با همه جنبشهای کرد دشمنی داشتند، که سمکو در این مرحله سیمای درخشانی داشت، از سوی دیگر دیدارش با مملکی دشمن خونی مصطفی کمال و کمالیستها این ترس را بمیان آورده بود که شورش را بداخل کردستان ترکیه بکشاند. ایران هم درخواست دستگیری و استرداد او را داشت. ترکها میخواستند باشکست سمکو از فرصت استفاده کنند، با کشتن او جنبش را برای همیشه پایان دهند، که ممکن بود به کردستان آنجا نیز سرایت و در حالیکه سرگرم جنگ با یونان بودند برایشان درد سر بزرگی ایجاد کند. شبانه یک نیروی کوچک ترک ناگهان بر بارگاه سمکو تاخته یکی از همسران و چند تن از مردان معتبرش را کشتند و پسرش خسرو دستگیر شد و تمامی دارائی و پولیکه همراه داشت بدست ترکها افتاد و خودش و برادرش احمد آقا با گروهی از سوارانش با فلاکت رهائی یافتند.^{۶۵} ترکها دنبالش کردند و در تنگنا قرارش دادند. سمکو به "دیری" در اربیل در کردستان جنوبی روی آورد.

۷ - ۲ سمکو در کردستان جنوبی

در حالیکه سرتاسر عراق زیر سلطه انگلیس بود، بخش‌هایی از آن دارای شرایط ویژه‌ای بودند. شیخ محمود در سلیمانیه ملک کردستان بود. ترک‌ها با همکاری گروهی کرد دشمن انگلیس نیروی کوچکی به رواندوز فرستاده بودند و میخواستند ولایت موصل را به ترکیه ملحق کنند. انگلیس هم میخواست آنرا ضمیمه عراق نماید. این نیروی کوچک ترک در دسری جدی برای بریتانیا ایجاد کرده بود، از اینرو میخواست از هراه ممکن آنرا بیرون براند. شماری از نقاط کردستان تحت تسلط هیچ طرفی نبودند. میان شیخ محمود با انگلیس بهم خورد بود. ناسازگاری‌ها داشت دوباره سر بر می‌آورد. شیخ محمود بانروی ترک در رواندوز و از راه آنها با کمالیستهار و ابطی دوستانه بهم زده بود. انگلیس از موضع شیخ محمود در مناسباتش با کمالیستهار ناراحت بود. مورد حمله قرار گرفتن سمکو از سوی ترکیه و آمدنش به کردستان عراق برای انگلیسها فرصتی بود که میخواستند از آن استفاده کنند، تا از راه او بر شیخ محمود تأثیر بگذارند و میان‌اش را با ترک‌ها بر هم بزنند. آنها سمکورا به اربیل دعوت کردند و یکی از همکاران شیخ محمود بنام عزت توپچی را بدنبالش فرستادند که او را بیاورد. سمکو به آنان اطمینان نداشت و میترسید بدرخواست آسوریان دستگیرش کنند. از اینرو به اربیل نرفت، بلکه به روستای بحرکه^{۶۶} رفت و از آنجا به رود بدل کردن پیام با شیخ محمود پرداخت.

۳ - ۷ گفتگوی انگلیس و سمکو

ادمونز گفتگوی خودشان را با سمکو چنین بازگو میکند:

"... روز چهارم نوامبر برای گفتگوی "لاین" با هواپیما به کوی رفتیم، در پنجم نوامبر عازم اربیل شدم. در روز ششم بالاین- که با تومبیل از کوی بازگشته بود- و احمد فندی و لیتل دیل با تومبیل رهسپار دیدار سمکوشدیم. دیدار در روستای بحرکه متعلق به قبیله "گردی" واقع در ده میلی کنار راه "دیره" انجام گرفت. سمکو با برادرش احمد و دوسه خویشاوند که ترو حدود بیست تن از ملازمانش آمده بود... گفت احساس آزرده‌گی و رنجش خاصی نسبت به ایرانیان ندارد - همانقدر که خورده است همانقدر هم زده است، اما می‌خواهد با ترک‌ها تصفیه حساب کند، که قول داده بودند از او حمایت کنند و پشت به او کرده‌اند. تعجب کرد از اینکه دید، سخت مقید حساسیت ایرانی‌ها هستیم، چرا که همه میدانند در تمام طول مرز ایرانی‌ها با ترک‌ها که ما را از رواندوز و رانیه رانده‌اند و هنوز هم آشکارا با ما می‌جنگند همکاری میکنند. گفت به این امید آمده بود که ما آماده خواهیم بود از آزادی کردها از یوغ و حکومتی که با آنها دشمنی دارند پشتیبانی کنیم، اگر اشتباه کرده‌است در این صورت هیچ مایل نیست از ما درخواست پناهندگی کند بلکه میان قبیل‌اش باز می‌گردد و خود دست‌تنها منت‌های کوششش را میکند." ^{۶۷}

احمد تقی گفتگو را از زبان سمکو چنین بازگو میکند:

"انگلیسها و ترک‌ها هر دو در مورد آزادی کردستان بمادروغ می‌گویند، هر وعده‌ای که بدهند و هر سخنی که بگویند دروغست و فریبمان میدهند، انگلیس می‌خواهد هر کردی را چونوگری برای مصالح و منافع خویش به کار و فعالیت بگمارد و چون می‌موند بمیل خود برقصاند و ماراد بر برابر ملت‌مان شرم‌نده سازد. اینکار هم از من بر نمی‌آید.."

هنگامیکه از جای خود گریختم و ترک‌ها حمله کردند، براهنمائی و تشویق سیدطه برای دیدار و توافق با انگلیسها بمنطقه "دیره" از لشکر اربیل عراق آمدم. حاکم سیاسی انگلیس با سیدطه در آنجا دیدنم آمدند، مفضلاً گفتگو کردیم، به او گفتم: "من کردم و مصیبت زده و دشمن فارس‌هایم در ایران، اکنون دشمن ترک نیز شده‌ام و چون زخم را کشته و پسر مرا اسیر کرده‌اند. شما انگلیس‌هایزبا "جمعیت کرد" در استان بول گفتگو کرده و وعده‌های بسیاری داده و هیچیک را بجای نیاورده‌اید، از اینرو کردها

بامصطفی کمال بتوافق رسیدند، همچنین در کردستان جنوبی هم شما اداره حکومت شیخ محمود را برهم زدید، آنانهم بناچار با کمالیستها متفق شدند و ایشانرا به رواندوز در کردستان جنوبی آوردند. اکنون نیز من از طرف هر کردی در همه کردستان شما میگویم؛ اگر راست بگوئید و واقعاً برای دادن استقلال به کردستان گام پیش بگذارید، من هم خود آماده ام و قول میدهم کرد را بشما متحد کنم، اگر نه، تنها از شما میخواهم کمک کنید به جای خود بازگردم، حال با جنگ با ایران، یا با آشتی بر اساس وعده و قول شما.

حاکم سیاسی انگلیس در پاسخ گفت: فعلاً میخواهم بدانم شما که کوچ کرده اید برای نیازمندیهای خود به چقدر پول احتیاج دارید؟

اسماعیل آقادر پاسخ گفت: هیچ نوع احتیاجی نداریم، من مهمان برداران دلیر کردم، تازه حضرت شیخ محمود ۵۰۰ لیره طلا برایم فرستاده است.

آنگاه حاکم گفت: "پس بنظر شما چگونه است اگر سیدطه را حاکم رواندوز و حریر و برادرت احمد آقار حاکم بادینان کنیم؟"

اسماعیل خان از این گفته حاکم بسیار دلگیر شد و گفت من و سیدطه کوچ نشینیم و در دیره نشسته ایم. این منطقه باشما در حال شورش است. من بیشتر برایت روشن کردم، اگر راست میگوئید باید پیش از هر چیز استقلال و آزادی کردستان را در نظر بگیرید، سازماندهی و انتصابات منطقه باید بمیل مردم منطقه باشد نه بمیل من و تو، بنظر من میخواهید ما را با پذیرفتن این درخواستها، با کردهای کردستان جنوبی دشمن و در میان آنان خوار سازید، چرا بجای گماردن حاکم برای رواندوز و حریر از ترتیبات و تشکیلات تأسیس استقلال کردستان سخن نمیگوئید و مرا چون نمانده نزد شیخ محمود نمی فرستید که در این اتحاد شرکت کند؟ متأسفانه و با نگرانی بسیار میخواهم بگویم که خواسته های نارواست.

حاکم سیاسی پس از قدری تأمل گفت: این خواسته های شما را نمیتوانم منتقل کنم و نه قبول، زیرا در توان من نیستند، بفرمائید بهاریل برویم، در آنجا نماینده سیاسی را از بغداد برای بحث و گفتگو درباره این موضوع خواهیم آورد.^{۶۸}

۴ - ۷ پیامهای سمکو و شیخ محمود

سمکو در همان مدتی که در بحرکه بود، تلگرافی باشیخ محمود به تبادل نظر پرداخت. پیامهای هر دو برای آگاهی از چگونگی تلاش کردان و سیاست بریتانیا درباره آنان ارزشی تاریخی دارند. روزنامه های ایران میبایستی درباره سفر سمکو اخبار نادرستی انتشار داده باشند، زیرا "ژورنی کوردستان" زبانه حال حکومت کردستان تکستهای پیامهای ردوبدل شده میان هر دو را بدون تغییر بدین ترتیب انتشار داده است:

بتاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۴۴ (ه-ق/ ۹ آبانماه ۱۳۰۱ ه-ش/ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۲ م- مترجم) شماره ۷۰ مجله ستاره ایران مخالف حقیقت بعضی نشریات کرده بود، برای تصحیح افکار عمومی سرداران و منوران کرد مجبور شدیم مخابراتی را که میان حضرت ملک کردستان و جناب سمکو و سیدطه جریان داشته درج و نشر کنیم:

سلیمانی

بحضور حکمدار اعظم کردستان

امروزه مقدرات کردستان تودیع دست مبارکتان شده است. مناسب نمی دانیم هیچ کاری بدون امر ذات حکمداران تان انجام گیرد. به ماها که ملت کرد مغدوریم رحم نمی کنند. استرحام می کنیم در هر خصوصی معاونت بفرمائید برای استخلاص این وطنمان.

۱۴ کانون اول ۳۳۸ سمکو

اربیل

قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا

البته تقدیر میفرمائید که بتنهائی در راه احقاق حقوق ملت کرد بیش از هر کسی تا چه حد فداکاری کرده ام و به این نسبت نیز فلاکت دیده ام. امروز هم باتفاق قهرمانی چون ذات وطنپرستانه شما برای رسیدن به عین غایه درجه تمایلم احتیاج به ایضاح ندارد، به تقدیر وجدان جنابتان حواله اش می کنم، لکن باید برای مدافعه حقی باشد که بدون قوت، بدون تکیه، بدون معاونت، بدون حق، خودمان را در جدال و معرکه جنگ بیندازیم و برای گرفتن غایه ملت کرد باشد که حیات این قوم را سوق فنا کنیم، امروز حقی رسمی به ملت کرد ماداده نشده که سبب جنبش و مدافعه دشمنان خارجی شود و هر چند ما خواستار لطف و حق شده باشیم بانواع وعدو بهانه اهمال شده است.

۳ ماه قبل حکومت فخیمه بریتانیا یک درصد معاونتی را که وعده فرمود بجای نیاورد تا من هم ملت کرد را با استقلال امیدوار کنم. برای حق جنگ را دوست دارم و برای ناحق دوست ندارم که خون مسلمانان کرد را بریزم. اگر لطفا حق خودمان بباخشیده شود برای هر فداکاری و دفع و تبعید معترضانمان آماده ایم و گرنه تنها برای اطاعت مطلقه حکومت فخیمه قطعاً قول میدهم که بیطرف و صادق در مقابل دولت معظمه بریتانیای مانم.

اگر بیش از این لزوم به مذاکره بود تشریف فرمائیتان را رجاء و تایید احترام می کنم.

۱۴ کانون اول ۳۳۸ محمود

سلیمانی

بمخبر حکمدار افخم

بجز حکومت انگلیس کسی نیست حقوقمان ببا بخشد و در مقابل لطفی که بمامیکنند انتظار خدمت دارد. این حقوق را بی شبهه میتوانیم محقق سازیم. اگر تنها از جانب حکمداریتان اراده ای بر بیرون راندنشان باشد بعون الله بدون خونریزی مسلمانان از اینجا بیرونشان میکنیم و حقوقمان را هم بهر حال میگیریم. چنین بمصلحت می بینم دشمن را با هم از میان خود بیرون کنیم و حقوقمان را هم با هم از حکومت بریتانیا و اعراب بگیریم.

۱۴ منه سمکو

اربیل

قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا

حقیقتاً برای هر نعمتی اختیار زحمت و برای هر لطفی عرض تشکر لازمست. لکن برای لطفی که روادیده نشود اختیار کلفت کردن چنین مینماید که فدای موجودیت شود برای منافع دیگران. بغیر از حکومت بریتانیا آنکه حق حیاتمان دهد و امید سیادت از او برود کسی را گمان نمی برم. قیام کردن در مقابل معترض این حقوقی که بمرحمت بمابخشیده میشود آنگه مشروع میدانم که بدون سبب بدون شرط به مجادله رفتن را هم همانقدر غیر معقول همه ملت کرد بی تردد برای دفع دشمن خود حاضراست بشرطی که حکومت بریتانیا چنانکه وعده داده آنرا بجای آورده ملتمان را تایید کند و بمرحمت حقوقمان را تقدیر بفرماید و از حرکتی که در برابر دشمنان میشود مادیاً کمکمان کند ولی امروزه معترض وطن و دشمن ملت را نمی شناسم. کی حقمان را میدهد و چه حکومتی تعرض حقوقمان را می کند. بدون دانستن سبب، بدون دیدن حق مجادله چرا کنیم، و برای منفعت کی خون بریزیم. اگر به این حال راضی باشیم معاونتی از کرد بدنبال خود نخواهیم دید، زیرا اگر بپرسند برای چه حقی مدافعه و خون را فدا میکنید؟ پاسخی نداریم که بدهیم. دیگر بجای دشمنی غیر رسمی اطاعت کردن از حکومت و بیطرفانه در منزل را مناسبتر میدانم.

۱۴ منہ محمود

سلیمانی

بحضور حکمدار عالی

دستان رامی بوسم. خود را خوشبخت میدانم که مظهر توجیهتان باشم. معروضاتم را برای حضرت اسماعیل آقا ترک کردم. افندم.

۱۴ منہ سیدطه

اربیل

به حضرت برادر محترم خودم سیدطه افندی

بی قید و شرط از آن لطف و توجهات داعی نوازانه تان متشکرم که در حقم روادیده شده. جواب او امر اسماعیل آقا را تقدیم داشته ام. من کردم زیرا بکردی زیستن را سعادت میدانم مفتون سویه ملت پرستانه قهرمان کردم.

۱۴ منہ محمود ۶۹

سمکودر آمدنش به کردستان جنوبی امیدوار بود بریتانیا در ایران و ترکیه و عراق از جنبش ملی کرد برای تشکیل یک دولت کردی پشتیبانی کند ولی آنها نمیخواستند بر علیه ایران هیچ کاری انجام دهند و میخواستند دولت ایران همچنان بماند و دولت عراق تأسیس شود و کردستان سرشار از نفت نیز بخشی از آن باشد. ایجاد دولت کرد در هیچ جای کردستان در برنامه انگلیس نبود. سمکو هیچ امیدی به آنان نیست و به سلیمانیه بدیدار شیخ محمود رفت.

۷ - ۵ دیدار از سلیمانیه

رفیق حلمی مینویسد "تلگرافهای میان شیخ محمود و سمکو انگلیسها را امیدوار کرده بود. از اینرو اجازه دادند که سمکو به سلیمانیه بیاید، چون این شایعه نیز پخش شد، آن شهر بیکباره خروشید، نام و آوازه سمکو و بحث و روایت دلیری و قهرمانی این کرد نام آور مدتی بود که به کردستان عراق رسیده بود. از اینرو آمدنش به سلیمانیه برای قضیه کرد مزده بشمار می‌آمد و امید میهنپرستان را تجدید می‌کرد. سمکویا اسماعیل آقارئیس عشیره شکاک جایگاه بلندی در دل هر کردی داشت و قهرمانی ملی شمرده می‌شد. حکومت‌های ترکیه و ایران بدیده‌ای پراز گمان و کینه او را مینگریستند، از اینرو آمدنش به سلیمانیه مسأله کم‌اهمیتی نبود، بزرگو کوچک، از مرد و زن درباره این سفر گفتگو می‌کردند و بیتابانه دیده‌براه بودند، رسیدن آن قهرمان را انتظار میکشیدند و میخواستند که ساعتی زودتر بیدارش شاد شوند. آن‌انکه کرد و میهنپرست بودند سمکورا چون قهرمانی ملی مجسم می‌کردند و امید داشتند که با آمدنش "مجرای سیاست" دگرگون شود تا کفه ترازوی کردیگری بالا رود و شیخ محمود را از آن "دوراهی" که پیش رویش بود بر سر راه مقصود قرار دهد، یعنی رویش بسوی مسأله کردستان برگردانده شود. مصطفی پاشا پیش از همه خوشحال بود، از حالی که در آن میزیست به حال دیگری دگرگون شده بود، خود را چاپک کرده و به پسری چهارده ساله تبدیل شده بود، اونیز سودای دیگری در سر داشت، انتظار داشت شیخ محمود را بسوی هدف خود بکشد، بدین خیال بود که سیاست انگلیس اجرا شود، پیش از هر چیز ترک‌ها را از رواندوز بیرون برانند، مبارزه و آشفتگی به کردستان ترکیه برسد و خلاصه برای شکستن کمر مصطفی کمال میکوشید.

آمدن سمکو به سلیمانیه داشت نزدیک میشد آنگاه بفرمان ملک، خانه شیخ مصطفی نقیب تمیز و مرتب شد. روز آمدن سمکو همه مردم سلیمانیه بیکباره از خانه‌ها بیرون ریختند. اغلب سواره‌عشاری‌دور و روبر به استقبالش شتافتند. شهر چون عروس آراسته شد. طی مراسمی همگانی و جشنی ملی، استقبالی بسیار شیرین و شاهانه از او بعمل آمد، یک شب قبل از رسیدنش سلیمانیه چون لانه زنبور شلوغ شد، سوزن می‌انداختی بزمین نمی‌خورد. تا بر آمدن آفتاب چشم کسی بحواب نرفت. عجب اینکه ترک خواهان هم در شادی بودند. آنان حتی از کرد پروان هم ذوق زده تر شده بودند. چنین مینمود که نزد گروه ترک خواهان هم آمدن سمکو مایه امید بود و برای موفقیت سیاست ترکیه و منظور خود آنا سودمند میدانستند. خورشید غروب کرده بود که نامه‌ای از مصطفی پاشا دریافت داشتیم. از من میخواست که همان شبانه یک آواز ملی کردی تنظیم کنم و به دانش آموزان یاد دهم تا در استقبال از سمکو خوانده شود. فوراً به دبیرستان رفتم. شب به روز در آمده بود، از اینرو دانش آموزان به آسانی گرد آمدند. تا جمع شدن آنها من هم آهنگی آماده کردم. تانیمه شب با گروه دانش آموزان آواز خوان سرگرم بودم و همه چیز بانجام رسید. دانش آموزان از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پایشان روی زمین بند نمی‌شد، خیال نداشتند شب کمی بخوابند. بمنزل رفتند تا خود را آماده کنند برای فردائیکه جشن کرد بود و به پیشباز قهرمانان کردستان میرفتند....

فردای آن شب اهالی شهر سلیمانیه پیش از بر آمدن آفتاب از کوچک و بزرگو زن و مرد به کوچه‌ها ریخته بودند، دانش آموزان مدارس در کوچه‌ای که به خانه شیخ مصطفی میرفت با عسکرها و پلیس در برابر هم صف بسته بودند، برای نگاه داشتن و سازماندهی آنان، افسران و آموزگاران بجایکی درآمد و شد بودند، مردم تا میرفت بیشتر میشدند و در آن دشت و کوچه نمی‌گنجیدند. تالار و پیش ایوان و پنجره‌ها و پشت بام مسجد بزرگو دکانها و بازار در جنب و جوش بودند. روستائیان نزدیک شهر سلیمانیه بیکباره به شهر ریخته بودند، بدنبال اینها و دیده‌براهی بیتابانه، نزدیک ظهر اتومبیل سیدقادر رئیس الرؤسا پدیدار شد. مردم بار دیگر خروشیدند و در هم لولیدند. آموزگاران خونگرم و افسران چاپک آماده شدند و بسوی دانش آموزان و سربازان رفتند. اینک برای کرنش "سلام" دیده‌براه اشارتی بودند. صف دانش آموزان در برابر صف سربازان چون دو خط مستقیم با حطکش کشیده شده ایستاده، و دیده به دهن افسران و آموزگاران خود دوخته بودند، ناگهان اتومبیلی سر رسید و درهایش گشوده شد. بالای بلند و کشیده سمکو در کنار سیدقادر نمایان شد، پلنگ کردستان در لباس نظامی چون ژنرالی گام پیش نهاد. نگاهی به مردم انداخت و بنشانه سلام هر دو دست را بیکباره بلند نمود، اینک هلهله و کف زدن‌ها و گلباران و فریاد زنده باد! زنده باد! از سوئی و از سوی دیگر غرش توپ آغاز شد. اشک شادی در چشمان میهنپرستان حلقه زده بود و برای لحظه‌های هوش را از دست دادند. در تاریخ

روزهای خوش سلیمانیه پس از روز بازگشت شیخ محمود از هندوستان، این نخستین روز شادمانی و میمنت بود. سمکومیبایستی از جلوصفدانش آموزان و سربازانی که در حال احترام ایستاده و دیده‌براه ورودش بودند تارشدودو از آنها سان ببینند. اوبا گامهای منظم و آهسته بسویشان در حرکت بود. در آن هنگام به یکی از شاهانی میمانست که در فکر و خیال کردها زندگی میکنند. شاگردان ضمن خواندن آواز، خوشامدگوئی و گلباران را آغاز کردند و سربازان باتفنگهای براق به سلام ایستادند، تصویر آن لحظه اسماعیل خان و دسته سواران مسلح شکاک میبایستی در صفحات تاریخ ثبت برسد. سمکوبا اینکه خود لباس نظامی بتن داشت، نشانه نژاد کردی اونیز در جای بلندی خود نمائی میکرد، یعنی یک کلاه کردی شکاک نیز برداشت و چند دستمال ابریشمی کلاغی بدوران پیچیده بود و مردان همراهش بالباس کردی شکاک از کردستان شمالی، رهاوردی ارزشمند، یعنی منظره ای زیبا از برادران شمالی برایمان آورده بودند، مصطفی پاشا دوست دیرین سمکو، باگفتاری گرم و قوی داستان مفصل این شیربچه را بازگونمود و تاریخ قهرمانی و میهنپرستی سمکو و مصایبی را برایشان سرود که در این راه بر سرش آمده بود.^{۷۰}

شماره ۸ روزنامه "ژرژ کوردستان" زبانه حال حکومت کردستان رپرتاژ مفصلی درباره رفتن سمکو به سلیمانیه بدین شرح نوشته است:

"قهرمان کردستان حضرت اسماعیل آقا - سمکو

هفته پیش جناب طاهر افندی سرکاتب حضرت ملوکانه بایک قوای سواره برای استقبال حضرت قهرمان کردستان، جناب اسماعیل آقا تشریف فرما شدند، روز هفتم نوامبر ۳۹ که منزل جناب آقا به سلیمانیه نزدیک شد، حضرت رئیس الروساجناب شیخ قادر افندی در معیت مبارکش و رئیس ستون ژاندارمری بانیروئی فراوان کل اشراف مملکت موجود بودند، برای استقبال حرکت فرماشد و تشریفش در نزدیک منزل به استقبال او رفت.

روز هشتم نوامبر ۳۹ عموم دوایر حکومت تعطیل شد، اهالی دکانها رابستند. عموم سادات کرام بامأموران عسکری و ملکی روسا و اشراف و منوران و اهالی محترمه برای مراسم استقبال نزدیک نیم ساعت سواره و پیاده حرکت و روبراه استقبال انتظار کردند. جناب رئیس داخله باجناب کاپیتان چپمن وکیل فخامت کمیسر عالی با اتومبیل و سایر روسای حکومت قسمأبأ اتومبیل تاساعتی راه استقبال کردند. همه روسای عشایری که در سلیمانیه حاضر بودند هرکس خود با دارو دسته اش بصورتی منظم و جداگانه وارد مراسم استقبال شدند.

پس از ترتیب و تنظیم این مراسم، گردونه حضرت جلالت ملک دامه شوکته ساعت ۶ کردی از شهر نزدیک نیم ساعت را باستقبال تشریف فرما شدند. در جایگاه مخصوص انتظار و استراحت فرمودند. همینکه تشریف مبارک حضرت آقای نامدار بریاست کماندان قوای ملی نزدیک شد. عموم قطعات سوار ملی ملوکانه از ساعتی راه مانده به شهر تا کنار شهر در هر دو طرف راه صف بسته احترام و سلام بودند و عرض تعظیمات و تبریکات نمودند. پس از آنکه که حضرت آقای نامدار باجناب احمد آقا برادر محترم و سایر اقوام و معیت مبارکش و روسای کرام و ذی الاحترام عشیرت پشدر جناب بابکر آقا و جناب عباس آقا و سایر روسای پشدر و منگورو اجاق در خدمت جناب رئیس الروساجناب شیخ قادر افندی کاملاً بموقع مخصوص جلالت حضرت ملک نزدیک شدند، آنگاه گردونه حضرت تاجدار نیز اندکی جلورفت. از هر دو جهت مصافحه و بیان خوشامد و تبریکات و لوازم محبت و حرمت فوق العاده بجای آورده شد و بهاراده ملوکانه حضرت آقای محترم در گردونه مخصوصه ملوکانه اخذ موقع فرمود و در خدمت حضرت ملک به شهر بازگشتند.

امراء و ضابطو عساکر منصوره کردستان هم در خارج شهر بصورتی منظم صف بسته احترام و سلام بودند، رسم تعلیمات و سلام را ایفا و بسیاری آواز وطنی خوش خواندند و دعای ترقی و موفقیت حکومت و ملت کرد کردند، از طرف جلالت حضرت ملک و حضرت آقای نامدار

تفتیش عسکرهاشد، یک یک مظهر سلام شدند. بعد عموماً به خانه موقع مخصوص حضرت آقای محترم دعوت گردید و در جلودرگاه توقف فرمودند و در آنجا همه شاگردان مکتب بصورتی منظم در صف حرمت و انتظار ایستادند. آواز و اشعار میهنی کردی موثر فراوانی خواندند که دل سامعین را آب میکرد.

از طرف شاگردان مکتب بمناسبت آن روز مبارک و آن ذات محترم نطقی زیبا و روان ایراد شد، که عرض خوشامد حضرت آقای نامدار، دعای بقای موفقیت و ترقی حضرت ملک و ملت کرد بود، در این استقبال منتظم و در این منظره محتشم عادتاً عالم کردیت و قومیت احیا گردید، سپس مسافری محترم در خدمت حضرت جلالت ملک به مقام خصوصی خود تشریف بردند

حقیقتاً آن روز روز تاریخی و بسیار مقدسی است. مانمی توانیم معالی و مدح و ثنای خدمات وطنپرستانه و اقدامات فداکارانه حضرت آقای نامدار را درک کنیم. لکن بنام عموم ملت کرد عرض خوشامد و تبریکات به حضرت آن قهرمان کردستان ورفقای محترمش تقدیم می‌داریم. از تشریف فرمائیشان اعلان مسارو افتخار و سعادت و موفقیت همه قوم کرد را از بارگاه کبریا استرحام می‌نمائیم. ”

همزمان با دیدار سمو از سلیمانیه چند افسر ترک؛ توپال رمزی، فوزی بیگ از سوی ترکیه از رواندوز برای گفتگو با شیخ محمود آمده بودند. از راه موصل نیز فتح‌امین عطار، برادرزن شیخ محمود و افسر ترک به سلیمانیه آمده بود. مدتی بود که میان شیخ محمود و اوزدمیر فرمانده نیروهای ترک در رواندوز، رفت و آمد نمایندگان طرفین ادامه داشت. اینها توانستند شیخ محمود را از انگلیس دور کنند و بمیان سیاست ترک بکشاند، سمکونیز پس از رسیدن با آن درآمیخت. شیخ محمود و سمو ۲۰ تن از مردان نامی کردستان عراق و ایران درباره حقوق کرد و تنظیم شیوه همزیستی کرد و ترک طوماری تنظیم و به ترکیه داده بودند.^{۷۱} یک هیئت نمایندگی هم از رفیق حلمی، احمد تقی و فتح‌امین عطار تشکیل دادند که همراه نمایندگان ترک، فوزی بیگ و رمزی بیگ برای گفتگو به ترکیه بروند.^{۷۲}

سمکو در گفتگوهایش با نمایندگان انگلیس هیچ وعده‌ای درباره حقوق ملی کرد نگرفته بود، از اینرو در رفتنش به سلیمانیه نه تنها نتوانست شیخ محمود را با آن کشور آشتی دهد بلکه خود نیز از انگلیسها برگشت و دوباره با ترکیه توافق نمود. در آن روزها میان شیخ محمود با بریتانیا کاملاً بهم خورده بود. انگلیسها از ساخت و پاخت او با ترکیه بشدت آگاهی داشتند و میخواستند او را برکنار و سلیمانیه را به دولت تازه تأسیس عراق ملحق نمایند.

ادمونز نقشه ساقط کردن حکومت کردستان را چنین بیان میکند:

”... بنابراین در شانزدهم فوریه با هواپیما به بغداد رفتم و در آنجا در کنفرانسی با شرکت سرهبری دابز، بوردیلین و خودم از یک سو و سرتیپ هوایی ا.ای. بورتن و فرمانده گروه، دبلیو.اف. مک‌نیس، بنماینده‌گی از ستاد فرماندهی کل، بر نقشه عملیاتی زیر توافق کردیم: (۱) در بیست و یکم فوریه کمیسر عالی محمود را تلگرافی به بغداد خواهد خواست؛ (۲) چنانچه از اجرای دستور سربازان نیروی هوایی بر فراز سلیمانیه اقدام به پرواز نمایی خواهد کرد و طی آن اعلامیه‌هایی را که عزل وی را اعلام داشته و به او پنج روز مهلت داده اند که بهمراه تمام اعضای شورای اداری به بغداد برود، بر سر شهر فرو خواهد ریخت؛ (۳) بمنظور تقویت واحدهای محلی و در مقام عملی پیشگیرانه در قبال هرگونه حمله ناگهانی در این جهت، دو گروهان از واحد چهاردهم سیک با قطار به کنگر بان اعزام و از آنجا با هواپیما به کرکوک منتقل خواهد شد. (۴) چنانچه محمود از ترک شهر سرباز زد سربازخانه و قرارگاه او بمباران خواهد شد. بمن نیز اختیار داده شد به سمو اطلاع دهیم که دولت ایران وساطت کمیسر عالی را پذیرفته است که او را عفون کند، و او را به ترک سلیمانیه تشویق کنم.”^{۷۳}

انگلیسها نتوانستند شیخ محمود را با تهدید برکنار کنند، از این رو مردم سلیمانیه را به بمباران تهدید کردند.

روز ۲۳/۲/۱۹۲۳ (-) ۷/م/رجب ۱۳۴۱ هـ - ق/۴/اسفند ۱۳۰۱ هـ - ش، مترجم) با هوایما به ریختن بیانیه پرداختند و از سمو خواستند سلیمانیه را ترک کند تا در بمباران آنجا دچار زیان نشود.

روز ۲۶/۲/۱۹۲۳ (-) ۱۰/م/رجب ۱۳۴۱ هـ - ق/۷/اسفند ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم) بیانیه دیگری برای شیخ محمود و سکنه شهر سلیمانیه با هوایما برای شهر ریختند، از آنان خواستند شهر را تحلیه کنند چون آنجا را بمباران خواهند کرد.

روز ۲۸/۲/۱۹۲۳ (-) ۱۲/م/رجب ۱۳۴۱ هـ - ق/۹/اسفند ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم) سمو سلیمانیه را ترک نمود، رشید وجودت که یکی از افسران همکار شیخ محمود بود برای مشورت با اوبسوی ناحیه مرزی همراه شد. شیخ محمود پس از آنها بالشکر به غار جاسنه رفت. سکنه شهر نیز به روستاها روری آوردند. در تاریخ و روشن با ممداد ۱۹۲۳/۳/۴ (-) ۱۶/م/رجب ۱۳۴۱ هـ - ق/۱۳/اسفند ۱۳۰۱ هـ - ش - مترجم) هوایماهای بریتانیا سلیمانیه را بمباران کردند.^{۷۴} سمو پس از ترک سلیمانیه از طریق روزنامه "پوژی کوردستان" سیاستنامه ای بدین شرح منتشر نمود: "بدعت و اراده حضرت جلالت ملک کوردستان و سیدالسادات جناب ملک محمود اول، دامه شوکته، با کمال شوق و شطارت برای کسب شرف زیارت حضرت ملک معظم به سلیمانیه آمدم. در هر خصوص مظهر توجهات و عنایات حضرت ملوکانه بودم از این رو با همه موجودیت خود عرض تشکر و افتخار میکنم و از شیوه انسانیت و حسات قومیت پرورانه که در مراسم استقبال از طرف جناب رئیس الروساو سادات کرام و روسا و مأموران نظامی و مدنی و حکومت و اشراف و منوران و اهالی کوردستان در حق شخص من روایده شده بود، بسیار متشکر و مفتخرم و حتی همه فلاکت و اذیت را که در راه آزادی و خلاصی این ملت بر سرم آمده از یاد برده ام. خداوند همه را موفق بدارد. سمو" ^{۷۵}

۸ - بازگشت به مرز

سمکو در سلیمانیه با ترکه‌آشتی کرد. حلمی در این باره مینویسد: "سمکو قلباً ترکه‌ها را دوست نداشت. از این هم گذشته ترکه‌ها تازه به او ضربه زده و برزخمش نمک پاشیده بودند، از این رو اگر میتوانست و امید پیروزی میداشت، بهر طریق میکوشید از آنان انتقام بگیرد، ولی اخبار بنوع دیگری بنظرش آمدند. تبلیغات اوزدمیر و هواخواهانش بسیار نیرومند و استادانه و کفه سیاست ترک بالا بود. از طرف دیگر نیز "خسرو" پاره جگر سمو پیش ترکه‌ها را سار ت بسرمیبرد. از خزانه پولش هم نزدیک به بیست هزار لیره طلا در وان در صندوق لشکر گذاشته شده و باقی مانده بود. نه در ایران و نه در ترکیه یک وجب زمین هم گیر نیارود که در آن بیاساید.^{۷۶}

ترکه‌ها قول دادند اسیران را آزاد کنند و پولهایش را پس بدهند و اجازه دهند در املاک خویش در ترکیه بنشینند. سمو سلیمانیه را بسوی منطقه باشقلعه که نزدیک محل زندگی خودش بود ترک نمود. کمالیستها خواستند در بازی سیاسی خود با انگلیس، در جریان آشفتگی قضیه موصل، در برابر تهدید آسوریان از او استفاده کنند. کاردستان ترک در وان از وی خواستند بمرکز ولایت برود و برای حکومت سرفروا آورد و وفاداری خود را اثبات کند، به او قول شرف داده بود که از این سفر سلامت بازگردد. فرمانده ترک در وان برای اظهار دوستی دو بست لیره و مقداری تفنگ و فشنگ بوسیله احمد تقی و رشید وجودت و یاور خود و هبی بیگ برایش فرستاد. سمو شرایط را قبول کرد و خود و شماری از مردانش به وان رفتند. کاردستان ترک با احترام از او استقبال کردند. سمو همان فرمانده اردو بود. یک هزار لیره از پولهای خودش را با مقدار دیگری اسلحه به او دادند.

بگفته منابع کرد کاربردستان ترک به سمکو گفته اند: "حکومت آنکارا مقرر داشته یک هزار سرباز در لباس ملی کردی همراه با همه نیروهایتان در اختیارتان قرار دهند، هر چه بخواهید حکومت برایتان آماده میکند با این نیرو به ایران حمله کنید و جاو مکان خود را پس بگیرید، برادرت احمد آقا را در آنجا بوکالت خویش بگمار و خود نیز با نیرویت به کردستان جنوبی بر علیه انگلیس به یاری شیخ محمود عباس آقا برو. سمکو بسیار با این سخنان دلخوش میشود و اجازه میدهد بارگاه خود باز گردد و منتظر باشد تا یک هزار سرباز برایش بفرستند، ولی پس از مدتی به او اطلاع دادند که بعلت جنبه سیاسی بین المللی، مسأله را به تأخیر انداخته اند."

انگلیس خواست برای فشار وارد آوردن بر ترکها مرز خود را با دولت تازه تأسیس عراق چنان تعیین کند که آنان میخواستند و برای انتقام گیری از طوایف کردی که با سلطه اش بمقابله بر خاسته و تعدادی افسران انگلیسی را کشته بود، میخواست آسوریان را در بادیان در لب مرز ترکیه نزدیک ناحیه تاریخی خودشان سکنی دهد. ترکها نیز میخواستند از سمکو استفاده کنند. مسأله اسکان آسوریان سرنگرفت. طوایف کرد بزودی رودر روی آن ایستادند. ماده سوم پیمان لوزان هم در ژوئیه ۱۹۲۳ (- م/دیحجه ۱۳۴۱ هـ- ق/تیر ماه ۱۳۰۲ هـ-ش- مترجم) مقرر داشت که اگر ترک و انگلیس در مدت ۹ ماه نتوانستند مسأله موصل را از راه مسالمت آمیز حل کنند، آنرا به جامعه ملل ارجاع نمایند. ترکیه از سمکو بینهاز شد.^{۷۷}

۸ - ۱ تلاش با شوروی

در همین مدت سمکو در مرز ایران- ترکیه بود. "جمعیت استقلال کردستان" بر هبری خالد بیگ جبرانی سرگرم تدارک خویش برای شورش بود. خالد بیگ به سمکو سفارش میکند که با شوروی تماس بگیرد و طلب کمک و حمایت مالی کند. سمکو احمد تقی را بدین منظور بدیدار کنسول شوروی در ارومیه میفرستد. پیامهای سمکو برای شوروی عبارت بودند از دو مطلب؛ یکی اینکه اگر روسیه بخواهد با ما توافق کند من آماده ام همه کردان را در راه کمک سیاسی و دستاورد و مصلحت آن کشور با او متحد کنم، بشرط اینکه روسیه نیز حاضر باشد در راه کسب استقلال و حقوق ملیمان بیا کمک کند. دوم اینکه اگر چنین نمیکند، شخص مریاری دهد تا زیر نظارت و وعده روسیه به جای خود باز گردم. "کنسول روسیه در پاسخ گفته بود: "به اسماعیل خان بگوئید درخواست اولش با سیاست امروز روسیه نمی گنجد و نمی خواهند با او نیز دروغ بگویند، چون در آینده باید کردوروس متحد شوند نمیخواهند پیش آنان دروغگو شمرده شوند. برای درخواست دوم میتوانیم تلاش کنیم و بکوشیم ولی خان هم بعد از این با ما تماس داشته باشد..."

اتحاد شوروی تازه با حکومتهای ایران و ترکیه "پیمان دوستی و همکاری" بسته بود و بهم قول داده بودند که به دشمنان یکدیگر کمک نکنند.

۸ - ۲ دیدار رضاخان و سمکو

رضاخان پس از آنکه سردار سپه و وزیر جنگ شد در ماه ذی القعدة ۱۳۴۳ هجری (- هـ/ق/خرداد ماه ۱۳۰۴ هـ-ش/ژوئن ۱۹۲۵ م- مترجم) سری به آذربایجان زد. در آن هنگام عبدالله خان امیر طهماسبی فرمانده لشکر شمالغرب بود. ایران ظاهراً سمکو را بخشیده بود. این دیدار رضاخان و سمکو در شهر سلماس انجام گرفت. یک نویسنده ایرانی از زبان دبیر اعظم بهرامی که رئیس کابینه و در آن سفر همراه رضاخان بود، داستان را چنین بیان میکند:

”در ظرف چندین روز فرمانده لشکر با کمال خوشوقتی به نشان دادن پیشرفت‌ها و اصلاحات و بهبودهایی که از زمان او بعمل آمده بود پرداخت. راه‌های بسیار و جاده‌های شوسه‌راهه داد، سربازخانه... روسای عشایر را به خدمت خواند، منجمه خواست اسماعیل آقا سمیتقو معروف رانیز با سردار سپه ملاقات دهد. عبدالله خان قبلاً به اسماعیل آقا تلگراف کرد که در سلماس حاضر شود تا به خدمت حضرت اشرف شرفیاب گردد. حضرت اشرف هم به اتفاق عبدالله خان و چند نفر همراهان خودش که از تهران در رکاب آمده بودند وارد سلماس شد - اسماعیل آقا با ۸۰۰ نفر سوار کرد تمام ملبس به لباس‌های قشنگ و مهیب کردی، تمام مسلح صف کشیده و متظور رود فرمانده کل لشکر هستند. سردار سپه وقتی عده همراهان خود را که فقط در دو اتومبیل بودند دید و منظره هشتصد نفر سوار کرد مسلح را پشت سر اسماعیل آقا مشاهده کرد و سربازخانه رانیز از سرباز خالی دید، بی اندازه وحشت کرد، و حق هم داشت. مگر این همان اسماعیل آقا نیست که چهارصد نفر ژاندارم بیچاره را با آن شقاوت کشت؟ مگر این همان سوارهایی نیستند مکرر بانهایت بیرحمی همین خنجرهای مهیب خود را از پرشال قطور خود کشیده و شکم‌ها را پاره کرده و پستان‌ها را بریده و سرها را از تن جدا کرده اند؟ این فرمانده لشکر ما عجب احمقی است که من و خودش را اینطور کت بسته بدام این جانوران انداخته - ق یک امر اسماعیل آقا الان کافی است ما را مثل همان ژاندارمها قطعه قطعه کنند .. با وجود وحشت زیاد سردار سپه، مثل همیشه دل خود را خوب بازی کرد، ابدأ اضطرابی از خود نشان نداد (فقط یکی دو نفر از محارم او که به اخلاقش خوب آشنا بودند و از علائم مختصر ظاهری به مکنونات درونی او می بردند فهمیدند). اسماعیل آقا بمحض دیدن سردار سپه از اسب پائین جست و به رسم خود سلام داد و خوش و بیش کرد ولی سردار سپه عمداً اعتنای زیادی به او ننمود و خیلی باتکبر جواب سردی به او داد و یکسر رفت سربازخانه.

در جلوسربازان افسری ایستاده بود بانهایت احترام سلام داد ولی فرمانده کل قوا که بعقل دیگر ناراضی و خشمگین بود توجه و اظهار لطفی نکرد و حتی شلاقش از شدت خشم شکست. غضب حضرت اشرف فرونشست، و بعد وارد سربازخانه شد. همه حاضرین مبهوت ایستاده بودند و هیچ کس معنای این رانمی فهمید و سردار سپه پیش از اینکه دیگران از بهت بیرون آیند به طرف منزلی که برای شب او تهیه شده بود روانه شد. آنشب را تا صبح نخوابید و تمام در اطاق راه رفت. انصافاً هم حق داشت. چرا سمیتقو شبانه با هشتصد سوارش نریختند بر سر این ده پانزده؟ هنوز کسی نفهمیده، حتی شنیدم خود سمیتقو هم بعداً از غفلت خود تعجب می کرد و افسوس می خورده است - همان موقعی که بعد از مدتی باز اسماعیل آقا با قشون خود به جنگ لشکر شمال غرب آمد، شنیدم که به نزدیکان خود گفته بود ”من احتمال قوی میدهم که در این جنگ شکست خورده نابود شوم ولی معذک جنگ خواهم کرد. زیرا سرنوشت من این است و باید مطیع سرنوشت خود باشم و الا در همان شبی که سردار سپه و عبدالله خان با چند نفر دیگر دست و پا بسته مثل مرغ ذلیل در دام من افتاده بودند، حق این بود که از اقبال خود استفاده می کردم و تماماً آنها را می کشتم. چون لگد به بخت خود زده ام محکوم به فنا هستم؛ خلاصه آنشب از شانس سردار سپه، سمیتقو، بقول خودش، از اقبالش استفاده نکرد و صبح همه سالم از سلماس بیرون رفته و به سمت سلماس کهنه رهسپار شدند. پس از طی تشریفات بازدیدها و بازرسی‌های لام و بخشش خلعتی به سمیتقو، سردار سپه سلماس را ترک کرده و به اتفاق همراهانش به تبریز برگشت.

راوی میگوید وقتی سردار سپه سلماس را ترک کرده باندازه کافی دور شد در نزدیک قهوه‌خانه‌ای توقف کرد و نفس عمیقی کشید و به زبان حال گفت: عجب تله‌ای دوچار شده بودیم! واقعاً این مردیکه احمق ما را در چه مهلکه‌ای انداخته بود چیزی نمانده بود که مفت نلفه بشویم بحمدالله بخیر گذشت...^{۷۸}

۸ - ۳ توافق ترک و ایران

رضاخان از بسیاری جهات از مصطفی کمال تقلید میکرد و او را برای نوسازی ایران نمونه پیشرو بودن بشمار می آورد. ایران و ترکیه چندین مشکل مشترک و همانند داشتند و از آنجمله مشکل جنبش ملی کرد. سمکوپس از شکست چهریق دیگر بر علیه لشکر ایران فعالیت مسلحانه چندان انجام نداده بود. رضاشاه کاملاً برای ایران مسلط شده بود و به شورش و یاغیگری نواحی گوناگون پایان داده و اقتدار مرکزی نیرومندی در آنها ایجاد کرده بود.

ایران و ترکیه در آوریل ۱۹۲۶ (- م/رمضان ۱۳۴۴ هـ/ق/ فروردین ماه ۱۳۰۵ هـ ش- مترجم) پیمان دوجانبه ای بنام "معاهده نامه و دادیه و تأمینیه میان دولت علیّه ایران و جمهوریت ترکیه" منعقد نمودند. این پیمان در یازده فصل (ماده) به تعیین راه و رسم آشتی میان هر دو کشور اختصاص یافته بود. بیطرفی یک جهت اگر طرف دیگر گرفتار جنگ شد، عدم مشارکت در هیچگونه توافقی سیاسی و مالی و اقتصادی بر علیه یکدیگر، توافق بازرگانی و کنسولی و پست و تلگراف و اقامه و استرداد مجرمین، حلّ مسالمت آمیز اختلافات. در اینجا فصل پنجم و ششم قابل توجهند:

فصل پنجم: طرفین معظمین متعاهدین تعهد مینمایند که تأسیس و توقف تأسیسات و دستجاتی را که مقصد آنها برهم زدن صلح و امنیت مملکت متعاهد و یا تغییر حکومت آن باشد در خاک خود اجازه نداده و همچنین اشخاص یادستجاتی را که بوسیله تبلیغات یا سایر وسایل در صدد مبارزه با مملکت متعاهد دیگر باشند ممنوع از توقف در خاک خود بدارند.

فصل ششم: نظریه تأمین آسایش و امنیت سکنة مناطق سرحدی طرفین متعاهدین هر نوع اقدامات لازمه خواهند نمود که بخراب کاری ها و عملیاتی که از طوایف ساکن نواحی مجاور سرحدات ناشی میشود و ممکن است با آسایش مملکت سکنه وارد نماید خاتمه دهند. اقدامات منظوره را دولتین جداگانه و یا در صورتیکه لازم بدانند مشترکاً بعمل خواهند آورد.^{۷۹}

البته برخی از مواد این توافق از بیم جنبش کرد در آن زمان بوده است. شورش سمکو در کردستان ایران و شیخ سعید در کردستان ترکیه و شیخ محمود در کردستان عراق، شورهای کردستان ترکیه ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷-۱۹۳۰ (- م/۱۳۴۳ و ۱۳۴۶-۱۳۴۹ هـ- ق/۱۳۰۴ و ۱۳۰۶-۱۳۰۹ هـ ش- مترجم) آن کشور را تکان داد. نواحی مرزی ترکیه-ق ایران را نیز فرا گرفته بود. هم نیروهای شورش ناچار میشدند برای حفاظت خود از اینسو به آنسو بروند و هم نیروهای ترک (برای تعقیب آنان). بهنگام بروز شورش آگری داغ، این مرز شکنی موجب سردی روابط دو حکومت و تبادل نامه و تجدید گفتگو برای تهیه طرح مشترک بر علیه جنبش گردید. در اینجا یک بیانیه رسمی وزارت امور خارجه ایران بتاريخ هفدهم مهرماه ۱۳۰۶ (- ه/ش/۱۲ ربیع الثانی ۱۳۴۶ هـ- ق/۹ اکتبر ۱۹۲۷ م- مترجم) را برای نمونه می آوریم:

"شارژداف ترکیه در بیستم ماه ایلول (پنجم سپتامبر- ۱۳ شهریور) مراسله ای بوزارت خارجه نوشته که چون دولت ترکیه در ظرف ماه ایلول بتأدیب کردان خود در اقری طاغ که در سرحد شرارت میکنند اقدام خواهد نمود و از دولت ایران نقض آمینماید از اشاری که بخواهند بخاک ایران پناهنده بشوند باقوای تأمینیه خود مانعت بنمایند و نیز از دولت ایران خواهش میکند برای اقدامات دولت ترکیه موثر واقع شود، تشریک مساعی در این باب بنمایند. در تاریخ ۱۹ شهریور در تعقیب آن در ۴ مهرماه ۱۳۰۶ وزارت امور خارجه به سفارت ترکیه نوشته است که البته دولت ترکیه در تدمیر عشایر خود مختار است و دولت ایران از نقطه نظر میل به تحکیم روابط و دادیه و صمیمیت کامل بین مملکتین از نقطه نظر وظایف همجواری با وجود کمی وقت و تأخیر اطلاع بدولت ایران کردان خود را در تحت مراقبت قرار خواهد داد که از طرف آنها کمکی به کردان ترکیه نشود و برای اینکه مبدا تحت تأثیر تعصبات هم نژادی و خویشاوندی از طرف آنها اقدامی بعمل آید سعی خواهد کرد ایلات سرحد نشین خود را از خط سرحدی دور نموده بداخله مملکت بکچاند و به مأمورین قشونی و حدودی دستور داده شده است در صورتیکه کردان ترکیه در مقابل

عملیات قوای نظامی ترکیه بخاک ایران فرار نمایند آنها نگذارند که در سرحد مانده و بتوانند مجدداً عملیات بر ضد قشون ترک بنمایند، صاحب منصب ارشدی نیز برای مراقبت در مقررات فوق اعزام و باو امر داده شد که با فرماندهی قوای ترک در ارتباط بوده از مساعدت های لازمه خودداری نکرده و در جلوگیری از عبور عناصر متمرکز از سرحد ایران اقدام مقتضیه بعمل آورد و در همان حال دولت ایران نقطه نظردائمی خود را یکمرتبه دیگر بدولت ترکیه خاطر نشان نمود که مادامیکه اختلاف حدودی که از طرف دولت ترکیه ایجاد شده است مرتفع نگردیده و تجاوز به خاک مسلم ایران از طرف مأمورین سرحدی و قوای مسلح ترکیه متوقف نشود و مسائل سرحدی تصفیه نگردد همچنین از طرف دولت ترکیه از تخطیات دستجات اشرار ترکیه بخاک ایران جلوگیری بعمل نیاید همکاری جدی دولت ایران با دولت ترکیه غیر مقدور خواهد بود.

در جواب مراسله ۱۹ شهریور وزارت خارجه، شارژدافر ترکیه بنام دولت خود از مساعدت های دولت ایران اظهار امتنان نمود.

باتمام مساعدت های دولت ایران و اجرای همه قسم وظایف دوستی و همجواری در چندی قبل خبر رسید که طیارات ترکیه بخاک ایران تجاوز نموده و در خاک ایران بمب انداخته و چند نفر را مجروح کرده است و قشون ترکیه به نقطه ای در حدود " سردار بلاغی " تجاوز و نقطه مزبور را آتش زده است. در خلال این احوال در اول تشرین (اکتبر - ۸ مهر) مراسله ای از شارژدافر ترکیه رسید که یک عده نظامی ترک در حال عبور در خاک ترکیه بوده اند مورد هجوم عشایر گردگرددیده ۴۴ نفر نظامی و چند صاحب منصب و ۵ مسلسل به دست مهاجمین افتاده و بخاک ایران برده اند و در مدت ده روز استخلاص اسراء و تسلیم اسلحه های که گرفته شده و جبران خسارات وارده و بیان معذرت از دولت ترکیه را خواستار و اشعار داشتند که در صورت عدم اجرای آنها قطع مناسبات سیاسی غیر قابل اجتناب است.

محتاج به ذکر نیست که وصول مراسله مزبور موجب حیرت و تأسف دولت ایران گردیده علی الخصوص که مطابق اطلاعات واصله بدولت ایران و اظهارات صاحب منصبان ترکیه که در دست گردان اسیر بوده و فراراً خود را به قرارگاه های پست های ایران رسانیده بودند نیز مؤید آن است از این قرار است.

در ۳۱ شهریور یک نفر صاحب منصب ترک که مجروح شده بود موسوم به "بین باشی محمدشکری بیگ" بقرارگاه قراولان سرحد ایران پناه آورده و اظهار داشته است که با قسمت خود بطرف "ایدر" در خاک ترکیه حرکت میکرده غفلتاً به محاصره گردان قاچاق ترکیه افتاده اغلب عساکر مقتول و مسلسلها و سایر آلات بغارت رفته و مشارالیه و چند نفر صاحب منصب اسیر میشوند. محمدشکری بیگ را به شخصی میسپارند که او را بحانه عبدالقادر ببرد و این شخص در راه گلوله بسرمحمدشکری بیگ میزند و بتصور اینکه مضر و مرده است او را گذاشته و می رود و او هم بهر نحو بوده خود را به پست قراولهای ایران میرساند از طرف پست سرحدی ایران از بین باشی شکری بیگ پذیرائی بعمل آمده و مشارالیه را به پستهای قشونی ترکیه روانه مینمایند و همچنین اظهارات صاحب منصب دیگری صلاح الدین بیگ نیز که به پست ایران آمده بوده است مؤید همین اطلاعات است.

در ۱۳ مهر از وزارت خارجه مفصلاً جواب مراسله سفارت ترکیه صادر و بادلالی که در دست بود اظهارات دولت ترکیه را رد کرده و اظهار نمود که هیچ نوع مسئولیتی از اینکه عساکر ترکیه بواسطه بی احتیاطی در منطقه جنگی مورد حمله از طرف گردان ترکیه در خاک ترکیه شده متوجه دولت ایران نمیتواند بشود. و توجه دادن این قضایا بدولت ایران غیر منطقی و مورد اعتراض دولت ایران است. از اینکه گردان قاچاق ترکیه اسراء و اسلحه را بخاک ایران برده اند دولت ایران اطلاع مثبتی نداشته بلکه منابع ایرانی آن را تایید نمی نمایند و در هر صورت مطلب محتاج به تحقیق و رسیدگی است و بالنتیجه دولت ایران ضرب الاجل دولت ترکیه و مندرجات مراسله اول اکتبر را نپذیرفته ولی برای ابراز حسن نیت خود پیشنهاد مینماید که هیئتی مرکب از مأمورین طرفین مطلب را در محل تحت تحقیق بگذارند تا حقیقت مکشوف و در صورت بودن مرتکبین در خاک ایران دولت ایران آنها را مورد تنبیه قرار داده و اگر

اسرایا اسلحه را کردن قاچاق ترکیه بخاک ایران آورده باشند دراسترداد آنها اقدام خواهند نمود. اگرچه وصول مراسله فوق الذکر از طرف دولت ترکیه چنانکه گفته شد اسباب تاثر و تحیر دولت ایران گردیده است معذک هنوز معتقد نیستیم که سیاست اساسی و منافع عالیۀ مملکتین و احساسات و جریاناتی که موجد آنها شاید مطلعین و مسئولین سیاست خارجی ترکیه نباشد غلبه کرده و دولت ترکیه بادر نظر گرفتن مشکلاتی که در سیاست شرقیه از تیرگی روابط ایران و ترکیه ممکن است حاصل شود بالمآل روح مسالمت مودتی که از طرف دولت ایران ابراز میشود از طرف دولت ترکیه نیز ابراز شده و قضیه بحسن خاتمه منجر گردد.^{۸۰}

محمد علی فروغی که آنگاه در اروپا بود به ایران بازگشت. به فرمان حکومت برای گفتگو به ترکیه رفت. چند هفته ای در آنجا ماند و مناسبات به حالت عادی پیشین بازگشت.

۸ - ۴ عبور به کردستان عراق

ترکیه بویژه پس از شورش ۱۹۲۵ (- م/ ۱۳۴۳ هـ - ق/ ۱۳۰۴ هـ - ش - مترجم) کردستان آن کشور، سمکورا در تنگنا قرارداد. وی در اکتبر ۱۹۲۶ (- م/ ربیع الثانی ۱۳۴۵ هـ - ق/ مهر ماه ۱۳۰۵ هـ - ش - مترجم) وارد کردستان عراق گردید. حکومت عراق خواست بیرونش کند ولی نتوانست. او در نواحی دور و بر رواندوز ماندگار شد. معتمد عالی بریتانیا در بغداد از حکومت عراق خواست برای سرکوب جنبش سمکو با ایران همکاری کند. وزارت دوم جعفر العسکری در این باره در جلسه ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۸ (- م/ ۱۳ محرم ۱۳۴۶ هـ - ق/ ۲۳ تیر ماه ۱۳۰۶ هـ - ش - مترجم) مقرر داشت:

”حکومت عراق قبلاً و اکنون هم از خلع سلاح همه عشایر پیروی کرده است، از این رو مسلح شدن غیر مجاز را در برخی نقاط تعیین شده بر همه عراقیان ممنوع ساخته است، و گام به گام به توسعه این مناطق و تأمین نیروی لازم برای اجرای سیاست خلع سلاح عمومی پرداخت. گمان میبرد این سیاست ضامن تحقق اهداف مورد نظر است، ولی خلع سلاح عشایر بزور یورش نظامی، اگر این یورشها رهبری نیرومندی را در مناطقی که به آنجا فرستاده میشوند بر جای نگذارند، نمی تواند نتیجه مناسبی داشته باشد، حکومت عراق بر این باور است که تأخیری که در ایجاد مناسبات میان ایران و عراق و در نتیجه آن هم نبودن همکاری واقعی کاربردستان مرزی وجود داشته، باعث تحریک عشایر و تداوم گروههای مسلح در کارهای زینبختشان گردیده است، کارهایی که حکومت عراق تاکنون هم بر سر آنها گله دارد.“

در ماه مه ۱۹۲۸ (- م/ ذی القعدة ۱۳۴۶ هـ - ق/ اردیبهشت ۱۳۰۷ هـ - ش - مترجم) سمکو تحت فشار عراق باز وارد خاک ترکیه شد، ولی ترکها دوباره او را در تنگنا قراردادند. باز به کردستان عراق روی آورد اینبار هم حکومت عراق او را زیر فشار قرارداد و از خاک خود بیرونش کرد. ایران در آوریل ۱۹۲۶ (- م/ شوال ۱۳۴۶ هـ - ق/ فروردین ۱۳۰۷ هـ - ش - مترجم) رسماً دولت تازه تأسیس عراق را برسمیت شناخت. حکومت های عراق و ایران بهم نزدیک شدند. بگفته عبدالرزاق الحسنی ”حکومت عراق، انقلابی ایرانی سمکورا ناچار نمود خاک عراق را ترک کنند و وارد خاک ترکیه شود.“^{۸۱} سمکو این مدت را در نواحی مرزی ایران و ترکیه و عراق در شرایطی میزیست. از ۳ طرف تحت تعقیب بود، به کوشش برای کسب عفو حکومت ایران پرداخت.

۹ - بازگشت به ایران و کشته شدنش (ژوئن ۱۹۳۰) (- م/ محرم ۱۳۴۸ هـ - ق/ خرداد ۱۳۰۸ هـ - ش)

سمکوپس از نومییدی از ترکیه و بریتانیا و عراق، جانی نداشت که در آن بیاساید، با کاربردستان ایرانی ارتباط گرفت بدین امید که او را عفو کنند و اجازه دهند به مأوای خود باز گردد. کاربردستان ارتش به او وعده دادند و برای گفتگو به اشنویه دعوتش کردند و در آنجا با توطئه ناجوانمردانه‌ای کشتند. نویسندگان ایرانی بویژه آنان که تاریخ رویدادهای آذربایجان، یا جنگهای ارتش ایران را نوشته‌اند، طرح کشتن سمکورا با افتخار فراوان بازگو میکنند. محمد تمدن نوشته است:

”در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ شمسی (۲۴ صفر ۱۳۴۹ هـ-ق/۱۷ ژوئیه ۱۹۳۰ م- مترجم) موقعیکه ترکها مشغول سرکوبی عشایر کرد، در منطقه خودشان بودند سمیتقو بعنوان توبه عملیات گذشته‌اش، از نیروی دولتی ایران تقاضای بخشودگی می‌کرد و در این زمینه، بایکده‌از کردان همکار خود، باشنویه وارد شده اظهار انقیاد می‌نماید، در حالیکه منظورش، جزیکه حیل، نبوده‌است و با همه اینحال چندشبی مهمان سرهنگ صادقخان (فرمانده اشنویه) میشود و درخواست می‌نماید که با سرتیپ ظفرالدوله (فرمانده تیپ) ملاقات و درباره عفو قرارداد پیمان مذاکره نماید، ولی در باطن منظوری جز اجرای یک نقشه توأم با سؤنیت نبوده...“^{۸۲}

همان نویسنده در آن دوران خبرنگار روزنامه ”حبل‌المتین“ فارسی بوده که در کلکته هندوستان منتشر میشد، در گرما گرم رویدادهای آن روزگار، در گزارشی در شماره ۲۳-۳۴ روز ۳۰ سپتامبر منتشر کرده، رویداد کشتن سمکورا چنین بازگو میکند:

”از رضائیه: آشنایان تاریخ ایران کاملاً میدانند که اسماعیل آقا سمیتگو از یایگان مهم آذربایجان اولین روسای اشرار ملوک‌الطوایفی بوده و ۲۰ سال تمام آذربایجان را محل تاخت و تاز و هدف سؤآمال خود قرار داده بود. گاهی با قشون تزاری روس همقدم گشته بعد با وارد ساختن خسارات و خیانتها بقشون ترک ملحق شده و بالعکس همین رویه خود را از نقطه نظر موقع شناسی و حیل‌گری تکرار، و بقشون روس داخل میشد و بعد از خاتمه جنگ بین الملل همین روش را در میان سرحد ایران و ترک و عراق تجدید میکرد و در این بین‌ها، خسارات مهمی به رضائیه (ارومیه) و سلماس و ساوجبلاغ مگری (مهاباد) وارد، و باعث کشتارها و هزاران خونریزی شده بود. تا اینکه در ۲۲ تیرماه با ۲۰۰ نفر سوار و پیاده خود باشنویه آمده و با اظهار ندامت و عفو شاهنشاهی با عظمت پهلوی را خواستار گردید. چون رأفت و عطوفت شاهنشاه مقتدر پهلوی شامل حال عموم طبقات رعیت نردم هر و شن و مسلم می‌باشد، لذا چنان تصور میرفت که این مرتبه سمیتگو فقط از دوستی آمده و راه صداقت می‌پیماید. ولی بعداً معلوم شد که باز هم طریق خدعه پیش گرفته و خیال انجام خیانتی دیگر در نظر دارد و میخواست مجدداً آتش فساد را برپا و فتنه‌نوی برانگیزد این بود که فرمانده لشکر شمالغرب سرتیپ ظفرالدوله بسؤ مقاصد وی پی‌برده و در اطراف این قضیه اقدامات و باتدابیر محتسسه دستورات لازمه صادر نموده و چنانچه قبلاً از طرف فرمانده محترم لشکر پیش‌بینی شده بود در ۲۷ تیرماه کاملاً معلوم و ظاهر گشت یعنی همان روز میخواست افکار فاسد خود را بموقع عمل گذاشته و آخرین نقشه خیانت مخصوص به خویش را مقرر دارد. ولی غافل از اینکه موضع کنونی ایران را با ادوار سابقه قیاس نمی‌شود کرد، چه امرای لشکر شاهنشاهی بیدار و از منویات اشرار با خبر و مافی‌الضمیر خائنان را می‌خوانند. باری در ساعت مذکور، سمیتگو بطرف آقای صادقخان سؤ قصد نمود ولی نظامیان غیور که مواظب و مراقب حال بودند بمقام دفاع برآمده زدو خورد شروع و نایره جنگ تا ساعت ۴ از شب گذشته شعله‌ور و دوام داشته بالاخره در آن زدو خورد، سمیتگو مقتول و پسرش خسرو سخت مجروح میشود. و کسان سمیتگو برای بردن نعش سمیتگو ایستادگی‌ها و پافشاری‌ها مینمایند ولی پسرش را برداشته و فراری می‌کنند.

روز ۲۸ تیرماه نعش سمیتگورا برضائیه وارد و اهالی ستم‌دیده که هزاران فجایع و میلیونها خسارت و تحقیرات از او دیده و دلسوخته بودند برای تماشای نعش به اتومبیل حامل جنازه سمیتگو، در جلوا داره دژیانی هجوم و از طرف مجتبعین صدای رعد آسای زنده باد شاهنشاهی با عظمت پهلوی خلدالله ملکه و سلطانه و جاوید باد فرمانده معظم و رشید آذربایجان و پاینده باد نظامیان غیور،

شهررا متزلزل بعیوق میرسید. م، تمدن ۲۹ تیرماه ۱۳۰۹ - ۲۳ صفر ۱۳۴۹ - ۲۰ جولای ۱۹۳۰" (سالها بترتیب: ه-ق، ه-ش و میلادی میباشند - مترجم)^{۸۳}

علی دهقان نویسنده دیگر ایرانی رویداد را چنین بازگو میکند: "سیمکومت دوسال در سرحد ایران و ترک آواره و سرگردان بود تا در سال ۱۳۰۳ (ه-ش/۱۳۴۲-ق/۱۹۲۴ م- مترجم) از دولت ایران اجازه یافت در خاک ایران سکونت نماید ولی چون فطرتاً جایتکار بود باز هم آرام نداشت چند دفعه سواران وی شرارت‌هایی نمودند و بوسیله نیروی دولتی سرکوب گردیدند و یک مرتبه نیز خود وی با ۷۰۰ نفر سواره و پیاده بقوای دولتی حمله نمود ولی این بار بکلی شکست خورده مجدداً بخاک ترکیه فراری گردید. سیمکو در سرحدات ترکیه و ایران تا سال ۱۳۰۹ (ه-ش/۱۳۴۹-ق/۱۹۳۰ م- مترجم) متواری و سرگردان بود، در سال مذکور به سرهنگ دوم صادق خان نوروزی فرمانده وقت پادگان اشنویه پیغام میفرستد مایل است وی را در مرز ایران و ترکیه ملاقات نماید. سرهنگ صادق خان دعوت او را پذیرفته در مرز حاضر میشود. اسماعیل آقا باتفاق خورشید آقا رئیس ایل هرکی که از گردان یاغی و اشرار بود سرهنگ صادق خان را ملاقات نموده و با وی باشنویه میاید.

این موقع سرلشکر مقدم فرمانده لشکر ۳ تبریز جهت گذاردن مرخصی در تهران بود. بمحض اینکه خبر به تهران میرسد شاهنشاه فقید به سرلشکر مقدم دستور میدهد فوراً به آذربایجان حرکت نموده سیمکورا سرکوب نماید سرلشکر مقدم بمحض رسیدن به تبریز سرگرد هاشمی فرمانده هنگ سپه‌بان را مأمور میکند بایک اسواران در اتفاق فرمانده لشکر حرکت نماید، از شرفخانه برضائیه دستور میدهد یک گردان پیاده برای عملیات نظامی آماده باشند. نیمه‌های شب وارد رضائیه میگردند و بدون تأخیر سرگرد هاشمی گردان پیاده را با خود برداشته و از دره قاسملو جهت اشغال ارتفاعات مشرف باشنویه حرکت میکنند و سه نفر استوار و گروهان باشنویه میروند و آنجا خبر میدهند که فردا تیمسار سرلشکر مقدم جهت ملاقات با سیمکو باشنویه خواهد آمد.

روز ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ (ه-ش/۲۴ صفر ۱۳۴۹-ق/۱۸ ژوئیه ۱۹۳۰ - مترجم) قرار بود سرلشکر مقدم باشنویه وارد شده با سیمکو ملاقات کند بعد از ظهر سیمکو با عده‌ای سوار و پسر خود جهت استقبال سرلشکر مقدم بیرون شهر رفته آنجا صف کشیده جهت انجام مراسم استقبال آماده میشوند، ولی تا نزدیکی‌های غروب از آمدن تیمسار مقدم خبری نمیشود. در این موقع اطلاع میرسد بعلت خرابی ماشین آمدن تیمسار بفردامو کول گردید اسماعیل آقا بطرف شهر اشنویه مراجعت میکند

قبلا سرهنگ صادق خان ترتیب کار را داده افراد مسلح را در جاهای امن در کمین گذاشته بود. پس از ورود اسماعیل آقا بکوچه از بالا خانه تیری بوی شلیک میشود اسماعیل آقا پس از اصابت تیر می‌خواهد فرار کند ولی وقتی میبیند پسرش در آنجا مانده است جهت برداشتن وی برمیگردد، آنوقت تیر دیگری بوی می‌خورد و کارش تمام میشود خورشید آقا رئیس ایل هرکی نیز آنجا کشته میشود.

در همین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف باشنویه را متصرف شده شبانه اتباع سیمکورا از اشنویه خارج میکند. فردا صبح اشرار سه مرتبه بمواضع اشنویه حمله میکنند ولی چون قبلا سرگرد هاشمی موضع دفاعی را اشغال نموده بود موفق به تصرف شهر و بردن جنازه سیمکو نمیشوند.

جنازه سیمکورا برضائیه آورده دوسه روز در معرض تماشای عامه قرار میدهند و یکی از زنانش که در رضائیه بود جنازه را بازدید نموده تصدیق میکند که جسد متعلق به سیمکواست زیرا او میگوید انگشت سبابه سیمکورا مارگزیده و وی باخنجر دوبند انگشتش را بریده است و این بهترین نشانی و علامت جسد سیمکواست. پس از سه روز جنازه را برداشته بیرون دروازه هزاران نزدیک جوی (دهوار) بخاک میسپارند.^{۸۴}

سرتیپ حسن مقدّم روز ۳۰ تیر ماه ۱۳۰۹ هـ. ش/ ۲۷ محرم ۱۳۴۹ هـ. ق/ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۰ م- مترجم) خود طی تلگرامی کشتن سمکورا چنین به وزارت جنگ گزارش داد:

”وزارت جلیله جنگ

تعقیب راپرت کتبی نمره ۲۳۶۷ و تلگراف نمره ۲۹۹۷ معروض میدارد مقارن ورود بنده به رضائیه از راپرت های واصله حکومتی نظامی اشنویه معلوم و مفهوم گردید که سمیتگو بازدارای افکار صادقانه و صحیحی نیست و در این سه روزه توقف خود در اشنویه تدریجاً از اکراد کوچری خارجی بعنوان دید و بازدید دور خود جمع کرده و حاضر نیست در مرکز لشکر حاضر شود از طرفی هم اطلاع مطلب و مذاکره با مشارالیه صلاح نبوده فایده نداشت بناء علیهذا لیلۃ ۲۷ ماه جاری ۳ ستون به ترتیب ذیل از راه های مختلف به اشنویه سوق داده اول یک ستون از رضائیه مرکب از یک گردان پیاده یک گروهان مسلسل دوم یک گردان پیاده از ساوجالاغ سوم یک ستون سوار مرکب از واحدهای سواری که در معیت ارکان حرب سیار لشکر از تبریز همراه آورده بودم و به ساخلو اشنویه هم دستور داده شد به سمیتگو تکلیف شود فوری به تبریز حرکت و یا مشارالیه را خلع سلاح نمایند و در صورت تمرد مشارالیه و کسانش را معدوم نمایند بطوریکه انتظار میرفت مشارالیه از حرکت بمرکز لشکر سرپیچی نموده و اسلحه را هم تسلیم ننمود لذا قوای ساخلو به مأموریت خود اقدام و ستونهای اعزامی هم خیلی سریع حرکت کرده بودند اشنویه را مقارن عصر ۲۷ جاری احاطه، سمکورا مقتول و از کسانش هم خیلی هامقتول و مجروح و بقیه متواری و تعقیب میشدند اینک مفتخرأ معروض میدارد که بزنگانی ننگین این عنصر مفسده جو خاتمه داده شده ضمناً این حرکت ستونهای که مأمورین عملیات بودند بسیار جالب توجه بود دوستون پیاده رضائیه مسافت دوازده فرسخ را در طی هیجده ساعت راهپیمائی متوالی و ستون سوار بانهایت سرعت و حسن انجام مأموریت موفق به انجام کامل مأموریت خود گردیدند و حسن تربیت در زندگی نظامیان وظیفه یکساله را کاملاً ثابت نمودند. رضائیه ساعت ۹-۴:۲۷/۹ نمره ۲۴۱۱ سیار

فرمانده لشکر شمالغرب سرتیپ حسن مقدّم^{۸۵}

حاشیه های بخش ششم

- ۱ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، پ ۱ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۷۱
- ۲ - کسروی، ه-ق. م، ص ۱۱۰
- ۳ - کسروی، ه-ق. م، ص ۱۱۲
- ۴ - کسروی، ه-ق. م، ص ۱۱۹
- ۵ - کسروی، ه-ق. م، ص ۱۲۰
- ۶ - ج. محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، جلد یکم، نشر گفتار، تهران: ۱۳۶۸، ص ۴۲۲-۴۲۴
- ۷ - د. محمد جواد شیخ الاسلامی، اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۲۰۹-۲۱۴
- ۸ - ه-ق. م، ص ۲۰۵

- ۹ - هـ.ق.م، ص ۲۰۹ - ۲۱۴
- ۱۰ - هـ.ق.م، ص ۲۲۲
- ۱۱ - هـ.ق.م، ص ۲۴۴
- ۱۲ - هـ.ق.م، ص ۲۹۳ - ۲۹۵
- ۱۳ - هـ.ق.م، ص ۲۶ - ۲۷
- ۱۴ - هـ.ق.م، ص ۱۸
- ۱۵ - هـ.ق.م، ص ۲۹۶
- ۱۶ - المس بیل، فصول من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه جعفر الخياط، بغداد، ۱۹۷۱، ص ۲۱۶
- ۱۷ - رجوع کنید به : نمونه ۱۲ بخش دوم این کتاب
- ۱۸ - درباره‌ی علی آقا رجوع کنید به اسناد شماره ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، واحد نشر اسناد، گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۶۹
- ۱۹ - رجوع کنید به نمونه ۱۸ بخش دوم این کتاب
- ۲۰ - ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵۹
- ۲۱ - برای کسب اطلاع بیشتر در مورد زندگی سمکور رجوع کنید به: ایرج افشار (سیستانی)، من، ص ۱۵۴-۱۶۹: روزنامه "بانگی کوردستان" ش ۲، س ۱، سلیمانی، ۱۴ اوت ۱۹۲۲؛ ش ۳، س ۱، ۲۱ اوت ۱۹۲۲؛ سمایل خان (سمکو) مجله "پژوی نور" ش ۱۲، س ۱، سلیمانی، مارس ۱۹۶۰، ص ۵۰-۵۴؛ علاءالدین سجادی، شورشهای کردو جمهوری عراق، بغداد، چاپخانه معارف، ۱۹۵۹؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، زوار، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶-۱۳۷.
- ۲۲ - جعفر مهدی نیا، زندگی سیاسی قوام السلطنه، ج ۲، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۸۲
- ۲۳ - تمدن، م ن ۱۹۲ - ۱۹۳
- ۲۴ - کسروی، م ن، ص ۸۳۰
- ۲۵ - رفیق حلمی، یادداشت، بخش دوم، چاپ مجدد: محمدی، سقز، ص ۵۴۸
- ۲۶ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، چ ۴، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳، ص ۲۳ - ۲۵
- ۲۷ - حلمی، من، "گفتگوی سمکو و مصطفی پاشا یاملکی"

- ۲۸ - کسروی، م ن، ص ۸۳۲ ؛ درباره همان رویداد رجوع کنیده: علی دهقان، رضائیه یاسرزمین زردشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، ص ۵۵۴؛ "بانگی کوردستان"، ش ۳، سلیمانی، ۲۱ اوت ۱۹۲۲
- ۲۹ - علی دهقان، ه-ق.م، ص ۵۵۵؛ محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ جهانی اول یا تاریخ رضائیه، تهران، چاپ اسلامی، ص ۳۱۹
- ۳۰ - کسروی، م ن، ص ۸۳۸ ؛ تمدن، م ن، ص ۳۲۰
- ۳۱ - تمدن، م ن، ص ۳۲۱
- ۳۲ - ه-ق.م، ص ۳۲۲
- ۳۳ - ه-ق.م، ص ۳۲۲
- ۳۴ - ه-ق.م، ص ۳۵۱، به نقل از روزنامه "تجدد" یکشنبه ۱۲ ثور، (اردیبهشت)، ۱۲۹۹، تبریز
- ۳۵ - ه-ق.م، ص ۳۲۷
- ۳۶ - ه-ق.م، ص ۳۲۸
- ۳۷ - ه-ق.م، ص ۳۳۰ - ۳۳۱
- ۳۸ - ه-ق.م، ص ۳۳۷
- ۳۹ - کسروی، م ن، ص ۸۵۵
- ۴۰ - مکی، م ن، ج ۱، ۱۳۴
- ۴۱ - حاج مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، چ ۴، تهران: زوار، ۱۳۶۳، ص ۳۲۴ ؛ تمدن، م ن، ص ۳۵۹
- ۴۲ - تمدن، م ن، ص ۳۷۴
- ۴۳ - هدایت، م ن، ۳۲۵ - ۳۲۶ ؛ تمدن، م ن، ص ۳۶۴
- ۴۴ - این گفتگوی سمکو با حاج مصطفی پاشایاملی در آرشیو بریتانیا یافته شده، استاد محمدرسول هاوار آنرا به کردی برگردانده و در مجله "ماموستای کورد" سوئد انتشار داده، موضوعات این بحث همه از آن منبع گرفته شده اند.
- ۴۵ - علاءالدین سجادی: "میژووی ئه ده بی کوردی": بغداد، چاپخانه معارف، ۱۹۵۲، ص ۵۵۲
- ۴۶ - رجوع کنیده به ترجمه عربی بحث مارتین درباره شکاک و سمکو، مجله کاروان، ش ۱۴۴
- ۴۷ - تمدن، م ن، ص ۳۶۹

- ۴۸ - ه-ق.م، ص ۳۷۱
- ۴۹ - سجادی، م ن، ص ۵۵۳
- ۵۰ - برای همه شماره هارجوع کنیده: "بانگی کوردستان"، کۆکردنه وه له سه رنوو سینی: جه مال خه زنه دار، به غداد، ۱۹۷۴
- ۵۱ - احمدی پور، تاریخ پیدایش و خدمات دودمان پهلوی، ص ۶، بنقل از: دهقان، م ن، ص ۵۸۶
- ۵۲ - تاکنون منبعی در دست نیست که شیوه جنگهارا از دیدگاه کردها بازگو کند و مفصلاً در مورد زدو خورد و نقشه جنگی آزادسوی مناطق و یورش و دفاع از آنها به بحث پردازد.
- ۵۳ - حلمی، م ن، ص ۵۱۶
- ۵۴ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۱۵؛ تمدن، م ن، ص ۳۸۱ - ۳۸۳
- ۵۵ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۱۵ - ۱۲۶؛ دهقان، م ن، ص ۵۹۲ - ۵۹۳؛ ملک الشعرا ی بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران، تهران: ۱۳۵۷، ص ۲۶۵؛ سروان احمد کاویانپور، تاریخ رضائیه، ص ۱۷۲ - ۱۷۳
- ۵۶ - مکی، م ن، ج ۲، ص ۱۲۷
- ۵۷ - بهار، م ن، ص ۲۶۶
- ۵۸ - مکی، م ن، ج ۶، ص ۱۹۸
- ۵۹ - رمزی قزاز، بزووتنه وه ی سیاسی و روشنبیری کورد له کۆتایی چه رخی نوزده هه مه وه تا ناوه راستی چه رخی بیست، سلیمانی، چاپخانه ی ژین، ۱۹۷۱، ص ۱۳۸
- ۶۰ - حلمی، م ن، ص ۶۰۵ - ۶۰۶
- ۶۱ - المس بیل، م ن، ص ۲۱۵ - ۲۱۶
- ۶۲ - قزاز، م ن، ص ۱۵۶ - ۱۶۰
- ۶۳ - السید عبدالرزاق الحسنی، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ج ۳، ط ۶، بیروت، دارالکتب، ۱۹۸۳، ص ۳۴۸
- ۶۴ - مکی، م ن، ص ۱۲۶
- ۶۵ - حلمی، م ن، ص ۵۱۳ - ۵۱۶ و ۶۰۸ تا ۶۰۹
- ۶۶ - ادمونس میگوید اجازه ندادیم بهارییل بیاید، منابع کردی میگویند بخاطر عدم اطمینان به انگلیس، خود بهارییل نرفته است.

- ۶۷ - سیسیل جی ادموندز، کردها ترکها عربها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، روزبهان، ۱۳۶۷، ص ۳۳۵-۳۳۶
- ۶۸ - قزاز، م ن، ص ۱۵۶ - ۱۶۰
- ۶۹ - هفته نامه "روژی کوردستان"، ش ۷، ص ۴۳ - ۴۴
- ۷۰ - حلمی، م ن، ص ۵۹۹ - ۶۰۴
- ۷۱ - درباره طومار و گفتگوی کرد ترک، رجوع کنید به: حلمی، م ن، ص ۱۱۷ تا ۱۳۷
- ۷۲ - حلمی، م ن، ص ۵۶۸
- ۷۳ - ادمونس، م ن، ص ۳۴۴
- ۷۴ - قزاز، م ن، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ برای نمونه برخی از این بیاننامه ها رجوع کنید به: نه کره می مه حمودی سألحی ره شه، شاری سلیمانی، ب ۲، ده زگای روشنییری و بلاو کردنه وهی کوردی، بغداد، ۱۹۸۹، ص ۳۵۸-۳۶۱
- ۷۵ - "روژی کوردستان"، ش ۸، سلیمانی، ۱۰ کانون الثانی ۱۳۳۸ / ۲۳ حمادی الاولی ۱۳۴۱
- ۷۶ - حلمی، م ن، ص ۶۰۸ - ۶۰۹
- ۷۷ - در مورد ادامه سفر سمکو به وان و گفتگوهایش رجوع کنید به: قزاز، م ن، ص ۱۶۴ - ۱۷۰، برای موضع آسوریان هم رجوع کنید به: الحسنی، م ن، ج ۳، ص ۳۱۶
- ۷۸ - مکی، م ن، ح ۴، ص ۴۷۰ - ۴۷۲
- ۷۹ - ه-ق.م، ص ۸۱ - ۸۸
- ۸۰ - ه-ق.م، ص ۳۰۴ - ۳۰۷
- ۸۱ - الحسنی، م ن، ص ۳۴۸ - ۳۴۹
- ۸۲ - تمدن، م ن، ص ۳۹۶
- ۸۳ - ه-ق.م، ص ۴۱۳ - ۴۱۶
- ۸۴ - دهقان، م ن، ص ۵۹۵ - ۵۹۶
- ۸۵ - مهدی نیا، م ن، ص ۵۶۷

ضمیمه شماره ۱

برخی روشنگریهای لازم درباره متن کتاب

ض ۱ - بیت داستانیست منظوم از مبارزات قهرمانان ملی که بخشی از تاریخ خونبار تلاشهای ملت کرد را در راه رهائی، سینه به سینه نقل میکند و بیتگویان آنرا با آهنگی ویژه در مجالس و منازل کردن میخوانند.

ض ۲ - اسامی ایلهای کرد ساکن استان آذربایجان غربی در ایران.

ض ۳ - بیبلیوگرافی (کتاب شناسی)، کتابهای مربوط به یک مبحث.

ض ۴ - باعرض معذرت از نویسنده دانشمند کتاب، این دیدگاه به دیدگاه شونیستهای حاکم میماند که در توجیه مخالفت خود با خود مختاری یا فدرالیسم ارائه میدهند. در حالیکه شاه نشینهای ملی نسبتاً مستقل در نظام شاهنشاهی ایران از آغاز حکومت هخامنشیان در ۵۵۰ قبل از میلاد تا انقراض سلسله ساسانی در ۶۴۲ میلادی (سال ۲۱ هجری شمسی) باحالتی شبه فدرال و حتی با دولتهای محلی مستقل تر از فدرالهای امروزی همچنان یگانگی و یکپارچگی کشور پهناور ایران را حفظ کردند. فروپاشی ایران با یورش اعراب بر پایتخت آن آغاز شد نه با عدم پایداری شاهنشینهای دیگر و اولین شکست بزرگ در پایتخت دولت مرکزی پیش آمد. باعث و بانی این شکست هم بنا بر همه روایات تاریخی فساد و بیکیفیتی دستگاههای اداری و خوش گذرانیها و بی توجهی های شاهنشاه ساسانی به امور مردم، فساد مغها و بطور کلی رهبران مذهبی، هزینه های سنگین خوش گذرانیهای دربار، مالیاتهای سنگین بردوش مردم و در نتیجه نارضائی عمومی روز افزون و بستوه آمدن توده های مردم ایران بود. در این حالت است که دولت با مردم بیگانه میشود و مردم بدنبال ناجی میگردند حتی اگر بناچار این "ناجی" بیگانه هم باشد. با وجود اینهم شماری از شاهنشینهای نظام شاهنشاهی ساسانی قرنهای پس از انقراض دولت مرکزی نیز همچنان در مقابل استیلای عرب ایستادگی و قهرمانانه از خود دفاع کردند.

در فروپاشی خلافت عثمانی نیز مردم با احساس استثمار شدید ملی و عقیدتی برای رهائی از ستم خلافت به بیگانگان پناه بردند. از میان برداشتن امارتهای کردستان هم نه در ایران و نه در عثمانی نتوانست مردم کرد را از خواستهای استقلال طلبانه و یا حداقل خود مختاری خواهانه خود منصرف کند، بلکه آنها را با اینکار سنگینی بار استثمار ملی را بر سر خود بیشتر احساس و با دولت مرکزی بیشتر احساس دشمنی و دوگانگی کردند و مبارزات آزادیخواهانه در کردستان در شکل حاد خود همچنان ادامه دارد.

ض ۵ - تعریب: سیاستی است که حکام عرب برای استیلای بیشتر بر سرزمین کردستان بکار برده اند. در اجرای این سیاست، سکنه بومی کردستان را بطور جمعی به مناطق دوزخ میهن اصلی خویش کوچ میدهند و اعراب را بجای آنان اسکان میدهند و بدین ترتیب ترکیب نژادی و ملی ناحیه را دگرگون میسازند. اینکار هنوز هم در عراق بشدت ادامه دارد و نمونه این سیاست (با کوچ دادن ایلات کرد به نواحی دوزخ کردستان و جایگزین کردن ایلات آذری در میهن آنان) از آغاز حکومت صفوی تا پایان حکومت قاجار نیز در ایران ادامه داشت.

ض ۶ - نویسنده در سرتاسر کتاب بجای نام "سلجوق" از نام "سلحوق" استفاده کرده است که در حقیقت سلجوق درست است.

ض ۷ - در زمان نگارش کتاب اتحاد شوروی هنوز از هم نپاشیده بود.

- ض ۸ - نویسنده اشتباهاً این ترکان را "ترکان شرقی" ترجمه کرده، من با استفاده از متن اصلی آنرا اصلاح کرده‌ام.
- ض ۹ - تأسیس مجدد دولت ایران پس از استیلای عرب.
- ض ۱۰ - ابوحنیفه یکی از بزرگان اسلام و مؤسس مذهب حنفی (یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن) میباشد و نزد پیروان اهل تسنن بسیار گرامی شمرده میشود.
- ض ۱۱ - طلاق خوردن یکی از معتبرترین سوگندهای بخش بزرگی از مردم کردستان بوده که شکستن آن موجب مطلقه شدن زن کسی میشود که پشت پا به سوگندش زده‌است.
- ض ۱۲ - جاریجان و قاشقگدوک (قاشقگدی) دو روستا بر سر راه قدیم ارومیه به نرده
- ض ۱۳ - این نواحی اکنون در کردستان عراق قرار دارند.
- ض ۱۴ - اسماعیل آقا شکتی جد اسماعیل آقا سمکو
- ض ۱۵ - در اشعار کهن کردی و بیتها کلمات نازدار و نازنین برای مردها بمفهوم دوست داشتنی و محبوب بکار میرود نه بمعنی عشقی آن، جندی یعنی شجاع و زیبا، قوچاق یعنی چابک، چون وزیر رومیان (در شایستگی)
- ض ۱۶ - سنجاق بیگ (بحشدار عثمانی)
- ض ۱۷ - قلعه ساروقورغان در ماراغان در حدود ۳ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان سردشت در ایران واقع شده‌است.
- ض ۱۸ - یزیدی (داسنی) در اصل همان ایزدی است. دین یزیدی همان دین زردشتی است که دین مردم ایران بوده ولی در نتیجه تأثیر آئین اسلام و مسیحیت تعدادی از اصول این دو دین نیز با آن آمیخته شده است. (رجوع کنید به: د. عبدالرحمن قاسملو، کردستان و کرد، بزبان کردی، ص ۲۸ و ۲۹)
- ض ۱۹ - دره هروتیان دره‌ای است در نزدیکی رانیه در کردستان عراق
- ض ۲۰ - این اردبیل در واقع باید اربیل باشد چون میرمحمد هرگز به اردبیل نرسیده‌است.
- ض ۲۱ - قریه بیلک همان قریه‌بالک مریوان است، روستائی است بزرگ در ۹ کیلومتری شهر نزدیک راه مریوان به سنندج.
- ض ۲۲ - این نظریه با واقعیت تطبیق نمیکند. بنا بر روایت آقای ابراهیم افخمی در کتاب "قیام ملا خلیل و رد فرمان رضاخان، ص ۷۱" (و پرس و جوی خود مترجم نیز از افراد آگاه این طایفه) حقیقت این است که: "با پیر آقا رئیس ایل منگور همراه با سواران برگزیده‌اش از آن ایل طبق طرح و نقشه قبلی حکومت بوسیله اهالی مراغه شب در خواب کشته شدند. با پیر آقا پسری داشته که نام او هم با پیر بوده‌است. از پیر دوم پس از مرگ ۶ زن و ۱۸ پسر برجای ماند. فرزندان و اعقاب ۴ تن از این زنان بنام مادرهایشان (طایفه شم، طایفه آمان، طایفه مروت، طایفه زرین نامگذاری شده‌اند. این چهار زن از خاندانهای اشرافی کرد بوده‌اند، دوزن دیگر بنام زین و زین هتیکه از خاندانهای رعیت بوده‌اند، فرزندانشان با نام خانوادگی با پیر آقائی شناخته شده‌اند."

ض ۲۳ - چوبوقچی: یکی از نوکران آقاها که مسئول چاق کردن چپق ارباب خویش بوده است.

ض ۲۴ - خنجر دبان: خنجری زهردار که زخم آن بسیار کاری بوده است.

ض ۲۵ - نویسنده چنین نگاشته است، منظور دو قاره اروپا و آسیا میباشد.

ض ۲۶ - گذشته از اینها شخصیت‌های دیگری نیز بهمین جرم محکوم به اعدام شدند از جمله محمدخان بانه، و سیف‌الدین خان سقزو سرداربوکان، که ترکها پس از اعدام جسدشان را به شهرهای خودشان فرستادند.

ض ۲۷ - پشدر ناحیه‌ای است در کردستان عراق که شهر قلعه‌دیزه در آن واقع شده است.

ض ۲۸ - دیویزیون: لشکر

ض ۲۹ - عبارات درون پرانتز در منبع اصلی وجود دارد، نویسنده آنها را حذف کرده، من برای درک بهتر مطلب آنرا عیناً از روی اصل منبع نقل کرده‌ام.

ض ۳۰ - حاج مصطفی پاشای ملکی در زمان عثمانیان سرلشکر ارکان حرب بود. هنگام انقلاب کمالیستهار یاست دادگاه نظامی را برعهده داشت. در استانبول فرمان‌بدار آویختن مصطفی کمال پاشا آتاتورک را صادر کرده بود. پس از آنکه کمالیستها استانبول را تصرف کردند، از بیم جان گریخت و به موطن خویش سلیمانیه بازگشت، در ترکیه جدید "نمرود" نامیده میشود (بنقل از کتاب چیم‌دی (چه‌دیدم) نوشته احمد حواجه، خزانه‌دار شیخ محمود، ج ۱، ص ۹۲)

ض ۳۱ - منظور نیروهای ایرانیست

ض ۳۲ - دیره و بحرکه: دوروستا در کردستان عراق نزدیک اربیل، واقع در شمال شهر

ضمیمه شماره ۲ - ضمیمه بیتهای

الف - بیت دمدم

۱ عرب شنبه (عرب شامو) : نویسنده نامی کرد، اهل روسیه

۲ مصطفی صالح کریم یکی از نویسندگان کرد، اهل سلیمانیه، کردستان عراق

۳ تا ۱۴ نام اماکنی در کردستان که مزار مردان بزرگ مذهبی اهل تسنن در آن قرار دارد. در همه بیتهای بیتگواز آنها یاری می‌خواهد، بجز ۱ که در آن اشاره به امام حسن و حسین شده که اهل تسنن و تشیع هر دو به آنان معتقدند و مزارشان در خارج از کردستان است.

۱۵ نام سخره بلندیست.

۱۶ شمشیرحانه : سخره بلندی است روبروی قلعه دمدم

۱۷ تا ۲۳ انواع مرغوبترین ابزار جنگی موجود در کردستان در آن دوران.

۲۴ سگلاو: نوعی نژاد اصیل اسب در کردستان

۲۵ یعنی درهنگامه جنگ بر جوان نیرومند سی ساله پیشی میگیرد

۲۶ خونکار: مخفف خداوندگار، صاحب و بزرگ ده، شاه، بزرگ محل،

۲۷ این بیت و دنباله آن اشاره دارد به جمعآوری لشکر از اطراف و اکناف ایران و بیتگومیخواهد شدت و گستردگی یورش به قلعه دمدم را نشان دهد، بیتهای بعدی نیز تا ۲۸ مسیر حرکت لشکر را بسوی دمدم نشان میدهد و رحمان بکر یکی از کردانی است که در این جنگ به دشمنان ملت خویش کمک میکند و دره دارنه دره ایست در نزدیکی ارومیه

۲۹ و ۳۰ کوهستانه و کوهکهای : دو روستا در نزدیکی دمدم

۳۱ اشتیه: جمع شتا بمعنی زمستان

۳۲ قاصی: بعید، دور

۳۳ تالان: تاراج، غارت

۳۴ چانه : گلوله خمیر برای پختن نان، چونه هم گفته اند

۳۵ در این بخش نیز بیتگو باردیگر به درگاه مردان بزرگ مذهبی اهل تسنن استغاثه میکند که مزارشان زیارتگاه مردم کردستان است.

۳۶ تا ۴۷ بیتگو در خیال خود مردان بزرگ آئینی را به یاری رزمندگان قلعه دمدم می آورد، مدافعان را غازی و مهاجمان را کافر می شمارد. این شیوه تفکر در روایت جنگهای مذهبی رایج است.

۴۵ عشره مبشره: ۱۰ تن از صحاب پیغمبر اسلام

۴۸ آلی در اینجا به خاتون میگوید: من به اندازه کافی جنگیده ام و از کشته شدن باکی ندارم

۴۹ چل کوان (چهل کمان) : صخره بلندی در دمدم

۵۰ سنگ دلان: نام تخته سنگ پهن و بزرگی که قلعه دمدم روی آن بنا نهاده شده است.

ب - باپیر آقای منگور

۱ رشه رسول آقا نام یکی از سرکردگان سپاه باپیر آقا بوده، حرف ن به همان سبک رایج در بیتهای کردی برای قافیه سازی به آن افزوده شده است. این نوع قافیه سازی در شعر فارسی نیز (برای نمونه در موش و گربه عبید زاکانی) مرسوم بوده است.

- ۲ وزیررومیان: حکام ولایات بزرگ امپراطور عثمانی، در اینجا اشاره به شایستگی قهرمان بیت دارد.
- ۳ بداخان: بدافخان مکری که با ضمانت خود با پیر آقارا به مراغه کشانده و به دام "عجم" انداخت، بنا بر روایت بیت بادشمن همدست بوده.
- ۴ و ۵ و ۶ و ۸ یعنی موانع این دنیا به امید خدا از بین میروند. چنین بیت‌های ناتمامی در بیت های کردی مرسوم است و شنونده معنی آنرا کاملاً درک میکند.
- ۷ در لشکر کشیهای قدیم دهل چی (طبال) و در کردستان سورنازن هم به همراه آن در جلوشکر حرکت میکردند و آهنگ حرکت یا حمله یا عقب نشینی یا پیروزی را مینواختند.
- ۸ فقرقا: تپه‌ای در نزدیک مهاباد که غاری باستانی متعلق به دوران مادها بهمین نام در آن قرار دارد.
- ۹ فندی: حيله‌گری
- ۱۰ نیزه‌نظری: بهترین نوع نیزه موجود در کردستان در آن روزگار، نام انواع اسلحه مرغوب را در بیتها برای ستایش ابزار جنگی رزمندگان می‌آورند.
- ۱۱ مرکنه: طایفه‌ای در منگور
- ۱۲ یعنی مردهارا بکشند و زنانشان را به کنیزی برند و برای خود عقد کنند.
- ۱۳ همه جمله‌های داخل " " نقل قول از قهرمان داستان است.
- ۱۴ پاپاغ بسر: عجم
- ۱۵ جمهور: همگانی، دسته‌جمعی
- ۱۶ رانک: شلوار کردی دوخته شده از پارچه پشمی دستباف محلی بنام بوزو
- ۱۷ سخط: ناخشنودی
- ۱۸ جلابی: جلابی، در کردستان مکری جلابی را چنین تلفظ میکنند
- ۱۹ داس کرفتو: داس بلند تیز با دسته چوبی بلند برای درو
- ۲۰ هندو (بفتح هاء): عشیره‌ای کوچ نشین
- ۲۱ و ۲۲: نام قهرمانان داستان
- ۲۳ هرگز مسلمان نخواهی شد: کنایه از گفته عجمها خطاب به پیر آقاست.

۲۴ گورخان: گور، قبر

۲۵ اشاره به زن و بچه کردن است که به اسارت به تبریز برده شدند.

۲۶ و ۲۷ اشاره به یورش عجم

۲۸ و ۲۹ روستاهای منگور مهاباد

۳۰ زین مرغوب برپشت یابو

۳۱ منظور از این ابیات و بیت اول سطر بالا این است که تعداد فراوان اسرا و غنایم ارزش آنها را بسیار پائین آورده است.

۳۲ پلاس: نوعی بافتنی از موی بز که بعنوان بام سیاه چادر از آن استفاده میشود. این سه بیت مشخصات بزی را بیان میکند که سالی دو بزغاله می آورد، موهایش کفاف بافتن یک پلاس را میکند و چون به تاراج رفته به ۲ پول سیاه فروخته میشود.

۳۳ ناحیه ای در کردستان عراق که هوای آن از کردستان ایران گرمتر و به گرمیان مشهور و در حومه اربیل واقع شده است و بطور کلی در کردستان ایران به کردستان عراق (گرمین یا گرمیان) میگویند. این لغت در کردی برای ییلاق نیز بکار میرود

۳۴ بسته زبان: در کردی بجای بینوا بکار میرود.

۳۵ بدافخان مگری

۳۶ نازدار در کردی برای مردان بمعنی بسیار محبوب و شایسته و خوشنام بکار میرود.

۳۷ این نتیجه گیری از بیت گو است.

ج - بیت حمزه آقا

۱ و ۲ یعنی پارچه های گرانبهای آن روزگار (اطلس و کیمخوا و خارا) که مخصوص اشراف بودند در نتیجه غارت، نصیب گاوچران و شبانان شد.

۳ نام برادر حمزه آقا

۴ شکار گراز: ضرب المثلست در میان کردان برای کارهای پرهیاهو و عجیب و غریب و سرگرم کننده. در مورد آدم بسیار شوخ و بذله گو نیز گفته میشود.

۵ هزل گیاهی کوهستانی و خوراکیست

۶ چارق شمامه بند: چارقی است زیبا و مرغوب که در قدیم در کردستان از پوست گاو درست میکردند و اغلب مورد استفاده اعیان قرار میگرفت.